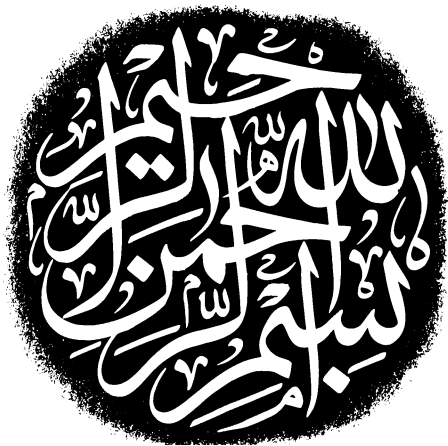


ولایت کنی

مسند خلق و رزق

سید قاسم علی شاہی



ولایت تکوینی

و

مسئلہ خلق و رزق

سید قاسم علی احمدی

اطلاعات فیبا

سرشناسه : علی احمدی، سید قاسم، ۱۳۴۵ -
 عنوان و نام پدیدآور: ولایت تکوینی و مسأله خلق و رزق: پژوهشی
 فراگیر در خصوص اقتدار و سلطنت اهل بیت (ع) در عالم / سید قاسم
 علی احمدی؛ ویراستار علمی حسن شفیعی راد.
 مشخصات نشر: قم: انتشارات مهدیه، ۱۴۰۲.
 مشخصات ظاهری: ۵۰۲ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۶۲-۷۱-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 عنوان دیگر: پژوهشی فراگیر در خصوص اقتدار و سلطنت اهل بیت (ع) در عالم.
 موضوع: آفرینش (اسلام)
 ولایت تکوینی
 رزق و روزی
 شناسه افزوده: شفیعی راد، حسن، ۱۳۴۵-، ویراستار
 رده بندی کنگره: BP۲۲۲/۴
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۷۹۱۲۲
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

ولایت تکوینی و مسئله خلق و رزق



نگارش: سید قاسم علی احمدی

ویراستار علمی: حسن شفیعی راد / صفحه آرا: حسین سپهری فرد
 ناشر: نشر مهدیه / نوبت چاپ: اول ۱۴۰۳ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 شماره شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۶۲-۷۱-۲

مرکز بخش: مؤسسه نورسراج مهدیه

تلفن همراه: ۰۹۱۳۶۵۱۳۰۹۱

تلفن ثابت: ۳۷۷۴۲۶۳۴ - ۲۵

آدرس: قم، بلوار جعفر طیار، کوچه تیموریان، بلاک ۴۸

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۱

فصل اول:

معانی ولایت تکوینی

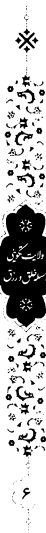
گفتار اول: معنای اول ولایت تکوینی.....	۱۷
گفتار دوم: معنای دوم ولایت تکوینی.....	۳۴
گفتار سوم: معنای سوم ولایت تکوینی.....	۴۵
تکمیل و تتمیم:	۵۵
تنبيهات مهم:.....	۶۹
تنبيه اول: (افراط و تفریط در مقام).....	۶۹
تنبيه دوم: (تشریح محل بحث و نزاع در خلق جواهر و اجسام).....	۸۳
تنبيه سوم: (قدرت اهل بیت علیهم السلام).....	۸۵
تنبيه چهارم: (عدم تحمل اسرار اهل بیت علیهم السلام).....	۸۸
تنبيه پنجم: (مصادیق غلو).....	۹۸
تنبيه ششم: (خالق جواهر و اعراض).....	۱۲۰

تنبيه هفتم: (اصل بقای مادّه)	۱۲۳
تنبيه هشتم: (احتیاج عالم در حدوث و بقاء به خالق)	۱۲۶
تکمیل و تتمیم (معنای بقای مخلوقات)	۱۳۳
تنبيه نهم: (معقول بودن ایجاد از عدم)	۱۴۲
تنبيه دهم: (وجود تمام کمالات انبیاء در ائمه علیهم السلام)	۱۴۷
تنبيه یازدهم: (عدم تضاد بین معرفت سطح بالا و پایین)	۱۵۰
تنبيه دوازدهم: (فرق علم خداوند با علم مخلوق و معنای مظهر علم خدا بودن)	۱۵۱
گفتار چهارم: معنای چهارم ولایت تکوینی	۱۶۱

فصل دوم:

اقوال علما در مسئله خلق

معنای خلق و بحث خالقیت در مفردات راغب	۱۶۵
شیخ صدوق رحمته الله علیه	۱۶۸
شیخ مفید رحمته الله علیه	۱۷۰
سید مرتضی رحمته الله علیه	۱۷۳
شیخ طوسی رحمته الله علیه	۱۷۶
شیخ کراچکی رحمته الله علیه	۱۷۷
علامه حلی رحمته الله علیه	۱۷۹
علامه طبرسی رحمته الله علیه	۱۸۲
محقق فیض کاشانی	۱۸۴
مولی محمدتقی مجلسی رحمته الله علیه	۱۸۶
مولی محمد صالح مازندرانی رحمته الله علیه	۱۸۸
علامه محمد جعفر استرآبادی رحمته الله علیه	۱۸۹
شیخ حر عاملی رحمته الله علیه	۱۹۵
علامه مجلسی رحمته الله علیه	۱۹۹
سید نعمت الله جزایری رحمته الله علیه	۲۰۶
صاحب تفسیر مرآة الانوار	۲۰۸



شہید ثالث رحمۃ اللہ علیہ	۲۱۱
سید شفقی رحمۃ اللہ علیہ	۲۱۲
میرزا حبیب اللہ خوی رحمۃ اللہ علیہ	۲۱۳
شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمۃ اللہ علیہ	۲۱۷
میرزای قمی رحمۃ اللہ علیہ	۲۱۸
صاحب جواہر رحمۃ اللہ علیہ	۲۲۱
علامہ مامقانی رحمۃ اللہ علیہ	۲۲۲
میرزا محمد تنکابنی رحمۃ اللہ علیہ	۲۲۳
صاحب کفایۃ الموحدین	۲۲۴
شیخ محمد حسین اصفہانی (کمپانی)	۲۲۶
آیۃ اللہ میلانی رحمۃ اللہ علیہ	۲۲۷
علامہ مازندرانی رحمۃ اللہ علیہ	۲۳۰
آیۃ اللہ خوی رحمۃ اللہ علیہ	۲۳۱
شیخ احمد کاشف الغطاء رحمۃ اللہ علیہ	۲۳۵
شیخ جعفر شوشتری رحمۃ اللہ علیہ	۲۳۶
محدث نوری رحمۃ اللہ علیہ	۲۳۸
صاحب دلائل الصدق	۲۳۹
آیۃ اللہ وحید خراسانی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۱
آیۃ اللہ میرزا جواد تبریزی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۲
آیۃ اللہ صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۴
آیۃ اللہ سید علی سیستانی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۶
شیخ عباس قمی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۶
شیخ محمود عراقی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۷
آیۃ اللہ سبزواری رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۷
آیۃ اللہ شیخ جواد خراسانی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۸
آیۃ اللہ نمازی شاهرودی رحمۃ اللہ علیہ	۲۴۹
محقق سید محمد باقر صدر	۲۵۰



فصل سوم: مفهوم و اقسام خلق و معجزه

گفتار اول:		۲۵۳
گفتار دوم:		۲۵۸
امر اول:		۲۶۰
امر دوم:		۲۶۱

فصل چهارم: بررسی آیات و روایات در خالقیت غیر خداوند

گفتار اول: آیات		۲۷۵
گفتار دوم: روایات		۲۸۲

فصل پنجم: ادله قائلین به خالقیت ائمه علیهم السلام

آیات:		۳۵۹
دلیل اول:		۳۵۹
کلمات مفسرین در خلق حضرت عیسی علیه السلام :		۳۶۵
تنبيه:		۳۷۴
دلیل دوم:		۳۷۹
دلیل سوم:		۳۹۵
دلیل چهارم:		۴۰۷
روایات:		۴۱۰
دلیل اول:		۴۱۰
دلیل دوم:		۴۱۷
دلیل سوم:		۴۲۲
دلیل چهارم:		۴۲۶



توضیح معنای مشیت و جواب شبهات	۴۲۶
تنبيه	۴۳۳
دلیل پنجم	۴۴۱
دلیل ششم	۴۴۹
دلیل هفتم	۴۵۱
دلیل هشتم	۴۶۰

فصل ششم:

مسئله رزق

آیات	۴۶۷
روایات	۴۷۱
تتمه	۴۷۷
متعلق رزق	۴۷۹
اعتذار	۴۸۶
کتابنامه	۴۸۹

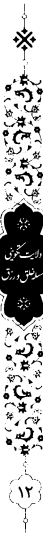


پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم، والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، السيد الكريم محمد بن عبدالله خاتم النبيين وآله الصراط المستقيم الائمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين ولعنة الله على ظالميهـم وقاتليهم وغازبي حقوقهم ومبغضيهـم ومخالفيهـم ومنكرى فضائلهم ومناقبهـم ومدعى شئونهـم ومراتبهم، عدد قطرات الأمطار و ذرات البحار من أول يوم إلى يوم تشخص فيه الأبصار.

چنین گوید بنده غریق بحر عصیان و امیدوار به کرم خداوند رحمان و ملتجی به «باب من یلتجئ به و ینقاد له» سید قاسم علی احمدی بن سیدابراهیم، این رساله ای است پیرامون مسئله «ولایت تکوینی و خلق و رزق» که هنگام تدریس مباحث کلامی^۱ نوشته ام و امیدوارم آنچه در این رساله ذکر شد، مورد خشنودی خداوند متعال و رضایت محمّد و آل محمّد علیهم السلام واقع شود و برای آخرتم نافع باشد ان شاء الله تعالی.

۱ - در بحث «جبر و اختیار» به مناسبت این بحث که: «آیا افعال بندگان، مخلوق آنهاست یا مخلوق خداوند است؟» بحث دیگری به مناسبت مطرح شد که: «خالق جواهر و اعراض چه کسی است؟»



در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ
الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ الْقَوْلَ مِثِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلَ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرُوا وَمَا أَعْلَنُوا
وَفِيمَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي؛ کسی که دوست دارد همه درجات ایمان را
کامل کند، باید بگوید: قول و عقیده من در همه چیز قول و عقیده آل محمد علیهم السلام
است در آنچه (بواسطه تقیه یا عدم فهم مخاطب) پنهان کنند و در آنچه آشکار
کنند، در آنچه از ایشان به من رسیده و آنچه به من نرسیده است.»

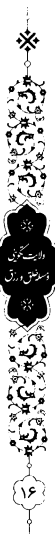
و به طور اجمال عرض می‌کنیم: خدایا تو شاهد باش که هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
و ائمه اطهار علیهم السلام درباره خودشان فرموده‌اند، این روسیاه فقیر مسکین و ملتجی
به باب اهل بیت علیهم السلام، قبول دارم، هر چند به طور تحقیق و تفصیل، عالم به آن
نباشم که در این صورت، علم آن را به اهل بیت علیهم السلام واگذار می‌کنم و آنچه از
آیات و احادیث به دست آوردم آن چیزی است که در این جا می‌نگارم اما در
مقام اعتقاد معتقدم به آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام اعتقاد
دارند. این رساله مشتمل بر شش فصل است.

فصل اول
معانی ولایت گزینی

در این فصل بررسی چهار معنا برای ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام مد نظر ماست که سه معنای اول محذوری ندارد و بحث عمده در مورد معنای چهارم است، لذا با توضیح و بحث اجمالی از سه معنای اول، بیشترین تمرکز بحث را به معنای چهارم اختصاص می‌دهیم.

معنای اول: این است که گفته شود: «همه کائنات و اشیاء مطیع و فرمان‌بردار اهل بیت علیهم السلام باشند». که این معنا هیچ اشکالی (ثبوتاً و اثباتاً) ندارد، چنان که به زودی دلیل آن ذکر می‌شود، إن شاء الله تعالی.

معنای دوم: این است که گفته شود: اِثْمُهُ متصرف مطلق در عالم تکوین باشند - به استثناء خلق و ایجاد - (یعنی تصرف در اشیاء و موجودات، و تدبیر امر خلق، با آن‌ها است به آنچه خود بخواهند) و این معنا ثبوتاً محذوری ندارد، اما اثباتاً آیا از باب استجاب دعا هست و خواندن اسم اعظم و...؟ یا مقارن مشیت امام، خداوند انجام می‌دهد؟ یا از باب اطاعت اشیاء است؟ (که این صور سه‌گانه اثباتاً هیچ محذوری ندارد، چنان که ثبوتاً نیز محذوری ندارد.) و یا امام به اذن پروردگار، خودش انجام می‌دهد؟ که محل بحث بین اعلام می‌باشد و توضیح آن خواهد آمد إن شاء الله تعالی که اِثْمُهُ ولایت و قدرت بر تصرف در موجودات دارند و ولایت و قدرت، غیر از فعلیت تصرفات است



معنای سَوَم: این است که گفته شود: «ائمه علیهم السلام مجاری فیوضات خداوند به مخلوقات و واسطه آن می باشند». چنان که مرحوم آیه الله سید محمد هادی میلانی فرمودند: ولایت تکوینی، یک قسمتی از آن عبارت است از مجرای فیض بودن به کائنات فی الجملة که عموم انبیاء و اوصیاء علیهم السلام داشتند. و قسم دیگر عبارت است از «ولایت کلیه» که مجرای فیض بودن است به جمیع عالم امکان، که در حق پیامبر و ائمه علیهم السلام ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت که بیش از حد تواتر به ما رسیده است، و دروغ و جزاف نفرمودند... (بعد مجرای فیض بودن را این چنین معنا می کند): «فیض وجود از آنها مرور کرده و به اذن خدا به دیگران می رسد، و این را اصطلاحاً فاعل ما به الوجود می گویند، و غیر از فاعل ما منه الوجود است که به معنی آفریننده و وجود دهنده می باشد که جز خدای متعال آفریننده ای نیست، و آفرینش منحصر به ذات مقدس پروردگار است.» انتهی کلامه.^۱ که این معنا هم ثبوتاً و اثباتاً هیچ محذوری ندارد^۲ و به زودی دلائل آن ذکر خواهد شد، إن شاء الله تعالی.

معنای چهارم: این است که گفته شود: ائمه علیهم السلام به اذن الله تعالی، خالق (لا من شیء) و مبدع و موجد عالم (آسمان و زمین و ما بینهما) باشند، که این معنا نادرست و مختص ذات حق تعالی است و این رساله در حقیقت و اصل برای تبیین نادرستی این معنا نوشته شده، و سه بحث قبل استطرادی و به مناسبت این بحث، مختصراً مطرح شده است.

۱ - إثبات الولاية العامة للنبي و الأئمة علیهم السلام : ۹۶.

۲ - اگر بر مشرب و مبنای فلسفی معنا نشود، بدون اشکال است.

گفتار اول: معنای اول ولایت تکوینی

ولایت اهل بیت علیهم السلام بر مخلوقات به معنای اول یعنی اطاعت و فرمان برداری همه اشیاء و کائنات از ائمه علیهم السلام

خداوند متعال - که همه مخلوقات را آفریده و حدوث و بقای آن‌ها به مشیت و اراده اوست - به همه اشیاء و موجودات (از انسان‌ها و حیوانات و نباتات و جمادات به طور تکوین) امر فرموده که مطیع و فرمان بردار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام باشند. و به بیان دیگر: خداوند متعال - که خودش تمام مخلوقات را خلق فرموده و قیّم و روزی دهنده همه آن‌ها است - امر فرموده که همه چیز مطیع و تحت فرمان پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام باشند و تمام موجودات را مستخر فرمان آن‌ها قرار داده است، و مقصود از «ولایت تکوینی» همین است. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^۱ در کتاب شریف کافی پنج روایت^۲ و در کتاب بصائر الدرجات^۳ و در تفسیر نورالثقلین^۴ و تفسیر البرهان^۵ جمعاً بیشتر از بیست روایت و در بحار الانوار^۶ بیش از شصت روایت معتبر در توضیح این آیه کریمه نقل شده و مفاد همه آن‌ها این است که:

۱ - سوره نساء: ۵۴. یعنی: آیا به افرادی که مشمول فضل پروردگار واقع شدند، حسد می‌برند؟! پس ما به آل ابراهیم (محمّد و اوصیای او ائمه هدی علیهم السلام) کتاب و حکمت داده و به آنان «ملک عظیم» (پادشاهی بزرگ) بخشیده‌ایم.

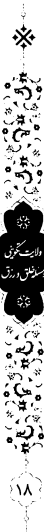
۲ - الکافی: ۲۰۵/۸. طبع اسلامیّه (تَابَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام وَلاَهُ الْأَمْرَ وَهُمْ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ)

۳ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام: ۳۵/۱، باب ۱۷ فی أئمة آل محمد علیهم السلام و أن الله تعالی أوجب طاعتهم و مودتهم و هم المحسودون علی ما آتاهم الله من فضله.

۴ - تفسیر نور الثقلین: ۴۹۰/۱.

۵ - البرهان فی تفسیر القرآن: ۹۲/۲.

۶ - بحار الانوار: ۲۳ / ۲۸۳ باب ۱۷ وجوب طاعتهم و أنها المعنی بالملك العظیم و أنهم أولو الأمر و أنهم الناس المحسودون.



پیامبر و خلفای معصوم او - که ائمه اثنا عشر علیهم السلام باشند - همان کسانی هستند که مورد حسادت دیگران واقع شده‌اند و در این روایات متواتر فرموده‌اند: «ماییم که مشمول لطف و فضل و کرم خداوند واقع شده‌ایم، لذا مردم به ما و به مقام امامت و خلافتی که خداوند به ما عنایت فرموده، حسد می‌ورزند؛ مراد از آل ابراهیم در این آیه کریمه نیز ماییم که خداوند به ما (علم) کتاب و حکمت و مُلک عظیم را مرحمت فرموده است.»^۱

و مراد از «مُلک عظیم» در این آیه کریمه، حق فرمان‌فرمایی و اطاعت در امور و وجوب اطاعت بندگان است که اهل بیت علیهم السلام بر تمام افراد مکلف دارند. بلکه به مقتضای «اطلاق آیه شریفه» یا «روایات بسیاری که در ابواب متفرقه آمده»^۲ - که اشاره خواهد شد - خداوند متعال بر همه مخلوقات و

۱ - با قطع نظر از روایات از خود این آیه هم این مطلب فهمیده می‌شود؛ زیرا اولاً: «آل ابراهیم» تمام فرزندان او هستند که پیامبران از نسل او و ائمه هدی علیهم السلام و تمام مؤمنان پیروان او را شامل می‌شود؛ (زیرا از موارد استعمال کلمه «آل» در قرآن و احادیث استفاده می‌شود که تمام اولاد و بستگان و همه تابعین هر شخصی «آل» آن شخص محسوب می‌شوند). ثانیاً: واضح است که در این آیه شریفه تمام فرزندان و همه پیامبران از نسل او و پیروان ایشان داخل در «آل ابراهیم» نمی‌شوند؛ زیرا به همه آنان کتاب و حکمت نداده‌اند. پس مراد، بعضی از آن‌ها هستند و آن بعض، ممکن است پیامبرانی باشند که به آنان کتاب و حکمت داده شده است. ثالثاً: باید به منکر گفت که چگونه مفاد این آیه را نسبت به آنان قبول دارید، اما نسبت به پیامبر اکرم و ائمه اثنا عشر علیهم السلام (که افضل و اکمل تمام افراد آل ابراهیم هستند) قبول ندارید؟ رابعاً: ممکن است مقصود از بعض، محمد و آل محمد علیهم السلام باشند چنان که خودشان هم به این موضوع تصریح فرموده‌اند. و استعمال لفظ عام و اراده خاص از آن در قرآن بسیار است، مثل آیه «ولایت» و آیه «اولی الامر» و آیه «تطهیر». اما آوردن کلمه «آئینا» که فعل ماضی است شاید مراد از گذشته پیش از نازل شدن آیه باشد که خبر می‌دهد خداوند به پیامبر ما، کتاب و حکمت و مُلک عظیم داده و از او به اوصیایش علیهم السلام رسیده است. و یا مقصود، عوالم پیشین (عالم اشباح و اظله و ارواح) باشد، یعنی ما در زمان گذشته و پیش از حیات دنیوی، این ذوات پاک را مورد لطف و عنایت خود قرار داده‌ایم، و به آن‌ها که برترین افراد آل ابراهیم علیهم السلام هستند، کتاب و حکمت و مُلک عظیم بخشیده‌ایم.

۲ - تذکر: با توجه به روایات دیگر، وجوب اطاعت بندگان و تمام حیوانات و تمام کائنات و موجودات از ائمه علیهم السلام امری مسلم و واضح می‌باشد، اگر چه بگوییم: آیه شریفه اطلاق ندارد و مقصود از «مُلک عظیم» در این جا اطاعت تشریعی و افتراض طاعت از برگزیدگان خداوند متعال است و اطاعت تکوینی را نمی‌گیرد، و بگوییم: مراد از «فرمان برداری جهنم» در تفسیر آیه شریفه، خزنه جهنم است نه خود جهنم.

موجودات (از انسان‌ها و حیوانات و نباتات و جمادات) واجب کرده که مطیع و فرمان‌بردار آنان باشند، از آن جمله، اطاعت و فرمان‌برداری جهنم از ایشان در روز قیامت است، چنان که امام صادق علیه السلام به هشام فرموده است.^۱ در کتاب بصائر الدرجات و تفسیر قمی و تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین و بحار الانوار و غیره روایات بسیاری در تفسیر این آیه نقل شده است که بیان می‌دارد که مراد از «مُلک عظیم» وجوب اطاعت از آنان است.

در این مقام برای اثبات معنای اول ولایت تکوینی، شواهدی از روایات بیان می‌شود:

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «سبحان الذي سَخَّرَ للإمام كل شيء وجعل له مقاليد السماوات والأرض لينوب عن الله في خلقه و يقيم فيهم حدوده كما تقدم إليه ليثبت حجة الله على خلقه، فإن الإمام حجة الله تعالى في خلقه؛^۲ پاک و منزّه است آن خدایی که همه چیز را به فرمان امام در آورد و کلیدهای آسمان‌ها و زمین را برای او قرار داد تا خلیفه و نایب خدا در خلق شود، و دستورهای خدایی را اجرا فرماید، تا حجت خداوند بر خلقش ثابت شود، چون امام حجت خداوند در خلقش است».

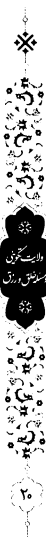
۲. در روایت شَقِّ الْقَمَرِ^۳ آمده است که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «یا

۱ - در سوره آل عمران آیه ۲۶ می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»، پس خداوند می‌تواند مُلک و سلطنت و ولایت مطلقه را به هر بنده‌ای که بخواهد بدهد، البته اگر چنین کند، آن بنده شریک خداوند نمی‌شود و این مطلب با آیه ۲ سوره فرقان: (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ) منافاتی ندارد.

۲ - در بصائر الدرجات: ۳۵/۸ روایت کرده که: عَنْ هِشَامِ بْنِ الْخَكَمِ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام (أَمْ يَخْشَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ أَتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) مَا ذَلِكَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ قَالَ فَرَضَ الطَّاعَةِ وَ مِنْ ذَلِكَ طَاعَةُ جَهَنَّمَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا هِشَامُ.» و در اصول کافی: ۱۸۶/۸ روایت کرده: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) قَالَ: الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ.» و در عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۳/۷۱ روایت کرده: فَقَدْ أَتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا يَغْنِي الطَّاعَةَ لِلْمُضْطَفِّينَ الظَّاهِرِينَ فَالْمُلْكُ هَاهُنَا هُوَ الطَّاعَةُ.»

۳ - الثاقب فی المناقب: ۴۱۸.

۴ - تذکر: روایات «شَقِّ الْقَمَر» تارةً به این شکل روایت شده: «قَوْلُهُ: (وَإِنْ شَقَّ الْقَمَرُ) فَإِنَّ قُرَيْشًا سَأَلَتْ



محمد! الله یقرنک السلام و یقول لک: إني أمرت کل شیء بطاعتک، یعنی: ای محمد! خداوند سلام به شما می‌رساند و می‌فرماید: من امر کردم که تمام اشیاء (کائنات) مطیع و فرمان بردار تو باشند.»

این روایت مراد امام علیه السلام را که در روایات دیگر فرمودند: «مُلک عظیم همان وجوب اطاعت است» واضح تر می‌کند. علاوه بر این که، این کلام مطلق است و روایات دیگر، انواع و افراد مورد اطلاق را بیان می‌کند.

۳. از امام حسین علیه السلام هم نقل شده که می‌فرماید: «وَاللّٰهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا؛ به خدا قسم که پروردگار، چیزی نیافرید مگر آن که آن را امر فرموده مطیع و فرمان بردار ما باشد.»

۴. در دعای معروف به علوی مصری که از امام زمان علیه السلام نقل شده، چنین آمده است: «إِلَهِی وَ أَسْأَلُكَ اللّٰهَ بِالْأَسْمِ الَّذِی سَأَلَكَ بِهِ عَبْدُكَ وَ نَبِیُّكَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام إِذْ قَالَ: (رَبِّ هَبْ لِي مَلَكًا لَا یَنْتَبِیْ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی ۚ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ)

رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله أَنْ یُرِیَهُمْ آتِیَةً دَعَا اللّٰهُ فَأَنْشَقَ الْقَمَرُ یَنْضَفِیْنِ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَیْهِ... همانا قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله علامت و نشانه‌ای طلب کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را خواند (و دعا کرد) ماه دو نصف شد تا این که آن‌ها به ماه نگاه کردند... (تفسیر القمی: ۳۴۰/۲). و تاره به این شکل نقل شده: «فَهَبْتَ جَبْرِئِلَ علیه السلام وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللّٰهَ یَقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَكَ: إِنِّی قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَیْءٍ بِطَاعَتِکَ، وَ فَرَعَ رَأْسَهُ فَأَمَرَ الْقَمَرَ أَنْ یَنْقَطِعَ قِطْعَتَیْنِ، فَأَنْقَطَعَ قِطْعَتَیْنِ فَسَجَدَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله شُكْرًا لِلّٰهِ... جبرئیل علیه السلام فرود آمد، و گفت: ای محمد! به درستی که خداوند به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: من امر کردم همه اشیاء را که مطیع تو باشند، پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بلند کرد، پس به ماه امر کرد که آن دو نیم شود، پس ماه دو نیم شد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت شکر خداوند سجده کرد.» (تفسیر القمی: ۳۴۱/۲).

۱ - اثبات الهداة: ۴۱۱/۱، بحار الانوار: ۳۵۲/۱۷.

۲ - بحار الانوار: ۱۸۳/۴۴.

۳ - و در تفسیر دعای حضرت سلیمان علیه السلام که عرض کرد: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا یَنْتَبِیْ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی» (سوره ص: ۳۵) «پروردگار من! بیامرز مرا و به من موهبت فرما ملکی و سلطنتی که سزاوار نباشد از برای احدی بعد از این» روایت شده که: «خداوند متعال باد و شایطین را مستخر آن حضرت نموده و زبان پرندگان را به او تعلیم داد، و به او در زمین قدرت داد تا بر هیچ کس مشته به نشود که او ملک و سلطنت را به ظلم گرفت. و این مراد آن حضرت است که عرض کرد: به من ملکی بده که بعد از من برای احدی سزاوار نباشد.» لاحظ تفسیر الصافی: ۴۴۷/۲. در علل الشرایع: ۷۱/۷: عَنْ عَلِيٍّ بْنِ قِطِيبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام: أَيْجُوزُ أَنْ يَكُونَ نَبِيُّ اللّٰهِ

فَاسْتَجَبَتْ لَهُ دُعَاءُهُ وَ أَطَعَتْ لَهُ الْخَلْقُ؛ یعنی: خدایا! از تو درخواست می‌کنم به حق آن اسمی که بنده تو و پیامبرت سلیمان، (تو را به آن نام خواند و) عرض کرد: پروردگارا! به من مُلکی ببخش که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد. پس دعای او را اجابت فرمودی و خلق را فرمان بردار او قرار دادی».

از این دعا استفاده می‌شود که حقیقتِ مُلک و پادشاهی حضرت سلیمان علیه السلام، فرمان برداری و اطاعت خلق است، که این امر در محمّد و آل محمّد علیهم السلام به طریق اولی وجود دارد.

۵. در دعای اول صحیفه سجاده‌ایه از امام سجاد علیه السلام آمده است: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ، وَأَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمُلْكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلَّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةً لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةً إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ»^۲ حمد از آن خداوندی است که خوبی‌های آفرینش را برای ما برگزید و رزق‌های طیب و پاکش را بر ما جاری ساخت و این برتری را برای ما قرار داد که فرمان ما بر همه آفریدگان روا باشد. پس به قدرت و ارجمندی اوست که یکایک آفریدگانش پای بند و فرمان بردار ما می‌شوند.»

۶. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَكَ بِخِصَالٍ وَمِمَّا فَضَّلَكَ بِهِ أَنْ جَعَلَ الْأَوْجَاعَ مُطِيعَةً لَكَ فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَزْجُرُهُ إِلَّا أَنْ تَزَجَرَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۳ یا علی! خداوند به تو فضیلت‌هایی عنایت فرموده، از جمله

عَزَّ وَ جَلَّ بِخِيَالٍ فَقَالَ لَا، فَقُلْتُ لَهُ: فَقَوْلُ سَلِيمَانَ عليه السلام: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي) مَا وَجْهَهُ وَ مَا مَعْنَاهُ؟ فَقَالَ: الْمُلْكُ مُلْكَانِ: مُلْكٌ مَأْخُودٌ بِالْقَلْبَةِ وَ الْجَوْرُ وَ إِبْتِغَاءُ النَّاسِ. وَ مُلْكٌ مَأْخُودٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ كَمُلْكِ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُلْكِ طَالُوتَ وَ مُلْكِ ذِي الْقَرْنَيْنِ. فَقَالَ سَلِيمَانُ عليه السلام: (هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي) أَنْ يَقُولَ إِنَّهُ مَأْخُودٌ بِالْقَلْبَةِ وَ الْجَوْرُ وَ إِبْتِغَاءُ النَّاسِ، فَسَخَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رِخَاءً حَيْثُ أَصَابَ) وَ جَعَلَ غُدُوَهَا شَهْرًا وَ زَوَائِجَهَا شَهْرًا وَ سَخَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ (الشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ) وَ عَلِمَ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ مَكْنَ فِي الْأَرْضِ فَعَلِمَ النَّاسَ فِي وَفْتِهِ وَ بَغْدَهُ أَنْ مُلْكَهُ لَا يُشْبِهُ مُلْكَ الْمُلُوكِ الْمُخْتَارِينَ مِنْ قِبَلِ النَّاسِ وَ الْمَالِكِينَ بِالْقَلْبَةِ وَ الْجَوْرِ...»

۱ - بحار الأنوار: ۲۷۲/۹۲.

۲ - الملکة - به فتح میم و ضم میم و فتح لام - به معنی مُلک و سلطنت است.

۳ - صحیفه سجاده‌ایه: ۳۱.

۴ - الخرائج و الجرائح: ۵۶۸/۲، عنه البحار: ۲۰۲/۴۱، و مدينة المعاجز: ۹۵ ح ۲۴۲.



آن‌که: دردها و مرض‌ها را مطیع و فرمان‌بردار تو قرار داده است. پس چیزی نیست که آن را منع فرمایی مگر آن که به اذن پروردگار، تابع گردد و دور شود.» پیامبر ﷺ این کلام را زمانی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد بیماری که مبتلا به تب بود رفت و به تب فرمود: «از بدن این بیمار خارج شو» بلافاصله، تب از بدن او خارج شد و بیمار شفا یافت.

۷. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: «وَأَنْ جَعَلَنِي مَلِكًا مَالِكًا لَا تَمْلُوكًا وَأَنْ سَخَّرَ لِي سَمَاءَهُ وَأَرْضَهُ وَمَا فِيهَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ خَلْقِهِ»^۱ (خداوند مرا فرمان‌روایی صاحب اختیار قرار داده و از بردگی برکنار کرد، و زمین و آسمانش را همراه با آفریدگانش که در آن‌ها به سر می‌برند، به تسخیر من درآورده است». ۸. شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از امام باقر العلوم علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت راجع به اصحاب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در وقت ظهور فرمود: «لیس شیء الا وهو مطیع لهم»^۲ هیچ چیز نیست مگر آن که مطیع آنان باشد» پس اگر حال اصحاب حضرت چنین باشد، حال خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و امامان قبل از او علیه السلام چگونه است؟!

۹. در حدیثی - در ضمن معجزات رسول خدا ﷺ - آمده است: «... قَالَ الْجَبَلُ: بَلَى، أَشْهَدُ لَكَ يَا مُحَمَّدُ بِذَلِكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَوْ افْتَرَحْتَ عَلَى رَبِّكَ أَنْ يَجْعَلَ رِجَالَ الدُّنْيَا قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ لَفَعَلَ، أَوْ يَجْعَلَهُمْ مَلَائِكَةً لَفَعَلَ، وَأَنْ يَقْلِبَ التَّيْرَانَ جَلِيداً، وَالْجَلِيدَ نِيرَاناً لَفَعَلَ، أَوْ يَهَيِّطَ السَّمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ، أَوْ يَرْفَعَ الْأَرْضَ إِلَى السَّمَاءِ لَفَعَلَ، أَوْ يُصَيِّرَ أَطْرَافَ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَالْوَهَادِ - كُلُّهَا صُرَّةً كَصُرَّةِ الْكَيْسِ لَفَعَلَ وَأَنْتَ قَدْ جَعَلَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ طُوعَكَ، وَالْجِبَالَ وَالْبَحَارَ تَنْصُرُ بِأَمْرِكَ، وَسَائِرَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الرِّيحِ وَالصَّوَاعِقِ - وَجَوَارِحِ الْإِنْسَانِ وَأَغْضَاءِ الْحَيَوَانِ لَكَ مُطِيعَةً.

۱ - مخفی نماند که امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند «لا مملوکاً» نمی‌خواهد مملوکیت و بندگی خودش را نسبت به خدای متعال نفی کند، چنان‌که خود آن حضرت در پیشگاه خداوند متعال عرضه می‌دارد: «أنت المالك وأنا المملوک...» (مناجاة أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام، المزار الكبير لابن المشهدي: ۱۷۴)

۲ - مناقب آل أبي طالب علیه السلام: ۲/ ۳۵۵، بحار الانوار: ۴۰/ ۱۷۵.

۳ - کمال الدین: ۲/ ۶۷۳ حدیث ۲۶.

وَمَا أَمَرْتَهَا [بِهِ] مِنْ شَيْءٍ ائْتَمَرَتْ؛^۱ کوه عرض کرد: یا محمد! شهادت می‌دهم اگر از پروردگار خود در خواست کنی که مردمان دنیا را به صورت بوزینه و خوک درآورد، قبول می‌فرماید، یا آن‌ها را ملانکه قرار دهد قبول می‌کند. و یا آتش را یخ کند و یخ را تبدیل به آتش کند، خواهد کرد. اگر در خواست کنی که آسمان را به زمین و زمین را به آسمان برساند، اجابت می‌فرماید... خداوند زمین و آسمان و کوه‌ها و دریاها و بادها و صاعقه‌ها و حیوانات و باقی خلق را مطیع و فرمان‌بردار تو قرار داده است، هر امری بفرمایی مورد قبول خواهد بود.»

۱۰. از امام جواد (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «... فَكُنُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا؛ یعنی: آن‌ها (حضرت رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (علیها السلام)) هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید و ایشان را بر آفرینش آن‌ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوقات جاری ساخت (بر آنها واجب کرد).»

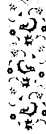
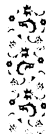
علامه مجلسی (رحمته الله) غَوَاصُ بَحَارِ أَنْوَارِ کَلِمَاتِ اَهْلِ بَيْتِ (علیهم السلام) در کتاب مرآة العقول در شرح این حدیث فرمودند: «فأشهدهم خلقها أي خلقها بحضرتهم و هم يطلعون على أطوار الخلق و أسرارها فلذا صاروا مستحقين للإمامة لعلمهم الكامل بالشرائع و الأحكام، و علل الخلق و علم الغيوب و أئمة الإمامية كلهم موصوفون بتلك الصفات دون سائر الفرق فبه يبطل مذهبهم^۲...» و «و أجرى طاعتهم عليها» أي أوجب على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات و السماويات و الأرضيات كشق القمر و إقبال الشجر و تسبيح الحصى و أمثالها مما لا يحصى كثرة؛ کلام شریف امام (علیه السلام): «أَشْهَدُهُمْ خَلْقَهَا» یعنی این‌که خداوند موجودات را در حضور آنان (یعنی ائمه (علیهم السلام)) آفرید و آنان به اطوار و اسرار خلق آگاه هستند. پس ایشان مستحق امامت شدند؛ به جهت کمال علم خود به شرایع و احکام و علل خلق، و نیز به جهت علم غیب که تمام امامان شیعه به این صفات متصف

۱ - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام): ۲۸۸، بحار الأنوار: ۳۳۷/۱۷.

۲ - الکافی: ۴۴۱/۱؛ طبع اسلامی.

۳ - مرآة العقول: ۱۹۰/۵.

۴ - مرآة العقول: ۱۹۱/۵.



هستند... خداوند اطاعت و فرمان برداری آنان را بر تمامی اشیاء حتی جمادات و مخلوقات آسمانی و زمینی واجب فرمود، چنان که به اشاره آن حضرت ماه شکافته شد و دو قسمت گشت، درخت به خدمت حضرت شتافت، سنگ ریزه در دست آن جناب تسبیح گفت و امثال این قضایا که بسیار است.^۱

کسی که بخواهد به آنچه اشاره شد (یعنی وجوب اطاعت و فرمان برداری همه موجودات از ائمه علیهم السلام و ریاست و سلطنت شان بر تمام کائنات) وقوف پیدا کند و شبهه او بر طرف گردد، لازم است که به روایاتی که متکفل بیان امور ذیل است مراجعه نماید:

۱- تفسیر آیه شریفه: «وَأَتَيْنَاهُمُ مُذْكَاءَ عَظِيمًا»^۲ و اعطای مُلک به حضرات یوسف و طالوت و داود و سلیمان علیهم السلام و نیز مقایسه آن با ائمه طاهرین علیهم السلام.

۲- کتب و آثار همه انبیاء علیهم السلام نزد محمد و آل محمد علیهم السلام موجود است.

۳- تمام علومى که به خلایق اعطاء شده است، محمد و آل محمد علیهم السلام به آن عالم هستند.

۴- ولایت و سلطنت محمد و آل محمد علیهم السلام بر همه کائنات...

۵- قدرت و توانایی محمد و آل محمد علیهم السلام (با داشتن اسم اعظم خداوند متعال)...

۶- نفوذ و اراده محمد و آل محمد علیهم السلام، در جسم و صورت انسان (و اطاعت اشیاء از آن‌ها).

۷- اطاعت حیوانات و تصاویر آن‌ها از محمد و آل محمد علیهم السلام.

۸- توانایی محمد و آل محمد علیهم السلام بر زنده کردن مردگان.

۹- اطاعت درختان و گیاهان از محمد و آل محمد علیهم السلام.

۱۰- اطاعت جمادات از محمد و آل محمد علیهم السلام.

۱۱- اطاعت ابر و باد از محمد و آل محمد علیهم السلام.

۱۲- اطاعت آب از محمد و آل محمد علیهم السلام.

۱۳- اطاعت ملائکه از محمد و آل محمد علیهم السلام.

۱ - مرآة العقول: ۱۹۱/۵.

۲ - سوره نساء: ۵۴.

۱۴ - اطاعت جنیان و شیاطین از محمد و آل محمد علیهم السلام ۱

با تأمل و دقت در این اخبار، مطیع و فرمان برداری و مسخر بودن کائنات آسمانی و زمینی از برای محمد و آل محمد علیهم السلام واضح و روشن می شود و آیات متشابه مثل: «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا»^۲ و امثال این آیه را باید با توجه به آیات دیگر و روایات، معنا کرده و توضیح داد.

ناگفته نماند که کشف مراد پروردگار از آیات کریمه قرآن در غیر نصوص، باید با تفسیر و بیان اهل بیت علیهم السلام صورت پذیرد و بدون آن، به اتفاق علمای شیعه جایز نیست. و در آیاتی که قابل حمل بر معانی متعدد است، نمی توان معنایی را بدون تفسیر و بیان عترت علیهم السلام انتخاب کرد و طبق آن، اساس و بنیانی را بنا کرد، و از این قبیح تر آن جایی است که معنایی را اختیار کنیم و بر آن عقیده ای را بار کنیم که اهل بیت علیهم السلام بر خلاف آن، معنای دیگری را تأیید فرموده اند.

همان طور که آیه شریفه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»^۳ و روایاتی که در اثبات علم غیب ائمه علیهم السلام وارد شده، مبتنی آیه یا حدیثی است که در نفی علم غیب از غیر خداوند وارد شده و لذا صدها خبر غیبی از محمد و آل محمد علیهم السلام راجع به قضایای بعد از دوران حیات شان صادر شده است که شیعه و سنی بسیاری از آن ها را نقل نموده و تا امروز وقوع شان را مشاهده کرده اند. و در روایات شیعه موارد بسیاری از اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنچه بر اهل بیت علیهم السلام روا خواهند داشت، یافت می شود و ... علامه بزرگ شیعه سید هاشم بحرانی در کتاب شریف مدینه المعاجز بیش از دو هزار نمونه از معجزات دوازده امام علیهم السلام را نقل کرده که حدود ششصد و پنجاه حدیث آن از موارد اخبار غیبی ائمه علیهم السلام می باشد. پس اگر در آیه و موردی از پیامبر و امام علیهم السلام نفی علم غیب شده باشد، باید بدانیم که مراد از آن نفی علم ذاتی است یعنی به ذات خود و از پیش خود بدون وحی و تعلیم پروردگار چیزی

۱ - چنان که در کتاب «اثبات ولایت» مرحوم آیه الله نمازی شاهرودی اخبار و روایات این ۱۴ فصل را مفصلاً ذکر نموده است، فلاحظ إن شئت.

۲ - جن: ۲۱.

۳ - «میستدبیده خداوند عالم به غیب است» و احادیثی را بر غیب خود آگاهانه نفرموده مگر آن رسولی که میستدبیده باشد. (پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علم غیب، مستدبیده خداست) «جن: ۲۶ - ۲۷.

نمی‌دانند و هر چه می‌دانند به تعلیم حق تعالی است.

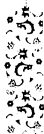
پس «یا من لا یعلم الغیب إلا هو» یعنی کسی به ذات خود - غیر خداوند - غیب نمی‌داند. اما پیامبر و امام اسرار عالم غیب را به تعلیم خداوند می‌دانند، و ممکن است مقصود از غیب، وقت قیامت باشد.^۱

حاصل کلام این‌که: این روایات - که مختصری از آن‌ها را نقل کردیم - موافق با اطلاق قرآن است؛ زیرا در فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام «مُلک عظیم» به وجوب اطاعت تفسیر شده است و ممکن است گفته شود: «وجوب اطاعت» هم اطلاق دارد و شامل اطاعت انسان در احکام شرعی و نیز اطاعت تمام موجودات از ایشان علیهم‌السلام می‌شود. علاوه بر این‌که خداوند به حضرت یوسف و طالوت و داوود و سلیمان علیهم‌السلام مُلک عطا فرموده است،^۲ و از طرفی در روایات

۱ - علامه بزرگوار مجلسی رحمته‌الله در مرآة العقول: ۱۱۷/۲ می‌فرماید: أَنْ مَقْتَضَى الْجَمْعِ بَيْنَ الْآيَاتِ وَالْأَخْبَارِ حَمْلُهَا عَلَى أَنْ نَفَى الْغَيْبِ عَنْهُمْ أُنْهَمُ لَا يَعْلَمُونَ ذَلِكَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بغير تعلیمه تعالی بوحی أو إلهام، وإلا فظاهر أَنْ عَمْدَةَ مَعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ علیهم‌السلام مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ، وَأَحَدُ وَجُوهِ إِعْجَازِ الْقُرْآنِ أَيْضًا الْأَخْبَارُ بِالْغَائِبَاتِ، وَنَحْنُ أَيْضًا نَعْلَمُ كَثِيرًا مِنَ الْمَغِيبَاتِ بِأَخْبَارِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ وَأُتَمَّةِ الْهُدَى علیهم‌السلام، كَالْقِيَامَةِ وَأَحْوَالِهَا، وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَالرَّجْعَةِ وَقِيَامِ الْقَائِمِ علیهم‌السلام وَنَزُولِ عِيسَى علیهم‌السلام وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ، وَالْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَالْمَلَائِكَةِ. وَأَمَّا الْخَمْسَةُ الَّتِي وَرَدَتْ فِي الْآيَةِ (سُورَةُ لُقْمَانَ آيَةُ ۳۴: إِنَّ اللَّهَ عَنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) فَتَحْتَمِلُ وَجُوهًا: الْأَوَّلُ: أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ أَنْ تَلِكِ الْأُمُورُ لَا يَعْلَمُهَا عَلَى التَّعْيِينِ وَالْخُصُوصِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، فَإِنَّهُمْ علیهم‌السلام إِذَا أُخْبِرُوا بِمَوْتِ شَخْصٍ فِي الْيَوْمِ الْفُلَانِي فَيُمْكِنُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا خُصُوصَ الدَّقِيقَةِ الَّتِي تَفَارَقُ الرُّوحَ وَالْجَسَدَ مِثْلًا، وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مَلِكُ الْمَوْتِ أَيْضًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ. الثَّانِي: أَنْ يَكُونَ الْعِلْمُ الْحَتَمِي بِهَا مُخْتَصًّا بِهِ تَعَالَى، وَكَلَّمَا أُخْبِرَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ كَانَ مُحْتَمَلًا لِلْبَدَاءِ. الثَّلَاثُ: أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ عَدَمُ عِلْمِ غَيْرِهِ تَعَالَى بِهَا إِلَّا مِنْ قَبْلِهِ، فَيَكُونُ كَسَائِرِ الْغُيُوبِ، وَيَكُونُ التَّخْصِيسُ بِهَا لظَهْوَرِ الْأَمْرِ فِيهَا أَوْ لغيره مِنَ الْوُجُوهِ. الرَّابِعُ: أَنْ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَطْلُعْ عَلَى تَلِكِ الْأُمُورِ كُلِّيَّةً أَحَدًا مِنَ الْخَلْقِ عَلَى وَجْهِ لَا بَدَاءَ فِيهِ، بَلْ يَرْسِلُ حَتْمَهَا عَلَى وَجْهِ الْحَتْمِ فِي زَمَانٍ قَرِيبٍ مِنْ حُصُولِهَا كُلِّيَّةً الْقَدَرِ أَوْ أَقْرَبَ مِنْ ذَلِكَ، وَهَذَا وَجْهٌ قَرِيبٌ تَدُلُّ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ الْكَثِيرَةُ، إِذْ لَا يَدُ مِنْ عِلْمِ مَلِكِ الْمَوْتِ بِخُصُوصِ الْوَقْتِ، كَمَا وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ وَكَذَا مَلَائِكَةُ السَّحَابِ بِوَقْتِ نَزُولِ الْمَطَرِ، وَكَذَا الْمَدْبَرَاتُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِأَوْقَاتِ وَقُوعِ الْحَوَادِثِ.

۲ - چنان که جمعی بر آن هستند.

۳ - البته مُلکی که خداوند به انبیاء علیهم‌السلام داده به صفت «عظیم» موصوف نشده است بر خلاف مُلکی که به محمد و آل محمد علیهم‌السلام داده است که به صفت «عظیم» موصوف شده است. «وَأَتَيْنَاهُم مُلُكًا عَظِيمًا» چنان که در سوره نمل در مورد حضرت سلیمان علیهم‌السلام آمده: «وَأَتَيْنَاهُم مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»



والتَّحْقِيقُ

سَلْبِقُ وَرَقٌ



متواتر وارد شده که تمام کمالات و علوم انبیاء و مرسلین با اضافات بسیار برای محمد و آل محمد علیهم السلام جمع شده است. البته تمام کمالاتی که به هر مخلوقی داده شده همه از الطاف و فعل پروردگار متعال است.

نتیجه این است که اگر آن بزرگواران بخواهند در حالات دشمنان حق تصرف نمایند، می توانند قدرت و اختیار را از آن ها بگیرند، بلکه می توانند آن ها را حتی از صورت انسانیت هم بیرون بیاورند - چنان که در موارد متعددی چنین کرده اند^۱ - اما از آنجایی که دنیا، خانه امتحان و اختبار است، پیامبر و امامان علیهم السلام نیز که در اعلا درجه رضا و تسلیم و امین اسرار تقدیرند، نظام عادی خلقت را بر هم نمی زنند، و اختیار را از کسی نمی گیرند، مگر وقتی که ضرورت اعجاز و مصلحت اہمّی پیش بیاید. و از آنجایی که امامان برای هدایت اختیاری آمده اند، از راه غیر عادی وارد نمی شوند. در اصل تبلیغ هم رسولان، هیچ گاه از حدّ متعارف عادی خارج نشدند، مگر وقتی که خداوند به آن ها اجازه داده و مصلحت مهم تری در نظر بود.

باری، از روایات مسلم و متواتر استفاده می شود که علوم و فضائل و کمالاتی که از جانب پروردگار به ملائکه مقرب و انبیاء مرسلین و اوصیای آنان افزوده شده، تماماً در نزد دوازده امام علیهم السلام یافت می شود و هیچ مخلوقی نیست که دارای علم و کمالی باشد مگر آن که آن علم و کمال با اضافات بسیار به پیامبر ما و اوصیاء گرامیش داده شده، به طوری که علم سایر مخلوقات (از انبیاء و غیر انبیاء) نسبت به علم محمد و آل محمد علیهم السلام مانند نسبت قطره به دریا است. این علوم که خداوند عطا فرمود، عین قدرت و استیلا است؛ زیرا آصف بن برخیا وصی حضرت سلیمان علیہ السلام که به اندازه قطره ای از این علم داشت، به واسطه این علم (که همان اسم اعظم خداوند متعال باشد و خداوند را به

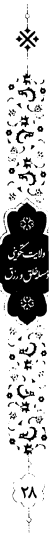
از هر چیز (بهره ای) به ما داده اند. کلمه «من» در این آیه بر «بعضی» دلالت دارد. و نفرمود: (أوتینا کلّ شیء) تا دلالت بر تمام چیزها داشته باشد. اما در مورد علم و دیگر کمالات امیرالمؤمنین علیہ السلام در سوره یس آیه ۱۲ آمده: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾. (مراجعة شود به: تفسیر منسوب به امام عسکری علیہ السلام: ۲۴۸، بحار الانوار: ۱۵۸/۲۴، نورالثقلین: ۳۷۹/۴).

۱ - بحار الانوار: ۲۰۳/۴۱ و ۲۰۸. و در کتاب شریف مدینة المعاجز روایات تصرف امام در کالبد انسان و قلب و انقلاب صورت های مردم را نقل کرده اند، فلاحظ.

آن اسم اعظم خوانند) قدرت و استیلایی یافته بود که توانست به یک چشم بر هم زدن تخت بلقیس را در پیشگاه حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کند. حال که چنین است، پس میزان قدرت و استیلا و محدوده سلطنت آن کسی که دریای این علوم نزد اوست چقدر خواهد بود؟!

این همان «ملک عظیم» است که خداوند به آل ابراهیم (محمد و آل محمد علیهم السلام) عطا فرموده، یعنی سلطنت و قدرت و استیلایی که ایشان به اذن خدا بر تمام مخلوقات دارند و فرمان شان در تمام دایره خلقت، نافذ و لازم الاجرا است. فافهم. در کتاب «اثبات ولایت» آمده است: چنان که امام باقر و امام صادق علیهم السلام در روایات بسیاری فرموده اند؛ اسم اعظم هفتاد و سه حرف است، به حضرت

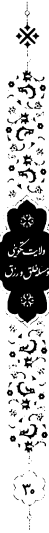
۱ - تفسیر القمی: ۱۲۸/۲؛ فقال أصف بن برخیا: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» فدعا الله باسمه الأعظم فخرج السرير من تحت كرسي سليمان. (هكذا في تفسير الصافي: ۶۷/۴ و نورالثقلين: ۸۷/۴ و البرهان: ۲۰۷/۴ و تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب: ۵۶۳/۹). و قد ورد في نور الثقلين: ۸۹/۴ عن موسى بن جعفر عليه السلام: قَالَ: إِنِّي أَدْعُو اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ الَّذِي دَعَا بِهِ أَصَفٌ حَتَّى جَاءَ بِسَرِيرِ بَلْقِيسَ وَ وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيَّ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ طَرْفُهُ إِلَيْهِ... قال الشيخ الطوسي ره في تفسير التبيان: ۹۶/۸: «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» قال ابن عباس و قتادة: هو رجل من الانس، كان عنده علم اسم الله الأعظم الذي إذا دعي به أجاب. و قيل: يا إلهنا وإله كل شيء يا ذا الجلال والإكرام... و قيل يجوز أن يكون الله أعدمه ثم أوجده في الثاني بلا فصل بدعاء الذي عنده علم من الكتاب، و كان مستجاب الدعوة إذا دعا باسم الله الأعظم. و يكون ذلك معجزة... قال الطبرسي في مجمع البيان: ۲۸۹/۷: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» و هو أصف بن برخيا و كان وزير سليمان و ابن أخته و كان صديقا يعرف اسم الله الأعظم الذي إذا دعي به أجاب عن ابن عباس و قيل: إن ذلك الاسم الله و الذي يليه الرحمن و قيل هو يا حي يا قيوم و بالعبرانية أهيا شراهيا و قيل هو يا ذا الجلال و الإكرام عن مجاهد. و قيل: أنه قال يا إلهنا وإله كل شيء إلهنا واحدا وإله الإلانات عن الزهري... قال الكلبي: خز أصف ساجدا و دعا باسم الله الأعظم فغار عرشها تحت الأرض حتى نبع عند كرسي سليمان... قال السيد الشبر في تفسير الجوهر الثمين: ۴۲۷/۴: قوله تعالى ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾... أصف بن برخيا و وزيره و كان صديقا يعلم اسم الله الأعظم... القمي: قال سليمان يعني بعد مقالة العفريت أريد اسرع من ذلك، فقال أصف بن برخيا (أَنَا آتِيكَ بِهِ) فدعا الله بالاسم الأعظم فخرج السرير من تحت كرسي سليمان، و عن الصادق عليه السلام: ان الأرض طويت له و في آخر: انخسفت الأرض ما بينه و بين السرير... و في رواية لم يعجز سليمان عن معرفة ما عرف أصف لكنه أحب ان يعرف الجن و الانس انه الحجة من بعده... أقول: و الحاصل ممّا ذكر، إذا كان عند أصف بن برخيا عليه السلام الاسم الأعظم الذي إذا دعا به أجاب دعوته فلا إشكال في أن الأئمة عليهم السلام هم أفضل خلق الله بعد رسول الله على الإطلاق، يوجد عندهم اسم الأعظم... إذا دعا به أجاب.



آدم ﷺ بیست و پنج حرف داده شده، به حضرت نوح ﷺ نیز بیست و پنج حرف (و طبق بعضی از روایات، پانزده حرف) و نزد حضرت ابراهیم خلیل ﷺ هشت حرف بود، و نزد حضرت موسی ﷺ چهار حرف، و نزد آصف وصی حضرت سلیمان ﷺ یک حرف بود - و حضرت سلیمان ﷺ آن یک حرف را می دانست - که آصف به همان یک حرف زمین را شکافت و تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم بر هم زدن نزد حضرت سلیمان ﷺ حاضر کرد چنان که بیان صریح قرآن است.

۱ - أقول: قد روى في تفسير البرهان: ٥٣٥/١: قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ...﴾ عن الصادق جعفر بن محمد ﷺ، قال: «استجاب الله عز وجل دعوة إِبْرَاهِيمَ ﷺ حين قال: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى... ومعناها: أنه سأل عن الكيفية، والكيفية من فعل الله عز وجل...» وفي تفسير البرهان أيضاً: عن علي بن محمد بن الجهم، قال: حضرت مجلس المأمون و عنده الرضا علي بن موسى ﷺ إلى قوله: قال الرضا ﷺ: «إن الله تبارك وتعالى كان أوحى إلى إِبْرَاهِيمَ ﷺ: أني متخذ من عبادي خليلاً، إن سألتني إحياء الموتى أجبته، فتوقع في نفس إِبْرَاهِيمَ ﷺ أنه ذلك الخليل، فقال: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...﴾ و قلن: يا نبي الله، أحييتنا أحياك الله. فقال إِبْرَاهِيمَ ﷺ: بل الله يحيي ويميت، وهو على كل شيء قدير... لا يخفى أن هذه الرواية صريحة في أن الإحياء من الله وليس من إِبْرَاهِيمَ ﷺ. و روى في نورالثقلين: ٢٧٧/١ عن كتاب الخصال عن أبي عبد الله ﷺ: «... يا نبي الله أحييتنا أحياك الله، فقال إِبْرَاهِيمَ: بل الله يحيي ويميت فهذا تفسير الظاهر، قال ﷺ: وتفسير الباطن خذ أربعة... وإذا أردت أن يأتوك دعوتهم بالإسم الأكبر يأتونك سعيًا بإذن الله تعالى...» و روى في الاحتجاج: ٤٨/١: عن الصادق ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنَا لَكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَمْنَتْنِي فَجَعَلَهَا بَرْدًا وَ سَلامًا وَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا أُلْقِيَ عَصَاهُ وَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنَا لَكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَمْنَتْنِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى...».

قال الطبرسي في مجمع البيان: ٦٣٥/٢: (إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) في الكلام حذف و هو إِذْ قَالَ له نمرود: «من ربك؟ فقال ربي الذي يحيي ويميت» بدأ بذكر الحياة لأنها أول نعمة ينعم الله بها على خلقه ثم يميتهم و هذا أيضاً لا يقدر عليه إلا الله تعالى لأن الإماتة هي أن يخرج الروح من بدن الحي من غير جرح ولا نقص بنية ولا إحداث فعل يتصل بالبدن من جهته و هذا خارج عن قدرة البشر «قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» أي فقال نمرود أنا أحيي واميت... و هذا جهل من الكافر لأنه اعتمد في المعارضة على العبارة فقط دون المعنى، عادلاً عن وجه الحجة بفعل الحياة للميت أو الموت للحي على سبيل الاختراع الذي ينفرد به تعالى ولا يقدر عليه سواه. و قال الطبرسي ره أيضاً: ٦٤٤/٢: «ما روي.. أن الملك بشر إِبْرَاهِيمَ ﷺ بأن الله قد اتخذ خليلاً و أنه يجيب دعوته و يحيي الموتى بدعائه فسأل الله تعالى أن يفعل ذلك ليطمئن قلبه بأنه قد أجاب دعوته و اتخذ خليلاً.» (و أيضاً لاحظ: تفسير التبيان: ٢٣٠/٢ - ٢٣١).



نزد حضرت عیسی علیه السلام دو حرف بود که با آن به اذن خدا مردگان را زنده می کرد، پیس و کور مادرزاد را شفا می داد، گِل را به صورت پرنده می ساخت و در آن می دمید و پرنده گلی زنده می شد و می پرید. 'تمام معجزات انبیاء به وسیله این حروف صورت می گرفته است.

نزد پیامبر ما صلی الله علیه و آله نیز هفتاد و دو حرف از اسم اعظم موجود است و یک حرف آن نزد پروردگار مخزون و مکنون است که احدی از مخلوقات آن را نمی داند. تمام آن چه پیامبر ما می داند، نزد اوصیاء آن حضرت، یعنی ائمه اثنا عشر علیهم السلام موجود است و آنان وارث پیامبران هستند. 'با این قدرت و توانایی

۱ - أقول: قد روی فی نور الثقلین: ۴۳/۸: قال الرضا علیه السلام: «وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتٍ ظَهَرَتْ فِيهِ الرَّمَاثُ وَاجْتَنَحَ النَّاسُ إِلَى الطَّبْ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ مِثْلُهُ، وَ بِمَا أُخْبِيَ لَهُمُ الْمَوْتَى وَأَنْبَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَثَبَّتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ». و روی فی الکافی: ۲۶۰/۳ طبع اسلامیه: عن الصادق علیه السلام: قَالَ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليهما السلام وَ كَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ... و روی فی الکافی أيضاً: ۳۳۷/۸ طبع اسلامیه عنه علیه السلام: «فَوَقَّفَ عَلَيْهِ عِيسَى عليه السلام ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَنْزَلَ الْقَبْرَ وَ خَرَجَ ابْنُهَا حَيًّا فَلَمَّا رَأَتْهُ أُمُّهُ وَ رَأَاهَا بَكِيًّا فَرَجَمَهُمَا عِيسَى عليهما السلام...». و قال الشيخ طوسی رحمته الله: فی تفسیر التبیان: ۵۵/۴ و ۵۶: و بین بقوله «فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» أنه إذا نفخ المسيح عليه السلام فيها الروح قلبها الله لحماً و دماً، و خلق فيها الحياة فصارت طائراً بإذن الله و إرادته لا بفعل المسيح عليه السلام فلذلك قال «فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي». و قوله «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي» معناه إنك تدعوني حتى أبرئ الأكمه، و هو الذي خلق أعمى... و نسب ذلك الى المسيح لما كان بدعائه و سؤاله. و قوله «وَإِذَا تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» أي اذكر إذ تدعوني فأحيي الموتى عند دعائك و أخرجهم من القبور حتى يشاهدهم الناس أحياء. و انما نسبته الى عيسى لما بينا من أنه كان بدعائه انتهى. و قال الطبرسي فی مجمع البيان: ۴۰۵/۳: «وَإِذَا تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» أي: و اذكر ذلك أيضاً إذ تصور الطين كهينة الطير الذي تريد أي كخلقته و صورته و سماه خلقاً لأنه كان يقدره و قوله «بِإِذْنِي» أي تفعل ذلك بإذني و أمري «فَتَنْفُخُ فِيهَا» أي تنفخ فيها الروح لأن الروح جسم يجوز أن ينفخه المسيح بأمر الله... «فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» أنه إذا نفخ المسيح فيها الروح قلبها الله لحماً و دماً و يخلق فيها الحياة فصارت طائراً بإذن الله أي بأمره و إرادته لا بفعل المسيح «وَتُبْرِئُ» أي تصحب «الأكْمَةَ» الذي ولد أعمى «وَالْأَبْرَصَ» من به برص مستحکم «بِإِذْنِي» أي بأمري و معناه أنك تدعوني حتى أبرئ الأكمه و الأبرص و نسب ذلك إلى المسيح لما كان بدعائه و سؤاله «وَإِذَا تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» أي اذكر إذ تدعوني فأحيي الموتى عند دعائك و أخرجهم من القبور حتى يشاهدهم الناس أحياء و نسب ذلك إلى المسيح لما كان بدعائه...».

۲ - این مطالب در روایات کتاب شریف کافی باب «این که به ائمه هدی اسم اعظم داده شده» و

است که معصومین علیهم السلام هر وقت امری را بخواهند و انجام دادن آن را نسبت به کسی صلاح بدانند، اظهار قدرت می کنند.^۱

چنان که مرحوم راوندی^۲ در الخرائج روایت کرده: «أَنَّهُ اخْتَصَمَ رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ إِلَيْهِ فَعَلَا صَوْتُ الرَّجُلِ عَلَى الْمَرْأَةِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام: اخْسَأْ وَ كَانَ خَارِجِيًّا فَإِذَا رَأْسُهُ رَأْسُ كَلْبٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَحَّتْ بِهَذَا الْخَارِجِيِّ فَصَارَ رَأْسُهُ رَأْسُ كَلْبٍ فَمَا يَمْنَعُكَ عَنْ مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ وَ يَحْكُمُ لَوْ أَشَاءُ أَنْ آتِيَ مُعَاوِيَةَ إِلَى هَاهُنَا عَلَى سَرِيرِهِ لَدَعَوْتُ اللَّهَ حَتَّى فَعَلَ. وَلَكِنَّا لِلَّهِ خُزَّانٌ لَا عَلَى ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ وَلَا إِنْتِكَارَ بَلْ عَلَى أَسْرَارٍ تَدِيرُ اللَّهُ. أَمَا تَقْرَأُ (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^۳. وَ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: إِنَّمَا أَذْعُو هَؤُلَاءِ لِثُبُوتِ الْحُجَّةِ وَ كَمَالِ الْمُحَنَةِ وَ لَوْ أَذِنَ فِي الدَّعَاءِ يَهْلِكُ مُعَاوِيَةَ لَمَّا تَأَخَّرَ؛ مردی (از خوارج) و زنی در اختلاف خود به امیرالمومنین علیه السلام مراجعه کردند، و ناگهان آن مرد خارجی در مقابل حضرت با آن زن به صدای بلند تندی کرد. حضرت به آن مرد خارجی فرمود: «اخْسَأْ» یعنی چخه! ناگهان سر او به شکل سر سگ در آمد. مردی عرض کرد: یا امیرالمومنین! شما به این خارجی بانگ زدید این طور شد، پس چه چیز مانع می شود که معاویه را هلاک کنی؟ فرمودند: چه می گویی؟! اگر بخوایم معاویه را از شام به اینجا بیاورم، خدا را می خوانم تا معاویه را اینجا حاضر کند، ولی ما خزائن اسرار تدبیر در امور خلقیم نه خزینه های طلا و نقره، ما بندگان تابع امر پروردگاریم و به امر و اذن

در بصائر الدرجات (جزء ۱ باب ۱۳) و در بحار الانوار در مواضع متعدد موجود است.

۱ - اثبات ولایت: ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲ - تذکر: در این روایت و روایات بعد از آن اشاره به «دعا کردن» و «خواندن خداوند» و «خواندن اسم اعظم» و در برخی موارد بدون دعا کردن، بلکه به صرف امر کردن و اراده نمودن ... شده است.

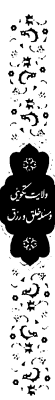
۳ - و قوله: «اخْسَأْ»، أي اطرز و أنبعذ. راجع: النهاية، ج ۲، ص ۳۱ (خسأ) از این کلمه در دور کردن و راندن سگ استفاده می شود.

۴ - سورة الأنبياء: ۲۶ و ۲۷.

۵ - الخرائج و الجرائح: ۱۷۲/۸، عنه البحار: ۱۹۱/۴۱ ح ۱، و اثبات الهداة: ۵۴۴/۴ ح ۱۸۹، و مدينة المعارج: ۱۹۹ خ ۵۴۸ و إحقاق الحق: ۷۵۷/۸.

۶ - خَسَأَتِ الْكَلْبُ فَخَسَأَ یعنی سگ را با خواری زدم و راندم. این فعل وقتی بکار می رود که به سگ بگوئی - اخْسَأْ - (به فارسی چخ و منظور راندن اوست). خدای تعالی در وصف کفار در دوزخ می فرماید: (اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تَكْلِمُونَ - ۱۰۸ مؤمنون).





او کار می‌کنیم...» در روایت دیگر فرمودند: «همانا این‌ها را می‌خوانم تا حاجت تمام شود و امتحان به پایان برسد. و اگر خداوند به من اجازه می‌داد که در مورد هلاکت معاویه دعا کنم، هرگز به تأخیر نمی‌افتاد.»

و نیز جریان مرد بلخی که همسرش در راه مدینه از دنیا رفت، و معجزه امام سجاد علیه السلام است که آن حضرت دو رکعت نماز خواند و دعایی کرد و فرمود: برگرد نزد همسرت که خداوند او را به قدرت و حکمت بالغه خود زنده فرموده است.^۱ و همچنین جریان مریض بودن همسر عبدی شاعر که امام صادق علیه السلام فرمود: «ما دعا کردیم و از خدا خواستیم و صحت یافت...»^۲ و فرمایش امام سجاد علیه السلام: «خداوند واجب کرده برای آن‌ها بر آورده شدن همه خواسته‌های شان را و لکن با این حال، آنان از خداوند همان را می‌خواهند که خداوند آن را برای ایشان می‌خواهد.»^۳

۱ - بحار الانوار: ۴۶/ ۴۷. فی الحديث: «فَمَرَضَتْ فِي الطَّرِيقِ وَ مَاتَتْ قَرِيباً مِنَ الْمَدِينَةِ فَأَتَى الرَّجُلُ الْإِمَامَ عليه السلام بَاكِياً وَ أَخْبَرَهُ بِمَوْتِهَا فَقَامَ الْإِمَامُ عليه السلام وَ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ شَبَّانَهُ بِدَعْوَاتِ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الرَّجُلِ وَ قَالَ لَهُ اذْجِعْ إِلَيَّ زَوْجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَخْبَاهَا بِقُدْرَتِهِ وَ جُحْمَتِهِ وَ هُوَ يُخَيِّ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ... وَ إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُبْقِيَهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً أُخْرَى وَ يُخَيِّبَهَا حَيَاةً طَيِّبَةً لِقُدُومِهَا إِلَيْنَا زَائِرَةً لَنَا...»

۲ - بحار الانوار: ۱۱۵/ ۴۷. فی الحديث: «قَالَ يَا عَبْدِي! أَنْتَ خَزِينٌ يَسْتَبِيحُهَا؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ لَا بَأْسَ عَلَيْهَا فَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَهَا بِالْعَافِيَةِ فَارْجِعْ إِلَيْهَا فَإِنَّكَ تَجِدُهَا قَاعِدَةً...»

۳ - امالی صدوق علیه السلام: ۴۵۵. قال عليه السلام: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ صَبْرًا عَلَى الْيَحْيِ وَ الْمَكَارِهِ صَبْرًا لَمْ يَسْأَوْهُمْ فِيهِ غَيْرُهُمْ فَجَازَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ ذَلِكَ بِأَنْ أَوْجَبَ لَهُمْ نُجْحَ جَمِيعِ ظَلْبَاتِهِمْ لَكُنْهُمْ مَعَ ذَلِكَ لَا يُرِيدُونَ مِنْهُ إِلَّا مَا يُرِيدُهُ لَهُمْ.» و نیز مراجعه شود در امثال این موارد (که انبیاء و اوصیاء علیهم السلام از خداوند می‌خواستند و خداوند اجابت می‌فرمود، و این روایات و بسیار روایات دیگری که من در این جا ذکر نکردم، مربوط به استجاب دعا است) مانند: «كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ أَسِيرٌ فِي أَرْضِ بَابِلَ قَالَ وَ حَضَرَتْ الصَّلَاةُ صَلَاةُ الْعَصْرِ... قَدْ كَذَبَ الشَّمْسُ أَنْ تُغِيبَ قَالَ: فَتَزَلَّ عَلَيَّ وَ نَزَلَتْ مَعَهُ قَالَ: فَقَدَا اللَّهُ فَتَرَجَعَتِ الشَّمْسُ كَقِفْذَارِهَا مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ قَالَ: فَصَلَّيْنَا الْعَصْرَ ثُمَّ غَابَتِ الشَّمْسُ...» (وقعة الصفيين: ۱۳۶). و مانند: «فقال أصف بن برخيا أنا أتيتك به قبل أن يتردد إليك ظرفك فدعا الله باسمه الأعظم فخرج السرير من تحت كرسي سليمان...» (تفسير القمي: ۱۲۸/ ۲) و مثل: «و قوله: «وَ ادْنَسْتُ الْقَمَرَ» فَإِنْ قَرِيباً سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم أَنْ يَرِيَهُمْ آيَةً، فدعا الله فانشق القمر بنصفين حتى نظروا إليه...» (تفسير القمي: ۳۴۰/ ۲) و مثل: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَرَأَيْتُمْ قَدْ اغْنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِيّاً يَمَّا تَرَوْنَ عَنْ أُمِّ الْيَكْمِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ! سَلِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ أَنْتَ سَيِّدُهُمْ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ يَقْلِبَ لَكَ أَشْجَارَهَا رِجَالاً شَاكِي الْأَسْلِحَةِ، وَ صُخُورَهَا أَشُوداً

واضح است که خداوند متعال به آنان این قدرت و توانایی را داده که هر چه به اراده‌ی حتمی بخواهند، خداوند متعال محقق خواهد کرد. اما آن برگزیدگان الهی به گونه‌ای تربیت یافته‌اند که به وقتِ خواستن، تا خدا نخواهد، ایشان نیز نمی‌خواهند. و چون خداوند بخواهد، به قلب مقدس ایشان الهام می‌فرماید تا آن‌ها هم بخواهند و قدرت خود را اعمال کنند و خداوند مقارن مشیت‌شان محقق کند.

ما معتقدیم که پیامبر ﷺ و ائمه طاهرین علیهم‌السلام مستجاب‌الدعوه هستند و اسم اعظم خداوند را می‌دانند و در این شبهه‌ای نیست ولی با وجود این، در هر موردی، خداوند را به اسم اعظم نخوانده‌اند که فوراً از اجابت دعا بهره‌مند شوند و شرّ حوادث و گزند دشمنان را از خود و مؤمنان دفع کنند، همان حکمتی که اقتضا کرده است آنان صبر کنند و از خداوند نخواهند که دفع بلا فرماید، اقتضا کرده که قدرتِ مقام رسالت و امامت را اعمال نمایند، با آن که می‌توانستند مثلاً جتیان مؤمن را که مطیع آنان هستند، برای دفع دشمن مأمور کنند و به فرمایش امیرالمؤمنین علی از قضای الهی به قدر الهی بگریزند.^۱

پیامبر و آل معصوم او ﷺ مخلوق و محدث و محدود و مورد فضل و

و نُمُوراً وَ أَقَاعِي. قَدَعَا اللَّهُ عَلَيَّ بِذَلِكَ، فَامْتَلَأَتْ تِلْكَ الْجِبَالُ وَ الْهَضَابُ...»، (تفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ۱۱۶) و مانند: «فَاسْأَلِ اللَّهَ رَبَّكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ نَدْعُوْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ يُخَيِّرَ هَؤُلَاءِ الْمَضْغُوقِينَ لِنِسَاءَتِهِمْ لِمَا ذَا أَصَابَهُمْ [مَا أَصَابَهُمْ] قَدَعَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِمْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْيَانَاهُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ...»، (المصدر: ۲۵۷) و مثل: «فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: يَا عَمَّ! لَوْ كُنْتُ وَصِيّاً وَ إِمَاماً لَأَجَابْتُكَ، قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ قَادِغُ اللَّهِ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي وَ سَلِّهُ قَدَعَا اللَّهُ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَرَادَ...» (کافی: ۳۴۸/۱). چنانکه در روایات بسیار وارد شده که مقصود ائمه علیهم‌السلام بدون دعا کردن بلکه به صرف امر و اراده‌شان نیز، حاصل شده است مانند آنچه در رجال کشی در رقم ۳۴۷ ذکر شده که «امام علی علیه السلام به مردی فرمودند: ائى بلادٍ أحب اليك؟ قلت: الكوفة، قال: بالكوفة فكن. قال: فسمعت آخر النون بالكوفة.» و مانند آنچه در الخرائج راوندی: ۱/۱۷۲ آمده است: «إنه اختصم رجل و امرأة اليه فعلا صوت الرجل على المرأة، فقال له على عليه السلام: إخسأ و كان خارجياً فإذا رأسه رأس الكلب» و بسیار از موارد دیگر که به خاطر طولانی شدن، ذکر نمی‌کنم.

۱- عن الأصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: ان أمير المؤمنين عليه السلام عدل من عند حائط مایل الى حائط آخر، فقيل له: يا أمير المؤمنين تفر من قضاء الله، قال: أفر من قضاء الله إلى قدر الله عز وجل. (نورالثقلین:



احسان و بخشش پروردگار واقع شده که به آن‌ها ولایت و سلطنت بر مخلوقات داده شده و هر تصرفی در کائنات بنمایند، به قدرتی است که خداوند به ایشان لطف فرموده و به مشیت و اراده و اذن و اجازه خداوند است، و در هیچ امری مستقل نیستند و قول به استقلال و تعطیل ذات حق و انعزال از سلطنت مطلقه کفر است. بلی خداوند متعال در افعال خود مستقل است و از جمیع نقائص (صفات محدثات) منزّه و مبرا است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: «قَدْ أَعْطَانَا رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ عَلَمَنَا لِإِلَاسِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَقْتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَنَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَنَهْبِطُ بِهِ الْأَرْضَ وَنَغْرُبُ وَنَشْرُقُ وَنَنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ فَتَخْلُسُ عَلَيْهِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالتُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالذَّوَابُّ وَالْبَحَارُ وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَعْطَانَا اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِإِلَاسِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلَمَنَا وَخَصَّنَا بِهِ وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ نَأْكُلُ وَنَشْرَبُ وَنَمْنِشِي فِي الْأَشْوَاقِ وَنَعْمَلُ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ بِأَمْرِ رَبِّنَا وَنَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ الَّذِينَ لَا يَنْسِفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَجَعَلْنَا مَعْصُومِينَ مُظْهِرِينَ وَفَضَّلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ حاصل معنایش این است که تمام اشیاء از آسمان‌ها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و حیوانات و بمشیت و جهم، از ما اطاعت می‌کنند، و تمام این قدرت و ولایت بر اثر اسم اعظمی است که خداوند به ما لطف و عنایت کرده و ما را به آن مخصوص فرموده است.

گفتار دوم: معنای دوم ولایت تکوینی

(ولایت اهل بیت علیهم السلام بر مخلوقات به معنای دوم یعنی ائمه علیهم السلام - غیر از خلق و ایجاد - مدبّر امر خلق و متصرف مطلق در عالم تکوین باشند و اقسام آن)
توضیح: کلمه «ولایت تکوینی»^۲ اگر «تکوینی» را صفت «ولایت» بگیریم،

۱ - هذا كناية عن شدة قربهم وعظم منزلتهم عند الله، أو كناية عن احاطتهم العلمية بأمر السماوات والأرضين بإفاضة الله تعالى إياهم أو قدرتهم بها ومطاعتهم عندها.

۲ - بحار الانوار: ۲۶ / ۷.

۳ - ولزم به یاد آوری است که همه این اموری که در این فصل ذکر می‌شود، از اقسام «ولایت» باشد یا نه، (بلکه بعضی از باب مستخر بودن و بعضی از باب مطیع بودن و...) ضرری به بحث ما

ولایت حادث و ایجاد شده... در مقابل ولایت حق تعالی که ازلی و قدیم و غیر حادث و غیر تکوینی است، قرار می‌گیرد، و آن بر چند قسم تصوّر می‌شود:

۱- سلطنت و ولایت شخص بر خودش و بر آن چه مسخّر انسان است و شخص بر نفس خود قدرت دارد و می‌تواند آن را هلاک کند، ولی شرعاً القای نفس در هلاکت و خودکشی حرام بوده، و ولایت شرعی بر آن ندارد و اعمال ولایت تکوینی و صرف قدرت در آن جایز نیست، پس تکویناً قدرت و ولایت هست، ولی صرف آن با نهی شرع حرام است.

مراد از ولایت تکوینی و بحث‌هایی که در آن می‌شود، این قسم ولایت نیست، و شاید بشود گفت که این قسم ولایت، قریب و شبیه به معنایی است که در بحث «امر بین الامرین» معنا می‌شود، که فعل اگر چه به اختیار عبد واقع می‌شود و فاعل بلاواسطه آن خود عبد است، اما چنان نیست که خداوند معزول و منقطع از فعل باشد و عبد مستقل باشد، بلکه صدور فعل اختیاری از عبد با اذن الهی و... است و در عین حال عبد ولایت دارد و قضا و قدر الهی در رفع موانع و حصول شرائط و تأثیر مقتضی همه بر جا و بر قرار است....

۲- شخص به تکوین الهی و ایجاد و احداث خداوند بر تمام ممکنات و اداره و رتق و فتق دقیق امور آن‌ها از تصرف و تدبیر و غیره به طور «استقلال» ولایت و سلطنت داشته باشد، چه صاحب این ولایت، اعمال این ولایت بکند یا نکند. فرق این ولایت با ولایت الهی، ذاتی نبودن و تکوینی بودن و حادث بودن آن است. این نوع ولایت فقط شأن پروردگار عالم است لا غیر.

بین این نوع ولایت و ولایت نوع اول (ولایت شخص بر خودش) وجوهی از فرق است، از جمله:

الف) این استقلال، شرک و اعطای آن به ممکن محال و مستلزم خروج ممکن از امکان است که استحاله آن واضح و بدیهی است، بر خلاف ولایت شخص بر خود که چنین نیست که نظیر ولایت نوع سوم است که به زودی ذکر خواهد شد. ب) استقلال و ولایت شخص بر نفس خود و هر آنچه مسخّر او شده است، استقلال و اختیاری است که با «امر بین الامرین» - به معنایی که اشاره شد -

است و لا غیر.

۳ - اداره امور کائنات به اذن خداوند متعال به نبی یا وصی داده شده باشد نه به نحو استقلال، چنان که این منصب به طور جزئی برای ملائکه ثابت است و هر کدام از آن‌ها باذن الله در جایگاه و مأموریتی انجام وظیفه می‌کنند، و آیات قرآن مجید مثل: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)^۱ قسم به فرشتگانی که به فرمان حق امور بندگان را تدبیر می‌کنند) و (فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا)^۲ قسم به فرشتگانی که کارها و امر خدا - مثل روزی دادن انسان‌ها - را تقسیم می‌کنند) و احادیث بر آن دلالت دارند، پس چه مانعی دارد که بطور کلی - به همان نحو که برای ملائکه ثابت است - برای فردی که اکمل خلاق است ثابت باشد؟

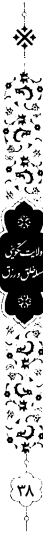
جواب: این عقیده اگر چه شرک نیست و محذور تفویض لازم نمی‌آید و اعتقاد به آن کفر و خلاف ضرورت نیست^۳، لکن دلیل محکمی از آیات یا احادیث معتبر بر این که امور کائنات به طور کلی به نبی یا وصی واگذار شده باشد و نبی یا ولی عامل مطلق مشیت الله و اراده الله باشد، به نظر قاصر حقیر نمی‌رسد و من منکر آن هم نیستم بلکه جهل دارم.^۴ و این شبهه به ذهن

۱ - النازعات: ۵.

۲ - الذاریات: ۴.

۳ - مقصود از تصرفات، غیر از ایجاد و اعدام و خلق و... ممکنات است، وگرنه ایجاد لا من شیء و اعدام، مخصوص پروردگار متعال است چنان که به زودی خواهد آمد.

۴ - اما استدلال به اطلاق روایت محمد بن سنان عن ابی جعفر الثانی علیه السلام: «... ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَخْزَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يَحْلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَنِشَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (الكافی: ۴۴/۱: طبع اسلامیة) - علاوه بر این که محتمل است مقصود از تفویض امور، امور تشریعی باشد نه تکوینی به قرینه «فهم يحلون» - امر ایجاد و اعدام از تحت این مطلق خارج شده به روایات مسلمی که ذکر خواهد شد - إن شاء الله تعالی - و مواردی که تدبیر آن موارد خاص، به بعضی ملائکه واگذار شده است (حال تدبیر ملائکه به هر معنایی که صحیح است) که در این موارد هم به آن‌ها واگذار نشده و اطلاقش مقید می‌شود، اگر چه می‌شود گفت: وقتی ملائکه در تحت تدبیر و اطاعت ائمه علیهم السلام ادای وظیفه می‌کنند، این منافات با اصل تفویض امور به ائمه علیهم السلام ندارد، فافهم. و نیز ظواهر کثیری از آیات که دلالت بر افعال بلاواسطه خداوند دارند، و حمل و تقیید همه این ظواهر بر افعال مع الواسطه بعید است، مضافاً به این که اگر روایت حمل بر تفویض در «تکوین» شود، مخالف با اخبار نفی تفویض است مگر این که گفته شود این تفویض بعد از خلق و ایجاد (و غیر از خلق و ایجاد) است و مقصود استقلال و... نیست. بلی علامه مجلسی علیه السلام



این فقیر می‌رسد که شاید این احتمال مخالف ظواهر و اطلاقات کثیری از آیات قرآن مجید باشد و باید دلیل کافی و وافی و قاطعی بر آن داشته باشیم تا ظواهری که دلالت بر افعال بلا واسطه دارند و لا اقل اطلاق دارند را بر افعال مع الواسطه حمل نمایم و یا مقتد سازیم. مثل ﴿إِنَّ اللَّهَ يُنْصِتُ إِلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ همانا خداوند آسمان‌ها و زمین را از این که نابود شوند، نگاه می‌دارد و اگر رو به زوال نهند غیر از او هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را محفوظ دارد. ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ او خدایی است که باده‌ها را به بشارت باران رحمت خویش در پیش فرستد. ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾^۱ به درستی که خدای تعالی شکافنده دانه و هسته است.^۲ هر چند اگر قرینه‌ای باشد، حمل این افعال بر اعم از با واسطه و بی واسطه جایز است. اما با عدم دلیل و قرینه، و جمی برای حمل آن به نظر نمی‌رسد، خصوصاً که این آیات بسیار است و رفع ید از این ظواهر کثیر، با

بحار الانوار: ۳۳۹/۲۵، حدیث ۲۱، از ابن سنان حدیثی نقل کرده که ظاهرش امور تکوینی و تشریعی را شامل می‌شود: مِنْ كِتَابِ رِیَاضِ الْجَنَانِ، بِفَضْلِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَارِسِيِّ بِإِسْنَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَذَكَرْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ قَدْ أَمْتَقَدَّرَ فِي الْوَحْدَانِيَّةِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ عليها السلام فَمَكَّنُوا أَلْفَ ذَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى عَلَيْهَا ظَاعَتَهُمْ وَجَعَلَ فِيهِمْ مَا شَاءَ وَفَوَّضَ أَمْرَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ فِي الْحُكْمِ وَالتَّصَرُّفِ وَالْإِشْرَادِ وَالْأَمْرِ وَالتَّنْهِي فِي الْخَلْقِ لِأَنَّهُمْ الْوَلَدَةُ فَلَهُمُ الْأَمْرُ وَالْوَلَايَةُ وَالْهِدَايَةُ فَهُمْ أَبَوَانُهُ وَنَوَاتُهُ وَحُجَابُهُ يُخَلِّقُونَ مَا شَاءَ وَيُخَرِّمُونَ مَا شَاءَ وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا مَا شَاءَ عِبَادًا مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٍ يَعْمَلُونَ... ولكن این روایت اگر سندش صحیح هم بود، در امر مهم اعتقادات قابل اخذ نبود؛ زیرا تفویض، مخالف با ضرورت و اجماع و اخبار بسیار است؛ چه رسد به این که راوی آن «محمد بن سنان» مورد تضعیف شیخ در رجال و فهرست و استبصارش و تضعیف نجاشی و شیخ مفید و کشی و ابن غضائری و فضل بن شاذان ... بوده، و متهم به غلو است. بلی مورد مدح شیخ مفید رحمته الله در ارشاد و ابن طاووس و ابن شعبه حرانی ... نیز هست، (فلاحظ: قاموس الرجال: ۳۰۷/۹) و لکن در امر اعتقادات اطمینان بلکه علم، معتبر است و ظن و روایات متهمین به جعل و وضع در آن کفایت نمی‌کند، فافهم.

۱ - فاطر: ۴۱.

۲ - اعراف: ۵۷.

۳ - انعام: ۹۵.

۴ - در تفسیر لایمچی: ۷۹۹/۱ چنین ترجمه کرده است: «به درستی که خدای تعالی شکافنده تخم است (که تا نباتات از آن روید) و شکافنده دانه اشجار است (که تا نهال از آن برآید)».

عدم قرینه قابل اعتماد (که بتواند موجب تقييد آن‌ها بر افعال مع الواسطه بشود)، مشکل است، فتأمل! بنا بر این، اراده و مشیت الهی است که حافظ وحدت عالم و حافظ ارتباط اکوان و تمام حادثات و ممکنات است.

۴ - ولایت تکوینی و حادث بر تصرف در کائنات به واسطه علمی که شخص به طور افاضه و الهام و وحی دارا می‌شود و صاحب این علم، روابط مخلوقات و کائنات را از یکدیگر می‌شناسد و بر اساس این شناسایی می‌تواند کارهایی را انجام دهد و این ولایتی است که از علم موهبی و لدنی و تأیید من عند الله حاصل می‌شود.^۱

این معنا از ولایت ربطی به شرک و تفویض ندارد؛ چون آن ولایت مربوط به تغییر نظام نیست بلکه با تعلم از عالم غیب، علم به نظام و روابط است، پس ربطی به غلو و... ندارد.

۵ - ولایت تکوینی بر تصرف در کائنات یعنی ممکن است به حسب مصالح و مقتضیات خاص و عارضی و ثانوی و خرق عادت نه به عنوان نظم و تدبیر باشد. بدین معنا که عبد به طور غیر مستقل و به نحو ارتباط و به اذن الله بر اماته و احیاء و شفای بیماران و تصرف در عالم قادر باشد، نه به عنوان اداره امور و خلق خلایق و ترتیب دادن نظام کلی ارزاق و برقرار داشتن سازمان کائنات، بلکه بر طبق جگم و مصالح عارضی و ثانوی باشد که اعطای این قدرت به عبد، به چند نحوه متصور است:

الف) این‌که به شخص، تسلط و قوه و نیرویی بخشیده شود که بتواند به اذن خداوند کارهایی انجام دهد، به عبارت دیگر به نفس ولی، تأثیری إعطاء شود که بتواند این تصرفات را بنماید.

ب) خداوند متعال اکوان را مطیع و فرمانبر و مسخر او قرار دهد (و اشیاء را مطیع

۱ - أقول: إن كان المراد أنهم يعلمون علل الحوادث، مثلاً يعلمون العلة التي توجب إعادة الروح إلى الميت وإماتة الحي، أو أن الامام مثلاً يعلم كيف يستخرج الكهرباء قبل اكتشاف القوة الكهربائية من الماء بواسطة الشلالات أو غيرها أو يعلم كيفية طيران الطائرات الحديدية في السماء مثلاً كما قد يفهمان من بعض الروايات، هكذا... فهذا لا علاقة له بالولاية وذلك لأن علمهم بالشئ لا يدل على أنه يجوز لهم التصرف في ذلك الشئ، فالعلم غير القدرة على التصرف والدليل المذكور يدل على اطلاع الائمة عليهم السلام و علمهم، لا على أن لهم أن يتصرفوا كيفما شاؤوا ومتى شاؤوا كما هو معنى الولاية التكوينية.



و فرمانبردار او گردند) و به قدرت و اذن خداوند، کائنات چنان شوند که او بتواند در آن‌ها تصرف نماید، مثل نرم شدن آهن برای حضرت داود علیه السلام «وَأَنَّا لَهُ الْحَدِيدُ»^۱.

ج) مقارن مشیت و خواست و اراده‌شان خداوند متعال انجام بدهد. و...

در این اقسام پنجگانه ولایت تکوینی (که تکوین صفت ولایت باشد) همه در مقابل ولایت ازلی ذاتی و غیر تکوینی الهی است.

ممکن است «تکوینی» در عبارت «ولایت تکوینی» مانند صفت به حال متعلق موصوف باشد که از آن، ولایت بر تصرفات عینی خارجی در امور تکوینی اراده شود که بنابر این در مقابل ولایت شرعی (مثل ولایت جدّ و پدر، و ولایت شرعی بر نفس و مال، و هم چنین ولایت بر تشریع و جعل قانون و اعتبارات) واقع می‌شود و شامل آن‌ها نمی‌شود. ولی به طریق اولی شامل ولایت و قدرت مطلق و سلطنت کلی و عام ازلی الهی بر امور کائنات و خلق و رزق و غیر این‌ها می‌شود، چنان که شامل انواع پنج‌گانه ولایت تکوینی و غیر ازلی عبد - که بنا بر احتمال اول گفته شد - نیز می‌شود.

پس واضح شد که «تکوین» چه صفت ولایت باشد، و چه مانند وصف به حال متعلق موصوف باشد، فرقی نمی‌کند جز آن‌که در صورت دوم، شامل ولایت ذاتی ازلی الهی نیز می‌شود، ولی در صورت اول شامل ولایت الهی که ازلی و غیر حادث است، نمی‌شود.

اما ولایت تشریعی جعلی (ولایت شرعی) مثل ولایت جدّ و پدر که به تشریع و جعل و اعتبار شارع، به طور تأسیس یا امضاء، حاصل می‌شود، غیر از این ولایت‌های پنج‌گانه است، و از بحث ما خارج است.

خلاصه آنچه گذشت:

اول، ولایت تکوینی شخص بر نفس خودش و بر آنچه مسخر هر انسان است - خواه تکوینی، صفت ولایت باشد و یا صفت به حال متعلق موصوف - از محل بحث خارج بوده بلکه مورد اتفاق است.

دوم، ولایت ازلی الهی بر تکوین اشیاء و تصرف در امور تکوینی و امر خلق و

۱ - سوره سبأ: ۱۰، فی تفسیر القمی رحمته الله: ۱۹۹/۲: «أَلَانَ اللَّهُ لَهُ الْحَدِيدَ مِثْلَ الشَّمْعِ حَتَّى كَانِ يَتَخَذُ مِنْهُ مَا أَحَبُّ». وَقَالَ الصَّادِق عليه السلام: «اِظْلُبُوا الْخَوَائِجَ يَوْمَ الْقَلَاءِ فَإِنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِي أَلَانَ اللَّهُ فِيهِ الْحَدِيدَ لِذَاوُدَ عليه السلام».

رزق و تدبیر امور و غیر این ها نیز مورد اتفاق است و در آن بحثی نیست. سوّم، همان قسم دوم از انواع پنج گانه که گذشت) این که بگوییم: شخص به طور تکوین الهی و احداث و ایجاد خدا بر تمام ممکنات و اداره امور آن ها از خلق و رزق و تدبیر... به طور استقلال ولایت داشته باشد (خواه صاحب این ولایت اعمال ولایت بنماید یا نه) که گفتیم چنین ولایتی برای احدی از خلق جعل نشده و جایز و ممکن نیست.

چهارم، قسم چهارم از ولایت تکوینی و حادث بر تصرف در کائنات به واسطه علومی که شخص دارا می شود، ولایت بر علم به نظام و روابط است با تعلّم از عالم غیب نه این که ولایت بر تغییر نظام باشد.

این ولایت را با صراحتی که قرآن مجید در مورد ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱ دارد، نمی توان انکار کرد، چنان که در مورد حضرت آدم علیه السلام فرمود: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾^۲ و در مورد بنده ای که حضرت موسی علیه السلام با او دیدار داشت فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۳ و در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۴.

باری، تعلیمات خاصّ خداوند به بندگان شایسته خود مسلم است، بنا بر این ولایت بر تصرف در کائنات با علمی همچون علم (من عنده علم الکتاب) برای انبیاء و اوصیاء به خصوص برای افضل الانبیاء و افضل الأوصیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام که افضل و اعلم خلق خدا هستند، ثابت و مسلم است.

پنجم، همان قسم سوّم از ولایت تکوینی که گذشت) این که بگوییم: اداره سازمان کائنات را به اذن خدا، انسان کاملی - نبی یا وصی - عهده دار باشد نه به نحو استقلال، چنان که این منصب به طور جزئی برای ملائکه ثابت است که به اذن الله انجام وظیفه می کنند.^۵ این نوع ولایت اگر چه منافی با توحید نیست و شرک و

۱ - سوره رعد: ۴۳.

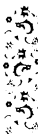
۲ - سوره بقره: ۳۱.

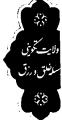
۳ - سوره کهف: ۶۵.

۴ - سوره نساء: ۱۱۳.

۵ - سوره رعد: ۴۳.

۶ - به هر نحوی که برای ملائکه ثابت است، که آیا مقارن مشیت ملک، خداوند انجام می دهد یا خداوند این قدرت را به ملائکه عطا فرموده و آن ها به اذن خداوند انجام می دهند؟ و یا در قلمرو





تفویض و غلوی پیش نمی‌آید، اما دلیل قاطعی بر آن به نظر این حقیر نرسیده است. علاوه بر این که، مناصبی که ملائکه دارند، (مثل جبرئیل که ملک امین وحی است و یا عزرائیل که مأمور قبض ارواح است، و یا ملائکه‌ای که مدبریات و مقسمات هستند) ظاهر این است که اختصاص به آن‌ها داشته باشد و دیگری آن را ندارد، (اگر چه به حسب ثبوت و امکان این مناصب برای پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به طریق اولی ثابت است). هر چند ملائکه نیز مأمور باشند که طبق ولایت قسم پنجم از صاحبان آن ولایت اطاعت کنند. اما اجراء و انفاذ مشیت الهی در اموری

و وظیفه‌شان، خداوند آن اشیاء را مطیع‌شان قرار داده است؟ و یا....

۱- بحث مادر تصرفات در موجودات و کائنات است نه خلق و ایجاد و اعدام که مخصوص خداوند است. در کتاب «ولایت تکوینی و ولایت تشریعی حضرت آیه الله صافی گلپایگانی» صفحه: ۹۰ آمده است: «راجع به ابداع و خلق شیء از لاشیء نیز اگر چه اطلاق آن به بعضی معانی ولایت و آثار آن که مشیت الله بر آن جاری شده است، اشکال عقلی ندارد، اما علی الظاهر جواز آن شرعاً ثابت نیست بلکه نسبت به اجسام شرعاً ممنوع است» و در صفحه: ۱۲۳ نوشته‌اند: «بر حسب ظواهر آیات و احادیث، خلق مجردات و ارواح و مادیات و اجسام از عدم، بلا واسطه فعل خداست، و تمام این‌ها خلق او می‌باشند، و فاعل و علت حقیقی فقط ذات بی‌زوال او است، و اطلاق علت، به معنی مؤثر در وجود و خلق شیء، در حق چیزی و کسی جز او، جایز نیست، اما خلق چیزی از ماده - مثل صورت پرنده از گل، یا شیر از صورت پرده - به اذن و طبق مصالح ثانوی و عارضی جایز است....» مرحوم نمازی شاهرودی در کتاب «اثبات ولایت» صفحه: ۱۴۱ می‌نویسد: «آنان (ائمّه علیهم السلام) از عدم صرف، چیزی خلق نمی‌کنند و خلق از عدم صرف، که خلق ابداع و اختراع است، مخصوص خداوند متعال است» و در صفحه: ۱۴۸ در ذیل «یا من لا یخلق الخلق إلا هو» می‌نویسد: «... یا آن که مراد، خلق کردن از هیچ چیز بدون ماده (که خلق ابداع و اختراع است باشد که هر کسی از چیزی خلق می‌کند و خداوند خلق را از چیزی نیافریده، چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لا یكون الشيء لا من شيء» إلا الله» یعنی چیزی را از هیچ چیز هستی ندهد مگر پروردگار» و در صفحه: ۱۶۹ - ۱۷۱ می‌نویسد: حضرت فرمودند: «کل صانع شيء فمن شيء صنع و صانع الأشياء لا من شيء صنع» و به همین جهت می‌شود گفت: «و کل خالق فمِنْ شيء خلق و خالق الأشياء لا من شيء خلق».

مرحوم محقق شیخ محمد جواد خراسانی در کتاب «الامامة عند الشيعة» صفحه: ۲۲۰ نوشته‌اند: افعال خارق العاده که اظهار آن به صاحب معجزه داده شده، بعضی افعال خاصه‌ی خدا است و آن ایجاد و اعدام است، یعنی از عدم به وجود آوردن چیزی که معنی خالقیت است و معدوم کردن چیزی که معنی افناء است و آنچه برگشت به این دو کند، چون انقلاب ماهیت یا تبدیل صورت. و معنی خاصه بودن این است که خلق و اعدام که مقصود از آن خلق و اعدام ذوات است و به اصطلاح فلاسفه جواهر نه اعراض قابل تفویض و اعطاء به غیر نیست....

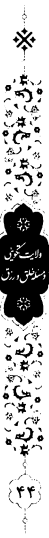
که به آن‌ها واگذار شده است، اختصاص به خودشان دارد.^۱

بنا بر این، اگر چه با این مناصب ملائکه، تصوّر ولایت نوع سوم ممکن است و می‌توان گفت که ملائکه در تقدیر الهی جزء اعوان و انصار اولیاء و مأموران آن‌ها هستند، چنان‌که حضرت عزرائیل علیه السلام نیز جنود و اعوانی دارد، مع ذلک اثبات این گونه ولایت و وساطت و دخالت در تمام سازمان کائنات برای ایشان و غیر ایشان اگر دلیل قاطعی بر آن اقامه نشود، قول به غیر علم است.^۲

۱ - مخفی نماند این که می‌گوییم انمه علیه السلام ولایت و قدرت بر تصرف در موجودات دارند غیر از فعلیت و تحقق خارجی است.

۲ - و لا اقل سکوت و لا ادبی برای کسی که دلیل قاطع برای او اقامه نشود بهتر از قول به غیر علم است. لذا حقیر و امثال حقیر، نفی و ردّ نمی‌کنیم و شاید روایات مثل «نحن وعاء مشیئة الله» و «ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و...» و «قلوبنا أوعية لمشيئة الله» و امثال این‌ها و غیر این‌ها بتواند شاهد بر آن باشد؛ و شاید هم این نحو احادیث بیانگر این باشد که در دل‌های ما اهل بیت علیهم السلام، جز خواست خداوند وجود ندارد و هر خواسته‌ای که در دل‌های ما است رنگ الهی دارد. و بعد از این مطلب به کلام علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول: (۲۷۲/۵) برخوردیم که در ذیل حدیث: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَصَفِيٍّ وَ خَلِيلِكَ وَ نَجِيِّكَ الْمَذْبُورِ لِأَمْرِكَ». می‌فرماید: «و الصفي المختار و النجی صاحب السر و الخالص المدبر لأمرک، يدل علی أن له عليه السلام مدخلا فی تدبیر أمور العالم، و أن الملائكة الموكلين بذلك مأمورين بأمره و يمكن أن يرد به أمر الدين كما مر في باب التفويض، أو المراد إجراء أوامر الله بين الخلق».

اما مع ذلک دلیل محکمی از قرآن کریم و احادیث معتبره بر این که سازمان کائنات به طور کلی به نبی یا ولی واگذار شده در نظر این فقیر نیست، علاوه بر این که ظواهر زیادی دلالت بر این دارند که بسیاری از افعال را خداوند بلا واسطه انجام می‌دهد مثل: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، (سوره یس: ۸۲) و آیات دیگر... و توجیه و حمل تمام ظواهر قرآن که دلالت بر این دارند که صدور بسیاری از افعال از خداوند متعال بدون واسطه است، عرفی نیست و دلالت فی الجملة آن‌ها بر صدور افعالی از خداوند بدون واسطه قابل انکار نیست. و با اتکاء بر مثل: «قولوا فی فضلنا ما نشئتم» (الخصال: ۶۱۴/۲)، (که بیانگر این است که در بیان فضائل باید مراقب باشید) نمی‌توان دست از این ظواهر برداشت، فتأمل! و لذا حقیر به واسطه عدم اطلاع کافی ام در این مسئله نمی‌توانم اظهار نظر قطعی کنم و قول به غیر علم بگویم. و زانوی ادب نزد عالمان حاذق و متضلعان خاضع استایں آل الله صلی الله علیه و آله می‌زنم و به استفاده و استفاضه می‌نشینم تا چیزی بیاموزم. بعد از نوشتن این مطلب به کلام علامه مجلسی رحمته الله در این مقام برخوردیم، دیدم علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول: (۱۹۱/۵ و ۱۹۲) ذیل حدیث محمد بن سنان از ابی جعفر ثانی علیه السلام نوشته اند: «و أجرى طاعتهم علیها» أي أوجب علی جمیع الأشياء طاعتهم حتی الجمادات و السماویات و الأرضیات كشق القمر و إقبال الشجر و تسبیح الحصى و أمثالها مما لا یحصی كثرة و



اگر گفته شود که: به ملاحظه بعضی احادیث مثل: «إِنَّا كُنْمُ وَ الْغُلُوْ فِينَا قَوْلُوا إِنَّا عِبَادُ مَرْبُوبُونَ وَ قَوْلُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ» این مقام و منصب برای آن بزرگواران ثابت است.

می‌گوییم: (با اغماض از بحث سندی در این امر مهم)، این حدیث دلالت ندارد بر این که مناصب و افعالی را که شک در تلبیس و صدور آن از آن‌ها داریم، بر ایشان ثابت کنیم و محقق الوقوع بگیریم، مثلاً معجزه‌ای را که شک در صدور آن داریم، به جهت وجود این خبر، صادر بدانیم، یا هر بخشش و إعطاء و هر صدقه و هر فعل مستحب را به آن‌ها نسبت دهیم، یا هر چیزی در اصول و فروع دین به آنان نسبت بدهیم. بلکه فقط در این موارد، نفی امکان این منصب یا صدور معجزه‌ی کذابی از آن‌ها جایز نیست، اما مسئله این است که امکان غیر از وقوع است.^۱

ششم، (همان قسم پنجم که گذشت) این که بگوییم: ولایتی است که برای رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام ثابت و محقق است و تصرفات ایشان و وقایع مسلمی که تاریخ و احادیث متواتر آن‌ها را حفظ کرده است، قابل انکار و تردید نیست،^۲ بلکه از گروه بسیاری از مقربان اهل بیت علیهم‌السلام و دست پروردگان و خواص اصحاب ائمه علیهم‌السلام ... تصرفات و شبه خوارق صادر شده است و این نه شرک است و نه تفویض و نه منافی با توحید است.

فوض أمورها إليهم « من التحليل و التحريم و العطاء و المنع و إن كان ظاهره تفويض تدبيرها إليهم من الحركات و السكنات و الأزراق و الأعمار و أشباهها، ولا ريب في أن كل ذلك يحصل بدعائهم و استدعائهم، و أما كون جميع ذلك منهم يشكل الحكم فيه نفيا و إثباتا.

۱ - تحف العقول: ۱۰۴ و خصال: ۶۱۴/۲.

۲ - در مختصر البصائر: ۲۶۴ آمده است که امام صادق علیه‌السلام به مفضل فرمودند: «ما جاءكم مِنَّا مِمَّا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْمَخْلُوقِينَ، وَلَمْ تَعْلَمُوهُ، وَلَمْ تَفْهَمُوهُ، فَلَا تَجْخَدُوهُ، وَ زِدُّوهُ إِلَيْنَا، وَ مَا جَاءَكُمْ غَنًّا مِمَّا لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْمَخْلُوقِينَ فَاجْخَدُوهُ وَ لَا تَزِدُّوهُ إِلَيْنَا».

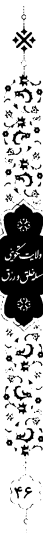
۳ - تصرف آن‌ها به هر نحوی از انحاء که برای آن‌ها ثابت است.

گفتار سوم: معنای سوم ولایت تکوینی

(ولایت اهل بیت علیهم السلام بر مخلوقات به معنای سوم: یعنی «ائمّه علیهم السلام مجاری فیوضات خداوند به مخلوقات و واسطه آن می باشند»^۱)

۱ - محقق خراسانی در بحث انسداد کفایة الاصول: کفایة الاصول: ۱۵۴/۲ طبع اسلامیة قدیم. می نویسد: «یجب تحصیل العلم فی بعض الاعتقادات لو أمکن من باب وجوب المعرفة لنفسها كمعرفة الواجب تعالى و صفاته أداء لشكر بعض نعمائه و معرفة أنبيائه فإنهم وسائط نعمه و آلانه بل و كذا معرفة الإمام عليه السلام على وجه صحيح. فالعقل يستقل بوجوب معرفة النبي و وصيه لذلك و لاحتمال الضرر في تركه و لا يجب عقلا معرفة غير ما ذكر إلا ما وجب شرعا معرفته كمعرفة الإمام عليه السلام على وجه آخر غير صحيح أو أمر آخر مما دل الشرع على وجوب معرفته و ما لا دلالة على وجوب معرفته بالخصوص لا من العقل و لا من النقل كان أصالة البراءة من وجوب معرفته محكمة».

توضیح کلام صاحب کفایه: در دو مورد، دلیل عقلی بر وجوب علم و معرفت داریم: یکی معرفه الله و دیگری معرفت وسائط فیض خداوند از پیامبر و امام علیهم السلام علی الوجه الصحيح. اما بالنسبة به رسول که واسطه اول در فیض است، ما دلیل عقلی بر وجوب معرفت داریم. و نسبت به امام دو وجه است: یکی: وجه صحيح، و دیگر: وجه غير صحيح. وجه صحيح این است که: امام هم واسطه فیض است، و وقتی واسطه فیض شد، معرفت مبدأ فیض و واسطه فیض به وجوب عقلی واجب است. وجه غير صحيح این است که: امام واسطه در فیض نباشد، و وجوب وجودش به دلیل نقلی ثابت شود. و بنا بر این، معرفت امام واجب به دلیل عقلی نیست، قهراً به دلیل نقلی واجب می شود. بیان این مجمل این است که: از نظر عقلی روشن شده که شکر منعم واجب است، و وجوب شکر شرعی نیست، بلکه عقلی است. بنا بر این، مُنعم حقیقی خداست که مبدأ فیض است، و آن کسانی که واسطه فیض اند، قهراً به حکم عقل از باب شکر منعم، معرفت خدا و پیامبر و امام واجب می شود. تا این جا دلیل محقق آخوند بر وجوب معرفه الله و وسائط فیض روشن شد. در غیر این امور، نظر محقق آخوند این است که: ما دلیل عقلی بر وجوب معرفت نداریم، و قهراً باید سراغ نقل برویم. اگر دلیل نقلی بر وجوب معرفت امری قائم شد، از راه نقل ملتزم به وجوب معرفت می شویم. و اگر نشد، قهراً در مسئله نه دلیل عقلی داریم و نه دلیل نقلی. نوبت به اصل عملی می رسد، مقتضای اصل عملی از جهت این که مسئله از صغریات اقل و اکثر غیر ارتباطی است، یعنی این سلسله از مسائل، مثل: معرفه الله، معرفه النبی، و معرفه الامام، وجوبش عقلاً ثابت شد، و یا آنچه که دلیل نقلی دارد، وجوب شرعی اش ثابت شد، اما به مازاد از آن ها، مثلاً نسبت به تفصیلات قیامت، آیا تحصیل معرفت بر ما واجب است؟ یا واجب نیست؟ آیا واجب است تحصیل معرفت نسبت به احوال ما در عالم برزخ، یا واجب نیست؟ وقتی نه عقل حاکم بود و نه نقل، مرجع



اگر کسی بگوید: «فیض» و «جود» و «رحمت» و «هدایت» و سایر فیوضات، از اهل بیت علیهم السلام و به واسطه آن‌ها به مُفاض می‌رسد و آن‌ها به امر خدای تعالی و تقدیر او، فیوضات را به دیگران می‌رسانند و واسطه در ایصال هستند، چنان که در مورد حضرت آدم علیه السلام قرآن مجید تصریح دارد که خداوند به حضرت آدم علیه السلام اسماء را تعلیم فرمود و سپس به آدم امر فرمود که به ملائکه خبر دهد. به عبارت دیگر: ارادة الله و مشیة الله بر این تعلق گرفته است که فیض او از این مجاری به دیگران برسد، چنان که مشیة الله بر این جاری شده است که تکثیر ذرّیه آدم و هر حیوان و جنبنده دیگر - مگر در بعضی از موارد نادر- به توالد و تناسل انجام بگیرد هر چند بدون آن هم خداوند قادر است.

می‌گوییم: اگر مقصود این است که آنان در ایجاد مخلوقات، منزلتی مثل منزلتی که خداوند برای پدر و مادر در پیدایش فرزند قرار داده، دارند، که به هیچ وجه علت فاعلی شمرده نمی‌شوند بلکه نظیر اسباب مُعَدّه می‌باشند، و صرفاً جریان مشیت خداوند و تقدیر او در پیدایش مخلوقات به این نحو است. این بیان شرک و کفر و خلاف ضرورت نیست، اما دلیل قاطع از قرآن و احادیث بر این مطلب که مشیة الله - به طور کلی و مطلق- به این نحو قرار گرفته و بدون واسطه، ایجاد و خلق و امور و افعال دیگر از خداوند صادر نمی‌شود، به نظر نمی‌رسد بلکه شاید از ظواهر زیادی از آیات و احادیث، خلاف آن فهمیده شود.

و اگر مقصود این است که آنان اگر چه فاعل مستقل نمی‌باشند، ولی به اذن خداوند و امر او، مأمور و مأذونند که فیض را به دیگران برسانند، و رساندن فیض، فعل آن‌ها است، هر چند مأمور خدا و عامل اجرای مشیت او باشند؛ چنان‌که در مورد تعلیم حضرت آدم علیه السلام به ملائکه، رساندن فیض علم به ملائکه

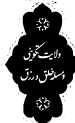
اصل عملی است، اصل عملی هم برائت از وجوب تحصیل معرفت است. سرّش این است که: بالنسبة به این امور مازاد، دلیل عقلی بر وجوب معرفت نداریم تا وجوبش بشود وجوب عقلی. قهراً مسئله منتهی می‌شود به قیام دلیل و تعبد شرعی. و ما در بحث برائت ثابت کردیم مع فقد النص، مسئله مجرای برائت عقلیه و شرعیّه است. (این تمام توضیح نظر محقق آخوند خراسانی است.) اما بحث از تمامیت و عدم تمامیت کلام محقق صاحب کفایه مجال دیگری را طلب می‌کند که ما در ابتدای شرح تجرید بیان کرده‌ایم.

به امر خدا، فعل حضرت آدم علیه السلام است و در مورد افعال بسیاری از ملائکه، آن افعال فعل ملائکه است،^۱ هر چند مأمور و مجری مشیت حق بودند، این معنی و منصب نیز به طور کلی و مطلق برای احدی از بشر و ملائکه برای این حقیر به طور قطع، واضح نشد و مع ذلک اگر کسی بعضی از اخبار را در این موارد، از حیث متن و دلالت بی خدشه بداند و به آن معتقد شود،^۲ هرگز کفر و غلو نمی باشد و مطلب محالی نگفته است، هر چند محال نبودن و امکان، اعم از وقوع است. چنان که وقوع اخص از امکان است و اولی در این مورد - برای امثال حقیر - سکوت و نفی نکردن و پرهیز از قول به غیر علم است.

شاید بی اشکال ترین تقریر در مورد مجاری فیض این باشد که گفته شود: سنت الهی بر این قرار گرفته است که خداوند متعال فیض خود را از این مجاری که مکلف به فیض رسانی هستند، به فیض گیرندگان برساند. مع ذلک اثبات این معنی به طور واضح و قطعی و این که بدون وسائط خداوند به کسی

۱ - البته باید دید برای ملائکه هم به چه نحو ثابت است، آیا در آنجا هم مقارن مشیت شان خداوند آن تصرفات را محقق می کند و یا اشیاء مطیع ملائکه هستند، یا خداوند به آن ها این قوه و قدرت تصرف در اشیاء را عنایت کرده است؟ هر نحو صحیحی که فرض شود (برای انمه علیه السلام جواز و امکانش ثابت است.) و نیز آیا در تمام کائنات به همان نحو می شود برای انمه علیه السلام این ولایت را اثبات کرد یا نه؟ مثلاً علامه مجلسی رحمته الله در ذیل حدیث امام باقر علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَىٰ مَلِكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعَ أَرْضِينَ وَ أَشْيَاءَ فَلَمَّا رَأَى الْأَشْيَاءَ قَدِ انْقَادَتْ لَهُ قَالَ مَنْ مِثْلِي فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُؤِيرَةً مِنْ نَارٍ فَلَتْ وَ مَا نُؤِيرَةٌ مِنْ نَارٍ قَالَ نَارٌ بِمِثْلِ أَنْفَلَةٍ قَالَ فَاسْتَقْبَلَهَا بِجَمِيعِ مَا خَلَقَ فَتَخَلَّلَتْ لِذَلِكَ (في نسخة: فتخللت ذلك) حَتَّى وَصَلَتْ إِلَيْهِ لَمَّا أَنْ دَخَلَهُ الْغُجْبُ» نوشتند: بیان: لعل المراد بخلق الملك أن الله تعالى خلقها عند إرادة الملك كما سنحقق في المعجزة. (بحار الأنوار (ط - بیروت): ۱۵۰/۴ نقلاً عن ثواب الاعمال). حقیر می گوید: در دعای شب عرفه آمده: «باسمک الذی دعاک به حملة عرشک و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل... و اسئلک باسمک الذی علمته ملک الموت لقبض الأرواح... فتأمل!

۲ - مثل حدیثی که مرحوم صفار در بصائر روایت کرده: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْخَسَنِ بْنِ الْخَسَنِ اللَّؤْلُؤِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْخَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ صَالِحٍ عَنْ أَبِي خَمْرَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْخَسَنِ وَ عَصَافِيٍّ عَلَى الْخَائِطِ فَبَالَتْهُ بَصَحْنُ فَقَالَ يَا أَبَا خَمْرَةَ أَتَذَرِي مَا يُفْعَلُ قَالَ يَتَخَذُنْ أَنْ لَهُنَّ وَفَتْ يَسْأَلُنَ فِيهِ قُوَّتُهُنَّ يَا أَبَا خَمْرَةَ لَا تَنَامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنِّي أَكْرَهُهَا لَكَ إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى أَيْدِيْنَا يُجْرِبُهَا. (بصائر الدرجات: ۳۴۳/۱) حدیث (۹) و روایات دیگر که این وجه را تقویت می کند.



فیض بخشی نمی‌کند و جمیع امور تکوینی از این مجاری انجام می‌شود، محتاج به ادله قوی صریح نقلی است که ممکن است کسی بگوید خلاف آن از ادله استظهار می‌شود، فتأمل!

بلی، علامه بزرگوار مجلسی رحمته الله در رساله اعتقادات فرمودند: «معنی الشفاعة الكبرى أنهم وسائط فيوض الله تعالى في هذه النشأة والنشأة الأخرى؛ إذ هم القابلون للفيوضات الإلهية والرحمات القدسية و بطفيلهم تفيض الرحمة على سائر الموجودات... فكذا في إفاضة سائر الفيوض والكمالات هم وسائط بين ربهم وبين سائر الموجودات، فكل فيض وجود يبتدأ بهم عليه السلام ثم ينقسم على سائر الخلق، ففي الصلاة عليهم استجلاب للرحمة إلى معدنها وللفيوض إلى مقسمها لتنقسم على سائر البرايا؛ معنای شفاعت کبری این است که ایشان واسطه و سبب رسیدن فیض های خداوند به خلائق در دنیا و آخرت هستند؛ زیرا (از میان مخلوقات) تنها آن‌ها قابلیت و شایستگی (دریافت بدون واسطه) فیوضات الهی و رحمت های قدسی را دارند و به طفیل وجود آن‌ها (و به واسطه آن حضرات علیهم السلام) رحمت خداوند به سایر موجودات افاضه می‌شود... هم چنین در رساندن سایر فیوضات الهی و کمالات ربّانی، ایشان واسطه میان پروردگارشان و همه مخلوقات می‌باشند؛ پس هر فیض و عنایتی که از سوی خداوند به سوی خلق سرازیر می‌شود، اول به ایشان علیهم السلام می‌رسد، سپس میان دیگر مخلوقات تقسیم می‌شود. بنا بر این، صلوات (و سلام) فرستادن بر ائمه علیهم السلام باعث جلب و کشیده شدن رحمت خداوندی به سوی معدن آن رحمت و جلب فیوضات الهی به جانب جایگاه و محلّ تقسیم آن فیض‌ها می‌شود تا آن فیوضات از آن جا به سایر مخلوقات تقسیم گردد.»

لازم به تذکر است: - همان‌طور که اشاره کردیم - بعضی معنای ولایت تکوینی را مجاری فیض معنا نموده و می‌گویند: یک قسم از ولایت تکوینی

۱ - به زودی تقویت این نحو از وساطت و فیض رسانی خواهد آمد - إن شاء الله تعالی -.

۲ - شرح رساله اعتقادات علامه مجلسی رحمته الله: ۳۰.

۳ - این ترجمه بنا بر این است که ما «مقسمها» را اسم مکان بگیریم. اما اگر «مَقْتِمِها» را اسم فاعل بگیریم، معنایش چنین می‌شود: «به سوی قسمت کننده آن فیض‌ها، به هر تقدیر، مقصود ائمه علیهم السلام هستند.»

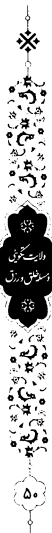
عبارت است از فی الجمله مجرای فیض بودن نسبت به کائنات که عموم انبیاء و اوصیاء علیهم السلام داشته‌اند. و قسم دیگر آن عبارت است از ولایت کلی تکوینی که مجرای فیض بودن نسبت به جمیع عالم امکان است که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام ثابت شده است.

در جواب می‌گوییم: اولاً: ولایت تکوینی را به مجرای فیض تفسیر کردن خلاف عرف و لغت است.

ثانیاً: مجرای فیض بودن ولایت نیست، همه پیامبران مجرای فیض هدایت الهی بوده‌اند، ولی از این شأن آن‌ها کسی تعبیر به ولایت نمی‌کند. بلی ممکن است ولایت تکوینی را اثر و لازم مجرای فیض بودن بدانیم نه عین آن.

ثالثاً: اگر مقصود از مجرای فیض بودن و واسطه فیوضات شمردن، سخن فلاسفه باشد که منبع آن، سلسله ربط حادث به قدیم و قاعده (الواحد لا یصدر منه الا الواحد) و تصویر عقول عشره است، بطلان آن مفصل در ردّ قاعده «الواحد» در شرحی که بر کتاب «تجريد الاعتقاد» نوشته‌ایم بیان شده است.^۱ و

۱ - و اشکالات بر این قاعده بسیار است و آن از اساس فاسد و باطل است که نه در خداوند متعال جاری می‌شود و نه در خلق؛ چون اولاً: این قاعده در جایی جاری می‌شود که چیزی از ذات، صادر و متولد شود و به نحو ترشح و فیضان باشد نه در فاعل بالاراده و المشیئ و الابداع که خداوند چنین است، علاوه بر این که موضوع این قاعده مجزّد و بسیط است و مخلوقات مجزّد نیستند بلکه حادث، زمانی، مکانی، متجزّی، عددی و... هستند به بیانی که در علم کلام مفصل بیان شده است. (به عبارت دیگر: قاعده الواحد، مبتنی بر وجود مجزّدات غیر از خداوند است که همان عقل اول و صادر اول و عقول بعد از آن می‌باشند. و ما موجود مجزّدی جز خداوند را قبول نداریم. حتّی علم جدید هم ثابت کرده که در ما سوی الله، واحد بسیطی وجود ندارد، حتّی مولکول هم دارای اجزاء و تعدّد است. پس قاعده «الواحد» اصلاً موضوع ندارد). ثانیاً: صدور و فیضان و ترشح از ذات (که مفاد قاعده است) موجب سنخیت بلکه عینیت فاعل و فعل خواهد بود، و خداوند در ذات و صفت، بینونت تأمه با ما سواى خود دارد. ثالثاً: اگر فاعلیّت خداوند اشیاء را بالذات باشد نه به فعل، لازم می‌آید که خداوند فاعل موجب (مجبور) باشد نه فاعل مختار. رابعاً: التزام به این قاعده موجب تعدّد قدامه و ازلی و قدیم بودن ممکنات خواهد بود، در حالی که حدوث ما سوی الله از ضروریات ملل و ادیان و از مسلّمات اخبار و آثار است و براهین عقلی قطعی بر آن قائم است. خامساً: اصلاً این قاعده برهانی بر او اقامه نشده جز مصادره به مطلوب؛ چون وقتی علت واحده احدی الذات و واحد من کلّ جهات، محیط به جمیع معلولات باشد بالعلم والا حاطه و القدرة والاشراف و السلطنة به حیثی که جمیع معلولات در نزد او از حیث قدرت و احاطه مساوی



ظواهر آیات قرآن و احادیث متواتره دلالت دارند بر خلق و ایجاد بدون واسطه و این که خلق و ایجاد، فعل بلا واسطه خداوند متعال است و از او است؛ و آیه شریفه (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)^۱ دلالت بر این معنا دارد که اگر خداوند چیزی را اراده کند، با امر (کُنْ) باش، ایجاد کرده و به وجود می آورد، نه این که عقل اول بیافریند و مراتب سافل به تأثیر علل، یکی پس از دیگری در معلولات، ایجاد شود تا برسد به عالم ماده و طبیعت، که یک شیء مادی مثلاً موجود گردد. علاوه بر این که لازمه این سخن، قول به تعدد فواعل و علل است. و مسلم از آیات و روایات این است که علت فاعلی ایجاد کائنات و خالق مخلوقات خداوند متعال است. بلی اخبار مسلم دلالت دارند بر این که ائمه علیهم السلام علت غایی خلقت هستند،^۲ و فیوضات برای آن ها و به طفیل وجود

باشند، چگونه می شود که ممکن نباشد مگر صدور معلول واحد از او؟ سادساً: این قاعده موهوم که اساس خلقت را بر آن بنا نموده اند در هیچ آیه و روایت و برهانی نیامده تا بشود به او اعتماد کرد. سابعاً: این قاعده بر یک سلسله موهومات و قواعد فاسد و باطل بنا شده که با گذشت زمان فسادش بیشتر هویدا گشته، چنان که استاد مصباح یزدی در تعلیقش بر کتاب نهایة الحکمة صفحه: ۴۸۰ در ردّ قاعده «الواحد...» می نویسد: «والذی دعاهم إلى هذه التکلفات هو ما تسلّموه كأصل موضوع من الافلاك التسعة ذوی النفوس، فالتزموا بوجود عقول تسعة لصدورها، و بوجود عقل عاشر لصدور عالم العناصر الذی هو فی جوف تلك الافلاك. و قد اُتضح بفضل تقدّم العلوم الطبيعية بطلان ذلك الاصل و فساده من أصله، فانهار البناء بعد انهدام الأساس علی عروشه فضلاً عن نقوشه. مضافاً إلى ما كان يتوجّه إليهم من أسئلة لم تكن تجد أجوبة صحيحة عندهم كما يلي: (الف) هل تلك الجهات الثلاثة المفروضة فی العقول كثرة حقيقية أو اعتبارية؟ فإن اختيار الشقّ الأول، لزّم صدور الكثير عن الواحد فی المرتبة الأولى، و إن اختيار الشقّ الثاني، لزّم ذلك فی المرتبة الثانية. (ب) ما هی العلاقة الذاتية بين كلّ واحد من تلك العقول و بين ما يصدر عنها بحيث يتعيّن بها صدور كلّ واحد من المعاليل الثلاثة عن جهة خاصة بالضرورة؟ مع أنّ الذی يعتبر فی الفاعل العلمی هو علمه بمعلوله لا غیر. (ج) لِمَ لم يصدر عن العقل الثاني أكثر من ثلاثة أشياء بالرغم من زیادة جهة فيه، و هی علمه بالعقل الأول ایضاً؟ و هكذا فی سائر العقول حیث یزداد جهاتها كثرة. (د) ما هو المانع عن صدور عقل آخر و فلك آخر مع نفسه عن العقل العاشر؟ إلى غیر ذلك... و ما مفضلاً در شرح تجرید الاعتقاد بر ردّ این قاعده بحث و تحقیق نمودیم و اشکالات بسیاری بر آن وارد نمودیم، فلاحظ إن شئت...

۱ - سوره یس: ۸۲.

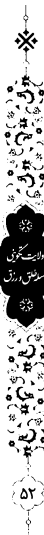
۲ - در معانی الاخبار: ۱۲۴ از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «... فَنَادَاهُ ارْقَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ فَانْظُرْ إِلَى سَاقِ غَرْبِي فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ فَتَنَظَّرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوباً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

شان به تمام ممکنات رسیده و می‌رسد. چنان که اخباری هم دلالت دارند بر این که از نور آن‌ها خداوند، عالم را آفرید. پس اگر مقصود از مجرای فیض بودن این معنا باشد که علت و فاعل و خالق، خداوند است، اشکالی در آن نیست اما باز هم ولایت تکوینی غیر از این معنی است.

نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی این است که: استقلال در ولایت و اختیار رتق و فتق و تدبیر کائنات و امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن و امساک و حفظ کرات و آسمان و زمین و اداره شوون وجودی عالم امکان و سازمان ممکنات، مخصوص ذات بی زوال یگانه خداوند سبحان بوده و شریک و نظیری برای او نیست.

و ادعا و اعتقاد به شرکت کسی با خداوند در هر یک از این امور کفر و شرک

اللهِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي ظَالِمٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ آدَمُ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُكَ وَ هُمْ خَيْرُ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ...» شیخ بزرگوار صدوق علیه السلام در کتاب اعتقادات صفحه: ۶۷ می‌فرماید: يَجِبُ أَنْ يُعْتَقَدَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام وَ أَنَّهُمْ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَكْرَمُهُمْ وَ أَوْلَاهُمْ إِفْرَارًا بِهِ لَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ فِي الذِّكْرِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَغْطَى كُلَّ نَبِيٍّ عَلَى قَدَرٍ مَنَافِعَهُ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله وَ سَبَقَهُ إِلَى الْإِفْرَارِ بِهِ وَ يُعْتَقَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ لَهُ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام وَأَنَّهُ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقَ السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا آدَمَ وَ لَا حَوَاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ وَ لَا شَيْئًا مِمَّا خَلَقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ». محدث کبیر ملا محمد تقی مجلسی رحمته الله در لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه: ۳۲۶/۲ فرمودند: و این حدیث نیز متواتر است که حق سبحانه و تعالی فرمود که «لولاك لما خلقت الافلاك» و در طریق شیعه متواتر و از طرق اهل سنت نیز در اخبار بسیار: «لولا كما» که خطاب به محمد و علی علیهم السلام باشد و در طریق شیعه متواتر ایضا «لولاکم» که خطاب به آن حضرت و انوار اطهار ائمه معصومین علیهم السلام باشد فرمود که اگر شما نمی‌بودید نه آسمان را می‌آفریدم و نه زمین را و نه آفتاب و نه ماه و نه هیچ چیز. پس چون غرض از ایجاد ایشانند مطلقا پس هر چه حق سبحانه و تعالی آفریند إلى ابد الدهر مطلوب از خلق همه ایشانند. پس حق سبحانه و تعالی لازم گردانید که در هر مطلبی اول صلوات بر آن حضرت و آل او بفرستند تا «به برکت ایشان» و «از جهت ایشان» و «به شفاعت کبری ایشان» آن مطلوب حاصل گردد بلکه شفاعت کبری این معنی است. و نیز در جلد ۵۲۳/۳ لوامع می‌فرماید: چنانکه متواتر است که «لولاك لما خلقت الافلاك» و امثال این لفظ. و در جلد ۶۷۴/۸ می‌فرماید: متواتر است که حق سبحانه و تعالی فرموده است: «لولاك لما خلقت الافلاك» و در اخباری که از عامه روایت کرده‌اند و از ائمه هدی نیز روایت کرده‌اند چنین است که اگر تو و آل تو که ائمه هدی هستند نمی‌بودند افلاک را نمی‌آفریدم.



است و فقط خداست که بر کائنات سلطنت و حکمرانی و فرمانروایی دارد و غیر از او کسی حاکم و سلطان مطلق نبوده و ملکوت هر چیز به دست اوست و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و ملائکه، همه تحت سیطره قدرت و ولایت او قرار دارند. «وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا. وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا» و «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ»^۱ حتی قول به این که خلق و رزق و تربیت و اماته و احیا و جمیع این گونه امور به معصومین علیهم السلام تفویض شده و در آن ولایت دارند، به این معنی که خداوند تمام این کارها را مقارن اراده آن‌ها انجام می‌دهد، اگر چه عقلاً مانعی ندارد، ولی به نظر می‌رسد که (نسبت به تمام مخلوقات) اخبار به نحو قطع و کافی دلالت بر آن نداشته باشد. - چنان که علامه مجلسی رحمته الله در بحار و مرآة العقول تصریح فرموده است^۲ - بلکه بعضی از اعلام نوشته اند: عقلاً هم جایز نیست، زیرا اگر

۱ - فرقان: ۳.

۲ - رعد: ۱۵.

۳ - مخفی نماند که علامه مجلسی رحمته الله این مطلب را در غیر معجزات قبول نکرده و فرمودند: اخبار مانع از این قول است و آن را قول بما لا یعلم دانسته است. (مرآة العقول: ۱۴۳ / ۳ و بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۷) حقیر می‌گوید: شاید بشود در غیر معجزات هم بگوییم: خداوند مقارن اراده ائمه علیهم السلام انجام می‌دهد، (البته نه به طور کلی و در جمیع ما سوی الله - خلق و رزق و تربیت و اماته و احیا و جمیع امور خلاق - چنین باشد) و لعل ذیل توجیه بتواند دلالت بر آن داشته باشد: «وَأَمَّا الْأَئِمَّةُ علیهم السلام فَأَنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِبْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ» مسئلت امامان علیهم السلام مسبوق به اراده و مشیت آن بزرگواران است که خداوند متعال، مقارناً لإرادتهم و مشیتهم روزی می‌دهد، إلا أن یقال: لا ریب فی أن کل ذلک یحصل بدعائهم و استدعائهم و الحدیث لا یدل علی أكثر من ذلک، و اما کون جمیع ذلک منهم أو مقارناً لمشیئتهم یشکل الحکم فیہ نفیا و إثباتاً. و نیز در مواردی دیگر هم وارد شده که ائمه علیهم السلام مسئلت می‌کنند و خداوند محقق می‌کند مثل: «رُذُوا عَلَیْهِ رُوحُهُ، فَقَدْ سَأَلْنَا ذَلِكَ مُحَقَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ» که در مورد احیاء و برگرداندن روح است. (الامالی، للشیخ الطوسی: ۴۱۱) و غیر این دوازده اخبار، البته اگر نگوئیم که امام علیهم السلام در مقام اعجاز و یا دعاء و استدعا بودند. فافهم! چنان که محدث جلیل القدر سید جزائری - بعد از این که کلام علامه مجلسی رحمته الله را در مسئله «خلق» اختیار کرده - به آنچه اشاره شد اعتراف نموده و تعلیقه‌ای بر کلام علامه مجلسی رحمته الله در این مقام زده و فرمود: «والعقل لا یمنع من هذا، بل قد وقع کثیراً کما یظهر من تتبع أحوالهم و غرائب أسرارهم» (نور البراهین: ۳۸۷) بلی ظواهر کثیری از آیات دلالت بر افعال بلاواسطه خداوند دارند، و حمل و تقیید همه این ظواهر بر افعال مع الواسطه و... بعید به نظر می‌رسد. ولی علامه مجلسی رحمته الله متتبع و متضلّع و غوّاص بحار الانوار، مستخرج کنوز الاخبار

این افعال را خداوند غیر مقارن به اراده آن‌ها انجام می‌دهد، پس در تمام موارد به آن‌ها تفویض نشده است. و اگر فقط مقارن آن‌ها انجام می‌دهد، این خلاف شأن ربوبیت و الوهیت و متبوعیت مطلق و اسماء الحسنی و صفات کمال الهی است. و قول به انعزال خداوند از تصرف امور، خلاف (کلّ یوم هو فی شأن) می‌باشد.^۱

با حفظ این جهات - چنان که در مطالب قبل واضح شد - عقلاً و شرعاً امکان دارد که خداوند متعال به بندگان خاصّش - از فرشته و انسان - به جهت اظهار رفعت و علوّ شأن یا تأیید آن‌ها و اتمام حجت بر دیگران و یا مصالح دیگر، ولایت و قدرت در تصرف در کائنات یا مأموریت‌های خاصی - مثل تدبیر امور - عطا کند تا فقط در مواردی که مأمورند، مأموریت خود را انجام دهند و در موارد دیگر بر حسب مصالح و جهات ثانوی که در داخل نظام کائنات پیش می‌آید، طبق آن مصلحت، تصرفاتی بنمایند، یا این که کائنات را مطیع و فرمانبر آن‌ها سازد تا بر حسب اقتضا و مصلحت، هر تصرفی را که مصلحت دیدند، بنمایند و یا به بیان صحیح‌تری که می‌شود ذکر کرد.

این اقدار و اعطای اختیار از جانب خداوند، با نفوذ و جریان اراده و مشیت خداوند، منافات ندارد و کناره‌گیری از تمشیت امور و اداره عالم امکان نمی‌باشد، چنان که منافی با بطلان تفویض - حتی به معنایی که کلام علامه مجلسی رحمته الله علیه آن را معقول شمرده^۲ - نمی‌باشد؛ زیرا خلق، آفرینش، اصلاح، انتظام، اداره‌ی کائنات، تدبیر امور خلق و رزق و أعمار و تقدیر آجال و موت و حیات و امور دیگری از این قبیل امری است و إعطای قدرت و ولایت به

و رموز الآثار، ادّعا می‌فرماید: «و هذا وإن كان العقل لا يعارضه كفاحا لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهرا بل صراحا مع أن القول به قول بما لا يعلم إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتبرة فيما نعلم». کاتب این اوراق در نتیجه می‌گوید: همان طور که گذشت، حقیر به واسطه جهل و عدم اطلاع کافی در این مسئله نمی‌توانم اظهار نظر قطعی کنم و قول به غیر علم بگویم و معتقد به آنچه حق و واقع است، می‌باشم.

۱ - ولایت تکوینی و ولایت تشریعی: ۸۵. حقیر می‌گوید: ظاهراً اشکال ثبوتی نداشته باشد و اشکال اثباتی دارد.

۲ - اگر چه اثبات آن را مخالف با اخبار دانسته است.



بنده‌ای برای تصرف در کائنات و مخلوقات، در مواردی که مصالح ثانوی و لطف و مقتضیات خاصه باشد - مثل اظهار معجزه و اتمام حجت و اظهار قوت و نفوذ کلام و تبلیغ نبی و وصی و اطمینان قلوب مؤمنین - امری دیگر است،^۱ و تفویض نمی‌باشد، بلکه این اذن و اعطای اختیار و فرمانبر ساختن کائنات و اقدار عبد از رشته‌های همان تدبیر کلی الهی و تنظیم امور و قیام به امر مُلک و ملکوت است که بر حسب حکمت و قاعده‌ی لطف، لازم می‌باشد. احادیث و روایات کثیره متواتری از طریق خاصه و عامه دلالت دارند که حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام این ولایت و اذن و قدرت را دارا بوده و تصرفات آن‌ها در کائنات به صورت اعجاز و خوارق، در موارد بسیار، از حقائق مسلم تاریخ است و انکار آن - که امر واقع شده‌ای است و نزد ارباب اطلاع از تاریخ و کتب معتبر حدیث، تردید ناپذیر است - خردمندانه نیست، چنان که اعتراض به اعطای این ولایت از جانب خداوند، گستاخی بزرگ و خلاف تسلیم و حاکی از جهل و بی‌معرفتی می‌باشد.

علاوه بر این که بر حسب آیات و روایات، این تصرفات برای ملائکه نیز ثابت است و همان نحو که ولایت ایشان - در اموری که به آن‌ها مأموریت داده شده و مناصب و مقاماتی که دارند - منافی با توحید نیست و موجب اشکال نمی‌گردد، در ولایت پیامبر و امام علیهم السلام نیز به نحوی که تحقیق شد، اشکالی پیش نمی‌آید.^۲

۱ - حال این امور چه به جهت اطاعت کائنات به امر خداوند از آن‌ها باشد و یا مقارن مشیت و اراده شان خداوند متعال آن امور را محقق نماید - چنان که مختار علامه مجلسی علیهم السلام و جمعی از اکابر (هم) است - و یا به دعا کردن و خواستن از خداوند باشد و یا به خواندن اسم اعظم الهی است - چنان که کثیری از مفسران شیعه به آن معتقدند - و یا به نحو دیگر باشد، بر فاحص متنبع متضلع به اخبار است که تحقیق و تدقیق بیشتری بفرماید تا این امر بر او واضح و لایح گردد.

۲ - در این اقسام ولایت و فروعات آن از کتاب ولایت تکوینی، آیه الله صافی گلپایگانی علیهم السلام استفاده شده با تصرف و تعبیر و تلخیص و تعالیق.

تکمیل و تتمیم:

(تصرف در کائنات یا واسطه فیض) تارة می گویم: ائمه علیهم السلام ولایت و اذن و... بر تصرف در کائنات دارند، به این معنی که: الف) خداوند مقارن مشیت شان آن تصرفات را محقق می کند. ب) یا به معنای این که تمام کائنات مطیع آن ها هستند. ج) یا خداوند به آن ها این قوه و قدرت را عنایت کرده است، یا هر

۱- أقول: يظهر من كلام العلماء وخاصة العلامة المجلسي رحمته الله: أن الإيمان، بالتفويض في الخلق والرزق والتربية والامانة والاحياء، إلى غير الحق سبحانه كفر صريح ولا يستريب عاقل في كفر من قال به، وجعلوا الكرامات والمعجزات من قبيل استجابة الدعاء وأن الحق سبحانه هو الفاعل لكل هذه الامور... ويشهد لما قاله رحمته الله: (الف) ما روى الطبرسي رحمته الله: أنه اختلف جماعة من الشيعة في أن الله فوض إلى الائمة عليهم السلام أن يخلقوا ويرزقوا... فخرج اليهم من جهته توقيع نسخته: «إن الله تعالى هو الذي خلق الأجسام وقسم الأرزاق؛ لأنه ليس بجسم ولا حال في جسم، ليس كمثله شيء وهو السميع البصير. وأما الائمة عليهم السلام فإنهم ينالون الله تعالى فيخلق ويَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيحَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ» (مسئلت امام مسبوق به اراده و مشیت امام است که خداوند متعال مقارن با اراده و مشیت امام خلق می کند و روزی می دهد). (ب) و فی عیون اخبار الرضا علیه السلام پسندیده عن الحسن بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون يوماً وعنده علي بن موسى الرضا علیه السلام وقد اجتمع الفقهاء واصحاب الكلام من الفرق المختلفة، فسأله بعضهم، فقال له: يا بن رسول الله! بأي شيء تصلح الإمامة لمن يدعيها؟ قال: بالنص والدليل، قال له: فدلالة الإمامة فيما هي؟ قال: في العلم واستجابة الدعوة. (اثبات الهداة: ۳۴۴/۵) حديث (۱۰) ويمكن ان يقال الدلالة بالأضعف (و هي استجابة الدعاء) مع وجود العلة الأقوى (أى الولاية التكوينية على هذه الامور بلا بدعاء) قبيح. (ج) ومثله في الدلالة ما رواه الصدوق رحمته الله بسند معتبر عن الحسن بن فضال عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا علیه السلام قال: للإمام علامات: يكون أعلم... و يكون دعاؤه مستجاباً حتى أنه لو دعا على صخرة لانشقت بنصفين..» (من لا يحضره الفقيه: ۴/۴۱۸)

۲- علامه مجلسي رحمته الله: مع أنه يحتمل أن يكون المراد: كونهم علة غائية لإيجاد جميع المكونات وأنه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين والسموات و يطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات وأنهم إذا شاءوا أمراً لا يريد الله مشيئتهم و لكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله. أقول: قد ورد الأخبار الكثيرة في أنهم عليهم السلام يطيعهم كل شيء.. منها: عن مولانا جواد الائمه عليه السلام: «خلق جميع الأشياء فأسعدهم خلقها وأجزى طاعتهم عليها» الكافي (ط- الإسلامية): ۴۴۷/۱ (و منها: «يا مُحَمَّدُ! إنَّ الله يفرُّك السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ» (تفسير القمي: ۳۴۱/۲) و منها: «فَقَالَ لَهُ الْخُسَيْنُ عليه السلام: وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللهُ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا» (بحار الانوار: ۴۴/۱۸۳).

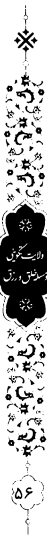
۳- فی تفسیر المنسوب إلى مولانا العسكري عليه السلام: ۵۷: «إِنَّ غَلِيّاً وَوَلَدَهُ عِبَادَ مُكْرَمُونَ، مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ لَا يَقْدِرُونَ إِلَّا عَلَى مَا أَقْدَرَهُمُ اللهُ عَلَيْهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَلَا يَمْلِكُونَ إِلَّا مَا مَلَكَهُمْ اللهُ (الله) لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً، وَلَا قَبْضاً وَلَا بَسْطاً وَلَا حَزْكَاً وَلَا شَكْوَناً إِلَّا مَا أَقْدَرَهُمُ اللهُ عَلَيْهِ

نحو صحیحی که فرض شود.

و تارةً می‌گوییم: ائمه علیهم‌السلام واسطه فیوضات الهی هستند، و این دو بحث نباید خلط شود؛ زیرا ولایت تکوینی را به مجرای فیض تفسیر کردن خلاف عرف و لغت است. علامه بزرگوار مجلسی رحمته‌الله در بحث اول می‌فرماید: قول به این که خلق و رزق و تربیت و امامت و احیا و جمیع این گونه امور به معصومین علیهم‌السلام تفویض شده و در آن ولایت دارند، به این معنی که خداوند این کارها را مقارن اراده آن‌ها انجام می‌دهد، اگر چه عقلاً مانعی ندارد، اما اخبار بسیار در غیر معجزات مانع از آن است.^۱

وَلَوْ قَهْمُ، وَإِنَّ رَبَّهُمْ وَ خَالِقَهُمْ يَجْلُ عَنْ صِفَاتِ الْمُخَدَّثِينَ، وَ يَتَعَالَى عَنْ نُغُوبِ الْمُخَدَّوِينَ. وَ إِنَّ مَنْ اتَّخَذَهُمْ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمْ أَرْثَابًا مِنْ ذُنُوبِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْكَافِرِينَ، وَ قَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. حقیر می‌گوید: شاید این حدیث با توجه به استثناء «إِلَّا مَا أَقْدَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ...» إلا ما ملّكهم الله دلالتش بر قدرت آن بزرگواران بر همه موارد مستثناة تمام نباشد بلکه فقط در آن مواردی باشد که خداوند آن‌ها را اقدار و تملیک نموده است، پس برای استفاده اقدار به نحو مطلق تصرف در کائنات باید به دلیل دیگری تمسک شود.

۱ - قال العلامة المجلسي رحمته‌الله: أن الله تعالى يفعل ذلك مقارناً لإرادتهم كشق القمر وإحياء الموتى و قلب العصا حية و غير ذلك من المعجزات؛ فإنّ جميع ذلك إنما تحصل بقدرته تعالى مقارناً لإرادتهم لظهور صدقهم فلا يابى العقل عن أن يكون الله تعالى خلقهم و أكملهم و ألهمهم ما يصلح في نظام العالم ثم خلق كل شيء مقارناً لإرادتهم و مشيتهم. و هذا وإن كان العقل لا يعارضه كفاحاً لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهراً بل صراحاً مع أنّ القول به قول بما لا يعلم إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتبرة فيما نعلم. و ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان و أمثالها (۱) فلم يوجد إلا في كتب الغلاة و أشباههم (۲) مع أنه يحتمل أن يكون المراد كونهم علّة غائبة لإيجاد جميع المكونات (۳) و أنّه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين و السماوات و يطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات و أنهم إذا شاءوا أمراً لا يرد الله مشيتهم و لكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله. و أما ما ورد من الأخبار في نزول الملائكة و الروح لكل أمر إليهم و أنه لا ينزل ملك من السماء لأمر إلا بدأ بهم فليس ذلك لمدخلتهم في ذلك و لا الاستشارة بهم بل لهُ الخلق و الأمر تعالى شأنه و ليس ذلك لإلتشريفهم و إكرامهم و إظهار رفعة مقامهم. (بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۴۷ و مرآة العقول: ۳ / ۱۴۳) و بعضی از اعلام می‌گویند: بلکه می‌توان گفت: عقلاً هم جایز نیست؛ زیرا اگر این افعال را خداوند غیر مقارن به اراده آن‌ها انجام می‌دهد، پس در تمام موارد به آن‌ها تفویض نشده است و اگر فقط مقارن آن‌ها انجام می‌دهد، این خلاف شأن ربوبیت و الوهیت و متبوعیت مطلق و اسماء الحسنی و صفات کمال الهی است. و قول به انزال خداوند از تصرف امور، خلاف (کل يوم هو في شأن) می‌باشد (کتاب ولایت تکوینی، آیه الله صافی گلپایگانی رحمته‌الله).



اما در بحث دَوم (واسطه فیوض بودن) می‌فرمایند: معنی الشفاعة الكبرى: أنهم وسائط فيوض الله تعالى في هذه النشأة و النشأة الأخرى؛ إذ هم القابلون للفيضات الإلهية و الرحمات القدسية و بظفيلهم تفيض الرحمة على سائر الموجودات... فذلك في إفاضة سائر الفيوض و الكمالات، هم وسائط بين ربهم و بين سائر الموجودات، فكلّ فيض وجود يبتدأ بهم صلوات الله عليهم ثم ينقسم على سائر الخلق، ففي الصلاة عليهم استجلاب للرحمة إلى معدنها و للفيوض إلى مقسمها لتنقسم على سائر البرايا.^۱

و نیز در مرآة العقول فرمودند: «و قد ثبت في الأخبار أن جميع العلوم و الحقائق في المعارف بتوسطهم يفيض على سائر الخلق حتى الملائكة و الأنبياء، و الحاصل أنه قد ثبت بالأخبار المستفيضة: أنهم عليه السلام الوسائل بين الخلق و بين الحق في إفاضة جميع الرحمات و العلوم و الكمالات على جميع الخلق، فكلما يكون التوسل بهم و الإذعان بفضلهم أكثر كان فيضان الكمالات من الله تعالى أكثر...»^۲

اگر چه بعضی از اعلام در این جا فرمودند: اثبات این معنی و این که بدون وسائط، خداوند به کسی فیض بخشی نمی‌کند و جمیع امور تکوینی از این مجاری انجام می‌شود، محتاج به ادله قوی صریح نقلی است که چه بسا خلاف آن از ادله استظهار شود.^۳

حقیر می‌گوید: شاید بشود نظر علامه مجلسی رحمته الله را تقویت کرد به وجوهی از روایات که از جمله آن‌ها است:

۱- عن الصادق عليه السلام: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ بِكُمْ يُبَيِّنُ اللَّهُ الْكَذِبَ وَ بِكُمْ يُبَاعِدُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ،^۴ وَ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْلُقُ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَمْخُو مَا يَشَاءُ وَ بِكُمْ يُثَبِّتُ وَ بِكُمْ يَفْكُ الذَّلَّ مِنْ رِقَابِنَا وَ بِكُمْ يُذَكِّرُ اللَّهُ تَرَةً كُلِّ مُؤْمِنٍ يُطْلَبُ بِهَا وَ بِكُمْ

حقیر می‌گوید: ظاهراً اشکال عقلی ندارد و اشکال برای حقیر در مقام اثبات است.

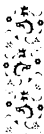
۱ - شرح رساله اعتقادات علامه مجلسی رحمته الله: ۳۰.

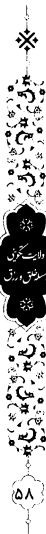
۲ - مرآة العقول: ۱/ ۳۰.

۳ - کتاب ولایت تکوینی: ۸۰.

۴ - ارید بزمان الکلب الشدائد الصعب.

۵ - و في بعض النسخ: و بکم يدرك الله ترة كل مؤمن بطلت [أى دم كل مؤمن بطلت و لم يؤخذ له القصاص. کزماننا هذا حيث قتل رجلان من الطلاب العلوم الدينى الشيعى فى حرم الرضى عليه السلام]





تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطَرَهَا وَ رِزْقَهَا وَبِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَبِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ...^۱ هر که اراده بندگی حق سبحانه و تعالی دارد ابتدا به شما می‌کند (و از راه ولایت شما به خدا می‌رسد) و حق سبحانه و تعالی به سبب شما و اقوال شما ظاهر می‌گرداند دروغی را که بر خدا بستند (در اصول دین و فروع دین چون معجزات ظاهره باهره به شما داده است که دلالت کند بر آن که شما صادقید و از صدق شما کذب دیگران ظاهر می‌شود)، و به برکت شما و به برکت دعای شما حق سبحانه و تعالی دفع می‌کند سختی زمانه را، و ابتدای خلق عالم به شما شد (چنانکه احادیث متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی اول چیزی که آفرید ارواح مقدسه ایشان بود) و ختم عالم نیز به شما خواهد شد (چنانکه وارد شده است در اخبار متواتره که تا یک کس هست، می‌باید که معصوم باشد و بعد از همه معصوم خواهد رفت یا آن که ختم خوبان به شما خواهد شد)^۲ و به برکت شما و دعای شما، حق سبحانه و تعالی هر چه بخواهد محو می‌فرماید و هر چه را می‌خواهد اثبات می‌کند در لوح محو و اثبات، و به برکت شما مذلت و خواری را از گردن‌های ما خواهند انداخت (در رجعت و قیامت و...) و به سبب شما حق سبحانه و تعالی هر که را که به ناحق کشته باشند از مؤمنین و مؤمنات، طلب خون خواهد کرد، و به برکت شما از زمین درختان می‌روید و به برکت وجود شما درختان میوه‌ها می‌دهند و به برکت شما از آسمان باران و رزق می‌آید، (چون غرض از ایجاد عالم ایشانند و دنیا به وجود معصومان موجود است)، و به برکت (رجعت و...) شما حق سبحانه و تعالی غم‌های مؤمنان را

عند زوّاره و مجاوریه فی شهر رمضان المکرم عامنا هذا (۱۴۴۳ الهجری القمری) بحرم التشیع و الولاء لأهل البيت (علیهم السلام) علی يد بعض النواصب من أتباع السقیفة لعنهم الله تعالی.
۱ - کافی: ۵۷۶/۴ طبع اسلامیه.

۲ - چنانکه بالفعل بعد از تحریفات بسیار که در تورات واقع شده است مذکور است که روزی ساره خاتون می‌خواست که هاجر را بزند به خدا رسید یعنی به جبرئیل که از جانب حق سبحانه و تعالی آمده بود چنانکه بکرات و مرات در تورات چنین وارد شده است، پس جبرئیل به هاجر گفت که آزرده مباش که حق سبحانه و تعالی دوازده بزرگ عظیم الشأن می‌آفریند که ختم خوبان عالم به ایشان خواهد بود. (لوامع صاحبقرانی: ۸/ ۶۱۵)

مرتفع خواهد ساخت، و به برکت شما باران رحمت خود را فرو خواهد فرستاد...
 حقیر می‌گوید: دلیلش این است که خداوند آن‌ها را واسطه فیوضات خود
 و نیز علت غائی برای خلقتش قرار داده و آن‌ها را هنگام آفرینش، شاهدین بر
 خلقتش گرفته است، یعنی موجودات را در حضور آنان آفریده و آن‌ها را بر اسرار
 خلق آگاه نموده است.

۲- روى الصَّغَارِ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ
 بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْلُؤِيِّ عَنْ أَمِّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ صَالِحٍ عَنْ أَبِي حمزة قَالَ: كُنْتُ
 عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَغَضَافِيرُ عَلَى الْحَاطِطِ قَبْلَئِهِ يَصْخَرُ فَقَالَ يَا أَبَا حمزة! أ
 تَذَرِي مَا يَقُولُنَّ قَالَ يَتَحَدَّثْنَ أَنَّ هُنَّ وَفَتْ يَسْأَلْنَ فِيهِ فَوْتَهُنَّ يَا أَبَا حمزة لَا تَنَامَنَّ
 قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّي أَكْرَهُهَا لَكَ إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى
 أَيْدِينَا يُجْرِيهَا! ابی حمزه گوید: نزد امام زین العابدین علیه السلام بودم، گنجشکان در
 مقابلش روی دیوار فریاد می‌زدند، حضرت فرمودند: ای ابا حمزه! آیا می‌دانی این
 گنجشک‌ها چه می‌گویند؟ می‌گویند که برای آن‌ها زمانی هست که در آن رزق
 خود را در خواست می‌کنند. ای ابا حمزه! هرگز قبل از طلوع خورشید خواب؛ که
 من آن را برای تو ناپسند می‌دانم، همانا خداوند در آن وقت روزی‌های بندگان را
 تقسیم می‌کند و بر دستان ما آن را جاری می‌کند.

حقیر می‌گوید: خداوند متعال خالق و رازق است و خالق ارزاق عباد می‌باشد
 و ائمه علیهم السلام واسطه این فیوضات و نعمت‌های الهی می‌باشند و فیض اول به
 آن‌ها می‌رسد و از ناحیه آن‌ها به دیگران تقسیم و منتشر می‌گردد.

۳- عن سيّد الشهداء عليه السلام: «أَنَّ تَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ
 بِإِذْنِ اللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَحَرَامِهِ»^۱ امام حسین علیه السلام فرمودند: جریان امور و کارها و
 احکام، به دست عالمان ربّانی است که امانتدار حلال و حرام خدایند.

حقیر گوید: مگر این که کسی اذعان کند این حدیث به قرینه ذیل آن و دو
 حدیث بعدی، مربوط بلکه ظاهر در امور تشریعی است نه تکوینی، فتأمل!

۴- عن الصادق عليه السلام: «إِزَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَضُدُّ مِنْ

۱- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام ۳۴۳/۱: حدیث ۹.

۲- یعنی المعصومین لقوله عليه السلام: «نحن العلماء».

۳- تحف العقول: ۲۳۸.





بُيُوتِكُمْ وَالصَّادِرُ عَمَّا فَصَلَ^١ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ؛^٢ اراده حق تعالی در تقدیر امور بر شما فرود می آید، و از بیوت شما صادر می گردد، تفصیل احکام عباد از بیوت شما صادر می گردد.»

محقق فیض کاشانی در کتاب «الوافی» در توضیح حدیث نوشته است: «یعنی آنست الذین یعلمونها أَوْلًا، ثم تصدر من بیوتکم إلى سائر الناس فيه إشارة إلى ما ينزل إليهم في ليلة القدر من كل أمر يكون في السنة؛ یعنی شما اولین کسانی هستید که عالم به مقادیر امور هستید و آن مقدرات از خانه های شما به سوی مردم سرازیر می شود، و در این مطلب اشاره است به آنچه در هر امری که در سال اتفاق می افتد و در شب قدر به سوی اهل بیت علیهم السلام نازل می شود.»

علامه مجلسی رحمته الله در توضیح حدیث فوق می نویسد: و جملة «تعبط إليکم» علی بناء المجهول خبره، أي: تقدیراته تعالی تنزل علیکم في ليلة القدر، و تصدر من بیوتکم، أي يأخذها الخلق و يتعلمها منکم؛^٣ یعنی تقدیرات خداوند متعال در شب قدر بر شما نازل می شود و از خانه های شما صادر می گردد. یعنی آن تقدیرات را مردم از شما اخذ می کنند و یاد می گیرند.

٥ - فی التوقيع: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا^٤ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْفَهَا وَ رَتْقَهَا^٥ يَدِكَ بَذْوَهَا مِنْكَ وَ عَوْدَهَا إِلَيْكَ^٦» هیچ فرقی بین تو و بین آن ها نیست مگر این

١ - قوله: «و الصادر عما فصل» کذا فی عامة نسخ الکافی و التهذیب و هو مبتدأ و خبره مقدر بقربة ما سبق ای یصدر من بیوتکم و فی بعض النسخ من کتب الاخبار «و الصادق» بالوقف و لا یختلف التقدير و یمکن ان یقرأ «فصل» علی بناء المعلوم و المجهول من باب التفصیل و المجرد و الحاصل ان احکام العباد و ما بین منها او ما یفصل بینهم فی قضایاهم او ما یمیز به بین الحق و الباطل او ما خرج من الوحي منها یؤخذ منکم فان الصادر عن الماء هو الذي یرد الماء فیأخذ منه حاجته و یرجع فإذا کان علم ما فضل من احکام العباد فی بیوتهم فالصادر عنه لا بد أن یصدر من بیوتهم و لا یبعد أن یكون الواو فی قوله: «و الصادر» زید من النسخ فیکون فاعل تصدر و لا یحتاج الی تقدیر.

٢ - کافی: ٥٧٧ / ٤ طبع اسلامیة.

٣ - ملاذ الأخبار فی فهم تهذیب الأخبار: ١٤١/٩.

٤ - بینهم: هامش ب.

٥ - رتی: بستن و منظم کردن. در کتاب اقرب الموارد آمده: «رَتَّقَهُ رَتْقًا: سَدَّهُ وَاغْلَقَهُ» گویند «رَجُلٌ رَاتِقٌ وَ فَاتِقٌ» یعنی مردی گره زن و گشاینده است.

٦ - مصباح المتعبد: ٨٠٤ / ٢.

که آن‌ها بندگان تو هستند و آفریده شدگان تو، باز شدن و بسته شدن امور آن‌ها به دست توست، بدو آن‌ها (و آغاز و شروع شان) از تو و بازگشت آن‌ها به سوی توست.

۶ - عن السَّجَّادِ عليه السلام: «نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُنْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِنَا يُنْسِكُ الْأَرْضُ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَيَنْشُرُ الرِّحْمَةَ وَتَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَلَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا...»^۱ و مائیم امان اهل زمین، چنان که ستارگان امان اهل آسمانند، و به سبب وجود ما آسمان به غیر دعائیم و بنیان بر قرار است (و بدون ستون مستحکم در مکان است و بر زمین ساقط نگردد) و مائیم کسانی که خداوند بخاطرشان زمین را از نابودی با اهلش باز می‌دارد، و بخاطر ما باران را می‌باراند، و رحمت را نشر می‌دهد، و برکات زمین خارج می‌شود، و اگر ما در زمین نبودیم؛ زمین با اهلش فرو می‌رفتند.

۷ - عن رسول الله صلی الله علیه و آله: «يَا عَلِيُّ! (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) بَوْلَاتِنَا يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عليه السلام وَلَا الْحَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ»^۲ ای علی! همان ملائکه‌ای که حامل عرش الهی و اطراف آن هستند و همراه حمد خداوند به تسبیح او نیز مشغولند و برای کسانی که به ولایت ما - ای علی - ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند.^۳ اگر ما نبودیم خداوند، نه آدم عليه السلام و نه حواء را و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین را خلق نمی‌کرد.

حقیق گوید: این حدیث در علت غائی ظهور دارد نه وساطت فیض، مگر این که علت غائی را به نحوی به وساطت فیض برگردانیم، و یا وساطت فیض را به معنای علت غائی بگیریم.^۴

۱ - الاحتجاج: ۳۱۷/۲.

۲ - عیون اخبار الرضا عليه السلام: ۲۶۲/۱.

۳ - اشاره است به آیه ۷ از سوره مبارکه «مؤمن».

۴ - تذکر: فرق بین علت غائی و وساطت فیض این است که: «علت غائی» یعنی به خاطر این‌ها، و آن اعم است از این که وساطتی هم باشد یا نباشد، و به دست آن‌ها باشد یا نباشد، و یا به اراده و مشیت و رضای آن‌ها واقع بشود یا نه. به بیان دیگر: در علت غائی مباشرت و یا اراده و مشیت

۸ - عن الصادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَلْبَ وَلِيِّهِ وَكُرَّ الْإِرَادَةِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا؛

همانا خداوند قلب ولی و حجتش را آشیانه و محل اراده اش قرار داده، پس هر وقت خداوند بخواهد ما می خواهیم.»

۹ - عن الصادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَيَدَهُ الْمُبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤَقِّي مِنْهُ وَبَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَخَزَائِنُهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ بِنَا أُنْمِرَتِ الْأَشْجَارُ وَأُتِنِعَتِ النَّجْمُ وَجَرَبَتِ الْأَنْهَارُ وَبَنَّا يُنْزَلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَيُثْبِتُ عُشْبُ الْأَرْضِ وَبِعِبَادَتِنَا عِبَدَ اللَّهِ وَلَوْ لَا عَنُّ مَا عِبَدَ اللَّهُ؛ از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: خدا ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت (زیرا طینت ما را از عیسن قرار داد و استعداد کمالات را در ما فوق العاده ساخت) و ما را صورتگری

شان در رساندن فیض به غیر دخالت ندارد بلکه اعم است از این که مباشرت و مشیت و اراده شان باشد یا نباشد. مثلاً می‌گوییم: خداوند اگر عالم را خلق فرموده، هدفش معرفت و شناخت و محبت اهل بیت علیهم السلام و... بوده است. اما «وساطت فیض» وقتی است که به وسیله آن‌ها و به مباشرت یا به رضایت و اراده و مشیت شان این نعمت به غیر برسد. البته «باید» و «ضرورتی» در کار نیست که فلاسفه می‌گویند و جبر محض است، و می‌گویند غیر از این راهی ندارد. بلکه خداوند این جور قرار داده است) یعنی: هر چیزی که خداوند بخواهد به کسی بدهد و هر چه بخواهد در عالم محقق شود، از مسیر آن‌ها انجام می‌گردد و آن‌ها در جریان اراده و مشیت آن هستند و تا اراده نکنند و رضای شان به آن تعلق نگیرد محقق نمی‌شود، (و لازم نیست به دست آن‌ها و مباشرت آن‌ها باشد). و فرق شان با ملائکه الله و جبرئیل در این است که جبرئیل و ملائکه مکلف هستند و وحی و... را برسانند، ولی اهل بیت علیهم السلام ولایت و اختیار دارند، اگر چه لایختارون إلا ما اختاره الله و آنچه خدا بخواهد را انجام می‌دهند لا غیر.

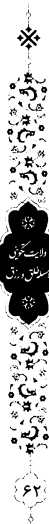
مخفی نماند در این که وساطت فیض به این معنا باشد که «همه امور با اراده و مشیت و خواست شان محقق شود» محل بحث و خلاف بود که ما آن را ذکر کردیم، و وساطت فیض به معنای «علت فاعلی بودن ائمه علیهم السلام و این که به اذن خداوند عالم را آفریده باشند» نادرست است، چنان که گذشت، فلاحظ.

۱ - در بحار الانوار: ۲۶ / ۲۵۶ آمده «وَكُرَّ الْإِرَادَةِ»

۲ - تفسیر فرات الکوفی: ۵۲۹.

۳ - لما كان اللسان يعبر عما في الضمير بين ما أراد الإنسان اظهاره اطلق عليهم عليه السلام لسان الله لانهم البعيدون عن الله يبينون خلاله و حرامه و معارفه و سائر ما يريد بيانه للخلق و بابه الذي يدل عليه و إنما سموا أبواب الله لأنه لا يد لمن يريد معرفته سبحانه و طاعته من أن يأتيهم ليدلوه عليه و على رضاه. (مرآة العقول)

۴ - الکافی: ۱ / ۱۴۴ طبع اسلامیة.



کرد و نیکو صورت‌نگری کرد (ظاهری زیبا و موزون و اخلاق حمیده و صفات فاضله را در سرشت ما گذاشت) و ما را در میان بندگان، دیده‌ی خویش قرار داد (تا کردار آن‌ها را بنگریم و نزد او گواهی دهیم) و در میان خلقتش زبان گویا قرار داد (تا معارف و حلال و حرام او را برای آن‌ها بیان کنیم) و دستِ مهر و رحمتِ گشوده بر سر بندگانِ ساخت، و وجه خود قرار داد که از طریق ما به او روی آورند، و ما را دری که او را نشان دهد قرار داد (پس هر که از این در وارد شود، به معرفت و اطاعت او رسد) و گنجینه دار میان آسمان و زمینش نمود (تا معارف و بلکه تمام خیرات او از برکت ما به مردم رسد) و از برکت وجود ما درختان بارور گردند و میوه‌ها برسند و نهرها جاری شوند و از برکت ما باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید و به وسیله عبادت ما، خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‌گشت (زیرا پرستش کامل و واجد تمام شرایطی که خدا می‌خواهد، ما می‌دانیم و می‌گوئیم و انجام می‌دهیم و یا....)

احتمال دارد گفته شود: ظاهر این حدیث شریف^۱ این است که: تمام آنچه در خلقت انجام می‌گیرد، در اثر وسائلی است که همه آن وسائل - که کارها را انجام می‌دهند - به اجازة و اذن ائمه علیهم‌السلام است نه این که ائمه علیهم‌السلام مباشر معمولی (که ما فکر می‌کنیم) آن کارها باشند، و به این معنا (نه مباشر، بلکه) علت فاعلی باشند و اگر آن‌ها نخواستند باشند نمی‌شود. و به تعبیر دیگر: واسطه فیض می‌باشند (و لو ما حقیقت امر و حقیقت این واسطه فیض را نفهمیم، مانند بسیاری از مقامات ایشان که هیچ گونه معرفتی از آن‌ها نداریم). باری، ائمه علیهم‌السلام مجرای فیوض هستند یعنی واسطه‌ای برای رساندن این فیوضات (از خیرات و هدایات و...) به دیگران هستند و خداوند به این‌ها عطا فرموده و از ناحیه آن‌ها به دیگران تقسیم و منتشر گردد - خواه مباشرة باشد و خواه غیر مباشرة - چنان که علامه مجلسی رحمته‌الله در رساله اعتقادات نوشتند: «... فکذلک فی إفاضة سائر الفيوض و الکالات هم وسائط بین رتبه و بین سائر الموجودات، فکل فیض وجود یبتدأ بهم صلوات الله علیهم ثم ینقسم علی





سائر الخلق^۱ هم چنین در رساندن سایر فیوضات الهی و کمالات ربّانی، ایشان واسطه میان پروردگارشان و همه مخلوقات می باشند، پس هر فیض و عنایتی که از سوی خداوند به سوی خلق سرازیر می شود، اول به ایشان می رسد، سپس میان دیگر مخلوقات تقسیم می شود.

و محتمل است - شاید ظاهر هم همین باشد - که مراد از حدیث شریف این باشد که: به یمن و برکت اهل بیت علیهم السلام این امور حادث می شود به طوری که اگر ایشان نبودند، خداوند چنین اموری را پدید نمی آورد، یعنی این حدیث بیانگر علت غائی بودن باشد لا غیر.

۱۰ - عن مولانا العسکری علیه السلام: «رُوحُ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ (الصاغورة نسخة) ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ^۲؟ وَ رُوحُ الْقُدُسِ در بهشت صاغورة (بهشت آسمان سَوم و یا...) از باغ های پر میوه ما، فقط نوبری چشیده بود.»^۳

۱ - رساله اعتقادات اوایل کتاب.

۲ - الباکورة: اول ما يدرك من الفاكهة.

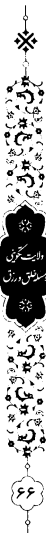
۳ - بحار الانوار: ۲۶ / ۲۶۵.

۴ - روایت شده است که به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین یافت شده است: قَدْ صَعِدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ الثَّبُوءِ وَالْوَلَايَةِ، وَ تَوَرْنَا سَبْعَ طَبَقَاتِ أَعْلَامِ الْفَتْوَى بِالْهِدَايَةِ. فَتَخُنْ لِيُوثُ الْوَعَى وَ غِيُوثُ النَّدَى وَ طَقَانُ الْعِدَى، وَ فِينَا السَّيْفُ وَ الْقَلَمُ فِي الْعَاجِلِ، وَ لَوَاءُ الْخَمْدِ وَ الْخَوْضُ فِي الْآجِلِ. وَ أَسْبَاظُنَا خَلْفَاءَ الدِّينِ، وَ خُلَفَاءُ النَّبِيِّينَ وَ مَصَابِيخُ الْأَمَمِ وَ مَقَاتِيخُ الْكَرَمِ. فَالْكَلِمَةُ أَلْبَسَ خُلَّةَ الْأَضْيَافِ لِمَا عَهَدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ؛ به تحقیق که ما با گام های نبوت و ولایت بر بلندترین قله های حقائق بالا رفتیم و هفت درجه و طبقه نشانه ها و علامات فتوی را با هدایت خود روشن ساختیم. پس ما شیران بیشه نبرد و حرب هستیم، و باران های پر آب و رحمت، و کوبندگان دشمنان. و در میان ما در این دنیای عاجل شمشیر و قلم است و در آن آخرت آجل، لواءِ حمد خدا و حوض کوثر است. و فرزندان ما هم پیمانان دین و متعهدان شریعت سید المرسلین و خلیفه های پیامبرانند و چراغ های روشن راه هدایت امت ها و کلیدهای عطا و بخشش و کرم. به کلمه الله موسی بن عمران جلعت برگزیدگی پوشانیده شد چون ما او را در وفاء به عهد پایدار دیدیم، و روح القدس در بهشت صاغورة (بهشت آسمان سَوم) از باغ های پر میوه ما، فقط نوبری چشیده بود.» و تتمه این حدیث این است: وَ شَيْعَتُنَا الْفَيْئَةُ التَّاجِيَّةُ وَ الْفِرْقَةُ الزَّائِكَةُ، صَارُوا لَنَا رِذَاءً وَ ضَوْئًا وَ عَلَى الظُّلَمَةِ الْإِنْبَاءُ وَ غَوْثًا، وَ سَيَسْفُرُ لَنَا (وَ) سَيَنْفَجِرُ لَهُمْ) تَبَاعِيغُ الْحَيَوَانِ بَعْدَ لَطْفِ الْتَّيْرَانِ لِتَمَامِ آلِ حَم وَ ظَلَمَةِ الظُّلَمَةِ مِنَ السَّيْنِ. وَ هَذَا الْكِتَابُ دُرَّةٌ مِنْ ذُرَى الرَّحْمَةِ وَ قَطْرَةٌ مِنْ بَخْرِ الْحِكْمَةِ وَ كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِئَتَيْنِ.

خاک پای غلام شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید: دو حدیث بعدی نیز می تواند از جهتی شرح بر این حدیث باشد.

۱۱. و روی صاحب بستان الکرامه أن النبي صَلَّى الله عليه وآله كان جالسا و عنده جبرائيل (علیه السلام) فدخل علي (علیه السلام) فقام له جبرائيل (علیه السلام). فقال النبي صَلَّى الله عليه وآله: «أتقوم لهذا الفتى؟». فقال له (علیه السلام): نعم إن له علي حق التعليم. فقال النبي صَلَّى الله عليه وآله: كيف ذلك التعليم يا جبرائيل؟ فقال: لما خلقتني الله تعالى سألتني من أنت وما اسمك ومن أنا وما اسمي؟ فتحرّرت في الجواب و بقيت ساكتا، ثم حضر هذا الشاب في عالم الأنوار و علمني الجواب، فقال: قل: أنت ربّي الجليل و اسمك الجليل و أنا العبد الذليل و اسمي جبرائيل» و لهذا قت له و عظمت؛ صاحب بستان الکرامه روایت کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشست بود، و جبرئیل (علیه السلام) نزد او بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد، جبرئیل (به احترام آن حضرت) از جای خود برخاست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا برای این جوان بر می خیزی؟ جبرئیل عرض کرد: بلی، زیرا او حق استادی و تعلیم بر من دارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای جبرئیل! در کجا و چگونه بوده است؟ عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی که مرا آفرید از من سؤال کرد: تو کیستی و اسمت چیست؟ من کیستم و نامم چیست؟ من در پاسخ آن دچار حیرت (و سرگردانی) شدم، و ساکت گشتم، و در آنجا یعنی عالم انوار همین جوان ظاهر شد و پاسخ آن سؤال را به من آموخت و به من فرمود: بگو: تو پروردگار جلیل (بزرگ مرتبه) هستی و اسم تو جلیل و بزرگ است، و من بنده خوار و بی مقدار توأم و نام من جبرئیل است. و به خاطر همین بود که برای او برخاستم و او را تعظیم کردم.»

۱۲. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمودند: «... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِهَذِهِ الْمُدَّةِ وَ خَلَقَ نُورًا فَقَسَمَهُ نِصْفَيْنِ خَلَقَنِي مِنْ نِصْفٍ وَ خَلَقَ عَلَيَّ مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ قَبْلَ الْأَنْشَاءِ فَنُورَهَا مِنْ نُورِي وَ نُورِ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعَلَنَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَسَبَّحْنَا وَ سَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ هَلَّلْنَا وَ هَلَّلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ كَبَّرْنَا وَ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ تَعْلِيمِي وَ تَعْلِيمِ



عَلَيْهِ عَلَيْهِ...^۱ همانا خدای تبارک و تعالی من و علی را آفرید به مقدار این مدت (چهل هزار سال) پیش از حضرت آدم، سپس نوری آفرید و آن را دو نصف کرد من را از نصفی و علی را از نصف دیگر آفرید پیش از همه چیز، پس نور اشیاء از نور من و علی است. بعد ما را به طرف راست عرش قرار داد سپس فرشتگان را آفرید، پس ما تسبیح گفتیم، فرشتگان تسبیح گفتند. و ما لا اله الا الله گفتیم، فرشتگان لا اله الا الله گفتند، ما تکبیر گفتیم آنان نیز تکبیر گفتند. و عبادت فرشتگان را من و علی به آن ها آموختیم...»

۱۳- ورد فی زیارة مولانا الحجة عليه السلام: بآئه: «فَا شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا وَأَنْتُمْ لَهُ السَّبَبُ وَإِلَيْهِ السَّبِيلُ...»^۲ که مفادش این است که شما سبب و واسطه همه چیز می باشید، که اشاره به واسطه فیوضات بودن دارد. و غیر این روایات که بر متتبع خبیر مخفی نیست. فتأمل!^۳

لازم به یاد آوری است که در ابتداء، کمالات و نعمات از جانب خداوند متعال به رسول خدا ص افزوده شده و او واسطه فیوضات بین خالق و مخلوق است، پس علم و کمال به وساطت پیامبر و امیرالمؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام به سایرین رسیده است، و امامان معصوم واسطه فیض بین خالق و مخلوق در رساندن آن به دیگران می باشند. البته خداوند متعال چنین خواسته است. چنان که خداوند خواسته نعمات ظاهری و دنیوی از طریق اسباب ظاهری جاری شود و در کتاب شریف کافی از امام صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجَرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ...»^۴

علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول در توضیح این حدیث می فرماید: ای

۱ - ارشاد القلوب: ۴۰۵/۲.

۲ - المزار الكبير: ۵۶۸.

۳ - بعد از نوشتن این رساله، در تاریخ ۱۳ رجب المرجب ۱۴۴۳ هجری قمری در بقعه پاک خراسان - علی المدفون فيها آلاف التحية والسلام- در میان جمعی از علماء و فضلاء این دو بحث (یعنی هم تصرف در کائنات و هم واسطه فیوضات بودن ائمه علیهم السلام) را مطرح نمودم، آیه الله سیدان رحمتهما الله و جمعی از فضلاء مجلس در هر دو بحث، نظر علامه مجلسی رحمته الله را قبول و تقویت نمودند و دلالت این روایاتی را که در این مقام ذکر نموده ام را بر مطلب تمام دانستند، و الحمد لله والمآلة.

۴ - الکافی: ۱/ ۱۸۳ طبع اسلامیة.

جرت عاداته سبحانه علی وفق قانون الحکمة و المصلحة أن یوجد الأشياء بالأسباب، کایجاد زید من الآباء و المواد و العناصر، وإن کان قادراً علی إيجاده من کتم العدم دفعة بدون الأسباب، و کذا علوم أكثر العباد و معارفهم، جعلها منوطة بشرائط و علل و أسباب، کالمعلم و الإمام و الرسول، و الملك و اللوح و القلم، و إن کان یکنه إفاضتها بدونها، و کذا سائر الأمور التي تجري فی العالم، ففیما هو عَلَّاهُ بصدد بیانه من الحاجة إلی الإمام...؛ عادت خداوند متعال - که بر طبق قانون حکمت و مصلحت است - بر این جاری شده که اشیا را به اسباب ایجاد بفرماید، مانند ایجاد نمودن زید از پدران و مواد و عناصر اگر چه خداوند قادر بر ایجادش یک دفعه بدون اسباب از کتم عدم می باشد. همچنین علوم و معارف اکثر بندگان را به شرائط و علل و اسباب منوط و متوقف کرده، مثل (اناطه آن به) معلم و امام و رسول و فرشته و لوح و قلم، اگر چه خداوند می توانست به آن ها این علوم و معارف را بدون آن ها افاضه بفرماید، و هم چنین است سایر اموری که در عالم جریان دارد (بر طبق سبب و مسبب است)...

بنا بر این مانعی ندارد بلکه ثابت شده است که پیامبر صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم و اهل بیت عَلِیْہِمُ السَّلَام وسیله و واسطه و سبب افاضات و نعمات هستند و باید محمد و آل محمد عَلِیْہِمُ السَّلَام را این چنین شناخت که (عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِہِ یَعْمَلُونَ)^۱ و لا یشاؤون إلا أن یشاء اللہ ربّ العالمین فإذا شاء اللہ و أذنَ لَهُمْ یعملون ما یریدون. بندگان گرامی هستند که پیش از خداوند چیزی نمی گویند و به فرمان او کار می کنند و هیچ چیزی هم نمی خواهند مگر آن که خداوند و پروردگار جهانیان آن را بخواهد، پس وقتی مشیت الهی تعلق گیرد و به آن ها دستوری دهد، آنچه اراده می کنند، عملی می کنند.

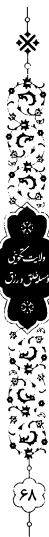
و نیز احادیث دیگری که مؤید آنچه ذکر شد، می باشد، مانند:

خداوند متعال می فرماید: «... وَلَکِنَّہُ حَتَمْتُ عَلَی نَفْسِی أَنْ لَا یَسْأَلَنِی عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِہِ إِلَّا غَفَرْتُ لَهُ مَا کَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَہُ»^۲ بر خویشان لازم گردانیده ام که

۱ - مرآة العقول: ۳۱۲/۲.

۲ - سوره انبیاء: ۲۶ - ۲۷.

۳ - امالی صدوق عَلِیْہِ السَّلَام: ۶۷۲ حدیث ۴، ثواب الاعمال: ۱۵۴ (ثواب من سأل اللہ بحق محمد صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم و



احدی مرا به حقّ محمد ﷺ و خاندان او نخواند مگر این که از هر چه که بین من و اوست چشم بپوشم و او را بیامرزم.»

امام باقر علیّه السلام می فرماید: «مَنْ دَعَا اللَّهَ بِنَا أَفْلَحَ، وَمَنْ دَعَاهُ بِغَيْرِنَا هَلَكَ وَ اسْتَخْلَكَ»^۱ هر کس خداوند را به واسطه ما بخواند رستگار شود و هر کس او را به غیر ما بخواند خود را به هلاکت و نابودی انداخته است»

امام رضا علیّه السلام می فرماید: «إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى - الَّذِي لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِهَا»^۲ هر گاه گرفتاری به شما روی آورد، پس به واسطه ما از خداوند کمک بجویید و مراد از سخن خداوند متعال که می فرماید: خداوند را نام هایی نیکو است، پس او را به آن نام ها بخوانید، همین می باشد.

امام صادق علیّه السلام فرمودند: به خدا سوگند نام های نیکوی خداوند ما هستیم که عمل احدی بدون معرفت ما پذیرفته نخواهد شد، پس خداوند را به آن ها بخوانید.»

أهل بيته عليه السلام، خصال: ۵۸۴/۲، حدیث ۹.

۱ - امالی طوسی علیّه السلام: ۱۷۲ حدیث ۴۱، وسائل الشیعة: ۱۰۳/۷ حدیث ۱۲ (تَابَ اسْتِخْبَابُ التَّوَشُّلِ فِي الدُّعَاءِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام).

۲ - تفسیر العیاشی: ۴۲/۲ حدیث ۱۱۹.

تنبیهات مهم

تنبیه اول: (افراط و تفریط در مقام)^۱

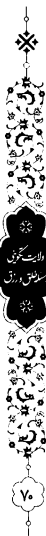
یکی از بحث‌هایی که در میان محققان از شیعیان اهل ولاء مطرح می‌باشد، بحث از غلو و تفویض و معنای آن دو و تحقیق موضوع آن‌ها است. و برای همه واضح است که اصل غلو و تفویض در اخبار و آثار، مورد توبیخ و تحذیر شدید واقع شده است، چنان که هر کس به روایاتی که علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار (جلد بیست و پنجم) و غیر ایشان از متقدمین و متأخرین نقل کرده‌اند مراجعه کند، به خوبی برای او واضح می‌شود که این روایات، متواتر و به حدی از کثرت است که احتیاج به بحث و بررسی سندی نخواهد داشت و جایگاه این دو تفکر را در نزد اهل بیت علیهم السلام خواهد فهمید.

اهل بیت علیهم السلام شیعیان‌شان را از مروده و مجالست و دوستی^۲ با صاحبان

۱ - مخفی نماند که برائت از افرادی مانند ابوالفضل برقی و قلمداران و... که از معارف و آموزه‌های امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام دور شده‌اند و از مباحث اساسی امامت، دچار تقصیر گشته‌اند و مقامات و فضائل قطعی آل الله علیهم السلام را منکر شده و مورد خدشه قرار داده‌اند فرض مسلم ماست.

۲ - الغلو كما فی قوله تعالى: (يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ) (سوره نساء: ۱۷۱) اى لا تجاوزوا الحد... يقال: غلا فى الدين من باب قعد: تصلب و تشدد و تجاوز الحد و المقدار... فالغالى من يقول فى أهل البيت علیهم السلام ما لا يقولون فى أنفسهم. و لقد حدروا علیهم السلام من الغلاة و الغلو بما لا مزيد علیه و ذمّوهم أشد الذمّ و أمروا بالبراءة من الغلاة و الابتعاد عنهم و عدم مجالستهم و وصفوهم بالفسق و الشرک و الکفر و بأنهم شر خلق الله و لا تنالهم شفاعة النبى صلی الله علیه و آله فى أحادیث بلغت حد التواتر، فلاحظ.

۳ - شيخ صدوق رحمته الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۰۲/۲ از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که در مورد غلات فرمودند: لَا تَقَاعِدُوهُمْ وَ لَا تُضَافِخُوهُمْ وَ اِزْنُوا مِنْهُمْ بِرِئِ اللَّهِ مِنْهُمْ» نیز در بحار الانوار: ۲۹۶/۵ از مفصل روایت کرده که: ذَكَرَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ وَ الْغَلَاةُ فَقَالَ (الصادق علیه السلام) لِي: «يَا مُفَضِّلُ لَا تَقَاعِدُوهُمْ وَ لَا تَوَافِكُوهُمْ وَ لَا تُشَارِبُوهُمْ وَ لَا تُضَافِخُوهُمْ وَ لَا تُؤَارِبُوهُمْ». نیز شيخ صدوق ره در کتاب توحید: ۳۶۴ از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارُ غَنًّا فِي التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ الْغَلَاةُ الَّذِينَ صَغُرُوا عَظَمَةَ اللَّهِ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ وَافَقَهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا وَ مَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعْنَا وَ مَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلْنَا وَ مَنْ جَفَاهُمْ



این تفکر نمی کرده و تحذیر داده‌اند و از رجوع به آن‌ها و استماع کلام شان^۱ ممانعت کرده‌اند و غالبان را به فسق^۲ و شرک و کفر^۳ و «دشمنی خدا»^۴ و این‌که «آن‌ها بدترین خلق خدا هستند»^۵ و «شفاعت رسول خدا ﷺ شامل آن‌ها نمی‌شود»^۶ توصیف نموده‌اند و این اخبار و آثار، بهترین شاهد بر برائت و بی‌زاری ائمه^۷ از آن هاست.^۸

فَقَدْ بَرَّأْنَا وَمَنْ بَرَّهْمُ فَقَدْ جَفَانَا وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَمَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمْنَا وَمَنْ قَبِلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنا وَمَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبَلْنَا وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَمَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبْنَا وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقْنَا وَمَنْ أَغْضَاهُمْ فَقَدْ خَرَمْنَا وَمَنْ خَرَمَهُمْ فَقَدْ أَغْضَانَا يَا ابْنَ خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شِعْيَتِنَا فَلَا يَتَّخِذْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

۱ - در خصال: ۲۲۸/۱ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «أَذْنِي مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَجْلِسَ إِلَى غَالٍ فَيَسْتَمِعَ إِلَى حَدِيثِهِ وَيُصَدِّقَهُ عَلَى قَوْلِهِ إِنَّ أَبِي خَذَّنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ الْغُلَاةُ وَالْقَدَرِيَّةُ».

۲ - در رجال کشی علیه السلام: ۵۸۷/۲ رقم ۵۲۷ روایت کرد: «قال أبو عبد الله عليه السلام للغالية: توبوا إلى الله فانكم فساق كفار مشركون».

۳ - شیخ صدوق علیه السلام در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۰۳/۲ به سندش از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغُلَاةِ وَالْمَقْوُصَةِ؟ فَقَالَ: الْغُلَاةُ كُفَّارٌ وَالْمَقْوُصَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ خَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ أَكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ زَوَّجَ مِنْهُمْ أَوْ آمَنَهُمْ أَوْ ائْتَمَنَهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَغَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَوَلَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ».

۴ - شیخ صدوق علیه السلام در کتاب اعتقادات امامیه ص ۱۰۰ نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در باره مقوضه فرمودند: «...كَذَّبَ عَدُوُّ اللَّهِ، إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ فَافْرًا عَلَيْهِ الْآيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الرَّعْدِ: (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) ...»

۵ - شیخ طوسی علیه السلام در کتاب امالی: ۶۵۰، به سند خودش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: «فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ...»

۶ - شیخ صدوق علیه السلام در خصال: ۶۳/۸ به سندش روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شَفَاعَتِي صَاحِبِ سُلْطَانٍ غَشُوفٌ غَشُومٌ وَغَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ».

۷ - علامه مجلسی علیه السلام در بحار الانوار: ۲۶۱/۲۵ - ۳۲۷، «باب ۱۰ نفي الغلو في النبي والأئمة صلوات الله عليه وعلیهم و بیان معانی التفویض و ما لا ینبغی أن ینسب إلیهم منها و ما ینبغی» ۹۴ حدیث ذکر نمودند. و در صفحه: ۳۲۸ - ۳۵۰، «فصل فی بیان التفویض و معانی» ۲۵ حدیث ذکر کردند. و هر کس کمترین تحقیق و انصاف داشته باشد، با مراجعه به این اخبار و اخبار دیگری که در سایر کتب شیعه بر رد غلات و مقوضه وارد شده است، می‌فهمد دفاع از غلات و مقوضه و... جهل به حقیقت امر و اعوجاج و انحراف واضح و خروج از منهاج مستقیم است، و توجیه و تأویل مسلک

خوب است که در این زمینه به چند نمونه از روایات واصله و کلمات علمای امامیه اشاره کنیم:

۱. شیخ بزرگوار صدوق علیه السلام در کتاب اعتقادات فرمودند: اعتقادنا في الغلاة والمفوضة أنهم كفار بالله جل اسمه، وأنهم شر من اليهود والنصارى والمجوس والقدرية والحرورية ومن جميع أهل البدع والأهواء المضلة، وأنه ما صغر الله جل جلاله تصغيرهم بشيء كما قال الله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱، وقال تعالى: ﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾^۲.

اعتقاد ما در باره غالیان و مفوضه این است که آن ها کافرند به خدا و از یهود و نصاری و مجوس و قدری ها و حروری و تمام بدعت گذاران و هوا پرستان بدترند و هیچ کس به اندازه آن ها خدا را کوچک نکرده اند. خداوند در این آیه می فرماید: «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدا مرا پرستش کنید. بلکه (سزاوار مقام او این است که بگوید) افرادی باشید الهی آن گونه که تعلیم کتاب الهی به شما داده شده و درس خوانده اید. و سزاوار نیست این که به شما دستور دهد فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود انتخاب کنید. آیا شما را به کفر دعوت می کند پس از آن که (تسلیم فرمان حق گشته و) مسلمان شدید».

در آیه دیگر می فرماید: (در دین خود راه غلو را نبویید و جز حق، در باره خدا نگویید).

۲. مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج نوشته اند: «قد روي عن أبي الحسن الرضا عليه السلام من ذم الغلاة والمفوضة وتكفيرهم وتضليلهم والبراءة منهم ومن والاهم وذكر علة ما دعاهم إلى ذلك الاعتقاد الفاسد الباطل ما تقدم ذكر طرف منه في هذا

و مرام آن ها، و تأویل کلمات شان با دلایل قطعی و مسلمات و واضحات اخبار و آثار و کلمات اصحاب، سازگار نیست.

۱ - سورة آل عمران: ۷۹ - ۸۰.

۲ - سورة المائدة: ۷۷.

۳ - الاعتقادات: ۳۸، تحقیق مؤسسه امام هادی علیه السلام.





الكتاب. و كذلك روي عن آبائه وأبنائه عليهم السلام في حقهم والأمر بلعنهم والبراءة منهم وإشاعة حالهم والكشف عن سوء اعتقادهم كي لا يغتر بمقاتلتهم ضعفاء الشيعة ولا يعتقد من خالف هذه الطائفة أن الشيعة الإمامية بأسرهم على ذلك نعوذ منه و ممن اعتقده و ذهب إليه. فمما ذكره الرضا عليه السلام عن علته وجه خطئهم و ضلالهم عن الدين القيم مَا رَوَيْنَاهُ بِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ أَنَّ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الضَّلَالِ الْكَفَرَةَ مَا أَثْوَا إِلَّا مِنْ قَبْلِ جَهْلِهِمْ بِمَقْدَارِ أَنْفُسِهِمْ...^۱

از امام رضا عليه السلام مطالبی در نکوهش و مذمت جماعت غلات و مفوضه و تکفیر و گمراه دانستن و بیزاری از آنان و طرفداران شان نقل شده است، و علتی که سبب گرایش آن ها به این اعتقاد فاسد باطل است ذکر شده - و قسمتی از آن ها در پیش از این در همین کتاب گذشت - و نیز روایاتی از پدران و فرزندان آن حضرت عليه السلام نیز در حق آنان و دستور به لعن و بیزاری از ایشان رسیده، و هم چنین دستور بر پخش و اشاعه حال آنان رسیده، و این که اعتقاد زشت آنان در همه جا آشکار شود، تا مبادا شیعیان ضعیف، فریب سخنان ایشان را بخورند، و نکند مخالفان شیعه، (فکر کنند و) اعتقاد نمایند که شیعه امامیه، تمامی شان بر آن عقیده اند، به خدای پناه می بریم از آن و از کسانی که آن را اعتقاد و مذهب خود داشته اند. و از جمله مطالبی که حضرت رضا عليه السلام در بیان علت و وجه خطا و گمراهی ایشان از دین قیم بیان داشته، روایتی است - که به اسناد گذشته - از حضرت امام حسن عسکری عليه السلام نقل است که: حضرت امام رضا عليه السلام فرمود: این گروه گمراه کافر، چیزی جز از ناحیه جهل خود به اندازه نفوس خود نیاوردند...»

۳. شیخ طوسی رحمته الله به سند خود از امام صادق عليه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند: «اِحْذَرُوا عَلَى سَبَابِكُمُ الْغَلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ، فَإِنَّ الْغَلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ، يُضَعِّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ، وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ إِنَّ الْغَلَاةَ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا. ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنِّي نَايِزُجُّ الْعَالِي فَلَا نَقْبَلُهُ، وَ بِنَا يَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ فَتَقْبَلُهُ. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ ذَلِكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: لِأَنَّ الْعَالِي قَدْ اعْتَادَ تَرْكَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ، فَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِ عَادَتِهِ،

وَعَلَى الرُّجُوعِ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) أَبَدًا، وَإِنَّ الْمُقْصِرَ إِذَا عَرَفَ عَمَلَهُ وَأَطَاعَهُ؛ بَرَحْدَر باشید بر جوانان تان که غالیان آن‌ها را فاسد و گمراه نکنند؛ غالیان ضرورت‌ترین خلق خدایند. کوچک می‌شمارند عظمت خداوند را (و اهانته به مقام عظمت پروردگار می‌نمایند) و ادعای خدائی برای بندگان خدا می‌کنند. به خدا قسم! غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدترند. سپس فرمود: غالی برگشتش به ما است، ما او را نخواهیم پذیرفت. و کسی که در باره ما کوتاهی کرده نیز بر می‌گردد، ما او را می‌پذیریم. عرض کردند: آقا این مطلب چگونه است؟ فرمود: غالی عادت به ترك نماز و زکات و روزه و حج کرده، نمی‌تواند هرگز عادت خود را ترك کند و برگشت به بندگی خدا نماید. ولی مقصر وقتی آشنا و عالم شد، عمل می‌کند و اطاعت می‌نماید.»

۴. و نیز از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغُلَاةِ كِبْرَاءَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى، اللَّهُمَّ اخْذَلْهُمْ أَبَدًا، وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا!» بار خدایا! من از غالیان بیزارم مانند عیسی بن مریم که از نصاری بیزار بود. خدایا! آن‌ها را برای همیشه خوار گردان و هیچ کدام را یاری مفرما.»

۵. شیخ صدوق رحمته الله در امالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: «يَا عَلْقَمَةُ! مَا أَغْجَبَ أَقَاوِيلَ النَّاسِ فِي عَلِيٍّ علیه السلام؟ كَمْ بَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ رَبُّ مَعْبُودٍ وَبَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ عَاصٍ لِمَعْبُودٍ وَ لَقَدْ كَانَ قَوْلُ مَنْ يَنْسُبُهُ إِلَى الْعِصْيَانِ أَهْوَنَ عَلَيْهِ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَنْسُبُهُ إِلَى الرُّبُوبِيَّةِ...^۳ ای علقمه! چه گفتار عجیبی مردم در باره علی علیه السلام دارند؟ یکی او را معبود داند و دیگری بنده عاصی معبود پندارد. و آن‌که او را متهمم به معصیت کند بر او سهل‌تر است از آن‌که متهمم به ربوبیت نماید.»

۶. محدث جلیل شیخ حرّ عاملی رحمته الله از عبد الله بن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام در حدیث طویل در بیان شهادت سید الشهداء علیه السلام و مصیبت روز

۱ - الأمالی للشيخ الطوسي رحمته الله: ۶۵۰.

۲ - الأمالی للشيخ الطوسي رحمته الله: ۶۵۰.

۳ - الامالی للشيخ الصدوق رحمته الله: ۱۰۴.



عاشورا روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «يَا ابْنَ عَمٍّ وَإِنَّ ذَلِكَ لَأَقْلُ صَرًّا عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ وَصَعَهُ قَوْمٌ اسْتَحَلُّوا مَوَدَّتَنَا وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ يَدِينُونَ بِمَوَالِينَا وَ يَقُولُونَ بِإِمَامَتِنَا زَعَمُوا أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقْتَلْ وَ أَنَّهُ شُبِّهَ لِلنَّاسِ أَمْرُهُ كَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَلَا لَأَمَّةَ إِذَنْ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ وَ لَا عَثَبَ عَلَى زَعِيمِهِمْ يَا ابْنَ عَمٍّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقْتَلْ فَقَدْ كَذَبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَذَبَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِخْبَارِهِمْ بِقَتْلِهِ وَ مَنْ كَذَبَهُمْ فَهُوَ كَاِفِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ دُمُهُ مُبَاخٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ مِنْ شِيعَتِكَ يَقُولُونَ بِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هَؤُلَاءِ مِنْ شِيعَتِي وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْهُمْ... ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ الْغُلَاةَ وَ الْمُفَوَّضَةَ فَإِنَّهُمْ صَغَرُوا عِضْيَانَ اللَّهِ وَ كَفَرُوا بِهِ وَ أَشْرَكُوا وَ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فِرَارًا مِنْ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ وَ آذَاءِ الْحَقُوقِ؛ اِی پسر عمو! حرکات و آنچه این قوم انجام دادند ضررش بر اسلام و اهل اسلام به مراتب کمتر است از آنچه را که گروهی دیگر جعل و وضع نمودند. این گروه مودّت و محبّت ما را آئین خود قرار داده و چنین پنداشتند که به امامت ما قائل و به موالات ما اهل بیت متدینند، توهم کرده اند امام حسین علیه السلام شهید نشده و امر آن حضرت همچون عیسی بن مریم علیه السلام بر مردم مشتبه گردید در نتیجه به عقیده ایشان سرزنش و ملامتی بر بنی امیه نیست، ای پسر عمو! کسی که گمان کند امام حسین علیه السلام کشته نشده قطعاً پیامبر اکرم ﷺ و علی علیه السلام و ائمه بعد ایشان علیه السلام را تکذیب کرده؛ زیرا این حضرات جملگی خبر از کشته شدن و شهادت آن بزرگوار داده اند و کسی که ایشان را تکذیب کند به خدای عظیم کفر ورزیده و خوش بر هر کسی که آن را بشنود مباح و حلال است.

عبد الله بن فضل می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه می فرمایید در باره گروهی از شیعیاننان که به این گفتار قائلند؟ حضرت فرمودند: این گروه، شیعه من نیستند و من از آنها بیزارم... سپس امام علیه السلام فرمودند: خداوند غالبان و مفوضه را لعنت کند، ایشان نافرمانی خدا را کوچک شمردند و به حق تعالی کفر ورزیدند و شرک آورده و گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نمودند و بدین ترتیب از اقامه فرائض و پرداخت حقوق فرار نمودند.»

با توجه به این نحو از روایات که در کتب معتبره شیعه وارد شده، معلوم می‌شود که ائمه علیهم‌السلام شیعیان‌شان را از غلات و مقوضه بر حذر می‌داشتند. و از سوی دیگر، نهایت گمراهی و ضلالت آن‌ها معلوم می‌گردد و برای اهل دانش و شیعیان اهل ولاء واضح است که برای اثبات فضائل و مناقب آل الله هرگز احتیاج به جعلیات غلات و مقوضه و.... نخواهیم داشت چنانکه احادیث بعدی - که دلالت بر کثرت فضائل، استجابت دعا، علم و اعجاز دارد - برای اثبات این مطلب کافی است.

ذکر چند فضیلت:

۱. فریقین از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند که آنحضرت فرمودند: «لَوْ أَنَّ الْغِيَاضَ أَقْلَامَ وَ الْبَحْرَ مِدَادَ وَ الْحِجْنَ حَسَابَ وَ الْإِنْسَ كُتَابَ مَا أَخْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛^۱ اگر درختان جنگل‌ها قلم و دریا مرکب و جتیان حسابگر و انسان‌ها نویسنده باشند، هرگز نمی‌توانند، فضائل علی بن ابی طالب علیه‌السلام را بشمارند.»

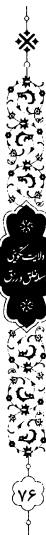
۲. امام زین العابدین علیه‌السلام فرمودند: «جَهْلُوا وَ اللَّهُ أَمَرَ اللَّهُ وَ أَمَرَ أَوْلِيَائِهِ مَعَهُ إِنَّ الْمَرَاتِبَ الرَّفِيعَةَ لَا تُنَالُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ جَلَّ تَنَائُؤُهُ وَ تَرْكُ الْاِقْتِرَاحِ^۲ عَلَيْهِ وَ الرِّضَا بِمَا يُدَبِّرُهُمْ بِهِ إِنَّ أَوْلِيَائَهُ اللَّهُ صَبَرُوا عَلَى الْمِحْنِ وَ الْمَكَارِهِ صَبْرًا لَمْ يُسَاوِهِمْ فِيهِ غَيْرُهُمْ فَجَازَاهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ ذَلِكَ بِأَنْ أَوْجَبَ لَهُمْ نُجْحَ جَمِيعِ ظَلَمَاتِهِمْ لِكِنَّهُمْ مَعَ ذَلِكَ لَا يُرِيدُونَ مِنْهُ إِلَّا مَا يُرِيدُهُ لَهُمْ.»^۳ این‌ها به امر خدا و امر اولیاء خدا نسبت به او، جاهل هستند، به راستی مقامات بلند درك نشود جز به تسلیم به امر خدای

۱ - و غیاض جمع الغیضة مجتمع الشجر في مغيض ماء؛ غياض جمع غیضة است و آن موضعی است که آب در آن جمع شود و فرو رود و درخت و گیاه بسیار در آن سبز شود، (بیشه). والله يعلم.

۲ - رواه في المناقب بسنده عن مجاهد، عن ابن عباس، كما في ينابيع المودة ص ۱۲۱، و كفاية الطالب ص ۲۵۲. و یؤیده ما رواه في الصواعق ص ۷۲، و نور الأبصار ص ۸۱، و المستدرک ج ۳ ص ۱۰۷ من أنه لم يرد في فضائل أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان، ما روي في فضل علي بن أبي طالب. و قال الكنجي الشافعي في كفاية الطالب ص ۲۵۳: قال الحافظ البيهقي: و هو أهل كل فضيلة و منقبة، و مستحق لكل سابقة و مرتبة.

۳ - الاقتراح: السؤال بنصف من غير ضرورة أو السؤال بطريق التحكم. در قاموس گوید، اقتراح یعنی بدیهه‌گوئی و حاضر جوابی و ابتداء کردن بکلام و زورگوئی.

۴ - الأمالي (للصدوق): ۴۵۵.



عزوجل و ترك پيشنهاده و دستور (واظهار عقیده) بر حضرت او و رضا به تدبیر او. اولیای خدا بر محنت‌ها و ناگواری‌های صبر کردند که دیگران نتوانند، و خداوند جزا و پاداش او را داد به این که واجب کرده برای آن‌ها بر آورده شدن همه خواسته‌های‌شان را و لکن با این حال، آنان از خداوند همان را می‌خواهند که خداوند آن را برای ایشان می‌خواهد.»

حقیر می‌گوید: فقیه و محدث جلیل القدر مجلسی اول رحمته الله در روضه المتقین می‌نویسد: «والذي رأيت في فضائلهم أكثر من مائة ألف حديث وأيت كتابا صنفه فاضل من المخالفين كان ضخما يقرب من خمسين ألف بيت وذكر في ديباجته أنّ الروافض يطعنون علينا بأننا لا نحب أهل بيت رسول الله ﷺ وسلم أردت أن أجمع هذا الكتاب رغماً لأنوفهم، ومن لا يحبهم فهو كافر وقد قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ آنچه من از فضائل اهل بیت علیهم السلام دیدم بیشتر از صد هزار حدیث است، و کتابی ضخیم که تألیف فاضلی از مخالفین بود، دیدم که نزدیک به پنجاه هزار بیت بود، او در مقدمه اش ذکر کرده که روافض (شیعیان) بر ما طعن می‌زنند که ما اهل بیت رسول الله ﷺ را دوست نداریم، من خواستم - علی رغم میل آن‌ها - این کتاب را جمع‌آوری کنم. (چگونه آن‌ها را دوست نداریم با آن که) «هر کس اهل بیت علیهم السلام را دوست ندارد، پس او کافر است»، و حال آن که خداوند متعال فرمودند: «(ای پیامبر ما!) بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم.»

حقیر می‌گوید: ای کاش این مقدار از فضائل (یعنی بیشتر از صد هزار حدیث) را که مجلسی اول رحمته الله دیده است، می‌نوشت و به دست ما می‌رسید تا بعضی از جاهلان انکار فضائل و مناقب آل الله ﷺ نمی‌کردند و واضح‌ترین مقامات‌شان را غلو و تجاوز از حد نمی‌دانستند.

در مسئله ذکر فضائل و مقامات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام توجه داشته باشیم که توحید با تمام شعب و اقسام آن باید محفوظ بماند و تعدی از حریم آن نشود و از خلوص آن چیزی کم نگردد و مخلوق در مرتبه خالق و ممکن در مرتبه واجب

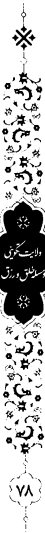
شناخته نشود و لذا باید مراقب بود که به شرک یا غلو^۱ در عقیده مبتلا نشد. و نیز باید توجه داشت که از تفریط نیز پرهیز شود و به نام گریز از شرک و یا غلو نباید فضائل و مقامات عالیه انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را انکار نمود و به ولایت - که خود نیز امر بسیار خطیر و مهم است - حمله کرد و کمالات و مناقب و فضائل کشتی های نجات امت را منکر شد، و ندانسته در این بحث به افراط یا تفریط مبتلا گردید.

امیدواریم که خداوند متعال ما و همه دوستان و اهل ولاء را بر آنچه نمط اوسط است^۲ موفق بدارد و از زلات در قول و عمل مصون بدارد تا خدای ناکرده بدون التفات و قصد، به امری که شائبه غلو و یا تقصیر در آن است، مبتلا نگردیم.

۳. در کتاب اختصاص آمده: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «يَا أَبَانَ كَيْفَ يُنْكِرُ النَّاسُ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا قَالَ لَوْ شِئْتُ لَرَفَعْتُ رَجُلِي هَذِهِ فَصَرَبْتُ بِهَا صَدْرَ ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ بِالسَّامِ فَنَكَشْتُهُ عَنْ سَرِيرِهِ وَلَا يُنْكِرُونَ تَنَاوُلَ أَصَفَ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ عَرْشَ بَلْقَيْسَ وَإِثْنَانَهُ سُلَيْمَانَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَزِيدَ إِلَيْهِ ظَرْفُهُ أَ

۱ - غلو اعم از شرک است، مثلاً قول به تقدیس انبیاء از اکل و شرب و منافات آن با مقام نبوت، غلو است، اما شرک نیست.

۲ - امام باقر عليه السلام: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ شَيْعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ كُونُوا التَّمُوزَةَ الْوُسْطَى يَزْجِعُ الْغَالِي بِكُمْ الْغَالِي وَ يَلْحَقُ بِكُمْ الْغَالِي» (کافی: ۷۵/۲) و امام صادق عليه السلام: «إِنَّمَا يَزْجِعُ الْغَالِي فَلَا تَقْبَلُهُ، وَ إِنَّمَا يَلْحَقُ الْمُقْصِرُ فَتَقْبَلُهُ» (امالی طوسی ره: ۶۵۰) و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «يَهْلِكُ فِيهِ عَنِي فِي عَلِيٍّ اثْنَانِ وَلَا ذَنْبَ لَهُ: مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُقْصِرٌ، از امام باقر عليه السلام: «يَا أَبَا حَمْزَةَ لَا تَضَعِ عَلَيَّ دُونَ مَا وَضَعَهُ اللَّهُ، وَلَا تَرَفَعْ عَلَيَّ فَوْقَ مَا رَفَعَهُ اللَّهُ، كَفَى بَعْلِي عليه السلام أَنْ يَقَاتِلَ أَهْلَ الْكِرَّةِ وَأَنْ يَزُوجَ أَهْلَ الْجَنَّةِ.» (إثبات الهداة: ۳۸۲/۵) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، أَجَبَهُ قَوْمٌ فَأَفْرَطُوا فِي خُبِّهِ فَهْلَكُوا فِيهِ، وَأَبْغَضَهُ قَوْمٌ فَأَفْرَطُوا فِي بُغْضِهِ فَهْلَكُوا فِيهِ، وَ اقْتَصَدَ فِيهِ قَوْمٌ فَتَجَوَّأُوا» (امالی طوسی ره: ۳۴۵) و از امیرالمؤمنین عليه السلام: «وَ سَيَهْلِكُ فِي صِنْفَيْنِ مُحِبٌّ مُفْرَطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْخُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرَطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ فِي خَالِائِهِمُ الْأَوْسَطُ فَالزَّمُوهُ» (نهج البلاغه: ۱۸۴) و از امیرالمؤمنین عليه السلام: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرَطٌ وَ نَاهِتٌ مُفْتَرٍ» (نهج البلاغه: ۵۵۸) و فرمودند: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرَطٌ بِمَا لَيْسَ فِيهِ، وَ مُبْغِضٌ يَخْمَلُهُ شَتَائِي عَلَى أَنْ يَنْهَيْتَنِي» (امالی طوسی ره: ۲۵۶) و غیر این اخبار که بسیار هست.



لَيْسَ نَبِيًّا ﷺ أَفْضَلَ الْأَنْبِيَاءِ وَوَصِيَّهُ ﷺ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ أَفَلَا جَعَلُوهُ كَوْصِي سُلَيْمَانَ حَكَمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ جَعَدَ حَقًّا وَ أَثْكَرَ فَضْلَنَا! ای ابان! چگونه این مردم کلام امیرالمؤمنین ﷺ را انکار می کنند، که (در کوفه فرمود): اگر بخواهم، پای خود را بلند می کنم و بر سینه معاویه پسر ابی سفیان در شام می زنم و او را از تخت به زمین می اندازم، ولی کلام آصف وصی سلیمان را که گفت: تخت بلقیس را، قبل از چشم بر هم زدن، در پیشگاه سلیمان می آورم، انکار نمی کنند؟ آیا پیامبر ما ﷺ از تمام پیامبران و مرسلین فاضل تر نیست؟ آیا وصی او از تمام اوصیای پیامبران فاضل تر نیست؟ آیا امیرالمؤمنین ﷺ را مانند وصی سلیمان قرار نمی دهند؟! خداوند بین ما و کسانی که حق ما را انکار می کنند و منکر فضیلت و شرافت ما می شوند، حکم فرماید.»

قطب راوندی در اول خرائج نوشتند: ما بین حضرت ﷺ و تخت بلقیس پانصد فرسخ راه بود.^۱ و بالجمله، آصف بن برخیا به یک اشاره زمین را شکافت و پیچانید و تخت را حاضر کرد و باز زمین مثل اول شد. و این قدرت و توانایی و استیلای بر زمین را بر اثر داشتن بعضی از علم کتاب (که یک حرف اسم اعظم بود) دارا شد،^۲ چنان که در روایات زیادی فرموده اند.

۴. در بصائر الدرجات به سندش ذکر کرده: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُنْتُ عِنْدَهُ فَذَكَرُوا سُلَيْمَانَ وَمَا أُعْطِيَ مِنَ الْعِلْمِ وَمَا أُوتِيَ مِنَ الْمُلْكِ فَقَالَ لِي وَمَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ وَصَاحِبُكُمْ الَّذِي قَالَ اللَّهُ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ^۳ وَ كَانَ وَ اللَّهُ عِنْدَ عَلِيٍّ ﷺ عِلْمُ الْكِتَابِ فَقُلْتُ صَدَقْتَ وَ اللَّهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ»

۱ - الإختصاص: ۲۱۲، بحار الأنوار: ۲۸ / ۲۷، حدیث ۹.

۲ - الخرائج و الجرائح: ۱ / ۱۸.

۳ - إن آصف بن برخیا علم الاسم الاعظم و دعا الله تعالى باسمه الاعظم فأجابہ تعالی، و هكذا عیسی بن مریم علیهما السلام، كما ورد فی الاخبار. و قال بعض المحققین: فی نسبتها (ای ابراهیم الاکمه و الأبرص و احياء الموتی) إلى عیسی ﷺ ایضاً بكونها بدعائه ﷺ. فلاحظ: متشابه القرآن، ابن شهر آشوب: ۱ / ۲۵۸، تفسیر اطیب البیان: ۲۷ / ۳ - ۲۰۸ و غیرهما من کثیر من المفسرین.

۴ - الرعد: ۴۳.

۵ - بصائر الدرجات: ۱ / ۲۱۲.

عبدالله بن بکیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم، پس حضرت سلیمان و آنچه از علم به او عطا شده و از ملک به او داده شده را یاد کردند، آن حضرت به من فرمودند: آنچه به حضرت سلیمان بن داود عطا شده و در نزد او بود، همانا یک حرف از اسم اعظم خداوند می‌باشد و صاحب (اختیار و امام) شما کسی است که خداوند فرمودند: بگو: شهادت پروردگار و شهادت کسی که علم کتاب نزد اوست بین من و شما، کافی است. به خدا قسم نزد (امیرالمؤمنین) علی علیه السلام علم (کل) کتاب است. گفتم: به خدا راست گفتی فدایت بشوم».

پس قدرت و توانایی و سلطنت امیرالمؤمنین و یازده فرزند پاکش علیهم السلام که دارای علم هزار کتاب^۱ بوده و هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را دانا هستند، به مراتب بیشتر از توانایی و اقتدار تمام انبیاء و مرسلین علیهم السلام است بلکه قابل مقایسه با آنان نخواهد بود.

۵. چنان‌که شیخ مفید به اسناد خود از سلمان فارسی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «ای سلمان! محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل است یا سلیمان؟ عرض کرد: محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل است، فرمود: سلمان! چگونه می‌شود که آصف، وصی حضرت سلیمان، تخت بلقیس را از فارس به یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کند - با آن که فقط بخشی از علم کتاب را داشت - «و عندی علم ألف کتاب» و من که (وصی محمدم که) علم هزار کتاب را می‌دانم، نتوانم چندین برابر کار او را انجام دهم؟ بلی می‌توانم.^۲

۶. نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - علیه السلام - . وَ سَأَلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ مِنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدَرِ مَا تَأْخُذُهُ الْبِعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ»^۳ کسی که علم کتاب نزد اوست، امیرالمؤمنین علیه السلام است. راوی سؤال کرد: کسی که علمی از کتاب نزد اوست (یعنی آصف) داناتر است یا آن کس که علم همه کتاب

۱ - بحار الانوار: ۲۷ / ۲۸ حدیث ۱۰، از کتاب المحتضر.

۲ - بحار الانوار: ۲۷ / ۲۸ حدیث ۱۰.

۳ - تفسیر القمی: ۱ / ۳۶۷، تفسیر کنز الدقائق: ۵۶۴/۹.



نزد اوست (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام)؟ امام علیه السلام فرمودند: دانش کسی که علمی از کتاب دارد نسبت به دانش آن که همه علم کتاب را دارد، به اندازه آبی است که پشه کوچک به بال خود از آب دریا بر دارد.»

۷. جماعتی از شیعیان در محضر مقدس امام صادق علیه السلام بودند، از آن جمله سدیر صیرفی و ابوبصیر و دیگران حضور داشتند. امام علیه السلام خطاب به سدیر فرمود: ای سدیر! آیا (این آیه) قرآن را خوانده‌ای که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؟^۱ عرض کرد: فدایت شوم! بلی، خوانده‌ام. فرمود: «آیا او را می‌شناسی و می‌دانی چه اندازه از علم کتاب داشت؟ سدیر گفت: شما بفرمایید. حضرت فرمود: به اندازه یک قطره آب نسبت به دریای اخضر. عرض کرد: چقدر اندک است! امام علیه السلام فرمود: (بلکه) چقدر زیاد است؟ برای آن که خداوند او را به علم و کمال نسبت داده است. سدیر! آیا آیه «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۲ را خوانده‌ای؟ سدیر گوید: عرض کردم: بلی، فدایت گردم! خوانده‌ام، پس فرمود: «ای سدیر! آیا کسی که تمام علم کتاب را دارد دانتر است و یا کسی که بخشی از علم کتاب را دارد؟ سدیر گفت: آن کس که تمام علم کتاب را دارد دانتر است. پس حضرت به سینه مبارک خود اشاره کرد و فرمود: «علم کتاب، والله تمام آن نزد ماست، علم کتاب، والله تمام آن نزد ماست»^۳

۸. مرحوم کلینی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «...أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَدَّثَ عَلِيًّا علیه السلام بِالْأَلْفِ بَابِ يَوْمِ تُوْفِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كُلَّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفُ بَابٍ فَقَالَ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ فَقَالَ يَا كَامِلُ بَابٌ أَوْ بَابَانِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا يُرَوَّى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ قَالَ فَقَالَ وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرَوْا مِنْ فَضْلِنَا مَا تَرَوْوْنَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَغْطُوفَةٍ: رسول الله صلی الله علیه و آله؛ در وقت وفات

۱ - سوره نمل: ۳۹ - ۴۰.

۲ - سوره رعد: ۴۳.

۳ - این روایت در کتاب شریف کافی (کتاب الحجة: باب نادر فيه ذکر الغیب) و در کتاب شریف بصائر الدرجات، به دو سند دیگر در دو موضع نقل شده است.

هزار باب از علم برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باز کرد که از هر بابی هزار باب علم گشوده می‌شد، و این (برابر با) هزار هزار باب می‌شود. راوی عرض کرد: فدایت شوم! این هزار هزار باب برای شیعیان شما ظاهر شده؟ فرمود: از این هزار هزار، یک یا دو باب ظاهر شده است. عرض کرد: پس از فضائل شما هم فقط یک یا دو باب روایت شده؟ فرمود: چقدر امید دارید! نقل نمی‌کنید فضایل ما را (و به شما نمی‌رسد) مگر به اندازه یک الف مستقیم^۱.

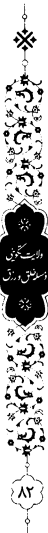
۹. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «الْإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَّطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَجَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عَثْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ علیه السلام»؛ ای مردم آگاه باشید که آن علمی را که آدم ابوالبشر از آسمان با خود به زمین آورد، و تمام مقامات و کمالات و علومی که به آن تمامی پیامبران تا پیامبر آخر الزمان بر سایر افراد بشر امتیاز پیدا کردند همه در عترت و اهل بیت پیامبر آخر الزمان علیه السلام جمع و ذخیره شده است.

۱۰. در کتاب خرائج راوندی نقل شده: عبد الله بن یحیی کاهلی در میان صحرا گرفتار درنده‌ای شد، پس به دستور امام صادق علیه السلام دعایی خواند که آن درنده رفت و متعرض او نشد. چون قضیه را در کوفه برای پسر عموی خود نقل کرد و دعا را برای او خواند، وی گفت: من شهادت می‌دهم که امام صادق علیه السلام امام مفترض الطاعة است و شیعه شد. و هنگامی که به محضر مقدس امام صادق علیه السلام رسید و قضیه را گزارش کرد، حضرت فرمود: آیا گمان می‌کنی که من شما را ندیدم؟ بدگمانی کردی! ما با هر فردی از دوستان خودمان، گوش شنوا و چشم بینا و زبان گویایی داریم (یعنی من همه دوستان را می‌بینم و کلمات آنان را می‌شنوم و می‌توانم با آنان تکلم کنم، سپس فرمود:) به خدا قسم من آن درنده را از شما دور کردم.^۲

۱ - الکافی: ۱/ ۲۹۷ طبع اسلامیه حدیث ۹.

۲ - تفسیر القمی: ۱/ ۳۶۷، تفسیر کنز الدقائق: ۵۶۴/۹.

۳ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا لَقِيتَ السَّبُعَ مَاذَا تَقُولُ لَهُ قُلْتُ لَا أَذْرِي قَالَ إِذَا لَقِيتَهُ فَأَقْرَأْ فِي وَجْهِهِ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَقُلْ عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيمَةِ اللَّهِ وَ عَزِيمَةِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ عَزِيمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ عَزِيمَةِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ علیه السلام إِلَّا تَنَحَّيْتَ عَنْ طَرِيقِنَا وَ لَمْ تُؤْذِنَا فَإِنَّا لَا نُؤْذِيكَ فَإِنَّهُ يَنْصَرِفُ عَنْكَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ فَخَرَجْتُ مَعَ ابْنِ عَمِّ لِي إِلَى



۱۱. در قضاوت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده: «أحضر علیاً قطعة ثلج من جبال الشام وهو على منبر الكوفة فأمر القابلة أن تضع تحتها طستاً و الثلج مما يلي الفرج ففعلت و نزلت العلقه»^۱ حاصل آن این است که: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) - در مورد زنی که شکمش در اثر کرمی (زالویی) بزرگ شد - در روی منبر کوفه دست دراز می‌کند و از کوه شام برف حاضر می‌کند، و به قابله دستور می‌دهد که تشتی در زیر آن زن قرار دهد و برف را در اطراف آن زن بریزد تا به واسطه آن کرم از رحم زن بیرون آمده است.» و البته آن حضرات به هر جا بخواهند می‌توانند به یک چشم بر هم زدن بروند.

قَرْبَةً فَإِذَا سَبُعٌ قَدْ اغْتَرَصَ لَنَا فِي الطَّرِيقِ فَقَرَأْتُ فِي وَجْهِهِ آيَةَ الْكَرْسِيِّ فَقُلْتُ غَرَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيمَةِ اللَّهِ وَ عَزِيمَةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَزِيمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ عَزِيمَةِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيَّامَةِ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا تَنْخَبِثَ عَنْ طَرِيقِنَا وَ لَمْ تُؤْذِنَا فَإِنَّا لَا نُؤْذِيكَ قَالَ فَتَنَظَّرْتُ إِلَيْهِ وَ قَدْ طَاطَأَ رَأْسُهُ وَ أَدْخَلَ ذَنْبَهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ وَ رَكِبَ الطَّرِيقَ رَاجِعاً مِنْ خَيْثُ جَاءَ فَقَالَ ابْنُ عَمِي مَا سَمِعْتُ كَلَاماً أَحْسَنَ مِنْ كَلَامِكَ هَذَا الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ فَقُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ سَمِعْتَ هَذَا كَلَامُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُ إِمَامٌ فَضَّلَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ مَا كَانَ ابْنُ عَمِي يُعْرِفُ قَلِيلاً وَ لَا كَثِيراً قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَابِلٍ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ فَقَالَ تَرَى أَنِّي لَمْ أَشْهَدْكُمْ بِشَيْءٍ رَأَيْتَ ثُمَّ قَالَ إِنْ لِي مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ أَذْنَا سَامِعَةٌ وَ غَيْبٌ نَاطِرَةٌ وَ لِسَانٌ نَاطِقٌ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَا وَ اللَّهُ صَرَفْتُهُ عَنْكُمَا وَ عَلَامَةٌ ذَلِكَ أَنَّكُمَا كُنْتُمَا فِي النَّبَرَةِ عَلَى شَاطِئِي الْيَمْرِ وَ اسْمُ ابْنِ عَمِيكَ لَمْ تُبَيِّنْ عِنْدَنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُيَمِّتَهُ حَتَّى يُعْرِفَ هَذَا الْأَمْرَ قَالَ فَزَجَجْتُ إِلَى الْكُوفَةِ فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَمِي بِمَقَالَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَفَرَحَ فَرَحاً شَدِيداً وَ سُرَّ بِهِ وَ مَا زَالَ مُسْتَبْصِراً بِذَلِكَ إِلَى أَنْ مَاتَ. (الخرائج و الجرائح: ۶۷۲/۱).

۱ - «في المرأة التي كبر بطنها من العلق فأحضر طستاً مملواً بالحماة فأمرها أن تقعد عليه فلما أحست العلقه برائحة الحماة نزلت من جوفها.» (الخرائج: ۲۱۰/۱)

۲ - سفينة البحار: ۲۹۴/۵. «ابن‌جانب رساله‌ای مستقل در فضائل اول مظلوم عالم امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته‌ام و امثال این احادیث را در آن ذکر کردم، تا آبرویی برای من در روز حشر باشد و روی سیاهم به واسطه آن سفید شود. و از خداوند توفیق طبع و نشر آن را خواهانم. مخفی نماند که آنچه از فضائل که علمای شیعه بلکه مخالفین هم نوشته‌اند، قطره‌ای از هزاران اقیانوس فضائل آن اول مظلوم عالم نمی‌شود. چنان که در جلد اول کتاب «حقانیت در اوج مظلومیت» اشاره نموده‌ایم. و نیز آنچه علمای شیعه بلکه مخالفین در مورد غاصبین حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قاتلین صدِّقه کبری (س) (یعنی اولی و دومی و سومی و...) نوشته‌اند، ذره‌ای از مثالب و مطاعن آن‌ها نمی‌شود. چگونه چنین باشد و حال آن که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «فمساویه و مساوی صاحبه أكثر من أن تُحصى أو تُعد؛ عیب‌ها و رفتارهای زشت عمر و رفیقش (ابو بکر) بیش از آن است که قابل شمارش باشد» (کتاب سلیم: ۶۸۴/۲) بلکه اگر آسمان‌ها کاغذ و دریاها مرکب و جتیان حسابگر و انسان‌ها نویسنده باشند، نمی‌توانند مطاعن آن‌ها را بنویسند و احصا کنند، و ما در جلد دوم کتاب «حقانیت در اوج مظلومیت» بدان اشاره کرده‌ایم، که این دو جلد کتاب، بحمد الله تعالی چاپ و منتشر گردید.

تنبیه دوم: (تشریح محل بحث و نزاع در خلق جوهر و اجسام)

در این مقام، محلّ بحث و کلام این است که آیا ائمه معصومین علیهم السلام به امر و اذن خداوند متعال، عالم (یعنی جمیع ما سوی الله) را خلق و ایجاد کرده اند یا این که خالق آن ها فقط خداوند متعال است؟ محلّ بحث و کلام در خلق و ایجاد و ابداع استقلالی و بدون اذن پروردگار نیست که فساد آن روشن است و محتاج به بیان نیست.

بحث دوم این است که آیا خداوند متعال، ائمه طاهریں علیهم السلام را قادر بر خلق لا من شیء و ابداع و ایجاد و انشاء - لا من شیء - نموده است یا نه؟ آنچه از براهین عقلیه مستفاد از وحی و ادله نقلیه استفاده می شود - چنان که مفصلاً خواهد آمد - این است که: خالق ما سوی الله فقط خداوند متعال است و استناد ایجاد و خلق اشیاء به غیر خداوند نادرست و باطل است چه به اذن خدا و چه بدون آن و نیز مستفاد از ادله این است که خداوند احدی را قادر بر ایجاد و خلق لا من شیء و اعدام خلق ننموده است.

بحث سوم این است که آیا قدرت بر ایجاد و خلق لا من شیء، قابل اعطاء به غیر هست یا نه؟ آیا می شود قدرت بر خلق لا من شیء به ائمه علیهم السلام واگذار شده باشد یا نه؟

در این سه مرحله، بحث در «خلق لا من شیء» و ایجاد از عدم و اعدام شیء موجود است، نه تصرّف در موجود (که خلق من شیء نیز به آن گفته می شود و یکی از معانی ولایت تکوینی هم همین معنا است) و حدیث معروف «أَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ»^۱ ناظر به همین امر است که هر صنعت گر و سازنده ای، از چیزی و ماده اولیه ای صنعت خود را می سازد و آن را به صورت و اشکال مختلف در می آورد، اما خداوند متعال لا من شیء صنعت گری می کند، که توضیح آن خواهد آمد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.**

پس بحث تصرّف در موجود (یا به تعبیر دیگر: خلق من شیء) - خواه انقلاب یک حقیقت و جوهری به حقیقت و جوهر دیگر باشد، و یا تغییر و





تبدیل چیزی به چیز دیگر و لوازم یک حقیقت باشد، و... - همه از بحث خارج است و محل بحث اصلی ما نیست و اگر بحثی از آن در این رساله پیش بیاید، استطرادی و غیر اصلی خواهد بود.

مخفی نماند که در موارد «تصرف در موجود و خلق من شیء»: گاهی گفته می شود: محیی و ممیت و خالق، فقط خداوند است و ائمه علیهم السلام به اذن و اراده خداوند، واسطه فیوضات هستند، نه این که ائمه علیهم السلام به اذن خداوند فاعل و ممیت و محیی باشند.

و گاهی گفته می شود: احیاء و اماته و خلق، به اذن و اراده و مشیت و قدرت خداوند محقق می شود و فعل اوست، ولی به دست ایشان جاری می گردد. یعنی خداوند، فعل خودش را گاهی به دست ملک و گاهی به دست نبی و گاهی به دست وصی جاری می کند و مراد، نسبت این امور به ایشان از باب آلیت و اسباب (مجازاً) است. بنابراین نبی یا وصی یا ملک، آلات و اسباب برای فعل حق تعالی واقع می شوند. و به بیان صحیح تر: خداوند زنده می کند و می میراند و خلق می کند و این امور، فعل خود خداست که به اراده و مشیت و قدرت او محقق می شود، اما به دست نبی یا وصی یا ملک، (نه این که این امور فعل نبی و وصی و ملک، باشد، اما به اذن خداوند و به قدرتی که خداوند به ایشان عطا کرد).

پس فرق است بین این که خداوند بفرماید: «من مردگان را به اراده و مشیت و قدرت و فعل خود، زنده کردم به دست شما» و بین این که بفرماید: «شما - با قدرتی که من به شما دادم - زنده کردی به اذن من» که در این صورت حقیقتاً خود شما زنده کردی با قدرتی که خدا به شما داد، که اگر این قدرت را خدا به شما نمی داد، از زنده کردن آن عاجز بودی. یعنی نبی یا وصی یا ملک به اذن خداوند، خودش قادر بر احیاء و اماته و خلق است حقیقتاً و خودش انجام داد، نه این که قدرت و اراده و مشیت و فعل، مال خدا باشد، اما بروز و ظهورش بر دست ایشان است و یا فعل خداوند، مقارن مشیت و خواست امام علیه السلام محقق شود، فتأمل!

اما قول به این که خداوند متعال، ماده اولیه مخلوقات را «لا من شیء» آفریده و بعد اهل بیت علیهم السلام، از آن ماده اولیه، همه مخلوقات را خلق کرده باشند، جوابش به زودی خواهد آمد.

تنبیه سوم: (قدرت اهل بیت علیهم السلام)

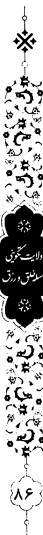
معلوم است که همه آنچه انبیاء و اوصیای الهی علیهم السلام - از فضائل و مناقب - داشتند، ذوات پاک و معصوم محمد و آل محمد علیهم السلام دارا بوده بلکه اصلاً «خُنْ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِتَأْ أَحَدٍ» و «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»^۱ فضائل و مناقب و مقامات اهل بیت علیهم السلام قابل احصاء نمی باشد، آنان هر گاه اراده کنند و بخواهند هفت آسمان و زمین را دگرگون نمایند و یا معجزات باهرات و عجائب و غرائب محیر العقول از آن ها بروز کند - به جهت اتمام حجت بر خصوم شان و یا غرض دیگری که خودشان عالم به آن هستند - مرادشان واقع می شود، بلکه اگر بخواهند نظام تکوین را عوض کنند و اراده هر چیزی را بنمایند - و لو اراده و مشیت شان به ایجاد و اعدام اشیایی تعلق بگیرد و یا جوهری را به جوهر دیگر مبدل نمایند و یا ذره ای را به کوه تبدیل کنند و یا فرضاً عرض را تبدیل به جوهر نمایند و یا... - مرادشان واقع خواهد شد، چنان که به امر امام علی علیهم السلام صورت شیر در پرده به شیر دژنده تبدیل شده و...

اقا صدور این افعال به چه نحو است؟ آیا مقارن مشیت و خواست آن ها خداوند چنین می کند «وَلَنْ يَشَاوُوا»^۲ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى و یا هرگاه امر نمایند و یا اراده شان به تحقق چیزی تعلق بگیرد، (ولو بدون امر و به صرف خواست شان باشد) خداوند همه ما سوی الله را مطیع آن ها قرار داده و لباس امتثال و اطاعت بر بدن شان پوشانده، و یا با تکلم به اسم اعظم خداوند، این امور از آن ها صادر گشته، و یا قدرت بر تصرفات در اشیاء و موجودات را به آن ها عطا فرموده و یا... امر آخری است و ضرری به آنچه در این جا بیان می شود نمی زند. پس اعتقاد به این که ایجاد و اعدام و ابداع و خلق لا من شیء فقط کار خداوند است، و خداوند مقارن مشیت شان و یا... به جهت تعظیم و تکریم و بروز منزلت و اتمام حجت شان بر خصوم و دشمنان، این امور را محقق نموده است، منافاتی با آنچه ذکر کردیم ندارد.

۱ - علل الشرایع: ۱/ ۱۷۷.

۲ - نهج البلاغه: ۴۷.

۳ - اصول کافی: ۲/ ۴۳۹ طبع دارالحدیث. فی مرآة العقول: «ولا یساوون».



به عبارت دیگر: مستفاد از اخبار و آثار این است که علوم و فضائل و کمالاتی که از جانب پروردگار به ملائکه مقرب و انبیاء مرسل و اوصیای آنان افزوده شد، تماماً در نزد محمد و آل محمد علیهم السلام موجود است و هیچ مخلوقی نیست که دارای علم و کمالی باشد مگر این که آن علم و کمال به محمد و آل محمد علیهم السلام داده شده است - البته با اضافات بسیار دیگر - به طوری که علم سایر مخلوقات نسبت به علوم محمد و آل محمد علیهم السلام مانند نسبت قطره به دریا است.^۱ و این علوم - که علوم اعطائی خدایی است - عین قدرت و استیلاء است؛ زیرا آصف، وصی حضرت سلیمان علیه السلام که به اندازه قطره‌ای از این علم داشت چنان قدرت و استیلاء یافته بود که توانست با آن، به یک چشم بر هم زدن، تخت بلقیس را در پیشگاه حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کند.^۲ حال که چنین است، پس میزان قدرت و استیلاء محدود و سلطنت آن کسی که دریای این علوم نزد اوست چقدر خواهد بود؟!

این همان «ملک عظیم»^۳ است که خداوند متعال به آل ابراهیم (محمد و آل محمد علیهم السلام) عطا فرموده یعنی سلطنت و قدرت و ولایت و استیلائی که اهل بیت علیهم السلام به اذن و امر و مشیت پروردگار بر تمام مخلوقات دارند و فرمان شان در تمام دایره خلقت لازم الاجراء است، و پروردگار، تمام کائنات را الزام فرموده که فرمان بردار آنان باشند. و این سلطنت و استیلاء اعطای این قدرت به عبد به چند نحوه متصور است:

اول این که به شخص، تسلط و قوه و نیرویی بخشیده شود که بتواند به اذن

۱ - بحار الانوار: ۱۹۹/۲۶ - ۲۰۰ حدیث ۱۲ باب أنهم أعلم من الانبياء نقلًا عن كتاب المحتضر للحسن بن سليمان. تذکر: آنچه گفتیم به این معنا نیست که مناصبی که مثلاً ملائکه (مثل ملک باران و یا ملک قبض روح) یا... دارند، این مناصب اثباتاً برای اهل بیت علیهم السلام هم ثابت باشد و آن‌ها هم اشتغال به این امور داشته باشند. اگر چه ثبوتاً و امکان آن برای اهل بیت علیهم السلام به طریق اولی ثابت است و عقلاً هیچ مانعی برای آن‌ها نیست.

۲ - در سوره نمل: ۳۹ - ۴۰ خداوند متعال فرمودند: (قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ ظَرْفُكَ)

۳ - سوره نساء: ۵۴. (أَمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) بحث در معنای «ملک عظیم» سابقاً گذشت.

و مشیت خداوند کارهایی انجام دهد.^۱

دوم این که خداوند متعال اشیاء را مطیع و فرمانبر و مسخر او قرار دهد و به قدرت و اذن خداوند، کائنات چنان شوند که او بتواند در آن ها تصرف نماید، مثل نرم شدن آهن برای حضرت داود علیه السلام (وَأَلَّنَا لَهُ الْحَدِيدَ).^۲

سوم این که مقارن مشیت و خواست و اراده شان خداوند متعال انجام بدهد. چهارم این که با تکلم به اسم اعظم خداوند این امور از آنان صادر شود. پنجم این که به دعا و درخواست و... آنان باشد.

مرحوم طبرسی نوری در کفایة الموحدين فرمودند: و شکی نیست که ائمه طاهرين علیهم السلام از برای ایشان است ولایت مطلقه که حق تعالی قرار داد از برای ایشان و آن را جاری و ساری ساخت در کافه کائنات و قرار داد در نزد ایشان هفتاد و دو اسم اعظم الهی، این که تصرف نمایند در کافه کائنات به امر و اذن خدائی، خصوصاً در مقام اعجاز که قادرند به امر الهی منقلب نمایند ارض را به سماء و سماء را به ارض و دنیا را به آخرت و آخرت را به دنیا «و لکنهم لا یساؤن إلا أن یشاء الله» چنانچه حضرت حجت علیه السلام فرمودند که: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى شِئْنَا»؛ یعنی دل های ما ائمه طاهرين ظرف است از برای مشیت و اراده الهیه؛ پس اگر خدا بخواهد امری را پس ما هم نیز می خواهیم آن را، «(لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)»^۳...

و در موضع دیگر می فرماید: «... همه ملائکه و سایر خلایق، خدام و عتبه بوس درگاه آن بزرگوارانند و خدای تعالی آن بزرگواران را ولی بر کافه کائنات نموده، از ملائکه و انبیاء و ارضین و سماوات و آنچه در آن ها است که از برای ایشان است تصرف در آن ها به امر و اذن حضرت آفریدگار؛ و هیچ ملکی عملی نمی نمایند و حرکتی نمی نمایند و تصرفی نمی کنند مگر به اذن ایشان. و همه فیوضات و انواع همه خیرات و برکات که در همه عوالم محقق شده یا خواهد شد همه آن ها را

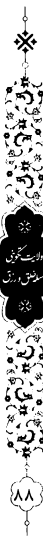
۱ - که همان تصرف در موجود است نه ایجاد و ابداع لا من شیء.

۲ - سوره سبا: ۱۰.

۳ - کشف الغمة: ۴۹۹/۲.

۴ - انبیاء: ۲۶ - ۲۷.

۵ - کفایة الموحدين: ۲۳۹/۱ چهار جلدی (و چاپ ۷ جلدی، جلد ۱/۵۱۳ چاپ رسالت قم ۱۳۹۶).



حق تعالی از انوار مقدسه ایشان خلق فرموده و همه عوالم به سبب وجود اطهر ایشان بر پا شده است و ایشانند آن عدل و وسط حقیقی که در وصف ایشان وارد شده است که: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۱ و اگر العیاذ بالله عالم و عالیمان دقیقه ای از وجود اطهر ایشان، خالی شوند، هر آینه شیرازه وجود بالکلیه از هم پاشیده خواهد شد و همه موجودات راه عدم را در پیش خواهند گرفت...^۲

مخفی نماند که معنای واسطه فیوضات و مجرای فیض بودن ائمه علیهم السلام این است که فیوضات از آنان مرور کرده و به اذن خداوند از طریق آنان به دیگران می رسد و از کلام مرحوم طبرسی نیز وساطت فیض بودن آن ها معلوم گردید.

تنبیه چهارم: (عدم تحمل اسرار اهل بیت علیهم السلام)

باید مراقب باشیم که اگر حدیثی را نفهمیدیم و با محکّمات قرآن کریم و احادیث متواتر و سنت قطعی^۲ و مسلم و عقل ضروری و فطری مخالفتی نداشت، ردّ و انکار نکنیم. چنان که در حدیث صحیح از امام باقر علیه السلام روایت شده که ابی عبیده حدّاء می گوید: سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْزَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْتَنُهُمْ بِحَدِيثِنَا وَإِنْ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَأَمَقَّتَهُمْ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يَنْسَبُ إِلَيْنَا وَيُزَوِّي عَنَّا فَلَمْ يَعْقِلْهُ وَلَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ أَشْمَأَزَّ مِنْهُ وَجَحَدَهُ وَكَفَرَ بِمَنْ دَانَ بِهِ وَهُوَ لَا يَذَرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَإِلَيْنَا سَنَدَ [أُسْنِدًا] فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجًا مِنْ وَلَاتَيْنَا؛^۳ از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: آگاه باشید به خدا سوگند! همانا محبوب ترین اصحاب من به سوی من، با ورع ترین (و با تقوی ترین) شان و فقیه ترین شان و پنهان دارترین آنها نسبت به احادیث ما هستند؛ و بدترین و مبغوض ترین اصحاب نزد من، کسی است که

۱ - تفسیر الصافی: ۷/۵.

۲ - کفایة الموحّدين: ۲۴۹/۱ طبع علمیه اسلامیة چهار جلدی (و چاپ ۷ جلدی، جلد ۱/۵۳۳ چاپ رسالت قم ۱۳۹۶).

۳ - از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَ سُنَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله (بحار الانوار: ۲۵۰/۲ حدیث ۶۲) و در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: «أَنْتُمْهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يَخَالَفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ» (اصول کافی: ۶۵/۱ حدیث ۵)

۴ - بصائر الدرجات: ۵۳۷/۱ حدیث ۱ باب ۲۲.

هرگاه حدیثی را بشنود که به ما نسبت می‌دهند و از ما روایت می‌کنند، پس او آن را نمی‌فهمد و قلبش آن را نمی‌پذیرد، از آن بدش آید و انکارش کند. و هر کسی هم به آن معتقد باشد بدگویی و تکفیرش می‌کند، در صورتی که او هیچ نمی‌داند که چه بسا آن حدیث از ما صادر شده باشد و به سوی ما مستند باشد، و او به سبب انکارش از ولایت ما خارج گردد.»

بنا بر این، با این که شکی نیست که ائمه معصومین علیهم‌السلام مخلوق و حادث (به معنای مسبوق به عدم حقیقی و دارای ابتدا هستند) و «مقداری» و «متجزی» و «عددی» و دارای مکان و زمان هستند، و حقیقت خداوند متعال فراتر از زمان و مکان و تجزیه و ترکیب و مقدار و عدد و... می‌باشد و ذات حق تعالی مباین با همه ما سوی الله در ذات و صفت می‌باشد، و مع ذلک می‌گوییم: «جعل الله تعالی سفرانه و انبیائه ظاهراً من جنس البشر و باطناً متباینین عنهم فی اطوارهم و اخلاقهم و نفوسهم و قابلیاتهم»^۱ حقیقت ابدان و اطوار محمد و آل محمد علیهم‌السلام بر ما پوشیده است چنان که در محاسن روایت کرده: عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ قَالَ: أَقْبَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: يَا مَالِكُ! أَتَنْتُمْ وَاللَّهِ شَيْعَتُنَا حَقًّا، يَا مَالِكُ! تَرَاكَ قَدْ أَفْرَظْتَ فِي الْقَوْلِ فِي فَضْلِنَا، إِنَّهُ لَيْسَ يَقْدُرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهٍ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَكَمَا لَا يَقْدُرُ أَحَدٌ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) فَكَذَلِكَ لَا يَقْدُرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ فَضْلِنَا وَ مَا أَعْظَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ مِنْ حُقُوقِنَا وَ كَمَا لَا يَقْدُرُ أَحَدٌ أَنْ يَصِفَ فَضْلَنَا وَ مَا أَعْظَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ مِنْ حُقُوقِنَا فَكَذَلِكَ لَا يَقْدُرُ أَحَدٌ أَنْ يَصِفَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ وَ يَقُومَ بِهِ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ وَ اللَّهِ يَا مَالِكُ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ لَيَلْتَقِيَانِ فَيَصَافِحُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَمَا يَزَالُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَاطِرًا إِلَيْهِمَا بِالْمَحَبَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَإِنَّ الذُّنُوبَ لَتَحَاتَّ عَنْ وُجُوهِهِمَا وَ جَوَارِحِهِمَا حَتَّى يَفْتَرَقَا فَتَنْ يَقْدِرُ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ وَ صِفَةِ مَنْ هُوَ هَكَذَا عِنْدَ اللَّهِ؟^۲ مالک بن اعین جهمی گوید: امام صادق عليه السلام به سوی من

۱ - چنان که علامه مجلسی رحمته الله فرمودند. ترجمه عبارت: «خداوند تعالی فرستادگان و پیامبرانش را به ظاهر از جنس بشر آفریده، ولی در باطن و از نظر حالات و اخلاق و نفوس و قابلیات و استعدادها،

مباین و جدای از آن‌ها قرار داده است.» (شرح رساله اعتقادات علامه مجلسی رحمته الله: ۳۲)

۲ - محاسن: ۱۴۳/۱ حدیث ۴۱.

رو کرد و فرمود: ای مالک! به خدا قسم، شما به حق، از شیعیان ما هستید. ای مالک! گمان می‌کنی در بیان فضل ما افراط و زیاده روی نمودی؟ هیچ کس بر صفت خدا و کنه قدرت و عظمت او قادر نیست، و همان طوری که هیچ کس قادر نیست بر کنه صفت خداوند و کنه قدرت و عظمت او، (برای خداوند مَثَلُ اَعْلٰی است) هم چنین هیچ کس قادر نیست بر وصف رسول خدا ﷺ و (وصف) فضل ما و آنچه خداوند به ما عطا فرموده و آنچه از حقوق ما که واجب نموده است. و چنان که هیچ کس قادر نیست فضل ما و آنچه خدا به ما عطا فرموده و آنچه از حقوق ما که خدا واجب کرده را وصف کند، هم چنین هیچ کس قادر نیست حق مؤمن را وصف کند و به آن - از حقوقی که خداوند بر برادر مؤمن واجب کرده - قیام نماید و عمل نماید. به خدا قسم ای مالک، دو نفر مؤمن همدیگر را ملاقات می‌کنند، و با یکدیگر مصافحه می‌کنند، در این هنگام خداوند نظر محبت و مغفرت را از آن‌ها بر نمی‌دارد، و گناهان را از صورت و اعضای‌شان می‌ریزد تا از همدیگر جدا شوند، پس چه کسی قادر بر وصف خداوند و وصف کسی باشد که او نزد خداوند این چنین است.»

در بصائر الدرجات نیز نقل کرده: قَالَ عُمَيْرُ الْكُوفِيِّ مَعْنَى حَدِيثِنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ فَهُوَ مَا رُؤِيتُمْ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصِفُ وَرَسُولُهُ لَا يُوصَفُ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُوصَفُ قَدْ اخْتَمَلَ حَدِيثُهُمْ فَقَدْ حَدَّثَهُمْ وَمَنْ حَدَّثَهُمْ فَقَدْ وَصَفَهُمْ وَمَنْ وَصَفَهُمْ بِكَمَالِهِمْ فَقَدْ أَخَاطَ بِهِمْ وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ؛^۱ عُمَيْرُ كُوفِي گفت: معنای «حدیث و سخن ما (اهل بیت) مشکل و پیچیده و دشوار، بسی دشوار است،^۲ که ملک مقرب و نبی مرسل تحمل آن را ندارند» آن چیزی است که برای شما روایت شده که خداوند تبارک و تعالی و رسولش و مؤمن

١- در مرآة العقول: ٣١٢/٤ آمده: «صب مستصعب: الصعب بالفتح العسر الآبي، و المستصعب بكسر العين، أو بفتحها مبالغة في الصعب، أو الصعب ما يكون صعبا في نفسه، و المستصعب ما يعده الناس صعبا، قال الفيروزآبادي: الصعب العسر و الآبي، و استصعب الأمر صار صعبا، و الشيء وجده صعبا لازم متعد»

٢ - بصائر الدُّرُحَات: ١/ ٢٣.

۳- صعب و مستعصب: سخت سخت، یعنی رسیدن به کنه آن و فهم و قبول آن دشوار و بسیار دشوار است.

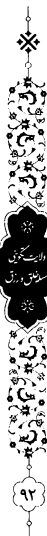
وصف نمی‌شوند، پس کسی که بتواند تحمّل حدیث و سخن‌شان را بکند، پس آن‌ها را محدود کرده و کسی که آن‌ها را محدود کند، پس وصف‌شان نموده، و کسی که آن‌ها را به کمال‌شان وصف نماید، پس احاطه به آن‌ها پیدا کرده و او اعلم از آن‌ها است!^۱

و قَالَ الْمُفَضَّلُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: ... وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ (اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ) فَأَحْسَنُ الْحَدِيثِ حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلَائِقِ أَمْرُهُ بِكَمَالِهِ حَتَّى يَحْدَهُ لِأَنَّهُ مَنْ حَدَّثَ شَيْئًا فَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى التَّوْفِيقِ وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ^۲ مفضل گفت: امام باقر عليه السلام فرمود: این فرمایش خداست «خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده است» بهترین سخن و حدیث، سخن و حدیث ما است، که احدی از مخلوقات آن را به کمالش تحمّل نمی‌کند تا این‌که محدودش نماید؛ زیرا هر کس چیزی را محدود نماید، پس او بزرگتر از آن است. حمد و سپاس بر توفیق برای خداست، و انکار همان کفر است.»

علامه مجلسی رحمته الله فرمودند: حاصل ما نقل عن عمير الكوفي هو رفع الاستبعاد عن أن حديثهم لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل بأن من أحاط بكنه علم رجل و جميع كمالاته فلا محالة يكون متصفا بجميع ذلك على وجه الكمال إذ ظاهر أن من لم يتصف بكمال على وجه الكمال لا يمكنه معرفة ذلك الكمال على هذا الوجه و

۱ - مخفی نماند که ادراک ذات حق تعالی، امتناع ذاتی دارد، اما ادراک ذات و کنه و شئون اهل بیت علیهم السلام، به خاطر قصور مدرکات است و امتناع وقوعی دارد و امتناع ذاتی ندارد، وگرنه - اگر امتناع ذاتی داشت -، لازمه‌اش این بود که باید خودشان نیز از درک ذات و کنه و شئون همدیگر مطلع نباشند، و حال آن که این چنین نیست. لازم به تذکر است که ما سوی الله همه محدود به ابتدا داشتن زمانی و مکانی بودن و قابل وجود و عدم و متجزی و عددی و مقداری و.... هستند، فقط خداوند است که فراتر از زمان و مکان و تجزیه و ترکیب و عدد و حدود و... است و این روایات را با توجه به محکمات و مسلمّات باید توضیح داده و تبیین نمود.

۲ - بصائر الدرجات: ۲۳/۱ - ۲۴. علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول: (۳۱۳/۴) بعد از این حدیث می‌فرماید: و هذه الأحادیث أكثرها في غرائب شؤونهم و نوادر أحوالهم و معجزاتهم، و بعضها في غوامض علوم المبدأ و المعاد و عوایض مسائل القضاء و القدر و أمثال ذلك مما تعجز عن إدراكها العقول؛ اکثر این احادیث در عجائب و غرائب شؤون و نوادر احوال و معجزات آن‌ها است. و بعضی از این احادیث در مشکلات علوم مبدأ و معاد و معضلات مسائل قضا و قدر و امثال آن‌ها است از اموری که عقل‌ها از ادراک آن‌ها عاجزند.



لا بد في الاطلاع على كنه أحوال الغير من مزية كما يحكم به الوجدان فلا استبعاد في قصور الملائكة و سائر الأنبياء الذين هم دونهم في الكمال عن الإحاطة بكنه كمالاتهم و غرائب حالاتهم...^۱ خلاصه آنچه از عمیر کوفی نقل شده رفع استبعاد این است که «فرشته مقرب و پیامبر مرسل سخن و حدیث اهل بیت علیهم السلام را تحمّل نمی کنند» به این بیان که کسی که به کنه علم کسی و تمام کمالش احاطه داشته باشد، باید به همه آن ها بر وجه کمال متّصف باشد؛ زیرا کسی که متّصف به کمالی بر وجه کمال نباشد، نمی تواند معرفت کامل به آن کمال پیدا کند. و در اطلاع بر کنه احوال کسی، باید مزیتی داشته باشد، چنان که وجدان به آن حکم می کند، پس استبعادی نیست در قصور ملائکه و سایر انبیایی که آن ها در کمال، مرتبه شان از اهل بیت علیهم السلام پایین تر است، از این که نمی توانند کنه کمالات و عجائب حالات شان را درک کنند...

لذا امام رضا علیه السلام در وصف امام فرمودند: «الإمامُ كَالشَّمْسِ الظَّالِمَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَهِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَاهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ... الإمامُ وَاحِدٌ دَهْرُهُ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا تَنْظِيرٌ تَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَنَ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارُهُ هِمَّاتِ هَمَّاتٍ صَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَّاتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصُرَتِ الْمُخْطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدْبَاءُ وَ عَيِيتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقْرَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُغْنِي عَنْهُ لَا كَيْفَ وَ أَيْ وَ هُوَ بِحَيْثُ النُّجْمُ مِنْ يَدِ الْمُتَنَازِلِينَ وَ وَصَفِ الْوَاصِفِينَ فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا...؟^۲ امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست ها

۱ - بحار الانوار: ۱۹۴/۲.

۲ - «تقاصرت»، أي أظهرت القصر. قال العلامة المجلسي رحمته الله: «في مرآة العقول»: «التقاصر: مبالغة في القصر». وانظر: القاموس المحيط، ج ۱، ص ۶۴۴ (قصر).

۳ - الكافي: ۲۰۰/۱ - ۲۰۱ طبع اسلاميه.

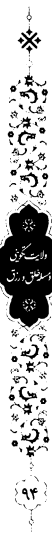
و دیدگان به آن نرسد... امام یگانه زمان خود است، کسی به هم طرازی او نرسد (و کسی نتواند به ساحت او نزدیک شود)، دانشمندی با او برابر نباشد، جایگزین ندارد، مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است بی آن که خود او در طلبش رفته و به دست آورده باشد، بلکه اختصاص و امتیازی است که خدا به فضل و بخشش به او عنایت فرموده. کیست که بتواند امام را بشناسد یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟ هیمنات، در اینجا خِرَد ها گم گشته، خویشتن داری ها بیراهه رفته و عقلا سرگردان و دیدگان نابینا شده و بزرگان، کوچک و حکیمان، حیران و شکیبایان و بُردباران، ناتوان (کوتاه فکر) گشته اند و خطیبان، درمانده و خردمندان، نادان و شعرا، وامانده و ادبا، ناتوان و سخن دانان، درمانده اند که بتوانند یکی از شئون و فضائل امام را توصیف کنند، همگی به عجز و ناتوانی معترفند. چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد یا مطلبی از امر امام را فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟! ممکن نیست، چگونه و از کجا؟! در صورتی که او از دست یازان و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر؟! او کجا و خرد بشر؟! او کجا و مانندی برای او؟!!

و امام هادی علیه السلام فرمودند: «فَبَلَّغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُتَقَرَّبِينَ وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَلَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَلَا يَظْمَعُ فِي إِذْرَاكِهِ ظَامِعٌ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا صَدِيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا دِينٌ وَلَا فَاضِلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَلَا فَاجِرٌ ظَالِمٌ وَلَا جَبَّارٌ غَنِيْدٌ وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةُ أَمْرِكُمْ وَعِظَمُ خَطَرِكُمْ وَكِبَرُ شَأْنِكُمْ وَتَمَامُ نُورِكُمْ وَصِدْقُ مَقَاعِدِكُمْ وَثَبَاتُ مَقَامِكُمْ وَشَرَفُ مَحَلِّكُمْ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَكَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَخَاصَّتْكُمْ لَدَيْهِ وَقُرْبُ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ...^۱ پس حق سبحانه و تعالی شما را به شریف ترین مقامات و جایگاه های گرامیان رسانید (و بزرگ گردانیده و احسان ها به ایشان کرده) و به بلندترین

۱ - المرید: الخبیث المتمرّد الشّزیر. وقال الراغب: المارد والمرید من شیاطین الجن والإنس: المتعزّی من الخیرات، من قولهم: شجر أُمرد...

۲ - من لا یحضره الفقیه: ۲/ ۶۱۳.





مقامات مقربان خود و به درجات والای پیامبران مرسل رسانیده است، به مرتبه‌ای که هیچ‌کس به جایگاه شما نتواند رسید، و هیچ‌کس از شما پیشی و برتری نمی‌تواند گرفت. بلکه به خاطر کسی نرسد که آرزو کند به رتبه شما رسد یا از شما بگذرد، و بلند مرتبگی شما را به همه عالمیان رسانیده است، تا آن که کسی از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و صدیقین (و نه شهید و نه عالم و نه جاهل و نه پست و نه فاضل و نه مؤمن صالح و نه فاجر طالح و نه ستمگر معاند و نه شیطان خبیث) نمانده است مگر آن که بلندی رتبه و شکوه جایگاه و بزرگی شأن و تمام بودن انوار علوم و هدایات و نیکی مجالس و ثبات مقام و شرف رتبه و جایگاه شما را نزد خود به همه ایشان شناسانید و همه را عارف گردانید به آن که شما نزد او بزرگید و مخصوص و از مقربان درگاه اویید.»

و نیز در حدیثی از جابر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ أَمْرَنَا سِرٌّ فِي سِرٍّ وَ سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ وَ سِرٌّ لَا يُفِيدُ [ه] إِلَّا سِرٌّ وَ سِرٌّ عَلَى سِرٍّ وَ سِرٌّ مُقْتَعٌ بِسِرٍّ هَمَانَا امر ما اهل بیت پنهان در پنهان است، و پنهان در پس پوشیده (و پنهانی و خفی) است، پنهانی که فایده نمی‌دهد او را مگر پنهانی، و پنهانی بر پنهانی، و پنهان پرده بر آن انداخته شده به پوشیدگی است (و پنهان پوشیده به پنهانی أخفی) مقصود از «سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ مُقْتَعٌ» تأکید آنهاست یعنی پنهان و پوشیده است از ادراک مردم و نیافته‌اند آن را و گوئیا پرده بر آن انداخته شده.»

لذا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: «لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَ لَنْ تَبْلُغُوا وَ إِيَّاكُمْ وَ الْعُلُوَّ كَغُلُوِّ النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِيْنَ»^۱ ما را از مرحله بندگی خارج نکنید سپس هر چه می‌خواهید در فضل ما بگوئید و نخواهید توانست به تمام فضائل ما رسید، بیرهزید از غلو مانند غلو نصاری، همانا من از غالیان بیزارم.»

چنان که علامه مجلسی رحمته الله در ذیل آیه شریفه: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَيْرًا»^۲ نوشتند: فی هذه القصة تنبيه لمن عقل و تفکر

۱ - بصائر الدرجات: ۱/ ۲۸.

۲ - الإحتجاج: ۲/ ۴۳۸.

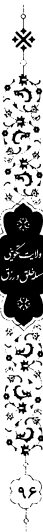
۳ - سوره كهف: ۶۷ - ۶۸.

للتسليم في كل ما روي من أقوال أهل البيت عليه السلام و أفعالهم مما لا يوافق عقول عامة الخلق و تأباه أفهامهم و عدم المبادأة إلى ردها و إنكارها و قد مر في باب التسليم و فضل المسلمين ما فيه كفاية لمن له قلب أو ألقى السمع و هو شهيد؛ در این داستان آگاهی است برای هر کسی که بفهمد و بیاندیشد، برای تسلیم در هر آنچه از فرمایشات اهل بیت عليه السلام و افعال شان روایت شده که با عقول عموم خلق موافقت ندارد و با فهم شان نمی سازد. و در رد و انکار آن ها سرعت نکند، و در باب «تسليم» و «فضل مسلمين» گذشت آنچه که در او کفایت است برای هر کسی که عقل داشته (و صاحب دلی باشد) یا با گوش خود به آنچه با زبان تلاوت می کند گوش بدهد «و هو شهيد»، در حالی که شاهد است (یا قلب او برای خدا حضور داشته باشد).

شیخ صدوق رحمته الله نیز به اسناد خودش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «لَوْ لَا أَن تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى لِلْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمِثْلِهِ إِلَّا أَخَذُوا الثَّرَابَ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْكَ وَ مِنْ فَضْلِ ظَهْرِكَ يَسْتَشْفَوْنَ بِهِ؛ اگر خوف آن نبود، که گروهی از امت من در باره تو، چیزهایی بگویند که نصارا در باره مسیح عليه السلام گفتند، امروز سخنی در باره ات می گفتم، که بر مردم نمی گذشتی، مگر این که خاک پای را برای تبرک بر می داشتند، و از زیاده وضویت (و با قطره های آب وضویت) استشفاء می جستند.»

حقیر می گوید: در این حدیث شریف، هشدار است بر این که بسیاری از مردم چون ظرفیت فهم فضائل امیرالمؤمنین عليه السلام را ندارند، به جای ظرفیت پیدا کردن و سعه صدر تحصیل نمودن، مرزهای توحید را شکسته و رعایت ننموده و در وادی غلو فرو رفته و قائل به ربوبیت و الوهیت آن حضرت می شوند.

مخفی نماند: اسرار و معارفی که ملک مقرب و نبی مرسل تحمل آن را ندارد، شامل اموری (مثل ازلت اهل بیت عليه السلام و...) نیست که ائمه عليه السلام در روایات متواتر و مسلم آن را از خودشان نفی و رد و انکار نموده اند، و فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ



قَالَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا^۱ خداوند لعنت کرده کسی را که در مورد ما چیزی بگوید که ما برای خود نگفتیم» و لذا اگر کسی بگوید: به شهادت اخباری که در این جا ذکر شده، اهل بیت علیهم السلام «ازلی و قدیم» هستند و یا «خالق ما سوی الله» هستند و یا «لم یلد و لم یولد» بر آن ها صادق است، و... می‌گوییم: آیات متظافر و روایات متواتر این امور را از اهل بیت علیهم السلام بلکه از همه مخلوقات نفی و سلب کرده‌اند، و در این صورت چگونه مقصود از اخبار فضائل و مناقب، این امور باشند؟!

و حمل روایات متواتر و مسلم شیعه - که مخالف و مناقض با این ادعاهای باطل مثل ازلیت اهل بیت علیهم السلام و صادر اول و فیض ازلی بودن آن ها و...^۲ است - بر این که آن معارف اصلی و مسلم، مختص انسان های عوام و سطح پایین و... است، و این معارف (که مطالب آن در کتب غلات و مفوضه و فلاسفه و شیخیه و در بعضی از اخبار غیر معتبر و متشابه وارد شده) مربوط به کاملین می باشد، خلاف انصاف و ارتکاز و ناشی از جمل به مبانی توحیدی است و

۱ - رجال الکشي: ۱۹۴ و ۱۹۵ و بحار الانوار: ۲۵/ ۲۹۷ حدیث ۵۹. و در کافی: ۲/ ۷۵ (طبع اسلامیة) نقل شده: سئل عن أبي جعفر عليه السلام ... جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا الْعَالِي؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا فَلَيْسَ أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُمْ...» در مرآة العقول: ۵۵/ ۸ در شرح آن آمده: قوله عليه السلام: «ما لا نقوله في أنفسنا» كالألوهية و كونهم خالقين للأشياء و النبوة. و در اثبات الهداة: ۳۹۸/ ۵ از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمودند: «... إن قوما يقولون فينا ما لا نقوله في أنفسنا نبرأ إلى الله منهم نبرأ إلى الله منهم». شيخ صدوق عليه السلام در کتاب اعتقادات: ۹۹ از امام رضا عليه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا، اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَ مِنْكَ الْأَمْرُ، وَ إِنَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِنَّاكَ نَسْتَعِينُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَ خَالِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَ آبَائِنَا الْآخِرِينَ». در کافی: ۳۵۷/ ۸ از امام باقر عليه السلام نقل کردند که فرمودند: «اللَّهُ تَبَيَّنَا وَ بَيَّنَّ مَنْ هَتَكَ سِرَّنَا وَ جَحَدَنَا حَقَّنَا وَ أَفْشَى سِرَّنَا وَ نَسَبَنَا إِلَى غَيْرِ جَدِّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا» و در احتجاج: ۲/ ۲۷۴ از صاحب الأمر عليه السلام: «أُنِّي بَرِيٌّ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ مَعْنٍ... يَجْلُنَا مَخْلَا بِسُوءِ الْمَخْلُ الَّذِي رَضِيَ اللَّهُ لَنَا وَ خَلَقْنَا لَهُ أَوْ يَتَعَدَّى بِنَا عَمَّا قَدْ فَشَرْتُهُ لَكَ وَ بَيَّنَّنْهُ فِي صَدْرِ كِتَابِي...» و در بحار الانوار: ۲۷۲/ ۲۵ از امیرمؤمنان عليه السلام روایت کرده که فرمودند: «وَ إِنَّا لَنَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّنْ نَقُلُوهُ فِينَا فَيَرْفَعُنَا فَوْقَ حَدِّكَ كِبْرَاءَةَ عِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام مِنَ النَّصَارَى» و احادیث بسیار دیگر به این مضمون.

۲ - که این ادعاهای پوچ و فاسد و گمراه کننده از تابعان و پیروان مکتب پوسیده فلاسفه یونان که قائل به موهومات و خیالاتی مثل قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» و «عقول عشره» و «ارباب انواع» و «وحدت وجود» و... هستند، صادر می شود.

هرگز معارف سطح بالا، نفی و ردّ معارف سطح پایین نمی‌کند، بلکه بین آن دو زیاده و نقصان است نه تضاد و تناقض.^۱

اعطای این مقامات و فضائل و مناقب برای این است که اتمام حجت بر همه شود. و کسی عذر نیاورد بر کوتاهی در تحصیل معرفت و اطاعت از آن‌ها و نیز قرب و منزلت شان نزد پروردگار ظاهر شود، چنان که از امام عسکری علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«فَنَظَرُوا إِلَى عَبْدٍ قَدْ اخْتَصَّ [اللَّهُ] بِقُدْرَتِهِ لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ، وَ آتَرَهُ بِكَرَامَتِهِ لِيُوجِبَ بِهَا حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ لِيَجْعَلَ مَا آتَاهُ مِنْ ذَلِكَ ثَوَاباً عَلَى طَاعَتِهِ، وَ بَاعِثاً عَلَى اتِّبَاعِ أَهْلِهِ، وَ مُؤَمِّناً عِبَادَهُ الْمُكَلَّفِينَ مِنْ غُلَطٍ مَنْ نَصَبَهُ عَلَيْهِمْ حُجَّةً، وَ هُمْ قُدُوةٌ؟^۲ پس مردم، نظر به بنده ای نمودند که خداوند او را مخصوص و مشمول قدرتی ساخته بود تا فضل او را نزد خویش به نمایش گذارد (و موقعیت و مقام او در نزد خود را به مردم بفهماند)، و با کرامت خود او را برگزید تا حجت را بر مردمان تمام گردانده و آنچه به او ارزانی داشته، ثواب طاعت و فرمان برداری او باشد و باعث اتباع و گوش دادن به فرمانش سازد و موجب ایمنی بندگان از هر خطا و سهوی - در باره کسی باشد که او را برایشان حجت و الگو معین نموده باشد.»^۳

۱ - مگر در موارد تقیه مثل: بعضی از اخبار شاذّ که وارد شده در ردّ و نفی علم غیب برای اهل بیت علیهم السلام در مقابل آیات و روایات مسلم که مثبت علم غیب اهل بیت علیهم السلام می‌باشند.

۲ - التفسير المنسوب إلى الامام العسکری علیه السلام: ۵۶.

۳ - و نیز احتمال دارد این جور معنا شود: بندگان خویش را متوجه اشتباه کسانی که دیگری را بر آن‌ها حجت و پیشوا قرار داده‌اند، گردانند. و احتمال دارد: بندگان را از غلط در نصب حجت او بر ایشان مأْمون ساخته، او را مقتدای جمیع خلق گردانند.

تنبيه پنجم: (مصادیق غلو)

علامه بزرگوار مجلسی رحمۃ اللہ علیہ در این مقام فرمودند: «اعلم أنَّ الغلو في النبي و الأئمة عليہم السلام إنما يكون بالقول بألوهيتهم أو بكونهم شركاء الله تعالى في المعبودية أو في الخلق والرزق أو أنَّ الله تعالى حلَّ فيهم أو اتَّحد بهم أو أنَّهم يعلمون الغيب بغير وحى أو إلهام من الله تعالى أو بالقول في الأئمة عليہم السلام إنَّهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلى بعض أو القول بأن معرفتهم تغني عن جميع الطاعات ولا تكليف معها بترك المعاصي. والقول بكل منها الحاد وكفر و خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية والآيات والأخبار السالفة وغيرها وقد عرفت أنَّ الأئمة عليہم السلام تبرءوا منهم وحكموا بكفرهم وأمرؤا بقتلهم وإن قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إما مؤولة أو هي من مفتريات الغلاة. ولكن أفرط بعض المتكلمين والمحدثين في الغلو لقصورهم عن معرفة الأئمة عليہم السلام وعجزهم عن إدراك غرائب أحوالهم وعجائب شئونهم فقد حوا في كثير من الرواة الثقات لنقلهم بعض غرائب المعجزات حتى قال بعضهم من الغلو نبي السهو عنهم أو القول بأنهم يعلمون ما كان وما يكون وغير ذلك مع أنَّه قد ورد في أخبار كثيرة: «لَا تَقُولُوا فِينَا رَبًّا وَ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا». وَ وَرَدَ: «أَنْ أَمَرْنَا صَغْبٌ مُسْتَضْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» أَوْ وَرَدَ: «لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ»^١ وغير ذلك مما مروى سيأتي. فلا بد للمؤمن المتدين أن لا يبادر برد ما ورد عنهم من فضائلهم ومعجزاتهم ومعالي أمورهم إلا إذا ثبت خلافه بضرورة الدين أو بقواطع البراهين أو بالآيات المحكمة أو بالأخبار المتواترة كما مر في باب التسليم وغيره.^٢

حاصل کلام ایشان این است که: غلو در باره پیامبر و ائمه عليہم السلام آن است که انسان به الوهیت و ربوبیت آنان قائل شود، یا ایشان را شریک خداوند در

١ - فی قرب الاسناد: «إِنْ حَدِيثُنَا صَعِبَ...»

٢ - قرب الاسناد: ٢٢.

٣ - بصائر الدرجات: ٢٥/١.

٤ - بحار الأنوار: ٣٤٦/٢٥ - ٣٤٧.



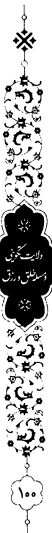
معبودیت و خالقیت و رازقیت بداند یا آن که بگوید: خداوند در آنان حلول کرده یا با آنان متحد شده یا آن که مدعی شود آنان بدون تعلیم پروردگار (یعنی به ذات خود) علم غیب دارند یا آن که مقام نبوت برای ائمه علیهم السلام قرار دهد، یا آن که قائل به تناسخ ارواح ایشان شود و یا بگوید: با حصول معرفت آنان احتیاجی به عبادت و اطاعت و ترک معصیت نیست. تمام این امور کفر است و صاحب آن از دین خارج می‌شود، و ائمه علیهم السلام از آنان (که چنین اعتقادی دارند) بیزارند. لیکن بعضی، چون از معرفت ائمه علیهم السلام قاصرند و از ادراک غرایب احوال ایشان و عجایب شئون آن بزرگواران عاجزند، بسیاری از ثقات و راویان بزرگوار این احادیث را - که غرایب معجزات را نقل کرده‌اند - ضعیف می‌شمردند و آنان را به غلو نسبت می‌دهند و کار به جایی رسیده که اعتقاد به دانایی پیامبر و امام نسبت به گذشته و آینده را جزء غلو می‌دانند، با این که این مفاد از روایات متواتر به دست می‌آید، و در اخبار بسیاری وارد شده که فرمودند: «ما را پروردگار ندانید و دیگر هر چه خواهید، بگویید، هرگز به کنه معرفت ما نخواهید رسید». حقیر می‌گوید: در کتاب های فقهی و کلامی، انواعی از غلو را ذکر کرده‌اند و قائل آن را کافر و نجس دانسته‌اند - چنان که علامه مجلسی رحمته الله نقل نموده است - که از جمله آن‌ها به این موارد می‌توان اشاره کرد:

اول: شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام را خدا و معبود بداند.

دوم: آن‌ها را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت «شریک» خداوند بداند.

سوم: کسی قائل به حلول و اتحاد و وحدت وجود خداوند متعال با آن‌ها بشود.

چهارم: کسی قائل باشد که آن‌ها بدون افاضه و تعلیم خداوند متعال، عالم به غیب هستند (و علم غیب ذاتی دارند که فوق مرتبه بشر است). بلی، اختصاص آن‌ها به مقامات و درجات و کمالات و مناصب رفیع و علوم غیبی به تعلیم و اذن پروردگار و اطاعت و فرمان برداری مخلوقات از آن‌ها و... امری مسلم و واقع است، و لازمه این کمالات و امثال آن‌ها «مخلوق برتر بودن» است



نه برتر از مخلوق بودن^۱ تا خلاف ضروری دین باشد. «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»، بشر بودن انبیاء و ائمه علیهم السلام از ضروریات و مسلمّات دین است.^۲

پنجم: کسی که ائمه علیهم السلام را نبی و پیامبر خدا بداند، اگر چه شکی نیست در افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر تمام انبیاء علیهم السلام، غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

ششم: قول به تناسخ ارواح اهل بیت علیهم السلام در ابدان یکدیگر.

هفتم: کسی قائل باشد که با ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام احتیاجی به عبادت و بندگی و اطاعت پروردگار نیست و اجتناب از معاصی لازم نباشد. این اعتقادات یا شرک است و یا انکار ضروری است که در هر دو صورت کفر و خلاف مسلمّات است.

هشتم: از جمله غلو آن است که شخص به باطن شریعت (که معرفت باشد) ایمان آورد ولی به ظاهر (مثل نماز و روزه و حج و زکات و...) شریعت، کافر شود.^۳ چنان که اعتقاد به ظاهر شریعت و انکار باطن آن تقصیر است. **نهم:** اگر کسی ائمه علیهم السلام را علت فاعلی «همه»^۴ ممکنات بداند - به ایجاب یا به اختیار - خواه آنان را مستقل در ایجاد بشمارد و تأثیر آن‌ها را در ایجاد، ذاتی آن‌ها بداند، یا غیر مستقل در ایجاد بشمارد و منصب و مأموریت بداند، در هر

۱ - یعنی غیر بشر بودن.

۲ - البته پوشیده نماند که آن بزرگواران در عین این که بشر هستند، دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی می‌باشند که ایشان را از سایر خلق ممتاز ساخته است.

۳ - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: يَا هَيْتُمْ التَّمِييَةُ إِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَكَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ شَيْءٌ وَجَاءَ قَوْمٌ مِنْ تَغْدِيهِمْ فَأَمَنُوا بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ ذَلِكَ شَيْئاً وَلَا إِيمَانٌ بِظَاهِرٍ إِلَّا يَبْتَاطِنُ وَلَا يَبْتَاطِنُ إِلَّا بِظَاهِرٍ. (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليه وسلم: ۵۳۷/۸) وَغِنْ خَفِصَ الْمُؤَدِّينَ قَالَ: كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِلَى أَبِي الْخَطَّابِ بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الْخَمْسَ [الْخُمْزَ] رَجُلٌ وَأَنَّ الزَّيْنَةَ رَجُلٌ وَأَنَّ الصَّلَاةَ رَجُلٌ وَأَنَّ الصَّوْمَ رَجُلٌ وَلَيْسَ كَمَا تَقُولُ تَخْنُ أَضْلُ الْخَيْرِ وَفُرُوعُهُ ظِلَاغَةُ اللَّهِ وَغَدُونَا أَضْلُ الشَّرِّ وَفُرُوعُهُ مَغْصِيَةُ اللَّهِ ثُمَّ كَتَبَ كَيْفَ يُظَاغُ مَنْ لَا يُعْرِفُ وَكَيْفَ يُعْرِفُ مَنْ لَا يُظَاغُ. (المصدر: ۵۳۶)

۴ - به لفظ «همه ممکنات» توجه شود، تا گفته نشود که این اول کلام و محل بحث است؛ زیرا قول به خالقیت غیر خداوند نسبت به همه ممکنات بالضروره و الاتفاق باطل و مردود و شاذ است. و عجیب‌تر آن است که کسی (با التزام به قواعد فاسد و باطل قاعده فلسفی «الواحد») بگوید: محال است که خداوند بیافریند! و انکار ابده بدیهیات عقل و شرع کند.

صورت، این گونه عقائد (یعنی علت فاعلی همه ممکنات دانستن) باطل و نادرست است، به جهاتی که خواهد آمد - إن شاء الله تعالی -.

دهم: صفات و مقاماتی برای معصومین علیهم السلام قائل شود که آن صفات، مختص خداوند متعال است و آن‌ها را به اموری متصف کند که در آن‌ها نیست مثل ازلی، ابدی، سرمدی، لم یلد و لم یولد و....

یازدهم: انکار شهادت و کشته شدن و از دنیا رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام غیر از امام عصر عجل الله تعالی فرجه و اعتقاد به این که این امور حقیقتاً به وقوع نیافته و امر بر مردم مشتبه شده و خیال کرده اند که آن‌ها از دنیا رفته و وفات کرده اند و شهید شده اند. چنان که شیخ بزرگوار صدوق رحمته الله در نفی غلو فرمودند: «اعتقادنا فی النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه سُمِّ في غُرُوةٍ خَیْرٌ... فَاتَتْ مِنْهَا. وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَ دُفِنَ بِالْعَرِیِّ. وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَمَّاهُ امْرَأَتُهُ جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَثِ الْكِنْدِيِّ، فَاتَتْ مِنْ ذَلِكَ. وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قُتِلَ بِكَرْبَلَاءَ، وَ قَاتَلَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ لَعَنَهُ اللَّهُ... (إلى أن قال:): وَ أَعْتَقَدْنَا فِي ذَلِكَ أَهْلُ جَرَى عَلَيْهِم عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَ أَنَّهُ مَا شَبَّهَ لِلنَّاسِ أَمْرَهُمْ كَمَا يَزْعُمُهُ مَنْ يَتَجَاوَزُ الْحَدَّ فِيهِمْ، بَلْ شَاهَدُوا قَتْلَهُمْ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَ الصَّحَّةِ، لَا عَلَى الْحِسَابِ وَ الْخَيَلُولَةِ، وَ لَا عَلَى الشَّكِّ وَ الشُّبْهَةِ. فَهِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ شَبَّهُوا، أَوْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ، فَلَيْسَ مِنْ دِينِنَا عَلَى شَيْءٍ، وَ نَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ. وَ قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ الْأَئِمَّةُ - علیهم السلام - أَنَّهُمْ مَقْتُولُونَ، فَهِنْ قَالَ إِنَّهُمْ لَمْ يَقْتُلُوا فَقَدْ كَذَّبَهُمْ، وَ مَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَ اللَّهَ وَ كَفَرَبَهُ وَ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ، (وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)؛ اعتقاد ما در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که آن جناب در جنگ خیبر مسموم گردید... به همان سبب رحلت فرمود (و به شهادت رسید)، و امیرالمؤمنین علیه السلام را عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله به قتل رسانید و شهید شد، و در نجف مدفون گردید، و امام حسن علیه السلام را زوجه آن حضرت جعده دختر اشعث کندی - لعنهما الله - مسموم کرد و به شهادت رسید، و امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسید و قاتلش



سنان بن انس نخعی بود... (هریک از ائمه علیهم السلام را ذکر کرد تا این که فرمود:) اعتقاد ما این است که این امور به حقیقت وقوع یافت و آن که امر ایشان بر مردم مشتبه نشد چنان که خیال نموده اند آن کسانی که در حق ایشان علیهم السلام تجاوز از حد کرده اند. بلکه مردم قتل هر یک را به درستی و حقیقت مشاهده کردند نه به گمان و خیال و نه بر شک و شبهه، و هر کس معتقد باشد که همه آن ها یا یکی از آن ها، مورد اشتباه و شبهه شده و در حقیقت وفات نموده اند، آن کس بر دین ما نیست و از او بیزاریم. و به تحقیق که پیامبر و ائمه علیهم السلام خبر دادند که ایشان کشته می شوند، پس هر کس بگوید که آن ها کشته نشده اند، تکذیب آن ها نموده و هر کس تکذیب ایشان نمود، البته تکذیب خدا کرده و به خداوند کافر شده و از دین اسلام بیرون رفت. و هر کس دینی غیر از اسلام بخواهد، هرگز از او قبول نمی شود، و او در آخرت از جمله زیان کاران است.^۱ دوازدهم: اطلاق بعضی از اسماء الحسنی بر غیر خداوند به نحو مطلق...^۲

۱ - محدث جلیل القدر شیخ حر عاملی رحمته الله می فرماید: «قد تواترت الأخبار، بل تجاوزت حد التواتر، بأن أمير المؤمنين و الحسين عليهما السلام قُتِلَا بالسيف، وأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم و سائر الأئمة عليهم السلام قُتِلُوا بالسهم، وأنهم كانوا يعترفون بالعبودية لله، وأنهم دفنوا تحت التراب، وأنه كانت تعتر بهم الأمراض و الأسقام و الخوف و الحزن و الفرح و السرور و الجوع و الشبع و الرضا و الغضب و غير ذلك مما ينافي قول الغلاة، ولم نستقص تلك الروايات؛ لأن مضمون الباب غير مقصود بالذات، وإنما ذكرناه لوجهين: أحدهما أن من اطّلع على المعجزات يخشى عليه أن يميل إلى قول الغلاة، لأنه إنما دعاهم إلى الغلو الاطلاع على بعض المعجزات فيتعين ذكر شيء مما يدفع تلك المفسدة. و ثانيهما أن النصوص عليهم وردت لمنع الناس من التفریط و التقصير في الاعتقاد فيهم، فلا بد من النصوص على بطلان الغلو لمنع الناس من الإفراط في ذلك الاعتقاد، فيكون ذلك من متممات النصوص. (اثبات الهداة: ۳۷۳/۵).

۲ - مثل لفظ «الله»، «معبود»، «ازلی»، «لم يلد» و «لم يولد»... عن أمير المؤمنين عليه السلام: «قَلَيْسَ لَهُ صِفَةٌ تُنَالُ وَلَا حَدٌّ يُضَرَّبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَخْبِيرُ اللَّغَابِ» (الغارات، ط القديمة: ۹۹/۸) و عن الكاظم عليه السلام: «أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهَ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ كَفُّوا عَمَّا يَبْوَى ذَلِكَ» (الكافي: ۱/ ۱۰۲ طبع اسلاميه) و عن أبي الحسن عليه السلام: «إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَأَتَى يُوصَفُ الَّذِي تَعَجَّرُ الْخَوَاشُ أَنْ تُذَرِّكَ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ غَنِ الْإِحْاطَةِ بِهِ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ وَ تَعَالَى عَمَّا يُنْعَثُ النَّاعِثُونَ» (الكافي: ۱۳۸/۸ طبع اسلاميه) و سئل عن الصادق عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ فَقَالَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى اللَّهُ الْجَبَّارُ إِنَّهُ مِنْ تَعَاظَى مَا ثُمَّ هَلْكَ يَقُولُهَا مَرَّتَيْنِ. (المحاسن: ۲۳۷/۸) و عن الرضا عليه السلام:

اطلاق اسماء و صفات پروردگار بر مخلوق به همان نحوی که بر خداوند اطلاق می‌شود، جایز نیست، مثلاً اطلاق «واحد» بر خداوند و خلق به یک نحو نیست (و اگر خواستی بگو به نحو اشتراک لفظی جایز است) و معنای واحدیت خداوند غیر از معنای واحدیت مخلوق است.^۱

تشبیه صفات مخلوق به صفات ذاتی پروردگار - مثل این که صفت علم و قدرت و حیات مخلوق را ذاتی مخلوق بدانیم، همان گونه که صفت علم و قدرت و حیات پروردگار را ذاتی (به حیثی که از دیگری به او داده نشده است) می‌دانیم - کفر و غلو است و برای مخلوق به صفات ربوبی قائل شده است. علم و قدرت و حیاتِ مخلوق از بخشش و احسان پروردگار است، علاوه بر جمات حدوثی و مخلوقی که در آن هست، و مباین با اوصاف ذاتیه حق تعالی است و هیچ گونه سنخیت و شباهت و مثلیتی بین آن دو وجود ندارد. بلکه همه کمالات و نعماتی که خلق دارد از بخشش و احسان خالق متعال است و حادث بوده و ابتداء دارد و قابل وجود و عدم و زیاده و نقصان و.... می‌باشد.

«فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُشَهِبَهُ بِمَا لَمْ يُسَمَّ بِهِ نَفْسُهُ» (التوحيد: ۵۱). در دعای جوشن کبیر آمده: «یا غَالِباً غَيْرَ مَغْلُوبٍ یا صَانِعاً غَيْرَ مَصْنُوعٍ یا خَالِقاً غَيْرَ مَخْلُوقٍ یا مَالِكاً غَيْرَ مَمْلُوكٍ یا قَاهِراً غَيْرَ مَقْهُورٍ یا رَافِعاً غَيْرَ مَرْفُوعٍ یا خَافِظاً غَيْرَ مَخْفُوظٍ یا نَاصِراً غَيْرَ مَنْصُورٍ یا شَاهِداً غَيْرَ غَائِبٍ یا قَرِيباً غَيْرَ بَعِيدٍ... یا مَنْ يَرَى وَلَا يُرَى یا مَنْ يَخْلُقُ وَلَا يُخْلَقُ یا مَنْ يَهْدِي وَلَا يُهْدَى یا مَنْ يُخَيِّي وَلَا يُخَيَّيَا یا مَنْ يَسْأَلُ وَلَا يُسْأَلُ...» (البلد الامين: ۴۰۶)

۱ - باری، واحد حقیقی آن است که ذاتاً نمی‌تواند دومی داشته باشد، چه این که تعدّد، فرع بر وجود مقدار و اجزاء است، و ذاتی که واحد حقیقی است و اصلاً جزء و کل ندارد، محال است که واحد دیگری، قرین و هم سنخ او پیدا شود. اصلاً جز خداوند در عالم، واحد حقیقی (یعنی بدون جزء) نداریم، و همه چیز متکثرند؛ چون موجودی که اجزاء نداشته باشد، تحققش محال است، جز خداوند که موجود است و اجزاء ندارد. انسان، واحد حقیقی نیست بلکه اجزاء مختلف دارد، «واجّد أخذ» یعنی ذات بلا اجزاء، پس غیر خداوند متعال واحد اعتباری است نه واحد حقیقی، و اصلاً بسیط قابلیت خلق شدن را ندارد. «نقطه» اگر طول و عرض و عمق ندارد که معدوم است و اگر دارد که متکثر است و قابل نصف شدن می‌باشد. کشیدن مربع و یک خط بدون اجزاء، محال است و هر چیزی که خداوند خلق نموده اجزاء دارد و قابل تنصیف است. و خلق مجزّد، محال و بی معنا است. «کلّ ما سوى الواحد متجزّء و الله واحد لا متجزّء» و «حَدّ الْأَشْيَاءِ كُلُّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ إِبَانَةٌ لَهَا مِنْ شَبْهِهِ وَإِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبْهِهَا» حدّ داشتن در جایی است که اجزاء داشته باشد و اگر اجزاء نداشته باشد، حدّ و حدود معنی ندارد.

کمالات خالق - ولو در تعبیر مسامحه وجود دارد - ذاتی، غیر مجعول، غیر زمانی و غیر مکانی و غیر قابل توهم، تصوّر و ادراک... است و مسانخ با کمالات مخلوقات نیست. اما کمالات مخلوق مجعول و غیر ذاتی و متناهی و محدود به زمان و مکان و قابل زیاده و نقصان و حادث به حدوث حقیقی است.

بلکه صفاتی مانند «هادی» و «سمیع» و «بصیر» و «لطیف» و «حکیم» و «خبیر» و «متکلم» و «مرید» هم بر خالق اطلاق می شود و هم بر مخلوق، اما به دو نحو اطلاق می شود که در کتاب «شرح تجرید» توضیح آن را داده ام.

اما صفات ذاتی پروردگار عین ذات قدّوس اوست.^۱ و صفات فعل نیز از آثار صفات ذاتی حق است. نیز صفات فعل خداوند مثل خالق و خلاق و صانع و رازق و مغنی و مُعطی از اسماء پروردگار است و مخلوق نیز چنین صفاتی دارد و لکن همه آن ها در مخلوق از آثار لطف و احسان خداوند است، علاوه بر فرق های دیگری که دارند.

صفت «خالق» در خداوند این است که او به قدرت و علم و غنای ذاتی می آفریند و روزی می دهد و بی نیاز می کند، ولی در مخلوق به قدرت و مالی که خداوند به او داده، لطف و بخشش می کند، یعنی اگر چوب و آهن و خمیر مجسمه سازی به او داده شود آن ها را به اشکال مختلف تبدیل کرده و به صور مختلف در می آورد، پس معنای «خالق» در مخلوق به معنای خلق تقدیر و شکل و هیئت و خلق افعال و معانی دیگر است.

خداوند متعال هم خالق است و حضرت عیسی علیه السلام هم خالق است. اما خداوند به مشیت و اراده و قدرت خود بدون احتیاج به اذن دیگری و بدون ماده، خلق می کند که آن نیز صفت فعل حق تعالی است، اما حضرت عیسی علیه السلام به

۱ - صفت به آن معنایی که «کلمه صفت» برای او وضع شده یعنی چگونگی و حالات شیء که خداوند متعال «لا کیف له ولا کم له بل کیف الکیف ولا کیف له و آتین الاین ولا این له» و «هو تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه» و «کیف» و «کم» مخلوق او هستند. پس صفت در وضع اولی اش به معنای «چگونگی» و «حالت» است که مربوط به متجزی است و همیشه فرض چگونه و حالت و وصف، فرع بر متجزی بودن است. و مقصود ما در این جا از صفت (ذاتی) آن نیست و توضیح آن را در شرح مفصل بر تجرید بیان کردیم، فلاحظ.



اذن پروردگار از ماده طین (گل) شکل و هیئت پرنده، درست می‌کند.^۱ خداوند به ذات مقدس خود، سلطان و فرمانده و ولی مخلوقات خود است. اما سلطنت و ولایت پیامبر و امام علیه السلام بر مخلوقات به جعل و احسان و اعطای پروردگار است و به آن اندازه است که خداوند خواسته و اگر خداوند به آنان مرحمت نفرماید به ذات خود هیچ ندارند.... «وَمَا يَكْفُرُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»^۲ و هر نعمتی در وجود شماست، از خداوند است.

باری، اگر کسی این صفات را ذاتی مخلوق بداند، برای مخلوق به صفات ربوبی قائل شده است. یعنی اگر نسبت به پیامبر و امام علیه السلام چنین معتقد باشیم که پیامبر و امام علیه السلام به ذات خود و بدون وحی و تعلیم پروردگار، دانا و توانا می‌باشند، چنان که خداوند متعال چنین است، شرک و غلو بوده و منکر مخلوقیت و عبودیت آنان گشته و آن‌ها را بی‌نیاز از پروردگار دانسته است و خدا و رسولش از این شرک و صاحب آن بیزارند.

کسی که برای پیامبر و امامان علیه السلام «خلق لا من شیء» که مختص ذات ربوبی است^۳ و رازقیت - به معنایی که مختص خداوند است - قائل باشد، غلو کرده است، تا چه رسد به این که صفات ثابت برای خالق مانند خالقیت و رازقیت را برای مخلوقی اثبات و از خالق متعال که پروردگار جهان است، سلب و نفی نماید.

۱ - به بسیاری از فقرات دعاها تأمل بشود، مطلب واضح‌تر می‌گردد مثل: «يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيُّا بَدَأَ كُلَّ حَيٍّ وَيَا حَيُّا جِئْتَ لَا حَيٍّ...» و «يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ يَا خَالِقَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ الْمُنِيرِ...» (مصباح المتهجد: ۲۲۸/۱) «يَا غَالِباً غَيْرَ مَغْلُوبٍ يَا صَانِعاً غَيْرَ مَصْنُوعٍ يَا خَالِقاً غَيْرَ مَخْلُوقٍ يَا مَالِكاً غَيْرَ مَمْلُوكٍ يَا قَاهِراً غَيْرَ مَقْهُورٍ... يَا مَنْ تَزَى وَلَا يُزَى يَا مَنْ يَخْلُقُ وَلَا يُخْلَقُ يَا مَنْ يَهْدِي وَلَا يُهْدَى يَا مَنْ يُحْيِي وَلَا يُخَيِّتُ يَا مَنْ يَنشَأُ وَلَا يُنْشَأُ...» (البلد الامين: ۴۰۶)

۲ - نحل: ۵۳.

۳ - امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ» (توحيد: ۶۸) و امام رضا علیه السلام فرمودند: «إِنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْبَجَلِيلُ خَلَقَ وَ صَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ» (کافی: ۱۲۰/۱) پس خلق لا من شیء مختص ذات ربوبی است. و مقصود از «إِنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ» ظاهراً همانی است که متداول بین بندگان است که مثلاً نجار باید چوبی به اندازه سریر داشته باشد تا از آن سریر بسازد، و خیاط باید پارچه‌ای به اندازه شلوار و پیراهن داشته باشد تا از آن شلوار و پیراهن بدوزد. و هم چنین صنعت گر و... نه این که از مقدار یک کیلو چوب، به اندازه صد کیلو سریر و صندلی و میز و... بسازد.

به بیان دیگر: با توجه به آنچه خواهد آمد، قول به خالقیت و رازقیت
ائمه علیهم السلام نسبت به ممکنات و مخلوقات، مستلزم تفویض و غلو در باره آن
بزرگواران است، که مذمت آن در روایات فراوان دیده می‌شود.



حالاً که بحث به این مقام رسید مناسب است در اینجا دو فائده ذکر شود:
فائده اول: (فرق اوصاف خداوند و مخلوقات)

چون کلام به بحث صفات رسیده شاید مناسب باشد توضیح مختصری در این بحث داده شود: فقیه و متکلم جلیل فاضل مقدار در کتاب «اللوامع الإلهية» می‌فرماید: «أنَّه ليس له صفة زائدة على ذاته، بل ليس له صفة أصلاً كما أشار إليه ولي الله بقوله: «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِسَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُتَوْصُوفِ» فلو كان له صفة زائدة لزم افتقاره إليها والمفتقر إلى الغير ممكن، و يلزم أيضا تعدد القدماء فبطل قول الأشاعرة القائلين بالمعاني والبهسمية القائلين بالأحوال»^۱

در توضیح کلام فاضل مقدار می‌گوییم: آیا خداوند متعال، ذات دارای صفت است تا دو چیز باشد و در نتیجه بحث کنیم که آیا این صفات زائد بر ذات هستند یا عین ذات؟^۲ چون زمانی می‌گوییم: «الف» عین «ب» است، که «الف» مقوم «ب» و خود «ب» نباشد، زیرا اگر مثلاً حرارت همان آتش باشد و مقوم آتش باشد و یا نور خورشید همان خورشید و مقوم او باشد در این صورت معنا ندارد که بگوییم: آیا حرارت عین آتش است یا غیر آن؟ زمانی سؤال از زیادت و عینیت می‌شود که مقوم و... نباشد.

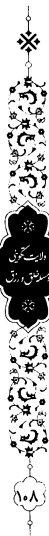
خداوند متعال، ذات علم و قدرت و حیات است، نه ذاتی که دارای صفت قدرت و علم و حیات باشد و در نتیجه بحث از عینیت یا زیادت صفات بر ذات، موضوعاً منتفی است؛ زیرا خداوند متعال ذاتی است فراتر از قابلیت اتصاف به صفت و کمیت و زیادت و نقصان و تجزئ و تبعض و.....

وقتی ذات و صفت دو چیز بودند و ذات، دارای کیفیت و قابل اتصاف به صفت شد، پس آن ذات متجزئ و متبعض و قابل زیاده و نقصان و.... خواهد بود و آن همان مخلوق و مصنوع است. واجد شدن و فاقد شدن از شئون و

۱ - اللوامع الإلهية في المباحث الكلامية: ۱۶۰.

۲ - ولو در صورت عینیت دیگر غیریت و زیادت معنا ندارد.





خصائص مخلوقات و اشیای ذی اجزاء و مقدار است.

باری، ذات دارای صفت، قابل اتصاف به اوصاف و کیفیات دیگری نیز خواهد بود، در این صورت چگونه فرض کنیم این اوصاف عین ذات است؟ با وجود این که عارض بر ذات است و می شود این ذات را با نبودن این اوصاف و جایگزین نمودن صفات دیگر هم فرض کرد.^۱

حضرات معصومین علیهم السلام در احادیث زیادی به این حقیقت اشاره فرمودند،

که برخی از آن ها را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «كَمَالَ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَنُ وَصَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاءَ وَمَنْ تَنَاءَ فَقَدْ جَزَأَهُ وَمَنْ جَزَأَهُ فَقَدْ جِهَلَهُ؛^۲ کمال اخلاص آن است که وی را از صفات (ممکنات، یا این که از صفات به معنای امر عارضی و دارای کیفیت و...) پیراسته دانند، چه این که هر صفتی گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است، آن کس که خدای را به صفتی وصف کند وی را به چیزی مقرون دانسته، و آن کس که وی را مقرون به چیزی قرار دهد، تعدّد در ذات او قائل شده، و هر کس تعدّد در ذات او قائل شود، اجزایی برای او تصوّر کرده و او را متجزّی دانسته، و هر کس اجزایی برای او قائل شود (و او را متجزّی بداند) وی را نشناخته است.»

و عن الصادق علیه السلام: «كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدِّ مُسَمًّى؛^۳ هر چه وصف (حقیقت او) شود، مصنوع و مخلوق است و صانع اشیاء موصوف به حدّ مذکور نیست (به بیان دیگر: صانع و خالق اشیاء حقیقتی است که موصوف بحدّ مسمی نیست و متّصف به این امر نمی شود).»

۱ - اگر بگوییم در خداوند، ذات و صفت یکی هستند نه دو تا؛ می گوییم: به اعتباری، در غیر خداوند هم صفت با موصوف یکی هستند. آیا صفات درخت غیر از خود درخت هستند؟ صفاتش (یعنی کم و کیف و بو و شکلش) خودش هستند و دو حقیقت جوهری نیستند بلکه گذشت که خداوند از سنخ صفت و موصوف نیست.

۲ - الاحتجاج: ۱/ ۱۹۹.

۳ - التوحید: ۱۴۳.

و عن الرضا عليه السلام: «وَنَظَامُ تَوْجِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَلَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَةُ كُلِّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ بِالْإِفْتِرَانِ وَ شَهَادَةُ الْإِفْتِرَانِ بِالْحَدَثِ وَ شَهَادَةُ الْحَدَثِ بِالْإِمْتِنَاعِ مِنَ الْأَزْلِ الْمُتَمَتِّعِ مِنَ الْحَدَثِ»^۱ و نظام و رسته توحیدش نفی صفات (زائده بر اصل ذات) از او است، به گواهی دادن عقل‌ها که هر صفت و موصوفی آفریده شده‌اند و گواهی دادن هر آفریده شده که او را آفریننده‌ای هست که هیچ یک از صفت و موصوف نیست، و هر صفت و موصوفی گواهی دهند که پیوسته و نزدیک یکدیگرند، و پیوستگی و نزدیکی، گواه بر حدوث و پیدایش است، و حدوث و پیدایش گواه بر امتناع از ازلیتی است که آن ازلیت از حدوث و پیدایش امتناع دارد (یعنی حدوث و ازلیت نقیض یکدیگرند و هر یک گواهی می‌دهند که با دیگری قابل جمع نیستند).

و عن الرضا عليه السلام: «وَلَا نَفْيَ مَعَ اثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ»^۲ با اثبات صفات (زائده برای خدا) نفی تشبیه نمی‌شود.

حاصل این است که اگر ذات و صفات دو چیز فرض شد، بحث عینیت آن دو و زیادت مطرح می‌شود، بلکه بحث عینیت چه بسا منافی با دوئیت و اتصاف ذات به صفت خواهد بود.^۳ پس اگر گفتیم خداوند، ذات علم و قدرت و حیات است نه ذاتی که متصف و دارای این اوصاف است، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. و مستفاد از اخبار این است که اگر ذاتی، صفات داشته باشد، دو چیز شده است و صفت غیر موصوف است. و خداوند متعال قابل اتصاف به صفات و قابل اتصاف به واجد شدن و نشدن نیست.

به بیان دیگر: اگر بگوییم: خداوند دارای علم و قدرت است به طوری که علم را غیر ذات فرض کنیم، غلط و نادرست است، چنان که فاقد آن باشد هم

۱ - أي كل مركب من الصفة و الموصوف.

۲ - التوحيد: ۳۴.

۳ - همان: ۴۰. یعنی آیا نفی تشبیه تعالی بالمخلوق مع اثبات الصفات الزائدة له.

۴ - حقیر می‌گوید: تنافی قول به عینیت با دوئیت و اتصاف ذات به صفت، قرینه واضح است که بسیاری از کسانی که قائل به عینیت شدند (مثل علامه مجلسی رحمته الله و...) مقصودشان همان کلامی است که ما ذکر کردیم نه ذات دارای صفت و....



غلط است؛ زیرا در این صورت بحث ما در ذاتِ قابل زیاده و نقصان و قابل وجدان و فقدان و ذاتِ متجزی و متبعض و عددی و محتاج خواهد بود، در حالی که توحید در ذات به معنای نفی شریک و نفی جزئیت و تجزیه و ترکیب و مقدار و عدد و اُتصاف و... است، پس علم و قدرت و حیاتی که در تمام مخلوقات هست، حقیقت آن قابل تصوّر و توهم و قابل زیاده و نقیصه و قابل وجود و عدم و تجزّی و ترکیب است، بر خلاف علمی که قابل زیاده و نقیصه و تصوّر و توهم نیست که ما در مقام بیان و تعریف، مفهوم عام «عدم الجمل» را می فهمیم؛ زیرا حقیقت علم پروردگار قابل فهم و درک و آکنه نیست؛ همان طوری که در حقیقت ذات او بیان کردیم. و صفات خداوند متعال صفات اقراری است نه احاطی، و ذات قدرت و علم و حیات حق تعالی، متعالی از تصوّر و توهم و اجزاء و عدد و مقدار و تناهی و... است و چنین حقیقتی محال است قابل شناخت باشد، و هر چیزی که حقیقت و ذات و کنه او قابل شناخت و توهم و تصوّر مستقیم واقع شود حقیقتی عددی و مقداری و متجزی و قابل زیاده و نقصان و مخلوق است. پس او شیئی است بر خلاف اشیای مخلوقی، و عالم است بر خلاف علم مخلوقی؛ و ما علم و قدرت و حیاتی که دارای مقدار و اجزاء و عدد و... که علم مخلوق است را، از ذاتی که متعالی و فراتر از این اوصاف است نفی می کنیم و از حقیقت علم او هیچ نمی فهمیم جز مفهوم عدم الجمل (که سلب های متعدد از یک حقیقت «یعنی خداوند» موهّم تعدّد و تکثر در آن حقیقت نیست، بر خلاف توصیف یک حقیقت به اوصاف متعدّد که موهّم تجزّی و تکثر حقیقی آن است، فتأمل!)

نه این که نفی علم از خداوند متعال بکنیم بلکه او ذات علم و قدرت است، پس مقصود از «عالم» که محمول در قضیه «الله عالم» است، معنای متصوّر و متوهم و مقداری و عددی و متجزّی نیست، بلکه یک معنای متعالی و فراتر و منزّه از آن ها است که از آن تعبیر به «عدم الجمل» می کنیم و از نفی جمل هم نمی خواهیم اثبات علم مخلوقی کنیم، بلکه علم باری تعالی مقصود ما است. پس در آوردن قضیه به صورت سلبی و یا به صورت ایجابی، مقصود ما اثبات علم برای باری تعالی به معنایی که در مخلوقات فهمیده می شود

نیست، اگر چه مفهوم عام «عدم الجمل» و «طرده العدم» و «عدم العجز» و یا «صرف الثبوت» و «ذی التحقق» و... شامل خالق و مخلوق می شود و به نحوی نیست که تعطیل لازم آید تا از قضیه «الله موجود» و «الله عالم» و «الله قادر» هیچ نفهمیم که جز لقلقه زبان چیزی دیگری نباشد، و در نتیجه اثبات ذات حق تعالی نکرده باشیم و از حد تعطیل خارج نشده باشد و این امر در قضیه «الله موجود» واضح تر است.^۲

خداوند و خلق در مفهوم و معنای عام که حکایت از ثبوت و تحقق و طرد عدم می کند مشترکند. اما در این که موجودیت در مخلوقات مسبوق به عدم و ملحق به عدم و متساوی النسبة، بالنسبه به وجود و عدم بوده و به مقدرات و غیر این امور... تعلق گرفته، بر خلاف خداوند متعال که کائن قبل الوجود و الکیونیه و متعال عن قبول الوجود و العدم و...، افتراق دارند.

ظاهراً مقصود بسیاری از قائلین به عینیت صفات با ذات، مانند علامه مجلسی رحمته الله و... همین مطلبی است که ما در این جا ذکر کردیم و گونه چگونگی از ذاتی که دارای صفاتی است و متعدد می باشند، تعبیر به عینیت بنماید. مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول می فرماید: «و الأكثر علی أنه تصدق تلك الصفات علی الذات الأقدس، فذاته وجود و علم و قدرة و حیاة و سمع و بصر، و هو أيضا موجود عالم قادر حی سمیع بصیر، و لا یلزم فی صدق المشتق قیام المبدأ به، فلو فرضنا بیاضاً قائماً بنفسه لصدق علیه أنه أبيض».^۳ و نیز ایشان وجه رابع از وجوه عدم زیادتی صفات بر ذات را چنین ذکر فرمود: «این صفات امور اعتباریه نفس الامریه هستند و عین ذات مقدس نیستند و موجود زائد بر ذات نیستند».^۴ و این نظر را اقرب به عقل از سایر مسالک

۱ - در مفهوم «علم» و «وجود» و «قدرت»

۲ - در بعضی از مثال ها امر مشکل تر می شود و باید بیشتر توجه شود که گرفتار تشبیه و تعطیل نشویم، مثل: «الله تعالی واحد» و «زید واحد» که واحد بودن زید به اجتماع و ایتلاف و أجزاء و نظیر و شبیه داشتن و... است. بر خلاف واحد بودن خداوند...

۳ - مرآة العقول: ۱۰/۲.

۴ - مجموعه رسائل اعتقادی، علامه مجلسی رحمه الله، رساله فرق میان صفات فعل و ذات: ۱۵، ۱۹.



دانسته‌اند، و در کلام شهید ثانی اشاره‌ای به آن شده است.^۱

باری، بعد از فهمیدن بطلان قول به زیادتی صفات بر ذات و بطلان قول به اثنینیت آن دو، و بطلان نفی علم و قدرت از خداوند متعال و تعطیل در صفات؛ ضرورتی نیست در فهمیدن چیزی که تفکر در آن، زیاده از این مقدار، به تفکر در ذات بر می‌گردد، و نهی از آن در اخبار وارد شده است، و عقل از فهم آن کما ینبغی قاصر است چنان که علامه مجلسی رحمته الله افاده نمودند، همین قدر بدان که خداوند متعال ذات علم و قدرت است، نه ذاتی که متصف به علم و قدرت باشد، انگار در معنای صفت داشتن یک غیریتی بین صفت و موصوف تصور می‌شود، پس فرق است بین قول ما که می‌گوییم: «خداوند ذات علم و قدرت و حیات است» و قولی که می‌گوید: «خداوند ذاتی است که دارای صفت علم و قدرت و حیات است...» که آن نادرست است. و ظاهراً نزاع بین قائل به عینیت، مثل علامه مجلسی رحمته الله در بعضی از کلماتش و بیشتر متکلمین، و بین قول فاضل مقداد و معنای چهارم علامه مجلسی و کلام شهید ثانی و مستفاد از بعضی کلمات اعلام، لفظی است، و باید طوری بیان شود که نه تعطیل در صفات لازم آید و نه اثنینیت و غیریت، فافهم!

باری، مخفی نماند که اشتراک خالق و مخلوق در مفهوم واحد، یعنی اشتراک در «تحقق و ثبوت»^۲ و یا «طارد العدم»، موجب اشتراک در حقیقت و مصداق نیست، چنان که محقق سبزواری در منظومه و شرحش به آن^۳ (اشتراک در حقیقت و مصداق) قائل است.

۱ - حقائق الایمان مع رسالتی الاقتصاد والعدالة: ۱۴۶.

۲ - مجموعه رسائل اعتقادی، علامه مجلسی، رساله فرق میان صفات فعل و ذات: ۱۵، ۱۹.

۳ - مفهوم وجود از معقولات ثانیه است که مصداقی در خارج ندارد (در خارج چیزی به نام وجود نداریم)، و حمل آن بر حقائق متباین و مختلف، دلیل بر اشتراک آن حقائق در حقیقت خارجی نیست.

۴ - یعنی محقق سبزواری در شرح منظومه صفحه: ۲۴، می‌گوید: (لأن معنى واحداً لا تنتزع * مما لها توحد ما لم يقع) یعنی اشتراک در مفهوم واحد (تحقق و ثبوت) موجب اشتراک در حقیقت و مصداق است. و مفهوم واحد از حقائق متباین و متخالف - بما هی متباینه و متخالفة - انتزاع نمی‌شود. و این تنها دلیلی است که ایشان در متن منظومه‌اش و نیز در کتاب نهایة الحکمة صفحه: ۱۸ و بدایة الحکمة صفحه: ۱۶، بر وحدت وجود اقامه کرده‌اند. و ما مفضلاً آن را در کتاب «تنزیه المعبود فی الرد علی وحدة الوجود» صفحه: ۶۳ - ۷۱، نقد و رد کردیم.

فائده دوم: آیا صفات ثبوتیه به سلبیه بر می‌گردد؟

اختلاف است میان دانشمندان کلام که آیا صفات ثبوتیه و سلبیه هر کدام استقلال دارند؟ و یا مرجع صفات ثبوتیه به سلبیه است؟ و یا بالعکس در این باره سه نظریه عنوان شده:

۱- جماعتی می‌گویند: صفات ثبوتیه عموماً برگشت به یک سلسله امور سلبیه دارند، یعنی وقتی ما می‌گوئیم: «خداوند عالم است» منظور این است که جاهل نیست، «قادر است» یعنی عاجز نیست، «مرید است» یعنی مکره و مجبور نیست و.... وگرنه بیش از این ذهن و عقل ما ادراک ندارد و در حقیقت اسناد هر صفت کمالیه‌ای به خداوند، مساوی با نفی ضد آن، از خداوند است، وگرنه لازم می‌آید که ذات متعدد و متکثر باشد. بعضی استدلال می‌کنند که ظاهر کلام جمعی از اعلام این چنین است، مثل شیخ صدوق رحمته الله علیه در رساله اعتقادات خود که می‌فرماید: «باب الاعتقاد فی صفات الذات و صفات الافعال: قال الشيخ ابو جعفر رحمته الله علیه (شیخ صدوق) کُلُّ ما وصفنا الله تعالی من صفات ذاته فانما نريد بكل صفة منها نفی ضدها عنه تعالی.....»^۱

و در کتاب شریف توحید می‌فرماید: «إذا وصفنا الله تبارك و تعالی بصفات الذات فانما ننفي عنه بكل صفة منها ضدها فتی قلنا إنه حي نفينا عنه ضد الحياة و هو الموت و متى قلنا إنه عليم نفينا عنه ضد العلم و هو الجهل و متى قلنا إنه سمیع نفينا عنه ضد السمع و هو الصمم و متى قلنا بصیر نفينا عنه ضد البصر و هو العمی و متى قلنا عزیز نفينا عنه ضد العزة و هو الذلة و متى قلنا حكيم نفينا عنه ضد الحكمة و هو الخطأ و متى قلنا غني نفينا عنه ضد الغنى و هو الفقر و متى قلنا عدل نفينا عنه الجور و الظلم و متى قلنا حلیم نفينا عنه العجلة و متى قلنا قادر نفينا عنه العجز و لو لم تفعل ذلك أثبتنا معه أشياء لم تزل معه و متى قلنا لم يزل حيا عليهما سميعا بصيرا عزيزا حكيمًا غنيا ملكا حلیمًا عدلا كريما فلما جعلنا معنى كل صفة من هذه الصفات التي هي صفات ذاته نفی ضدها أثبتنا أن الله لم يزل واحدا لا شيء معه....»^۲

۱ - الاعتقادات الامامية: ۲۷.

۲ - التوحید: ۱۴۸.



مرحوم کلینی رحمته الله می فرماید: «وَصِفَاتُ الذَّاتِ تَنْفِي عَنْهُ بِكُلِّ صِفَةٍ مِنْهَا ضِدَّهَا يُقَالُ حَيٌّ وَعَالِمٌ وَسَمِيعٌ وَبَصِيرٌ وَعَزِيزٌ وَحَكِيمٌ غَنِيٌّ مَلِكٌ خَلِيمٌ عَذْلٌ كَرِيمٌ فَالْعِلْمُ ضِدُّهُ الْجَهْلُ وَالْقُدْرَةُ ضِدُّهَا الْعَجْزُ وَالْحَيَاةُ ضِدُّهَا الْمَوْتُ وَالْعَزَّةُ ضِدُّهَا الدَّلَّةُ وَالْحِكْمَةُ ضِدُّهَا الْخَطَاُ وَضِدُّ الْجِلْمِ الْعَجَلَةُ وَالْجَهْلُ وَضِدُّ الْعَذْلِ الْجَوْرُ وَالظُّلْمُ»^۱

خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله در صفات «حیاء» می فرماید: «أقول: الذين يذهبون إلى أن الصفات يجوز أن تكون زائدة على ذاته تعالى يذهبون إلى أن الحياة صفة زائدة، والذين لا يجوزون ذلك^۲ يجعلونها سلبية»^۳

مرحوم علامه حلی می فرماید: «اتفق الناس على أنه تعالى حيّ واختلفوا في تفسيره فقال قوم إنه عبارة عن كونه تعالى لا يستحيل أن يقدر ويعلم. وقال آخرون إنه من كان على صفة لأجله عليها يجب أن يعلم ويقدر. والتحقيق أن صفاته تعالى إن قلنا بزيادتها على ذاته فالحياة صفة ثبوتية زائدة على الذات وإلا فالمرجع بها إلى صفة سلبية وهو الحق. وقد بينا أنه تعالى قادر عالم فيكون بالضرورة حيا لأن ثبوت الصفة فرع عدم استحالتها»^۴

مرحوم علامه حلی در «مناهج» در امور عامه، وجود را مشترک معنوی گرفته ولی در بحث الهیات آن اشکال می کند و می فرماید: «فالخلاص حينئذ إنما هو بكون الوجود مقولا بالاشتراك اللفظي بين الواجب وغيره من الممكنات»^۵

مرحوم فاضل مقداد شارح باب حادی عشر، می گوید: «أقول: لما فرغ من الثبوتية شرع في السلبية؛ وتسمى الأولى صفات الكمال، والثانية صفات الجلال، وإن شئت كان مجموع صفاته صفات جلال. فإن إثبات قدرته باعتبار سلب العجز

۱ - الکافی: ۱/ ۱۱۲ طبع اسلامیه.

۲ - یعنی کسانی که زیادت صفات را قبول ندارند (یعنی امامیه و معتزله) به سلبیه بر می گردانند.

۳ - نصیر الدین طوسی، تلخیص المحصل: ۲۸۱.

۴ - علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد مؤسسة النشر الإسلامي، صفحه: ۲۸۷.

۵ - مناهج اليقين في أصول الدين: دار الأسوة للطباعة والنشر: ۳۲. حاصل مطلب: از آنجایی که ما درکی از حقیقت صفات ذاتی خداوند متعال نداریم پس اطلاق «عالم» بر خداوند به معنایی که در مخلوقات است نمی باشد بلکه در حقیقت نفی جهل از خداوند می کنیم، پس اطلاق این صفت بر خدا و خلق به نحو مشترک لفظی است.

عنه، وإثبات العلم باعتبار سلب الجهل عنه، وكذا باق الصفات. وفي الحقيقة المعقول لنا من صفاته ليس الا السلوب والإضافات. وأما كنه ذاته، فحجوب عن نظر العقول ولا يعلم ما هو إلا هو^١

قاضى سعيد قمى مى نويسد: «فصفات الله تعالى كلها راجعة إلى سلوب الأضداد والتناقض، لأنها معاني ثبوتية له إما عينية أو قائمة به^٢. فقسمة الصفات بالثبوتية والسلبية، إنما هو باعتبار الألفاظ فقط، فإن بعضها ألفاظ ثبوتية كالعلم والقدرة وبعضها ألفاظ سلبية كليس مجسم ولا جوهر ولا عرض، وإلا فالكل سلوب إما على أنها مسلوب أنفسها كما في الصفات السلبيّة أو مسلوب نقائضها كالصفات الثبوتية. «فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه وكل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه» هذا تفريع على أن إثبات الصفة تشبيه فكل ما في الخلق من الأمور الصادقة عليه - اعتبارية كانت أو خارجيّة - لا يوجد في خالقه؛ إذ لو وجد فيه سبحانه لكان يشترك هو تعالى مع خلقه في كونه مصداقا لذلك المفهوم، وما به الاشتراك يستدعي ما به الامتياز وإن كان بالحیثیات، فيتركّب هو عزّ شأنه وإن كان بالجهات^٣.

مرحوم ملا صالح مازندرانی مى فرمايد: قوله (الحمد لله الذي يصف ولا يوصف) أي يصف الأشياء بصفاتها ولا يوصف بشيء من صفاتها لاستحالة اتصافه بصفات الممكن. أو لا يوصف بصفة أصلا لا صفة له حتى يوصف بها وكل ما يتخيل من الصفات فهو راجع إلى السلب، فان قولنا هو عالم قادر مثلا راجع إلى أنه ليس بجاهل ولا عاجز كما مر في كتاب التوحيد^٤.

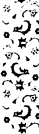
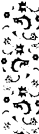
مرحوم سيّد شبر در حق اليقين مى فرمايد: «فلا بد أن يكون صانع جميع العالم كاملا بكل كمال بالذات من جميع الجهات. والمقصود من الصفات الثبوتية نفي أضدادها إذ صفاته تعالى لا كيفية لها ولا سبيل إلى إدراكها، فالقصور منها جلب أضدادها فهي سلوب في الحقيقة، فعنى كونه تعالى قادرا عالما أي ليس بعاجز ولا جاهل لأن العجز والجهل نقصان لا يليق بالكمال بالذات من جميع الجهات وهكذا

١ - علامه حلى، وفاضل مقداد: الباب الحادي عشر (النافع يوم الحشر في شرح باب الحادي عشر):

٢ - يعنى چه به نحو عينيت و چه به نحو زيادت نيست.

٣ - شرح توحيد الصدوق، قاضى سعيد قمى: ١٧٩/١.

٤ - شرح الكافي: ٢٩٨/١، طبع اسلاميه



في جميع الصفات، واما ان يكون المقصود منها إبطال الحدين أي انه تعالى ليس معطلا في القدرة والعلم وغيرها وليس شبيها بقادر منا فإن كون زبدا موجودا سميعا بصيرا لذاته بل من غيره. وقد جمع الله بينهما في قوله تعالى: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^١.

و ظاهر بعضی از روایات هم دلالت بر این مطلب دارد که صفات ثبوتی به صفات سلبی بر می گردد؛ چنان که از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: «إِنَّمَا سَمِيَ اللَّهُ عَالِمًا لِأَنَّهُ لَا يَجْهَلُ شَيْئًا فَقَدْ جَمَعَ الْحَالِقُ وَالْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعَالِمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى»^٢ و از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمودند: «فَقَوْلُكَ إِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ خَبَرْتُ أَنَّهُ لَا يَفْجِرُهُ شَيْءٌ فَتَنَيْتُ بِالْكَلِمَةِ الْعَجْزَ وَ جَعَلْتُ الْعَجْزَ سِوَاهُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُكَ عَالِمٌ إِنَّمَا نَفَيْتُ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ وَ جَعَلْتُ الْجَهْلَ سِوَاهُ وَإِذَا أَفْنَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَفْنَى الصُّورَةَ وَ الْهَجَاءَ وَ التَّقْطِيعَ وَ لَا يَزَالُ مَنْ لَمْ يَزَلْ عَالِمًا فَقَالَ الرَّجُلُ فَكَيْفَ سَمَيْنَا رَبَّنَا سَمِعًا فَقَالَ لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَسْمَاعِ وَ لَمْ نَصِفْهُ بِالسَّنْعِ الْمَعْقُولِ فِي الرَّأْسِ وَ كَذَلِكَ سَمَيْنَاهُ بَصِيرًا لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ أَوْ شَخْصٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ....»^٣.

و روایات کثیری که دلالت دارد بر این که ذات خداوند و صفات ذاتی او قابل تصور و توهم و ادراک نیست، نیز شاهد بر برگشت صفات ثبوتی به صفات سلبی است.

اگر چه ممکن است به احتمال قوی گفته شود که مقصودشان این است که خداوند متعال عالم و قادر هست و به تعطیل در صفات قائل نیستند، اما چون ما از علم و قدرت خداوند چیزی نمی فهمیم، «المعقول لنا من العلم و القدرة عدم الجهل و عدم العجز» و شاهدش همان عبارت آخر فاضل مقداد است که «و اما کنه ذاته، فمحجوب عن نظر العقول....».

قائلین به این قول، گمان کرده اند که اگر ما صفات کمالیه را بیک سلسله

١ - سورة الشورى: الآية: ١١

٢ - حق اليقين في معرفة أصول الدين، شبر عبدالله: ٤١/١.

٣ - الكافي: ١٣١/١ طبع اسلاميه.

٤ - الكافي: ١١٢/١ طبع اسلاميه.



امور ثبوتی دانستیم و معتقد شدیم که در خارج و در ذات حق موجودند، مستلزم تعدّد و تکثر در ذات می شود درحالی که ذات حق واحد است و هیچ جهت کثرتی در او نیست و لذا برمی گردانیم به امور سلبیه.

ولی جواب این قول این است که: اگر صفات کمالیه خدا زائد بر ذات بود، این تالی فاسد را داشت، ولی صفات خداوند متعال عین ذات اوست (بلکه تعبیر به صفت هم شاید مسامحه باشد و یا به معنای عام صفت باشد) و طبق آن اشکالی نیست. و به عبارت بهتر می گوییم: «خداوند علم و قدرت و حیات است» نه این که در آن جا ذاتی و صفتی باشد «لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و شهادة الموصوف انه غير الصفة»

باری، نظر شیخ صدوق و فاضل مقداد و... نفی صفت ثبوتی مثل علم و قدرت و... نیست تا مستلزم تعطیل در صفات باشد بلکه مقصود این است که چون ما از علم و قدرت و... بیش از این نمی فهمیم که خداوند جاهل و عاجز نیست، به سلب تعبیر می کنیم، چنان که فاضل مقداد رحمته الله فرمودند: «و في الحقيقة المعقول لنا من صفاته ليس إلا السلوب والاضافات» فتأمل!

۱ - همان طوری که بیان شد اثبات علم و قدرت برای خداوند متعال (و بر نگرداندن آن دو به صفات سلبیه) مستلزم تشبیه علم و قدرت خداوند به علم و قدرت خلق و احاطه بر ذات حق تعالی نیست، و موجب تصوّر ذات و اکتناه ذات حق تعالی و یا موجب زیادت صفات بر ذات نیست، چنان که بعضی تصوّر کرده اند. و ارجاع صفات ثبوتیه به سلبیه در اخبار و کلمات اعلام به معنای نفی علم و قدرت و تعطیل آن دو و عدم اثبات آن دو نیست، (یعنی نه تشبیه و نه تعدّد و نه احاطه بر ذات لازم آید) چنان که واضح است والله العالم، فلاحظ.

۲ - محقق مرحوم شیخ محمد جواد خراسانی در هدایة الأئمة إلى معارف الائمة: ۵۳۲ می فرماید: قال المحقق الخراسانی رحمته الله: و ليس معنى العين؛ ای معنی عینیه الصفات للذات، کون ذاته علما أو قدرة أو غير ذلك، كما يتفوه به بعض القاصرين؛ بل معنی العینیه، التجريد عن صفاته زائدة على ذاته، و قول الصادق عليه السلام فی حدیث ابی بصیر: «و العلم ذاته، و القدرة ذاته»، ليس على ما يوهم، بل اراد عليه السلام من قوله: «لم يزل الله - عزّ و جلّ - ربنا، و العلم ذاته و لا معلوم، و السمع ذاته و لا مسموع»، أنّه تعالى كان في الأزل، حين لا معلوم، و لا مسموع، و لا مبصر، و لم يكن إلّا ذاته، و هذا غير ان ذاته تعالى، علم و قدرة، فإنّه يلزم تعدّد الذات بتعدّد المعاني؛ اذ لا جامع بين هذه الصفات. و كيف يجمع بينه و بين اقوالهم الكثيرة أنّه عالم الذات و عالم بالذات؟ فإنّ العلام (العالم) غير العلم، و القادر غير القدرة. و ليس في التجريد نفی العلم له، بل نفی كونه بشي من المعنى زائدا على الذات شمله، كشمول الأوصاف للذوات، او كشمول الذوات للأوصاف؛ بل حقيقة العینیه و



أقول: فافهم و تأمل! و حق این است که ذکر کردیم، تفکر در این امور ضروری نیست، و باید اجمالاً معتقد باشیم که صفات کمالیه خداوند، موجود زائد بر ذات و قائم به ذات نیستند، و علتی غیر ذات حق تعالی ندارند، و ذات مقدس هرگز از این صفات خالی نیست، و تعددی در ذات و صفات حقیقه نیست که موجودات متعدده در ازل، اثبات کنیم، و اتصاف ذات به این صفات، شبیه اتصاف ممکنات نیست. و تفکر در زیاده از این، به تفکر در ذات برمی گردد، و نهی از آن در اخبار وارد شده است، و عقل از فهم آن کما ینبغی قاصر است.^۱

۲- جماعت اشاعره می گویند: صفات کمالیه خداوند يك سلسله امور ثبوتیه و وجودیه هستند که در خارج موجودند و قدیم هم هستند، و زائد بر ذات خداوند هستند. و این عقیده از آن ها مشهور است که قائل به قدماء ثمانیه هستند. و در بحث حدوث عالم، مبرهن شده که موجود قدیم يك موجود بیشتر نمی تواند باشد و قول به تعدّد قدیم عقلاً و نقلاً باطل و فاسد است.

۳- بعضی می گویند: ما منکر الهیات سلبی نیستیم و عالم به معنای «لیس بجاهل» هم درست است، ولی ما می خواهیم الهیات اثباتی و معنای اثباتی برای عالم درست کنیم. وقتی می گوییم خداوند عالم است یعنی کار کرد علم و کار کرد قدرت و... (و به تعبیر متکلمین: الإحکام و التجرد و استناد کلّ شيء إلیه دلائل العلم) یعنی ذات، نائب مناب صفت است یعنی کار کرد صفت است.

التجريد، عود الأوصاف الثبوتية إلى السلوب، و الجمع بين نفي الصفات و وجوب الصفات و ثبوتها له بحقايقها الملزومة للذات، كالمنتزعة من الذات، مثل الانسانية للإنسان. فعلمه يعود إلى أنه لا جهل؛ أي ليس له جهل، و التقدير مرجعه إلى أنه لا عاجز، و هكذا البصير يرجع إلى أنه ليس بمحجوب و كذا مرجع غيرها من الصفات، فهي بهذا التأويل في عين الثقي. قال مولانا الرضا رحمته في حديث الحسين بن خالد: «وإنما سُمي الله عالماً، لأنه لا يجهل شيئاً، و لكن الله بصير لا يجهل شخصاً منظوراً إليه، و أما الخبير فإلذي لا يعزب عنه شيء و لا يفوته.» و قال مولانا الجواد رحمته: «فقولك أن الله قدير، خبرت أنه لا يعجزه شيء، فنفيت بالكلمة العجز و جعلت العجز لسواه، و كذلك قولك عالم، إنما نفيت بالكلمة الجهل، و جعلت الجهل لسواه.» و قول الرضا رحمته: «و إذا قلت خلق الأشياء بقدره، فإنما تصفه أنه جعلها باقتدار عليها و قدرة، و لكن ليس هو بضعيف و لا عاجز، و لا محتاج إلى غيره، بل هو سبحانه، قادر لذاته لا بالقدرة.» فهي؛ أي الصفات الثبوتية، كقدوس إذن في المنزلة، حيث أن ظاهره اثبات، و معناه الثقي..

۱. علامه مجلسی رحمته، مجموعه رسائل اعتقادی، رساله فرق میان صفات فعل و ذات: ۱۵، ۱۹.

۴ - بعضی ها می گویند: صفات ثبوتیه يك سلسله کمالات وجودیه هستند که در خارج برای ذات خداوند ثابت هستند و برگشت به امور سلبيه هم ندارند و عین ذات هم هستند که یکی از طرفداران این نظریه صاحب عقائد الامامیه است که می گوید: «ولا ينقضی العجب من قول من یذهب الی رجوع الصفات الثبوتیه الی الصفات السلبيه لما عَزَّ علیه أن یفهم کیف أن صفاته عین ذاته فتخیل أن الصفات الثبوتیه ترجع الی السلب لیطمئن الی القول بوحده الذات و عدم تكثرها فوقع بما هو اسوأ؛ اذ جعل الذات التي عین الوجود و محض الوجود والفاقة لكل نقص و جهة امكان، جعلها عین العدم و محض السلب».

حقیر گوید: تعلیلی که در کلام ایشان ذکر شد: «اذ جعل الذات التي عین الوجود و محض الوجود...» توقّف دارد که ما قائل باشیم که خداوند حقیقت الوجود است و اصالت با وجود باشد و... و این قول مستلزم تعیین کنه ذات حق، و پذیرفتن اصالت وجود بلکه وحدت وجود است و بطلانش در محلّش بیان شد.

تنبيه ششم: (خالق جواهر و اعراض)

با براهین ثابت خواهیم کرد - إن شاء الله تعالی - که هیچ متجزی و مقداری و عددی (یعنی جمیع ما سوی الله) نمی تواند جوهر (مثل آهن، حجر، شجر) را ایجاد و خلق کند و هیچ کس در عالم، جواهری (که اعراض شان با آن ها درست می شود و بدون اعراض نیست) را خلق و ایجاد نکرده است، و جواهر را فقط خداوند ایجاد می کند: «بتجهیره الجواهر عرف ان لا جوهر له»^۱ چنان که مفصل بحث آن خواهد آمد.

اما خلق اعراض: اعراض (که با جواهرشان ملازم هستند) چیزی جز حالات و صفات جواهرشان نیستند، و معنا ندارد که در جواهر با اعراض و صفات شان بگوییم: خود جواهر را خداوند خلق می کند و صفات شان را غیر خدا خلق می کند، مگر این که معنای صفات را تعمیم داده و شامل (افعال اختیاری بندگان مثل) طاعت و معصیت و جا به جا کردن و تبدیل صورت و تغییر اشکال چوب و آهن و خمیر مجسمه سازی و موم... بگیریم که بشر نیز چنین کارهایی انجام می دهد. پس اگر مقصود از أعراض، معنایی باشد که شامل فعل اختیاری شود، اسناد خلق آن به بشر مشکلی ندارد،^۲ و ما می توانیم همین ذاتی را (یعنی جسم و روح) که خداوند متعال به ما عطا فرموده، اهل طاعت و یا اهل معصیت کنیم و نماز خوان یا شراب خوارش نماییم.

بنا بر این أعراض بر دو قسم است: الف) رنگ و حرارت و بو و... که بشر نمی تواند آن ها را ایجاد کند. اگر بشر بخواهد عَرَضی مثل حرارت را ایجاد و ابداع و خلق لا من شیء بکند، قادر نیست؛ زیرا بشر قادر است انرژی را آزاد کند و یا به واسطه روشن کردن آتش، حرارت بوجود آورد.

ب) عرض به این معنا که خودم را به صورت نماز خوان یا شراب خوار در

۱ - التوحید: ۳۷.

۲ - مخفی نماند که اصلا فعل (اختیاری) داخل در عرض نیست و این که فلاسفه مقوله « فعل یا أن یفعل » را داخل در اعراض تسعه حساب کرده اند، صحیح نیست. بلی اگر شما فعل اختیاری را عرض حساب نمایی، خلق اعراض (به معنای خلق فعل) مشکلی ندارد.



بیاورم. این هیئت‌ها و شکل‌ها و جابجا کردن را بشر قادر است و از افعال خود او است.

باری، فلاسفه «أن يفعل» و «أن ینفعل» را جزو اعراض دانستند با این که معنای «أن ینفعل» همان «فعل» است و فعل از فاعل مختار سر می‌زند و فلاسفه طبق مبنای خود، فاعل مختاری را قبول ندارند.^۱

آتشی که آب را به جوش می‌آورد، افعال است نه فعل (آتش، انفعال ما قبل است، و به جوش آمدن آب هم انفعال است) و نیز آبی که در درجه صفر یخ می‌زند، انفعال است. حتی ذات پروردگار هم در نظر فلسفه هیچ فعلی ندارد بلکه انفعال تام است، زیرا طبق مبنای آن‌ها، موجودات چیزی جز تطوّر و ترشّح ذات او نیستند، و تطوّر و ترشّح و فیضان چیزی جز انفعال نخواهد بود. اعتقاد به «فاعل» به معنای واقعی و «أن ینفعل» در علم کلام صحیح است، اما در فلسفه، ادّعایی بیش نیست. پس یا باید اعراض را توسعه بدهیم و بگوییم اعراض دو قسم است: الف) عرضی که فعل فاعل مختار است، مثل شراب خوردن، نماز خواندن و تکان دادن دست و تغییر شکل و هیئت جوهر... و این را هم یک قسم از اعراض بدانیم که همان فعل و فاعل و «أن ینفعل» است. ب) آن کسی که پیر می‌شود، و مست می‌گردد، و آبی که به جوش می‌آید، «أن ینفعل» است.

و یا بگوییم: این یک قسم جدیدی باشد و از عَرَض خارجش کنیم و بگوییم: ممکنات یا جوهرند و یا عرض، و یا فعل فاعل مختار. و باید معلوم باشد که مقوله «فعل» و فاعلیّت زید، غیر از «أین» و «وضع» و «متی» و «لون» است یعنی مقوله فعل، مابین با انفعالات اشیاء و کمّ و کیف اشیاء است. پس «فعل» از اعراض اشیاء نیست بلکه فعل چیزی غیر آن است.

فلاسفه برای حقیقت فعل به معنای واقعی آن (که جز از فاعل مختار صادر نمی‌شود) وجودی قائل نیستند و همه افعال (حتی نماز خواندن و شراب خوردن) را به یک معنایی تأویل می‌برند که در حقیقت جز انفعال (مثل به جوش آمدن آب) نیست. لذا در نهایة الحکمة می‌نویسد: «... یتبع هذه الصورة

العلمیة على ما قيل الشوق إلى الفعل... ثم يتبع الشوق الإرادة... ثم يتبع الإرادة القوة العاملة المحركة للعضلات فتحرك العضلات وهو الفعل» که این مراتب بالضرورة دنبال هم می آیند و با این نظریه، انسان همیشه منفعل است و فاعل مختار نیست بلکه بنا بر نظریه فلسفه، در عالم، فعل اختیاری (حتی نسبت به خداوند متعال) ممکن نیست واقع شود، و این نظریه با بداهدت عقل و شرع مخالفت دارد چون انسان می تواند در حالت واحده شراب بخورد و یا آن را ترک کند، یعنی فعل و ترک آن در اختیار انسان است.



تنبیه هفتم: (اصل بقای ماده)

یکی از اصول جهان بینی مادی، اصل «بقای ماده» است. می‌گویند آنچه که در علم فیزیک کشف شده این است که:

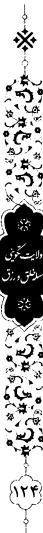
- (۱) مقدار ماده ثابت است و در تبدلات و دگرگونی‌ها، کم و زیاد نمی‌شود.^۱
- (۲) پس چیزی از عدم یافت نمی‌شود و چیزی هم بعد وجود و تحققش معدوم بالمره نمی‌شود.
- (۳) بنا بر این، احتیاجی به سبب خارجی نیست.

اما موخدین (پیروان ادیان الهی) معتقدند که اشیاء از عدم خلق شده است، و جوابی که به اصل بقای ماده می‌دهند این است که:

اولاً: قانون بقای ماده بر فرض درست بودنش یک اصل علمی و تجربی است و غیر مورد تجربه - چه گذشته و چه آینده - را شامل نمی‌شود، و با آن نمی‌توان مسئله عقلی (و این که آیا ماده ازلی و ابدی است یا این که ماده حادث و مسبوق به عدم است؟) را حل کرد؛ بلکه احتیاج به برهان عقلی دارد. ثانیاً: ثابت بودن مقدار ماده و انرژی در تبدیل و تغییر و دگرگونی‌ها مستلزم بی‌نیازی ماده از علت نیست، بعد از این که ثابت شد ملاک احتیاج در ماده وجود دارد، حال چه ملاک احتیاج، حدوث باشد، یا امکان (که ملازم با حدوث است). پس ماده در حدوث و بقائش محتاج به خداوند متعال است. نکته مهم این است که احتیاج ماده بلکه هر مخلوقی در بقاء به خالق به این جهت است که همه ما سوی الله، «زمانی» هستیم و زمان هم تجدّد و تصرّف

۱ - ظاهراً الآن در این نظریه اختلاف دارند.

۲ - چگونه می‌شود اثبات کرد که این مقدار ماده، ازلی است و ابتدا ندارد؟ ازلیّت و ابتداء نداشتن که ربطی به ثابت بودن مقدار ماده ندارد. وقتی ماده ازلی نباشد و ابتدا داشته باشد (چنان که در رساله «ردّ بر اثنیسم» مفضل حدوث ماده را ثابت کردیم)، پس علت داشتن آن ضروری خواهد بود؛ در این صورت چون یا خودش به وجود آورنده خودش بوده یا غیر خودش، اگر خودش به وجود آورنده خودش بود، یا خودش موجود بود که خودش را به وجود آورد، یا معدوم بود، که در هر دو صورت باطل است، پس باید غیر خودش او را به وجود آورد....



و تقصّی شیء است. پس در هر زمانی غیر از زمان قبل خواهند بود و حدوث یعنی همین (مسبقیت به عدم) که هم با مسبوق به غیر می سازد؛ (چون این حالت قبلاً نبود بلکه غیر آن حالت وجود داشت) و هم با مسبوق به عدم (که در این صورت، یک شیء چه مسبوق به غیر باشد و چه مسبوق به عدم باشد، باید زمان مند بوده و نقطه آغازین داشته باشد). و مسلّم است که هر حادثی احتیاج به مُحدّث دارد و در هر آن و هر لحظه، برای بقاء نیازمند و محتاج به خداوند است.

ثالثاً: علاوه بر این که در هر لحظه حیات و شعور و.... تجدید و خلق می شود. بعبارة آخری: و لما یکون الانسان بل الخلق حادثاً فی حقیقه^۱، فیکون دائماً و فی کلّ حین محتاجاً إلی إفاضة الاختیار و السلطنة علیه و... من ناحية الله و لا یکون آنّا من الآنات مستقلاً عنه.^۲

و ما آن به آن، به ایجاد و ابقاء خداوند باقی و موجودیم. به عنوان مثال و تقریب به ذهن می گوئیم: شما خطی که می کشید چگونه آن را احداث می کنید؟ آیا آن به آن إحداثش می کنید؟ و یا ایجاد فعل اختیاری مثل یک ساعت نماز خواندن و یا - العیاذ بالله - یک ساعت شراب خوردن چگونه است؟ آیا واحد متصل است یا آن به آن ایجادش می کنید؟^۳ معلوم است که

۱ - چنان که توضیح آن خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

۲ - ما در رساله «ردّ برأتسمیم» چهارده دلیل بر حدوث مآذ اقامه کردیم، فلاحظ إن شئت.

۳ - علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول: ۶۰/۲ می گوید: «قوله لا یخرج منه طرفة عین آن يقول له: کن فیکون: لعلمه بدل علی أنّ الأشياء فی کلّ آن محتاجة إلی إفاضة جدیدة و ایجاد جدید. قال السید المحقق الخوئی رحمته الله فی محاضرات فی الاصول: ۲۸۴/۱: إنّ سلطنة الباری (عزّ وجلّ) ناعمة من كافة الجهات والحيثيات، ولا يتصور فيها النقص أبداً، فهو سلطان مطلق، وفاعل ما يشاء، وهذا بخلاف سلطنة العبد، حيث إنّها ناقصة بالذات فیستمدّها فی کلّ آن من الغير...»

۴ - ممکن است مسامحةً بگوئیم: ایجاد عالم به نحو متصل است نه در لحظه و لحظه و لحظه و... تا گفته شود که لحظه - فرضاً - «جزء لا یتجزّی» از زمان است (اگر نگوئیم که آن هم به دو قسم و... تقسیم می شود)، همان طوری که من دستم را می کشم و حرکت می دهم که یک امر متصل است نه این که ثانیه و ثانیه که خود ثانیه دو نیم ثانیه و خود آن نیم ثانیه به دو نیمه دیگر و... بلکه امر متصلی است که متجزّی است؛ فافهم. بلی به نظر دقیق می بینیم که: ایجاد و خلق عالم، خالی از آنات پی در پی و زمان های متعدّد نیست، یعنی این اتصال فرضی هم باید در لحظات

ایجادِ «آن به آن» است.

باری، اینکه إحداثِ بعد الإحداث، خلق لا من شیء است، مستلزم این نیست که: «زید قاتل دیروز، غیر از زید امروز باشد تا بگوییم: قصاص بر زید امروز جایز نیست، چون این زید، غیر از زید دیروز است!» این وحدت عرفیه و یا... منافات با آنچه ذکر نمودیم ندارد. (توضیح این مطلب در نکته بعد خواهد آمد إن شاء الله تعالی)

فصل ۱

ولایت‌نویسی

و آنات متوالی باشد. و این لحظات و آنات، وقتی به نظر مسامحی و عرفی ملاحظه می‌شود، غیر قابل تفکیک از هم می‌باشند، و عرفاً به نحو اتصال و پیوستگی دیده می‌شود در حالی که جعل و ایجاد، آن به آن انجام می‌شود.

تنبيه هشتم: (احتياج عالم در حدوث و بقاء به خالق)

عالم، مطلقاً چه در حدوثش و چه در بقائش نیاز به غیر دارد، در تمام اوصاف و حالات و کمیات و کیفیات... و معنی احداث این نیست که خداوند متعال خلق کرده و دیگر کاری ندارد «چنان که علامه حلی رحمته الله از بعضی نقل کرده: «ذهب قوم غیر محققین إلى أن احتیاج الأثر إلى المؤثر إنما هو أن حدوثه فإذا أوجد الفاعل الفعل استغنى الفعل عنه فجاز بقاءه بعده و تمثلوا في ذلك بالبناء الباقي بعد الباني وغيره من الآثار؛ قومی غیر محقق قائل شدند که احتیاج اثر به مؤثر همانا در زمان و حین حدوث آن است، (و بعد از حدوث محتاج به مؤثر نیست) پس وقتی فاعل، فعل را ایجاد کرد، فعل از فاعل بی نیاز و مستغنی می شود، پس جایز است و می تواند آن فعل بعد از فاعل باقی باشد. و برای این قول شان به بنا و ساختمانی که بعد از بانی و بنا باقی می ماند و غیر آن از آثار (که بعد از مؤثرشان باقی هستند) مثال زدند.» سپس جواب داده از این سخن: «و هو خطأ؛ لأنَّ علَّةَ الحاجة و هي الإمكان ثابتة بعد الإيجاد، فثبتت الحاجة. و البناء ليس علَّة مؤثرة في وجود البناء الباقي، وإنما حركته علَّة لحركة الأحجار و وضعها على نسبة معينة، ثم بقاء الشكل، معلول لأمر آخر؛ که این قول اشتباه و خطا است؛ زیرا علَّت احتیاج اثر به مؤثر (و ممکن به واجب) که امکان باشد، بعد از ایجاد وجود ثابت است، پس احتیاج به مؤثر بعد از ایجاد هم ثابت خواهد بود. بناء، علَّت مؤثر در وجود ساختمان و بنایی که بعد از او باقی مانده نیست، بلکه حرکت او علَّت برای حرکت سنگ ها و وضع آن ها بر نسبت معین است، اما بقای شکل ساختمان معلول امر دیگری است (که اجتماع ما بین احجار است)»^۱.



۱ - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۱۱۶. (یعنی از برای آن علَّت دیگر است که باقی است، و این حکم در علل فاعلیه است. اما علل معده معدوم می شوند اگر چه معلولات آن موجود باشند) آقای شعرانی در شرحش بر تجرید: ۱۲۴ چنین می نویسد: اگر فاعل پس از ایجاد معلول از تأثیر باز ایستد یا معدوم شود معلول پس از وی باقی نخواهد ماند مثلاً چراغی که روشنی می داد خاموش شد روشنی هم معدوم می گردد یا دست انسانی که کلید را حرکت می داد ساکن شود کلید هم

لذا عقیده متکلمین امامیه نسبت به حدوث عالم این است که خداوند متعال هر لحظه و هر آن «با اراده و مشیت و قضاء و قدر و إذن و تدبیرش» عالم را احداث و ابقاء می‌کند. فرق احداث و ابقاء در این است که اگر کاری نقطه شروعی دارد آن را احداث می‌نامند. مانند این که وقتی من سخنرانی و یا نجاری و یا بتایی می‌کنم، هر لحظه و هر آن، سخن گفتن و نجاری و بتایی را ایجاد و احداث می‌کنم. اگر یک ساعت قبل هم سخنرانی و نجاری و بتایی می‌کردم، این سخن گفتن و نجاری و بتایی من، الآن می‌شود - مسامحه - ابقاء آن‌ها. ولی اگر قبلاً مشغول آن امور نبودم و الآن نقطه شروع آن باشد، می‌شود

ساکن می‌شود. اگر بگوئی: پس چرا کاتب و نقاش و بنا، کتاب می‌نویسند و نقش می‌کشند و خانه می‌سازند و خودشان فانی می‌گردند، با این حال کتاب و نقش و خانه می‌ماند. می‌گوئیم: این‌ها در اصطلاح فلسفه فاعل نیستند بلکه (علل) معده‌اند، یعنی آماده‌کننده هستند. و خانه به ثقل خود بر هینتی که بنا در او ایجاد کرد، باقی می‌ماند و فاعل آن به اصطلاح عصر ما جاذبه زمین و به اصطلاح صحیح میل اجزاء است و هم چنین در نقش و کتابت گوئیم.

۱ - در کتاب اصول کافی «بَابُ فِي أَنَّهُ لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَةٍ» روى الكلىنى رحمه الله بسنده عن خريز بن عبد الله و عبد الله بن مسكان جميعاً عن أبي عبد الله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ بِمَشِيئَةٍ وَإِزَادَةٍ وَقَدَرٍ وَقَضَاءٍ وَإِذْنٍ وَكِتَابٍ وَ أَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاجِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ» الكافي: ۱/ ۱۴۹ ح ۱ طبع اسلاميه. أقول: يعني لا يكون شيء في الأرض ولا في السماء من الحوادث (إلا) بسبب (هذه الخصال) أي الصفات السبع، سواء كان من أفعال الله تعالى، أو من أفعال العباد. قال العلامة المجلسي رحمه الله: أَنَّ الإرادة متعلقة بالأشياء كلها لكن تعلقها بها على وجه مختلفة، إذ تعلقها بأفعال نفسه سبحانه بمعنى إيجادها و الرضا بها، و بطاعات العباد بمعنى إرادة وجودها و الرضا بها، أو الأمر بها، و بالمباحات بمعنى الرخصة بها، و بالمعاصي إرادة أن لا يمنع منها بالجبر لتحقيق الابتلاء و التكليف، كما قال تعالى: (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا) أو يقال تعلقها بأفعال العباد على سبيل التجوز باعتبار إيجاد الآلة و القدرة عليها، و عدم المنع منها، فكانه أرادها... و «بالقدر» تقدير الموجودات طولاً و عرضاً و كيلاً و وزناً و حداً و وصفاً و كما و كيفاً، و «بالقضاء» الحكم عليها بالثواب و العقاب، أو تسبب أسبابه البعيدة كما مر. و المراد «بالإذن» أما العلم أو الأمر في الطاعات، أو رفع الموانع و «بالكتاب» الكتابة في الألواح السماوية أو الفرض و الإيجاب كما قال تعالى: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) و «كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّخْمَةُ» و «بالأجل» الأمد المعين و الوقت المقدر عنده تعالى و قيل: المراد بالمشية القدرة و هي كون الفاعل بحيث إن شاء فعل، و إن لم يشأ لم يفعل و بالقدر تعلق الإرادة و بالقضاء الإيجاد، و بالإذن دفع المانع، و بالكتاب العلم و بالأجل وقت حدوث الحوادث، و الترتيب غير مقصود، إذ العلم مقدم على الكل بل المقصود أن هذه الأمور مما يتوقف عليه الحوادث. (مرآة العقول: ۲/ ۱۵۰)

احداث آن ها، و معلوم است كه افعال قبلې و بعدی من در فعل نجاری و بتایی و سخنرانی تفاوتی ایجاد نمی‌كند.

باری، خداوند متعال آن به آن و لحظه به لحظه «لا من شیء» خلق و احداث و ایجاد می‌نماید. (و البته فلسفه، عالم را ازلی می‌داند و نقطه شروع برای آن قبول ندارند، علاوه بر این كه آن ها همه عالم را تظور خود خداوند متعال می‌دانند و چیزی به نام فعل نزد آن ها معنا نخواهد داشت). نفس «فعل» ظهور در همین معنا دارد (یعنی ایجاد و احداث و انجام عمل پی در پی در همان لحظه‌ای كه انجام می‌دهد، لحظه به لحظه وابسته به فاعل و عامل است و قبلش كه منقضی شد و بعدش كه هنوز نیامد) مثل این كه آن به آن و لحظه به لحظه سخن می‌گوید و غذا می‌خورد و نجاری و بتایی می‌كند كه در همه این لحظات، احداث و ایجاد فعل می‌كند. و گرنه آن افعالی كه از من قبلاً صادر شد، تمام شد و گذشت و آن افعالی كه هنوز از من صادر نشد، هنوز وقتش نیامده است.

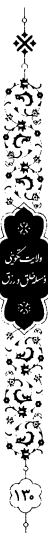
حاصل این كه، بشر فاعل افعال خود می‌باشد و آن ها را آن به آن ایجاد می‌نماید (نه این كه فاعل و خالق جواهر باشد). اما خداوند متعال آن به آن، جواهر را می‌آفریند و اگر يك لحظه جواهر را نیافریند، عالم معدوم خواهد شد. نه این كه آن جواهری كه قبلاً موجود شده بود، تا زمانی كه خداوند آن ها را از بین نبرده باقی باشد، نه این چنین نیست. اگر من الآن نجاری و سخنرانی كنم و آن را ایجاد ننمایم دیگر هر دو منعدم خواهد شد، نه این كه نجاری و سخنرانی ادامه دارد تا وقتی كه من منافی آن را بیاورم، نه چنین نیست. تا زمانی كه چكش می‌زنم و نجاری می‌كنم، نجاری ام باقی است و تا سخن می‌گویم سخنرانی من باقی است، هر وقتی قطع كردم منعدم می‌شود. خداوند متعال هم آن به آن «لا من شیء» خلق جواهر می‌كند، خواه آن جوهر الآن ابتداء و نقطه شروع داشته باشد و قبلاً هیچ نبوده، و یا قبلاً هم بوده و الآن هم «لا من شیء» خلق می‌كند (اگر چه اسم آن را بقاء می‌گویند، اما از جهت احداث و ایجاد فرقی بین این ایجاد فرد دهم مثلاً با ایجاد فرد اول نخواهد بود از این جهت كه هر دو خلق «لا من شیء» می‌باشد و هر آتی جواهر می‌آفریند). این كه قبلاً



گندم بوده و بعد آرد شده و بعد تبدیل به نان گشته، خداوند در هر آتی جوهر آن‌ها را ایجاد می‌نماید و به جوهرش وجود می‌دهد، حال قبلاً باشد یا نباشد تأثیری در ایجاد و ابداع پروردگار ندارد (یعنی برای ایجاد جوهر گندم در این «لحظه» و «آن»، فرقی ندارد که گندم قبلاً تا الآن موجود بوده باشد یا الآن بخواید آن را ایجاد کند) چه گندم باشد و چه آرد باشد و چه نان، خداوند «تجهیر الجواهر» دارد و جواهر را خلق و ایجاد می‌کند. وقتی من قدم می‌زنم، قدم اول را ایجاد می‌کنم، و قدم دوم را هم ایجاد می‌کنم و قدم سوم را هم ایجاد می‌کنم و هیچ فرق جوهری بین قدم اول که نقطه شروع من است با قدم سوم که ابقاء آن قدم‌ها است نیست. ایجاد پروردگار هم این چنین است که وقتی خداوند مرا ایجاد کرد ابتداء آن نقطه شروع است و آن به آن ایجاد او ادامه پیدا می‌کند و هر آن یک نقطه شروع است نسبت به آن پیشین و هیچ فرقی بین ایجاد لا من شیء که اول و نقطه شروع و حدوث من بود با ابقاء آن (یا همان جعل و ایجاد جدید) که همان ایجاد لحظه به لحظه و آن به آن من است، نیست.

البته مقصود این نیست که هر لحظه، من شخصی جدیدی می‌شوم و با آن شخص ساعت قبل خودم عرفاً فرق دارم همان طوری که بازید و عمرو فرق دارم، نه مقصود این نیست و هرگز شخص الآن من با شخص یک روز قبل خودم و با شخص یک سال قبل خودم از این حیث فرق ندارد و شخص الآن من بیگانه از شخص دیروز من نیست، محل بحث ما با این مطلب، فرق واضح و روشن دارد. عرفاً و شرعاً شخص دیروز من همان شخص امروز من است، و تمام آثار شرعی و احکام دینی بر همین نظر عرفی و شرعی بار می‌شود و حقیقتاً «این همانی» در این جا محفوظ است و هرگز نظر و توجه و آثار در احکام عبادی و معاملی از طهارت تا دیات بر این دقت‌های عقلی بار نمی‌شود.

بحث ما از این جهت است که خداوند خلقت و ایجاد و فعلش را ادامه می‌دهد و ابقاء می‌کند، ایجاد لحظه به لحظه و آن به آن، همانند ایجاد و احداث ابتدایی است که مسبوق به چیزی نبود. بلی با ایجاد ابتدایی و حادث مسبوق به عدم، ما می‌توانیم استدلال بر وجود محدث برای عالم کنیم، و اگر کسی حقیقت ابقاء را بفهمد که همان حقیقت احداث است، دیگر لازم



ندارد برای استدلال به نقطه شروع و ابتداء برساند تا بر وجود مُحَدِّث استدلال کند، بلکه ابقاء هم از این جهت مثل احداث ابتدایی قابل استدلال بر وجود مُحَدِّث خواهد بود، فتأمل^۱.

سیدنا الأستاذ رحمه الله در این مقام فرمودند: - و حاصل کلام ایشان این است که:- مَفْوضه معتقد هستند که هر کسی از افراد انسان، ایجاد کننده افعال خود می باشد، و در خلق آن احتیاج به کسی ندارد. و دلیل آنان بر این مطلب این است که احتیاج ممکن الوجود به مؤثر در حدوث آن است، و آتما بعد از حدوث، ممکن در بقاء خود احتیاجی به علت و مؤثر ندارد. بنابراین، انسان وقتی در خارج موجود شد، در بقاء خود احتیاج به غیر ندارد، پس خودش تمام تأثیر و تمام مؤثر در افعال و اعمال خود می باشد.

اشکال بر این بیان این است که آیا ممکن بعد از تحقق و حدوث خود، به واجب منقلب شد، یا بر امکان خود باقی است؟ در صورت اول، چگونه ممکن منقلب به واجب شد؟! این امر محال است و به عبارت دیگر لازمه این مطلب، حادث شدن واجب الوجود است که خلاف فرض است (که آن قدیم است).

علاوه بر این که، لازم می آید هر ممکنی که در خارج محقق شد، تا ابد باقی بماند؛ چون - بنا بر فرض - در بقاء احتیاج به مؤثر ندارد، و این خلاف وجدان و بدهت است.

در صورت دوم (که ممکن بعد از تحقق و حدوث خود، بر امکان باقی باشد) چگونه در بقاء به مؤثر احتیاج ندارد، در حالی که ملاک احتیاج به مؤثر (که همان امکان است، در حدوث و بقاء) واحد است.

علاوه بر این که، وجود و تحقق هر ممکنی در هر لحظه، غیر وجود آن ممکن در

۱ - اگر چه ممکن است عرفاً به فعل شخص که از لحظه قبل ادامه داشته «من شیء» بگویند و اگر از قبل ادامه نداشته «لا من شیء» بگویند، مثل این که کسی مشغول کشیدن نقاشی باشد و هر لحظه ای که می کشد «من شیء» بگویند که ادامه قبلی است. هکذا در این جا هم وقتی گفته می شود: «لا من شیء» یعنی لحظه قبل نبود و این لحظه از وجود، مسبوق به عدم لحظه قبلی است. و «من شیء» یعنی این لحظه از وجود، مسبوق به لحظه قبلی است، فافهم و تأمل! مخفی نماند که ندانستن حقیقت احتیاج در بقاء - خواه به نحو «من شیء» باشد و یا «لا من شیء» - ضرری به اسلام و ایمان وارد نمی کند.

لحظه سابق است و به عبارت دیگر مؤثر در هر لحظه، آن ممکن را ایجاد می‌کند. پس حق این است که ملاک احتیاج امکان است و در این ملاک، تفاوتی میان قبل حدوث ممکن و بعد از حدوث آن (یعنی در بقاء) نیست، و تفاوتی هم میان امور تکوینی خارجی و افعال اختیاری نیست، پس همانگونه که در امور خارجی در هر لحظه، ممکن در بقاء خود محتاج به مؤثر است، هم چنین افعال خارجی انسان، محتاج به افعال قدرت و فعل نفس است. بنابراین، هر ممکنی در حدوث و بقاء خود، محتاج به علت و مؤثر است.

اگر اشکال شود: ما بسیاری از امور خارجی را می‌بینیم، با این که از مؤثر خود جدا شده‌اند، باقی مانده‌اند؛ مانند بناء و ساختمان که سال‌ها باقی می‌ماند، در حالی که بناء مرده و از بین رفته است، و همچنین دیگر اموری که بعد از حدوث خود و جدا شدن مؤثر و عامل آن، باقی می‌مانند.

در جواب می‌گوییم: باقی ماندن این امور خارجی بدون مؤثر نیست، بلکه (کلام این است که مؤثر آن چیست؟) مؤثر در بقاء آن، عللی هستند که در این عالم هم چنان موجود هستند، مانند جذب و مانند آن از ویژگی‌هایی که به اراده خالق شان در اشیاء موجود هستند.^۱

۱ - أراؤنا في أصول الفقه: ۷۸/ ۸. عبارت شان این است: «إنهم (أى المفوضة) قائلون بأن كل واحد من أحاد البشر موجود لأفعاله ولا يحتاج في خلقه الى غيره. والدليل على هذه المقالة: أن احتیاج الممكن الى المؤثر حدوثه وأما بعد حدوثه فلا يحتاج في بقائه الى العلة والمؤثر، وعلى هذا الأساس الانسان اذا وجد في الخارج لا يكون بقاءه محتاجا الى الغير فيكون تمام التأثير و تمام المؤثر في افعاله و اعماله.

و یرد علیه: ان الممكن بعد وجوده و بعد حدوثه هل ینقلب الى الواجب أو یكون باقیا علی ما هو علیه من الامکان. أما علی الاول: فكيف ینقلب الممكن الى الواجب؟ فانه امر مستحيل. و بعبارة اخرى: یلزم أن یكون الواجب حادثا و هذا خلف. مضافا الى أنه یلزم ان كل ممكن وجد في الخارج یبقى الى الابد لعدم احتیاجه في البقاء الى المؤثر علی الفرض و هذا خلاف الوجدان و البداهة. و أما علی الثاني: فكيف لا یكون محتاجا في البقاء الى المؤثر مع كون المنط واحدًا، اضف الى ذلك أن وجود كل ممكن في كل آن غیر وجوده في الآن السابق، و بعبارة اخرى: یحدث فيه الوجود من قبل المؤثر فيه. فالحق أن مناط الاحتیاج امكانه و لا فرق في هذا المنط بین ما قبل حدوثه و بین ما بعد حدوثه و بلا فرق بین الامور التكوينية الخارجية و الأفعال الاختيارية فكما ان الامور الخارجية في كل آن محتاجة الى المؤثر في بقاءها كذلك الافعال الخارجية تحتاج الى اعمال القدرة و فعل النفس، و علی هذا الأساس كل ممكن في حدوثه و بقاء محتاج الى العلة و المؤثر.

حقیر می‌گوید: مقصود از نقل کلام سیدنا الاستاذ رحمته الله «احتیاج ممکن به مؤثر در تمام آنات است» اما بحث از این که علت احتیاج، امکان است یا حدوث و... الآن محل بحث ما نیست و ما در شرح تجرید، به تفصیل آن را بحث کردیم.^۱



إن قلت: إنا نرى أن كثيراً من الأمور الخارجية تبقى مع انفصال المؤثر عنها مثلاً البناء يبقى سنين مع ان البناء مات و انعدم و قس عليه بقية الأمور الباقية بعد حدوثها و انفصال العامل و المؤثر في حدوثها.

قلت: إن بقاء تلك الأمور الخارجية لا يكون بدون المؤثر بل المؤثر في بقائها العلة الموجودة في هذا العالم كالجذب و أمثاله من الخصائص الموجودة في الأشياء بارادة خالقها.
و بعبارة أخرى: المعلول للعوامل الأولية جملة من الحركات الخاصة الحاصلة بارادة فنانين و تلك الحركات تنتهي بانتهاء ارادة الفاعلين و المریدین لتلك الحركات الخاصة، و أما بقاء الهيئات الخاصة على ما هي عليها فهي معلولة لعلل أخرى. و الذي يدل على هذه الدعوى ان الأمور المشار إليها تنهدم بعوامل أخرى، تؤثر في هدمها بل تنهدم بمرور الزمان كما هو المشاهد بالوجدان فلو كان الممكن لا يحتاج في بقاءه الى المؤثر لم يكن وجه لفنائها و زوالها و هذا واضح فالنتيجة بطلان القول بالتفويض كبطان القول بالجبر».

۱ - با آنچه بیان شد واضح می‌شود: اشکال به این که - اساساً خلق من شیء مصداقی نخواهد داشت و تماماً خلق لا من شیء است که آن هم در توان مخلوق نیست - نادرست است؛ زیرا در توضیح حدیث «كُلُّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللَّهُ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ» (کافی: ۱/۱۳۵) بیان کردیم که هر نجاری و هر صنعتگری محتاج به چوب و ادوات و لوازم صنعتگری می‌باشد... بلی در هر خلق و ایجاد من شیء (که بشر هم می‌تواند انجام دهد) جعل و خلق و ایجاد لا من شیء هم نهفته است، یعنی اگر چه نجار و صنعتگر برای ساختن یک چیز، محتاج به چوب و آهن هستند، اما خداوند متعال به نحو ایجاد لا من شیء در هر آن، شیء را احداث و یا تسامحاً ابقاء می‌فرماید، پس در این «خلق من شیء» از جهتی بشر خالق سریر و پنجره (از چوب) است و از طرفی خداوند خالق آن است به نحو ایجاد بعد الایجاد... فافهم!

تکمیل و تتمیم (معنای بقای مخلوقات)

در توضیح بیشتر می‌گوییم: خداوند مخلوقات را آفریده است یعنی اصل حدوثش مستند به خداوند است و خداوند آن را ایجاد و ابداع و خلق نموده است. حالا چه به نحو خلق ابداعی (لا من شی) و چه به نحو خلق من شیء باشد. اما بقاء مخلوقات همه اش مستند به خداوند است، یعنی اگر خداوند متعال نظر و اراده و مشیت خود را از آن بر دارد، باقی نخواهد بود و هیچ خواهد شد؛ چون تمام مخلوقات بقاء شان وابسته به اراده و مشیت و اذن و... خداوند است، و اصل وجود داشتن این حجر، شجر، انسان و حیوان، وابسته به ابقاء (یا احداث آن به آن) پروردگار است. معنای آنچه گفتیم این است که: خداوند آن به آن (اگر چه هر آنی هم آناتی دارد ولی مقصود واضح است)^۱ جعل و افاضه ی حیات و اختیار و سلطنت و... می‌کند.

و بلکه معنای ابقای آنچه آفریده است جز این معنا ندارد. ابقای زیدی که در ساعت اول خداوند او را احداث و خلق نموده، در ساعت دوم و سوم و چهارم جز این متصور نمی‌شود، که در ساعت دوم و سوم و چهارم تجدید حیات و سلطنت و اختیار و... برای او نموده است ولو ما نفهمیم که فعل پروردگار در این آنات و لحظات و ساعات چگونه سبب تجدید وجود و بودن و حیات او می‌شود. پس اگر خداوند بخواهد زید موجود در ساعت اول را ابقاء کند یعنی تجدید حیات و اراده و قدرت و اختیار و... برای او نموده است و گرنه به صرف قطع اراده و مشیت و خواست و... پروردگار، زید معدوم گشته و از او عین و اثری باقی نمی‌ماند تا بحث شود که آنچه موجود بوده، باقی است یا نه؟ پس تمام نکته و توجه، در معنای «ابقای» خداوند است نسبت به این جرم یا روح یا شجر و یا هر امر دیگری که جز تجدید این امر و استمداد و افاضه در هر حال و... معنایی ندارد. و لازم نیست در تبیین معنای بقاء دنبال دلیل خاصی بگردیم، چون فهم دقیق و صحیح از معنای بقاء، ما را به این نکته رهنمون می‌نماید. و

۱ - ما نمی‌دانیم که فعل خداوند متعال به چه نحو است، ولی می‌دانیم که «کل یوم هو فی شأن» و ندانستن نحوه فعل خداوند ضرری به بحث نمی‌زند.



فهم عرفی و ارتکازی از بقاء هیچ گونه منافاتی با این مطلب ندارد. این که گفته می‌شود: «فعل خداوند از آن جمتی که از خداوند صادر شده است، رانمی‌فهمیم» - چنان که توضیح آن خواهد آمد - نفی این جمت نمی‌کند.

مخفی نماند که: ابقاء پروردگار اشیاء را، - چه اعیان خارجی مثل حجر و شجر و بقر باشد و چه اصواتی که در فضاء مانده و الآن با فن آوری جدید، آن‌ها را ظاهر می‌سازند - به معنایی که گفتیم مستلزم این نیست که وحدت شی حادث و باقی از بین برود و حجر و بقر و انسان امروز غیر از این امور دیروز باشد تا اساس و نظام عالم بهم بخورد و تشخصات فردی بی معنا گردد، بلکه مقصود این است که خداوند آن به آن تجدید حیات می‌کند و وجود جدیدی می‌دهد بدون این که عرفاً مغایر با شیء قبلی باشد ولو ما نتوانیم از آن تصوّر صحیحی داشته باشیم و از حدوث بعد الحدوث و افاضه و ایجاد جدید سر در نیاوریم و نتوانیم بفهمیم که چگونه هر ممکنی آن به آن احتیاج به «کن» داشته باشد و «کن فیکون» هایی که هر ممکنی طرفه عینی از آن خالی نیست چگونه مشاهده شود؟ پس اشیاء از جمتی (به دقت عقلی)، در هر آن و هر لحظه، غیر اشیای قبلی هستند. و از جمتی دیگر (به جمت عرفی)، همان قبلی هستند. پس وقتی می‌گوییم: همه اشیاء هم در حدوث و هم در بقاء شان محتاج به مشیت و اراده و اذن و تدبیر هستند، نتیجه آن چیزی است که ذکر نمودیم.

اما مثال هایی که ذکر نمودیم، برای تقریب به ذهن و تفهیم مطلب بود و گفتیم: «آنچه نجار نجاری نموده، گذشت و آنچه نجاری خواهد کرد، هنوز نیامده و آنچه الآن نجاری می‌کند چیز جدیدی است که غیر از سابق و لاحق است و لو عرفا به آن‌ها سابق بگویند» چنان که در بتایی و سخنرانی و... مطلب این چنین است.

خلاصه این که: باید این مطلب فهمیده شود که مقصود از این که مخلوق هر لحظه محتاج به خالق و صانع است، چیست؟ و اگر لحظه قبل محتاج بود، چگونه لحظه بعد محتاج است؟ و در چه چیزی محتاج است؟ و به چه چیز خداوند (که همان اذن و اراده و مشیت و... است) احتیاج دارد؟ مخلوق

در آن اول در همه شئونش (نه در بعضی چیزها و جهات) احتیاج به خداوند دارد (یعنی به اذن و اراده و مشیت و...) همین مخلوق در آن دوم و آن سوم در همه شئونش احتیاج به خداوند دارد و این احتیاج مخلوق در همه شئونش در آن دوم، مثلی همان احتیاج مخلوق در همه شئونش در آن اول، است و فرقی بین آن دو نیست، مگر در این که احتیاج مخلوق به خالق در تمام شئونش در آن اول حدوث نامیده می شود و در آن دوم و سوم و چهارم را بقاء می گویند و هرگز چنان نیست که همه چیز مخلوق در لحظه و آن اول محقق شده، اما در لحظه دوم و سوم و چهارم در بعضی چیزها محتاج باشد. (مثلاً در اصل جوهر و جرم محتاج نباشد فقط در مشیت و اراده و اختیار و اعراضش محتاج باشد).^۱

باری، سؤال این است که: چگونه این احتیاج تصور می شود که انسان بفهمد لحظه به لحظه، آن به آن، حیات، اختیار، قدرت و... را از خداوند می گیرد؟ و کدام دلیل دلالت دارد بر این که مخلوق در حیات، اختیار، سلطنت و اراده ی جدیدش به خداوند محتاج است؟

مخفی نماند که آنچه در این جا بیان کردیم، منافات ندارد با آنچه در حدیث آمده است که خداوند متعال «يُقَدِّمُ الْمَوْجُودَ وَ يُؤَخِّرُ الْمَقْهُودَ» و هرگز «اعدام کردن موجود و ایجاد نمودن مفقود» بی معنا نمی شود، زیرا منظور از مفقود و معدوم کردن اشیاء (و هیچ و فانی نمودن حجر و شجر و جبل) این است که خداوند متعال، جعل و افاضه و ابقاء و نظر و توجه خودش را از آن مخلوق بردارد، و همین قطع (جعل و) افاضه و اراده و مشیت و ابقاء یعنی معدوم نمودن و مفقود کردن اشیاء. پس اگر ابقاء معنایش ایجاد ثانی بعد از ایجاد اول باشد و ایجاد

۱ - شما تصور کنید مثلاً یک سنگ از مولکول ها و اتم های بسیار زیادی تشکیل شده که اتم آن، یک مرکزی دارد که شامل پروتون و نوترون و چند جزء دیگر می باشد، و دور این مرکز، الکترون هایی که تعدادشان بسیار زیاد با حرکت های بسیار عجیب و غریبند - می چرخند... و سنگ برای این که به این شکل بماند توقف بر این اموری دارد که هر آنی باید خداوند افاضه و مدد نماید... مخفی نماند که ما کیفیت امداد و فعل خداوند را نمی دانیم، ولی می دانیم که مخلوق در تمام شئونش چه در جرمش و چه در اعراضش (کم و کیف) وابسته به خداوند بوده و امداد و جعل و افاضه حق تعالی بر او، آن به آن و لحظه به لحظه باقی و مستمر است به حیثی که اگر آنی از آنات افاضه حق تعالی نباشد معدوم و فانی می شود.



ثالث بعد از ایجاد ثانی باشد، همین که ایجاد ثالث و افاضه و تجدید حیات برای آن نشود، خود به خود معدوم کردن و مفقود نمودن محقق می‌شود. مگر این که گفته شود: بنا بر این مبنا، دیگر مفقود و اعدامی محقق نشد؛ زیرا ایجاد و جعل و افاضه آن ثالث محقق نشد و جعل و افاضه ثالث غیر از جعل و افاضه ثانی و اول است و آن دو تمام شد و سومی اصلاً محقق نشد، نه این که افاضه سومی محقق شد و سپس معدوم شد،^۱ و لذا «يُفْقِدُ الموجود» در این صورت محقق نمی‌شود.

و لکن معلوم است که عدم ایجاد و افاضه آن سوم، عرفاً اعدام شیء موجود به آنات قبل است و این دقت‌ها در این جا ملاحظه نمی‌شود و عرفاً از عدم افاضه آن سوم حجر و عدم تجدید حیات در آن سوم، تعبیر به اعدام و مفقود نمودن حجری که آن اول و دوم وجود داشت می‌کنند.

و به کسی که قائل به تجدید حیات و تحقق وجود جدیدی نباشد و احتیاج در تمام شؤون مخلوق به خداوند را منکر شود، و قائل باشد به استمرار وجود اول، گفته می‌شود: معلوم است که آن «وجود» و آن «عدم» در یک زمان قابل اجتماع و تحقق نیست؛ چون اجتماع نقیضین است، پس مقصود این است که خداوند متعال، شیئی را که در آن قبل موجود شده، در آن بعد مفقود می‌کند! و سؤال این است که: در آن بعد، موجودی محقق نشد که معدومش کند، و اصلاً خلق و افاضه و تحقق حادث نشده است. بلی اگر در آن بعد در همه شؤونش احتیاج به صانع تعالی نداشته باشد و قابلیت بقاء برای او باشد، انعدام آن مخلوق به این خواهد بود که قابلیت بقای او را از بین ببرد، که التزام به این که مخلوق در همه شؤونش محتاج به خداوند نباشد بطلان و فسادش نیاز به بیان

۱ - ممکن است گفته شود که: تصور آنات متخلل بین افاضه اول و دوم و نیز بین دوم و سوم و... خود «عدم» بعد از «وجود» است و تا افاضات بعدی نیامده، این افاضات باقی است (و در خود این «بقاء» هم تمام آنچه گفته شد، تکرار می‌شود و لذا باید به استمرار و اتصال افاضه قبلی باشد - و لو به همین مقدار - تا تسلسل و... پیش نیاید)، و حین افاضه بعدی و یا قبل از افاضه بعدی، بالآخره افاضه قبلی منعدم می‌شود، و شاید برگشت انعدام، به جایگزین شدن افاضه بعدی جای افاضه قبلی و انتهای امد قبلی باشد و... این مباحث و دقت کاری‌ها هیچ گونه ضرورتی نداشته و دخلی در بحث ندارد و ندانستن این امور ضرری ندارد.

ندارد و کسی که چنین سخنی بگوید به حاقّ معنای فقیر و محتاج و ممکن و حادث و متجزّی و مقداری توجه نکرده است.

به هر حال، لابد باید مقصود از «مفقود شدن موجود» به هر دو مبنا، همان عدم افاضه و عدم اراده و عدم تعلّق مشیّت خداوند به حجر در آن اخیر باشد تا محقق نشود.

و اگر مقصود از اعدام موجود، تعلّق اراده جدید به اعدام او باشد (ولو ممکن است اشکال شود که: مراد از اراده و مشیّت پروردگار، ایجاد و ابداع و احداث است نه اعدام. و اگر از این جهت صرف نظر شود) باز هم ضرری به آنچه ذکر نمودیم نمی‌زند؛ زیرا مقصود این می‌شود که آنچه عرفاً واحد مستمرّ ملاحظه می‌شد، جلوی استمرارش را گرفته و منعدمش کرده است، و اصلاً مراد از اعدام و اِفساد در آیات و روایات معنای عرفی و متفاهم همگان است. و لو به نظر دقیق چیزی که موجود است در زمان و آن وجود داشتن، معدوم نمی‌شود بلکه در وقت و آن اول موجود است و در زمان و آن دوم محقّقش نمی‌کند، نه این که زمان و آن «وجود» و «عدم» در یک زمان باشد، فافهم و تأمل.

باری، خداوند - به عنوان مثال - که حجر و شجر و جبل را احداث نموده است، اگر آنی از آنات به این اشیاء، استمداد و افاضه و تجدید حیات نشود، همه هیچ صرف و پوچ می‌شوند؛ چون مخلوقات در همه شئونشان در تمام آنات بقاءشان به اراده و مشیّت و ابقاء خداوند وابسته‌اند.^۱

برای تحکیم مطلب از کسی که این مطلب را نپذیرد سؤال می‌کنیم: آیا ممکنات در تمام آنات و لحظات احتیاج به خالق دارند یا نه؟ حتماً می‌گوید: بلی احتیاج دارند، مگر این که بر مذهب معتزله باشد (و قائل به تفویض باشد) که می‌گویند: بندگان مستقل هستند در قدرت بر افعال خود و اختیار تام دارند که محتاج به فیض و اعانت و حول و قوّه الهیه و توفیق در امری از امور نخواهند

۱ - برای وضوح بیشتر مراجعه شود به باب عدل کتاب شرح تجرید مولف در توضیح امر بین الامرین. در آنجا روایات متعددی ذکر شده که قول به استقلال بندگان و عدم احتیاجشان در افعال به حول و قوه و اعانت و امداد الهی و تفویض امر تماماً به بندگان، منافات با توحید خداوند دارد.



بود بلکه افعال ایشان مفوض به ایشان است»^۱ که بحث ما در این جا با کسی است که بر مبنای مذهب حق و شیعه اثنی عشری و جعفری علیه السلام است.

حال سؤال این است که: اگر خداوند متعال، نظر و اراده و مشیت و... خود را بر دارد، موجودی وجود خواهد داشت یا نه؟ حتما خواهد گفت: وجود نخواهد داشت. پس او هم باید به این شبهه پاسخ دهد که معدوم کردن موجود چه معنایی خواهد داشت؟ و با توجه به این که: بقای عالم به ابقاء و افاضه خداست، معدوم کردن عالم هم می تواند به عدم ابقاء و افاضه و تجدید او باشد. و یا به بیان دیگری اصح از آنچه این حقیر تشریح و تبیین نمودم - و لو ما آن را نفهمیم - عنوان گردد.

سؤال: اگر خلق کردن آنأفاناً باشد، برای اعدام و فانی نمودن آن، احتیاج به گذشت و مرور زمان نبود، بلکه کافی بود خلق نکردن در لحظات و آنات بعد... می گوئیم: شکی نیست که با خلق نکردن در آنات و لحظات بعد، شیء منعدم می شود، بلکه گذشتن و منتهی شدن ایام به جایی، معنایش این است که بعد از انتهای ایام، دیگر اراده پروردگار بر بقاء آن نیست.

اگر گفته شود: در این جا اعدام و فناء و... نیست بلکه تغییر و زوال و دگرگونی از حالتی به حالت دیگر است. می گوئیم: این حرکت در ماده (خواه

۱ - در مجمع البحرین: ۲۴۱/۳ در مورد معتزله می نویسد: «زعموا أن العبد قبل أن يقع منه الفعل مستطيع تام، یعنی لا يتوقف فعله على تجدد فعل من أفعاله تعالى، و هذا معنى الثَّفْوِيض، یعنی أن الله تعالى فوض إليهم أفعالهم. یعنی قائل هستند به این که هر بنده خالق فعل خود می باشند و عبد قبل از ایجاد فعل مستطيع و مختار و قادر تام است که فعل او هیچ توقف بر افعال خداوند - از تجدد اقدار و اعانت و نحو آن - ندارد. و این معنای تفویض است یعنی خداوند تعالی افعال بندگان را به آن ها واگذار نمود.» مرحوم سید جزائری در نورالبراهین: ۳۰۱/۲ می نویسد: «فالذي تعطيه الأخبار هو أن معنى الجبر ما ذهب إليه الأشاعرة من أنه سبحانه أجرى الأعمال على أيدي العباد من غير قدرة لهم مؤثرة فيها ثم عذبهم عليها، و هذا هو الظلم. و المعتزلة لما أرادوا تنزيه الله تعالى عن الظلم أوقعوه في العجز، فذهبوا إلى أنه أوجد العباد، وأقدرهم على تلك الأفعال، و فوض إليهم الإختيار، فهم يوجدونها على وفق مشيئتهم وإرادتهم، و ليس له سبحانه في أفعالهم مشيئة و لا لطف و لا توفيق و لا صنع و لا إرادة، حتى لو أراد سبحانه خلاف ما أرادوه لما أمكنه. و أما الأمر بين الأمرين، فهو أنه تعالى له صنع في الأفعال لكن لا تبلغ إلى حد الجبر والإلجاء، و هي التوقيفات و الأنطاف و الهدايات الخاصة و الأنوار الجليلة التي يوقعها في قلب من استحقها...»

حرکت در مکان و یا در کمّ و یا کیف و...) اگر ذاتی شیء و ماده باشد، این خود ادلّ دلیل بر حدوث ماده است؛ زیرا هر حرکتی حادث و مسبوق به غیر، بلکه مسبوق به عدم است، و این خود تقریر و بیانی دیگر از حدوث بعد از حدوث و خلق بعد الخلق است. برای این که واضح شود این مطلب موافق با اعتبار و دلایل است، کلمات بعضی از اساطین^۱ را در این جا ذکر می‌کنیم:

علامه بزرگوار مجلسی در توضیح فرمایش امام علیه السلام: «لم يخرج منه طرفة عين أن يقول له كن فيكون» می‌نویسد: لعلّه 'يدلّ على أن الأشياء في كل آن محتاجة إلى إفاضة جديدة وإيجاد جديد. وفي التوحيد «طرفة عين، غير أنه يقول له» و قد أشار إلى ما أومأنا إليه بهمنيار في التحصيل وغيره، حيث قالوا: كل ممكن بالقياس إلى ذاته باطل، وبه تعالى حق كما يرشد إليه قوله تعالى: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ فهو آنا فآنا محتاج إلى أن يقول له الفاعل الحق: كن، و يفيض عليه الوجود بحيث لو أمسك عنه هذا القول و الإفاضة طرفة عين، لعاد إلى البطلان الذاتي و الزوال الأصلي، كما أن ضوء الشمس لو زال عن سطح المستضيء لعاد إلى ظلمته الأصلية؛^۳ یعنی «ببرون نشد همگی مخلوقات از آنچه گفتیم (که به او بگوید «کن، باش» پس می‌باشد) در مقدار يك چشم بر هم زدن»، شاید حدیث دلالت کند بر این که اشیاء در هر لحظه‌ای محتاج به افاضة جدید و ایجاد جدید است. به آنچه ما اشاره کردیم، بهمنیار در تحصیل و غیر او اشاره نمودند، آنجایی که گفتند: هر ممکنی به حسب ذات خودش (با صرف نظر از ایجاد و نسبت به واجب) باطل است و با (ایجاد و نسبت به) واجب تعالی حق است، چنان که به این

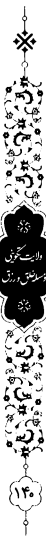
۱ - که بعد از تأمل و نوشتن این توضیح، به این کلمات واقف شدم.

۲ - لازم به تذکر است که: این که علامه مجلسی رحمته الله این مطلب را به نحو «لعلّ» و تردید بیان نموده، از جهت تردید در این مطلب نبوده بلکه از این جهت است که شاید از حدیث فوق این نکته استفاده نشود، مثلاً حدیث (با توجه به قبل و بعد حدیث) این جور معنا شود: «به اندازه چشم بهم زدن از حکومت او که گوید: باش و می‌باشد خارج نشوند» یا «يك چشم بهم زدن یاری جلوگیری از مقدرات خالق خود را نسبت به خویش ندارد؛ زیرا خدا به محض اینکه گوید: باش، او می‌باشد»، نه این که مطلبی که ذکر شده قابل تردید باشد. فافهم.

۳ - سورة القصص: ۸۸.

۴ - مرآة العقول: ۶۰/۲. و هكذا ذكر العلامة الخوئي في شرحه على نهج البلاغة: ۶/ ۱۲۹.





مطلب ارشاد نموده خداوند متعال آنجا که فرمود: «هر چیزی نابود می شود مگر وجه پروردگار» پس هر ممکنی لحظه به لحظه و آن به آن احتیاج دارد به این که فاعل حق به او بگوید: «کن، باش» و بر او افاضه وجود کند، به طوری که اگر یک چشم به هم زدنی، لفظ «کن، باش» و افاضه نفرماید، ممکن الوجود به بطلان ذاتی و زوال اصلی خود بر می گردد. چنان که نور خورشید اگر از سطح شیئی که نورانی شده، زایل شود، آن شیء به ظلمت اصلی خود بر می گردد..

میرداماد رحمته الله در توضیح این کلام حضرت رضا علیه السلام: «أَنَّ جَمِيعَ مَا خَلَقَ مُلَبَّسٌ بِهِ الذَّلِيلُ لِفَاعِلِهِ وَقَلَّةُ الْإِمْتِنَاعِ لِمَا أَرَادَ بِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» نوشته اند:

(قوله عليه السلام: لما أراد به لم يخرج منه) أي لا في حدوث ذاته ولا في بقاء وجوده، و بالجملة في جميع أوقات حصوله و استمرار وجوده...؛ یعنی ممکن الوجود نه در

۱ - الکافی: ۱/۲۳۳ طبع اسلامیة. یعنی: «همگی آنچه آفریده، ملزم شده اند به خضوع برای فاعل خود و قبول برای آنچه اراده کرد آن فاعل، بیان این حدیث آن است که: بیرون نشد همگی مخلوقات از آنچه گفتیم در مقدار یک چشم بر هم زدن..» یا این جور معنا شود: «تمام آفریدگانش در برابر او که آفریدگارست لباس خواری و زبونی پوشیده اند، از آنچه خدا نسبت به آن ها اراده کند قدرت سرپیچی ندارند، به اندازه چشم بهم زدنی از حکومت او که گوید: باش و می باشد خارج نشوند.»

۲ - قال: أي لا في حدوث ذاته ولا في بقاء وجوده، و بالجملة في جميع أوقات حصوله و استمرار وجوده؛ ضرورة أن الذات الجائزة هالكة في حد نفسها باطلة بحسب جوهرها في الأزل و الأبد جميعا، فما دام الفاعل الحق يفعل ذاتها و وجودها و يقول لجوهرها كن فيكون و يتحقق، فاذا أمسك عن افاضة ذاتها و قول كن لجوهرها رجعت نفسها الى هلاكها الذاتي و عادت ذاتها الى بطلانها السرمدي، (و لئن زالتا ان أمسكهما من أحد من بعده).

(قوله عليه السلام: ان يقول له: كن فيكون) و ما يتشبه به جماهير المتكلمين لما لا يعينهم في التشكك من لزوم تحصیل الحصول بنفس مختوم عليهم: بأن الممتنع تحصیل الحصول تحصيلا مستأنفا، و أما تحصیل الحصول بنفس التحصيل الاول فغير محال بل واقع محتاج اليه بحكم البرهان في بقاء المعلول المستمر الوجود، فقول كن المعبر به عن الافاضة الابداعية و التأثير الایجابي - لا بحركة و زمان و لا بعلاج و مباشرة و بأداة و آلة - بالقياس الى كل معلول زماني واحد بحسب الذات متكرر بحسب الاضافة الى أبعاد زمان وجوده و حدود أوقات استمراره، و بالقياس الى كل مجعول ابداعی متبرئ عن عالمي الزمان و المكان واحد بحسب الذات و بحسب الاضافة جميعا، الا أنه غير مرتفع في اعتبار (في «ج» لحاظ) العقل عن متن الواقع بحسب الاضافة الى بقاء ذلك المجعول الدهري الغير المرتفع وجوده في الدهر. (التعليقة على أصول الکافی، میرداماد: ۲/۲۹۵).

قال المولى صالح المازندراني رحمته الله في شرحه: (و لم يخرج منه طرفة عين أن يقول له كن فيكون)...

حدوث ذاتش و نه در بقاء وجودش از آنچه گفتیم در مقدار یک چشم به هم زدن بیرون نیست، خلاصه این که، در جمیع اوقات حصولش و استمرار وجودش... خارج نشد.

با آنچه بیان شد، بطلان تفویض (در قبال جبر) و نیز اعتقاد مفوضه خلقیه واضح تر می شود بلکه شاید بشود از این تشریح، دلیل عقلی بر امتناع ایجاد و ابداع لامن شیء برای غیر خداوند اقامه نمود.

فصل ۱

والبستکوبی

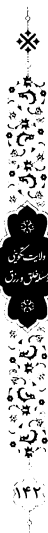
۱۴۱

یعنی لم یخرج منه سبحانه في سلطانه على الخلق و قهره عليهم طرفه عين هذا الوصف أعني قوله «كُنْ فَيَكُونُ»... و فيه إشارة إلى أن الممكن في بقائه يحتاج إليه سبحانه و سرّ ذلك ما أشار إليه جماعة من المحققين منهم بهمنيار في التحصيل من أن كل ممكن بالقياس إلى ذاته باطل و به تعالى حق كما يرشد إليه قوله تعالى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فهو أنا فأننا يحتاج إلى أن يقول له الفاعل الحق كن و يفيض عليه الوجود بحيث لو أمسك عنه هذا القول و الإفاضة طرفه عين لعاد إلى البطلان الذاتي و الزوال الأصلي كما أن ضوء الشمس لو زال عن سطح المستضيء لعاد إلى ظلمته الأصلية. (شرح الكافي- الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني): ۷۴/۴).

قال الفيض الكاشاني: لم يخرج منه طرفه عين لأن الذات الممكنة هالكة في حد نفسها باطلة بحسب جوهرها في الآزال و الآباد جميعا فما دام الحق سبحانه يفيض عليها الوجود و يقول لجوهرها كن فيكون و تتحقق فإذا أمسك عن إفاضته و قول كن لجوهرها رجعت نفسها إلى هلاكها الذاتي و عادت ذاتها إلى بطلانها السرمدي (وَلَيْتَن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ). (الوفاي: ۱/ ۴۹۰).

قال سلطان العلماء في حاشيته على معالم الاصول - في ضمن مباحث الاستصحاب -: «... إلا أن يقال: بعدم احتياج الممكن في البقاء إلى تأثير جديد و هو ممنوع...» (حاشية السلطان على معالم الدين: ۳۳۵).

قال سيّدنا الاستاذ رحمه الله: «أن وجود كل ممكن في كل آن غير وجوده في الآن السابق، و بعبارة أخرى: يحدث فيه الوجود من قبل المؤثر فيه». (أرأنا في أصول الفقه، آية الله السيّد تقی القمی رحمه الله: ۱/ ۷۹).



تنبیه نهم: (معقول بودن ایجاد از عدم)

در بعضی از کلمات فلاسفه و دهریون آمده: «خلق لا من شیء استحالہ ذاتی دارد! بلکه اصلاً ایجاد از عدم قابل تصوّر و قابل تعقل نیست.» چنان که در این زمینه گفته شده: «هر حادث و پدیده‌ای به عقیده فلاسفه مسبوق است به ماده قبلی، پس این که بشر نمی‌تواند از (هیچ) یک چیز بسازد مربوط به عجز و ناتوانی بشر نیست، بلکه این کار فی حدّ ذاته محال و ممتنع است. طبق این نظریه، شرط اوّل پیدایش یک موضوع، وجود ماده است.»^۱

جوابش این است که اولاً: آفرینش ماده، بدون ماده سابقه عقلاً محال نیست؛ بلکه مسبوق نبودن این عالم به عدم، محال و مستلزم تناقض عقلی است، و ما در کتاب «وجود العالم بعد العدم» و «شرح تجرید» و «ردّ اثنیسم» براهین عقلی متعدّد بر آن اقامه نمودیم که تمام حوادث مسبوق به عدم است و علّتی دارد و غیر از این محال است، و روایات معلّل به تعلیلات عقلی هم در این مطلب بسیار است.

ثانیاً: منشأ این عجز و ناتوانی این است که مدّعی هر چه را دیده، حصول و ایجاد شیء از شیء بوده است و لذا حصول و ایجاد شیء بعد از نبودن را نمی‌تواند تصوّر کند، ولی عدم مشاهده حصول شیء بعد از عدم، دلیل بر محال بودن آن نمی‌شود؛ مثل این که عدم مشاهده شخص، ولادت خود را از مادرش. در آن صورتی که ولادت دیگران را نیز ندیده باشد. دلیل بر عدم آن نمی‌شود. منشأ این اشکال، استقرای ناقصی است که نتیجه‌اش قطعی نیست و شخص منکر، گرفتار آن شده است.

ثالثاً: سبب دیگر استبعاد «ایجاد شیء از عدم» یا به تعبیر بهتر: «ابداع و ایجاد لا من شیء» این است که قدرت خدا را بر قدرت بشر قیاس می‌نمایند و چون می‌بینند بشر نمی‌تواند چیزی را پس از آن که لاشیء و مسبوق به عدم بوده،

موجود کند و قادر بر ابداع نیست، قدرت خدا را بر آن قیاس می‌کند، در حالی که قدرت بشر با قدرت خداوند متعال فرق کلی و اساسی دارد. و این اشکال بر فلاسفه‌ای که اعتراف به خداوند دارند و خلق «لا من شیء» را منکرند وارد است. باری، این که عقول ما (فرضاً) از تصوّر شیء مسبوق به عدم (یعنی خلقت ماده از عدم و ایجاد لا من شیء) عاجز است و قصور دارد، دلیل بر عدم آن نمی‌شود خصوصاً وقتی دلیل عقلی بر آن اقامه شد.

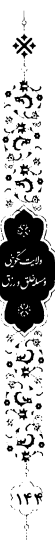
رابعاً: بسیاری از چیزها هستند که از تصوّر چگونگی موجود شدن آن‌ها عاجزیم و عقل نمی‌تواند آن‌ها را تصوّر کند، مانند حیات و زندگی که در ماده ایجاد می‌شود، و پس از آن که معدوم بوده موجود می‌گردد.

باید توجه و تأمل شود که این حیات چگونه از عدم و هیچ ایجاد می‌شود (یعنی نبود و بود شد)؟

اگر بگویید: «این حیات از ماده موجود می‌شود» می‌گوییم: اشکال تصوّر این مطلب از اشکال تصوّر ایجاد حیات بعد از عدم - اگر بیشتر نباشد - کمتر نیست. فقط چیزی که هست این است که: در اینجا تغییر صورت ماده را پیش از حلول حیات یا مقارن آن می‌بینید، اما این که حیات از عدم ایجاد شده یا از ماده و تغییر صورت آن، اگر فرض اول را نپذیرید و فرض دوم را. که بدون دلیل می‌گویید و نمی‌توانید ثابت کنید. حتمی بگیرید، باز هم از تصوّر مفروض (چگونگی ایجاد حیات در ماده) عاجزید. و با وجود این که از تصوّر آن عاجزید و نمی‌توانید به هیچ دلیلی ثابت کنید، باز هم آن را ادعا می‌کنید. و ما نیز برای تقریب به ذهن و رساندن مقصود (نه قیاس با حق تعالی و فعل او) - تأییداً - چند نمونه از واقعیاتی که قابل تصوّر نیست را ذکر می‌کنیم: خامساً: ما به بسیاری از محاسبات ریاضی یقین داریم در حالی که نمی‌توانیم آن را به تفصیل تصور کنیم. در این مثال دقت کنید: در مسایل اتم و ذره و سرعت ارتعاشات صوتی، اعداد به حدّی افزایش می‌یابد که عدم امکان تصوّر آن، به وضوح معلوم است.

۱ - و از ماده ایجاد نمی‌شود بلکه مسبوق به عدم است و در ماده ایجاد می‌شود.

۲ - در حقیقت این دلیل تأکید و تحکیم دلائل قبل و به منزله صغرای آن‌ها است نه دلیل مستقل.



(۱) از جمله می‌گویند: سرعت ارتعاشات صوتی در ثانیه به نیم میلیون می‌رسد. این مسأله به طور علمی ثابت است، ولی آیا می‌توان حصول نیم میلیون ارتعاش را در ظرف يك ثانیه تصوّر کرد؟ با این وصف، این ارتعاشات که قابل تصوّر نیستند، واقعیاتی هستند که انکار آن‌ها جایز نیست.

(۲) آیا اعداد نجومی، تعداد نجوم، مقدار حجم، وزن و فواصل آن‌ها را با یکدیگر می‌توانیم تصوّر کنیم؟ و اصولاً تا چند عدد را به تفصیل. اگر در تمام عمر غرق در تصوّر باشیم. می‌توانیم تصوّر کنیم؟

(۳) بعضی نوشته‌اند: فاصله نزدیکترین کهکشان به کهکشان ما ۷۰۰۰۰۰ سال نوری است! رسیدن نور ماه به زمین بیش از يك ثانیه و نور خورشید، بیش از هشت دقیقه و هفت ثانیه وقت لازم ندارد، يك ثانیه و هشت دقیقه کجا و ۷۰۰۰۰۰ سال نوری کجا، حدس زده می‌شود که نوری که از ضعیف‌ترین کهکشان با تلسکوپ دیده می‌شود پانصد میلیون سال نوری از عمر آن گذشته باشد، حال اگر می‌خواهید این فاصله نوری را به کیلومتر بسنجید، پانصد میلیون را در عدد ۳۹،۱۴۴،۰۰۶،۰۰۰،۰۰۰ که طول يك سال نوری به کیلومتر است، ضرب کنید. مع ذلك علمای نجوم، نتیجه این محاسبات ریاضی را پذیرفته‌اند و ما نیز از آنان می‌پذیریم. در این مثال هم اعداد به حدی افزایش می‌یابد که عدم امکان تصوّر آن، به وضوح معلوم است.^۲

سادساً: شاعر و نویسنده، مهندس و هنرمند هر کدام يك اثر بدیع به وجود می‌آورند: شاعر» بهترین قصیده را با آن معانی دقیق، استعارات، مجازات، نکته‌های ادبی و لطایف می‌سراید. نویسنده» بهترین کتاب را با سبک نو و مطالب علمی تازه می‌نگارد. «مهندس» نقشه بزرگترین ساختمان را که نظیرش سابقه ندارد، طرح می‌نماید. «هنرمند» زیباترین تابلوهای نقاشی را می‌کشد. ممکن است گفته شود که این آثار، پس از عدم به وجود آمده‌اند، سؤال

۱ - بعضی ارقام و اعداد دیگر، بیشتر و کمتر هم ثبت کرده‌اند و ما صحیح آن را نمی‌دانیم.
 ۲ - در کتاب علی اطلال المذهب المادی از کتاب اشیاء عن العالم الآخرة و کتاب القوى الطبيعية المجهولة، تألیف اوجین نو، حقایق بسیاری را یادآور شده است که در گذشته یا حال، قابل تصور نبوده و نیستند ولی علم، آن‌ها را ثابت کرده است.

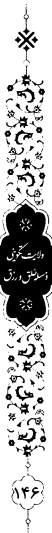
این جاست که این آثار - بر فرض که خلق لا من شیء باشند - از کجا آمده‌اند؟ و چگونه در ذهن شاعر و هنرمند موجود شده‌اند؟ آیا قابل تصوّر است؟ حتماً نه. آیا شعر، نقشه، اثر هنری و تألیف، قابل انکار است؟ حتماً نه. آیا وجود صورت قصیده، نقشه، اثر هنری و تألیف در ذهن، یعنی وجود ذهنی آن‌ها، قابل انکار است؟ یقیناً نه. پس این شعر و این قصیده و این آثار کجا بودند که در ذهن شاعر، نویسنده و... موجود شده‌اند؟ بنا بر این، بعد از این که برهان طبیعی و عقلی، حدوث و ایجاد ماده را از عدم، ثابت کردند، امکان یا عدم امکان تصوّر آن، ضرری به حقیقت بودن آن نمی‌زند. پس عقل اگر چه از تصوّر حقیقت بسیاری از چیزها عاجز است ولی می‌تواند به نفی یا اثبات آن‌ها رأی بدهد.

مخفی نماند که بحث خلق لا من شیء - که ما برای غیر خداوند محال می‌دانیم - درباره جواهری است که اعراض شان با آن‌ها حادث می‌شود، و گر نه خود اعراض از این مقوله موضوعاً خارج است و اصلاً بحث «خلق لا من شیء» و «خلق من شیء» از آن‌ها منتفی است. مثلاً وقتی من «دستم را تکان می‌دهم» و یا «آب را در یخچال می‌گذارم و یخ می‌زند»، جوهرش فرق نکرده است.

باری، به مسأله حدوث شیء از عدم (یعنی ایجاد و ابداع لا من شیء) در قرآن مجید و روایات متواتره تصریح شده است و معجزات انبیا و اوصیاء که خوارق عادات است نیز آن را تأیید و ثابت می‌نماید.^۱

۱ - مبنای ما در این که این امور چگونه پیدا شده و آیا خلق من شیء است یا لا من شیء؟ در مباحث کلامی ذکر کرده‌ایم، که جواهر و اعراض مخلوق پروردگار عالم است، اما افعال العباد مخلوقه للعباد و این‌ها افعال بندگان است (خواه افعال بندگان را اعراض بنامیم بنا بر این که فعل اختیاری را از عرض خارج بدانیم و یا آن‌ها را عرض بنامیم، بنا بر این که مفهوم عرض را اعم از فعل اختیاری و غیر اختیاری بدانیم). این امور با ایجاد خداوند فرق دارد. باری، خواه این افعال را بندگان به نحوی از انحاء، خلق من شیء حساب کنند و بگویند: این قصیده یا نقشه ساختمان و هنر زیبا... از ماده و خزینه‌ای در نفس... سرچشمه گرفته است (کما هو الظاهر). و یا بگویند: این آثار پس از عدم به وجود آمده و خلق لا من شیء به آن می‌گویند، - چنان که خصم به آن اعتراف دارد، - تأیید و تقویت آنچه ما در صد دوش هستیم، می‌کند.

۲ - قبلاً بیان شد که در معجزات انبیا و اوصیاء علیهم السلام «خلق من شیء» و «خلق لا من شیء» هر دو وجود دارد، (اما آیا این معجزات فعل خداست یا فعل صاحب اعجاز؟ به زودی به آن اشاره خواهد شد). ما در این جا از باب تبرّک و نمونه به شش حدیث در «حدوث اشیاء بعد از نبودشان و اثبات



حدوث حقیقی عالم» اشاره می‌کنیم: ۱- امام رضا علیه السلام به سلیمان مروزی متکلم خراسان که گوید: «فأنت لم یزل مریداً» فرمودند: یا سلیمان فإرادته غیره؟ قال: نعم، قال: فقد أثبت مع شیئاً غیره لم یزل، قال سلیمان: ما أثبت... فقال (علیه السلام) هی محدثة یا سلیمان! فإن الشیء إذا لم یکن أزلیاً کان محدثاً وإذا لم یکن محدثاً کان أزلیاً... ثم قال الرضا علیه السلام: یا سلیمان ألا تخبرني عن الإرادة فعل هی أم غیر فعل؟ قال: بلی هی فعل، قال: فهی محدثة؛ لأن الفعل کلّه محدث، قال: لیست بفعل، قال: فمعه غیره لم یزل... قال سلیمان: إنها مصنوعة، قال علیه السلام: فهی محدثة... قال سلیمان: إنما عنیت أنها فعل من الله لم یزل، قال (علیه السلام): ألا تعلم أن ما لم یزل لا یكون مفعولاً وحیداً و قدیماً فی حالة واحدة؟... قال الرضا علیه السلام: إن ما لم یزل لا یكون مفعولاً... فالإرادة محدثة، وإلا فمعه غیره. (توحید: ۴۵ - ۴۵۱) در این حدیث شریف امام علیه السلام چندین بار حکم فرمود به این که شیء ازلی غیر از خداوند، وجود ندارد، و چیزی که ازلی باشد معقول نیست که مخلوق باشد. و حدیث به صراحت تمام دلالت بر مدّعی ما دارد.

۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «إنما کلامه سبحانه فعل منه أنشأه و مثله لم یکن من قبل ذلك کائناً، ولو کان قدیماً لکان إلهاً ثانیاً. لا یقال کان بعد أن لم یکن فتجری علیه الصفات المحدثات... و لیس فناء الدنیا بعد ابتدائها بأعجب من إنشائها و اختراعها... وإن الله سبحانه یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شیء معه کما کان قبل ابتدائها» (نهج البلاغه: ۲۷۴، ۲۷۵، خطبه ۱۸۶) روشن است کلام حضرت که فرمود: «لو کان الکلام قدیماً لکان إلهاً ثانیاً» صریح است در این که ممکن الوجود نمی‌تواند ازلی و قدیم باشد و ازلیت و امکان با هم منافات دارند، و ایجاد نسبت به چیزی است که مسبوق به عدم باشد.

۳- و نیز فرمودند: «لم یخلق الأشياء من أصول أزلیة و لا من أوائل أبدیة بل خلق ما خلق فأقام حدّه و صور فأحسن صورته» (نهج البلاغه: ۲۳۳، خطبه ۱۶۳) این حدیث هم صریح در حدوث عالم است به این معنا که اشیاء نبودند و خداوند آن‌ها را خلق کرد.

۴- ابوهاشم جعفری نقل کرد که: «كنت عند ابي جعفر الثاني علیه السلام فسأله رجل فقال: أخبرني عن الزب تبارک و تعالی له أسماء و صفات فی کتابه فأسماؤه و صفاته هی هو؟ فقال ابو جعفر علیه السلام: ... إن كنت تقول: لم یزل تصویرها و هجاؤها و تقطیع حروفها فمعاذ الله أن یكون معه شیء غیره بل کان الله و لا خلق، ثم خلقها» (توحید: ۱۹۳، حدیث ۷) این حدیث هم صریح در نفی تعدّد قداّم است.

۵- امام رضا علیه السلام فرمودند: «إعلم علمک الله الخیر أن الله تبارک و تعالی قدیم و القدم صفة دلّت العاقل علی أنه لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیمویته فقد بان لنا بإقرار العامة مع معجزة الصفة أنه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله فی بقائه. و بطل قول من زعم أنه کان قبله أو کان معه شیء و ذلك أنه لو کان معه شیء فی بقائه لم یجز أن یكون خالقاً له؛ لأنّه لم یزل معه کیف یكون خالقاً لمن لم یزل معه؟» (توحید: ۱۸۶، حدیث ۲) این حدیث هم صریح در حدوث عالم است، و دلالت دارد بر این که تأثیر جز در حادث، معقول نیست، و ازلیت موجب بی‌نیازی از خالق است.

۶- امام رضا علیه السلام فرمودند: «... كذلك التوراة و الإنجیل و الزبور و هی کلها محدثة مربوبة أحدتها من لیس کمثله شیء هدی لقوم یعقلون فمن زعم أنهم لم یزلن معه فقد أظهر أن الله لیس بأول قدیم

تنبيه دهم: (وجود تمام کمالات انبياء در ائمه عليهم السلام)

هر چه از فضائل و مناصب برای ملائکه بلکه برای انبياء و اوصياء عليهم السلام ثابت شده است، ثبوتاً برای ائمه عليهم السلام نیز ممکن است؛ چون آن‌ها قابل مقایسه با احدی نیستند و افضلیت آن‌ها بر تمام انبياء غیر خاتم انبياء صلی الله علیه و آله، از مسلمات و واضحات اخبار و آثار است، و «إِنَّهُ لَا يُقَاسُ بِنَا أَلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»^۱

ولا واحد وأن الكلام لم يزل معه وليس له بدء وليس بآله (احتجاج: ۴۰۶/۲) به رساله «وجود العالم بعد العدم عند الامامية» از نویسنده مراجعه کنید.

۱ - بحار الأنوار: ۲۶۷/۲۶ - ۳۱۹، (باب تفضيلهم عليهم السلام على الأنبياء و على جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر الخلق و أن أولى العزم إنما صاروا أولى العزم بحبهم صلوات الله عليهم) در این باب ۸۸ حدیث ذکر شد. و بحار الأنوار: ۱۵۹ - ۱۷۹ (باب أن عندهم جميع علوم الملائكة و الأنبياء عليهم السلام ...) و در این باب ۶۳ حدیث ذکر شد.

۲ - المسترشد: ۳۹۹. برای واضح تر شدن مطلب به نقل چند حدیث تبرکاً اکتفا می‌کنیم: یک. عن أبي جعفر عليه السلام: «... إِنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ هَلُمَّ جَزْأً إِلَى مُحَمَّدٍ، قِيلَ لَهُ: وَ مَا تِلْكَ السُّنَنُ؟ قَالَ عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ، إِنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِلْمَ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ وَإِنْ رَسُولُ اللَّهِ صَيَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام...» (بصائر الدرجات: ۱۱۷/۱)

دو. عن أبي عبد الله عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) قَالَ: «إِنَّا نَا عَنِّي وَ عَلَيَّ عليه السلام أَوْلْنَا وَ أَفْضَلْنَا وَ خَيْرْنَا». (بصائر الدرجات: ۲۷۴/۱)

سه. عن أبي عبد الله عليه السلام: فَقَالَ يَا سَدِيدُ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ قُلْتُ: قَرَأْتَاهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيْمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ)؟ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتُهُ، قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي حَتَّى أَغْلَمَ، قَالَ قَدْ قَطَرَتْ مِنَ الْمَطَرِ الْجُودُ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ مَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ، قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلُّ هَذَا؟ قَالَ يَا سَدِيدُ! مَا أَكْثَرُهُ إِنْ لَمْ يَنْسِبْنِي إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبَرَكَ، يَا سَدِيدُ! فَهَلْ وَجَدْتَ فِيْمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) كُلُّهُ، قَالَ وَ أَوْ مَا يَبْدِيهِ إِلَى صُدْرِهِ فَقَالَ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ وَ اللَّهُ عِنْدَنَا ثَلَاثًا. (بصائر الدرجات: ۲۱۳/۱)

چهار. عن أبي جعفر عليه السلام: قَالَ: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ خَرْفًا وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصْفِ مِنْهَا خَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا تَبَيَّنَهُ وَ تَبَيَّنَ سَرِيرٌ بَلْقِيسُ ثُمَّ تَنَاولَ السَّرِيرَ يَبْدِيهِ ثُمَّ غَادَتْ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الْإِسْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ خَرْفًا وَ خَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا خَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». (بصائر الدرجات: ۲۰۸/۱)

پنج. عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمَقْرُونِينَ وَ



مرحوم طبرسی نوری در این مقام فرمودند: «ایشانند خزنه علم الهی و ایشانند معلّم معالمِ اولین و آخرین و ایشانند هادی و راهنمای قاطبه ملائکه و انبیاء مرسلین و ایشانند که ولایت مطلقه شان را حق تعالی بر کافه کائنات جاری ساخت و ایشانند مقصود از خلائق و ایشانند صاحب اسرار خدائی و ایشانند محرم راز حضرت آفریدگار که احدی را در آن مقام، حظّی و نصیبی نخواهد بود مگر خود ایشان را. و مقصود در مقام نه اظهار مدایح است؛ زیرا که مادح ایشان خدای عالمیان است. و همه انبیاء مرسلین و کافه ملائکه مقرّبین از ذکر اوصاف و نقل فضائل ایشان عاجزند و هر چه بخواهند بگویند به عُشری از الف الف کرور عُشری از فضائل و مدایح ایشان را نخواهند رسید، چگونه می شود که ممکن باشد حق معرفت ایشان و حال آن که سید انبیاء ﷺ فرمودند که «یا علی لا یعرفک الا الله و أنا ولا یعرفنی الا الله و أنت ولا یعرف الله الا أنا و أنت» یعنی: یا علی نشناخت تو را کسی غیر از خدای تعالی و من، و مرا نشناخت کسی غیر از خدای تعالی و تو، و خدا را نشناخت کسی غیر از من و تو.^۱

لازم به یاد آوری است که: در بین علمای شیعه اختلافی نیست که پیامبران و ائمه هدی ﷺ از تمام ملائکه افضل هستند، و روایات در اثبات آن فوق تواتر است.^۲ حتّی در بسیاری از روایات آمده است که ملائکه مقرّبین از نور

فَصَلَّيْنَا عَلَىٰ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِأَنْتُمْ مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخَدَّامُنَا وَ خَدَّامُ مُجِبِّينَا... (عیون اخبار الرضا ﷺ: ۲۶۲/۸)

شش. عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جُلُوهُ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (بحار الانوار: ۳۹/۳۹ باب باب ۷۳ أن فيه ﷺ خصال الأنبياء و اشتراكه مع نبينا في جميع الفضائل سوى النبوة)

أقول: و مقتضاه أنّ عليا - ﷺ - أفضل من كل واحد من الانبياء السابقين - ﷺ -، لأن ما لكل واحد من الانبياء العظام المذكورة من الفضل و الكمال المخصوص به، متحقق و مجتمع فيه - ﷺ - فهو أفضل الخلق بعد الرسول - صلى الله عليه وآله - بالضرورة. این روایت اخیر با الفاظ متفاوت در نزد مخالفین شیعه نقل شده که حقیر در کتاب «حقانیت در اوج مظلومیت»: (۳۲۷/۱ - ۳۲۸) مدارک بسیاری از آن را از طریق عامّه نقل نمودم.

۱ - کفایة الموحدين، طبرسی نوری: ۲۴۹/۱، تهران - ایران، علمیه اسلامیة.

۲ - بحار الانوار: ۲۶/۳۳۵ - ۳۵۰، (باب فضل النبى و أهل بيته صلوات الله عليهم على الملائكة و

امیرالمؤمنین علیه السلام خلق شده‌اند،^۱ و لذا اگر احیا و امامت و خلق (به هر معنایی که مورد نظر خداوند و محمد و آل محمد علیهم السلام است) برای ملائکه و انبیاء ثابت شود، بالضرورة و به طریق اولی آن مقام و منسب برای اهل بیت علیهم السلام ممکن و جایز است.

اما همه مطلب و بحث در این است که اولاً: چه چیزی برای ملائکه بلکه برای انبیاء و اوصیاء علیهم السلام ثابت است که ما - ثبوتاً - آن مقام و منزلت را برای اهل بیت علیهم السلام ممکن و جایز بدانیم. اگر ثابت شود که ایجاد و اعدام برای غیر خداوند محال است، چگونه می‌توانیم در مورد ائمه علیهم السلام متوسل به قیاس اولویت و امثال آن بشویم؟ بلی احیا و امامت و خلق به هر نحوی که برای ملائکه و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام ثابت شده، برای اهل بیت علیهم السلام به طریق اولی جایز و ممکن است؛ زیرا هرگز عقل حکم نمی‌کند که نسبت فضیلتی و شرافتی و کمالی به مفضول درست باشد، ولی همان نسبت، به شخص افضل و اکمل باطل باشد! **﴿تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾**^۲.

ثانیاً: چه چیزهایی در قرآن و اخبار برای اهل بیت علیهم السلام اثبات شده که بتوانیم به آن‌ها نسبت دهیم و داخل حدیث حضرت رضا علیه السلام که فرمودند: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ تَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا»**^۳ نشویم و حدیث شامل حال ما نشود؟

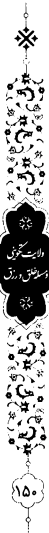
شهادت‌هم بولایت‌هم) و در این باب ۲۴ حدیث ذکر شد.

۱ - عن النبي ﷺ: «فَتَقَى نُورَ أَجِي عَلِيٍّ فَخَلَقَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةَ فَالْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ...» (تأويل الآيات الظاهرة: ۱۴۴) وعنه ﷺ: «خُلِقَ مِنْ تَسْبِيحِ عَلِيٍّ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ» (الفضائل، ابن شاذان قمی: ۵۴).

۲ - النجم: ۲۲.

۳ - اعتقادات الامامية، شيخ صدوق رحمته الله: ۹۹.





تنبيه ياردهم: (عدم تضاد بين معرفت سطح بالا و پايين)

هرگز روايات فضائل و مناقب آل الله ﷺ كه عقول بشر از تحمّل آن ها متحير و واله و حيران است و از امور صعب و مستصعب و سرّ و مستسرّ شمرده شده، دليل بر اين نمى شود كه ما مسئله «خالقيّت ائمه ﷺ» نسبت به همه كائنات را - كه مورد نفى و انكار و تكذيب و... آن ها واقع شده، و عقل و كتاب و عترت بر خلاف آن گواهى مى دهند - معتقد باشيم و به خيال خود براى آن ها فضيلت درست كنيم و روايات نافيه را حمل بر معرفت سطح پايين كنيم. هرگز معرفت سطح بالا وعالى، تكذيب معرفت سطح پايين تر نمى كند بلكه بين آن دو نحو معرفت، زياده و نقصان است نه تضاد و تناقض^۱.

۱ - مراجعه كنيد به توحيد شيخ صدوق: ۱۱۰ - ۱۱۱، عَنِ ضَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أَذْخُلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي ذَلِكَ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْخَلَالِ وَ الْخَزَامِ وَ الْأَحْكَامِ حَتَّى بَلَغَ سُؤْالَهُ التَّوْجِيدَ فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ إِنَّا زَوَيْنَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَسَمَ الرُّؤْيَا وَ الْكَلَامَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَسَمَهُ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ الرُّؤْيَا، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ الْمُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الثَّقَلَيْنِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ (لَا تُذَرُّكَ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُذَرِّكَ الْأَبْصَارُ) (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) وَ (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) أَلَيْسَ مُحَمَّدًا ﷺ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَكَيْفَ يَجِيءُ رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعًا فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَّهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ يَقُولُ (لَا تُذَرُّكَ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُذَرِّكَ الْأَبْصَارُ) (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ثُمَّ يَقُولُ أَنَا رَأَيْتُهُ بَعَيْنِي وَ أَخْطَطْتُ بِهِ عِلْمًا وَ هُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ؟ مَا تَسْتَخَيُّونَ! مَا قَدَّرْتَ الرِّئَاذَةَ أَنْ تَرْمِيَهُ بِهَذَا أَنْ يَكُونَ يَأْتِيهِ عَنِ اللَّهِ بِشَيْءٍ ثُمَّ يَأْتِي بِخِلَافِهِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ. قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ: (وَلَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى) فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ بَعْدَ هَذِهِ آيَةٍ مَا يَدُلُّ عَلَى مَا رَأَى خَيْثُ قَالَ: (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى) يَقُولُ: مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ ﷺ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَى فَقَالَ: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) فَأَيَّاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَيْرِ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) فَإِذَا رَأَى أَنَّهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَخْطَطَ بِهِ الْعِلْمُ وَ وَقَعَتْ الْمَعْرِفَةُ فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ فَكَيْفَ يَكْذِبُ بِالرُّوَايَاتِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَتْ الرُّوَايَاتُ مُخَالَفَةً لِلْقُرْآنِ كَذَّبَتْ بِهَا وَ مَا أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يَخَاطُ بِهِ عِلْمُ (وَلَا تُذَرُّكَ الْأَبْصَارُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ). وَ در حديث ديگر (بحار الانوار: ۲۵ / ۷۳ - ۷۴، حديث ۱۳) آمده: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فِي حُكْمِهِ اخْتِلَافٌ أَوْ بَيْنَ أَهْلِ عِلْمِهِ تَنَاقُضٌ...»

تنبيه دوازدهم: (فرق علم خداوند با علم مخلوق ومعنای مظهر علم خدا بودن)

در این تنبيه به سه امر مهم اشاره می‌شود:
امر اول:

خداوند «علم» و «قدرت» و «حیات» است و علمش که ذاتی است، مکان و زمان ... ندارد. اما علمی که خلق کرده است داخل در آن کبرای کلی هست که «إِنَّ مَا سَوَى الْوَاحِدِ مُتَجَرِّئٌ...» چون علم مخلوق هم یک حقیقت مقداری متجترئی قابل زیاده و نقصان است و لو در سینه‌های اهل بیت علیهم‌السلام که معدن علم پروردگارند، باشد؛ زیرا معدن علم (امام) مخلوق است و بی‌نهایت بودن آن معنا نخواهد داشت، و معدن قدرت، مخلوق است و بی‌نهایت بودن آن معنا نخواهد داشت. و «ما سَوَى الْوَاحِدِ...» هر مقدار هم باشند، قابل زیاده و نقصان هستند، چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا يَبِيدُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَوْ يَذْخُلُهُ الْغَيْرُ وَالزَّوَالُ أَوْ يُنْتَقَلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَى لَوْنٍ وَمِنْ هَيْئَةٍ إِلَى هَيْئَةٍ وَمِنْ صِفَةٍ إِلَى صِفَةٍ وَمِنْ زِيَادَةٍ إِلَى نُقْصَانٍ وَمِنْ نُقْصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ هیچ چیزی نیست مگر این که از میان می‌رود یا دگرگون می‌شود یا تغییر و زوال در آن راه دارد یا از رنگی به رنگ دیگر و از شکلی به شکل دیگر و از صفتی به صفت دیگر و از زیاده به نقصان و از نقصان رو به زیاده می‌رود مگر پروردگار عالمیان».

مخفی نماند که مقصود متکلمین از «مجرد» هر وقتی درباره مخلوقات (مثل علم مخلوق) استعمال می‌کنند، اصطلاح فلاسفه نیست؛ زیرا متکلمین حدوث جمیع ما سَوَى اللَّهِ را از ضروریات و بدیهیات می‌دانند و منکر حدوث جمیع ما سَوَى اللَّهِ را کافر می‌دانند و قائل هستند که همه چیز ابتداء دارد، و معلوم است وقتی همه اشیاء ابتداء داشته باشند، اگر شیء ای در همان آن

۱ - الغير بالفتح فالسكون مصدر واسم مصدر بمعنى تغير الحال وانتقالها، و بالكسر فالفتح اسم جمع بمعنى الاحداث المغيرة لحال الشيء، و في نسخة (د) و حاشية نسخة (ب) «أو يدخله التغيير».



وجودش بخواهد معدوم شود، هرگز محقق نمی‌شود؛ بلکه باید علاوه بر ابتداء، بقاء هم داشته باشد و لو یک هزارم ثانیه، یعنی باید بعد از ابتداء داشتن، زمانی هم داشته باشد و لو بسیار قلیل، و گرنه معنا ندارد که خداوند چیزی را موجود کند و در همان لحظه (ی اولِ ایجادش)، معدومش کند، که در این صورت چیزی خلق نمی‌شود. و هر شیء حادث و متجزی علاوه بر زمان، مکان هم دارد، و همان طوری که معنا ندارد بگوییم: خدایا! چیزی برای ما خلق کن که زمان نداشته باشد... هم چنین معنا ندارد که بگوییم: خدایا چیزی خلق کن که اجزاء نداشته باشد، شیء متجزی در دو بُعد زمان و مکان باید اجزاء داشته باشد و گرنه محال است محقق شود. و لذا علامه رحمته الله می‌فرماید: «المحدث بالنظر الى القسمة العقلية على ثلاثة أقسام: إما أن يكون متحيزا، أو حالاً في المتحيز أو لا يكون متحيزا ولا حالاً في المتحيز، لكن المتكلمون أسقطوا هذا الأخير من البين إلا شذمة قليلة منهم غير محققين؛ چیزی که حادث است در تقسیم عقلی بر سه قسم است: یا مکان دار (مثل اجسام) است، یا حال در مکان دار است (چیزی که حلول در مکان دار می‌کند مثل صفات، اعراض، گرمی آتش، مایع بودن آب و علم برای زید)، یا نه مکان دار است و نه حلول در مکان دار کرده است، ولی متکلمون قسم سوم را (حادثی که نه مکان داشته باشد و نه حال در آن) را قبول ندارند و منکر آن هستند مگر عده قلیلی از غیر محققین آن‌ها.»

و چگونه کسی که نظرش در مورد جمیع ما سوی الله این است که ابتدای حقیقی دارند و مکان مند هستند، قائل به «مجرد» فلسفی باشد که آن‌ها مجرد را قدیم و غیر قابل تغییر و غیر مکانی و زمانی و... می‌دانند، با این که بین «مجرد بودن» و «ابتدای وجود داشتن» تناقض بین است.

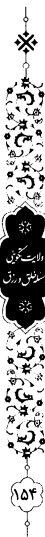
پس مجرد بودن علم در نزد متکلمین مثل خواجه و علامه و امثال آن‌ها، به معنی مجرد نسبی و موجود لطیف و یا آنچه از تغییرات که در سایر اشیاء محسوس دیده می‌شود، در آن شیء نیست، و یا... می‌باشد. و لو ما معتقدیم علم هم تغییر دارد و حادث است و قابل زیاده و فراموشی بلکه با یک حادثه، قابل از بین رفتن است.

و آن بر خلاف مجرد در نزد فلاسفه است؛ چه مجرداتی که فلاسفه مثلاً قائل هستند از عقول عشره و... که آن‌ها را قدیم و ازلی و مسانخ با خداوند متعال می‌دانند، و چه مجردی که فلاسفه به اصطلاح حکمت متعالیه! معتقدند که به نظر آنان وجود مجرد غیر از ذات حق تعالی جز وهم و خیال بیش نخواهد بود؛ زیرا این که بگوییم: خدایی داریم و عقل اولی... این موجب محدودیت وجود حق تعالی می‌شود، و اگر قرار باشد دو چیز داشته باشیم که یکی خداوند و دیگری عقل اول... تا چه رسد به بقیه صواد... لازم می‌آید هر کدام، وجود خودش را داشته باشد و وجود دیگری را نداشته باشد، و این مستلزم محدودیت هر دو خواهد شد و آن نمی‌تواند خداوند باشد. بلکه تجرد بنا بر این مبنا، یعنی سعه وجودی، پس اگر سعه وجودی بی‌نهایت باشد، خود واجب الوجود است. و اگر محدود باشد، همه در حیطه وجودی این وجود بی‌نهایت موجودند، مانند لامپ صد وات که شامل ده وات و بیست وات و سی وات تا نود وات می‌شود، و مثل دایره بزرگی که دایره‌های کوچکتر همه را داخل خودش دارد. پس بنا بر این، مجرد بی‌نهایت که همه را ذاتاً شامل است «کُلُّ الوجود و کُلُّ الاشیاء»^۱ است و واجد کمالات (یعنی وجود) همه اشیاء هست، همان خداست در نزد فلاسفه و ماهیات که همان حدّ عدمی است، در خداوند نیست. و بطلان این ادعا از واضحات عقل و وجدان و نقل است.

فصل ۱

والبسته

۱ - اگر خداوند در نظر ملاصدرا کُلُّ الاشیاء است، چگونه اصالت با وجود خواهد بود، مگر این که تأویلش کنند.



تمام موجودات متجزی و مقداری (یعنی همه مخلوقات) صفات و حالات شان زائد بر ذات شان است. مقصود از زائد بر ذات یعنی قابل سلب و قابل تبدل و تغیر است. یعنی می شود حرارت را از آتش گرفت و به آتش بگوید: «یا نازکونی بردا و سلاماً علی ابراهیم»^۱ آتش صفت اش گرفته می شود. حتی صفت «وجود» از تمام ما سوی الله گرفته می شود: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»^۲ اگر خداوند بخواهد، همه چیز را از بین می برد.

بر خلاف آنانی که گمان می کنند در مفهوم «وجود»، «بودن» هست و «نبودن» در او نیست. و می گویند: مگر می شود «وجود» همه آنچه موجودند، «معدوم» شود؟ و وقتی نشود چیزی معدوم شود، پس همه واجب الوجود خواهند بود. و می گویند: آنچه موجود است، وجود دارد، پس خود «وجود» است، و سلب وجود از همه اشیاء (که موجودند) محال است، وقتی محال بود، پس همه چیز واجب الوجود بالذات می شود، پس همه چیز خداست.

در جواب می گوییم: «موجود است» و «وجود دارد» یکی است و عبارت آخرای یکدیگرند. اما این دو تعبیر غیر از «وجود» است. «هذا موجود» غیر از «هذا وجود» است. «وجود» از معقولات ثانیه است و در خارج حقیقت ندارد. بلی، چیزی در عین موجود بودن، نمی شود معدوم باشد، و در عین «وجود» هم نمی شود که «عدم» باشد. اما باید توجه شود که آنچه گفته می شود: «وجود از وجود سلب نمی شود» از باب ضرورت به شرط محمول است. یعنی شیء مادامی که موجود است، وجود از او سلب نمی شود. و نیز در مفهوم وجود، عدم راه ندارد و در مفهوم عدم، وجود نیست بودن و نبودن هیچ وقت با همدیگر قابل جمع نیست و مفهوم وجود و عدم، نقیضان هستند. نه این که: این شیء که موجود است نمی شود که نباشد. سلب وجود از حجر، شجر و بقر، عقلاً هم مشکلی ندارد. و نیز «وجود» معقول ثانی است، و در مفهوم «وجود» عدم راه

۱ - سوره انبیاء: ۶۹.

۲ - سوره ابراهیم: ۱۹.

ندارد و این ربطی ندارد که: شیء و هویت و ماهیت که موجود است، معدوم بشود. این‌ها ربطی به هم ندارند.

باری، اگر شیئی دارای اجزاء باشد، صفت و حالت دارد. و اگر شیئی متجزی و دارای اجزاء و مقدار نباشد، نمی‌شود صفتِ علم و صفتِ قدرت و صفتِ حیات داشته باشد. بلکه آن ذاتِ علم و ذاتِ قدرت و ذاتِ حیات است نه این که ذات «متصف به علم» و «واجد علم» و ذات «متصف به قدرت» و «واجد قدرت» باشد. بلکه «إن كان فهو ذات العلم والقدرة».

در خداوند متعال، وجدان و فقدان معنایی ندارد و از باب صفت و موصوف نیست. ولی ما هر چه را می‌بینیم از باب وجدان و واجدیت و فقدان و فاقدیت است. و وجدان و فقدان از صفات اشیاء عددی و مقداری و متجزی است. لذا ما بعضی چیزها را داریم و بعضی چیزها را نداریم. اما خداوند متعال «ذاتُ علامة، یعنی ذات علم». به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی‌شود به این معنا گفت: «ذاتُ علامة» چون او ذاتی است که خداوند علم را به او داده است، بلکه علمش را اضافه هم می‌کند. فقط خداست که ذات العلم و ذات القدرة است، پس خداوند متعال بر خلاف همه اشیاء است

امر سؤم: (مظهر علم خدا)

اگر کسی بگوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام مظهر علم الله است یا معدن علم خداست یا خزینه علم الهی است» با توجه به این که اولاً: ما سوی الله متجزی و مقداری و عددی است، و هر متجزی و مقداری هر صفتی که داشته باشد، قابل زیاده و نقصان است، و حقیقت عددی این چنین است، لذا فرمودند: «خداوند شب و روز برای ما اهل بیت علیهم السلام علم خلق می کند»^۱.

ثانیاً: و با توجه به این که: علم ائمه علیهم السلام - مثل خودشان - مخلوق و متجزی و زمانی و مکانی است و هیچ گونه شباهتی و سنخیتی با حقیقتی که فراتر از زمان و مکان و تجزیه و ترکیب و عدد و توهم و تصور است، ندارد، معنی ندارد که توهم بشود که این همان علمی است که از او به صفات ذاتیه خداوند تعبیر می شود. بلی علمی که اهل بیت علیهم السلام دارند (که همان علم به جمیع مخلوقات و ممکنات است) مال خداوند و از طرف اوست که خداوند متعال به آن ها عطا فرموده و لذا به آن «علم الهی» نیز گفته می شود. پس علمی که امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، خداوند برایش خلق کرده و علم الهی است (یعنی علم به شرایع و ادیان و معارف و حقایق و احکام و... است، در مقابل تخیلات و توهمات و ضلالت و انحرافات...) نه این که این همان علم ذاتی خداوند است. چگونه می شود سنخ علمی که متجزی و مقداری و قابل زیاده و نقصان و مخلوق و حادث

۱ - در بصائر الدرجات: ۲۳۲/۱ آمده: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «إِنَّا لَنَزَادُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَلَوْ لَمْ نَزِدْ لَفَدَّ مَا عِنْدَنَا» فِي اللُّغَةِ: تَفَدَّ الشَّيْءُ تَفَادًا، أَيُ فَنِي، وَأَنْفَذْتُهُ أَنَا. وَأَنْفَذَ الْقَوْمُ، أَيُ ذَهَبَتْ أَمْوَالُهُمْ، أَيُ فَنِي زَاهَمَ. رَاجِع: الصَّحاح: ۵۴۴/۲ «نفذ».

اگر کسی بگوید: پس خداوند، بی نهایت علم برای اهل بیت علیهم السلام خلق کرد. می گوئیم: بی نهایت امر محالی است و بی نهایت قابل خلق شدن نیست؛ زیرا ذاتی که مخلوق و حادث و مقداری و متجزی است، هر چه علم و قدرت به او بدهند، باز هم قابل زیاد شدن هست. اما ذاتی که اجزاء و مقدار ندارد، علم و قدرت او بدون اجزاء و بدون مقدار است. و انصاف به نهایت و بی نهایت (به معنای بوجوده محیط علی ما سواه) از ملکات متجزی و مقداری است، و در آنجا نفی آن از باب سالبه به انتفاء موضوع است.



است، با علمی که بدون اجزاء و بدون تطوّر و بدون خلق و حدوث است، یکی باشد؟! و علم غیر مقداری و غیر متجزّی و غیر مخلوق منتقل بشود در یک ذاتی که مقداری و متجزّی و مخلوق است؟ علاوه بر این که شاید گفته شود: علم در مخلوق - که از صفات و اعراض اوست - انتقال پذیر به دیگری و قابل جابجایی نیست. تعلیم و تعلّم غیر از جابجا کردن علم شخص است. هرگز نمی شود مایع بودن این آب را به آن گلاب بدهیم، اگر چه آن هم صفت مایع بودن را دارد... فافهم! پس اگر بخواهیم مثل متکلمین جواب بدهیم باید بگوییم: این که می گوییم امیرالمؤمنین علی علیه السلام «معدن» علم خداست معنایش این نیست که علم خداوند توی این ذات آمده؛ زیرا علم خداوند اجزاء ندارد و قابل جابجا شدن نیست، بلکه شاید گفته شود: علم ما هم که متجزّی و مقداری است، قابل جابجا شدن نیست، پس معنایش این است که خداوند برای او علم به جمیع کائنات و ماکان و مایکون و ما هوکائن را خلق نموده است، و او را معدن و مخزن تمامی این علوم خلق شده قرار داده است.

اما اگر بخواهیم مثل فیلسوف و عارف جواب بدهیم باید بگوییم: ذات خداوند مانند بخار آبی است که تنزّل می کند و می شود ابر، و ابر تنزّل پیدا می کند و می شود حجر و شجر و بقر و انسان و نبات و... و این همان وحدت وجود و کلّ الاشیاء دانستن خداست که ضرورت عقل و شرع آن را ردّ می کند. و حال آن که وقتی در مورد خداوند گفته می شود: «ذات علامه، ذات سمیعه، ذات بصیره» نکته اش این است که خداوند ذاتی است که متجزّی نیست و اجزاء و مقدار ندارد، و خداوند ذاتی است که مطلقاً حالت و صفت ندارد، چون حالت و صفت برای متجزّی و مقداری است، چنان که خمیر مجسمه سازی را به اشکال و صور و حالات مختلفه در آوری و یا آب را در ظرفی بریزی و آن را - با گذاشتن در یخچال - به حالت انجماد در آوری، و یا با گذاشتن روی شعله چراغ، به بخار تبدیل کنی، که به این ها صفات و حالات می گویند.

نیز مثل این که با ذهن و فکر و اندیشه، حالت جدیدی در شخص دیده شده و به وجود آمده به نام علم که با از بین رفتن آن به جمل دچار می شود.



تمام این‌ها و امثال آن‌ها حالات خاصی هستند برای سلول‌های مغزی یا... که خودش متجزی و مقداری است و خداوند مطلقاً صفت و حالت ندارد: «كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ بِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُتَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ الْمُتَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»^۱ کمال شناسائیش، یگانه دانستن او، و کمال یگانه دانستنش، نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست؛ بواسطه گواهی دادن هر صفتی که آن غیر موصوف است و گواهی دادن هر موصوفی که آن غیر صفت است.»

اگر کسی بگوید: شما نیز خداوند را به کیفیت و کمیت نداشتن وصف کردی و خدا را به «شیء بخلاف الاشياء» متصف نمودی! در جواب می‌گوییم: صفت به معنایی که کلمه صفت برای او وضع شده یعنی چگونگی و حالات شیء که در خداوند راه ندارد؛ زیرا خداوند متعال نه «کم» دارد و نه «کیف» و نه «این» بلکه «هُوَ أَيْنَ الْأَيْنِ بِلَا أَيْنٍ وَ كَيْفَ الْكَيْفِ بِلَا كَيْفٍ فَلَا يُعْرَفُ بِالْكَيْفِ وَفِيهِ وَلَا بِأَيْنُونِيَّةٍ»^۲ «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلْقٌ مِنْهُ»^۳ می‌باشد. و کیف و کم، مخلوق او هستند. و با تعلیم انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام (مفهوم صفت توسعه پیدا کرده و) فهمیدیم که خداوند متعال - به کیف و کم نداشتن و صفت و حالت نداشتن - متصف می‌شود، و تناقضی هم نیست؛ زیرا این مفهومی جدید و ساخته شده است که اگر تعلیم انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام نبود ما اصلاً متوجه این مفهوم نمی‌شدیم تا بخواهیم وضع کنیم. و این مفهوم جدید در تحت عنوانی اعم، مقسم قرار گرفته و گفته می‌شود: الوصف إِمَّا لِلْمَخْلُوقِ (و آن همان معنایی است که تا الآن آن را می‌شناختیم) و إِمَّا لِلْخَالِقِ (و آن معنای جدیدی است که به تعلیم انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام متوجه شدیم).

به عبارت دیگر: صفت در وضع اولی‌اش به معنای چگونگی و حالت است که برای متجزی است و همیشه فرض چگونه و حالت و وصف، فرع بر متجزی بودن است. و تا شیئی را متجزی ندانی، نمی‌توانی بگویی: مایع است یا جامد؟

۱ - کافی: ۱/ ۱۴۰، طبع اسلامیة.

۲ - کافی: ۱/ ۷۸، طبع اسلامیة.

۳ - کافی: ۱/ ۸۲، طبع اسلامیة.

عالم است یا جاهل؟ بزرگ است یا کوچک؟

لازم به تذکر است که بالاترین درجه معرفت پروردگار با پایین ترین درجه معرفتش یکی است و آن همان «شیء بخلاف الأشياء» است. و کسی نمی تواند بگوید یک مقدار بالاتر از «شیء بخلاف الأشياء» هم وجود دارد که اگر بالاتر معتقد شوی، همانند ابن عربی و ملاصدرا در اعتقاد می شوی.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَذْنِ الْمَعْرِفَةِ، فَقَالَ: «الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شِبْهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ وَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثَبَّتٌ مُوجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ از حضرت ابوالحسن عليه السلام راجع به کمترین حد خداشناسی پرسیدم، فرمود: اقرار داشتن به این که جز او خدائی نیست و شبیه و مانندی و نظیری (در ذات و صفات) ندارد. و او قدیم است و ثابت شده و پا برجا و موجود است و مفقود نیست و این که چیزی ماندش نیست.

پایین ترین درجه معرفت این است که شبیه و نظیر ندارد و این همان بالاترین درجه معرفت است که نمی شود از این قانون تعدی و یا تفریط کرد. اگر انبیاء ما را به این معرفت آشنا نمی کردند و این مشکل را برای ما حل نمی نمودند، و فرق بین موجود متجزی و موجود غیر متجزی را برای ما بیان نمی فرمودند، هرگز به آن دست نمی یافتیم و در مرحله التفات به خودی خود به آن نمی رسیدیم.^۲ اما بعد از فهمیدن و تصور آن از هر راهی که باشد - چه از راه وحی و چه الهام و چه خواب و چه ... - عقل بلا تأمل درک می کند و تصدیق می نماید که عالم، مخلوق، حادث، و متجزی و جایز الوجود و العدم است و در این صورت اگر قرار باشد که عالم خودش خالق خود باشد، محال لازم می آید،

۱ - علمی که زائد بر ذات است و در قبالش جهل است و بزرگی که در قبالش کوچکی است.

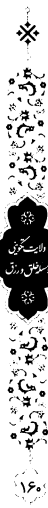
۲ - کافی: ۸۶/۱، طبع اسلامیة. علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول: ۳۰۱/۱ می فرماید: أبوالحسن عليه السلام یحتمل الثاني والثالث. قوله عليه السلام: «لا شبه له» أي في شيء من الصفات، أو في استحقاق العبادة «و لا نظير» له في الإلهية «وأنه قديم» غير محتاج إلى علة، ولا مخرج من العدم إلى الوجود «مثبت» أي محكوم عليه بالوجود والثبوت لذاته بالبراهين القاطعة «موجود» إما من الوجود أو من الوجدان، أي معلوم، وكذا قوله: «غير فقيد» أي غير مفقود زائل الوجود أو لا يفقده الطالب، وقيل أي غير مطلوب عنه الغيبة حيث لا غيبة له.

۳ - نه این که تصوّر ذاتاً محال باشد که در این صورت، انبیاء هم نمی توانستند به ما بفهمانند.

پس به مُحدِّث و خالق احتیاج دارد و وجود خالق غیر متجزی لازم است. تا این جا فهمیدیم که معرفت خداوند جز به سبب خداوند حاصل نمی‌شود. و بالاترین درجه معرفت ذات پروردگار و پایین‌ترین درجه معرفت، همان «شیء بخلاف الأشياء» است.^۱ بلی در مقام آثار معرفت^۲ یعنی تسلیم و توکل و رجاء و تفویض و... درجات مختلف و متفاوت است.

تذکر:

اگر کسی بگوید: اهل بیت علیهم‌السلام مظهر علم و اراده خداوند هستند، چگونه باید معنی شود؟ گوییم: اما مظهر علم بودن که معنایش بیان شد. اما مظهر اراده بودن خداوند شاید بشود گفت که وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بفرماید: «نماز بخوان» یعنی از ما چیزی را خواسته که خداوند می‌خواهد، و این می‌شود مظهر اراده خدا و یا به معنایی که منافات با محکم و مسلمی از اعتقادات نداشته باشد. نه این که مظهریت به این معنا باشد که سنخ علم و قدرت و... اهل بیت علیهم‌السلام مثل ذات پروردگار باشد که فراتر از جزء و کل و تجزیه و ترکیب و زمان و مکان و... است. بلی به نظر فلسفه و عرفان باید بگویی: خداوند تنزل پیدا کرده و تنزل اولش می‌شود انوار اهل بیت علیهم‌السلام و یا نور اول و صادر اول و یا عقل اول و کم کم می‌شود سایر اشیاء که همان وحدت وجود و موجود است که خلاف ضرورت و بداهت است.



۱ - امتناع ادراک ذات حق تعالی، امتناع ذاتی است و احدی معرفت به کنه ذات حق تعالی ندارند.

۲ - و یا بگو: در مقام معرفت به معنی تسلیم و توکل و رجاء و تفویض...

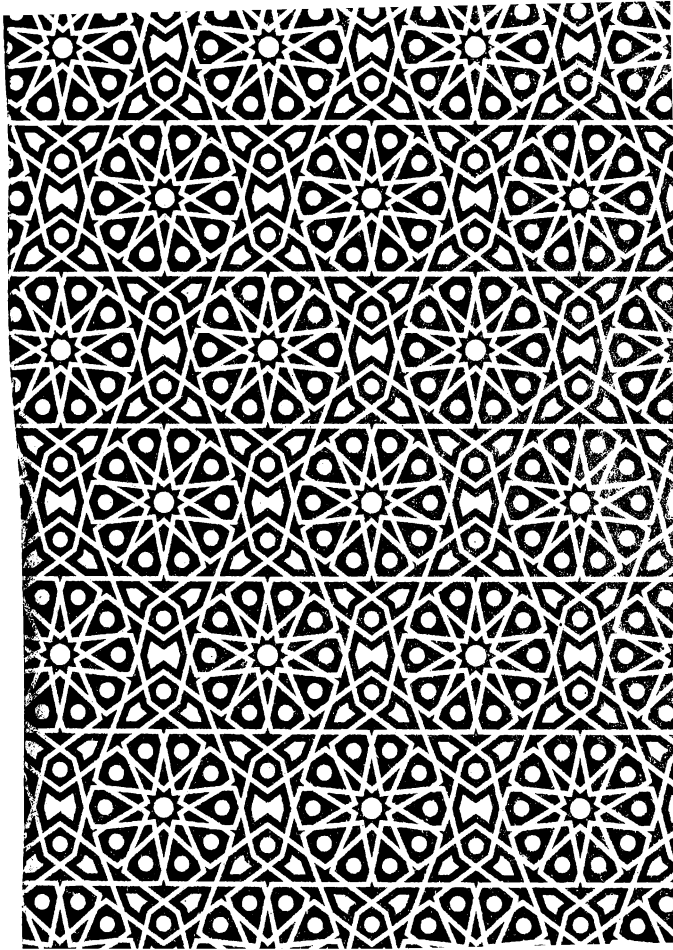
گفتار چهارم: معنای چهارم ولایت تکوینی

معنای چهارم ولایت تکوینی این است که گفته شود ائمه علیهم السلام به اذن الله تعالی، خالق و مبدع و موجد عالم (آسمانها و زمین و ما بینهما) باشند، که پس از بیان مقدماتی به این نتیجه می‌رسیم که این معنا باطل و نادرست است؛ و چنین ولایتی مختص ذات حق تعالی است.

برای تثبیت این ادعا و ابطال قول کسانی که اهل بیت علیهم السلام را خالق آسمان و زمین و ما بینهما می‌دانند... چند موضوع را تبیین می‌کنیم.

ابتدا در یک فصل اقوال و نظرات علمای اعلام و بزرگان مذهب تشیع در مسئله خلق و رزق توسط اهل بیت علیهم السلام را بررسی کرده و سپس مفهوم خلق و اقسام آن و نیز معجزه را تبیین می‌کنیم و بعد از آن آیات و روایات موجود در بحث خالقیت غیر خداوند را واکاوی می‌نماییم.

در مرحله بعد نیز ادله قائلین به خالقیت ائمه علیهم السلام را بیان کرده و هر کدام را جواب خواهیم داد و نهایتاً مسئله رزق را به اختصار بررسی خواهیم کرد.



فصل دوم
اقوال علما و مرسلہ خلق

در این فصل بررسی می‌کنیم که آیا از منظر علمای لغت و کلام و تفسیر می‌شود به غیر خداوند، خلق و ایجاد و اعدام و احیاء و اماتة را نسبت داد یا نه؟

معنای خلق و بحث خالقیت در مفردات راغب

راغب در مفردات می‌گوید: **الْخَلْقُ** أصله: التقدير المستقيم، ويستعمل في إبداع الشيء من غير أصل ولا احتذاء، قال: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۱ أي: أبدعهما، بدلالة قوله: «يَبْدِئُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۲ ويستعمل في إيجاد الشيء من الشيء نحو: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»^۳، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ»^۴، «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ»^۵، «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ»^۶.

«خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ»^۷.

وليس الخلق الذي هو الإبداع إلا الله تعالى، ولهذا قال في الفصل بينه تعالى وبين غيره: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۸.

وَأَمَّا الذي يكون بالاستحالة، فقد جعله الله تعالى لغيره في بعض الأحوال، كعيسى

۱ - الأنعام: ۱.

۲ - البقرة: ۱۱۷.

۳ - النساء: ۱. فی تفسیر القمی: من نفس واحدة یعنی من آدم ﷺ. و فی تفسیر العیاشی: و هی نفس آدم ﷺ.

۴ - النحل: ۴.

۵ - المؤمنون: ۱۲. قال فی تفسیر القمی: ۹۰/۲؛ و قوله: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» قال السلالة: الصفة من الطعام - و الشراب الذي يصير نطفة - و النطفة أصلها من السلالة و السلالة هي من صفوة الطعام و الشراب و الطعام من أصل الطين فهذا معنى قوله: «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» یعنی فی الرحم. انتهى. و الحاصل، سلالة من طین یعنی أنه من صفوة طین الأرض.

۶ - الاعراف: ۱۱.

۷ - الرحمن: ۱۵. فی الوافی: (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ) أي لهيبها المختلط بالسواد.

۸ - النحل: ۱۷.

حيث قال: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذَنُ﴾^۱.

و الخَلْقُ لا يستعمل في كافة الناس إلا على وجهين: أحدهما في معنى التقدير.....
والثاني: في الكذب نحو قوله: ﴿وَتَخْلُقُونَ أَفْكَاءَ﴾^۲، إن قيل: قوله تعالى: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۳، يدل على أنه يصح أن يوصف غيره بالخلق؟ قيل: إن ذلك معناه: أحسن المقتدرين، أو يكون على تقدير ما كانوا يعتقدون و يزعمون أن غير الله يُبدع، فكأنه قيل: فاحسب أن هاهنا مبدعين و موجدين، فالله أحسنهم إيجاداً على ما يعتقدون، كما قال: ﴿خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ﴾^۴، «وَلَا أَمْرُهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقُ اللَّهِ»^۵، فقد قيل: إشارة إلى ما يشوهونه من الخلقة بالخصاء، و تنف اللحية، و ما يجري مجراه، و قيل معناه يغيرون حكمه؛^۶ يعني: اصل خلق به معنای اندازه گیری درست می باشد،^۷ و در ابداع و ایجاد شیء، بدون این که خلق از چیزی باشد و بدون اقتداء و اتباع بر ساخته دیگری، استعمال می شود. خداوند متعال فرمودند: «خلق السماوات و الارض» یعنی آسمان و زمین را ابداع و ایجاد (لا من شیء) نموده است، دلیل بر این که «خلق» در این آیه شریفه به معنای ابداع است، آیه شریفه (بديع السماوات و الارض) است، (برای آفرینش آسمان و زمین در یک جا تعبیر به «خلق» فرموده و در جای دیگر تعبیر به «ابداع» نموده و از این جا معلوم می شود که «خلق» در این جا به معنای «ابداع» است.)

«خلق» در ایجاد چیزی از چیزی هم استعمال می شود، مانند: «خلقكم من نفس واحد» و «خلق الانسان من نطفة» و... خلق به معنای ابداع و ایجاد (لا من شیء) فقط مختص خداوند است، و لذا در فرق بین خداوند و بین غیر او فرمودند: (أَفَنُ مَخْلُوقٍ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ...).

اما خلق به معنای «استحاله»: خداوند برای غیر خودش در بعضی حالات

۱ - المائدة: ۱۱۰.

۲ - العنكبوت: ۱۷. ای تُقَدِّرُونَ كَذِباً او تَكْذِبُونَ كَذِباً.

۳ - المؤمنون: ۱۴.

۴ - الرعد: ۱۶.

۵ - النساء: ۱۱۹.

۶ - مفردات ألفاظ القرآن: ۲۹۶.

۷ - چون آفریدن توأم با اندازه گیری است، لذا خلق را آفریده و آفریدن معنی می کنند.



قرار داده است، مثل حضرت عیسی علیه السلام که فرمود: (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذَنُ).

و «خلق» در میان مردم استعمال نمی شود مگر بر دو وجه: اول: در معنای اندازه گیری... و دوم: در معنای دروغ، مثل آیه شریفه: «وَتَخْلُقُونَ أَفْكَاءً».

اگر گفته شود: فرمایش خداوند تعالی: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» دلالت می کند بر این که غیر خداوند نیز می تواند متصف به «خالق» بشود؟ گفته می شود که معنای آیه این است که: «بهترین خالقین یعنی بهترین مقدرین و اندازه گیرندگان» یا این که: آیه شریفه با توجه به آنچه معتقد بودند و گمان می کردند که غیر خدا هم ابداع و ایجاد می کند، جواب داده اند، گویا گفته شده: گمان کن که در این جا دو ایجاد کننده و ابداع کننده وجود دارد و خداوند - بر طبق اعتقادشان - بهترین ایجاد کننده است. چنان که فرمود: «خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» و «لَأَمْرُهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ». بعضی گفته اند: در این آیه، اشاره فرموده به آنچه از زشتی هایی که در خلقت ایجاد می کنند، مثل: اخته نمودن، و کندن ریش، و آنچه مثل این ها است. و بعضی گفته اند: معنایش این است که: حکم خدا را تغییر می دهند.

و آن که چیزی خداوند را مانند کوچک کردن شان، کوچک نکرد... و حضرت رضا (علیه السلام) در دعای خود می فرمودند: خدایا من بیزارم از این که معتقد شوم نیرو و قدرتی دارم، نیرو و قدرتی نیست مگر به لطف و عنایت تو، خدایا من بیزارم از کسانی که مدعی شوند در باره ما چیزی را که برای ما صحیح نیست.

خدایا من بیزاری می جویم به سوی تو از کسانی که در باره ما سخنی را بگویند که ما در باره خود آن را نگفته ایم. خدایا خلق کردن و آفرینش (و روزی) برای تو است، و امر از تو است، فقط ترا می پرستیم و فقط از تو یاری می خواهیم، تو آفریننده ما و آفریننده اجداد و پدران ما هستی. خدائی جز برای تو شایسته نیست و پروردگاری جز برای تو صلاحیت ندارد. پس لعنت کن بر نصرانیان که تو را کوچک انگاشته اند و لعنت کن تمام گروه هایی که اعتقادی شبیه آن ها داشته باشند. خدایا ما بندگان تو و فرزند بندگان هستیم، قدرت سود و زیانی برای خود نداریم، نه می توانیم جلوی مرگ و زندگی و حشر و نشر را بگیریم، خدایا هر کس به خدائی ما معتقد شود، از او بیزاریم، و هر که مدعی گردد که آفرینش (و خلق کردن) و روزی دادن بدست ما است، از آن ها نیز بیزاریم، مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصاری. خدایا ما آن ها را به چنین اعتقادی و انداشته ایم، ما را مواخذه از اعتقاد آن ها نفرما، ما را ببخش از ادعای بی جای آن ها. و بر روی زمین احدی از ایشان را نگذار، اگر آن ها را باقی گذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز فاجر و کافر تولید نخواهند نمود.»

حقیر می گوید: نسبت خلق به غیر خداوند باطل است چه «خلق من شیء» باشد و چه خلق «لا من شیء». البته مقصود من از «خلق من شیء» مثل خلق انسان از نطفه و خلق آسمان و زمین از یک کیلو خاک است.^۱ نه این که یک کیلو خاک را نتوانند به اشکال مختلف در آورند و یا مقداری از موم را به اشکال مختلف تبدیل کنند.

قرب من الكوفة، كان أول مجتمعهم، و تحکیمهم فیها و هم أحد الخوارج الذین قاتلهم علی کرم الله وجهه.

۱ - که این، برگشتش به خلق لا من شیء است.

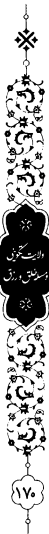
شیخ بزرگوار مفید رحمۃ اللہ علیہ فرمودند: الغلو فی اللغة هو تجاوز الحدّ والخروج عن القصد. قال الله تعالى: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» الآية، فنهى عن تجاوز الحدّ في المسيح وحذّر من الخروج عن القصد في القول وجعل ما ادّعتّه النصراني غلوّاً لتعدية الحد على ما بيّناه. والغلاة من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نسبوا أمير المؤمنين والأئمة من ذريته عليه السلام إلى الإلهية والنبوة وصّفوهم من الفضل في الدين والدنيا إلى ما تجاوزوا فيه الحدّ وخرجوا عن القصد وهم ضلال كفّار حكم فيهم أمير المؤمنين صلوات الله عليه بالقتل والتحريق بالنار و قضت الأئمة عليهم السلام عليهم بالإكفار والخروج عن الإسلام. والمفوضة: صنف من الغلاة وقولهم الذي فارقوا به من سواهم من الغلاة اعترافهم بحدوث الأئمة وخلقهم ونفي القدم عنهم وإضافة الخلق والرزق مع ذلك إليهم ودعواهم أنّ الله تعالى تفرد بخلقهم خاصةً وأنّه فوّض إليهم خلق العالم بما فيه وجميع الأفعال... ويكني في علامة الغلو نفي القائل به عن الأئمة سمات الحدوث وحكمه لهم بالإلهية والقدم إذ قالوا بما يقتضي ذلك من خلق أعيان الأجسام واختراع الجواهر وما ليس بمقدور العباد من الأعراض... ٢.

غلو در لغت به معنی تجاوز از حدّ و خروج از حد اعتدال است، خداوند در این آیه می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» ٣ از زیاده روی در باره مسیح علیه السلام و خروج از حد معمول نهی فرموده. و آنچه مورد ادعای نصرانیان است، غلو نامیده به واسطه تجاوز نمودن از حدّ. غالبان متظاهر به اسلام کسانی هستند که امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام از نژاد او را نسبت به خدائی و پیامبری می دهند و آن ها را به صفات و امتیازاتی در دین و دنیا، نسبت می دهند که از حدّ تجاوز می کنند و خارج از مقدار معمول است. آن ها گمراه و کافرند، امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آن ها حکم به کشتن و آتش زدن نمود

١ - سوره نساء: ١٧١.

٢ - تصحیح الاعتقاد: ١٣٣ و بحار الأنوار: ٣٤٤/٢٥ - ٣٤٥.

٣ - سوره نساء: ١٧١.



و ائمه علیهم السلام نیز آن‌ها را کافر و خارج از اسلام دانسته‌اند.

مفوضه يك گروه از غالیان هستند که فرق شان با غالیان دیگر این است که: این‌ها ائمه علیهم السلام را مخلوق می‌دانند و قدیم و ازلی بودن ایشان را نفی می‌کنند، ولی آفرینش و روزی دادن را به ائمه نسبت می‌دهند، آن‌ها معتقدند که خدا فقط آن‌ها را آفریده، سپس آفرینش عالم و تمام کارها را به ایشان واگذار کرده... در نشانه غلو همین کافی است که غالی، مراتب حدوث و مخلوق بودن را از ائمه علیهم السلام نفی می‌کند و مدعی خدایی و قدم در باره آن‌ها است؛ چون معتقد به چیزهائی است که موجب این قدم و خدایی می‌شود از قبیل «آفرینش اجسام» و «به وجود آوردن جهان» و چیزهای دیگری که برای بندگان مقدور نیست...

نیز در تصحیح الاعتقاد فرمودند: «الموت... و هو من فعل الله تعالى وليس لأحد فيه صنع ولا يقدر عليه أحد إلا الله تعالى. قال الله سبحانه ﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ﴾^۱ فأضاف الإحياء والإماتة إلى نفسه.^۲ مرگ فعل خداوند متعال است و احدی در آن کاری و دخالتی ندارد و جز خداوند تعالی کسی بر آن قدرت ندارد. خداوند متعال فرمودند: (اوست آن کسی که زنده می‌کند و می‌میراند) خداوند زنده کردن و میراندن را به خودش نسبت داده و اضافه کرده است.

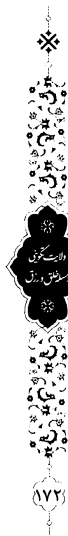
شیخ مفید رحمته الله در اوائل المقالات فرمودند: «القول في كراهة اطلاق لفظ خالق على أحد من العباد» أقول: إنَّ الخلق يفعلون و يحدثون و يخترعون و يصنعون و يكتسبون، ولا اطلق القول عليهم بأنهم يخلقون و لالهم خالقون و لا أتعدى ذكر ذلك فيما ذكر الله تعالى و لا أتجاوز به مواضعه من القرآن و على هذا القول إجماع الإمامية و الزيدية و البغداديين من المعتزلة و أكثر المرجئة و أصحاب الحديث و خالف فيه البصريون من المعتزلة و اطلقوا على العباد أنهم خالقون فخرجوا بذلك من إجماع المسلمين^۳ «کلام در کراهت و ناپسند بودن اطلاق لفظ خالق بر یکی از بندگان» همانا مخلوقات خداوند، انجام می‌دهند و حادث می‌کنند و اختراع می‌نمایند و می‌سازند و کسب می‌کنند، ولی اطلاق نمی‌کنم بر آن‌ها به این که

۱ - المؤمن: ۶۸.

۲ - تصحیح اعتقادات الإمامية: ۹۴، قم - ایران.

۳ - اوائل المقالات: ۶۴.

آن‌ها «خلق می‌کنند» و نه این‌که آن‌ها «خالق» هستند. و من تجاوز نمی‌کنم در اطلاق خلق و خالق از آنچه خداوند ذکر کرده است. و از مواضعی که در قرآن آمده تجاوز نمی‌کنم. بر این قول اجماع امامیه و زیدیه و بغدادیین از معتزله و اکثر مُرجئه و اصحاب حدیث هستند. اما بصریون از معتزله در این مطلب مخالف هستند و بر بندگان اطلاق خالق نموده اند، و با این کارشان از اجماع مسلمین خارج شدند.



سید مرتضیٰ رحمته الله

سید مرتضیٰ علم الهدی رحمته الله فرمودند: المسألة الحادية عشر [استحالة كون خالق الأجسام جسماً أقدره الله على ذلك]

فإن قيل: فإن أين بُعداً أن تكون الأجسام خلق غيره، ثم أقدره عليها من جسم آخر.

(الجواب) وبالله التوفيق: أنه إذا ثبت أن القدر لا يصح بها فعل الأجسام وكان وقوع الأجسام بها محالاً لم يصح ما ذكر في السؤال، وقد ذكرت في الذخيرة والشرح^٢ وغيرهما من كتب الشيوخ.

وبهذا توصلنا إلى إبطال قول المفوضة الذين قالوا: ان الله تعالى فوّض الى محمد صلی الله علیه و آله وعلي عليه السلام الخلق والرزق وغير ذلك.

المسألة الثانية عشر [استحالة إقدار الله تعالى جسماً على اختراع الأجسام] فإن قيل: ما تنكرون أن يُعطيه قدرة على الاختراع من غير مباشرة ولا تولد؟

(الجواب) وبالله التوفيق: «أنه إذا كان مستحيلاً بالقدرة فعل الجسم، - لأن القدرة لا يصح الفعل بها إلا باستعمال محلها في الفعل ان كان مباشراً أو في سبب الفعل ان كان متولداً - بطل أن يقع بها مخترعاً؛ لاستحالة الوجهين فيه»^٤.

سید مرتضیٰ رحمته الله در بیان این که خالق اجسام محال است که جسم باشد، می فرماید: (حاصل کلام ایشان این است که:) وقتی ثابت شد که وقوع اجسام به فعل جسم، محال است و قدرت جسم نمی تواند به وقوع اجسام تعلق بگیرد،

١ - فی المطبوع: هذا.

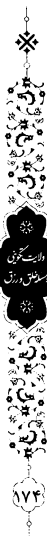
٢ - المطبوع: فمن.

٣ - فی المطبوع: الشيوخ.

٤ - فی الأصل «ولا متولدة» یا «لا تولیة».

٥ - فی نسخة: «الی اثنين من حيث كان في العالم خير و شر، ولا يجوز أن يكون الخير و الشر من فاعل واحد». اختلط هنا بقية جواب المسألة الثانية عشر و صدر السؤال من المسألة الثالثة عشر، كما يظهر عند إمعان النظر في العبارة.

٦ - رسائل الشريف المرتضیٰ، علم الهدی، علی بن حسین، (جوابات المسائل المصريات): ٢١٤، قم، ایران، دار القرآن الکریم.



معنی ندارد که سؤال شود: چرا اجسام مخلوق جسم دیگر نمی باشند؟ و با این بیان، قول مفوضه را باطل می کنیم که قائل هستند خداوند خلق کردن و روزی دادن و غیر آن دورا به حضرت محمد ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ تفویض نموده است! وقتی به قدرت فعلی جسم محال باشد، پس اختراع و ایجاد آن محال خواهد بود. و نیز مرحوم سید مرتضی علم الهدی در وجه دلالت معجزه بر نبوت می فرماید: و معنی قولنا «معجز» في التعارف ما دل على صدق من ظهر عليه واختص به، وانما يدل على ذلك بشرائط: الاول أن يكون من فعله تعالى، والثاني أن ينتقض به العادة... وإنما قلنا «أن يكون من فعله تعالى» و لم نقل «أو ما يجري مجرى فعله» على ما يمضى في الكتب، لأن المدعى انما يدعي على الله تعالى يصدقه بما يفعله....

و أما الطريق الى العلم بأنه من فعله تعالى، فهو بأن يكون من جنس لا يقدر عليه العباد كالحياة والجسم، أو يقع على وجه مخصوص لا يقدر على ايقاعه عليه العباد، كنقل الجبال و فلق البحر، و الكلام الخارق للعادة بفصاحته...^۱

و أما الوجه في كون المعجز متعذر الجنس أو الصفة المخصوصة على العباد، فهو لأنما متى لم نعلم كذلك لم نثق بأنه من فعله تعالى، و جوزنا أن يكون من فعل غيره، و قد بينا أن المعجز لا بد من أن يكون فعله تعالى.^۲

حاصل کلامش این است که معجزه در عرف آن چیزی است که بر صدق و راستی صاحب اعجاز دلالت کند. و دلالت آن بر مدعای صاحب آن به چند شرط است: اول: این که معجزه فعل خداوند باشد. دوم: خرق و نقض عادت کند... همانا گفتیم: معجزه فعل خداوند باشد، و نگفتیم (فعل خداوند و) یا جاری مجرای فعلش باشد - چنان که در کتب کلامی چنین گفته اند - چون مدعی همانا ادعا می کند که بر خداوند متعال است که او را بر آنچه انجام می دهد تصدیق کند....

۱ - الذخيرة في علم الكلام، علم الهدی: ۳۲۸، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.

۲ - الذخيرة في علم الكلام، علم الهدی: ۳۲۹، قم - ایران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.

اما طریق به علم پیدا کردن به این که معجزه فعل خداوند است این است که: معجزه از جنس چیزی باشد که بندگان بر آن قادر نیستند، مثل «حیات» و «جسم» و یا بر وجه مخصوصی واقع شود که بندگان قادر بر ایقاع آن نباشند، مثل شکافتن دریا و نقل دادن کوه‌ها و کلامی که به جهت فصاحتش خارق عادت باشد...

اما وجه این که معجزه به گونه‌ای باشد که بر بندگان متعذر باشد این است که: چون اگر معجزه این چنین نباشد، اطمینان پیدا نمی‌کنیم که فعل خداوند است، و ممکن می‌دانیم که از غیر خدا هم صادر شود، در حالی که گفتیم معجزه باید فعل خداوند باشد.^۱

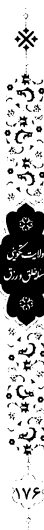
۱ - اگر کسی کتب تفاسیر (مثل مجمع البیان طبرسی رحمته الله، و تبیان شیخ طوسی رحمته الله و تفسیر فیض کاشانی رحمته الله و کنز الدقائق ابن مشهدی رحمته الله و...)، در ذیل آیاتی که بحث «خلق» و «معجزه» را مطرح نموده مراجعه کند، و نیز کتب متکلمین شیعه (مثل شیخ مفید رحمته الله، و شیخ طوسی رحمته الله و سید مرتضی رحمته الله و کراچکی رحمته الله، و خواجه نصیر طوسی رحمته الله و علامه حلی رحمته الله و علامه مجلسی رحمته الله) را در بحث معجزه ملاحظه نماید، می‌بیند که آن‌ها تصریح نمودند که معجزه باید فعل خداوند باشد نه فعل غیر او.

شیخ طائفه طوسی رحمه الله در تفسیر تبیان فرمودند: «إِنَّه تعالى إِنَّمَا نَفَى أَنْ يَكُونَ أَحَدٌ يَخْلُقُ مِثْلَ خَلْقِهِ، وَغَنَ لَا نَقُولُ إِنَّ أَحَدًا يَخْلُقُ مِثْلَ خَلْقِ اللَّهِ، لِأَنَّ خَلْقَ اللَّهِ اخْتِرَاعٌ مُبْتَدِعٌ، وَأَفْعَالٌ غَيْرُهُ مَفْعُولَةٌ فِي مَحَلِّ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ مُبَاشَرًا أَوْ مُتَوَلِّدًا فِي غَيْرِهِ بِسَبَبِ حَالٍ فِي مَحَلِّ الْقُدْرَةِ وَلَا يَقْدِرُ أَحَدُنَا عَلَى اخْتِرَاعِ الْأَفْعَالِ فِي غَيْرِهِ عَلَى وَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ...»^۱ حاصل کلامش این است که خداوند متعال نفی کردند که کسی بتوانند مانند خلق کردن و آفرینش او، خلق کند و بیافریند. و ما معتقد نیستیم که کسی مانند آفریدن خداوند بیافریند؛ چون خلق کردن و آفریدن او، اختراع و ابداع (لا من شيء) است، و افعال غیر خداوند چنین نیست و احدی از ما قادر بر ابداع و اختراع نیستیم...

نیز در موضع دیگر تفسیر تبیان می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» يدل على أَنَّ لها خالقًا، لا يشبهها ولا تشبهه، لأنه لا يقدر على خلق الأجسام إلا القديم القادر لنفسه الذي ليس بجسم، ولا عرض، إذ جميع ذلك محدث ولا بد له من محدث ليس بمحدث، لاستحالة التسلسل.^۲ در تفسیر آیه شریفه فرمودند: این آیه دلالت می کند بر این که برای آن ها (آسمان و زمین و...) آفریننده ای است که نه شبیه به آن ها است و نه آن ها شبیه به او هستند؛ زیرا بر خلق کردن اجسام کسی قادر نیست مگر قدیم که ذاتاً قادر است که نه جسم است و نه عرض؛ زیرا همه آن ها حادثند و ابتداء دارند و احتیاج به وجود آورنده ای دارند که خودش حادث نباشد، (وگرنه اگر خالق آن ها هم حادث باشد، تسلسل لازم آید) و تسلسل محال است.

۱ - التبیان فی تفسیر القرآن: ۲۳۷/۶. ثم قال: ولأنَّ أحدنا يفعل ما يجزّ به نفعاً أو يدفع به ضرراً، والله تعالى لا يفعل لذلك فبان الفرق بين خلقنا و خلقه. ولأنَّ أحدنا يفعل بقدرة محدثة. يفعلها الله فيه والله تعالى يفعل، لأنه قادر لنفسه». وفي مجلد: ۱۶۲/۹ قال: «وَمِنْ آيَاتِهِ» أي من حججه الدالة على توحيده وصفاته التي بآين بها خلقه «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» لأنه لا يقدر على ذلك غيره لما فيهما من العجائب والأجناس التي لا يقدر عليها قادر بقدرة. و هكذا قال في مجمع البيان: ۴۷/۹.

۲ - التبیان فی تفسیر القرآن: ۵۵/۲، وقال فيه ج ۵۶/۲: و نیز می فرماید: «الخلق هو الأحداث للشيء على تقدير من غير احتذاء على مثال، ولذلك لا يجوز إطلاقه إلا في صفات الله، لأنه ليس أحد جميع أفعاله على ترتيب من غير احتذاء على مثال إلا الله تعالى.» و هكذا قال في مجمع البيان: ۴۷/۱.



مرحوم ابو الفتح کراچکی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید: اعلم أن الواجب على المكلف أن يعتقد حدوث العالم بأسره وأنه لم يكن شيئاً قبل وجوده ويعتقد أن الله تعالى هو محدث جميعه من أجسامه وأعراضه إلا أفعال العباد الواقعة منهم فإنهم محدثوها دونه سبحانه... وأن جميع حجج الله تعالى محيطون علماً بجميع ما يفتقر إليهم فيه العباد وأنهم معصومون من الخطأ والزلل عصمة اختيار...^۱ فمنهم من قتل ومنهم من مات لا يقدر على خلق ولا رزق...^۲ بدان که بر مکلف واجب است معتقد باشد، تمام عالم حادث و مسبوق به عدم است و قبل از تحقق و وجودش، هیچ چیزی نبود. و معتقد باشد که خداوند متعال به وجود آورنده همه عالم - از جواهر و اعراضش - است، مگر افعال بندگان که از آن ها واقع شده، و بندگان خودشان به وجود آورنده آن می باشند نه خداوند سبحان... و تمام حجت های پروردگار احاطه علمی دارند به همه آنچه که بندگان به آن ها احتیاج دارند، و آن ها از خطا و لغزش به نحو اختیار معصوم هستند... پس بعضی از آن ها شهید شدند و بعضی وفات کردند، و آنها قادر بر خلق کردن و روزی دادن نیستند...» و نیز فرمودند: «و أنه سبحانه أظهر على أيديه الآيات... والآيات التي تظهر على أيديه هي فعل الله دونهم أكرمهم بها ولا صنع لهم فيها. وأنهم بشر محدثون و عباد مصنوعون لا يخلقون ولا يرزقون.^۳ خداوند سبحان بر دست ائمه عليهم السلام آیات و معجزات را ظاهر نموده... و آیات و معجزاتی که بر دست شان ظاهر می شود آن ها فعل خداوند است نه فعل ایشان، که خداوند به سبب آن آیات و معجزات، آن ها را گرامی داشت و این آیات فعل و ساخته آن ها نیست و آن ها عليهم السلام بشری هستند که نبودند و بود شدند و بندگان مخلوق و مصنوع خداوند هستند که نه

۱ - على نحو أن تكون هذه العصمة غير ملجئة له إلى فعل الطاعة، بل هو قادر معها على فعل الشر كما هو قادر على فعل الخير لم يرتفع معها شيء من الاختيار والقدرة، وإلما استحق شيئاً من الثواب والعقاب ولما صح تكليفه.

۲ - كنز الفوائد، كراچکی: ۲۴۲/۱

۳ - كنز الفوائد، كراچکی: ۲۴۵/۱

خلق می‌کنند و نه روزی می‌دهند...»

و نیز فرمودند: «والقتل عند جميع أهل العدل من مقدورات العباد والموت لا يقدر عليه أحد إلا الله» قتل نزد همه عدلیه از مقدورات بندگان است، و موت را جز خداوند کسی قادر بر آن نیست.



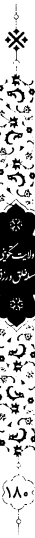
علامه حلی

علامه حلی رحمته الله در کتاب کشف المراد فرمودند: «إِنَّ الجسمَ يمتنع صدوره عتاً، - لأجل الحدوث حتّى يلزم تعميمُ الإمتناع، بل إنّما إمتنع صدوره عتاً - لأننا أجسام والجسم لا يؤثر في الجسم على ما مرّ»^۱ (این جواب از شبهه اشاعره است، و تقریر شبهه این است که: اگر ما انسان‌ها فاعل احداث و افعال خود بودیم، لازمه اش این بود که بتوانیم جسم هم احداث کنیم؛

زیرا علتی که مصحح و مجوّز تعلّق قدرت و احداث باشد در جسم هم موجود است، و آن علت، حدوث است. یعنی همانطوری که فعل ما حادث است و نبوده و سپس ایجادش می‌کنیم، هم چنین جسم هم حادث است، پس اگر ما قادریم بر ایجاد افعال و حوادث، باید قادر باشیم بر ایجاد جسم لأنّ العلة تعمم. و بالاجماع ما قادر بر ایجاد جسم نیستیم پس ملزوم هم باطل است یعنی ما قادر بر ایجاد افعال خویش نیستیم. و جواب آن است که: امتناع صدور و حدوث جسم از مانه به جهت حادث بودن جسم است تا

۱ - در بعضی از شروح تجرید اشکال و جواب این گونه طرح شد: «إِنَّ العبد لو كان موجداً لفعل نفسه لجاز أن يوجد الجسم أيضاً؛ لأنّ المصحح لتعلّق الإيجاد بفعل نفسه هو الامكان و هو متحقق في الجسم أيضاً. والجواب: أن امتناع صدور الجسم عتاً ليس لكونه ممكناً حتّى يعمّ الامتناع، بل لمانع خارج و هو إنّما جسم، و أن الجسم لا يؤثر في الجسم لما تقدم من امتناع صدور الشيء عن مثله.

۲ - کشف المراد: ۳۱۰ طبع جامعه المدرسين في ردّ الجبر و التفويض قال: «امتناع الجسم لغيره» اصل کلام مرحوم خواجه و علامه این است: قال: و امتناع الجسم لغيره. أقول: هذا جواب عن شبهة أخرى لهم و هي أننا لو كنا فاعلين في الأحداث لصحّ متنا إحداث الجسم لوجود العلة المصححة للتعلّق و هي الحدوث. و الجواب أن الجسم يمتنع صدوره عتاً لأجل الحدوث حتّى يلزم تعميم الامتناع بل إنّما امتنع صدوره عتاً لأننا أجسام و الجسم لا يؤثر في الجسم على ما مرّ. ملاصدرا در شرح اصول کافی: ۱۸۹/۳ در شرح حدیث: ۱۰ باب «النهی عن الصفیة بغير ما وُصف به نفسه تعالى» از اصول کافی که امام عليه السلام فرمود: «خالق و ليس بمخلوق، يخلق تبارك و تعالى ما يشاء من الأجسام و غير ذلك و ليس بجسم، و يصوّر ما يشاء و ليس بصورة...» می‌نویسد: «قد ثبتت و تحقّق في موضعه: أن العلة الموجدة و معلولها لا يجوز أن يكونا من نوع واحد، و إلّا لزم أن يكون الشيء علة لنفسه... فظهر أن خالق الأجسام يمتنع أن يكون جسماً من الأجسام و كذا مصوّر الصور يستحيل أن يكون صورة من نوعها» و علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول: ۳۵۲/۸ نیز آن را نقل فرمودند.



آن که مستلزم تعمیم امتناع باشد و گفته شود: پس هیچ چیز حادثی مقدور ما نیست، بلکه علت ممتنع بودن صدور جسم از ما این است که چون ما خود جسم هستیم و جسم اثر در جسم نمی‌کند - چنانچه در امور عامه سابقا گذشت - که هر چیزی که می‌خواهد در شیء دیگر تأثیری بگذارد باید از آن جهت مغایر با او باشد و خود محکوم به آن حکم نباشد.^۱

مرحوم علامه حلی در شرح تجرید می‌فرماید: «الأفعال تنقسم إلى المباشر والمتولد والمخترع فالأول هو الحادث ابتداء بالقدرة في محلها. والثاني هو الحادث الذي يقع بحسب فعل آخر كالحركة الصادرة عن الاعتماد و يستمونه المسبب و يسمون الأول سببا سواء كان الثاني حادثا في محل القدرة أو في غير محلها. والثالث ما يفعل لأجل، فالأول مختص بنا والثالث مختص به تعالى والثاني مشترك. واعلم أن الناس اختلفوا في المتولد هل يقع بنا أم لا؟»^۲

افعال (در اصطلاح متکلمان) بر سه قسم است: فعل مباشری (و آن فعلی است که در محل واقع می‌شود و محلش وجود خود فاعل است که آن مختص به انسان است و بر خداوند محال است چون از محل داشتن برای چیزی منزّه است، مثل: اراده یا فکر. مخفی نماند که: فعل مباشری فعلی است که بدون واسطه از انسان صادر می‌شود، مثال معروفش همان حرکت دست انسان است.)

و فعل تولیدی (و آن فعلی است که در محل واقع می‌شود و محلش یا وجود فاعل است، مثل حرکت عضلات بدن که با اراده واقع می‌شود، و مثل علم که با فکر حاصل می‌شود. و یا محلش غیر فاعل است که با واسطه از انسان صادر می‌شود مثل حرکت کلید یا قلم که به سبب حرکت دست است.)

و فعل مُخْتَرَع (که در هیچ محلی واقع نشود بلکه مسبوق به عدم است، و نبود و بود شد، مثل ایجاد فرشتگان و خلق و ایجاد جسم که قبلاً نبود.)
اول: فعل مباشری فعلی است که (فعلی دیگر واسطه صدور و تحقق آن

۱ - علاوه بر این که: ما نمی‌گوئیم که هر فاعلی بر هر فعلی قادر است بلکه ما می‌گوئیم: انسانها بر بعضی از افعال قادرند و پاره‌ای از افعال اختیاری آنها است ولی بر افعال زیادی هم قادر نیستند.
۲ - کشف المراد: ۳۱۳.

نیست و) ابتداءً به واسطه قدرت در محلّ قدرت، حادث می‌شود، (مثل دست که محلّ قدرت است، و حرکت هم این جا است که محلّ قدرت است)
 دَوم: فعل متولّد فعل حادثی است که به حسب فعل دیگر (و در اثر آن) واقع می‌شود، مثل حرکتی که از اعتماد (و تکیه کردن) صادر می‌شود (مثل حرکت قلم که به واسطه تکیه کردن و اعتماد بر سبب که دست باشد محقق می‌شود.) و آن (یعنی کتابت) را مسبّب و فعل نخست (حرکت دست که منشأ فعل تولیدی شد) را سبب می‌نامند، خواه دومی (مسبّب) حادث در محلّ قدرت (و در وجود خود فاعل) باشد (مثل علمی که با فکر حاصل شود، و حرکت عضلات که با اراده واقع شود، و یا چاقو به بازوی خودش بزند، یا آتش را به دست خودت بزنی) یا در غیر محلّ قدرت حادث شود (مثل: کتابت روی صفحه کاغذ، چاقو به هندوانه بخورد، آتش به چوب بزند، و حرکت قلم به واسطه حرکت دست.)

سوم: فعل مخترع فعلی است که در هیچ محلّی واقع نشود (بلکه از کتم عدم بوجود می‌آید و پیش از عمل هیچ گونه محلّ و موضوعی در کار نیست. مثل: ایجاد و خلق آسمان و زمین و ملائکه و اجسام که سابقه عدم دارند و در محلّ خاصّی صورت نگرفته است. در میان متکلمین اجماعی است که: فعل مباشر اختصاص به ما انسان‌ها دارد (و فاعلش خود انسان است. البته به نظر اشاعره که جبریّه هستند همین قسم هم فعل خداوند است و اختلاف میان جبر و اختیار در فعل مباشر است) و فعل مخترع (بالاجماع فعل خداست و) اختصاص به خداوند دارد، و فعل تولیدی میان هر دو (خدا و خلق) مشترک است.

مرحوم طبرسی رحمته الله در مجمع البیان نیز (قرب همین بیان) فرمودند: «إِنَّ أَكْثَرَ أَصْحَابِنَا لَا يَطْلُقُونَ عَلَى غَيْرِهِ سُبْحَانَهُ أَنَّهُ يَخْلُقُ أَصْلًا فَضْلًا عَنْ أَنْ يَقُولُوا إِنَّهُ يَخْلُقُ كَخَلْقِ اللَّهِ، وَلَكِنْ يَقُولُونَ: إِنَّ الْعِبَادَ يَفْعَلُونَ وَيَحْدُثُونَ. وَمَعْنَى الْخَلْقِ عِنْدَهُمُ الْإِخْتِرَاعُ وَلَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَيْهِ. وَ مِنْ جَوْزِ مِنْهُمْ إِطْلَاقُ لَفْظِ الْخَلْقِ فِي أَفْعَالِ الْعِبَادِ فَإِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّهُ سُبْحَانَهُ إِنَّمَا نَفَى أَنْ يَكُونَ أَحَدٌ يَخْلُقُ مِثْلَ خَلْقِهِ وَنَحْنُ لَا نَقُولُ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ خَلْقَ اللَّهِ إِخْتِرَاعٌ وَإِبْدَاعٌ وَأَفْعَالٌ غَيْرُهُ مَفْعُولَةٌ فِي مَحَلِّ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا مَبَاشِرًا أَوْ مُتَوَلِّدًا فِي الْغَيْرِ بِسَبَبِ حَالٍ فِي مَحَلِّ الْقُدْرَةِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى إِخْتِرَاعِ الْأَفْعَالِ فِي الْغَيْرِ عَلَى وَجْهِ مِنَ الْوُجُوهِ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ الَّذِي أْبَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا فِيهِمَا وَيَنْشِئُ الْأَجْنَاسَ مِنَ الْأَعْرَاضِ الَّتِي لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا غَيْرُهُ... فَعَلَمْنَا أَنَّ الْمُرَادَ بِقَوْلِهِ: (خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) مَا قَدَّمَ مَنَاهُ مِنْ أَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ يَسْتَحِقُّ لَخَلْقِهِ الْعِبَادَةَ»^۱. بیشتر امامیه بر غیر خداوند متعال هرگز اطلاق «خلق کردن» ننمودند چه رسد به این که بگویند که غیر خداوند مانند خداوند خلق می کنند، و لکن می گویند: بندگان به وجود می آورند و انجام می دهند و معنای خلق کردن نزد آن ها اختراع (خلق لا من شیء) است که بندگان قادر بر آن نیستند. و آن هایی که لفظ خلق کردن را در افعال بندگان جایز می دانند، همانا می گویند: خداوند متعال نفی نمودند که کسی مانند او خلق کند و بیافریند، و ما چنین نمی گوییم؛ زیرا معنای خلق اختراع و ابداع (خلق لا من شیء) است که مختص ذات حق تعالی است...

و نیز فرمودند: «إِنْ حَدُوثُهُمَا وَخَلْقُهُمَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ لِهَمَا خَالِقًا لَا يَشْبَهُهُمَا وَلَا

۱ - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۳۸/۶. نیز در همین موضع، قبل از این کلام نوشتند: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ» أي هل جعل هؤلاء الكفار لله شركاء في العبادة خلقوا أفعالا مثل خلق الله تعالى من الأجسام والألوان والطعوم... والقدرة والحياة وغير ذلك من الأفعال التي يختص سبحانه بالقدرة عليها «فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» أي فاشتبه لذلك عليهم ما الذي خلق الله وما الذي خلق الأوثان... فإذا لم يكن ذلك مشتبهًا إذ كان ذلك كله لله تعالى لم يبق شبهة أنه الإله لا يستحق العبادة سواء ف «قُلْ لَهُمْ «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» يستحق به العبادة من أصول النعم وفروعها «وَهُوَ الْوَاحِدُ» ومعناه أنه يستحق من الصفات ما لا يستحقه غيره فهو قديم لذاته قادر لذاته عالم لذاته...»



يشبهانه؛ لأنه لا يقدر على خلق الأجسام إلا القديم القادر لنفسه الذي ليس بجسم ولا عرض إذ جميع ما هو بصفة الأجسام والأعراض محدث ولا بد له من محدث ليس بمحدث لاستحالة التسلسل^١. همانا حدوث آسمان وزمين و آفرينش آن ها دلالت می کند بر این که برای آن ها خالقى است که شبیه به آن ها نیست و آن ها هم شبیه به او نیستند؛ زیرا بر خلق کردن اجسام قادر نیست مگر قدیمی که قادر بنفسه است که نه جسم است و نه عرض؛ زیرا همه آنچه به صفت اجسام و اعراض هستند، حادث هستند (و ابتداء دارند) و باید برای آن ها به وجود آورنده ای باشد که خودش حادث نباشد (و گرنه اگر به وجود آورنده شان حادث باشد، آن هم احتیاج به خالقى که خودش حادث نباشد دارد... و تسلسل لازم آید و) تسلسل محال است.^٢

۱ - مجمع البيان في تفسير القرآن: ۴۵۰/۸.

۲ - در مجمع البيان: ۴۵۲/۱ در ذیل آیه شریفه (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخِلْقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...) آمده: «و أما الرياح فيدل تصريفها بتحريكها و تفريقها في الجهات مرة حارة و مرة باردة و تارة لينة و أخرى عاصفة و طورا عقيما و طورا لاقحة على أن مصرفها قادر على ما لا يقدر عليه سواه إذ لو أجمع الخلق كلهم على أن يجعلوا الصبا دبوراً أو الشمال جنوباً لما أمكنهم ذلك و أما السحاب المسخر فيدل على أن ممسكه هو القدير الذي لا شبیه له و لا نظير لأنه لا يقدر على تسكين الأجسام بغير علاقة و لا دعامة إلا الله سبحانه و تعالى القادر لذاته الذي لا نهاية لمقدوراته. فهذه هي الآيات الدالة على أن الله سبحانه صانع غير مصنوع قادر لا يعجزه شيء عالم لا يخفى عليه شيء... و فيها أيضاً أوضح دلالة على أنه سبحانه المنان على عباده بفوائد النعم المنعم عليهم بما لا يقدر غيره، على الإنعام بمثله من جزيل القسم فيعلم بذلك أنه سبحانه الآلة الذي لا يستحق العبادة سواه.»

محقق فیض کاشانی

فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» کَلَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ فَيَتَقَرَّرُ إِلَى تَقْدِيرِ أَوَّلَا وَ عَلَى الْإِبْجَادِ عَلَى وَفْقِ التَّقْدِيرِ ثَانِيًا وَ إِلَى التَّصْوِيرِ بَعْدَ الْإِبْجَادِ ثَالِثًا فَاللَّهُ سَبْحَانَهُ هُوَ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ بِالْأَعْتَابَاتِ الثَّلَاثَةِ^۱ او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی سابقه، و صورت‌گری (بی نظیر) است. هر چه از عدم به وجود خارج می‌شود، اولاً احتیاج به تقدیر (و اندازه‌گیری)، و ثانیاً بر ایجاد موافق تقدیر، و ثالثاً بر تصویر (صورت‌گری) بعد از ایجاد دارد، پس خداوند سبحان به اعتبارات سه گانه خالق، آفریننده و صورت‌گر است. و نیز می‌فرماید: «وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا» لَا يَقْدِرُ عَلَى الْإِمَاتَةِ وَالْأَحْيَاءِ غَيْرُهُ^۲ و هم او است که همگان را می‌میراند و زنده می‌سازد. غیر خداوند کسی قادر بر میراندن و زنده کردن نیست.

و نیز می‌فرماید: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ» أَقْدِرُ وَأُصَوِّرُ شَيْئًا «مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» مثل صورته «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا» حَيًّا طَيَّارًا «يَاذَنُ اللَّهِ» بِأَمْرِهِ نَبَّهَ عَلَى أَنَّ إِحْيَاءَهُ مِنْ اللَّهِ لَا مِنْهُ... «وَأَبْرَأُ الْأَكْمَةَ» الْأَعْمَى «وَالْأَبْرَصَ وَأَخِي الْمَوْقُ يَاذَنُ اللَّهِ» کرر «يَاذَنُ اللَّهِ» دَفْعًا لَوْ هُمُ الْأَلَوِيَّةُ فَإِنَّ الْأَحْيَاءَ لَيْسَ مِنْ جِنْسِ الْأَفْعَالِ الْبَشَرِيَّةِ...^۳ حاصل کلام ایشان این است که: من از گِل به صورت و شکل پرنده برای شما می‌سازم، یعنی شکل و صورتی به مثل پرنده‌ای اندازه‌گیری و تقدیر و صورت‌بندی (و نقاشی) می‌نمایم. «فَأَنْفُخُ فِيهِ ...» پس میدم نَفَسِ خود را در آنچه شبیه مرغ است (یعنی: در آن مثل هیئت و شکل پرنده می‌دمم)، مرغی راستین و زنده و پرزننده می‌شود. و «يَاذَنُ اللَّهِ» (یعنی به امر خداوند، و در این جا تنبیه فرموده بر این که زنده کردنش از جانب خداوند است نه از حضرت عیسی علیه السلام). و لفظ «طیّر» در آیه شریفه «طائراً» نیز قرائت و خوانده شد. و به اذن خدا کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم. لفظ «بِإِذْنِ اللَّهِ» را تکرار فرمود، تا

۱ - تفسیر الصافی: ۵/ ۱۶۰.

۲ - تفسیر الصافی: ۵/ ۹۶.

۳ - تفسیر الصافی: ۱/ ۳۲۷.



توهم الوهیت (برای حضرت عیسیٰ علیه السلام) را دفع نماید، زیرا زنده کردن از جنس افعال بشری نیست.

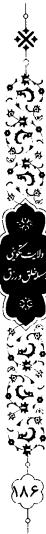


محدث بزرگ مجلسی اول (مولی محمد تقی) فرمودند: و اما الذي هو الغلو فهو أن يقال: بأن الأئمة خالقوا السماوات والأرض وأنهم محيون ويميتون ويبدعهم أمر العالم، وهذا قول بما لا يعلم وإن ورد أخبار بذلك لكن لم تحقق صحتها، ولو قيل بأنهم شركاء الله فذلك كفر بالإجماع. أما لو قالوا: بأنهم يدعون الله تعالى فيجيبهم في ذلك أو قالوا: إنهم كالملائكة في التفويض إليهم أمر الخلق كما ورد أن أمر الأرزاق بيد ميكائيل عليه السلام، فهذا قول بما لا يعلم والاحتراز عن هذه الأقوال أحوط^١.

یعنی «غلو» این است که گفته شود: ائمه علیهم السلام خالق آسمان و زمین هستند و آن ها زنده می کنند و می میرانند، و امر عالم در دست آن ها است. این قول، بدون علم و آگاهی است. اگر چه اخباری در این رابطه وارد شده ولی ما آن ها را صحیح نمی دانیم. و اگر گفته شود که آن ها علیهم السلام شریک های خداوند هستند، این قول به اجماع علماء کفر است. اما اگر بگویند: ائمه علیهم السلام خداوند تعالی را می خوانند و خداوند در آن کار، اجابت شان می کند و یا بگویند: آن ها علیهم السلام در تفویض امر خلق به سوی آن ها مثل ملائکه هستند، چنان که در روایات وارد شده که امر ارزاق به دست میکائیل علیه السلام است، این قول بدون علم است، و احتراز از این اقوال (و اعتقادات) احوط است.

و نیز می فرماید: «و لما ثبت بالبراهین العقلية، بل بديهته أن الواجب الوجود قديم و معلوم ببديهة العقل أن عليا، ابن أبي طالب و لم يكن فحدث، فكيف يكون الممكن واجب الوجود، و لو أنهم قالوا بحلول الله تعالى في علي عليه السلام، فع أن الحلول أيضا باطل عقلا و سمعا، كيف يختص الحلول به عليه السلام، فبناء على الحلول كل الناس واجب الوجود كما يقوله ملحدة الصوفية، و لو أنهم قالوا بحدوث علي عليه السلام، و بأنه رب و لما خلقه الله تعالى فوض خلق العباد إليه كما يقوله الحكماء، في العقول، فع تسليم إمكانه

١ - روضة المتقين: ٢١٣/١٢. سپس استدلال کردند به روایت کامل بن ابراهیم که امام علی علیه السلام فرمودند: «و جئت تسأله عن مقالة المفوضة كذبوا بل قلوبنا أوعية لمشية الله فإذا شاء شئنا والله يقول و ما يشاءون إلا أن يشاء الله...» و روایت أبو الحسن علي بن محمد بن الدلال القمي که امام علی علیه السلام فرمودند: «إن الله تعالى هو الذي خلق الأجسام و قسم الأرزاق لأنه ليس بجسم و لا حال في جسم... و أما الأئمة عليهم السلام فإنهم يسألون الله تعالى فيخلق و يسألونه فيرزق إيجابا لمسألتهم و إعظاما لحقهم» که ما این دو روایت را در قسمت احادیث، شماره ٣١ و شماره ١ ذکر کردیم.

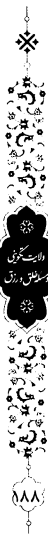


قول بلا دلیل، مع النهی المتواتر عن النبي ﷺ وسلم والأئمة علیهم السلام في هذه النسبة، ولو ورد خبر ضعيف في أنهم الخالق والرازق، لكان محمولاً على أنهم العلل الغائية للخلق والرزق فنسب هذا المعنى إليهم كما روي متواتراً عنه ﷺ وسلم لولاك (و) في الأخبار الكثيرة لولاك (و) علي لما خلقت الأفلاك والجنة والنار، وحاشا أن يكون ورد ما يكون سبباً لإضلال الخلاق بل الوارد في الأخبار المتواترة خلافه وفي تكفير من يقول بهذه المقالة وخصوص هذه الأخبار الواردة في قتلهم وإحراقهم بالنار؛ چون به براهین عقلی بلکه به بداهت عقلی ثابت شد که واجب الوجود قدیم است و به بداهت عقلی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام پسر ابوطالب است، و نبود پس حادث و موجود شد، پس چگونه ممکن الوجود (یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام) واجب الوجود می باشد. اگر آن ها به حلول خداوند تعالی در امیرالمؤمنین علی علیه السلام قائل باشند، - با این که حلول نیز عقلاً و نقلاً باطل است - چگونه حلول، مختص به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؟ پس بنا بر حلول، همه مردم واجب الوجودند، چنان که ملاحده صوفیه به آن قائل هستند. و اگر آن ها بگویند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام حادث است، و آن حضرت «رب» است، و چون خداوند او را خلق کرد، خلق کردن مخلوقات را به او تفویض کرد، چنان که فلاسفه در عقول (عشره) قائل هستند، بر فرض، ممکن بودن آن را بپذیریم، این قول بدون دلیل است. علاوه بر این که روایات متواتری از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام در نمی از این نسبت (خلق کردن) وارد شده است. و اگر در خبر ضعیفی وارد شده باشد که ائمه علیهم السلام، خالق و رازق هستند، باید حمل شود بر این که آن ها علت غائیة برای خلق و رزق هستند، و (به این جهت) این معنا به آن ها نسبت داده شد. چنان که به نحو تواتر روایت شده که: «ای رسول خدا!! اگر تو نبودی (و در اخبار زیادی آمده: اگر تو و علی نبودید)، افلاک و بهشت و جهنم را خلق نمی کردم.» پناه به خدا که وارد شده چیزی که سبب اضلال خلاق شود. بلکه آنچه در اخبار متواتره وارد شده است، خلاف آن است و در تکفیر کسی است که به این مقاله معتقد باشد و خصوص این اخباری که در قتل آن ها و سوزاندن شان با آتش وارد شده است.



مولی محمد صالح مازندرانی رحمته الله علیه

مولی محمد صالح مازندرانی رحمته الله علیه در شرح کافی در توضیح (و فَوْضُ إِلَهِ) می‌فرماید: لعلّ المراد فَوْضُ إِلَهِ کثیراً من الاحکام و بیان کیفیتها و حدودها کما دل علیه بعض الروایات و هذا التفویض غیر التفویض الَّذی ذهب إِلَیه الفرقه المفوضه الغالیه و هو أن الله تعالى خلق محمداً و علیاً - و قيل سائر الائمة أیضاً - و فَوْضُ إِلَهِم خلق السموات و الارض و ما بینهما و تقدیر الرزق و الآجال و الاحیاء و الاماتة، و يتمسکون بظاهر الاخبار، و هو عند غیرهم مؤول بالسببیه کما فی الحدیث القدسی «لولاک لما خلقت الافلاک» لان الله تعالى لما خلق الاشیاء لاجلهم صحت نسبة الخلق إِلَیهم تجوّزاً، و الله اعلم؛^۱ شاید مراد این باشد که خداوند بسیاری از احکام و بیان کیفیت آن‌ها و حدودش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگذار کرد، چنان که بعضی از روایات بر این مطلب دلالت می‌کند. و این تفویض غیر تفویضی است که فرقه مفوضه غالیه به آن قائل هستند و آن این است که: خداوند تعالی حضرت محمد و حضرت علی علیه السلام را خلق کرده (و بعضی از مفوضه غالیه، سائر ائمه علیهم السلام را نیز گفته اند) و خلق آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است و اندازه گیری روزی و مرگ‌ها و زنده کردن و میراندن را به آن‌ها تفویض کرد. و به ظاهر اخبار متمسک می‌کنند. و این اخبار نزد غیر این طائفه به سببیت تأویل برده شد، چنان که در حدیث قدسی (خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله) آمده: «اگر تو نبودی هر آینه افلاک را نمی‌آفریدم»، (وجه حمل و تأویل این است که) چون خداوند متعال اشیاء را بخاطر آن‌ها آفرید، لذا مجازاً صحیح است که نسبت خلق را به آن‌ها بدهیم، و خداوند بهتر می‌داند.



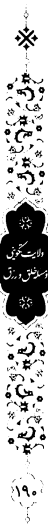
۱ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «... إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَا يُوضَفُ وَ كَيْفَ يُوضَفُ عَبْدٌ اخْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسَبْعٍ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ (وَ مَا تَأْتُمُّمُ الرُّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) وَ مَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَ فَوْضُ إِلَیهِ وَ إِنَّا لَا نُوضَفُ وَ كَيْفَ يُوضَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ هُوَ الشُّكُّ...

علامه متکلم محقق محمد جعفر استرآبادی رحمۃ اللہ علیہ از بعضی از فرقه شیخیه کلامی را نقل کرده و این نص کلامش است: «إِنَّ الموجودات كلها بسماواتها وأرضها وعرشها وكرسيها وملائكتها وجنّها وحيوانها ونباتها وجمادها، وكلّ ما يحصل من قرانها وأوضاعها وجميع ما يرى وما لا يرى، ومن يتقلب في الجنة والنار وحقيقتهما وحقائق الأنبياء وسائر ما خلق الله عزّ وجلّ كلّها - على العموم الاستغراق الحقيقى - بالنسبة إلى أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام نسبة أعمالك وحركاتك من قيامك وقعودك وكلامك بالنسبة إليك، فكلّ الوجود آثاره وأعماله وظهوراته وشئوناته بالاختيار، كما أنّك تقوم وتقعّد وتتكلّم وتسكّت، لكنّه ليس مستقلاً فيها، وقد ظهرت منه هذه الأعمال والوجودات كلّها بسرّ الأمر بين الأمرين، فهو عليه السلام حامل اللواء والذات في الذات للذات، فالعالم بيته الذي بناه بقدرة الله تعالى وكلّ ما في العالم آلات البيت التي أحدثها على حكم مقتضيات الأوضاع، أنشأ مادّتها بالله تعالى باختراعه لا من شيء، وصورته لا من شيء فهو - روحي فداه - صاحب البيت ورسول الله صلى الله عليه وآله فخره وسيده، والله تعالى من ورائهم محيط. فظهرت قدرة الله فيهم...

ثمّ قال في الجواب عنه: ولا يخفى ما فيه على من لاحظ عقله لاقتضائه الغلو بالنسبة إلى أمير المؤمنين عليه السلام وإنكار ما هو ضرورة الدين.

خلاصه کلامش این است که: همه موجودات از آسمان و زمین و عرش و کرسی و فرشتگان و جنّ و حیوان و نبات و جماد و هر چه دیدنی است و هر چه دیدنی نیست و نیز هر کس در بهشت و جهنم است و حقیقت بهشت و جهنم و حقایق انبیاء علیهم السلام و سایر مخلوقات، همه آن ها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، مانند اعمال و حرکات شما (از قیام و قعود و تکلم) نسبت به خودتان است. پس کلّ وجود، آثار و اعمال و ظهورات و شئونات اختیاری اوست، همان طوری که شما می ایستید و می نشینید و تکلم می کنید و ساکت می شوید...

ولکن آن حضرت در این امور مستقل نیست و همه این اعمال و وجودات، از او به امر بین الامرین محقق می شود. پس تمام عالم، خانه اوست که به قدرت خدا آن را بنا کرده است. و هر چه در عالم است، آلات و ادوات خانه ای است



که آن حضرت ایجادش نموده، مآذی را به قدرت خداوند لا من شیء اختراع کرده، و صورتش را لا من شیء محقق نموده است، پس آن حضرت صاحب البیت است، و قدرت خداوند در آن ها ظاهر شد...

محقق استرآبادی در جواب این کلام (از بعضی فِرَق شیخیه) فرمود: هر کس مراجعه به عقلش کند برای او اشکال این سخن مخفی نمی ماند؛ زیرا این سخن موجب غلو نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است، و نیز موجب انکار ضروری دین است.

و نیز نوشته اند: و مثله ما قاله فی موضع آخر: «بل الموجودات الكائنة من العينية و الشهودية كلها متقومة بتخیلات الإمام و تصوّراته، إذا سكن عنهما انعدم العالم، فتصوّرهم علیه السلام علّة للكون كما أنّ تصوّرک للكتابة و القيام مثلاً علّة لهما لا يمكن تحقّقهما بدونه - إلى أن قال - : قوام تلك الخزان المنقسمة إلى تینك الخزانین بالإمام بسّر الأمر بین الأمرین. ثم قال: «و الهاء هو المخفّف من الله و إذا أشبعت كانت هو؛ لأنّ الضمّ بالإشباع يتولّد منه الواو و «هو» إذا نزلت فی رتبة الأسماء عن رتبة المسمّى كان الاسم المقدّس العليّ؛ و لذا قال عزّ و جلّ - إشارة إلى ما ذكرنا من غیر الإشباع فی قوله تعالى: ﴿وَإِنَّهُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۱ و مع الإشباع فی قوله عزّ و جلّ: وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» فافهم.

و أجاب عنه بأنّ ذلك خارج عن الدین... أولاً: إنّ ذلك خلاف ظاهر الكتاب و الستة: فإنّ الله تعالى قال: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ و لفظ «خالق» لا بدّ أن يحمل على الخالق بلا واسطة؛ حذراً عن لزوم التجوّز الخاصّ أو عموم المجاز من غیر قرينة، فيستفاد كون «كلّ شيء» من المجرّدات^۳ و الماهیات البسائط و المركّبات، و جميع أفراد الإنسان و أمثالهم مخلوق بلا واسطة من الله حذراً عن التخصیص أو التقييد بلا دليل. و أيضاً قال الله تعالى: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ﴾^۴ و ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ﴾^۵ و ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمُ

۱ - شاید صحیح «الغیبیّة» باشد.

۲ - سوره زخرف: ۴.

۳ - سوره رعد: ۱۶.

۴ - در شرح تجرید الاعتقاد ثابت کردیم که مجرّدی جز خدا نیست.

۵ - سوره حجر: ۸۱.

۶ - سوره ذاریات: ۵۸.

مَعِيشَتَهُمْ^١ ونحو ذلك مما يدل - من جهة الاشتمال على تعريف المسند مع ضمير الفصل المفيد للحصرو ونحوه - على عدم خالقيّة غيره تعالى، مضافا إلى الضرورة القاضية بأنّ السماء والأرض وما بينهما ممّا خلقه الله تعالى بلا واسطة. كما قال الرضا عليه السلام ما يدلّ على أن إسناد الخلق والرزق إلينا شرك، كما روي عن الشامي، قال: دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليه السلام بمرو فقلت له: يا بن رسول الله، روي لنا عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال: «لا جبر ولا تفويض بل أمر بين الأمرين» فما معناه؟ فقال: «من زعم أنّ الله تعالى يفعل أفعالنا ثمّ يعذبنا عليها فقد قال بالجبر، ومن زعم أنّ الله عزّ وجلّ فوّض أمر الخلق والرزق إلى حجه عليه السلام فقد قال بالتفويض، فالقائل بالجبر كافر والقائل بالتفويض مشرك»^٢ إلى آخر الحديث المذكور في محله.

ثانيا: أنّ عدم الدليل على مثل هذا الاعتقاد كاف في الحكم بالعدم؛ لقوله تعالى: ﴿اللَّهُ إِذْ لَكُمْ أَمْرٌ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾^٣ وقوله تعالى: ﴿أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^٤ ونحو ذلك.

وما ينسب إلى بعض الأئمّة عليهم السلام - مع عدم صحّة سند - غير علميّ معارض بالأقوى، ولا يصحّ الاعتقاد بمثله في المسألة العلميّة، سيّما ما يكون من أصول الدين والمذهب كما لا يخفى.

إن قلت: إنّ عيسى بن مريم خلق الطير - كما هو المستفاد من الكتاب وغيره - وعليّ بن أبي طالب عليه السلام أو غيره من الأئمّة عليهم السلام ليس أدنى منه بل أعلى، كما هو مقتضى المذهب وبعض الأخبار، فلم لا تجوّز الخلق بالنسبة إليه؟ قلت أولا: إنّ الكتاب صريح في أنّ عيسى خلق كهيئة الطير كالفخار لا الطير، وأمّا كينونيّته طيرا فهي بإذن الله وأمره وجعله.

وثانيا: إنّ اجتهاد في مقابل النصّ الصريح في أنّ نسبة الخلق إليهم عليهم السلام شرك.

وثالثا: إنّ المانع هنا موجود - كما هو المستفاد ممّا تقدّم - بخلاف عيسى عليه السلام.

ورابعا: إنّ القياس في الأحكام باطل فضلا عن الأحوال الثابتة للأعيان الخارجيّة، مع أنّ خلق السماوات ونحوها أكبر وإن كان عليّ أعلى، فالقياس مع الفارق.

١ - سورة زخرف: ٣٢.

٢ - عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١٢٤/١.

٣ - سورة يونس: ٥٩.

٤ - سورة بقره: ٨٠.



و خامسا: اِنَّه غير صحيح في أصول الدين و المذهب كما لا يخفى. هذا كله مضافا إلى أن المدعى لا بد له من إقامة البينة و البرهان أو أنه يكفي للمنكر عدم الدليل، فإن عدم الدليل دليل العدم^۱.

و در موضع دیگر کلام این شیخی را نقل می‌کند:
(بعضی از شیخیه) مثل کلام قبل در موضع دیگر گفته‌اند: « بلکه همه موجودات آشکار و پنهان متقوم به خیال و تصور امام هستند که اگر آن حضرت از تخیل و تصور آن رفع ید کند، عالم منعدم شود. پس تصورات امام علت برای کون و تحقق عالم است، چنان که تصور شما از کتابت و قیام مثلاً، علت برای نوشتن و قیام کردن است که بدون آن محقق نمی‌شود. سپس می‌گوید: «ها» مخفف از «الله» است، وقتی به آن ضمّه بدهی، با اشباع، «واو» از او متولد می‌گردد، و می‌شود «هو»، وقتی از مرتبه مسمی به مرتبه اسماء تنزل پیدا کند، اسم مقدّس «علی» می‌شود! و لذا خداوند به آنچه ما ذکر کردیم اشاره می‌کند.... و محقق استرآبادی در جواب فرمودند: این کلام خارج از دین است به جماتی: اولاً: این مطلب خلاف ظاهر کتاب و سنت است. خداوند متعال فرمودند: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» و لفظ خالق باید بر خالق بدون واسطه حمل شود تا - بدون قرینه - مبتلا به مجاز گویی نشود.

و از لفظ «كُلُّ شَيْءٍ» استفاده می‌شود که همه مجزّات و مرکبات و همه افراد انسان و... مخلوق بلا واسطه خداوند متعال می‌باشد، تا تخصیص و تقیید بدون دلیل وارد نشود.

۱ - البراهین القاطعة فی شرح التجريد العقائد الساطعة: ۲۰۹ / ۳ - ۲۱۴، دنباله کلام مرحوم استرآبادی بر ردّ این مقاله چنین است: و بالجملة، فمثل هذا الاعتقاد لم يكن في الآباء والأجداد والعلماء الأمجاد، فنقول لصاحبه: إن كان هذا هو الحقّ كان أبأوك من الكفّار وأمثال الكلاب؛ إذ ما كان بعد الحقّ إلّا الضلال. وإن كان باطلا فأنّت كافر كالكلب أو ابن الكافر كالكلب، و ما ترضى بشيء من ذلك، فلا ترض بهذا الاعتقاد، ولا تكن غالیا كما لست قالیاً بل كن والیا، فإنّه وسط و خير الأمور أوسطها. و قل في جواب من تمسك في خالقته مولانا علي بن أبي طالب عليه السلام بخالقيته عيسى عليه السلام مضافا إلى النقض برفعه الله في السماء عند إرادة قتله بما أشرنا إليه، مع أنّ عيسى كان فاعلا لهيئة الطير كالفخار، و كان كينونتها طيرا بإذن الله (يا أهل الكتاب لا تغلّوا في دينكم و لا تقولوا على الله إلّا الحقّ)، ثم قل: (يا أيّها النّاس قد جاءكم بُرّهان من ربّكم)، (لنهلك من هلك عن بينة و يخيى من خي عن بينة).

و نیز آیات: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ» و «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ» و «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ» و امثال این آیات که دلالت می‌کنند (از جهت مشتمل بودن بر معرفه بودن مسند با ضمیر فصل که مفید حصر است و نحو آن) دلالت بر عدم خالقیت غیر خداوند می‌کند، علاوه بر این که ضرورت حکم می‌کند به این که آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است، مخلوقات بلا واسطه خداوند باشند. چنان که حدیثی از حضرت رضا علیه السلام در این باره وارد شده که دلالت دارد بر این که اسناد خلق و رزق به سوی آن‌ها شرک است. آنجایی که حضرت در توضیح «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین» فرمودند: هر کس گمان کند که خداوند امر خلق و رزق را به حجت هایش واگذار کرد، قائل به تفویض شده، و قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض، مشرک است.

ثانیاً: نداشتن دلیل بر این اعتقاد، در حکم به عدم صحت آن کافی است، چنان که خداوند متعال فرمودند: «اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» و فرمودند: «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

و آنچه به بعضی از ائمه علیهم السلام نسبت داده می‌شود - علاوه بر این که سند آن صحیح نیست - ظنی است و معارض با اقوی است. و در امور اعتقادی که علم در آن معتبر است، صحیح نیست به مثل آن اعتقاد پیدا کنیم (و به آن تمسک بجویم) بالأخص در مسأله‌ای که از اصول دین و مذهب است.

اگر اشکال شود که حضرت عیسی علیه السلام پرنده‌ای آفرید - چنان که از قرآن و غیر آن استفاده می‌شود - و امیرالمؤمنین و غیر او از ائمه علیهم السلام، کمتر از او نیستند، بلکه بالاتر از او هستند، چنان که مقتضای مذهب و بعض اخبار این چنین است، پس چرا جایز نباشد، خلق کردن را به آن‌ها نسبت بدهیم؟

جواب می‌گوییم: أولاً: کتاب خدا صریح است در این که حضرت عیسی علیه السلام شکل پرنده مثل سفال (از گل) آفریده است، نه خود پرنده، اما پرنده شدنش، پس آن به اذن خدا و امر و جعل اوست.

ثانیاً: این اجتهاد در مقابل نص صریحی است که نسبت خلق را به آنان علیهم السلام، شرک دانسته است.

ثالثاً: در این جا مانع وجود دارد، بر خلاف خلق حضرت عیسی علیه السلام چنان که گذشت.



وابعاً: قیاس در احکام باطل است، چه رسد به احوالی که ثابت است برای اعیان خارجی، با این که خلق آسمان و نحو آن، بزرگتر است. اگر چه امیرالمؤمنین علی علیه السلام اعلی و برتر است، پس قیاس مع الفارق است. خامساً: قیاس در اصول دین و مذهب صحیح نیست، چنان که واضح است. علاوه بر این که: آنچه ادعا شده باید مدعی بینه و برهان بر آن اقامه کند. یا این که برای منکر این ادعا، عدم دلیل، دلیل بر عدم صحت این ادعا است.

(سپس مرحوم استرآبادی کلامش را تغییر داده و در قبال این منکر شروع به قباحات حال مدعی این ادعا نموده و او را کافر خوانده و در صدد نصیحت و راهنمایی او برآمده که در تعلیقه تنقه کلامش را ذکر کردم).^۱



مرحوم شیخ حر عاملی در الفوائد الطوسیة می فرماید: «الأحادیث دالة على بطلان تفویض أمر الخلق إلى غيره والأصحاب متفقون على ذلك، فقد أنكروا على من ادعى أن الله فوض أمر الخلق والرزق إلى محمد وآل محمد عليهم السلام وسموهم المفوضة... أن الخلق له معان متعددة، فلعل المعنى المنفى غير معنى المثبت فالخلق بمعنى إنشاء صورة خاصة و نحو ذلك من الأعراض كالصور التي كان يضعها عيسى عليه السلام من الظن والصور التي يضعها أحدنا من ظن أو شمع أو غيرها، فإن الصورة من الأعراض وقد دلت الأدلة العقلية والنقلية على أن الله هو المخصوص بخلق الأجسام والأرواح والعقول وغيرها»^۱

احادیث بر بطلان تفویض امر خلق به غیر خداوند متعال، دلالت دارند، و اصحاب بر این مطلب اتفاق دارند، و انکار کردند بر کسی که ادعی کرده که خداوند امر خلق و رزق را به محمد و آل محمد عليهم السلام تفویض کرده و آن ها را مفوضه نامیده اند...

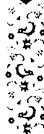
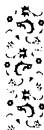
همانا برای خلق، معانی متعددی است، و شاید معنای منفی غیر از معنای مثبت باشد، پس خلق به معنای انشاء صورت خاص و مانند آن از اعراض است، مثل صورت (و شکلی) که حضرت عیسی عليه السلام از گِل درست می کرد، و مثل صورت هایی که یکی از ما از گِل یا شمع یا غیر این دو می سازد، همانا صورت از اعراض است و به تحقیق که دلایل عقلیه و نقلیه دلالت دارند بر این که فقط خداوند خالق اجسام و ارواح و عقول و غیر این ها می باشد.

مرحوم شیخ حر عاملی در «الفصول المهمة»^۲ می گوید: «عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُزْجَانِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ غَيْرُ الْخَالِقِ الْجَبَلِيلِ، خَالِقٌ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳ فَقَدْ أَخْبَرَ أَنَّ فِي عِبَادِهِ خَالِقِينَ وَ غَيْرَ خَالِقِينَ مِنْهُمْ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَلَقَ مِنَ الظَّنِّ كَهَيْئَةِ الظَّنِّ

۱ - فوائد الطوسیة: ۲۷۶ فائدة ۶۲.

۲ - الفصول المهمة: ۲۵۷.

۳ - سورة مؤمنون: ۱۴.



بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ السَّامِرِيُّ خَلَقَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ؛ فتح بن یزید جرجانی عرض کرد از حضرت اُبی الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم: غیر از خالق جلیل که خدای تعالی است خالقی دیگر می باشد؟ حضرت فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی می فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» یعنی پر خیر و منفعت است خدائی که نیکوتر از همه آفرینندگان است. پس به حقیقت خبر داده است که در میان بندگان، آفرینندگان و غیر آفرینندگانی هستند، از جمله ایشان عیسی علیه السلام است که به فرمان خداوند از گِل چون هیئت و شکل پرنده را آفرید، و سامری از برای ایشان گوساله ای را آفرید که جسد صرف بود (بدون روح) و از برای او صدایی بود مثل صدای گاو بود.

أقول: مذهب الامامية والمعتزلة ان افعال العباد صادرة عنهم وهم خالقون لها وأما الاشاعرة فانهم ينكرون ذلك، لقولهم بالجبر ولا ريب في أن الله متفرد بخلق الأجسام وأما افعال العباد وحركاتهم وهي من جملة الأعراض، فالآيات والروايات والأدلة دالة على صدورها عن العباد؛

می گویم: اعتقاد شیعیان و معتزله این است که افعال بندگان از خودشان صادر می شود و آن ها خالق افعال شان هستند.^۱ و اما اشاعره، منکر این مطلب هستند؛ چون آن ها قائل به جبر هستند، (یعنی خداوند را خالق افعال بندگان می دانند و معتقدند: بندگان در افعال شان مجبور هستند). شکی نیست در این که خلق اجسام، مخصوص خداوند است، و اما افعال بندگان و حرکات شان که از جمله اعراض هستند، پس آیات و روایات و دلائل دلالت می کنند بر این که آن ها از بندگان صادر می شود (و بندگان خالق افعال شان می باشند).
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَى مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعَ أَرْضِينَ وَ أَشْيَاءَ فَلَمَّا رَأَى الْأَشْيَاءَ قَدِ انْقَادَتْ لَهُ قَالَ: مَنْ مِثْلِي؟

۱ - حقیر می گوید: اگر چه معتزله نیز گمراه و از صراط حق، خارج می باشند؛ زیرا عقیده شان این است که بندگان در افعال شان استقلال تمام دارند و محتاج به حول و قوه و اعانت و توفیق خداوند نیستند، و خداوند کارهای بندگان را به خودشان وا گذاشته است. بر خلاف امامیه که به «امر بین الامرین» اعتقاد دارند و می گویند: بندگان در افعال و اعمال شان بلکه در جمیع آنات شان به حول و امداد و فیض و توفیق و اعانت و... پروردگار احتیاج دارند، و توضیح آن را مفصلاً در «شرح بر کشف المراد» در بحث عدل بیان کردیم.

فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ نُورًا مِنَ النَّارِ، قُلْتُ: وَمَا نُورٌ مِنْ نَارٍ؟ قَالَ: نَارٌ مِثْلُ أُنْمَلَةٍ قَالَ: فَاسْتَقْبَلَهَا بِجَمِيعِ مَا خَلَقَ فَتَخَلَّلَتْ لِدَلِكِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَيْهِ لِمَا دَخَلَهُ الْعُجْبُ.^١

أقول: قد يوجه هذا بأن الله خلقها عند ارادة الملك أو أن المراد احداث صورة خاصة لاحداث جوهر أو جسم، لأن الله هو المتفرد بخلقهما والصورة لا يمتنع صدورہ عن غير الله كالحركات، ألا ترى أن البناء بيني الدار والنجار يصنع السرير فيصدر عنهما صورة وكذلك الطاعات والمعاصي انما هي اعراض وحركات كذا قيل.

ثم إن هذا لا ينافي عصمة الملائكة، لاحتمال كون تلك الكلمة لم تكن معصية ووصول النار اليه لمنعه من خلاف الأولى أو لزيادة ثوابه، كما وقع للانبياء من الآلام والأمراض والقتل والله اعلم.

از امام باقر عليه السلام نقل شده است كه فرمود: خداوند امر آفرينش را به يکی از فرشتگان واگذار کرد و او هفت آسمان و هفت زمين و چيزهای ديگری را آفريد، و چون ديد همه پديده ها فرمانبردار او هستند به خود باليد و گفت: چه کسی مانند من است؟ پس خداوند قطعه کوچکی از آتش فرو فرستاد. راوی می گوید: گفتم: آن قطعه کوچک آتش چه بود؟ فرمود: قطعه آتش به اندازه يك انگشت بود. فرمود: پس آن فرشته با همه آنچه آفريده بود به آن آتش روی آورد و آتش همه را در کام خود فرو برد و به او نیز به سبب عجبی كه کرده بود رسيد.

می گویم: ممکن است اين حديث توجيه شود به اين كه: مقارن اراده فرشته، خداوند خلق نموده است. يا اين كه مراد از خلق كردن فرشته، خلق واحداث صورت (و شكل و هيئت) فقط بود نه احداث جوهر يا جسم؛ زيرا خالق جوهر و جسم فقط خداوند است، اما صورت و شكل، صدورش از غير خداوند محال نيست، مثل حرکاتی كه از ما صادر می شود. مگر نمی بينی كه بناء (از سيمان و آجر و...) خانه بنا می كند و نجار (از چوب به شكل) تخت می سازد، و از آن دو، فقط صورت (و شكل و هيئت) صادر شده است (نه جوهر و جسم آن دو) و هم چنين است طاعات و معاصی كه همه آن ها اعراض و حرکات هستند چنان كه گفته شد.

مخفی نماند كه آنچه در اين حديث ذكر شد، منافات با عصمت ملائكه

١ - لا ينافي العصمة؛ لأن أدون مراتب العجب ليس بحرام، سمع منه (م).





ندارد؛ چون احتمال دارد که این کلمه (که ملک گفت) معصیت نبود، و رسیدن آتش به ملک، به جهت منع او از مخالفت با اولی (و ترک اولی) یا به جهت زیاد شدن ثوابش بوده است، چنان که برای انبیاء علیهم السلام (به جهت ترک اولی و یا زیادی ثواب) دردها و مرض‌ها و قتل واقع می‌شد، و خداوند بهتر می‌داند. قَدْ رَوَى الْكَلْبِيُّ، وَ غَيْرُهُ، أَحَادِيثٌ فِي أَنَّ التُّظْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي الرَّجَمِ، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا بَعْدَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، مَلَكََيْنِ خَلَاقَيْنِ فَخَلَقَا بِإِذْنِ اللَّهِ مَا يَأْمُرُهُمَا مِنْ ذِكْرِ أَوْ أَنْثَى، شَيْءٍ أَوْ سَعِيدٍ» و قد عرفت معنی هذا الخلق و الله تعالى اعلم.

مرحوم کلینی و غیر او احادیثی را روایت کرده‌اند در این که: وقتی که نطفه در رحم قرار گرفت، خداوند بعد از چهار ماه، دو ملک خلاق را به سوی آن می‌فرستد، پس خلق می‌کنند به اذن خداوند آنچه به آن دو امر می‌کند (و خداوند می‌خواهد)، نر یا ماده، شقی یا سعید.

(سپس می‌فرماید:) به تحقیق که معنای این خلق را دانستی، و خداوند تعالی بهتر می‌داند.

عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا كَتَبَ إِلَى الْمُأْمُونِ مِنْ مَخْضِ الْإِنْسَانِ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ خَلَقَ تَقْدِيرًا لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا نَقُولُ بِالْجَبْرِ وَ التَّقْوِيضِ، الْحَدِيثُ.

أقول: هذا الخلق بمعنى القضاء و القدر ليس بخلق حقيقي اعني الاحداث و الایجاد فقد اثبت الخلق المجازی و نفی الخلق الحقيقي»^۱

فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام - وقتی که برای مأمون خالص اسلام را نوشت - نقل کرد که فرمودند: «همانا خداوند تکلیف نمی‌کند هیچ نفسی را مگر بمقدار وسع و استطاعت آن، و افعال بندگان آفریده شده خداوند متعال است به خلقت تقدیری نه خلقت تکوینی، و خداوند خالق هر چیزی است و ما قائل به جبر و تقویض نیستیم.» می‌گویم: خلق در این جا (که فرمود افعال بندگان مخلوق خدا است) به معنای قضا و قدر است، نه به معنای خلق حقیقی که همان احداث و ایجاد باشد، امام علیه السلام برای افعال بندگان خلق مجازی را ثابت کرد و خلق حقیقی را نفی فرمود.

افتخار شیعه علامه مجلسی رحمته الله در رساله «اعتقادات» می‌فرماید: ولا تعتقد أنهم خلقوا العالم بأمر الله تعالى فإننا قد نهينا في صحاح الأخبار عن القول به ولا عبرة بما رواه البرسي وغيره من الأخبار الضعيفة. 'مبادا اعتقاد داشته باشی که ائمه عليهم السلام به امر خداوند تعالی، عالم و جهان هستی را خلق کرده اند؛ چرا که در روایت های صحیح از این اعتقاد نهی و منع شده ایم. روایات ضعیف و سستی هم که شیخ رجب برسی (در مشارق الانوار) و غیر او در این باره آورده اند، قابل اعتنا و شایان توجه نیست. (زیرا این اخبار موافق با اعتقاد غالیان است.)

علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول در شرح بر این حدیث: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ شَيْعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ كُونُوا التَّنَزُّقَةَ الْوَسْطَىٰ يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْعَالِي وَ يَلْحَقُ بِكُمْ التَّالِي، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُ سَعْدٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْعَالِي؟ قَالَ قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا فَلَيْسَ أَوْلَيْكَ مِنَّا وَلَسْنَا مِنْهُمْ قَالَ فَمَا التَّالِي قَالَ الْمُرْتَادُ^۱ يُرِيدُ الْخَيْرَ يُبَلِّغُهُ الْخَيْرَ يُوجِرُ عَلَيْهِ^۲ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَلَا بَيْنُنَا وَبَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَلَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ وَلَا نَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ فَسَنَ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا لِلَّهِ تَنْفَعُهُ...^۳» از امام باقر عليه السلام روایت شده که فرمود: ای گروه شیعه! شیعه آل محمد! شما تکیه‌گاه (یا لنگرگاه) میانه باشید (یعنی روشی داشته باشید خارج از حد افراط و تفریط تا دیگران به شما تکیه کنند) تا آن کسی که غلو کرده (و از حد وسط خارج شده) به سوی شما برگردد

۱ - شرح رساله اعتقادات علامه مجلسی رحمته الله: ۲۸۳.

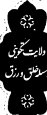
۲ - التَّنَزُّقَةُ: الوسادة الصغيرة. و التشبيه باعتبار أنها محل الاعتماد.

۳ - المرتاد: الطالب للشيء.

۴ - أي التالي هو الذي يريد الخير و شيعتنا من يبلغه الخير و يوجر لذلك.

۵ - الكافي: ۲/ ۷۵ طبع اسلاميه

۶ - التَّنَزُّقُ - [نمرق]: پشتی و یا بالش کوچک که بر آن تکیه زنند. نمرقه وسطی: وقتی وارد خانه‌ای می‌شوند که در آن بالش‌هایی وجود دارد؛ به آن بالش‌های متوسط متوجه می‌شوند و آن را برای استراحت بهتر از بقیه می‌دانند.



و آن که عقب مانده خود را به شما رساند. مردی از انصار به نام سعد عرض کرد: قربانت، غلوکننده کدام است؟ فرمود: مردمی که در باره ما چیزهایی گویند که خودمان در باره خود نگوئیم، این ها از ما نیستند و ما از آن ها نباشیم. گفت: عقب مانده کدام است؟ فرمود: کسی که طالب خیر (دین حق یا عمل صالح) است: خیر به او می رسد (زیرا عاقبت جوینده یابنده بود) و به همان مقدار نیتش پاداش دارد.^۱ سپس رو به ما کرد و فرمود: به خدا ما از جانب خدا براتی نداریم (و با ما بدون فرمانبرداری برایت از دوزخ نیست)، و میان ما و خدا قرابتی نیست و بر خدا حجتی نداریم و جز با اطاعت به سوی خدا تقرب نجوئیم، پس هر کس از شما که مطیع خدا باشد، دوستی ما سودش دهد و هر کس از شما نافرمانی خدا کند دوستی ما سودش ندهد، وای بر شما! مبادا فریفته شوید. وای بر شما مبادا فریفته شوید.

علامه مجلسی رحمته الله نوشتند: قوله عليه السلام: «ما لا نقوله في أنفسنا» كالألوهية و كونهم خالقين للأشياء و النبوة.^۲ یعنی مقصود از «چیزهایی که خودمان در باره خود نمی گوئیم» مثل خدایسی و پیامبری و این که آن ها عليه السلام خالق و آفریننده اشیاء باشند.

علامه مجلسی رحمته الله در چند جای حق یقین به شدت این مطلب را رد نموده و می فرماید: «او یگانه است و شریکی ندارد، نه در خداوندی و نه در خلق اشیاء - چنان که مجوس به یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شدند - و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنان که کفار مکه بت ها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن. و این مطلب به اخبار جمیع انبیاء و ضرورت جمیع ادیان حقّه ثابت شده است».^۳

در مبحث دیگر می فرماید: «و در آفریدن اشیاء مُعین و یآوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلات دارند که: حق تعالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه

۱ - یا این چنین معنا می شود: آن که دنبال خیر گردد، به او خیر را برساند تا پاداش گیرد.

۲ - مرآة العقول: ۵۵/۸. ولاحظ: ج ۱۲۴/۱۰. حيث قال عليه السلام: «ما لا نقول في أنفسنا» كالربوبية و الحلول و الاتحاد و نسبة خلق العالم إليهم، أو كونهم أفضل من نبينا صلی الله علیه و آله و سلم، أو الأعم منها و من التخصيص في حقهم.

۳ - حق یقین باب دوم مبحث اول: ۲۳، طبع انتشارات سرور.

هدی ﷺ را آفرید و خلق عالم را به ایشان واگذاشت، کفر است، و خالق همه چیز به غیر از افعال بندگان، او است»^۱.

مرحوم علامه مجلسی در بیان جماعتی که داخل جهنم می شوند می فرماید: «... غلات، که ائمه ﷺ را خدا دانند یا بهتر از پیامبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنا بر بعضی احادیث»^۲. علامه مجلسی رحمه الله در کتاب عین الحیات می فرماید: اصل هفتم در خالقیت خداوند متعال: آیات و احادیث متواتره دلالت دارند بر این که خدا آفریننده آسمان و زمین و چیزهایی است که در آن ها است از کواکب و ملائکه و جنّ و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیاء. بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق این ها می دانند. و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه ﷺ را خالق آسمان و زمین می دانند. و بر نفی این قول، احادیث بسیار است.... (بعد از آن، چند حدیث در این جا ذکر نمودند. فلاحظ)^۳.

در بحر الانوار می فرماید: لاریب فی أن خالق الأجسام لیس إلا الله تعالی و أما الأعراض فذهب الأشاعرة إلى أنها جميعا مخلوقة لله تعالی و ذهب الإمامیة و المعتزلة إلى أن أفعال العباد و حرکاتهم واقعة بقدرتهم و اختیارهم فهم خالقون لها. و ما فی الآیات من أنه تعالی (خالقُ كُلِّ شيءٍ) و أمثالها فإما مخصّص بما سوى أفعال العباد أو مؤول بأن المعنى أنه خالق كل شيء إما بلا واسطة أو بواسطة مخلوقاته. و أما خلق عیسی علیه السلام فذهب الأكثر إلى أن المراد به التقدير و التصوير و يظهر من الخبر أن تكون الهيئة العارضة للطیر من فعله علی نبینا و آله و علیهم السلام و مخلوقاته و

۱ - حق یقین، باب دوم، مبحث سوم: ۲۶، طبع انتشارات سرور.

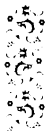
۲ - حق یقین: ۸۲۸ فصل هیجدهم.

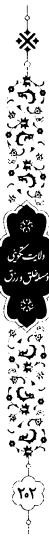
۳ - عین الحیات: ۱۱۴ - ۱۱۵.

۴ - قال صاحب المیزان فی تعلیقه علی هذا الموضوع من البحار: أما المعتزلة فهم لا یبالون بأمثال هذا الشک الظاهر و أما الإمامیة فهم تبعه أئمة أهل البيت ﷺ و حاشاهم عن القول بذلك و انک لا تجد حتی فی خبر واحد صحیح منهم القول بأن مع الله الخالق لكل شيء خالقا آخر لالذات و لا لفعل بالمعنى المتنازع فيه و هو الایجاد؛ بل الاخبار المتکاثرة یصرح بخلافه (انتهی کلامه).

أقول: فيه ما لا یخفی علی من التفت إلى مبانیهم من وحدة الوجود و القول بأن الوجود واحد و الفعل واحد فلا فعل إلا فعله.

۵ - سوره رعد: ۱۶.





لا استبعاد فيه وإن أمكن أن يكون نسبة الخلق إليه لكونه معداً لفيضان الهيئة و الصورة كما تقوله الحكماء وكذا السامري وسيأتي تمام القول في ذلك في كتاب العدل إن شاء الله تعالى.^۱ شکی نیست در این که خالق اجسام جز خداوند نیست، و اما خالق اعراض، پس اشاعره قائل هستند که همه اعراض مخلوق خداوند متعال هستند، و امامیه (شیعیان) و معتزله قائل هستند که افعال بندگان و حرکات شان به قدرت و اختیارشان است و بندگان خالق آن ها هستند. و آنچه در آیات وارد شده که «خداوند تعالی خالق همه اشیاء است» و امثال این آیات، یا تخصیص خورده به غیر افعال بندگان، و یا تأویل برده شده به این که: خداوند خالق همه اشیاء - یا بلاواسطه و یا به واسطه مخلوقاتش - می باشد.

و اما خلق حضرت عیسی علیه السلام را اکثر علماء قائل شدند که مراد از خلق در این جا «تقدیر و اندازه گیری» و «تصویر و شکل و هیئت» است، و از حدیث ظاهر می شود که (شکل و صورت و) هیئتی که بر پرنده عارض شده، فعل آن حضرت و مخلوق او است، و این بعید نیست اگر چه ممکن است نسبت خلق به سوی حضرت عیسی علیه السلام به این جهت باشد که چون آن حضرت مُعَدّ (وزمین ساز) برای فیضان هیئت و صورت است به او خالق گفتند، چنان که فلاسفه می گویند. و هم چنین است نسبت خلق به سامری...

در جای دیگر فرمودند: الخلق أصله التقدير المستقيم ويستعمل في إبداع الشيء من غير أصل ولا احتذاء قال تعالى: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ و في إيجاد الشيء من الشيء نحو: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ﴾^۲ و ليس الخلق بمعنى الإبداع إلا لله ولذا قال: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾^۳ و أما الخلق الذي يكون بمعنى الاستحالة فعام، قال تعالى: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَاقُوتِ﴾^۴، اصل خلق به معنای اندازه

۱ - بحار الأنوار: ۴ / ۱۴۸.

۲ - الأنعام: ۱.

۳ - النحل: ۴.

۴ - النحل: ۱۷.

۵ - المائدة: ۱۱۰.

۶ - بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۵۰.

گیری درست می باشد، و در ابداع و ایجاد شیء، بدون این که خلق از ماده ای باشد و بدون اقتداء و اتباع بر ساخته دیگری، استعمال می شود. خداوند متعال فرمودند: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» یعنی آسمان و زمین را ابداع و ایجاد (لا من شیء) نموده است. «خلق» در ایجاد چیزی از چیز دیگری هم استعمال می شود، مانند: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ» البته خلق به معنای ابداع و ایجاد (لا من شیء) فقط مختص خداوند است، و لذا (در فرق بین خداوند و بین غیر او) فرمودند: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ...». اما خلق به معنای «استحاله»^۱ پس آن عام است، خداوند تعالی فرمود: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَاقُوتِ». و می فرماید: أما التفويض فيطلق على معان بعضها مني عنهم بعضها مثبت لهم. فالأول: التفويض في الخلق و الرزق و التربية و الإمامة و الإحياء فإن قوما قالوا إن الله تعالى خلقهم و فوّض إليهم أمر الخلق فهم يخلقون و يرزقون و يميتون و يحيون و هذا الكلام يحتمل وجهين:

أحدهما: أن يقال إنهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم وإرادتهم و هم الفاعلون حقيقة و هذا كفر صريح دلّت على استحالة الأدلة العقلية و النقلية و لا يستريب عاقل في كفر من قال به.

و ثانيهما: أن الله تعالى يفعل ذلك مقارناً لإرادتهم كشق القمر و إحياء الموتى و قلب العصا حيةً و غير ذلك من المعجزات؛^۲ فإن جميع ذلك إنما تحصل بقدرته تعالى مقارناً لإرادتهم لظهور صدقهم فلا يأتى العقل عن أن يكون الله تعالى خلقهم و أكملهم و ألهمهم ما يصلح في نظام العالم ثم خلق كل شيء مقارناً لإرادتهم و مشيتهم.

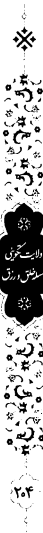
و هذا و إن كان العقل لا يعارضه كفاحاً لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهراً بل صراحاً مع أن القول به قول بما لا يعلم إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتبرة فيما نعلم.

و ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان و أمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة و أشباههم مع أنه يحتمل أن يكون المراد: كونهم علّة غائية لإيجاد جميع

۱ - چون آفریدن توأم با اندازه گیری است، لذا خلق را آفریده و آفریدن معنی می کنند.

۲ - دگرگونی و تغییر ماهیت و از حالت اول بیرون آمدن.

۳ - این مثال ها همه از خلق من شیء و... است.



المكونات وأنه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين والسموات ويطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات وأنهم إذا شاء وأمر لا يرد الله مشيئتهم ولكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله.

و أما ما ورد من الأخبار في نزول الملائكة والروح لكل أمر إليهم وأنه لا ينزل ملك من السماء لأمر إلا بدأ بهم فليس ذلك لمدخلتهم في ذلك ولا الاستشارة بهم بل لهُ الخلق والأمر تعالى شأنه وليس ذلك لإلتشريفهم وإكرامهم وإظهار رفعة مقامهم^۱.

اما تفويض دارای چند معنی است که بعضی از آن معانی را نباید به ائمه علیهم السلام نسبت داد و بعضی در باره آن ها صادق است. از نوع اول است که تفویض به ائمه علیهم السلام شده آفرینش و رزق و تربیت و میراندن و زنده کردن. گروهی معتقدند که خداوند ائمه علیهم السلام را خلق نموده و امر آفرینش را در اختیار آن ها قرار داده، و آن ها می آفرینند و روزی می دهند و می میرانند و زنده می کنند، این چنین گفتاری دو وجه دارد.

اول: این که معتقد شویم چنین کارها را با قدرت و اراده خود انجام می دهند و در واقع انجام دهنده ائمه علیهم السلام هستند، و این کفر صریح است که دلایل عقلی و نقلی، چنین چیزی را محال می داند و هیچ عاقلی در کفر کسی که به چنین باوری معتقد است، تردید ندارد.

دوم: این است که این کارها را خداوند مقارن اراده شان (و وقتی که آن ها تقاضا دارند) انجام می دهد، مانند شقّ قمر (دو نیم کردن ماه) و مرده زنده کردن و اژدها نمودن عصا و سایر معجزات، همانا تمام این ها به قدرت خدا انجام می شود اما موقعی که آنها اراده می کنند، تا معلوم شود که آن ها در ادّعای خود راست می گویند، و این مطلب را عقل منکر نمی شود که خداوند آن ها را آفریده و کامل نموده و به آن ها الهام کرده نظام واقعی عالم را، سپس هر چیز را مقارن اراده و خواست آن ها آفریده است.

اگر چه عقل امتناعی از پذیرش چنین معنایی برای تفویض نسبت به ائمه علیهم السلام ندارد، ولی اخبار گذشته مانع از چنین اعتقادی است مگر در مورد

معجزات ظاهراً بلکه به طور صریح، با این که معتقد شدن به چنین مطلبی، اعتقاد به چیزی است که دلیلی ندارد؛ زیرا خبر معتبری در این باره به آن مقدار که ما مطلع هستیم نرسیده است.

اخباری که شاهد بر این مطلب است از قبیل خطبة البیان و نظائر آن فقط در کتب غالیان و مشابه آن‌ها یافت می‌شود، با احتمال این که ممکن است منظور این باشد که: ائمه علیهم‌السلام علت غائی آفرینش و ایجاد همه مخلوقات باشند، و خداوند آن‌ها را در تمام آسمان و زمین مطاع قرار داده و به اذن خداوند تعالی تمام موجودات مطیع آن‌ها هستند حتی جمادات و این که اگر آن‌ها چیزی را اراده کنند، خداوند خواسته آن‌ها را رد نخواهد کرد، ولی ایشان جز آنچه خدا بخواهد نخواهند خواست.

اما خبرهایی که وارد شده در نزول ملائکه و روح برای هر کاری پیش آن‌ها و این که هر فرشته‌ای از آسمان نازل شود، اول خدمت آن‌ها می‌رسد، این مطالب نه از آن جهت است که ایشان در خلق و آفرینش دخالتی دارند و یا برای مشورت پیش ایشان می‌آیند، بلکه آفرینش و اداره جهان در اختیار خداست، این فقط برای بزرگداشت و احترام و اظهار مقام و عظمت آن‌ها است.»

در مرآة العقول در ذیل حدیث: «فَإِنْ صَدَقْتَ صَدَقْنَاكَ وَإِنْ كَذَبْتَ كَذَّبْنَاكَ؛ پس اگر راست گوئی ما تصدیقت کنیم و اگر دروغ گوئی ما ترا تکذیب کنیم» می‌فرماید: و الکذب یصدق علی العمد و الخطأ لکن الظاهر أن الإثم یتبع العمد، و الکذب علیهم یشمل افتراء الحدیث علیهم... أو ادعاء مرتبة لهم لم يدعوها کالربوبية و خلق العالم و علم الغیب، أو فضلهم علی الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امثال ذلك...^۱

دروغ هم بر دروغ عمدی گفته می‌شود و هم دروغ خطایی، و ظاهر این است که گناه بر دروغ عمدی مترتب است، و دروغ بر آن‌ها شامل افترای حدیث بر آن‌ها... یا ادعای مرتبه‌ای برای آن‌ها است که خود ادعا نکردند، مثل ادعای ربوبیت برای آن‌ها و خلق کردن عالم، و ادعای علم غیب ذاتاً، یا برتری شان بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امثال این‌ها...»

سید نعمت الله جزائری رحمۃ اللہ علیہ

محدث جلیل سید جزائری رحمۃ اللہ علیہ فرمودند: اعلم أن الصدوق طاب ثراه نفي التفويض مطلقاً و ردّ عليه جماعة من المتأخرين. و تحقیقه: أن التفويض يطلق على معانٍ بعضها منفي عنهم عليهم السلام، و بعضها مثبت لهم. فالأول التفويض في الخلق و الرزق و التربية و الإمامة و الإحياء فإن قوما قالوا إن الله تعالى خلقهم و فوض إليهم أمر الخلق فهم يخلقون و يرزقون و يحيون و يميتون و هذا الكلام يحتمل وجهين: أحدهما أن يقال: إنهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم و إرادتهم و هم الفاعلون حقيقة فهذا كفر صريح بالاجماع.

و ثانيها: أن الله تعالى يفعل ذلك مقارناً لإرادتهم، كشق القمر و إحياء الموتى و قلب العصا حية و غير ذلك من المعجزات، فإن جميع ذلك إنما يحصل بقدرته تعالى مقارناً لإرادتهم؛ لظهور صدقهم و الدلالة على علوّ شأنهم، و العقل لا يمنع من هذا، بل قد وقع كثيراً كما يظهر من تتبع أحوالهم و غرائب أسرارهم، و ما ورد في خطبة البيان عن أمير المؤمنين عليه السلام لعلّه منزل على هذا، و الاخبار أيضاً لا تكذبه.^۱

بدان، همانا شیخ صدوق رحمۃ اللہ علیہ مطلقاً تفویض را نفی فرمودند، و جماعتی از متأخرین کلام ایشان را ردّ کردند، و تحقیق بحث این است که: تفویض بر چند معنا اطلاق می شود که بعضی از آن معانی از ائمه علیهم السلام نفی شده (و نباید به ائمه علیهم السلام نسبت داد) و بعضی در باره آن ها صادق است.

از نوع اول است که تفویض به ائمه شده آفرینش و رزق و تربیت و میراندن و زنده کردن، گروهی معتقدند که خداوند ائمه علیهم السلام را خلق نموده و امر خلق کردن را در اختیار آن ها قرار داده، و آن ها خلق می کنند و روزی می دهند و می میرانند و زنده می کنند، این کلام دو وجه احتمال دارد:

اول: آن ها این کارها را با قدرت و اراده خود انجام می دهند و در واقع انجام دهنده ائمه علیهم السلام هستند، و این کفر صریح است.

دوم: این کارها را خداوند مقارن اراده و مشیت شان انجام می دهد، مانند



شق قمر (دو نیم کردن ماه) و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به اژدها و سایر معجزات، همانا تمام این‌ها به قدرت خدا انجام می‌شود، اما موقعی که آن‌ها اراده می‌کنند، تا ظاهر شود که آن‌ها در ادعای خود راست می‌گویند، و دلالت بر بلندی شأن و منزلت شان کند، و عقل مانعی از این بیان (که مقارن مشیت شان خداوند انجام می‌دهد) نمی‌بیند بلکه بسیار واقع شده (چه در معجزات و چه در غیر معجزات) چنان که از فحص و تتبع احوال آن‌ها و عجائب اسرارشان ظاهر می‌شود، و شاید آنچه در خطبة البیان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، بر همین بیان تطبیق شود، و اخبار نیز آن را تکذیب نمی‌کند.

حقیر می‌گوید: این کلام بعینه همان کلام علامه مجلسی رحمته الله است، فقط یک زیادتى دارد و آن این که: ایشان بعد از این که مراد علامه مجلسی رحمته الله را اختیار کرده، بر این کلام علامه مجلسی رحمته الله: «و هذا وإن كان العقل لا يعارضه كفاحاً، لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهراً بل صراحاً مع أن القول به قول بما لا يعلم» اشکال اثنای کردند که: «والعقل لا يمنع من هذا، (یعنی إن جمیع ذلك إنما يحصل بقدرته تعالى مقارناً لإرادتهم) بل قد وقع كثيراً كما يظهر من تتبع أحوالهم و غرائب أسرارهم».

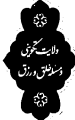
صاحب تفسیر مرآة الانوار

مرحوم ابوالحسن شریف رحمته الله صاحب تفسیر مرآة الانوار در مقدمه کتاب تفسیر البرهان، در شرح حدیث محمد بن سنان از امام جواد علیه السلام: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْخَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَقَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَكَتَبُوا أَلْفَ ذَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يَحْلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَيُحْجِرُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا حَقِيقٌ وَمَنْ لَزِمَهَا لِحَقٌّ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ»

می نویسد: «فأشهدهم» أى على خلقها بحضرتهم و علمهم و هم كانوا مطلعین على أطوار الخلق و أسرارهم فلذا صاروا مستحقین للإمامة الكبرى و التقديم على سائر الخلق لعلمهم الكامل بالشرائع و الأحكام و علل الخلق و أسرار الغيوب .

۱ - قال العلامة النورى فى الفيض القدسى فى ذكر جملة من تلامذة المحقق المجلسى رحمته الله: العالم العامل، الفاضل الكامل، المدقق العلامة أفقه المحدثین و أكمل الربانيين الشريف العدل المولى أبو الحسن بن محمد طاهر بن عبد الحمید بن موسى بن علی بن معتوق بن عبد الحمید الفتوى النباطی العالمی الأصفهانی الغروي، و كانت أمه اخت السيد الأمير محمد صالح، و هو جد شيخنا الفقيه صاحب الجواهر... و هو مؤلف تفسیر مرآة الانوار إلى أواسط سورة البقرة... لا يوجد مثله و کتاب ضیاء العالمین فى الإمامة و غیرهما...، توفي في أواخر عشر الأربعين بعد المائة و الألف (۱۱۳۸). (مقدمة البرهان فى تفسیر القرآن صحيفة ۲).

۲ - أصول الكافي: ۴۰/۱ و ۴۱. محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید، آنها هزار دوران بماندند، سپس بقیه مخلوقات را آفرید و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوقات جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوقات را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دیناتی که هر که از آن جلورود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که بآن بچسبد، بحق رسیده است، ای محمد همواره ملازم این دینت باش.»



ففيه دلالة واضحة على تضمن ما مرّ من قولهم: «إجعلونا مخلوقين وقولوا فينا ما شئتم ولن تبغوا» التصريح بعدم مدخليتهم في الخالقيّة ردّاً على ما توهّمه بعض المفوّضة... وقوله ﷺ: «أجرى عليها طاعتهم» أى أوجب وألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتّى الجمادات من السماويّات والأرضيّات... وقوله ﷺ: «وفوض أمر الأشياء إليهم» أى فيما ذكره ﷺ دون الخلق والرزق ونحوهما كما سنذكره مفصلاً.^١

فرمايش امام ﷺ: «أشهدهم خلقها» يعنى اين كه خداوند موجودات را در حضور آنان آفريد و آنان به اطوار و اسرار خلق آگاه هستند. پس ايشان مستحقّ امامت كبرى شدند و مقدّم بر ساير خلق گرديدند؛ به جهت كمال علم خود به شرايع و احكام و علل خلق و اسرار غيب (و به جهت علم غيب كه تمام امامان شيعه به اين صفات متّصف هستند).^٢

در اين حديث دلالت واضح هست بر مشتمل بودن - آنچه گذشت از

١ - مقدمه تفسير البرهان؛ المولى ابوالحسن العاملى الفتوى: ٦٧.

٢ - علامه مجلسى ﷺ در مرآة العقول مى نويسد: «فأشهدهم خلقها» أى خلقها بحضرتهم و هم يطلعون على أطوار الخلق و أسرارها فلذا صاروا مستحقين للإمامة لعلمهم الكامل بالشرائع والأحكام، و علل الخلق و علم الغيوب و أئمة الإمامية و كلهم موصوفون بتلك الصفات دون سائر الفرق فيه يبطل مذهبيهم... فإن قيل: كيف يستقيم هذا مع قوله تعالى: «ما أشهدتهم خلق السماوات والأرض ولا خلق أنفسهم»؟

قلنا: لا ينافي ذلك بل يؤيده لأن الضمير في «ما أشهدتهم» راجع إلى الشيطان و ذريته أو إلى المشركين بدليل قوله تعالى: «وَمَا كُنْتُمْ مُخْذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا» فلا ينافي إشهداد الهادين للخلق، قال تعالى: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» ما أشهدتهم» قال الطبرسي ﷺ: أى ما أحضرت إبليس و ذريته خلق السماوات والأرض ولا خلق أنفسهم مستعينا بهم على ذلك، ولا استعنت بعضهم على خلق بعض، و هذا إخبار عن كمال قدرته و استغناؤه عن الأنصار و الأعوان، و يدل عليه قوله: «وَمَا كُنْتُمْ مُخْذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا» أى الشياطين الذين يضلون الناس أعوانا يعضدونني عليه، و قيل: إن معنى الآية أنكم اتبعتم الشياطين كما يتبع من يكون عنده علم لا ينال إلا من جهته و أنا ما اطلعهم على خلق السماوات والأرض ولا على خلق أنفسهم، و لم أعطيهم العلم بأنه كيف يخلق الأشياء فمن أين يتبعونهم؟ و قيل: معناه ما أحضرت مشركي العرب و هؤلاء الكفار خلق السماوات والأرض ولا خلق أنفسهم أى و ما أحضرت بعضهم خلق بعض بل لم يكونوا موجودين فخلقهم، فمن أين قالوا: إن الملائكة بنات الله؟ و من أين ادعوا ذلك، انتهى. (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ١٩١/٥)



فرمایش اهل بیت علیهم السلام: «ما را مخلوق قرار دهید، آنگاه هر چه مایلید در فضل ما بگوئید و هرگز به کینه مقامات و فضائل ما نخواهید رسید» - بر تصریح به عدم خالقیت ائمه علیهم السلام، بر خلاف آنچه بعضی از مفسرین خیال می کنند.... فرمایش امام علیه السلام: «أَجْرِي عَلَيْهَا طَاعَتُهُمْ» یعنی اطاعت شان را بر تمام مخلوقات و اشیاء حتی جمادات سماوی و ارضی واجب و لازم کرد. و «فَوَضَّ أَمْرَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ» و کارهای مخلوق را به ایشان وا گذاشت، در آنچه امام علیه السلام ذکر فرمود، نه خلق کردن و رزق دادن و غیر این دو - چنان که به زودی مفصلاً بیان خواهیم کرد.

شهید ثالث رحمۃ اللہ علیہ

مرحوم ملامحمد تقی قزوینی برغانی رحمۃ اللہ علیہ (معروف به شهید ثالث) فرمودند: **المقام الرابع:** در شرایط مستحق فطره است. بدان که شرط است در مستحق فطره این که مسلم اثناعشری باشد، پس جایز نیست فطره دادن به کفار مطلقاً و از آن جمله است **فِرَق صُوفِيَّة** و غلات که قائل به **أُلُوهُيَّة** جناب امیرالمؤمنین علیه السلام یا به **خَالِقِيَّة** آن جناب جمیع عالم از سماوات و ارضین و ما فیها هر چند یازن **اللہ** باشد، چنانچه مذهب مقوضه خلقتیه است. و حقیقت این قول راجع است به مذهب حکماء سلف که از بابت قاعده «**الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد**» قائل شده اند به عقول عشره و گفته اند عقل اول را تدبیر عقل دوم «ماهی از سرگنده گردد نی ز دم» و به همین ترتیب هر فوقی را تحت علتی گرفته اند. و در حقیقت عقل اول همان حقیقت محمدیه و علویه که متحد می باشند با هم در آن عالم، و به این جهت جمع نموده اند بین العقل و الأخبار «**أَوَّل ما خلق الله العقل و نوری والقلم واللوح**» باعتبار اختلاف حیثیات. و کلام بعض مشایخ بحرین نیز در شرح الزیارة و غیره حقیقه راجع به همین است نزد صاحب فن حکمت یونانی و هم چنین به تفویض رزقی به جناب علی بن ابی طالب علیه السلام و قائلین به آن که حشر و نشریوم القیامه به اجساد مثالی است و به ابدان حورقلیائی چنانچه مذهب جمعی از اشراقیین از آن جمله ملاصدرا در شواهد الربوبیه و اسفار است، و تابع شده او را در این مسئله بعضی از مشایخ بحرین احساء^۱

۱ - مجالس المتقین، شهید ثالث رحمۃ اللہ علیہ، طبع الحجری: ۱۶۱ المجلس الثلاثون. قال فی الذریعة المجلد ۱۹ صحیفه ۳۶۴: مجالس المتقین فارسی لمولی محمد تقی بن الآغا محمد البرغانی القزوینی الشہید سنة ۱۲۶۴ مرتب علی خمسين مجلساً، کل مجلس منه یشتمل علی المواعظ و الحكم و حلّ الأحادیث و ذکر مصائب الحسین علیه السلام کتبه للسلطان محمد شاه قاجار فی سنة ۱۲۵۸ إلى آخر.

سید شفتی رحمۃ اللہ علیہ

مرحوم آیه الله شفتی - معروف به سید حجة الاسلام - در جواب از سؤال این که «آیا علی بن ابی طالب علیه السلام خالق سماوات و ارضین است؟» فرمودند: خالق دانستن امیرالمؤمنین علیه السلام که بنده مقرب خدا است و رعیت و وصی و جانشین سید انبیاء صلی الله علیه و آله که بعد از عام الفیل سنه مولد نبی صلی الله علیه و آله به مدت سی سال، متولد از فاطمه بنت اسد زوجه ابی طالب - که هاشمیین بوده - شده، و بعد از هجرت در سال چهلیم به درجه ی شهادت فائز گردیده، خلاف ضرورت جمیع شرایع و ملل است، و عقل و کتاب و سنت حاکمند بر نفی آن. اما عقل...^۱



ميرزا حبيب الله خويي رحمته الله

علامه ميرزا حبيب الله خويي رحمته الله تعالى فرمودند: تفويض أمور الخلق إلى النبي و الأئمة الطاهرين سلام الله عليهم و ردها إلى اختيارهم و هو يتصور على أنحاء، بعضها صحيح و بعضها باطل:

الاول: التفويض في الخلق و الاجباد و التربية و الرزق و الاماتة و الاحياء و غيرها من الأفعال، و قد أثبت به هذا المعنى بعض التأقصين من الغلاة.

فإن كان مرادهم منه أنهم يفعلون جميع ذلك بإرادتهم و قدرتهم و هم الفاعلون لها حقيقة كما هو ظاهر كلماتهم على ما حكى عنهم غير واحد، فهو كفر صريح دلّت على امتناعه الأدلة العقلية و النقلية، و قد مضى الإشارة إلى بعضها في كلامي الصدوق و المفيد السابقين و يدلّ عليه صريحا:

ما رواه في العيون عن الرضا عليه السلام أنه قال: من زعم أن الله يفعل أفعالنا ثم يعذبنا عليها فقد قال بالجبر، و من زعم أن الله فوّض أمر الخلق و الرزق إلى حجه فقد قال بالتفويض، و القائل بالجبر كافر و القائل بالتفويض مشرك.^١

و فيه أيضا باسناده عن أبي هاشم الجعفرى قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الغلاة و المفوضة فقال: الغلاة كفّار و المفوضة مشركون من جالسهم أو خالطهم أو واكلمهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوّجهم أو تزوّج إليهم أو أمّنهم أو ائتمنهم على أمانة أو صدق حديثهم أو أعانهم بشطر كلمة، خرج من ولاية الله عزّ و جلّ و ولاية رسول الله و ولايتنا أهل البيت.^٢

و في البحار من كتاب الرجال للكبشي باسناده عن عبد الله بن شريك عن أبيه قال: بينا علي عليه السلام عند امرأة له من غزاة و هي أمّ عمرو إذ أتاه قبر فقال: إنّ عشرة نفر بالباب يزعمون أنك ربهم فقال: أدخلهم قال: فدخلوا عليه فقال لهم: ما

١ - و التقييد بذلك نظرا الى ان آيات الخلق و دلائل التوحيد و الآيات الواردة في كفر النصارى و بطلان مذهبهم و الاخبار الواردة فيها دالة على الامتناع أيضا لأن المقصود في المقام ذكر الادلة الخاصة الصريحة، منه رحمته الله.

٢ - بحار الانوار: ٢٥ / ٣٢٨ حديث ٣.

٣ - بحار الانوار: ٢٥ / ٢٧٣ حديث ١٩.



تقولون فقالوا إِنَّكَ رَبَّنَا وَأَنْتَ الَّذِي خَلَقْتَنَا وَأَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَنَا، فقال لهم: ويلكم ربِّي وربَّكم الله، ويلكم توبوا أو ارجعوا فقالوا: لا نرجع عن مقالتنا أَنْتَ رَبَّنَا تَرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَلَقْتَنَا فقال: يا قنبر ائتني بالفعل فخرج قنبر فأتاه بعشرة رجال مع الزَّيْلُ والمُروء، فأمر أن يحفروا لهم في الأرض فملأوا حفروا خدًّا^١ أمر بالحطب والنَّار فطرح فيه حتَّى صار نارًا تتوقَّد فقال لهم: توبوا قالوا: لا نرجع فقفذ عليَّ^٢ بعضهم ثم قذف بقيتهم في النَّار قال عليّ^٣:

أوقدْتُ ناري ودعوت قنبرًا
إِني إذا أبصرت شيئًا منكرا

وعن العيون عن ماجيلويه، عن عليّ، عن أبيه، عن ياسر الخادم قال: قلت للرَّضا^٤ ما تقول في التفويض؟ فقال: إِنَّ الله تبارك وتعالى فوَّضَ إلى نبيِّه أمر دينه فقال: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^٥ فَمَا الخلق والزَّرق فلاثمَّ قال: إِنَّ الله عزَّ وجلَّ خالق كلِّ شيء وهو يقول عزَّ وجلَّ: «الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^٦.

وفي الاحتجاج وعن العيون جميعا عن عليّ بن أحمد الدَّلال القمي، قال: اختلف جماعة من السَّيعة في أَنَّ الله عزَّ وجلَّ فوَّضَ إلى الأئمة أن يخلقوا ويرزقوا فقال قوم: هذا محال لا يجوز على الله، لأنَّ الأجسام لا يقدر على خلقها غير الله عزَّ وجلَّ، وقال آخرون بل الله عزَّ وجلَّ أقدَّر الأئمة على ذلك وفوَّض إليهم، فخلقوا ورزقوا، وتنازعوا في ذلك نزاعا شديدا فقال قائل: ما بالكم لا ترجعون إلى أبي جعفر محمَّد بن عثمان فتسألونه عن ذلك ليوضح لكم الحقَّ فيه فأنَّه الطريق إلى صاحب الأمر^٧ فرضيت الجماعة بأبي جعفر وسلَّمت وأجابت إلى قوله، فكتبوا المسألة فأنفذوها إليه، فخرج إليهم من جهته توقيع نسخته إِنَّ الله تعالى هو الَّذي خلق الأجسام وقسَّم الأرزاق، لأنَّه ليس بجسم ولا حال في جسم، ليس كمثله شيء وهو السَّميع البصير، فأما الأئمة فأنَّهم يسألون الله فيخلق ويسألونه فيرزق إيجابا لمسألتهم وإعظاما لحقهم.

١ - الزيل ككتب جمع زبيل كأمير وقنديل وسكين قاله في القاموس

٢ - أى الحفرة المستطيلة فى الارض.

٣ - سورة حشر: ٧.

٤ - سورة روم: ٤٠.

٥ - بحار الانوار: ٢٥ / ٣٢٨.

إلى غير هذه من الأخبار الواردة في ردّ هذه المقالة الفاسدة و طعن القائلين به، فلا يستريب عاقل في الحكم بكفرهم إن كان مرادهم التّفويض بالاستقلال.

(علامة ميرزا حبيب الله خوئی رحمه الله در ادامہ می فرماید:)

وإن كان مرادهم أنّ الله يفعل الأشياء مقارناً لإرادتهم كشقّ القمر وإحياء الموتى و قلب العصا حيّة و غير ذلك من المعجزات، بمعنى أن يكون الفاعل لها حقيقة هو الله سبحانه و يكون هو الخالق و الرّازق و المحي و المميت و النّاصر و النّافع إلّا أن ذلك لما كان مقارناً لإرادتهم و مقترناً لمشيئتهم فاطلق ذلك عليهم مجازاً.

و بعبارة أخرى لما كان وقوع هذه الأفعال بسبب إرادتهم فصاروا بمنزلة الفاعل لها حقيقة، فهذا المعنى مما لا إِبَاء للعقل عنه لأنّه لا يأبى عن أن يكون الله خلقهم و أكملهم و ألهمهم ما يصلح لنظام العالم ثمّ خلق كلّ شيء بقدرته مقارناً لإرادتهم و مشيئتهم .

إلّا أنّ المحدث المجلسي قال: إنّ الأخبار الكثيرة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهراً بل صريحاً، مع أنّ القول به قول بما لا يعلم، إذ لم يرد ذلك في الأخبار المتعبّرة فيما نعلم، و ما ورد من الأخبار الدّالة على ذلك كخطبة البيان و أمثالها فلم يوجد إلّا في كتب الغلاة و أشباههم مع أنّه يمكن أن يكون المراد كونهم علّة غائية لجميع الممكنات، و إيجاد جميع المكونات و أنّه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين و السماوات، و يطيعهم باذن الله تعالى كلّ شيء حتّى الجمادات، و انّهم إذا شاءوا أمراً لا يردّ الله مشيئتهم و لكنّهم لا يشاءون إلّا أنّ يشاء الله. و أمّا ما ورد من الاخبار في نزول الملائكة و الرّوح اليهم لكلّ أمر و أنّه لا ينزل من السماء ملك لأمر إلّا بدء بهم فليس ذلك لمدخليتهم في ذلك و لا للاستشارة بهم، بل له الخلق و الأمر تعالى شأنه و ليس ذلك إلّا لتشريفهم و إكرامهم و اظهار رفعة مقامهم^١.

حقير می گوید: کلام علامه خوئی رحمه الله بعینه همان کلام علامه مجلسی رحمه الله است و احتیاج به ترجمه مجدّد ندارد و روایاتی که ذکر کردند، همه آن ها در بخش احادیث ذکر خواهد شد.

لازم به تذکر است: با توجه به این عبارت علامه مجلسی رحمه الله که فرمودند: «يمكن أن يكون المراد كونهم علّة غائية لجميع الممكنات، و إيجاد جميع المكونات و

أنَّه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين والسموات، ويطيعهم باذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات، وأنهم إذا شاءوا أمراً لا يريد الله مشيئتهم ولكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله.» وتأمل در آن، بسیاری از شبهات جواب داده می شود و می توان گفت بسیاری از اخبار ناظر به این جهت است که خداوند همه عالم را مطیع آنها قرار داده و هر چه آنها امر بفرمایند، خداوند برای ایشان محقق و مهیا می فرماید. بنا بر این، فعل از خداوند است و مشیّت و خواست و امر (به اشیاء) از آنها است و یا به اذن پروردگار همه اشیاء از ایشان اطاعت می کنند و....



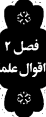
فقیہ کبیر شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته اللہ علیہ می فرماید: الغلاة، وهم القائلون بأن واجب الوجود وخالق الخلاق هو علي عليه السلام أو غيره، والمعروف منهم هو القسم الأول. وهؤلاء كفار، وكفرهم أظهر من كفر من تقدّم، لكن يُدخلون أنفسهم في الإسلام، وهو بريء منهم، فهم مُتشبّهون؛ لإقرارهم بنبوّة النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم، وإجرائهم أحكام المسلمين على أنفسهم، ودخولهم في ضمنهم. وهؤلاء في إفراطهم أعجب من السابقين في تفريطهم، أين من تعرضه الأعراض، وتغلب عليه الأمراض، وتولاه الأوجاع، ويؤذيه الصداق، وتخطفه المنية عن الاتصاف بكونه رب البرية؟! ثم أين من يلد ويولد عن النسبة إلى الواحد الأحد؟!^۱

غلات کسانی هستند که معتقدند واجب الوجود وخالق مخلوقات، علی عليه السلام یا غیر آن حضرت می باشد، و معروف از آن ها همان قسم اول است. و غلات کافرنند و کفرشان ظاهراً از کفر کسانی است که گذشت....

و نیز در اقسام کفر می فرماید: «... أو سبّ لأحد المعصومين عليه السلام، أو بغض لهم، أو بآءاء قِدم العالم بحسب الذات، أو وحدة الوجود أو الموجود على الحقيقة منهما؛ أو الحلول، أو الاتحاد، أو التشبيه، أو الجسميّة، أو المحليّة للأعراض والأحوال أو المكان على نحو الأجسام فيهنّ، أو الرؤية على نحو المرتبات، أو الزوجة، أو الوالد، أو الولد، أو النسب، أو تفويض الخلق إلى بعض المخلوقات...»^۲ از جمله کسانی که کافر هستند، قائلین به قدم عالم و قائلین به وحدت وجود یا وحدت موجود و قائلین به تفویض خلق (و آفرینش) به بعضی مخلوقات هستند.

۱ - کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیث): ۴/ ۳۶۵.

۲ - کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیث): ۴/ ۱۹۹.



مرحوم میرزای قمی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید:

از اول تا آخر قرآن مجید به آواز [بلند] ناطق است به این که حق تعالی قادر است بر همه چیز، و این که او خلق آسمان و زمین و ما فیهما کرده است. اگر مخلوق او منحصر بود در عقل اول، پس این ها همه محض کذب می شود.

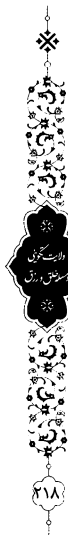
و هم چنین احادیثی که از پیامبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده و ما قلیلی از آن را ذکر می کنیم که از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است در نهج البلاغه، و کلام سید ساجدین علیه السلام در صحیفه کامله [سجادیه] که این دو کلام در این دو کتاب، مجال تشکیک ندارد. پس بین که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که در آن وصف غریب صنع الهی می کند و از آن جمله، بیان دقائق خلقت مورچه را می کند و نسبت خلقت مورچه را به خدا می دهد نه به عقل، بلکه نفی شریک و مُعین می کند در خلقت آن، چنان که بعد از آن که وصف غریب حکمت مورچه را می کند، می فرماید: «فتعالی الَّذی أقامها علی قوائمها و بناها علی دعائمها، لم یشرکه فی فطرتهَا فاطر، و لم یُعنه علی خلقها قادر»^۱ تا آخر آنچه فرموده. یعنی: «پس بلند است مرتبه خدایی که به پا داشته مورچه را بر سر پاهای آن، و بنا گذاشته است او را بر دعائم آن. یعنی: بر استخوان ها و دنده ها و سایر اجزا و اعضای آن. مشارکت نکرده است او را در خلقت آن، خلق کننده ای، و کمک نکرده او را در ایجاد آن قادری.»

و هم چنین در آن خطبه متعرض غریب صنع ملخ شده است.^۲ و خلقت همه را به جناب مقدس الهی نسبت می دهد. و هم چنین در خطبه ای دیگر که غریب خلقت طاووس را ذکر می کند،^۳ بلکه از اول تا آخر نهج البلاغه، کلام

۱. نهج البلاغه: ۲۷۰، خطبه ۱۸۵. ترجمه حدیث: «پس بلند و برتر از آن است (که در اندیشه در آید) خدائی که مورچه را به روی دست و پایش بر قرار داشت و آنرا بر روی ستونها و اعضایش بنا کرد، در حالیکه در آفرینش آن آفریننده ای شرکت نداشته و توانائی او را یاری نکرده است.»

۲. نهج البلاغه: ۲۷۱، خطبه ۱۸۵.

۳. نهج البلاغه: ۲۳۵، خطبه ۱۶۴.



امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این ناطق است.

و هم چنین صحیفه سجادیّه - که مشهور است به انجیل اهل بیت و زبور آل محمد (علیه السلام) - در دعای روز دوشنبه می‌فرماید: «الحمد لله الذي لم يشهد أحدا حين فطر السماوات والأرض ولا اتخذ مُعِيناً حين برأ النّسَمَاتِ» که صریح است در این‌که خود، خلق آسمان و زمین و سایر مخلوقات کرده بدون شریکی و مُعینی، بلکه حاضر نبوده است در آن وقت احدی، و خود بوده و کسی دیگر نبوده است.

و همچنین در دعای روز عرفه می‌فرماید: «أنت الله الذي لا إله إلا أنت، أنت الذي أنشأت الأشياء من غير سنخ و صورت ما صورت من غير مثال و ابتدعت المبتدعات بلا اهتداء»^۱ تا آنجا که می‌فرماید: «و دبرت ما دونك تدبيراً، أنت الذي لم يعنك على خلقك شريك، و لم يوازرك في امرك وزير»^۲ تا به آخر آنچه فرموده. و در يك كلامی از کلمات ایشان ندیدیم که نسبت خلق مخلوقات را به عقل داده باشند.^۳

حقیر می‌گوید: فرقی ندارد که خلق مخلوقات را به عقل اول نسبت بدهند یا به حجتی از حجت‌های پروردگار، چنان‌که از دلایلی که بیان شده و بیان خواهد شد، آشکار می‌شود.

و نیز در جامع الشتات در ذیل حدیث: عن مولانا الامام السّجّاد (علیه السلام): الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُشْهَدْ أَحَدًا حِينَ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا اتَّخَذَ مُعِينًا حِينَ بَرَأَ النَّسَمَاتِ لَمْ يُشَارِكْ فِي الْإِلَهِيَّةِ وَ لَمْ يُظَاهَرْ فِي الْوَحْدَانِيَّةِ...^۴ می‌فرماید: این عبارت صحیفه

۱. صحیفه سجادیه: ۵۴۴.

۲. صحیفه سجادیه: ۵۲۲/۱. ترجمه: «و تویی خدائی که جز تو خدائی نیست، خدائی که چیزها را بی اصل و مایه (که مبداء آفرینش آنها باشد بر خلاف عقیده فلاسفه) آفریده‌ای، و صورتها و بیکرها را بی نمونه و مانند نگاشته‌ای، و نو پیدا شده‌ها را بدون پیروی (از دیگری) پدید آورده‌ای.»

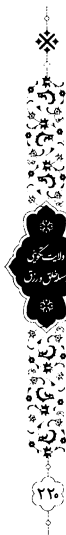
۳. صحیفه سجادیه: ۵۲۲/۱. ترجمه: «و آنچه را جز تو است (همه موجودات) تدبیر کرده‌ای و نظم داده‌آراسته گردانیده‌ای، تویی آن‌که در آفریدن شریکی یاریت نکرده (چون یگانگی و توانائی او بر هر چیز ثابت شد پیدا است که او را شریکی نبوده تا در آفرینش او را کمک نماید) و در کارت (آفریدن هر چیز) وزیر و کمک کاری تو را یاری ننموده»

۴ - سه رساله در نقد عرفان، میرزای قمی: ۲۵۸ - ۲۶۰.

۵ - بحار الأنوار: ۱۷۷/۸۷.

کامله - چنان که دلالت واضحه دارد بر این که آسمان و زمین را به غیر خدا کسی خلق نکرده است و کسی اعانت هم در خلق آن نکرده و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شریک نبوده - دلالت بر بطلان قول حکما نیز دارد که می گویند: خلق آن ها کار عقل است که جوهر مجرّدی است و به عقول عشره قائل شده اند و آن ها را خالق و مدبّر عالم می دانند.^۱

و نیز می فرماید: (آنچه در خطبة البیان است که: «أَنَا أَقْتُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ بِنُورِ رَبِّي وَقَدْرَتِهِ...»^۲ پس آن هم بر ظاهر خود نمی تواند باقی باشد و آن مستلزم قول به تفویض است و مذهب شیعه - چنان که ابن بابویه نیز تصریح کرده - این است که چنان که غلات کافرنند، مقوّضه هم کافر هستند و این دو فرقه، بدتر از یهود و نصاری و مجوس و از اهل بدعت ها هستند...^۳



۱ - جامع الشتات: ۲/ ۷۶۳ - ۷۶۴ طبع قدیم.

۲ - یعنی: من به نور و قدرت پروردگارم آسمان های هفت گانه را بر پا داشتم (و خلق کردم)

۳ - جامع الشتات: ۲/ ۷۶۳ طبع قدیم.

فقيه محقق صاحب جواهر رحمته الله عليه فرمودند: أما الغلاة - وهم الذين تجاوزوا الحد في الأئمة عليهم السلام حتى ادّعوا فيهم الربوبية. قيل: وقد يطلق الغلو على من قال بالهية أحد من الناس، - فظاهر المصنف^١ بل صريحه كغيره من الأصحاب أن كفرهم بإنكار الضروري أيضا، ولعله لعدم نفیهم أصل الإلهية والصانع، وإنما ادّعوا أن أمير المؤمنين عليه السلام مثلاً هو الصانع فأنكروا ما علم بطلانه بالضرورة من الدين، وبالأدلة العقلية والبراهين مما يجب عنه تنزيه رب العالمين مما اتصف به سيدنا ومولانا أمير المؤمنين عليه السلام^٢.

غلات - کسانی هستند که در مورد ائمه عليهم السلام از حدّ و مرز تجاوز کرده اند تا این که ادّعای ربوبیت در مورد آن ها نمودند. بعضی گفته اند: گاهی غلوّ اطلاق می شود بر کسی که قائل به الوهیت یک نفر از مردم باشد - پس ظاهر کلام مصنف بلکه صریح آن مانند غیر او از اصحاب (این است که آن ها کافزند، امّا) کفرشان به انکار ضروری است، شاید به این جهت باشد که آن ها اصل الاهیت و صانعیت (خداوند متعال) را نفی نکردند، و همانا ادّعا کردند که امیرالمؤمنین عليه السلام مثلاً صانع (و خالق) است، پس انکار نمودند آنچه به ضرورت از دین و به ادله عقلیه و براهین بطلانش ثابت شده و آن وجوب تنزیه پروردگار است از آنچه که سید و مولای ما امیرالمؤمنین عليه السلام به آن متّصف است.

١ - مراد ایشان، محقق صاحب شرائع الاسلام است.

٢ - جواهر الکلام: ٥٠ / ٦.

علامه مامقانى رحمته الله

علامه شيخ عبدالله مامقانى رحمته الله در تفسير مفوضة فرمودند: وهى على ما أفاده الوحيد والعلامة المجلسى وغيرهما... تطلق على معان كثيرة فيها الصحيح والفساد:

أحدها: ما ذكره فى آخر التعليقة من أن الله تعالى خلق محمداً عليه السلام وفوض إليه أمر العالم فهو الخلاق للعالم وما فيها. وقيل: فوض ذلك إلى على عليه السلام وربما يقولون بالتفويض إلى سائر الأئمة عليهم السلام أيضاً كما يظهر من بعض التراجم.^١
قلت: قد نسب الاعتقاد بذلك إلى طائفة:

(١) فإن أرادوا ظاهره وهو أنهم هم الفاعلون لذلك حقيقة فهو الكفر الصريح وقد دلت الأدلة العقلية والنقلية على بطلانه وفى العيون عن الرضا عليه السلام: أن من زعم أن الله تعالى فوض أمر الخلق والرزق إلى حجه فهو مشرك....

(٢) وإن أرادوا أن الله تعالى هو الفاعل وحده لا شريك له ولكن مقارناً لإرادتهم ودعائهم وسؤالهم من الله ذلك كشق القمر وإحياء الموتى وقلب العصا... غير ذلك من المعجزات فهو حق لكرامتهم عند الله وزيادة قربهم منه وإظهار فضلهم ورفع مقامهم بين خلقه وعباده حتى يصدقوهم وينقادوا لهم ويهتدوا بهداهم يقتدوا بهم؛ فإنهم الدعاة إلى الله والأدلاء على مرضاته. ولكن هذا المعنى ليس من التفويض فى شيء بل هو المعجز الصرف نشأ على يدى حجة الله تعالى لبلوغه أعلى مراتب الاخلاص والعبودية فتفسير التفويض بذلك لا وجه له.^٢

حقير مى گوید: كلام مرحوم مامقانى همان بيان علامه مجلسى رحمته الله است و نیاز به ترجمه مجدد ندارد، فافهم!



١ - الى هنا كلام الوحيد فى التعليقة: ٤٠.

٢ - مقباس الهداية: ٣٧٧/٢.

میرزا محمد تنکابنی رحمۃ اللہ علیہ

محقق تنکابنی رحمۃ اللہ علیہ صاحب قصص العلماء می نویسد: اخبار بسیار از ائمه اطهار علیہم السلام ورود یافت که نسبت خلق و رزق را به ائمه علیہم السلام دادن موجب کفر و ضلالت است و ائمه علیہم السلام از آن منع نمودند، و این گروه را مفوضه خلقیه می نامند و ایشان قائل هستند به این که خداوند عالم، تفویض نمود خلق و رزق را به امام علیه السلام؛ و حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه توقیعی نوشته که هر که به یکی از من و آباء من چنین نسبتی را دهد من و پدرانم از او بیزاریم، عبارت آن جناب این است که «أنا و آبائی منه برآء» علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ نیز مانند همه علماء این طائفه را تکفیر نموده و حقیقه این طائفه کافزند.^۱

فصل ۲

اقوال علما

صاحب کفایة الموحدين

متکلم جلیل مرحوم سید اسماعیل طبرسی نورى رحمته الله می فرماید: نسبت خلق و رزق به سوى ملائکه یا انبیاء و یا سایر ممکنات چون سماء و ارض و سایر اشیاء، نیست مگر بر سبیل مجاز و نسبت شئی به اسباب و آلات، مانند قوله تعالى: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^۱ و مانند: «أُنْبِتَ الرِّيعَ الْبَقْلَ» و مانند نسبت خلق به سوى حضرت عیسی عليه السلام كقوله تعالى: «وَإِذْ خَلَقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذَنِي»^۲.

و شکی نیست که ائمه طاهرين عليهم السلام از برای ایشان است ولایت مطلقه که حق تعالى قرار داد از برای ایشان و آن را جاری و ساری ساخت در کافه کائنات و قرار داد در نزد ایشان هفتاد و دو اسم اعظم الهی این که تصرف نمایند در کافه کائنات به امر و اذن خدائی خصوصاً در مقام اعجاز که قادرند به امر الهی منقلب نمایند ارض را به سماء و سماء را به ارض و دنیا را به آخرت و آخرت را به دنیا «و لَكُنْهُمْ لَا يَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» چنان چه حضرت حجت عليه السلام فرمودند که: «قلوبنا أوعية لمشيئة الله فإذا شاء شئنا؛ یعنی دل های ما ائمه طاهرين ظرف است از برای مشيئت و اراده الهیه پس اگر خدا بخواهد امری را پس ما هم نیز می خواهیم آن را»، «لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون»^۳....

و در موضع دیگر می فرماید: اگر (نسبت خلق و رزق و احیاء و اماتة و سایر افعال حق تعالى به آن بزرگواران دادن) مراد صحت نسبت این امور است به ایشان از باب مجازیت و آلیت و الاسباب یعنی محمد و آل محمد عليهم السلام و سلم آلت از برای فعل حق تعالى می باشند مانند ارض و سماء و شمس و قمر و ستارگان و ملائکه چنان چه فرموده است «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»^۴ یعنی اسباب رزق شما در آسمان است و چون نسبت خلق به جناب اسرافیل و نسبت



۱ - سوره انفال: ۱۷.

۲ - سوره مائده: ۱۱۰.

۳ - کفایة الموحدين: ۱/ ۲۳۹ طبع علمیه اسلامیة چهار جلدی (و ۷ جلدی ۵۱۳/۱).

۴ - سوره ذاریات: ۲۲.

رزق به جناب میکائیل و نسبت امامت به جناب عزرائیل و سایر ملائکه از موکلین آب و باد و امثال آن، پس می‌گوییم که: شأن محمد ﷺ و آل محمد ﷺ اجل و ارفع از آن است که این امور به ایشان نسبت داده شود؛ زیرا که این امور از قبیل فراشی و میرغصبی و آلیت است که شأن خدام و چاکرین ایشان است و همه ملائکه و سایر خلایق، خدام و عتبه بوس درگاه آن بزرگوارانند. و خدای تعالی آن بزرگواران را ولی بر کافه کائنات نموده از ملائکه و انبیاء و ارضین و سماوات و آنچه در آن‌ها است، که از برای ایشان است تصرف در آن‌ها به امر و اذن حضرت آفریدگار. و هیچ ملکی عملی نمی‌نمایند و حرکتی نمی‌نمایند و تصرفی نمی‌کنند مگر به اذن ایشان. و همه فیوضات و انواع همه خیرات و برکات که در همه عوالم محقق شده یا خواهد شد همه آن‌ها را حق تعالی از انوار مقدسه ایشان خلق فرموده و همه عوالم به سبب وجود اطهر ایشان بر پا شده است و ایشانند آن عدل و وسط حقیقی که در وصف ایشان وارد شده است که: «بالعدل قامت السماوات والارضین» و اگر العیاذ بالله فاقد شوند عالم و عالمیان دقیقه‌ای از وجود اطهر ایشان، هر آینه شیرازه وجود بالکلیه از هم پاشیده خواهد شد و همه موجودات راه عدم را پیش خواهند گرفت....^۱



شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)

شیخ محمد حسین غروی اصفهانی می فرماید: فَإِنَّ الممكنات كما أَنَّها مملوكة له تعالى حقيقة... كذلك النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام، بملاحظة كونهم من وسائط فيض الوجود لهم الجاعلية والإحاطة بذلك الوجه، بمعنى فاعل ما به الوجود لا ما منه الوجود، فَإِنَّه مختص بواجب الوجود، ولا بأس بأن تكون الاملاك وملاكها مملوكة لهم بهذا الوجه، وإن لم تكن هي مملوكة لهم بالملك الاعتباري الذي هو موضوع الأحكام الشرعية^۱.

حاصل کلامش این است که ائمه علیهم السلام فاعل «ما به الوجود» یعنی واسطه و مجرای فیض خداوند می باشند، که فیض «وجود»^۲ از آنان مرور کرده و به دیگران می رسد، نه فاعل «ما منه الوجود» یعنی آفریننده و وجود دهنده نمی باشند و جز خدای متعال آفریننده ای نیست.



۱ - حاشیه کتاب مکاسب (للأصفهانی، ط - الحدیثة): ۳۸۱/۲.

۲ - این که آیا اشیاء مجعول خداوند متعال هستند، یا حقیقتی به نام «وجود»؟ ما در شرح تجرید مفصل ثابت کردیم، اشیاء مجعول و مخلوق پروردگار هستند و حقیقتی به نام «وجود» (به آن معنایی که در اصالت وجود مطرح می شود) وجود ندارد، و «وجود» معقول ثانی و انتزاع عقل است که در خارج تحقق ندارد، و محل بحث و شاهد ما الآن این مطلب نیست و نیز «فاعل ما منه الوجود» و «فاعل ما به الوجود» بر مبنای فلسفی و عرفانی نادرست است و مقصود ما از استشهاد واضح است.

آیه الله میلانی رحمته

مرحوم آیه الله سید محمد هادی حسینی میلانی در جواب سؤال از این که «آیا ائمه علیهم السلام علت فاعلی موجودات می باشند یا علت غائی؟» می فرماید: این بزرگوران چنان که علت غائی عالم می باشند و عالم برای آن ها آفریده شده، واسطه و مجرای فیض نیز می باشند، که فیض وجود از آنان مرور کرده و به اذن خدا به دیگران می رسد، و این را اصطلاحاً «فاعل ما به الوجود» می گویند. و غیر از «فاعل ما منه الوجود» است، که به معنی آفریننده و وجود دهنده می باشد که جز خدای متعال آفریننده ای نیست، و آفرینش منحصر به ذات مقدس پروردگار است. و مثال برای واسطه بودن: آفتاب است نسبت به نشو و نمای اجسام که ما به الوجود در این مرحله است، و آفریننده و وجود دهنده خدا است و بس. الحاصل، در آفریدن و وجود دادن که منحصر به خدای متعال می باشد هیچ کس شرکت ندارد؛ زیرا کسی از خود چیزی ندارد و موجودیت هر چیز بدون استثناء از خدا است و بس، و ائمه اطهار علیهم السلام بحسب مقام نورانیت شان به اذن و اراده خدا واسطه فیض می باشند، و کمال قرب و رفعت مقامشان به همین جهت است که خودشان بلا واسطه فیض می گیرند، و دیگران به جهت نداشتن این استعداد نیاز به واسطه دارند..... انسان نایستی به هر موهوماتی گوش دهد و عقیده مند شود، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱.

در کتاب صد و ده پرسش از آیه الله آقا سید محمد هادی میلانی رحمته آمده: سؤال: «آیا معصومین علیهم السلام به اذن و قدرت الهی به مخلوقین حیات و رزق می بخشند؟ جواب: خداوند متعال منحصرأ خالق و رازق می باشد و آن ذوات مقدسه فقط واسطه و معبر فیض صادر از ذات مقدس ربوبی به سایر مخلوقات می باشند.»^۲

۱ - سوره اسراء: ۳۶.

۲ - اثبات الولاية العامة للنبي و الائمة علیهم السلام: ۹۶ - ۹۷.

۳ - صدوده پرسش: ۱۶۵، پرسش چهل و نهم.



و نیز در آن کتاب آمده: سؤال: شک نیست که خلق کردن و رزق دادن و حیات و ممات و امثال آن‌ها مخصوص ذات احدیت است و هیچ کس بالذات قدرت ندارد این کارها را انجام دهد، آیا این امور را رب العزّة خود انجام می‌دهد؟ یا برای این کارها ملائکه‌ای را موکل فرموده که انجام دهند؟ آیا مانند ملائکه و انبیاء گذشته خداوند متعال به حضرت پیامبر اکرم ﷺ و ائمه هدی ﷺ هم امر خلق کردن و رزق دادن و حیات و ممات را مرحمت فرموده؟ و آیا آن امور را انجام داده‌اند یا نه؟

جواب: بر حسب امر الهی می‌توانند این کارها را (خلق کردن و رزق دادن و حیات و ممات) پیامبران و ائمه هدی ﷺ انجام دهند، اما همه به اذن خدا است. چنان که خداوند از قول حضرت عیسیٰ علیّه السلام می‌فرماید: «وَأَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» و نیز حضرت موسی بن جعفر علیّه السلام گاو مرده پیرزن فقیری را زنده فرمود به اذن خداوند متعال. و از سایر ائمه علیّه السلام نیز نقل شده معجزاتی و همه آن‌ها با اذن خداوند مانعی ندارد انجام گردد.

معجزات صادره از پیامبران علیّه السلام فقط به اذن و اراده خداوند متعال است ﴿وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱ و این معجزات و کرامات به قدرت خداوند است که به دست آن‌ها جاری می‌گردد و بدون اراده و مشیت الهی انجام نمی‌گردد. و به پیامبر ما ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾^۲ و می‌فرماید: ﴿هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۳ و نسبت معجزه به پیامبران و امامان علیّه السلام به اعتبار این است که: ظهور معجزه و خارق العاده به دست آن‌ها جاری گردیده و به این اعتبار نسبت معجزه به آنان عیبی ندارد.^۴ و ظهور معجزه به دست پیامبر

۱ - سوره رعد: ۲۸.

۲ - سوره کهف: ۱۱۰.

۳ - سوره اسراء: ۹۳.

۴ - فائده مهم: ممکن است گفته شود که پاسخ ایشان علیهم السلام در سؤال دوم با پاسخ اول متفاوت است. ولی ظاهراً تهافتی بین شان نیست، زیرا در پاسخ اول فرمود: خالق فقط خداوند است و آفرینش منحصر در اوست. و ائمه علیّه السلام به اذن و اراده خداوند، واسطه فیوضات هستند، (نه این که ائمه علیّه السلام به اذن خداوند خالق و رازق باشند). اما در پاسخ دوم فرمود: این معجزات و کرامات به اذن و اراده و مشیت و قدرت و فعل خداوند محقق می‌شود، ولی به دست ایشان جاری گردیده

و امام منحصر به وقتِ ضرورت نیست، فقط بسته به مشیت خداوند متعال است و در موقع غیر ضرورت هم قدرت و استعداد اعجاز را دارند»^۱ انتمی.

است. پس خداوند، فعل خودش را گاهی به دست ملک و گاهی به دست نبی و گاهی به دست وصی جاری می‌کند. و مراد، نسبت این امور به ایشان از باب آلیت و اسباب (مجازاً) است. پس اهل بیت علیهم‌السلام آلات و اسباب برای فعل حق تعالی می‌باشند، مثل ملائکه و... و به بیان صحیح‌تر: خداوند خلق می‌کند و خلق کردن، فعل او است، اما به دست نبی یا وصی یا ملک، نه این‌که نبی و وصی و ملک، خلق کنند و فعل آن‌ها باشد، اما به اذن خداوند و به قدرتی که خداوند به ایشان عطا کرد. پس فرق است بین این که خداوند بفرماید: «من مردگان را زنده کردم به دست تو» و بین «تو زنده کردی به اذن من» که در صورت ثانی در حقیقت خود شما زنده کردی با قدرتی که خدا به شما داد، که اگر این قدرت را خدا به شما نمی‌داد، از زنده کردن آن عاجز بودی». مخفی نماند که: تهافت زمانی است که بفرمایید: امام به اذن خداوند، خودش قادر بر خلق و آفرینش است حقیقتاً و خودش خلق کرد، نه این‌که قدرت و اراده و مشیت و فعل خلق کردن، مال خدا باشد، اما بروز و ظهورش بر دست ایشان است. پس فعل خداوند، مقارن مشیت و خواست امام محقق می‌شود. و اگر چنین توجیهی نشود، باید بگوییم: بین این دو کلام در یک کتاب تهافت است، فتأمل.

علامه مازندرانی رحمته الله

آية الله الشيخ محمد صالح حائري (معروف به علامه) مازندرانی رحمته الله فرمودند: «قد أشرنا إلى أنَّ الشيعة الامامية مجتمعون خواصهم وعوامهم على أنَّه متفرد بالخلق والرزق والتدبير والإيجاد من كتم العدم والإبقاء والإحياء والإماتة...» به تحقیق که اشاره کردیم، شیعه امامیه خواصّ شان و عوامّ شان اجماع دارند بر این که خداوند متعال در خلق کردن و روزی دادن و تدبیر و ایجاد از کتمِ عدم و ابقاء و زنده کردن و میراندن متفرد و تنها است...»



آية الله خويي رحمه الله

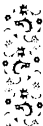
آية الله محقق سيد ابوالقاسم خويي رحمه الله فرمودند: منهم (الغلاة) من ينسب إليه الاعتراف بألوهيته سبحانه إلا أنه يعتقد أن الأمور الراجعة إلى التشريع والتكوين كلها بيد أمير المؤمنين أو أحدهم (عليهم السلام)، فيرى أنه المحيي والميت وأنه الخالق والرازق... واعتقادهم هذا وإن كان باطلاً واقعاً وعلى خلاف الواقع حقاً، حيث إن الكتاب العزيز يدل على أن الأمور الراجعة إلى التكوين والتشريع كلها بيد الله سبحانه... وعليه فهذا الاعتقاد إنكار للضروري، فإن الأمور الراجعة إلى التكوين والتشريع مختصة بذات الواجب تعالى....

من لا يعتقد بربوبية أمير المؤمنين عليه السلام ولا بتفويض الأمور إليه وإنما يعتقد أنه عليه السلام وغيره من الأئمة الطاهرين ولاية الأمر وأنهم عاملون لله سبحانه وأنهم أكرم المخلوقين عنده فينسب إليهم الرزق والخلق ونحوهما - لا بمعنى إسنادها إليهم عليه السلام حقيقة؛ لأنه يعتقد أن العامل فيها حقيقة هو الله بل كإسناد الموت إلى ملك الموت والمطر إلى ملك المطر والاحياء إلى عيسى عليه السلام كما ورد في الكتاب العزيز: ﴿وَأَخِي الْمَوْقِي يَازِّنُ اللَّهُ﴾^٢ وغيره مما هو من إسناد فعل من أفعال الله سبحانه إلى العاملين له بضرب من الإسناد. ومثل هذا الاعتقاد غير مستتبع للكفر ولا هو إنكار للضروري فعَدَّ هذا القسم من أقسام الغلو نظير ما نقل عن الصدوق «قده» عن شيخه ابن الوليد: إنني السهو عن النبي ﷺ أول درجة الغلو. والغلو - بهذا المعنى الأخير - مما لا محذور فيه بل لا مناص عن الالتزام به في الجملة.^٣

١ - ثم قال رحمه الله: «فيبنتي كفر هذه الطائفة على ما قدمناه من أن إنكار الضروري هل يستتبع الكفر مطلقاً أو أنه إنما يوجب الكفر فيما إذا رجع إلى تكذيب النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) كما إذا كان عالماً بأن ما ينكره ثبت بالضرورة من الدين؟ فنحكم بكفرهم على الأول وأما على الثاني فنفضل بين من اعتقد بذلك لشبهة حصلت له بسبب ما ورد في بعض الأدعية وغيرها مما ظاهره أنهم (عليهم السلام) مفوضون في تلك الأمور من غير أن يعلم باختصاصها لله سبحانه، وبين من اعتقد بذلك مع العلم بأن ما يعتقد مما ثبت خلافه بالضرورة من الدين بالحكم بكفره في الصورة الثانية دون الأولى.»

٢ - سورة آل عمران: ٤٩.

٣ - التنقيح في شرح العروة الوثقى، الطهارة: ٧٤/٢.



«از جمله غلات کسی است که اعتقاد به الوهیت خداوند دارد جز آن که معتقد است که همه امور راجع به تشریع و تکوین در دست امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه علیهم السلام است، پس معتقد است که اوست زنده کننده و میراننده و خالق و رازق... و این اعتقادشان اگر چه واقعا باطل است و به حق بر خلاف واقع می باشد؛ به جهت این که قرآن عزیز دلالت می کند بر این که امور راجع به تکوین و تشریع همه اش به دست پروردگار سبحان است... و بنا بر این، پس این اعتقاد (تفویض و) انکار ضروری است؛ زیرا اموری که به تکوین و تشریع بر می گردد، مختص ذات خداوند متعال است...

و از آن ها کسی است که به ربوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام و به تفویض امور به آن حضرت، معتقد نباشد، و همانا معتقد باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام و غیر آن حضرت از ائمه طاهرين علیهم السلام والیان امر و عاملان برای خدای سبحان و گرامی ترین مخلوقین نزد خداوند هستند، و خلق و رزق و مانند آن دو را به آن ها نسبت دهد، (البته) نه به نحو اسناد حقیقی؛ زیرا اعتقادش این است که عامل در این امور (خلق و رزق و...) حقیقتاً خداوند متعال است، بل مانند اسناد مرگ به ملک الموت و اسناد باران به ملک باران و اسناد زنده کردن به حضرت عیسی علیه السلام باشد، چنان که در قرآن عزیز وارد شده: (به اذن خدا مرده را زنده می کنم) و غیر آن از اموری که از قبیل اسناد فعلی از افعال خداوند است به عاملین آن فعل به نحوی از اسناد (مجازی و غیر حقیقی). و این چنین اعتقادی نه موجب کفر است و نه موجب انکار ضروری، و این قسم را از اقسام غلو شمردن، مانند آن چیزی است که از شیخ صدوق رحمته الله علیه از استادش ابن ولید رحمته الله علیه نقل شده که فرمود: همانا نفی سمو از پیامبر صلی الله علیه و آله، اول درجه غلو است، و غلو به این معنای آخری، هیچ محذوری ندارد بلکه فی الجمله چاره ای از اعتقاد به آن نیست.»

نیز مرحوم آیه الله خویی در کتاب مصباح الفقاهة فرموده اند: إن أصول الإسلام أربعة: الأول: الايمان بالله، والإقرار بوجوده، وكونه صانعا للعالم، وجميع ما يحدث فيه من غرائب الصنع، وآثار الرحمة، وعجائب الخلق، واختلاف الموجودات من الشمس والقمر والنجوم والرياح والسحاب والجبال والبحار والأشجار و

الانمار، واختلاف الليل والنهار، فمن أنكر ذلك كان كافرا، كالدهرية القائلين: بكون الأمور كلها تحت سلطان الدهر بلا احتياج الى الصانع، وكفره ثابت بالضرورة من المسلمين، بل ومن جميع الملمين، وقد دلت الآيات الكثيرة على أن من لم يؤمن بالله وأنكره فهو كافر.

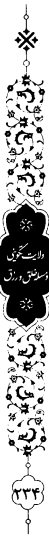
الثاني: الإقرار بتوحيد تعالى، ويقابله الشرك، والقول: بأن للعالم أكثر من صانع واحد، كما يقوله الثنوية وغيرهم، وكفر منكر التوحيد ثابت بكثير من الآيات - كقوله تعالى: (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ) والروايات.

الثالث: الإيمان بنبوة محمد ﷺ والاعتراف بكونه نبيا مرسلا: (لا ينطق عن الهوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيِي يُوحَى) ومن أنكر ذلك - كاليهود والنصارى وأشباههم - كان كافرا بحكم الضرورة من المسلمين، وقد دلت عليه جملة من الآيات والروايات. وأما الإقرار بالأنبياء السابقين فهو داخل في الإقرار بما جاء به النبي ﷺ، فإنكاره يوجب الكفر من جهة التكذيب النبي ﷺ.

الرابع: الإيمان بالمعاد الجسماني، والإقرار بيوم القيامة والحشر والنشر، وجمع العظام البالية، وإرجاع الأرواح فيها، فمن أنكر المعاد أو أنكر كونه جسمانيا فهو كافر بالضرورة ولا بد وأن يعلم أن الإقرار بهذه الأمور الأربعة له موضوعية في التلبس بحلية الإسلام، وإنكار أي واحد منها في حد نفسه موجب للكفر، سواء كان مستندا الى العناد واللجاج أم كان مستندا الى الغفلة وعدم الالتفات الناشئ عن التقصير أو القصور، وقد دلت الآيات الكثيرة أيضا على كفر منكر المعاد.^١

اصول و پایه های اسلام چهارتا است:

اول: ایمان به خداوند و اقرار به وجودش و این که او صانع و خالق عالم است، و به همه آنچه در عالم حادث شده از عجایب مصنوعات و آثار رحمت و مخلوقات عجیبه و اختلاف موجودات از خورشید و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و کوهها و دریاها و درختان و میوهها و رفت و آمد شب و روز، و هر کس منکر آن باشد کافر است، مثل طائفه دهریه که قائل هستند به این که تمام امور عالم، تحت سلطنت دهر و روزگار است بدون این که احتیاج به صانعی



داشته باشد، و کفر قائل به آن به ضرورت مسلمین بلکه به اجماع همه ملتین ثابت است، و آیات بسیار دلالت دارد بر این که کسی ایمان به خدا نیاورد و منکر آن شود، کافر است.

دوم: اقرار به توحید خداوند متعال و مقابله شرک است، و قائل شدن به این که برای عالم بیش از یک سازنده وجود دارد، چنان که دوگانه پرستان و غیر آن ها معتقدند، و کفر منکر توحید به بسیاری از آیات مثل فرمایش خدای تعالی: (إِنَّمَا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ) و روایات ثابت است.

سوم: ایمان به نبوت محمد ﷺ و اعتراف به این که آن حضرت، پیامبر مرسل است، چنان که خداوند متعال فرمودند: (آنچه بگوید از روی هوی و هوس نبوده، بلکه بر حسب وحی و تعلیم پروردگار است که به او القاء شده است) و هر کس منکر آن شود، مانند یهود و نصاری و امثال شان، به حکم ضرورت مسلمین و به دلالت عده ای از آیات و روایات کافر است. اما اقرار به انبیاء سابقین علیهم السلام، پس آن داخل در اقرار به آن چیزی است که پیامبر ﷺ آورده، و انکار آن از جهت تکذیب نبی ﷺ، موجب کفر است.

چهارم: ایمان به معاد جسمانی و اقرار به روز قیامت و حشر و نشر و جمع کردن استخوان های پوسیده و برگرداندن ارواح به آن ها، پس هر کس معاد یا جسمانی بودن آن را انکار و رد کند، بالضرورة کافر است.

دانستن این مطلب لازم است که اقرار به این امور چهارگانه در مسلمان بودن موضوعیت دارند، و انکار هر یک از این ها به خودی خود، کفر آور است، چه انکار از روی عناد و لجاجت باشد، چه از روی غفلت و عدم التفات، منشأ عدم التفات تقصیر باشد، یا قصور آیات فراوانی هم بر کفر منکر معاد - به خصوص و با قطع نظر از این که یکی از اصول اسلام است - دلالت دارند.

شیخ احمد کاشف الغطاء رحمۃ اللہ علیہ

احمد بن علی کاشف الغطاء رحمۃ اللہ علیہ (برادر شیخ محمد حسین کاشف الغطاء):
اما نسبة الخلق والرزق إليهم و طلبه منهم - كما يجري على لسان بعض العوام
حيث يطلبون طول العمر و زيادة الرزق و حصول الأولاد و نحوها منهم - فان كان
المقصود طلب ذلك من الله سبحانه و تعالى ببركاتهم أو شفاعتهم فلا اشكال فيه و
ان كان المقصود نسبته إليهم من حيث تفويض ذلك من الله سبحانه و تعالى إليهم
فهو و ان كان أيضا لا يوجب الكفر إذا كان نسبته إليهم كنسبة الامامة إلى ملك الموت
و قسمة الارزاق مثلا إلى ميكائيل و نسبة الإعطاء و الرزق إلى من ينفق عليك مع ان
الله تعالى هو المحيي و المميت و الخالق و الرازق إلا انه في نفسه لا يخلو عن اشكال
لعدم قيام دليل عليه بحيث تركز النفس إليه^١.

نسبت خلق و رزق به ائمه عليهم السلام و طلبش از آن‌ها - چنان که بر زبان بعضی
عوام جاری است مثل این که از ائمه عليهم السلام عمر طولانی و رزق زیاد و وجود اولاد
و... طلب می‌کنند - اگر مقصود شان طلب آن از خداوند تعالی به برکت آن‌ها
یا شفاعت آن‌ها است، اشکالی در آن نیست، ولی اگر مقصود نسبت خلق و
رزق به آن‌ها است از این جهت که خداوند متعال آن را به ایشان تفویض نموده،
پس این اعتقاد اگر چه موجب کفر نیست، در صورتی که نسبت خلق و رزق
به آن‌ها مانند نسبت میراندن به ملک الموت و قسمت ارزاق به میکائیل و
نسبت اعطاء و رزق به سوی کسی که بر شما اتفاق کند، باشد - با این که (در
حقیقت) خداوند متعال زنده کننده و میراننده و خالق و رازق است - جز این
که این مطلب فی حدّ نفسه خالی از اشکال نیست؛ زیرا دلیلی که نفس انسان
به آن اعتماد کند، بر آن قائم نشده است.

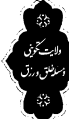
مرحوم آیه الله شیخ جعفر شوشتری رحمته الله علیه در کتاب منهج الرشاد می فرماید: در زبان بعض عوام متعارف است که می گویند: امام حسین علیه السلام عمرت را زیاد بکند، یا حضرت عباس روزی تو را زیاد بکند یا تو را اولاد بدهد، یا فلان امام زاده تو را نگاه بدارد، اگر منظور این است که از برکت این ها بشود یا آن که ایشان شفیع بشوند در خصوص اولاد و زیادتى رزق و طول عمر، بسیار خوب است. و اگر منظور حقیقت رازق و معطی و خالق باشد، مشکل است.^۱

حقیر می گوید: شکی نیست که اگر نظر استقلالی در کار باشد شرک است، اما اگر نظر استقلالی در کار نباشد، و تصرف در موجود باشد، آن به سه گونه متصور و محتمل است: الف) خداوند به آن ها اذن داده است که این کار را بکنند (در غیر ایجاد لا من شیء و اعدام)، و ب) یا مقارن خواست و اراده شان، خداوند انجام دهد، ج) و یا همه اشیاء اطاعت آن ها کنند و آن ها مطاع همه چیز باشند که بحث آن گذشت و یا...

بلی اگر خلق و انعدام (یعنی ایجاد و اعدام) باشد، آن ها می خواهند، و خداوند مقارن مشیت شان ایجاد می کنند. و محتمل است آنچه در زیارت رجبیه آمده است: «إِنِّي قَصَدْتُكُمْ وَ اعْتَمَدْتُكُمْ بِمَسْأَلَتِي وَ حَاجَتِي وَ هِيَ فَكَأَنَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ الْمُقَرُّ مَعَكُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ مَعَ شِيعَتِكُمُ الْأَبْرَارِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ أَنَا سَأَلْتُكُمْ وَ أَمَلْتُكُمْ فِيمَا إِلَيْكُمْ التَّغْوِيضُ وَ عَلَيْكُمْ التَّغْوِيضُ فَبِكُمْ يُجَبَّرُ الْمُهِيضُ وَ يُشَقَّى الْمَرِيضُ وَ مَا تَزْدَاذُ الْأَرْحَامِ وَ مَا تَغِيضُ»^۲ اشاره به همین این امر داشته باشد. یعنی شاید مقصود از این فقره: «أَنَا سَأَلْتُكُمْ وَ أَمَلْتُكُمْ فِيمَا إِلَيْكُمْ التَّغْوِيضُ وَ عَلَيْكُمْ التَّغْوِيضُ فَبِكُمْ يُجَبَّرُ الْمُهِيضُ وَ يُشَقَّى الْمَرِيضُ» این مطلب و یا قریب به این باشد که: خداوند به ائمه علیهم السلام لطف و عنایت کرده و اذن و اجازه داده که مریض را شفا بدهند. همان طوری که وقتی انسان به طبیب رجوع می کند به طبیب نمی گوید: با آن علمی که خدا به شما

۱ - منهج الرشاد، شیخ جعفر شوشتری رحمته الله علیه: ۱۶، در مقدمه این کتاب که در بیان اصول دین است.

۲ - مصباح المتهجد: ۲/ ۸۲۱.



مرحمت کرده است نسخه‌ای برای من بنویسید، در این جا هم چنین است. وقتی نظر استقلالی در کار نباشد و تصرف در موجود باشد و خداوند اذن داده باشد به آن‌ها که این کار را انجام بدهند، به سبب آن‌ها انجام می‌شود، و یا مقصود این باشد که به وساطت و شفاعت و... آن‌ها انجام بشود، فتأمل!^۱

خلاصه آن که ائمه علیهم‌السلام واسطه فیوضات و شفیعان بین خلق و خداوند متعال در مقام استدعاء حاجات از خداوند متعال هستند، چنان‌که خداوند متعال فرمودند: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲ و ما وسیله‌ای اشرف از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام نمی‌شناسیم.

فصل ۲ اقوال علما

۱ - احتمال دارد که «باء» در «بکم یجبر المهیض» به معنای «لام» باشد، یعنی بخاطر شما... أقول: و يمكن أن يقال: الطلب منهم هو في الحقيقة الطلب من الله بواسطتهم و هم رسل الله و وسائط فيضه، وإن الله لا يعطى ولا يمنع ولا يرضى ولا يغفر ولا يرحم إلا برضاهم؛ إعظاماً لشأنهم. مضافاً إلى أنه روى في الكافي: ۱/۱۴۹ طبع اسلاميه، عن أبي عبد الله عليه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا يَهْدِيهِ الْخَصَالِ السَّنْعِ بِمَشِيئَةٍ وَإِرَادَةٍ وَقَدَرٍ وَقَضَاءٍ وَإِذْنٍ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ» فبعد الاعتقاد بهذه الخصال السبع و بعد وضوح أَنَّ الله لا يفعل شيئاً إلا برضاهم كما اشرنا اليه فلا فرق بين المسئلة من الله او من اهل البيت عليهم‌السلام و هم «لم يشاؤوا إلا ما شاء الله» فإذا شاؤوا شاء الله تعالى و هم (عباد مَكْرُمُونَ لا يَنْسِفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَتَعَمَلُونَ) فيطلب الشخص الشفاعة منهم و ما أعطاه الله عزوجل لهم و هم حجج الله تعالى على خلقه و واسطة بينه تعالى و بين غيره كما هو واضح.

محدث نوری رحمۃ اللہ علیہ

علامہ محدث میرزا حسین نوری رحمۃ اللہ علیہ فرمودند: مستور نماند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیامبران و صُحف شریفه آسمانی، کشاندن خلاق است به سوی خداوند تبارک و تعالی و نشان دادن ایشان است به آیات باهره و معجزات قاهره به آن جماعت، ذات اقدس یگانه دانای توانای بی نیازی که آفریننده و روزی دهنده و نگاه دارنده و میراننده و زنده کننده تمام جهانیان است، و احدی غیر از ذات مقدّسش را بهره و نصیبی از امور مذکوره نیست، و انبیای عظام و اوصیاء گرام علیهم السلام به بیان های شافیه و براهین کافیه مراتب مسطوره را واضح و هویدا نمودند، و در درآوردن خلائق به زیر بار باور کردن و تصدیق نمودن و تسلیم داشتن آنچه فرمودند و بنا داشتن بر فرمان برداری آنچه امر نمودند، رنج ها کشیدند و ناشایست ها شنیدند و مصیبت ها دیدند، و جان و مال بخشیدند به امید آن که خلق پروردگار خود را شناسند و خود را بنده فقیر عاجز ذلیل دانند و جز ذات مقدّس، خالق و رازق و دافعی نبینند و ندانند، حاجت دارند از او بخواهند، از بلا ترسند رَدش را از او مسئلت نمایند، سرکشی نمودند عفو و صفح آن را از او طلبند...^۱



صاحب دلائل الصدق

آیه الله الشیخ محمد حسن المظفر رحمته الله (صاحب کتاب دلائل الصدق) فرمودند: «...الثانی الغلات، ولا خلاف ظاهراً بنجاستهم لقوله تعالى: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ الآية. لکن مع ما عرفت من الاشکال فی دلالتها علی النجاسة یکن دعوی انصراف المشرکین إلى المعهودین حال الخطاب. نعم لا شک أن بعضهم أعظم شركاً من أولئك المشرکین، لنسبتهم الخلق إلى الحقيقة المحمدية وقولهم: إن الله سبحانه لا یتطیع خلق غیرها؛ لأنه واحد لا یصدر عنه إلا الواحد والصادر عنه هو الحقيقة المحمدية لا غیر، وهی التي خلقت الموجودات بقدرتها الذاتية. وهذا العمر الله هو الکفر الأعظم فهم أولى بالنجاسة من مشرکی قریش. وكذا من قال: إن علیاً هو الرب، سواء اعتقد أنه بعوارضه الشخصية هو الله الواجب الوجود أم أنه واجب آخر أم أن الله حل فيه، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً»^۱.

فقیه و متکلم بزرگوار صاحب کتاب گرانسنگ دلائل الصدق مرحوم علامه محمد حسن مظفر در مباحث فقهی خود وقتی به مسئله نجاسات می رسد می فرماید: «...دوم غلات هستند که ظاهراً هیچ خلافتی در حکم به نجاست شان نیست. به خاطر فرمایش خداوند متعال: «مشرکان نجس هستند» لکن شناختی اشکال در دلالت آیه شریفه بر نجاست آن ها؛ و ممکن است ادعای انصراف مشرکین در آیه به مشرکین معهود حال خطاب (و زمان نزول آیه) بلی شکی نیست که بعضی از غلات نسبت به این مشرکین هم شرک شان بزرگ تر است؛ زیرا آن ها خلقت عالم را به حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله نسبت می دهند و می گویند خداوند سبحان، قادر بر خلق کردن غیر آن حقیقت نیست؛ زیرا حق تعالی واحد است (به حسب مقتضی قاعده الواحد) از آن جز واحد صادر نمی شود و آن که از خداوند صادر شده حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است نه غیر آن، و این حقیقت محمدی است که موجودات را به قدرت ذاتی اش خلق کرده، به خدا قسم این کفر اعظم است و غلات از مشرکین قریش اولی به نجاست

۱ - سوره توبه آیه ۲۸.

۲ - الدرر الفراند فی شرح کتاب القواعد، محمد حسن المظفر رحمته الله (مخطوط).

هستند. هم چنین کسی که بگوید علی علیه السلام رب و پروردگار عالم است - به هر نحوی از انحاء - همان مفسده را دارد.»



آیه الله وحید خراسانی رحمته الله علیه

آیه الله وحید خراسانی رحمته الله علیه فرمودند: در روایتی از عبد الله بن سنان است که ابو عبد الله رحمته الله علیه فرمودند: «در ربوبیت عظمی و در الهیت کبری است، به جز خدا کسی چیزی را از ناچیز به وجود نمی آورد، به جز خدا کسی جوهری را به جوهری منتقل نمی کند، به جز خدا کسی چیزی را از وجود به عدم منتقل نمی کند.»^۱ هستی بخش بعد از نیستی، و نیست کننده بعد از هستی، و تبدیل کننده گوهر ذات، قدرت مطلقه خداوندی است که «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ است، و اراده نافذده ای است که: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۳.

۱ - التوحید: ۶۸.

۲ - سوره بقره: ۲۸۴.

۳ - سوره یس: ۸۲.

۴ - کتاب «به یاد آن که مذهب حق، یادگار اوست» اقتباس از مقدمه ای در اصول دین و بیانات آیه الله وحید خراسانی: ۶۶.

آیه الله میرزا جواد تبریزی رحمته الله علیه

مرحوم آیه الله شیخ جواد تبریزی رحمته الله علیه در صراط النجاة می فرماید: الغلاة هم الذين غلوا في النبي أو الأئمة أو بعضهم (سلام الله عليهم أجمعين) بأن أخرجوهم عما نعتقد في حقهم من كونهم وسائط ووسائل بين الله وبين خلقه، وكونهم وسيلة لوصول النعم من الله إليهم، حيث أن ببركتهم حلت النعم على العباد، ورفع عنهم الشرور، قال الله سبحانه ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱ كأنه التزموا بكونهم شركاء الله تعالى في المعبودية و الخلق و الرزق، أو أن الله تعالى حلّ فيهم، أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحي أو الهام من الله تعالى، أو القول في الأئمة عليهم السلام أنهم كانوا أنبياء، و القول بتناسخ أرواح بعضهم الى بعض، أو القول بأن معرفتهم تغني عن جميع التكاليف، و غير ذلك من الأباطيل. و عليه فالاعتقاد بأن للأئمة مقاما لا يبلغه ملك مقرب، و لاني مرسل - ما عدا نبينا محمد صلی الله علیه و آله و سلم - أو الاعتقاد بالمضامين التي جاءت في الزيارة الجامعة الكبيرة بنوعها صحيح، يوافق عقيدة المؤمن، و أما آیه ﴿يُذِ اللّٰهُ مَعْلُومَةً...﴾^۲ فهي ناظره إلى اليهود، و لا تشمل مثل هؤلاء بمدلولها^۳.

غلات کسانی هستند که در مورد پیامبر یا ائمه یا بعضی از آن ها عليهم السلام غلو کردند به این که آن ها را خارج کردند از آنچه ما در حق شان معتقد هستیم از این که آن ها واسطه ها و وسائل بین خدا و بین خلق او می باشند، و وسیله رسیدن نعمت های خداوند به مخلوقات هستند؛ زیرا به برکت آن ها نعمت ها بر بندگان فرود می آید و شرور (و آفات) از آن ها دفع می گردد، خداوند متعال فرمودند: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ گویا غلات ملتزمند که:

ائمه عليهم السلام شریکان خداوند متعال در معبودیت و خلق و رزق می باشند؛ یا این که خداوند متعال در آن ها حلول کرده است؛ یا این که آن ها بدون وحي یا الهام از جانب خداوند تعالی، غیب می دانند؛ یا این که در مورد ائمه عليهم السلام معتقدند که آن ها پیامبران بودند؛ یا به تناسخ ارواح بعضی از ائمه عليهم السلام به

۱ - سوره مائده: ۳۵.

۲ - سوره مائده: ۶۴.

۳ - صراط النجاة: ۵ / ۲۷۷.



بعضی دیگر قائل بودند؛ یا قول به این که معرفت ائمه علیهم السلام از جمیع تکالیف (انسان را) بی نیاز می کند و غیر این ها از اباطیل.

بنابر این اعتقاد به این که برای ائمه علیهم السلام مقامی است که هیچ ملک مقربی و هیچ پیامبر مرسلی - غیر از پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم - به آن نمی رسند یا این که اعتقاد به مضامینی که در زیارت جامع کبیره آمده، صحیح می باشد، (این اعتقاد) موافق با عقیده مؤمن است.

اما آیه شریفه: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» پس آن ناظر به یهود است و مدلول آن این ها را شامل نمی شود.

آیه الله صافی گلپایگانی رحمته الله علیه

مرحوم آیه الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی رحمته الله علیه فرمودند: معنی التوحید فی الفعل: أنه لا شریک له فی أفعاله من الخلق والرزق وما أعطى الانسان من القدرة والاختیار لا أنه فاعل أفعال الانسان كما هو خالقه فلا یقال الفعل فعل الانسان و فی الوقت نفسه فعله سبحانه او الفعل فعل الله وهو فعلنا^۱

معنای توحید در فعل (یا توحیدی افعالی) این است که: برای خداوند - در افعالش از خلق کردن و روزی دادن و آنچه به انسان از قدرت و اختیار، عطا فرموده است - شریکی نیست. نه این که خداوند متعال، فاعل افعال انسان باشد، همانطور که خالق او است. پس گفته نمی شود: فعل، فعل انسان است و در همان وقت، همان فعل، فعل خداوند سبحان باشد یا فعل، فعل خداست و همان فعل، فعل ما نیز است.

و قال أيضاً - فی الجواب عن شبهة - : قوله تعالى: ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ﴾^۲ الظاهر منه الابداع. وقوله: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۳ لا یدلّ علی تأثیر العوامل الطبیعة و أنها من الخالقین بل المراد منه الانسان و غیره من الملائكة: فإن الانسان یخلق من الأدوات الاشياء و الصور کالابداع إلا أنه یعمل فی المواد بإذن الله تعالى ولكن الله یخلق بدون المواد.^۴

در جواب از شبهه ای فرمودند: آیه شریفه: ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ﴾^۵ آیا خالق غیر خدا هست؟ ظاهر از این آیه شریفه، ابداع (و ایجاد) است. و آیه شریفه: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۶ (که دلالت دارد بر این که غیر از خداوند هم

۱ - الحق المبین، الصافی گلپایگانی رحمته الله علیه: ۶۵.

۲ - سوره فاطر: ۳۴.

۳ - سوره مؤمنون: ۱۴.

۴ - الحق المبین، الصافی گلپایگانی رحمته الله علیه: ۵۲.

۵ - سوره فاطر: ۳۴.

۶ - سوره مؤمنون: ۱۴.



خالقینی وجود دارند) دلالت نمی‌کند بر تأثیر عوامل طبیعی و این که آن‌ها از خالقین باشند، بلکه مراد از این آیه شریفه، انسان و غیر او از ملائکه هستند. همانا انسان از ادوات (و اسباب)، اشیاء و صورت‌ها را خلق می‌کند، مانند ابداع (و ایجاد) جز این که انسان به اذن خداوند در ماده انجام می‌دهد، (و می‌سازد، یعنی ساختن و انجام دادنش، «من شیء» است، نه لا من شیء) ولی خداوند بدون ماده خلق می‌کند.

قال فی موضع آخر - فی الجواب عن سؤال کونهم علیہ السلام علّة فاعلیّة - : «نعم ما أفاد العلامة المجلسی رحمہ اللہ فی رسالة الاعتقادات: لا تعتقد أنهم خلقوا العالم بأمر الله؛ لأننا قد نُهینا فی صحاح الأخبار عن القول به ولا تعتقد بما قاله البرسی فی مشارق الأنوار من الأخبار الضعیفة» 'در جای دیگر - در جواب از سؤال این که: آیا ائمه علیہم السلام علت فاعلی عالم هستند، یا نه؟ - فرمودند: چه خوب فرمود علامه مجلسی رحمہ اللہ در رساله اعتقادات به این که: اعتقاد نداشته باش که ائمه علیہم السلام عالم را به امر خداوند خلق کردند؛ زیرا در اخبار صحیح از این اعتقاد نمی‌شدیم، و معتقد نباش به آنچه حافظ رجب برسی در مشارق الانوار از اخبار ضعیف ذکر کرده است.

آیه الله سید علی سیستانی رحمته الله علیه

آیه الله سیستانی رحمته الله علیه در جواب سؤال سائل به این که: «هل القول بأن الإمام علي عليه السلام أو الإمام الحسين عليه السلام هو خالق الأكوان أو جاعل السماوات أو أنه هو يحيى الخلق ويميتهم من الغلو المنهى عنه في الروايات الشريفة الثابتة؟ ... فرمودند:

باسمه تعالی، نعم هو من الغلو الذى تبرأ منه أئمة أهل البيت عليهم السلام و ليس منه إسناد الخلق أو الاحياء إليهم فى بعض الموارد الخاصة بإذن الله تعالى، نظير ما ورد فى القرآن الكريم بالنسبة إلى بعض الانبياء على نبينا وآله و عليهم السلام. «۸ صفر ۱۴۴۵ هجرى» (مکتب السید السیستانی فى النجف الاشرف، أجوبة المسائل الشرعية)

یعنی: آیا قائل شدن به این که امیرالمؤمنین علی عليه السلام یا امام حسین عليه السلام خالق مخلوقات و موجودات یا بوجود آورنده آسمان ها هستند، یا احیاء و اماتہ خلق می کنند، از غلو می باشد که در روایات شریفه ثابته از آن نمی شده است؟

جواب: «به نام خداوند» بلی آن از غلو است که امامان اهل بیت عليهم السلام از آن برائت و بیزارى جستند. و نسبت دادن خلق و احیاء به آن ها در بعضی از موارد خاصه به اذن خداوند متعال، از آن موارد نیست، مانند آنچه در قرآن کریم نسبت به بعضی از انبیاء عليهم السلام وارد شده است.^۱

شیخ عباس قمی رحمته الله علیه

محدث جلیل القدر شیخ عباس قمی رحمته الله علیه - صاحب مفاتیح الجنان -: اعتقاد بعضی از غلات که حق تعالی، رسول خدا و ائمه هدی عليهم السلام را آفرید و خلق عالم را به ایشان گذاشت، باطل است؛ و خالق هر چیز حق تعالی است مگر افعال بندگان که به اختیار خود از آن ها سرزند.^۲

۱ - اولاً این جواب از دفتر معظم له صادر شده است نه از قلم ایشان. ثانیاً: موارد مذکور در قرآن که اسناد خلق به برخی انبیاء عليهم السلام داده شده خلق من شىء است، لذا استثناء آن ها حتى با قید بإذن الله هم وجهی ندارد. بنا بر این، خالقیت (لا من شىء) مختص به خداوند تبارک و تعالی است، و هیچ استثنایی حتى به اذن الله نمی پذیرد و خلاف دلایل عقلیه و آیات و روایات است.

۲ - علم الیقین فی معرفة اصول الدین، حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه : ۳۵.



شیخ محمود عراقی رحمته الله

مرحوم شیخ محمود عراقی در مورد عقائد شیخیّه می نویسد: این طائفه جمیع کارهای خدا را از خلق کردن و روزی دادن و غیر آن به مباشرت امام می دانند و امام را علت فاعلی خلق، بلکه علت مادی و صوری و غائی می دانند و جمیع امور را راجع به امام می دانند. شیخ احساسی در شرح زیارت و سید رشتی در الحجة البالغة تصریح به این دارند. و لایخفی که این کلام را در حق رکن رابع هم می گویند؛ زیرا باید نایب عام که رکن باشد از سنخ منوب عنه باشد بلکه خدای زبردستان در همه صفات خدائی او باشد. جواب این کلمات و اعتقادات بر کسی پوشیده نیست و ضرورت دین و مذهب در دفع هر یک کفایت نماید.^۱

آیه الله سبزواری رحمته الله

آیه الله سید عبد الاعلی سبزواری رحمته الله در تفسیر مواهب الرحمن می نویسد: من الشرک تألیه بعض افراد البشر والقول بأنه خلق العالم وهو رازق أهله. ومن الشرک بعض آراء الفلاسفة فی العالم و تدبیره...^۲ از جمله شرک، قائل شدن به الوهیت بعضی از افراد بشر و قائل شدن به این که بعضی از افراد بشر، عالم را خلق کرده و اهل آن را روزی می دهد، می باشد. و از جمله شرک بعضی از آراء فلاسفه در مورد عالم و تدبیر آن است (که قائل به عقول عشره و صدور آن از ذات خداوند و بودن عقل عاشر مدبّر کائنات و وحدت وجود و قدم عالم و علت و معلول فلسفی و سنخیت و بلکه عینیت بین خدا و خلق... هستند).

۱ - دارالسلام: ۳۶۱.

۲ - مواهب الرحمن: ۸ / ۲۶۳.

آیه الله شیخ جواد خراسانی رحمته الله علیه

آیه الله شیخ محمد جواد خراسانی رحمته الله علیه می فرماید: مع أنه تعالى بَيَّنَّ عن مراده في نسبة الخلق الى عباده؛ كقوله: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾^۱. وقوله: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...﴾^۲ وقوله: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۳ وقوله: ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾^۴ فهذه التَّسْبِبة الصَّرِيحة، تدلُّ على عدم انحصار اطلاق الخالقِيَّة به تعالى، فالانحصار المفهوم من قوله: ﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۵ مخصوص باجناس المخلوقات الَّتِي لا يقدر غير الخالق على ايجادها. (أَنَّ المراد من اجناس الموجودات على اختلافها هو السَّمَاءُ والأَرْضُ وما بينهما كما صرَّح به قبل أسطر...) ^۶

با این که خداوند متعال مراد خودش را در نسبت دادن خلق به سوی بندگان بیان کرده، مثل فرمایش خداوند: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾ و مثل: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾ و مثل: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ و مثل: ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ پس این نسبت صریح (استناد خلق به مخلوق) دلالت دارد بر این که، اطلاق خالق، منحصر به خداوند متعال نیست. پس انحصاری که از فرمایش خداوند متعال: (خالقِ کُلِّ شَیْءٍ) فهمیده می شود، مخصوص است به اجناس مخلوقاتی که غیر خالق تعالی، قادر بر ایجاد آن نیست. و مراد از اجناس مختلف موجودات عبارت است از آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است.

۱ - سورة آل عمران: ۴۹.

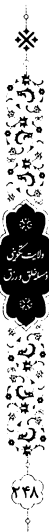
۲ - سورة مائدة: ۱۱۰.

۳ - سورة مؤمنون: ۱۴.

۴ - سورة صافات: ۱۲۵.

۵ - سورة زمر: ۶۲.

۶ - هداية الأئمة إلى معارف الأئمة: ۶۹۶.



آیه الله نمازی شاهرودی رحمته الله علیه

آیه الله شیخ علی نمازی شاهرودی رحمته الله علیه می نویسد: «يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ»^۱ ای کسی که موجودات را خلق نمی کند مگر او. ممکن است مراد از کلمه «الْخَلْق» تمام خلاق در مقابل خالق باشد که تمام مخلوقات را در بر می گیرد و خلق کردن تمام ما سوی الله منحصر است به پروردگار. احتمال دیگر این است که مراد از این عبارت خلق کردن از هیچ و بدون استفاده از ماده اولیه باشد (که به آن «خلق ابداعی و اختراعی» می گویند). هر خالق غیر خدا مخلوق خود را از چیزی دیگر خلق می کند، در حالی که خداوند خلق را از چیزی نیافریده است.

امام صادق علیه السلام در این مورد می فرماید: «لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ»^۲ از هیچ چیز، چیزی را هستی ندهد مگر پروردگار. بنا بر این، خلق کردن اگر از چیزی باشد که قبلاً به وجود آمده، منحصر به پروردگار نیست، به این معنا، لفظ «خالق» بر «مخلوق» نیز اطلاق می شود. چنان که در قرآن مجید آمده است: «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳

در موضع دیگر می نویسد: «باید دانست که این بزرگواران چیزی از عدم صرف خلق نمی کنند، خلق از عدم صرف - که خلق ابداع و اختراع است - هم مخصوص خداوند متعال است. پس کار پیامبر و امام، خلق از هیچ صرف نیست، بلکه برای خلق هر پدیده ای از چیزی و از ماده ای استفاده می کنند...»^۴

۱ - البلد الامین: ۴۱۰.

۲ - التوحید: ۶۸.

۳ - اثبات ولایت، علی نمازی شاهرودی: ۲۷۹.

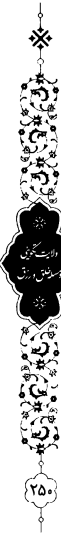
۴ - همان: ۲۶۶.

محقق سید محمد باقر صدر

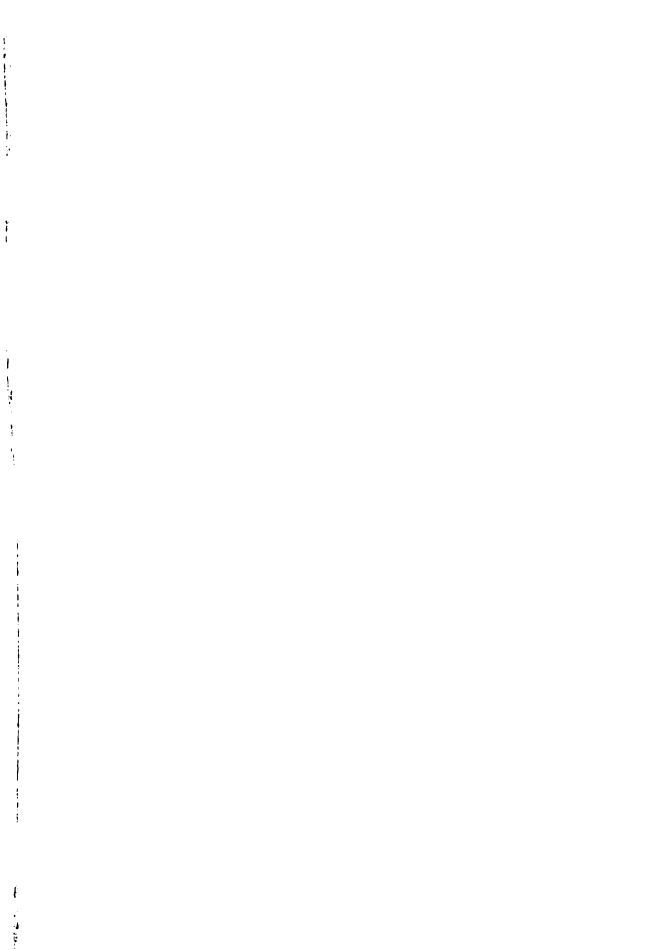
محقق اصولی سید محمد باقر صدر می نویسد: واما الغلو بلحاظ الصفات و الأفعال بمعنى نسبة صفة أو فعل لشخص ليس على مستواهما، فان كان اختصاص تلك الصفة أو الفعل بالله تعالى من ضروريات الدين دخل في إنكار الضروي على الخلاف المتقدم فيه و الالم يكن كفرا. و يدخل في الأول: ادعاء تفويض الأمر من الله تعالى لأحد من عباده، و نسبة الخلق، و الأحياء، و الإمامة، و نحو ذلك من أنحاء التدبير الغيبي لهذا العالم الى أحد من الناس^١.

اما غلو به لحاظ صفات و افعال - به این معنا که صفت و فعلی به شخص نسبت بدهند که آن ها بالاتر از جایگاه شخص باشد -، پس اگر اختصاص این صفت یا فعل به خداوند متعال از ضروریات دین باشد، داخل در انکار ضروری می شود - با اختلافاتی که در آن وجود داشت - و گرنه کفر نیست.

داخل در قسم اول (یعنی انکار ضروری) می شود ادعای تفویض امر از خداوند متعال به یکی از بندگان، و نسبت خلق و احیاء و اماتہ و امثال آن از اقسام تدبیر غیبی نسبت به این عالم، برای یکی از مردم.



فصل سوم
مفهوم و اقسام خلق و معجزه



در این فصل، دو گفتار گنجانده شده است که گفتار اول در مورد تقسیم خلق به «لا من شیء» و «من شیء» است، و گفتار دوم در مورد فاعل معجزه خواهد بود:

گفتار اول:

خلق بر دو قسم است: ۱- «خلق لا من شیء» که خلق ابداعی و ایجادی است بدون این که مخلوق، سابقه وجودی داشته و از چیزی ساخته شده باشد، و آن مخصوص پروردگار است و هیچ کس غیر او تعالی قادر بر آن نیست چنان که بیان خواهد شد «إن شاء الله تعالی»

۲- «خلق من شیء» که مخلوق از چیزی گرفته شده و ساخته شده است، مانند آفرینش انسان از نطفه و آفرینش جن از آتش که در قرآن آمده است: (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ)^۱ و (وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ)^۲، این خلق بر دو نوع است: یک نوع آن در آیات مذکوره بیان شده که آن نیز مخصوص پروردگار متعال است و خداوند متعال با خلق جدید بر شیء سابق چیزی اضافه می کند. و بشر همان طور که قادر نیست از هیچ، چیزی بسازد، هم چنین قادر نیست که از ذره ای خاک، کوه ها بنا کند و مثلاً یک شیئی که جرم آن به اندازه یک کیلو است، از آن به وزن آسمان ها و زمین ها بسازد؛ زیرا نسبت به زائد بر این مقدار (یک کیلو)، ابداع و ایجاد و انشاء و خلق لا من شیء است. و در حدیث آمده: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا خَالٍ فِي جِسْمٍ...»^۳ همانا خداوند متعال اجسام را آفرید و روزی ها را تقسیم کرد؛ زیرا جسم نیست و حلول در جسم نکرده... در حدیث دیگر: «كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَنْتَبِعُ مِنْ

۱ - النحل: ۴. «النطفة»

۲ - الرحمن: ۱۵.

۳ - بحار الانوار: ۲۵/۳۲۹ ح ۴ و إثبات الهداة: ۳/۷۶۲ ح ۶۵ عن الاحتجاج.



الإِنشَاء؛ چگونه انشاء و ایجاد می‌کند اشیاء را، مخلوقی که خودش انشاء شده و امتناع از انشاء ندارد.^۱ در واقع این نوع در مقدار اضافه «خلق لا من شیء» است.

پس تبدیل جرم یک کیلویی به جرم بزرگ هزار کیلویی (یعنی نمصد و نود و نه کیلو بر آن زیاد و ایجاد نمودن) و یا ایجاد جواهر (مثل کوه اُحد و قله دماوند) از اعراض (بر فرض امکان) ... برای بشر ممکن نیست.

آری بشر می‌تواند با استفاده از علوم جدید و اطلاع بر بعضی از حقائق خلقت و آشنایی به فعل و انفعالات و ترکیبات و ... جرم صغیر را بزرگ کند یعنی موادی از جو هوا - از اکسیژن و نیتروژن و ... - استفاده کند و به آن ضمیمه نماید و با استفاده از قوای موجود در طبیعت و اطلاع بر قوانین طبیعت و طرز استفاده و ترکیب آنها چیزی درست کند و آن جرم صغیر، را بزرگتر نشان دهد که این در حقیقت (همان خلق من شیء به معنای دوم است یعنی:) تغییر و تبدیل و ترکیب و تجزیه است نه این که مقداری را «لا من شیء» بر جرم صغیر افزوده و اضافه کرده باشد. و این همانند دانه‌ی گندمی است که در مقداری از گِل که در ظرفی قرار داده شده، کاشته شود که بعد از مدّتی تبدیل به ساقه و شاخه و برگ و گندم‌های زیادی می‌شود که در واقع آنچه در جوّ هوا وجود دارد از نیتروژن و اکسیژن و ... به ضمیمه‌ی آب و خاک، تبدیل به ساقه و شاخه و برگ و گندم گشته و لو در ظاهر، این تجزیه و ترکیب و فعل و انفعالات بر ما روشن نباشد، و این هم تبدیل و تغییر است نه ایجاد لا من شیء.

نوع دیگر «خلق من شیء» که بشر بر آن قادر است آن است که چوب، خمیر و یا موم در اختیار او باشد، می‌تواند از چوب، سریر، صندلی، درب و میز و ... بسازد، یا از خمیر و موم شکل‌های مختلف بسازد، که جامع همه آن‌ها همان ترکیب و تجزیه و قبض و بسط و ... است.

سؤال ۱: آیا بشر می‌تواند از نطفه که جرم آن کم است یک انسان بسازد و اسناد خلق به او صحیح است؟

پاسخ این است که: ممکن است خلق انسان از نطفه از قبیل نوع دوم (از



خلق من شیء که) به نحو ترکیب شیئی با اشیاء دیگر از مواد طبیعت باشد نه از قبیل ایجاد شیء زائد از عدم، بنا بر این، داخل «خلق من شیء» است که برای غیر خداوند ممکن است. مگر آن که کسی بگوید: بنا بر این فرض نیز به مقتضای فرمایش امام صادق (ع): «وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ»^۱ و فرمایش آن حضرت (در جواب شخصی که سؤال کرد: آیا ساحر می تواند انسان را به صورت سگ یا خریا... در آورد): «هُوَ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ وَأَضْعَفُ مِنْ أَنْ يُغَيِّرَ خَلْقَ اللَّهِ إِنَّ مَنْ أَبْطَلَ مَا رَكَّبَهُ اللَّهُ وَصَوَّرَهُ وَغَيَّرَهُ فَهُوَ شَرِيكُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ»^۲ تبدیل جوهری به جوهر دیگر مختص به خداوند است، پس آفرینش و خلق به خدا اسناد داده می شود اگر چه بشر مقدمات آن را فراهم کرده باشد، فافهم.

سؤال ۲: آیا یک کیلو با حفظ یک کیلو بدون زیاد شدن، می شود هزار کیلو بشود (و جرم کوچک بدون اضافه، هزار برابر بگردد)؟

پاسخ این است که: این مطلب فسادش واضح است؛ زیرا اگر گفته شود: یک کیلو تبدیل به هزار کیلو شده، می گوییم: آیا مقصود این است که این یک کیلو برداشته شده و به جایش هزار کیلویی آمده، این همان اعدام و ایجاد است که مخصوص خداوند است و هیچ گونه جای بحثی نیست. و اگر مقصود این است که یک کیلو پخش و پراکنده شده و تجزیه شده است. می گوییم: قبض و بسط و تجزیه و ترکیب اشکالی ندارد، اما سؤال این است که چگونه یک کیلو، هزار کیلو شده؟ اگر مقصود این است که خداوند با قدرت خود یک کیلو را هزار کیلو کرده است. می گوییم: یعنی نهصد و نود و نه کیلو

۱ - التوحید: ۶۸.

۲ - الاحتجاج: ۳۴۰/۲.

۳ - بعضی از اعلام در کتاب شان نوشته اند: «باید دانست که این بزرگواران چیزی از عدم صرف، خلق نمی کنند، خلق از عدم صرف - که خلق ابداع و اختراع است - هم مخصوص خداوند متعال است. پس کار پیامبر و امام، خلق از هیچ صرف نیست، بلکه برای خلق هر پدیده ای از چیزی و از ماده ای استفاده می کنند (چه آن ماده و چیز از محسوسات ما باشد، چه آن قدر کوچک یا نامترکم باشد که با حواس ظاهری و عادی درک نشود) اسم این کار، در آیات قرآن و روایات و کتب لغت، «خلق» است و خداوند خود «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است. عده ای ناآگاه از لفظ «خلق» می پرهیزند و اسم این کار را «صنعت» می گذارند، با آن که هر دو صحیح است، و لفظ صانع نیز مانند خالق از اسماء الهی است. (اثبات ولایت: ۲۶۶)

بر آن افزوده (خواه آن زیادی را ابداع فرموده باشد و یا زیادی را از مواد طبیعت بر آن اضافه نموده و جمع آوری کرده باشد، که در این دو صورت واضح است، و یا یک هزار کیلویی به جای آن خلق کرده که این همان «خلق لا من شیء» است که مختص ذات پروردگار است).

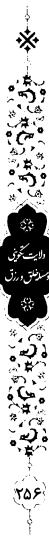
اگر بگوییم بدون زیاد کردن، تبدیل به هزار کیلو شد، می‌گوییم: خلف فرض است. چگونه یک کیلو بدون زیاد تر شدن و بدون تبدیل شدن و بدون ابداع و ایجاد... هزار کیلو شد؟!

سؤال ۳: آیا می‌شود گفت: اگر بشر از قدرت و اراده اش و... کمک بگیرد «خلق من شیء» است، اما اگر این امور به انسان ضمیمه نشود «خلق لا من شیء» است و محال.

پاسخ این است که:

اولاً: محلّ و مصبّ احادیثی که تعلیل‌های عقلی بر امتناع ایجاد و اعدام نسبت به غیر خداوند در آن آمده (و بیانگر این است که: بشر نمی‌تواند از هیچ خلق کند)، اعمّ از این است که بشر از اراده و قدرتش کمک بگیرد یا نگیرد، بلکه مراد از آن، خلق مستند به بشر است که با اراده و قدرت خود او، شیئی را خلق کند، و گرنه خلق بدون اراده و قدرت شخص، هرگز مستند به او نخواهد بود.

ثانیاً: بر فرض که خلق به اراده صرف را «خلق من شیء» هم بگویند، چون «خلق من شیء» که بشر قادر بر آن است، همان تبدیل موم به شکل‌های مختلف است، و یا این که از «گل و خاک» مجسمه بسازد، و خلق از اراده هیچ یک از این دو نحو و امثال آن نیست، چون اراده بشر علت مادی - مانند موم و گل - نیست تا تبدیل به چیزی بشود، این «خلق من شیء» از نوع اول است که مخصوص پروردگار بوده و در حق بندگان محال است و «خالق اجسام فقط خداوند است» به همان بیانی که در براهین عقلی گفته می‌شود - که ایجاد و اعدام برای غیر خداوند متعال محال است - و آیات و روایات بالصرّاحه و الظهور بر آن دلالت دارند.



ثالثاً: اگر این مطلب که اشاره شد، درست باشد، پس اختلاف با غالیان در امر خلق و ایجاد... در لفظ و نزاع لفظی خواهد بود که آن‌ها اسمش را خلق و ایجاد و ابداع لا من شیء گذاشتند، و شما اسم آن را عوض کردید و خلق من شیء گذاشتید و فقط در تسمیه بحث دارید نه در لب و مغز مطلب!! با این که بالضرورة نزاع لفظی نیست.

پس چه بشر از خودش و اراده‌اش و قدرتش کمک بگیرد یا نگیرد، نمی‌تواند «قله‌ای مثل قله دماوند» که در خارج نبوده و نیست، ایجاد و ابداع و انشاء کند، خواه اسمش را خلق لا من شیء بگذارند و یا خلق من شیء بگویند.^۲

بلی، اینکه می‌گوییم: خداوند متعال هم «خلق لا من شیء» می‌کند و هم «خلق من شیء» در آنجا مقصود از «خلق من شیء» اعم است از این که تبدیل و تغییر شیئی یک کیلویی به شیء دیگر هزار کیلویی باشد - که در این صورت ابداع و ایجاد جدید است - و یا ایجاد و ابداع نسبت به مازاد بر آن شیء باشد، مثل خلق کردن بهشت از نور امام حسین (علیه السلام) و... که این امری ممکن و واقع است. و بعد از قبول و اقامه برهان بر خلقی ابداعی و ابداعی - بر خلاف فلاسفه و عرفا که خلق لا من شیء را برای خداوند محال می‌دانند و قائل به تطوّر و تشان و... هستند - امکان و قبول این خلق برای حق تعالی واضح و لایح خواهد بود.

فصل ۳

خلق و مسجود

۱ - که بگوییم: «اگر بشر از اراده و قدرت و یا شیئی از ذاتش کمک بگیرد، امکان خلق کردن دارد و در غیر این صورت، امکان خلق نمودن ندارد».

۲ - پس بشر نمی‌تواند مثلاً از «مقدار کمی از خاک و ذره‌ی ریز جسم» کره زمین و کوه أخذ خلق کند؛ زیرا این خلق نسبت به زائد و بیش از «آن مقدار» ابداع و ایجاد است نه تبدیل و تغییر شیئی به شیء دیگر، که آن برای بشر ممکن است و استحاله‌ای ندارد. پس مقصود از امکان «خلق من شیء» برای بشر همان ساختن اشکال و صور مختلف از موم و یا قبض و بسط و انفساخ و اتساع و ترکیب و تجزیه... است و بدیهی است که از ده کیلو موم، بشر می‌تواند همین اندازه اشکال و صور و... بسازد و یا آن را به اجزاء بسیار تبدیل کند و به ذرات بسیار قالب‌بندی نماید، یعنی در حقیقت بشر فقط تغییر دهنده صورت‌ها است نه خالق اجسام و اعراض.



گفتار دوم:

آیا اعجاز فعل خداست یا فعل صاحب معجزه؟ و آیا وجود امر خارق العاده به فعل صاحب اعجاز است یا به فعل خداوند و بخاطر درخواست و طلب صاحب معجزه است؟^۱

۱ - نذكر كلمات بعض المتكلمين والمفسرين من الإمامية عليه السلام حتى يظهر ما هو الحق في المقام:
(۱) يقول الشيخ المفيد عليه السلام في النكت الاعتقادية: ۳۷: «المعجزة فعل الله تعالى وهو قائم مقام التصديق».

(۲) يقول السيد المرتضى علم الهدى عليه السلام، في كتاب الذخيرة في علم الكلام: ۳۲۸: «و معنى قولنا: «معجز» في التعارف ما دل على صدق من ظهر عليه واختص به، وإنما يدل على ذلك بشرائط: الأول أن يكون من فعله تعالى، والثاني أن ينتقض به العادة... وإنما قلنا «أن يكون من فعله تعالى» ولم نقل «أو ما يجري مجرى فعله» على ما يمضي في الكتب، لأن المدعي إنما يدعي على الله تعالى يصدقه بما يفعله... وأما الطريق إلى العلم بأنه من فعله تعالى، فهو بأن يكون من جنس لا يقدر عليه العباد كالحياة والجسم، أو يقع على وجه مخصوص لا يقدر على إيقاعه عليه العباد، كنقل الجبال و فلق البحر، والكلام الخارق للعادة بفصاحته... وأما الوجه في كون المعجز متعذر الجنس أو الصفة المخصوصة على العباد، فهو لأننا متى لم نعلم كذلك لم نثق بأنه من فعله تعالى، و جؤزنا أن يكون من فعل غيره، و قد بينا أن المعجز لا بد من أن يكون فعله تعالى».

(۳) يقول الشيخ الطوسي عليه السلام في تفسير التبيان: ۵۱۹/۴: والآية هي المعجزة الدالة على نبوته، و هو كل ما يعجز الخلق عن معارضته ومقاومته. و يقول: ۲۰/۸: «حكى الله تعالى أن السحرة لما بهرهم ما أظهره موسى عليه السلام من قلب العصا حية و تلقفها جميع ما اتعبوا نفوسهم فيه علموا أن ذلك من فعل الله، و أن احداً من البشر لا يقدر عليه فأمّنوا عند ذلك». يقول أيضاً في التبيان: ۱۸۰/۷: قوله «و لقد آريناه آياتنا كلها» تقديره آريناه آياتنا التي أعطيناه موسى وأظهرناها عليه (كلها) لما يقتضيه حال موسى عليه السلام معه، و لم يرد جميع آيات الله التي يقدر عليها، و لكل آية خلقها الله... و يقول فيه: ۱۶۹/۷: و قوله: «لنريك من آياتنا الكبرى» معناه قلب العصا حية لتريك من آياتنا و حججنا الكبرى منها... و يقول فيه: ۲۱۶/۸: ثم حكى عن الكفار أنهم قالوا: هلا انزل على محمد آية من ربه؟ يريدون آية يقرحونها، و آية كآية موسى: من فلق البحر و قلب العصا حية، فقال الله تعالى لهم (قل) لهم يا محمد! «إنما الآيات عند الله» ينزلها و يظهرها بحسب ما يعلم من مصالح خلقه «و إنما أنا نذير» أي منذر.

(۴) يقول الكراچكي عليه السلام في كنز الفوائد: ۲۴۲/۱: «أنه سبحانه أظهر على أيديهم المعجزات تصديقاً

لهم فيما اذعوه من الأنباء والأخبار... والآيات التي تظهر على أيديهم هي فعل الله دونهم أكرمهم بها ولا صنع لهم فيها». ويقول أيضاً: صفحة ٢٩٠: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يظهر على يديه عند ظهوره - أى الحجة - الأعلام و تأتية المعجزات بخرق العادات و يحيى الله له بعض الاموات».

(٥) يقول الطبرسي رحمه الله في مجمع البيان: ٦٨٠/٦: «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَشَوَلًا» معناه أن هذه الأشياء ليس في طاقة البشر أن يأتي بها وأن يفعلها فلا أقدر بنفسي أن آتي بها كما لم يقدر من كان قبلي من الرسل والله تعالى إنما يظهر الآيات المعجزة على حسب المصلحة و قد فعل فلا تطالبوني بما لا يطالب به البشر». ويقول أيضاً في مجمع البيان: ٧١٣/٤: «لما رأوا تلك الآيات الباهرة والمعجزات القاهرة في العصا علموا أنه أمر سماوي لا يقدر عليه غير الله تعالى فمن تلك الآيات قلب العصا حية ومنها أكلها حبالهم وعصيتهم مع كثرتها ومنها فناء حبالهم وعصيتهم في بطنها إما بالتفرق وإما بالفناء عند من جوزه ومنها عودها عصا كما كانت من غير زيادة ولا نقصان وكل من هذه الأمور يعلم كل عاقل أنه لا يدخل تحت مقدور البشر... أن السحرة لما شاهدوا تلك الآيات و علموا أنها من عند الله تعالى آمنوا بالله تعالى و بموسى».

(٦) يقول الخواجه نصير الدين الطوسي رحمه الله في رسالة في قواعد العقائد: ٧٢ في معنى المعجز: «والمعجز هو فعل خارق للعادة يعجز عن أمثاله البشر». وقال في صحيفة: ٧٥ - ٧٦: «إِنَّ الْمَعْجَزَ لَا يَكُونُ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى و ظهوره مع دعواه يدل على تصديق الله تعالى إياه». وقال في صحيفة: ٧٨: «والمعجز هو الذي به يمتاز مقرر العدل عن غيره و لو لم يكن ذلك من عند الله تعالى لم يكن مقبولاً عند الجمهور».

(٧) يقول العلامة الحلي رحمه الله في كشف الفوائد في شرح قواعد العقائد: ٢٧٩: «أما كون كل مدعى النبوة ذى معجز مطابق لدعواه فهو نبي، معلوم عقلاً لأن المعجز لا يكون من غير الله تعالى».

(٨) يقول الفيض في تفسير الصافي: ١٢٠/٤: «وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلْ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ» مثل ناقة صالح و عصا موسى عليه السلام و مائدة عيسى عليه السلام و قرء آيات «فَلْإِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ» ينزلها كما يشاء لست أملكها فاتيكم بما تقترحونه «وَأِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ» ليس من شأني إلا الإنذار بما أعطيت من الآيات».

و يقول: المجلد: ٧٣/٢: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» ما هو إلا رسول من جنس الرسل الذين خلوا قبله أتى بمعجزات باهرة من قبل الله تعالى كما أتوا فإن أحيى الموتى على يده فقد أحيى العصا على يد موسى وجعلها حية تسعى وهو أعجب وان خلقه من غير أب فقد خلق آدم من غير أب وأم وهو أغرب».

(٩) يقول العلامة المجلسي رحمه الله في مرآة العقول: ١٤٢/٢ - ١٤٣: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يفعلها - أى المعجزات - مقارناً لإرادتهم كشق القمر وإحياء الموتى و قلب العصا حية و غير ذلك من المعجزات: فإن جميعها إنما تقع بقدرته سبحانه مقارناً لإرادتهم لظهور صدقهم... لكن الأخبار الكثيرة يمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهراً بل صريحاً».

(١٠) يقول السيد الشيرازي في الجوهر الثمين في تفسير الكتاب المبين: ٢٠٢/٢: «قوله تعالى: (مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) خصه الله بآيات كما خصهم بها، فإن أحيى الموتى على يده فقد أحيى العصا وجعلها حية تسعى على يد موسى...» يقول فيه أيضاً: ٢٢٣/٨: «فَيَكُونُ طَيْرًا» فيصير حياً طياراً...

جواب: شکی نیست که بشر از خودش چیزی ندارد و هر چه انجام می دهد به قدرتی است که خداوند متعال به او داده است، چه در امور خارق العاده و چه در امور عادی. و در این جا از چند امر بحث می شود:

امر اول:

در امور عادی است: که بر دو قسم است:

قسم اول: ایجاد سبب و مسبب فعل خود بشر است و قدرت را خداوند داده است، مثل افعالی که بشر خودش به قدرتی که خداوند به او داده است، عین همان کار را ایجاد می کند، مانند: خوردن، آشامیدن، رفتن، آمدن، پوشیدن و.....

قوله تعالى: ﴿يَا ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ بامره، فإحياءه من الله تعالى لامنه. قوله تعالى: ﴿وَأَنْبِئُ الْأَكْمَةَ...﴾ قوله تعالى: ﴿وَأَخِي الْمَوْتَىٰ يَأْذِنُ اللَّهُ﴾ كَرَّرَ لدفع توهم الألوهية، فإن الإحياء ليس من جنس الأفعال البشرية.

(۱۱) قال السيد عبدالأعلى السبزواری فی مواهب الرحمن: ۱۱۶/۱ - ۱۱۷: أن يكون سببه من الأسباب الغيبية الإلهية... والإعجاز بنفسه أيضا يكون من هذا القسم فهو من فعله تعالى في أفراد خاصة من الإنسان إقامة للحجة على الجميع... فكما أن الله تعالى إذا أراد شيئا يقول له: كُنْ فَيَكُونُ بلا سبب في البين أصلا إلا الإرادة التامة المقدسة، جعل سبحانه لأنبيائه المعجزات ولأوليائه خوارق العادات بهذا المعنى لمصالح كثيرة... بل المعجزة و خارق العادة من إيجاد الله تعالى القدرة الخلاقة في من شاء من عباد له لمصالح كثيرة تقتضى ذلك.. و يقول في مواهب الرحمن: ۲۶۶/۱: « ذكر الله سبحانه وتعالى في هذه الآيات المباركة جملة من المعجزات التي صدرت من موسى عليه السلام وهي كلها من صنع الله تعالى ».

(۱۲) يقول البلاغى فى آلاء الرحمن: ۳/۸: «المعجز هو الذي يأتي به مدعى النبوة بعناية الله الخاصة خارقا للعادة و خارجا عن حدود القدرة البشرية و قوانين العلم و التعلم ليكون بذلك دليلا على صدق النبي و حجة في دعواه النبوة و دعوته». قال البلاغى فى تفسير آلاء الرحمن: ۲۸۵/۱: «إني أَخْلُقُ» و أصور «لَكُم مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» و ليس في ذلك آية فإن تصوير الطين مقدور للبشر «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا» حقيقيا (يَأْذِنُ اللَّهُ) و خلقه له طيرا و الحجة بإظهار الله لهذا المعجز على يد المسيح، و في التبيان و مجمع البيان في التفسير: انه صنع من الطين كهينة الخفاش و نفخ فيه فصار طائرا. و رواه في الدر المنثور مما أخرجه ابن جرير عن ابن جريح و ابو الشيخ عن ابن عباس و لا ينهض شيء من ذلك حجة «وَأَنْبِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَىٰ يَأْذِنُ اللَّهُ» و فعله و إنما نسب الإبراء و الاحياء اليه لأنه السبب ببركته و دعائه في ظهور هذا المعجز من الله على يده. و في جمع الموتى دلالة على تعدد صدور الاحياء من الله بسببه.. إلى غير ذلك من كلمات كثير من المفسرين و المتكلمين عليه و قد ذكرت نذرا منها إشارة، فلاحظ.



قسم دوم: ایجاد سبب، فعل بشر است ولی مسبب (و نفس آن کار) فعل او نیست بلکه فعل خداوند متعال است. مانند مریض شدن، شفا یافتن، خود یا غیر خود را کشتن، که واضح است مریض کردن یا رفع مرض و یا ازهاق روح فعل بشر نیست و به او این قدرت داده نشده است. و آنچه از بشر است ایجاد اسباب مرض یا اسباب شفا یافتن یا اسباب کشتن است. ولی چون بین سبب - که فعل بشر است - و مسبب - که فعل خداوند است - فاصله ای (و واسطه مختاری) نیست، مسبب را هم فعل بشر دانسته اند و به آن مؤاخذه می کنند.

امر دوم:

در امور خارق العاده است: (که اظهار آن به صاحب معجزه داده شده) و آن بر سه قسم است:

قسم اول: ایجاد سبب، فعل صاحب معجزه است، اما ایجاد مسبب فعل خداوند است. (سبب در این جا مانند خود فعل، غیر عادی است). سبب از چند حال خارج نیست:

دعا کردن و طلب از خداوند متعال و خواندن نماز است.

خواندن اسم اعظم الهی است.

مشیت صاحب معجزه یعنی خواستن او (به این که خداوند بعضی از امور را موقوف به خواستن او قرار داده که اگر چیزی را بخواهد برای او مهیا و حاضر شود) نظیر اهل بهشت که گاهی چیزی را می طلبند مثل: «وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ يَذْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ»^۱ و گاهی به محض اشتها برای ایشان حاضر می شود: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»^۲ و «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»^۳ سببیت این امور مانند سببیت اسباب عادی به جعل الهی است.

۱ - سورة الدخان: ۵۵. (بهشتیان را با حور العین تزویج می کنیم، آن ها در آنجا هر نوع میوه ای را بخواهند، در اختیارشان قرار می گیرد، و در نهایت امنتیت به سر می برند.)

۲ - سورة الزخرف: ۷۱. (در آن بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد، موجود است) فتأمل!

۳ - سورة ق: ۲۴. (هر چه بخواهند در آنجا برای آن ها هست، و نزد ما نعمت های بیشتری است - که به فکر هیچ کس نمی رسد -)



یعنی - از باب مثال :- همان طوری که خداوند دوا را سبب شفا (که فعل خداست) و سم را سبب هلاکت (که فعل اوست) و بریدن سر را سبب ازهاق روح (که فعل او تعالی است) قرار داده، در این جا هم، دعا و طلب صاحب معجزه، و خواندن اسم اعظم، یا مشیت او را نیز سبب برای فعل خود (امور غیر عادی) قرار داده است؛ زیرا فعل خدا فرق نمی‌کند که بی سبب باشد یا با سبب، و سبب از اسباب عادی باشد یا غیر عادی، بلکه عادی نیز عادی نشده مگر به قرار دادن او که آن را عادی کرده است. «إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱، «كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲. اما مستبب در امور خارق العاده: بعضی از افعال خارق العاده مختص به خداست، و آن ایجاد و اعدام است، یعنی از عدم بوجود آوردن چیزی (که معنی خالقیت است)، و معدوم کردن چیزی (که معنی افناء است)، و نیز آنچه به ایجاد و اعدام برگشت کند.^۳

چرا مختص خداوند است؟ زیرا خلق و اعدام که مقصود از آن خلق و اعدام ذوات (و جواهر و اعراض) است نه تغییر صور،^۴ قابل تفویض و اعطاء به غیر نیست، هم ذاتاً قابل تفویض به غیر نیست چنان که از دلیل عقل و روایات، برهان

۱ - سورة بقره: ۱۱۷.

۲ - سورة آل عمران: ۴۷.

۳ - بعضی از محققین از اعلام می‌گویند: انقلاب ماهیت یا تبدیل صورت (عرض) به جوهر از این قسم (یعنی آنچه به ایجاد و اعدام برگشت می‌کند) است. حقیر گوید: چنان که از بعضی از اخبار مثل: «هو أعجز من أن يغير خلق الله...» و «لا ينقل الشيء من جوهريته إلى جوهر آخر إلا الله» فهمیده می‌شود که نقل جوهری به جوهر دیگر، خلق و ایجاد جوهر جدید است، و خلق من شیء، تبدیل شئی به شیء دیگر است و تبدیل در جوهریت شیء نیست؛ زیرا تجهری داخل در قسم خلق لا من شیء است. و نیز از آیاتی که دلالت دارند بر این که: «معجزه‌ها افعال خداوند است، که آن‌ها را بر دست رسولان و انبیاء جاری می‌کند» نیز استفاده می‌شود، فافهم!

۴ - زیرا بشر هم خالق افعال خود و خالق اعراض و صور است. (تبارک الله أحسن الخالقين). حقیر می‌گوید: مبنای ما در این که این امور چگونه پیدا شده و آیا خلق من شیء است یا لا من شیء؟ این است که جواهر و اعراض مخلوق پروردگار عالم است، اما افعال العباد مخلوقه للعباد و تغییر صور افعال بندگان است.

عقلی بر محالیت اعطاء قدرت بر خلق ذوات استفاده می‌شود. و هم بالجعل، تفویض و اعطاء به غیر نشده است، چنان‌که از روایات متواتره ظاهر می‌شود.

اما دلیل عقلی بر این‌که خلق کردن و اعدام نمودن ذاتاً قابل اعطاء به غیر نیست این است که: (۱) «استقلال غیر خداوند در افعال و تدبیر امور کائنات، هر چند به اقدار خداوند باشد و حادث باشد و ازلی نباشد، منافی با ذات ممکن است که بی استقلال و حادث و دائماً در هر آنی محتاج به افاضه‌ی اختیار و سلطه، از ناحیه حق تعالی به او می‌باشد و هیچ آنی از آتش مستقل نیست بلکه به افاضه و ایجاد جدید احتیاج دارد. و فرض وجودی غیر از حق تعالی که به نحو استبداد و استقلال، منشأ جعل و خلق و مبدأ وجود (اجسام و جواهر و...) باشد، مستلزم خلف و خروج آن از امکان به وجوب و از احتیاج و ارتباط^۱ به بی نیازی و استبداد و استقلال است، و این علاوه بر این‌که محال است، عین شرک است. و امور مستحیله متعلق هیچ گونه جعل - خواه به جعل تألیفی و ترکیبی باشد و خواه به جعل بسیط - واقع نخواهد شد. فقط خداست که آن به آن افاضه و خلق لا من شیء می‌کند و این خلق از عدم همیشه هست.

(۲) یا گفته شود: وقتی همه مخلوقات «زمانی» باشند و زمان هم تجدد و تصرّف و تقصّی شیء است، پس هر مخلوقی در هر حالی غیر از حال قبل (و حادث) خواهد بود، و هر حادثی محدثی می‌خواهد تا ابداع و ایجاد لا من شیء نماید - بنا بر تحقیقی که گذشت -؛ چرا که در هر حالی که غیر از حال قبل می‌باشد، محتاج افاضه و فیض جدید و ایجاد... است، و این مطلب با استقلال در افعال و تدبیر امور کائنات - و لو به اقدار خداوند باشد - نمی‌سازد! باید در این دو وجه تأمل شود، که آیا تمام است یا نه؟^۲

(۳) یا گفته شود: به مقتضای احتیاج ما سوی الله در بقاء - علاوه بر احتیاج‌شان در حدوث - خداوند متعال در هر آن، خلق و افاضه جدید می‌کند و هیچ موجودی از این قانون مستثنی نیست و این افاضه خودش لا من شیء

۱ - البته مقصود از ارتباط نه کلام فلاسفه و به معنای حرفی و ربطی باشد که باطل و عاقل است.

۲ - ممکن آن يقال فی الاشکال علی هذین الوجهین: فعلی هذا یلزم أن لا یکون الخلق من شیء و صدور الافعال الاختیارية - کسرب الخمر - ممکناً، فتأمل!





است - چنان که توضیح آن گذشت - و هیچ یک از افراد این سلسله موجودات نمی‌توانند خلق از عدم کنند؛ زیرا اگر خلق لا من شیء کنند، باید آن موجودی که به واسطه فردی از این سلسله خلق شده، احتیاج به خداوند در حدوث و افاضه آن به آن... نداشته باشد و حال آن‌که تمام مخلوقات در حدوث و در بقاء آن به آن، محتاج به اراده و مشیت (و کُن فیکون) پروردگار هستند.

به بیان دیگر: (به فرمایش بعضی اعلام محققین): اگر شخصی که به اذن خداوند در آن وقتی که ایجاد می‌کند (در وقت و حال ایجاد کردن به اذن خداوند) آیا خداوند هم کاری می‌کند یا نه؟ اگر خداوند هم کاری می‌کند، پس خداوند انجام داده است نه آن شخصی که به اذن خدا انجام می‌دهد، و اگر خداوند کاری نمی‌کند، بلکه فقط شخصی که به اذن خداوند ایجاد می‌کند انجام داده، پس او شده غنی مطلق و شریک پروردگار و آن محال است ذاتاً، (چنان که از توقیع شریف - که عن قریب ذکر می‌شود -، استفاده می‌شود و شاید وجه عقلی آن این باشد) که به نظر حقیر این وجه سوّم عقلی^۱ تمام است. و نیز اخبار و روایاتی که امام علیه السلام خالقیت مخلوق (به این معنی) را محال عقلی می‌داند، چنان‌که به زودی روایات آن ذکر خواهد شد و نمونه‌ای از آن اخبار را در این جا ذکر می‌کنیم:

در توقیع شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا خَالٍ فِي جِسْمٍ (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)...» همانا خداوند متعال اجسام را آفرید و روزی‌ها را تقسیم کرد؛ زیرا جسم نیست و حلول در جسم نکرده (و مثلی برای او نیست و او شنوای دانا است).»

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند: «كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ،^۲ چگونه انشاء (و ایجاد) می‌کند اشیاء را، مخلوقی که خودش انشاء شده و امتناع از انشاء ندارد.»^۳

۱ - که ذکر کردیم و به بیان دیگر نیز از بعضی اعلام محققین (آیه الله سیدان دام عزّه) یادآوری نمودیم.

۲ - إثبات الهداة: ۷۵۷/۳ حدیث ۴۳ و الاحتجاج: ۴۷۱، بحار الانوار: ۳۲۹/۲۵ حدیث ۴.

۳ - التوحید: ۴۰.

۴ - أقول: يمكن أن يقال في توضيحه: أن من لا يمتنع من الإنشاء ممكن حادث و هو لا يقدر بالضرورة

و نیز از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: «وَ اِيتِدَاؤُهُ اِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى اَنْ لَا اِيتِدَاءَ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدِئٍ عَنِ اِيتِدَاءٍ غَيْرِهِ؛ آغاز و ابتدا کردن خداوند ایشان را، دلیل است بر این که برای خودش ابتدا و آغازی نیست؛ زیرا هر چیزی که ابتداء دارد و آغاز شده، از آغاز کردن غیر خود عاجز است (و نمی تواند ابتداء و ایجاد چیزی کند و خلق لا من شیء نماید).»

پس پذیرش خالقیت غیر خداوند ملازم با پذیرش ازلیت او و در نتیجه قائل شدن به تعدّد قدا ما است که فساد و بطلانش از مسلمات عقل و نقل است. و از آن حضرت روایت شده: «اَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا اَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ؟ فَقَالَ اَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ اَنَّكَ لَمْ تُكُونَ نَفْسَكَ^۱ وَلَا كَوْنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلُكَ^۲؛ مردی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر پیامبر! دلیل بر حدوث عالم چیست؟ فرمود تو نبودی و بود شدی و تو میدانی که خودت را به وجود نیاوردی و کسی هم که مانند تو است تو را به وجود نیاورده است. (یعنی کسی که مثل خودت حادث است، توانایی خلق تو و امثال تو را ندارد)^۳»

اما دلیل بر این که: ایجاد و اعدام «بالجعل نه ذاتاً» تفویض به غیر نشد،

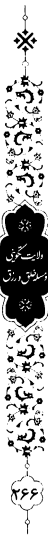
على الانشاء؛ لأنّ إنشاء الأشياء عبارة عن إيجادها لا من شيء كان قبله و هو يختص بالواجب تعالى شأنه. و الممكن الحادث إنّما يقدر على تركيب الأجزاء الموجودة فى الخارج و تأليفها بتوسط الآلات و الأدوات حيث يكون قادراً. و أمّا الانشاء فإنّها يكون بالمشيئة و هو يستحيل من الممكن الحادث بالضرورة.

۱ - التوحيد: ۳۶.

۲ - فى كتاب التوحيد: ۲۹۰: «ما الدليل على أنّ لك صنيعاً؟ فقال عليه السلام: وَ جَذْتُ نَفْسِي لَا تَخْلُو مِنْ إِخْدَى جَهَنَّتَيْنِ: إمّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا أَنَا أَوْ صَنَعْتُهَا غَيْرِي. فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا أَنَا فَلَا أَخْلُو مِنْ أَخْدِ مَغْنَيْنِ إمّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً أَوْ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَغْدُومَةً فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً فَقَدْ اسْتَغْنَتْ بِوُجُودِهَا عَنْ صَنَعَتِهَا وَ إِنْ كَانَتْ مَغْدُومَةً فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَغْدُومَ لَا يَخْدُثُ شَيْئاً فَقَدْ ثَبَتَ الْمَعْنَى الثَّالِثُ أَنَّ لِي صَانِعاً وَ هُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَقَامَ وَ مَا أَخَارَ جَوَاباً.»

۳ - عيون أخبار الرضا علیه السلام: ۱/۱۳۴، حدیث ۳۲.

۴ - تذکر: می شود گفت این که می گویم خلق کردن «ذاتاً» قابل تفویض به غیر نیست در صورتی است که دلیل عقلی بر استحاله اعطاء قدرت بر خلق ذوات داشته باشیم. و نیز اگر می گویم «بالجعل» تفویض و اعطاء به غیر نشده، در صورتی است که از روایات استحاله اعطاء قدرت بر خلق ذوات استفاده شود.



چون فرمودند: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ خداوند خلق کننده هر چیزی است) و ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ آیا کسی که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند، آیا متذکر نمی شوید؟) پس خداوند خالقیت ذوات را برای کسی قرار نداده است. (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)؛ خداوند متعال آن خدایی است که شما را خلق فرمود، پس از آن روزی به شما داد، پس از آن شما را میرانید، پس از آن شما را زنده می کند، آیا از شرکاء شما که شریک بر او قرار دادید یکی از این کارها را نسبت به شما انجام می دهد، منزّه است خداوند عالم و بالاتر است از آنچه شرک می ورزند.) و روایات بسیاری که ذکر خواهد شد.

پس اگر از صاحب معجزه ایجاد معدومی یا اعدام موجودی ظاهر شود، فعل او نخواهد بود بلکه فعل خدا است (مانند کشتن در امور عادی که گفتیم سبب، فعل شخص و از ناحیه اوست، و مسبب که از هاق فعل خدا و از ناحیه خداست).

توضیح بیشتر این بحث به زودی خواهد آمد - إن شاء الله تعالی -

قسم دوم از اعجاز ایجاد سبب، فعل صاحب معجزه است، اما مسبب در امور خارق العاده مختص خداوند نیست بلکه در آن ها دو احتمال وجود دارد:

۱ - الرعد: ۱۷.

۲ - النحل: ۱۷.

۳ - الروم: ۳۹. بعضی از اعلام محققین گفته اند: هر چند اimate، اعدام نیست ولی مرتبه ای از اعدام است. خداوند متعال در سوره جاثیه آیه ۲۶ فرمودند: ﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ و در سوره روم آیه ۴۰ فرمودند: ﴿وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ و در سوره آل عمران آیه ۵۶ فرمودند: ﴿هُوَ الْحَيُّ وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ و در سوره یونس آیه ۵۶ فرمودند: ﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ و چون این مرتبه (یعنی اimate) که نسبت به اعدام، جزئی است، به کسی تفویض نشده است، پس حال مرتبه اعدامش معلوم است. حقیر می گوید: اimate اگر به معنای از هاق روح و توقی و گرفتن روح باشد، در این صورت تصرف در موجود است (نه ایجاد و اعدام) که حکم آن بیان خواهد شد، و اگر اimate به معنای نابود کردن شیء و روح باشد به معنای اعدام خواهد بود. علی آئی تقدیر، معلوم است که اimate ای همه صاحبان حیات در عالم، به کسی تفویض نشد، فافهم!

۱ - ممکن است آن مسبب فعل خدا باشد و فعل صاحب معجزه همان ایجاد اسباب غیر عادی باشد.

حقیر می‌گوید: از بعضی آیات استفاده می‌شود که معجزات انبیاء علیهم‌السلام از افعال خداوند است، مانند فرمایش خداوند متعال در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام: (يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) ای آتش! سرد و سلامت بر ابراهیم باش. این آیه شریفه دلالت دارد بر این که «سرد و سلامت شدن آتش بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام» از افعال خداوند است.

هم چنین فرمایش خداوند تعالی در مورد ناهه نمود: (وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً) و ما برای قوم ثمود، شتر را که معجزه‌ای آشکار و مسلم بود، فرستادیم و فرمایش خداوند سبحان در مورد حضرت داود علیه‌السلام: (وَأَلْنَاهُ الْحَدِيدَ) و ما آهن را برای او نرم کردیم. و در داستان حضرت موسی علیه‌السلام آمده: (قَالَ أَقْبِهَا يَا مُوسَىٰ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ. قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ) به او فرمان داد: ای موسی! عصایت را ریفتن! موسی (فوراً) عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد، به موسی فرمود: آن را بگیر، و نترس، ما آن را به همان صورت نخستین باز می‌گردانیم.

این آیه شریفه دلالت دارد بر این که «بر گرداندن مار بزرگ به عصا» از افعال پروردگار بود، همان طوری که اصل «منقلب شدن عصا به مار بزرگ» از افعال خداوند بود، و کار حضرت موسی علیه‌السلام فقط انداختن عصایی بود که مقدمه برای منقلب شدنش به مار بزرگ بود.

مؤید آنچه گفتیم حدیثی است که از امام عسکری علیه‌السلام روایت شده که فرمودند: «فَلَا تَكْفُرْ بِاشْتِعْمَالِ هَذَا التَّسْخِرِ وَطَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَدُعَاءِ النَّاسِ إِلَىٰ

۱ - الانبیاء: ۲۱. بعضی گفتند: یا نار بمعنی جعل است یعنی جعلنا النار بردا و سلاما مثل «كُونُوا قِرَدَةً»
 ۲ - الإسراء: ۵۹. «قوم ثمود، همان قوم صالح پیامبر علیه‌السلام بودند. مقصود از شتر همان شتری است که به فرمان خدا از کوه سر برآورد، چرا که تقاضای چنین معجزه‌ای را کرده بودند، معجزه‌ای روشن و روشنگر! ولی با این حال آنها ایمان نیاوردند «پس به آن ناهه ستم کردند» و او را به قتل رساندند (فَقَتَلُوهَا بِهَا).

۳ - سبا: ۱۰.

۴ - طه: ۲۱.





أَنْ يَغْتَفِدُوا أَنْتَكَ بِهِ خُشْيٍ وَتُؤْمِثُ وَتَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ! پس تو نیز با بکارگیری این سحر و جادو برای ضرر رساندن به مردم و با فرا خواندن مردم به این که معتقد شوند تو به وسیله سحر و جادو زنده می کنی و می میرانی و کارهایی که جز خدا کسی قدرت بر آن ها را ندارد، انجام می دهی، کافر نشو زیرا این قبیل اعمال، کفر است»

از این حدیث فهمیده می شود که احیا و امانه و... چیزی است که جز خداوند متعال کسی بر آن قادر نیست.

و نیز روایت شده: «... قَالَ (الزندیق) أَفَيَقْدِرُ السَّاحِرُ أَنْ يَجْعَلَ الْإِنْسَانَ بِسَخِرِهِ فِي صُورَةِ الْكَلْبِ أَوْ الْحِمَارِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ؟ قَالَ (الصادق عليه السلام) هُوَ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَضْعَفُ مِنْ أَنْ يُغَيِّرَ خَلْقَ اللَّهِ إِنَّ مَنْ أَبْطَلَ مَا رَكَّبَهُ اللَّهُ وَ صَوْرَهُ وَ غَيْرَهُ فَهُوَ شَرِيكُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. لَوْ قَدَّرَ السَّاحِرُ عَلَى مَا وَصَفْتَ لَدَفَعَ عَنْ نَفْسِهِ الْهَرَمَ وَ الْأَقَّةَ وَ الْأَمْرَاضَ وَ لَنَسِيَ الْبَيَاضَ عَنْ رَأْسِهِ وَ الْفَقْرَ عَنْ سَاحَتِهِ...»^۱ زندیق از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا ساحر قادر است انسان را با سحر خود به صورت سگ یا الاغ یا غیر آن (مبدل و مصور گرداند و) درآورد؟ حضرت فرمود: ساحر عاجزتر و ناتوان تر از آن است که بتواند خلق و آفرینش خدا را تغییر دهد (وابطال ترکیب صورت آنچه حضرت ایزد متعال تصویر فرموده، نماید)؛ زیرا هر که ابطال آنچه خداوند ترکیب نموده و ساخته و صورت داده، نموده و آن را تغییر دهد، چنین شخصی شریک خدا در خلق و ایجاد و آفرینش او است، پس برتر

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱/ ۲۶۷. اصل حدیث: «أَنَّ ذَلِكَ الثَّيْبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَظْهَرُوا لِلنَّاسِ بِصُورَةِ بَشَرَيْنِ وَ يُعَلِّمَاهُمَا مَا عَلَّمَهُمَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَخَذَ ذَلِكَ الشَّيْخُ وَ ابْطَلَاهُ حَتَّى يَقُولَا لِلْمُعَلِّمِ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ وَ امْتِحَانٌ لِلْعِبَادِ لِيُطِيعُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا تَعَلَّمُوا مِنْ هَذَا وَ يُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَ السَّخَرَةِ وَ لَا يَسْخَرُواهُمْ فَلَا تُكْفَرُ بِاشْتِعْمَالِ هَذَا الشَّيْخِ وَ ظَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَغْتَفِدُوا أَنْتَكَ بِهِ خُشْيٍ وَ تُؤْمِثُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ...»
 آن پیامبر علیه السلام به دو فرشته دستور داد تا به صورت بشر در آمده و آنچه را خداوند به آن دو آموخته است به مردم بیاموزند، خداوند می فرماید: سحر و نحوه ابطال آن را به هیچ کس نمی آموختند مگر اینکه به او بگویند: ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته های خود، خدا را اطاعت کنند و جادوی جادوگران را ابطال نمایند و مردم را سحر و جادو نکنند، پس تو نیز با بکارگیری این سحر و جادو به ضرر رساندن به مردم...»

است خداوند از آن، برتری بزرگ. اگر آن طور که می‌گویی ساحر بر آن قادر بود، حتماً از خود هر ضعف پیری و آفت و امراضی را دفع می‌ساخت، و سفیدی را از سر خود دور نموده و فقر و نداری را از ساحت خود بیرون می‌کرد.»

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «فِي الرُّبُوبِيَّةِ الْعُظْمَى وَالْإِلَهِيَّةِ الْكُبْرَى لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنَ الوجودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ؛ در ربوبیت عظمی و در الهیت کبری است، که به جز خداوند، کسی چیزی را «از ناچیز و لا من شیء» هستی نمی‌دهد و به وجود نمی‌آورد، و به جز خداوند کسی چیزی را از جوهری که دارد به سوی جوهر دیگر نقل نمی‌کند و به جز خداوند کسی نمی‌تواند چیزی را از هستی به سوی نیستی (و از وجود به عدم) نقل کند.»

۲ - ممکن است آن مسبب فعل خود شخص باشد به این که خداوند قدرت بر آن فعل را به او کرامت کرده باشد و اراده او را سبب تام برای صدور و ظهور آن فعل قرار داده باشد. (و حقیقت این گونه از اعجاز تصرف در امر موجود است نه ایجاد معدوم یا اعدام موجود).

بعضی از اعلام در این مقام فرمودند: (و حاصل کلام‌شان این است که): دلیل بر ثبوت ولایت تکوینیه برای ائمه علیهم السلام، اخباری است که دلالت دارند بر این که خداوند متعال همه آنچه به انبیاء سابق عطا فرموده، به آن‌ها نیز عنایت فرمود. علاوه بر معجزاتی که در اخبار متواتر از آن‌ها علیهم السلام نقل شده و علاوه بر قاعده لطف که اقتضا دارد لزوم اعطاء این قدرت را به ائمه علیهم السلام، تا استدلال کنند به آن‌ها بر امامت‌شان به جهت اتمام حجت، در هر وقتی احتیاج به آن بود. پس قول به ثبوت ولایت تکوینی برای انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام به معنی تمکن و قدرت شان بر تصرف در هستی به اذن خداوند متعال، هیچ محذوری ندارد، بلکه عقل هم مساعد آن است و کتاب عزیز و اخبار فوق تواتر که در ابواب معجزات انبیاء و ائمه علیهم السلام وارد شده نیز بر تحقق ولایت تکوینی دلالت می‌کند (انتهی).^۲

۱ - التوحید: ۶۸.

۲ - أما الأئمة الأطهار فیدل علی ثبوت الولاية التكوينية لهم علی الوجه المذكور - مضافاً الی المعجزات



مخفی نماند آنچه ائمه علیهم السلام در بعضی مقامات به مناسبات و اقتضائات زمانی اختیار می‌کنند، همان چیزی است که خداوند متعال اختیار کرده و مشیت و اراده اش به آن تعلق گرفته است، و هرگز اختیارشان مغایر با اختیار خداوند و یا بدون اراده و مشیت پروردگار نیست، و چگونه چنین باشد و حال آن که «و هم صنایع الله و عبادۀ لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون ألا أنهم عباد مكرمون» و نیز آنچه ذکر شد، منافات با حصول آن به قدرت خداوند، و مقارن اراده و مشیت اهل بیت علیهم السلام ندارد، که خداوند مقارن مشیت و اراده شان، خلق کند و یا به بیان و وجوه دیگری که سابقاً گذشت.

مرحوم آیه الله حاج سید محمد هادی میلانی رحمته الله در این مقام فرمودند: «معجزات صادره از پیامبران علیهم السلام فقط به اذن و اراده خداوند متعال است» و ما کان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله^۱ و این معجزات و کرامات به قدرت خداوند است که به دست آن ها جاری می‌گردد و بدون اراده و مشیت الهی انجام نمی‌گیرد و به پیامبر ما صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۲ و می‌فرماید: «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^۳ و نسبت معجزه به پیامبران و امامان علیهم السلام به اعتبار این است که: ظهور معجزه و خارق العاده به دست آن ها جاری گردیده و به

المحكية عنهم علیهم السلام التي تواترت بها الاخبار و مضافاً الى قاعدة اللطف المقتضية للزوم إعطاء هذه القدرة لهم علیهم السلام كي يبرهنوا بها على إمامتهم إتماماً للحجة متى اقتضته الحال - الأخبار الدالة على ان الله تعالى قد أعطاهم جميع ما أعطاه للأنبياء السابقين. فتحصل ممّا ذكرناه: أن القول بثبوت الولاية التكوينية للأنبياء والأئمة الأطهار علیهم السلام بمعنى تمكنهم من التصرف في الكون باذن من الله تعالى لا محذور فيه أصلاً، بل يساعده العقل، و يدل على تحققها الكتاب العزيز، و الاخبار البالغة فوق حد التواتر أعنى بها الواردة في أبواب معجزات الأنبياء والأئمة علیهم السلام، انتهى.

أقول: ولا يخفى أن ثبوت الولاية التكوينية بالمعنى الصحيح أمر واضح؛ فإن ما يختارونه (الائمة علیهم السلام) في بعض المقامات بالمناسبات والاقتضائات الوقتية والزمنية هو ما اختاره الله عز وجل و شأنه و اراده، و لا يكون اختيارهم مغايراً لاختيار الله تعالى أو بدون إرادته و مشيته. و كيف يمكن القول بذلك و هم صنایع الله و عبادۀ المكرمون لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون. و أيضاً لا ینافی حصولها بقدرته تعالى مقارناً لأرادتهم و خلقها مقارناً لمشييتهم. مضافاً إلى أن هذا كله خارج عن محل البحث و هو «الخلق و الإيجاد» لا التصرف في الموجود الذي لا اشكال فيها ثبوتاً و عقلاً.

۱ - سورة رعد: ۳۸.

۲ - سورة فصلت: ۶.

۳ - سورة اسراء: ۹۳.

این اعتبار نسبت معجزه به آنان عیبی ندارد. و ظهور معجزه به دست پیامبر و امام منحصر به وقت ضرورت نیست، فقط بسته به مشیت خداوند متعال است و در موقع غیر ضرورت هم قدرت و استعداد اعجاز را دارند»^۱ انتمی.

باری، ممکن است مسبب، فعل خود شخص باشد و اراده صاحب معجزه به منزله یکی از اسباب عادی، مثلاً: بریدن چوب یا درخت، سبب عادی از (یعنی حرکت از روی چوب) است؛^۲ پس خداوند، اراده صاحب معجزه را به منزله یکی از اسباب عادی قرار داده است که هرگاه اراده کند بریده شود.^۳ پس همچنان که بریدن با ازه، فعل ازه کننده است، بریدن با اراده بدون ازه نیز فعل صاحب معجزه است. و هم چنین است شفا دادن با دواء^۴ یا با اراده و دست کشیدن صاحب معجزه بدون دواء.^۵

قسم سوم از اعجاز: احیاء و اماته

اگر احیاء به معنای ایجاد روح در شیء نباشد و اماته به معنای نابود کردن شیء یا نابود کردن روح نباشد بلکه به معنای گرفتن روح و برگرداندن روح در وقتی که هنوز از قابلیت برگرداندن نیافتاده باشد، مانند: برگرداندن روح به مرده تازه، این گونه معجزات نیز ثبوتاً می شود به فعل خداوند باشد به ایجاد همان اسباب مذکوره از صاحب اعجاز... و می شود به اراده خود صاحب معجزه باشد؛ زیرا که این تصرف در موجود است نه ایجاد و اعدام.^۶ و اما احیاء بعد از فانی شدن بدن، پس آن مانند سبز کردن درخت خشک که از قابلیت افتاده یا میوه دادن آن از قسم ایجاد معدوم است.^۷

۱ - صد و ده پرسش: ۲۸، پرسش هفتم.

۲ - سبب و مسبب هر دو فعل بشر است که قسم اول از امور عادی بود.

۳ - سبب و مسبب هر دو فعل صاحب معجزه باشد.

۴ - سبب فعل بشر و مسبب فعل خداست که قسم دوم امور عادی بود.

۵ - سبب و مسبب هر دو فعل صاحب معجزه باشد. باید دید کدام احتمال درست است؟ و فعلاً بحث ما در شقوق و صور بحث می باشد.

۶ - یعنی این دو احتمال در او هست، آیا احتمال اول درست است یا دوم یا هر دو؟

۷ - البته اگر سبز کردن درخت خشک به جهت برگشت و انتقال حیات به آن باشد، این احیاء بعد از فانی شدن نخواهد بود. و اگر سبز کردن درخت از طریق ترکیب با آب و هوا و جمع آوردن و فراهم کردن اموری دیگر که در طبیعت نهفته و موجود است باشد، باز هم تصرف در موجود خواهد بود، فافهم!



آنچه ذکر شده به حسب قاعده، بیان شد اما باید توجه کرد که مقتضای ادله چیست؟

باری، اگر مسبب، «ایجاد و اعدام» باشد، فعل پروردگار است. و اگر مسبب «تصرف در موجود» باشد، ثبوتاً می‌شود فعل خداوند باشد و می‌شود فعل صاحب معجزه باشد (و معنای ولایت تکوینی^۱ هم همین است، یعنی تصرف در موجود نه ایجاد و اعدام که ثابت خواهیم کرد که آن مختص ذات باری تعالی است).



۱ - البته اگر «تکوینی» را صفت «ولایت» بگیریم، مقسم، همان ولایت حادث و تصرفات در کائنات است که خداوند آن‌ها را خلق کرده است و این ولایت تکوینی در مقابل ولایت ازلی و قدیم و غیر حادث و غیر تکوینی پروردگار است. اما اگر «تکوینی» را صفت ولایت نگیریم، بلکه وصف به حال متعلق موصوف (یعنی ولایت بر تصرفات عینی خارجی در امور تکوینی) بگیریم، به طریق اولی شامل ولایت و قدرت مطلق و عام ازلی الهی بر کائنات و خلق و رزق و غیر این‌ها هم می‌شود، چنان که شامل انواع پنج گانه ولایت تکوینی حادث عبد نیز می‌شود. و این ولایت در مقابل ولایت شرعی (مثل ولایت جد و پدر بر فرزند) خواهد بود و شامل آن‌ها نمی‌شود.

فصل چهارم
بررسی آیات و روایات
در خالقیت غیر خداوند

در این فصل مسئله خالقیت غیر خداوند^۱ را بررسی کرده و در دو گفتار به آیات و روایاتی که در مورد خالقیت غیر خداوند اشاره شده است می‌پردازیم.

گفتار اول: آیات

بسیاری از آیات شریفه به وضوح دلالت دارند بر این که نسبت دادن خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آن‌ها است به انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام جایز نیست بلکه شرک است. و ما در این جا بعضی از آن آیات را ذکر می‌کنیم:

(۱) «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ فَأَنْتُمْ تُؤْفَكُونَ» آیا خالق غیر از خدا هست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد، الهی جز او وجود ندارد (و عبادت و پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست) پس برای چه دروغ می‌بندید؟ (چگونه از طریق حق به سوی باطل منحرف می‌شوید و به جای الله در برابر بتها سجده می‌کنید؟!)

(۲) «أَمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ فَأَنْتُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲ آیا کسی که ابتداء خلق فرمود (و ممکنات را از نیستی به هستی می‌آورد به غیر مثال) و سپس آن را اعاده و عود می‌دهد (و قدرت دارد که خاک و استخوان پوسیده را زنده کند در روز قیامت که روز معاد و عود ارواح به اجساد باشد)، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، آیا الهی و معبودی با خداست؟ به آن‌ها بگو: (اگر چنین اعتقادی دارید) دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید)

۱ - نیز بعضی از آیات در مورد «رازقیت» هم می‌باشد.

۲ - الفاطر: ۳.

۳ - النمل: ۶۶.



(۳) (مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى؛ خداوند متعال آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز به حق (و به جا و موافق حکمت و مصلحت) نیافریده؟ و برای آن مدت و پایان معینی مقرر نموده است).

(۴) (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ؛ کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید (از اصنام و اشجار و حیوانات و شمس و قمر و کواکب و ملائکه و جن و انس) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند (زیرا خالقیت منحصر به ذات مقدس او است) هر چند برای این کار اجتماع کنند و دست به دست یکدیگر بدهند).

(۵) (أَمْرُ خُلُقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ؛ آیا این خلائق از هیچ و نیستی صرف و بدون خالق آفریده شده‌اند یا خود خالق خویش هستند؟)

(۶) (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ؛ به این مشرکین بگو: این معبودانی را که جز خدا می‌خوانید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند! یا این که در آفرینش آسمان شریکند؟)

(۷) (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؛ آیا آن‌ها همتایانی برای خدا قرار دادند به خاطر این که آنان همانند خدا آفرینشی داشتند، و این آفرینش‌ها بر آنها مشتبه شده است، بگو: خدا خالق همه چیز است).

(۸) (أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ؛ آیا این‌ها موجوداتی را شریک خدا قرار می‌دهند که قادر بر آفرینش چیزی نیستند، بلکه خودشان مخلوق او هستند).

۱ - الروم: ۸.

۲ - الحج: ۷۳.

۳ - الطور: ۳۵.

۴ - الفاطر: ۴۰.

۵ - الرعد: ۱۶.

۶ - الاعراف: ۱۹. أي كيف يشركون مع الله الخالق القادر غيره مما لا يستطيع أن يخلق شيئاً، بل هم - أي من أشركوهم معه - مخلوقون له سبحانه.

(۹) وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ^۱؛ معبودهایی را که آن‌ها غیر از خداوند می‌خوانند نه تنها چیزی را خلق نمی‌کنند بلکه خودشان خلق شده‌اند.

(۱۰) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ^۲؛ آن‌ها خدایانی غیر از پروردگار عالم انتخاب کردند (خدایانی) که مطلقاً خالق چیزی نیستند، بلکه خودشان مخلوقند.

(۱۱) (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۳؛ آگاه باشید، آفرینش (خلق کردن) و فرمانروایی (امر فرمودن) مختص به خدا است، خداوند بزرگ و با خیر و برکت، پروردگار جمیع عالم است).

(۱۲) (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ^۴؛ او همان خداوندی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید).

(۱۳) (أَنِّي يَكُونُ لَهُ لَدَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ^۵؛ چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسر و زنی ندارد؟ همه چیز را آفرید و او به هر چیزی داناست. این است خداوند پروردگار شما و نیست الهی مگر او، خالق هر چیزی است).

(۱۴) (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى^۶؛ موسی گفت: پروردگار ما، آن خداوندی است که به هر موجودی خلق او را اعطاء فرمود (و موجودش کرد، و آنچه لازم آفرینش او بوده است داده)، و سپس او را هدایت فرموده است).

(۱۵) (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ^۷؛ او است خداوندی که خلق می‌کند و بیرون می‌آورد اشیاء را از عدم به وجود و صورت بندی می‌فرماید).

۱ - النحل: ۲۰.

۲ - الفرقان: ۳. أَيْ لِأَنَّ عِبَادَتَهُمْ يَنْحَتُونَهُمْ وَيَصُورُونَهُمْ.

۳ - الاعراف: ۵۴.

۴ - السجدة: ۷. أَيْ أَتَقَنَ وَأَحْكَمَ خَلْقَ كُلِّ شَيْءٍ بِحَيْثُ أَعْطَاهُ وَوَقَّرَ لَهُ مَا يَلِيقُ بِهِ طَبَقَ الْحِكْمَةِ وَالْمَصْلَحَةِ.

۵ - الانعام: ۱۰۱ - ۱۰۲.

۶ - طه: ۵۰.

۷ - الحشر: ۲۴. تَذَكَّرْ خَالِقَ وَبَارِي هَر دُو بَه يَكْ مَعْنَى هَسْتَنْد، «الْمُصَوِّرُ» يَعْنِي عَطَا كُنَنْدَه صُور بَه أَشْيَاءَ بَه اِيْجَاد صُور دَر مُوَادِّ.



(۱۶) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛^۱ او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده، سپس خداوند به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه است).

(۱۷) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا؛^۲ ای گروه آدمیان! بپرهیزید از مخالفت پروردگاری که شما (بشر) را از یک نفس و تن (که آدم باشد) آفرید. و از آن نفس واحد، جفت او را (که حوا باشد) آفرید.

(۱۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛^۳ حمد و سپاس برای خدایی است که آسمان ها و زمین را آفرید

(۱۹) لَوْ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَتَوَمَّ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ؛^۴ او خدایی است که آسمان ها و زمین را به حق آفریده است، و روزی که پروردگار فرمان می دهد (و می فرماید به رستاخیز) بر پا شو و باش پس فوراً بر پا و موجود خواهد شد، گفتار خداوند حق است).

(۲۰) (يَبْدِئُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ)؛^۵ خداوند کسی است که آسمان ها و زمین را ابداع و ایجاد کرد، چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسری ندارد، و همه چیز را آفرید.

(۲۱) (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ)؛^۶ انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید، ولی این انسان خصومت کننده و دشمنی آشکار است).

(۲۲) لَوْ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ؛^۷ و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید، هر کدام از این ها در مداری و فلکی سیر می کنند و در حرکتند).

۱ - البقرة: ۲۹.

۲ - النساء: ۱.

۳ - الانعام: ۱. أي الشكر لله الخالق الذي ابتدع السماوات والأرض وأنشأهما...

۴ - الانعام: ۷۲.

۵ - الانعام: ۱۰۱.

۶ - النحل: ۴.

۷ - الانبياء: ۳۳.

(۲۳) (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ اِخْدایِ بِحقِ آن کس است که آفرید شما را (در وقتی که معدوم صرف بودید) پس روزی داد شما را (مادامی که زنده بودید) پس بمیراند شما را (به وقت انقضای اجل) پس زنده گرداند شما را (در روز قیامت برای جزای عمل)، آیا هست از شریک های شما (یعنی بتان که به زعم شما شریک خدایند) کسی که از این خلق و رزق و امامت و احیا از هر چیزی انجام دهد (تا بدان سبب او را پرستش توان کرد)، پاک و منزّه است خدا و برتر است از آنچه شرک به او می آورند.)

(۲۴) (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ؛ خداوند هر جنبنده ای را از آب آفرید.)

(۲۵) (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ؛ انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید)

(۲۶) (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ آن کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بپایزماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید.)

(۲۷) (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ؛ معبود و پروردگار شما خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید). یعنی «معبود» کسی جز «آفریدگار» نمی تواند باشد.

در حدیثی آمده است: «وَكَانَ قَادِرًا عَلَى أَنْ يَخْلُقَهَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِيُظْهَرَ لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ وَتَسْتَدِلُّ بِحُدُوثِ مَا يَخْدُثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ؛ (خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید) هر چند توانایی داشت که در یک چشم برهم زدن این کار را انجام دهد، لکن آن ها را در شش روز آفرید تا با این کار، آنچه را که در آسمان ها و زمین می آفریند، کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد و ملائکه به حدوث

۱ - الروم: ۴۰.

۲ - النور: ۴۵.

۳ - الرحمن: ۱۴. الضلّال: الطّین الیابس الذی له صلصلة.

۴ - الملک: ۲.

۵ - الاعراف: ۵۴.

۶ - التوحید: ۳۲۰.



و پیدایش هر يك از آن ها، در هر مرتبه، بر خداوند متعال استدلال كنند.»
علامه مجلسی رحمته الله علیه می فرماید: آیه شریفه: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ دلالت می کند بر این که نسبت خلق به انبیاء و ائمه علیهم السلام جایز نیست. و نیز فرمایش خداوند متعال: ﴿هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ﴾^۲ دلالت می کند بر این که نسبت خلق و رزق و میراندن و زنده کردن به غیر خداوند سبحان، جایز نیست و آن شرک است. سپس فرمودند: دلالت این آیات بر نفی غلو و تفویض به معانی که به زودی ذکر خواهیم کرد، روشن است، و آیاتی که دلالت بر آن می کند بیشتر از شمارش است؛ زیرا همه آیات خلق کردن و دلائل توحید و آیاتی که در کفر نصاری و بطلان مذهب شان وارد شده، بر این امر دلالت می کنند، و ما متعرض ایراد آن و تفسیر و بیان وجه دلالت آن - به جهت واضح بودنش - نمی شویم.^۳
تذکر:

توجه و تحمیل آیات مذکوره و احادیث نفی خلق و رزق - که به زودی ذکر خواهد شد - به این که «ائمه علیهم السلام بدون اذن خداوند لا من شیء خالق نیستند،

۱ - سوره رعد: ۱۶. در تفسیر کنز الدقائق: ۲۹۶/۶ نوشتند: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ لا خالق غیره فیشاركه فی العبادۃ. جعل الخلق موجب العبادۃ و لازم استحقاقها، ثم نفاه عن سواه لیدل علی قوله: (وَ هُوَ الْوَاحِدُ)، أي: المتوحد بالألوهیة. و در جلد ۱۰۷/۵ می نویسد: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ؛ فَإِنَّهُ الْمَوْجِدُ وَ الْمُتَصَرِّفُ، إِذْ لَهُ عَالَمُ الْأَجْسَامِ وَ عَالَمُ الْأَرْوَاحِ». فیلسوف معاصر نیز در تفسیر المیزان: ۳۲۶/۱۱ می نویسد: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّازُ»... أي أنه تعالى واحد فی خالقیته لا شریک له فیها... و در جلد: ۱۷۶/۱۵ می نویسد: و إذ لا خالق غیر الله سبحانه فلا مدبر للأمر غیره فلا رب یملک الأشياء و یدبر أمرها غیره. با این که روش فلسفی و عرفانی اقتضای تطوّر و ترشّح بلکه عینیت خداوند متعال با خلق می کند، که بطلان آن در محلّش مبرهن و مدلّل شده است، فلاحظ.
۲ - سوره روم: ۴۰.

۳ - بحار الانوار: ۲۵ / ۳۶۲. قال رحمته الله علیه: (قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) یدل علی عدم جواز نسبة الخلق إلى الأنبياء و الأئمة علیهم السلام و کذا قوله تعالى: (هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ) یدل علی عدم جواز نسبة الخلق و الرزق و الإمامة و الإحياء إلى غیره سبحانه و أنه شرک. ثم قال: دلالة تلك الآيات علی نفی الغلو و التفویض بالمعانی التي سنذكرها ظاهرة و الآيات الدالة علی ذلك أكثر من أن تحصی إذ جميع آیات الخلق و دلائل التوحید و الآيات الواردة فی کفر النصاری و بطلان مذهبهم دالة علیہ فلم نتعرض لإیرادها و تفسیرها و بیان وجه دلالتها لوضوح الأمر و الله یرید یهدی إلى سواء السبیل.

اما با اذن پروردگار خالق اند»، از اموری است که عین و اثری از آن در کلمات اهل بیت علیهم السلام دیده نمی شود^۱ و لا اقل یک مورد هم دیده نشده است که به عوض این که خالقیت خودشان را بالمزّه انکار نمایند، توضیح بدهند که به اذن الله محذوری ندارد و آنچه ما نفی آن می کنیم مقصود ما بدون اذن الله است!!! و ترک استفصال و نفی مطلب بالمزّه و آوردن تعلیل عقلی بر امتناع خلق کردن در این آیات و احادیثی که خواهد آمد، دلیل واضح بر نفی خالقیت غیر خداوند - به معنایی که محل بحث ما است - به نحو عموم است (چه باذن الله باشد و چه بدون اذن الله تعالی).

گفتار دوم: روایات

روایات متواتر و فراوانی دلالت دارند بر این که نسبت دادن خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آن دو است، به غیر خداوند متعال جایز نیست، بلکه شرک است، و خالق همه چیز خداوند متعال است، بلکه خالق اشیاء منزّه از اوصاف ممکنات است و بین خالق و مخلوق، و صانع و مصنوع، و مُحدث و مُحَدَّث و حاذ و محدود، تباین وجود دارد و ملاک در خلق، تغییر و زوال و حدوث و... است و ملاک در خالق این چنین نیست، بنابر این روایاتی که در این جا ذکر می شود بعضی ها معلّل به تعلیل عقلی هستند (که ملاک در خالق غیر از ملاک در مخلوق است) چنان که بیان شد، و بعضی ها نفی خالقیت غیر خداوند کرده اند بدون این که با تعلیل عقلی همراه باشند.

چنان که به اعتبار دیگر، بعضی از این روایات در خصوص نفی خالقیت ائمّه علیهم السلام وارد شده است مثل روایات اول و دوم و سوم و... و بعضی ها به نحو عام نفی خالقیت مطلق غیر خداوند می کنند. و ما در این جا برخی از آن ها را بررسی می کنیم:

۱* - شیخ طوسی رحمته الله در کتاب الغیبة فرمودند: وَأَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ تَرْكِ [بَرْكِ] الرَّهَاطِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ

۱ - هو أمّا الحسين بن إبراهيم القزويني الذين ذكره الشيخ في ترجمة الحسين بن أبي غندر أو الحسين بن إبراهيم القمي المعروف بابن الخطاط: فاضل، جليل من رجال الخاصة الذي ذكره العلامة في إجازته الكبيرة لبني زهرة و كتّاه بأبي عبد الله.

۲ - قال النجاشي: [۲۰۹] أحمد بن نوح بن علي بن العباس بن نوح السيرافي: نزيل البصرة، كان ثقة في حديثه، متقنا لما يرويه، فقيها، بصيرا بالحديث و الرواية، و هو أستاذنا و شيخنا و من استفدنا منه.

۳ - قال النجاشي: [۱۱۸۵] هبة الله بن أحمد بن محمد الكاتب أبو نصر المعروف بابن برينة، كان يذكر أن أمّه أمّ كلثوم بنت أبي جعفر محمد بن عثمان العمري، سمع حديثا كثيرا.

۴ - في نسختي «ف، م» ترك.



مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيهِ^۱ أَوْ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ [عَلِيُّ بْنُ] أَحْمَدَ الدَّلَالِ الْقُمِّيَّ^۲ قَالَ: (قال المجلسي الأول رحمته الله): وفي القوي كالصحيح، عن محمد بن علي بن بابويه أوقال: أبو الحسن علي بن محمد بن الدلال القمي قال^۵: اختلف

۱ - قال الشيخ عباس القمي في ج ۱ من الكنى والألقاب ص ۲۱۲: «أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، شيخ الحفظة ووجه الطائفة المستحقة رئيس المحدثين والصدوق فيما يرويه عن الأئمة الطاهرين عليهم السلام ولد بدعاء مولانا صاحب الأمر ع»، و نال بذلك عظيم الفضل والفخر فعمت بركته الأنام وبقيت آثاره ومصنفاته مدى الأيام، له نحو من ثلاثمائة مصنف. قال ابن إدريس في حقه «ره» إنه كان ثقة جليل القدر بصيرا بالأخبار ناقدًا للأخبار، عالما بالرجال، وهو استاذ المفيد محمد بن محمد بن النعمان «ره» وقال العلامة في ترجمته: شيخنا و فقيهما ووجه الطائفة بخراسان ورد بغداد سنة ۳۵۵ وسمع منه شيوخ الطائفة... و هو حدث السن كان جليلا حافظا للأحاديث بصيرا بالرجال ناقدًا للأخبار لم ير في القميين مثله في حفظه و كثرة علمه... مات «ره» بالري سنة إحدى و ثمانين و ثلاثمائة انتهى.

۲ - ليس في نسخ «أ، ف، م».

۳ - ج ۳ من رجال المامقاني ص ۱۱ باب الكنى: أبو الحسن الدلال ليس له ذكر في كلمات أصحابنا الرجاليين وإنما الذي عثرنا عليه رواية الكليني رحمته الله في باب تبريع القبر من الكافي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن إسماعيل عنه عن يحيى بن أبي عبد الله.

۴ - روضة المتقين: ۲۱۴/۱۲.

۵ - تنبيه: اگر کسی بگوید: این حدیث ضعیف است به جهت «احمد دلال قمی» که توثیقی ندارد و مرسل یا به حکم مرسل است: (چون در اصل مسند بوده و اسنادش را ذکر نفرموده است.) می گوئیم: اولاً: یک مبنا در بحث رجال این است که مراسیل ثقات مورد اعتماد، (در صورتی که مرسلی ثقة مثل ابن ابی عمیر، صفوان، بزطلی و طبرسی رحمته الله بر آن مرسل اعتماد کرده باشند) حجت است، و در مقدمه کتاب احتجاج می فرماید: «ولا تأتي فی أكثر ما نورد من الأخبار بإسناده إما لوجود الإجماع علیه أو موافقته لما دلت العقول إلیه أو لاشتهاره فی السیر و الكتب بین المخالف و المؤلف إلا ما أوردته عن أبي الحسن العسكري... اگر این روایت موافق مشهور - در سیر و کتب - باشد، جبر ضعف سند آن - علی المبنی - می شود، اما موافق مشهور بودن آن، ثابت نیست. و اجماعی بودنش هم دانسته نشد. بلی ممکن است مرحوم طبرسی آن را موافق با عقل و اعتبار دانسته که دیگران آن را چنین قبول نداشته باشند. پس باید برای اعتبار حدیث طریق دیگری پیدا کند، مثل این که بگوید: مضمون این حدیث موافق با آیات و روایات کثیره‌ای است (کما سیأتی عن قریب إن شاء الله تعالی) که از آن اطمینان و علم برای ما حاصل می شود. و حمل آن بر تقیه و... با تعلیل در آن و روایات دیگر سازگار نیست. ثانیاً: بحث در اعتقادات است و آن باید با اشباه و قرائن و جمع شواهد تحصیل اطمینان بلکه علم بشود، و اکتفاء به حدیث واحد اگر چه صحیح السند هم باشد کفایت نمی کند. و با توجه به آیات متظافره و روایات متواتره می خواهیم بگوییم: «اسناد خلق عالم - از آسمان و زمین و ما بینهما - به غیر خداوند متعال اگر چه به اذن الله باشد، نادرست است؛ و



جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَخْلُقُوا أَوْ يَزْرُقُوا فَقَالَ قَوْمٌ: هَذَا مُحَالٌ لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَقَالَ آخَرُونَ: بَلِ اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ الْأَئِمَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَفَوَّضَهُ إِلَيْهِمْ فَخَلَقُوا وَزَرَقُوا وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازُعًا شَدِيدًا. فَقَالَ قَائِلٌ مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعُمَرِيِّ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُوضِّحُ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ، فَرَضِيصَتِ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ، فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نُسَخَتْهُ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا خَالٍ فِي جِسْمٍ» (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) وَأَمَّا الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَزِرُقُ إِيحَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ؛ شَيْخ طوسی به سندش از شیخ صدوق و یا از علی بن دلال قمی روایت کرد (مجلسی اول می نویسد: در حدیث قوی مثل صحیح از شیخ صدوق علیه السلام یا از علی بن احمد دلال قمی): میان گروهی از شیعیان اختلافی واقع شد، گروهی می گفتند: خداوند عزوجل خلق کردن و روزی رساندن را به ائمه علیهم السلام تفویض فرمود، و گروه دیگری معتقد بودند: این امری محال و ناشدنی است، بر خداوند چنین مطلبی روا و جایز نیست، زیرا آفریدن و خلقت تنها مختص خداوند عزوجل است و اجسام قادر به خلق اجسام نیستند. و گروه دیگری قائل بودند: بلکه خداوند ائمه را بر این کار قادر ساخته و کار خلق کردن و روزی رساندن را به ایشان تفویض فرموده است، و میان شان در این موضوع مخالفت شدیدی رخ داد، تا این که یکی گفت: چرا مسأله را به ابو جعفر محمد بن عثمان بازگو نمی کنید و از

مدعی آن - در قبال این آیات و روایات - باید اقامه برهان بر آن بنماید، و با عدم اقامه برهان یا حتی شک در آن، کافی است که ما نتوانیم این ادعا را بکنیم، و لازم نیست دلیل قطعی بر خلاف آن اقامه بنماییم، بلکه با عدم تمامیت استدلال آن ها و شک در آن، در عدم التزام به آن و اعتقاد به ما هو الواقع کافی است. با آن که دلائلی که ما ذکر کردیم - اگر کسی خوب تأمل کند - مفید اطمینان بلکه علم است، فلاحظ.

۱ - الغيبة شیخ طوسی علیه السلام: ۲۹۳، الاحتجاج: ۷۱/۲، إثبات الهداة: ۷۵۷/۳ ح ۴۳ و أخرجه في البحار: ۳۲۹/۲۵ ح ۴.

او نمی‌پرسید تا حق را برای شما آشکار و واضح کند؟ زیرا او طریق و راه به صاحب امر عَلَيْهِ السَّلَام است. بنا بر این همه به أبو جعفر راضی شده و به پیشنهاد او جواب مثبت دادند، پس مطلب را در نامه‌ای مکتوب داشته و به او رساندند، و توقیعی به سوی ایشان از ناحیه مقدسه خارج شد و نسخه‌اش این گونه بود: به تحقیق، خدا همان کسی است که اجسام را آفریده، و روزی‌ها را پخش کرده؛ زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول نموده، (هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بصیر). و اما ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام، از خداوند درخواست آفریدن می‌کنند و خداوند نیز می‌آفریند، و درخواست رزق و روزی می‌کنند پس خداوند روزی می‌رساند، این‌ها را همه از جهت ایجاب درخواست و مسألت ایشان، و اعظام و احترام و بزرگداشت حق ایشان کند.

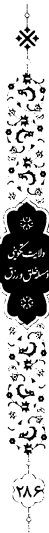
حقیر می‌گوید: امام عَلَيْهِ السَّلَام تصریح فرمودند: خداوند خالق اجسام و مقسم ارزاق است؛ به دلیل این که جسم نیست و حلول در جسم نمی‌کند و مثل و شبیه و نظیر ندارد. و این اشاره به دلیل عقلی دارد و آن این است که: «جسم یا حال در جسم، قادر بر خلق نیستند».

لازم به تذکر است که در سؤال سائل از قول دوم، تعبیر به تفویض شده است، چنان که از روایات بسیار همین مطلب استفاده می‌شود. گویا قائلین این قول را مفوضه می‌گفتند؛ چون مفوضه می‌گویند: ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام به اذن و امر خداوند، این کار را می‌کنند، و علامه مجلسی عَلَيْهِ السَّلَام در بیانی مفصل در بحار الانوار و شیخ حر عاملی عَلَيْهِ السَّلَام و ملا حبیب خوئی عَلَيْهِ السَّلَام در شرح نهج البلاغه و مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه از قائلین به خالقیت و... به تفویض و مفوضه تعبیر می‌کنند. شیخ صدوق عَلَيْهِ السَّلَام بعد از ابطال قول به خالقیت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام، حدیث ردّ بر

۱ - تذکر: قبلاً گذشت که ملاصدرا در شرح اصول کافی: ۱۸۹/۳ در شرح حدیث: «خَالِقٌ وَلَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، يَخْلُقُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْأَجْسَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَلَيْسَ بِجِسْمٍ، وَ يُصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَ لَيْسَ بِصُورَةٍ...» می‌نویسد: «قد ثبتت و تحقق في موضعه: أَنَّ الْعِلَّةَ الْمَوْجُودَةَ وَ مَعْلُولَهَا لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ نَوْعٍ وَاحِدٍ، وَ إِلَّا لَزِمَ أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ عِلَّةً لِنَفْسِهِ... فظهر أن خالق الأجسام يتمتع أن يكون جسماً من الأجسام و كذا مصور الصور يستحيل أن يكون صورة من نوعها» و علامه مجلسی عَلَيْهِ السَّلَام در مرآة العقول: ۳۵۲/۱ نیز آن را نقل فرمودند.

۲ - به جلد ۲۵ بحار الانوار علامه مجلسی عَلَيْهِ السَّلَام مراجعه شود.





مفوضه را می آورد که امام علیه السلام نیز در رد آن ها به آیه: «أَمَرَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» استشهاد فرمودند.^۱ و در این آیه شریفه نسبت شرک داده است به کسانی که قائل به خالقیت غیر خداوند هستند. و اصحاب امامیه برای رد قائلین به این طائفه (یعنی کسانی که ائمه علیهم السلام را خالق و رازق عالم به اذن الله می دانستند) به روایات رد تفویض استدلال می نمودند و آن ها را «مفوضه» نامیدند، و کلام مرحوم محقق تنکابنی در تصدیق این امر، سابقا گذشت،^۲ و نیز کلمات دیگر اعلام علیهم السلام، فلاحظ کتبهم حتی تعرف صحه ما ذکرناه.

* ۲ - شیخ صدوق رحمته الله روایت کرده است: كَانَ الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «... اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْخَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَأَتُبُّا إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ اللَّهِ إِنِّي أَتُبُّ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ تَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَمِنْكَ الرِّزْقُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَخَالِقُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَآبَائِنَا الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ لَا تَلِيْقُ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ وَ لَا تَضِلُّ الْإِلَهِيَّةُ إِلَّا لَكَ فَالْعَيْنِ النَّصَارَى الَّذِينَ صَغَرُوا عَظَمَتَكَ وَالْعَيْنِ الْمُضَاهِيْنَ لِقَوْلِهِمْ مِنْ بَرِيَّتِكَ اللَّهُمَّ إِنَّا عَبِيدُكَ وَأَبْنَاءُ عَبِيدِكَ لَا نَمْلِكُ لَأَنْفُسِنَا نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا اللَّهُمَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ أَبَاتِابَ فَتَحْنُ مِنْهُ بَرَاءَةً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَيْنَا الْخَلْقُ وَ عَلَيْنَا الرِّزْقُ فَتَحْنُ بَرَاءَةً مِنْهُ كِبْرَاءَةً عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليهما السلام مِنَ النَّصَارَى اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَدْعُهُمْ إِلَى مَا يَزْعُمُونَ فَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا يَقُولُونَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا يَدْعُونَ وَ لَا تَدْعَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْهُمْ دِيَارًا إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»^۳ حضرت امام رضا علیه السلام در دعای خود می فرمودند: خدایا من بیزارم از این که معتقد شوم نیرو و قدرتی دارم (مستقل از نیرو و قدرتی که تو دادی)، نیرو و

۱ - الرعد: ۱۶.

۲ - اعتقادات الامامية للصدوق: ۱۰۰.

۳ - قصص العلماء: ۴۸.

۴ - في المصدر: اللَّهُمَّ إِنِّي أBR إِلَيْكَ.

۵ - في نسخة: و البنا الرزق.

۶ - في المصدر: ما يزعمون رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا.

۷ - اعتقادات الامامية للصدوق: ۹۹، و اعتقادات: ۳۲۰ چاپ مؤسسه الهادی علیهم السلام.

قدرتی نیست مگر به لطف و عنایت تو، خدایا من بیزارم از کسانی که مدّعی شوند در باره ما چیزی را که برای ما صحیح نیست.

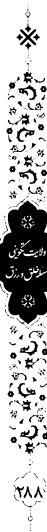
خدایا من بیزاری می جویم به سوی تو از کسانی که در باره ما سخنی را بگویند که ما در باره خود آن را نگفته ایم. خدایا، خلق کردن و آفرینش و روزی دادن برای تو است، فقط تو را می پرستیم و فقط از تو یاری می خواهیم، تو آفریننده ما و آفریننده اجداد و پدران ما هستی. خدائی جز برای تو شایسته نیست و (پروردگاری و) ربوبیت جز برای تو صلاحیت ندارد. پس لعنت کن بر نصرانیان که عظمت تو را کوچک انگاشته اند و لعنت کن تمام گروهائی که اعتقادی شبیه آن ها داشته باشند. خدایا ما بندگان تو و فرزند بندگان هستیم، قدرت سود و زیانی برای خود نداریم و نه می توانیم جلوی مرگ و زندگی و حشر و نشر را بگیریم، خدایا هر کس به خدائی ما معتقد شود، از او بیزاریم، و هر که مدّعی گردد که آفرینش (و خلق کردن) و روزی دادن بدست ما است، از آن ها نیز بیزاریم، مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصاری. خدایا ما آن ها را به چنین اعتقادی و انداشته ایم، ما را مواخذه از اعتقاد آن ها نفرما، ما را ببخش از ادعای بی جای آن ها. و بر روی زمین احدی از ایشان را باقی نگذار، اگر آن ها را باقی گذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز فاجر و کافر تولید نخواهند نمود.»

حقیر می گوید: مقصود از خلق، اعم است از خلق ابداعی و ایجاد از هیچ باشد و یا خلق انسان از نطفه و یا خلق آسمان و زمین از ذره باشد، که خالقش خداوند است.

جواب بعضی از شبهات:

اگر کسی بگوید: مستفاد از حدیث این است که خطای غلات در نسبت دادن این افعال و صفات غریبه به حجت های الهی نیست بلکه منشأ خطای شان تقصیر در معرفت خداست؛ چون متوجه نشدند که صفات و شؤونات خداوند، اعظم و اجل از این صفات است، همان طوری که غلو نصاری در مورد حضرت عیسی علیه السلام به همین جهت بود.^۱

جواب این است که اولاً: با تأمل در این حدیث، نادرستی کلام آن ها واضح



می‌شود؛ زیرا امام علیه السلام برائت و بیزاری جستند از کسانی که در شأن آن‌ها چیزی قائل شدند و به آن‌ها نسبت‌هایی داده‌اند، که حق نیست و خودشان نفروموند و قائل نیستند، که از جمله آن‌ها نسبت خلق کردن باشد. فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَمِنْكَ الرِّزْقُ... اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَ خَالِقُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَ آبَائِنَا الْآخِرِينَ...» با وجود این تصریحات - اگر چه این قسمت را در کتاب‌شان نیاورده و از حدیث حذف نموده‌اند^۱ - چگونه گفته می‌شود که امام علیه السلام از نسبت دادن این افعال و اوصاف به خودشان ابراز انزجار و بیزاری نکرده‌اند، و خطای غلات در این نسبت دادن‌ها نیست، بلکه، تقصیر در معرفه الله است که شأن خدا از این اوصاف و شؤونات اجل است؟^۲ ثانیاً: بعد از این همه آیات و احادیث وارد شده که خالق آسمان و زمین و آنچه در میان آن دو است، فقط خداست و نفی خالقی غیر خداوند نمودند، و نیز تعلیلات عقلی که در احادیث بر نفی آن آمده است، چگونه می‌شود بگوییم: خطای غلات - چه در این حدیث و چه در احادیث دیگر - در این نسبت‌ها و اوصاف و افعال نیست...؟^۳

ثالثاً: غلو نصاری در نسبت دادن حضرت عیسی علیه السلام به الوهیت، ملازمه‌ای ندارد با این که هر چه نصاری به حضرت عیسی علیه السلام از اوصاف و افعال هم نسبت داده باشند، درست باشد، با این که در این حدیث، به صراحت این افعال و اوصاف را نفی و رد و انکار نموده است.

و عجیب این است که در این کتاب، حکایتی نقل می‌کند که: وقتی در مورد فرقه علی‌اللمی‌ها از بعضی بزرگان سؤال کردند، ایشان در جواب گفتند: «إِنَّ هَذِهِ الْفِرْقَةَ إِنَّمَا عَرَفُوا عَلِيًّا وَ جَهِلُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ» یعنی این‌ها اکنون علی علیه السلام را شناختند و خدا را نشناختند!!

نمی‌دانم این چه جوابی است؟ که اگر کسی بگوید که من خداوند متعال

۱ - اما آنچه ذکر نموده: «وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَيْنَا الْخَلْقُ وَ عَلَيْنَا الرِّزْقُ فَتَخُنْ إِلَيْكَ مِنْهُ بَرَاءً» کفایت در مطلوب می‌کند.

۲ - الغلو والفرق الباطنية: ۵۹.

را قبول دارم، ولی امیرمؤمنان علیؑ را ازلی و ابدی و سرمدی و لازمانی و لا مکانی و... می دانم، (و اوصاف ذاتی حق تعالی را به امیرالمؤمنینؑ نسبت بدهد بلکه اوصاف فعلی خدا را نیز به آن ذوات پاک نسبت دهد، مثل این که بگوید: علیؑ خالق و رازق ماسوی الله است، یا هزار اسم و صفتی که در دعای جوشن کبیر و غیر آن آمده را به آن حضرت نسبت بدهد) تازه علیؑ را شناخته، و خداوند فوق این اوصاف باشد؟!۱

رابعاً: اگر در جایی و حدیثی منشأ غلو، تصغیر عظمت پروردگار باشد (نه اسناد صفات به حجة الله) چگونه آن را به عنوان قانون و قاعده کلی در همه موارد مطرح کرده و هر حدیثی - ولو نص و صریح در نفی بعضی از افعال و صفات از غیر خداوند باشد - را توجیه و تأویل می نماید؟

خامساً: اگر نسبت دادن این افعال (خلق و رزق و...) به پروردگار نادرست است و به تعبیر ایشان: «لم يتفطنوا إلى أن الصفات والشؤون الإلهية أعظم من ذلك»^۲ پس چگونه خداوند خالق و رازق انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است؟ و یا خالق و رازق محمد و آل محمد علیهم السلام می باشد؟ مگر این که قائل شوند که آن ذوات مقدسه علیهم السلام مخلوق نیستند که در این صورت «لکانوا آلهة أخرى...».

ایشان در تحکیم مبنای خود (که نسبت خلق و رزق و اماته و احیا و قبض و بسط به خداوند نادرست است و برای اهل بیت علیهم السلام به اقدار از خداوند است) به این حدیث استدلال می کند: عن مولانا العسکری علیہ السلام: «إِنَّ عَلِيًّا وَوَلَدَهُ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ لَا يَقْدِرُونَ إِلَّا عَلَى مَا أَقْدَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَلَا يَمْلِكُونَ إِلَّا مَا مَلَكَهُمْ اللَّهُ [لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا، وَلَا قَبْضًا وَلَا بَسْطًا وَلَا حَرَكَةً وَلَا سَكُونًا إِلَّا مَا أَقْدَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَطَوْقَهُمْ، وَإِنْ رَبَّهُمْ وَخَالِقُهُمْ يَجِلُّ عَنْ

۱ - اگر کسی بگوید: «ازلی» و «ابدی» دو اسم حادث و مخلوق هستند و در این صورت، اشکالی ندارد مراد از آن دو اسم، اهل بیت علیهم السلام باشند. می گوییم: بلی همه اسماء خداوند، مخلوق و حادث هستند، اما معنای «ازلی و ابدی و سرمدی و لم یلد و...» را به امیرالمؤمنینؑ نسبت دادن، غلط و مستلزم تعدد قدماء و... می شود، بلی اسم «ازلی» مخلوق و حادث است، اما معنای آن، موجب بی نیازی از خداوند می شود؛ زیرا جعل و خلق به شیء ازلی تعلق نمی گیرد، و موجود ازلی، بی نیاز از خالق و منشأ است.

۲ - الغلو والفرق الباطنية: ۵۸، تقریر بحث شیخ محمد سند.



صِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ، وَيَتَعَالَى عَنْ نُعُوتِ الْمُتَخَوِّدِينَ. وَإِنَّ مَنِ اتَّخَذَهُمْ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمْ
أَزَبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْكَافِرِينَ، وَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (۱) و می نویسد: این
حدیث صریح است در اسناد این صفات به امیرالمؤمنین و اولاد طاهرين آن
حضرت علیه السلام به اقدار از جانب خداوند (نه مستقلاً از خودشان)؛ بلکه در ذیل
حدیث، ادعای برهان عقلی نموده که استناد این اوصاف به خداوند مستلزم
اتصاف خداوند به نقائص و حدود می شود، و عبارتش این است: «بَلْ إِنَّ ذِيلَ
كَلَامِهِ علیه السلام يَشِيرُ إِلَى بَيَانِ عَقْلِي بَرَهَانِي عَلَى ثُبُوتِهَا لَهُمْ بِإِقْدَارِ مَنْ اللَّهُ، حَيْثُ بَيَّنَّ علیه السلام
أَنَّ هَذِهِ الصِّفَاتِ وَالْأَفْعَالِ مِنَ الْإِمَاتَةِ وَالْإِحْيَاءِ وَالنَّشْرِ وَالْقَبْضِ وَالْبَسْطِ وَالْحَرَكَةِ
وَالسَّكُونِ هِيَ فِي الْأَصْلِ صِفَاتُ الْمُحَدَّثِينَ الْمَخْلُوقِينَ؛ لِأَنَّ الْإِمَاتَةَ وَالْإِحْيَاءَ وَالنَّشْرَ
وَالْقَبْضَ وَالْبَسْطَ عِنْدَ مَا كَانَ فِعْلاً مُتَعَلِّقاً بِالمَادَّةِ وَالْجِسْمِ فَالْفَاعِلُ لَهُ لَا يَبْدَأُ أَنْ يَكُونَ
لَهُ تَعَلُّقٌ بِالْجِسْمِ وَالْجِسْمَانِي فَلَا يَبْدَأُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَضْعٌ خَاصٌّ فِي المَادَّةِ مُحَاذِي لِلْجِسْمِ
الْمَنْفَعَلِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَ الرُّوحِ الْحَيَاةِ أَوِ المَادَّةِ أَوِ الرُّوحِ وَالْجِسْمِ الْمُنْشَرِّ، كَمَا أَنَّ الْقَبْضَ وَ
الْبَسْطَ وَالْحَرَكَةَ وَالسَّكُونِ فِي الْجِسْمِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِالْجِسْمِ مِنْ نَفْسٍ وَنَفُوسٍ هُوَ الْآخِرُ
أَيْضاً أَعْمَالٌ مَادِّيَّةٌ يَتَعَالَى عَزَّ اسْمُهُ عَنِ الْإِتِّصَافِ بِمَا تَتَضَمَّنُ مِنْ حُدُودِهِ وَنَقَائِصِهِ.»^۲
حاصل کلام شان این است که: ذیل حدیث امام عسکری علیه السلام اشاره به
برهان عقلی است بر ثبوت این صفات و افعال برای ائمه علیهم السلام به اقدار از جانب
خداوند متعال؛ که امام علیه السلام بیان کردند که این صفات و افعال - از میراندن و
زنده کردن و نشر و قبض و بسط و حرکت و سکون - در اصل از صفات محدثین
مخلوقین است؛ زیرا این افعال (میراندن و زنده کردن و نشر و قبض و بسط)
وقتی به ماده و جسم تعلق بگیرد، فاعل او باید برایش تعلق به جسم و جسمانی
باشد، پس باید برای آن فاعل وضع خاص در ماده باشد، مقابل با جسم منفعل
که روح زنده شده یا مرده... متعلق به اوست، (مثلاً وقتی بخواهد جسم مرده ای
را زنده کند احتیاج به نفخ و... دارد و خداوند متعال منزّه از نفخ و پُف کردن و
حرکات جسمانی و سکنتات است) چنان که قبض و بسط و حرکت و سکون در
جسم و آنچه به جسم تعلق می گیرد از نفس و... افعال مادی است که خداوند
متعال از اتصاف به حدود و نقائص ماده منزّه است.

۱ - تفسیر المنسوب إلى الامام العسکری علیه السلام : ۵۷، الاحتجاج: ۲ / ۴۳۸.

۲ - الغلو و الفرق الباطنية: ۶۷، تقریر بحث شیخ محمّد سند.

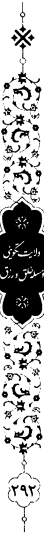
جواب این است که اولاً مقصود از عبارت حدیث «إِنَّ رَبَّهُمْ يَجْلُ عَنْ صفات المحدثين» با عبارت بعدش: «وَيَتَعَالَى عَنْ نعوت المحدودين» این است که: پروردگارشان و خالق شان منزّه و اجلّ است از این که به صفات مخلوقین (مانند: مکانی، زمانی، متجزّی مقداری، عددی و قابل توهّم و تصوّر و تخیّل) متّصف شود و متعالی از حدود محدودین و مخلوقین است.

نه این که مقصود و معنای عبارت: «إِنَّ رَبَّهُمْ وَ خَالِقَهُمْ يَجْلُ عَنْ صفات المحدثين» این باشد که خداوند متعال از این صفات و افعال - از اماته و احیاء و نشر و قبض و بسط و حرکت و سکون - منزّه است و این صفات در اصل، صفات محدث و مخلوق است؛ چون وقتی بخواهد به ماده و جسم تعلّق بگیرد فاعلش (نمی تواند خداوند باشد بلکه) باید جسم و جسمانی باشد... ثانیاً: این همه افعال از احیاء و اماته و قبض و بسط... که در کتاب و سنت به خداوند نسبت داده شده، چگونه معنا می شود؟!

ثالثاً: با این که امام علیه السلام در این حدیث فرمود: «إِنَّ رَبَّهُمْ وَ خَالِقَهُمْ يَجْلُ عَنْ صفات المحدثين؛ یعنی پروردگار و خالق شان...» چگونه امام علیه السلام صفت خالق بودن خداوند - که از صفات فعل است - را از بقیه صفات جدا نموده و «خالقیت» خداوند را مفروغ عنه گرفته با این که همین اشکالی که مؤلف کتاب نموده، در مورد «خالق» بودن خداوند هم جاری است.

رابعاً: بحث در ایجاد و اعدام و... است (که آن هم از صفات فعل پروردگار است)، نه این که بحث در تصرّف در موجود باشد که اسنادش به اهل بیت علیهم السلام عقلاً جایز و ممکن است و هیچ محذوری ثبوتاً ندارد.

خامساً: این چه برهان عقلی است که بگوییم: «وقتی که اماته و احیاء و قبض و بسط به ماده و جسم تعلّق بگیرد، فاعلش باید برایش تعلّق به جسم و جسمانی داشته باشد؟ مگر در بحث «متکلم» بودن خداوند گفته نمی شود که: خدا ایجاد صوت و نقش و... می کند، بدون این که محتاج به حنجره و دهان و دندان و هوا و... باشد؟ آیا اشکال دارد بگوییم: خداوند بدون نفخ و پُف کردن و بدون دست و ادات و آلات و صرفاً با اراده خود، ایجاد روح و یا اماته و قبض و بسط می فرماید؟»



سادساً: چگونه تعلیلات عقلی در اخبار بر این که جسم نمی‌تواند جسم بیافریند را ملاحظه و توجه نمودند مانند: تَوَقَّعَ شَرِيف: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا خَالٍ فِي جِسْمٍ» و «وَكَيْفَ يُنْشِئُ الْأَنْشِيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ» و «وَإِتِّدَادُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنَّ لَا إِتِّدَادَ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدَأٍ عَنِ إِتِّدَادٍ غَيْرِهِ»^۱ و...

سابعاً: اگر آنچه مؤلف کتاب «الغلو والفرق الباطنية» می‌گوید درست باشد (که وقتی میراندن و زنده کردن و نشر و قبض و بسط به ماده و جسم تعلق بگیرد، فاعل او باید برایش تعلق به جسم و جسمانی باشد، و خداوند منزّه است از اتّصاف به این افعال و صفات...)، پس خالق و فاعل این ذواتی که خلق و رزق و قبض و بسط و... به آن استناد داده می‌شود، کیست؟ و چگونه خداوند این ذوات را خلق کرده با این که این‌ها نیز اجسام هستند؟

به بیان دیگر: حدیث شریف تصریح می‌کند که اهل بیت علیهم‌السلام «لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا وَلَا قَبْضًا وَلَا بَسْطًا وَلَا حَرَكَةً وَلَا سَكُونًا» و این صفات و ویژگی‌هایی که از صفات مُحدّثات است، در آن بزرگواران وجود دارد، پس طبق مبنای ایشان، این صفات را خداوند متعال نمی‌تواند در ایشان قرار بدهد؛ چون فاعل چنین صفاتی باید جسم و جسمانی باشد. لذا یا باید خودشان ایجاد کرده باشند که محال است، و یا دیگری ایجاد کرده باشد. و اگر آن دیگری هم جسم و جسمانی باشد، همین سؤال در بوجود آورنده آن هم مطرح می‌شود، پس تسلسل لازم آید که محال است. اما اگر آن دیگری جسم و جسمانی نباشد و علامت محدّثات در او نباشد، مطلب ما ثابت می‌شود.

ثامناً: آیا خداوند هم اکنون می‌تواند انسان صد سر بیافریند؟ آیا خداوند متعال الآن نمی‌تواند خرق الساعة، ایجاد و ابداع شیئی کند؟ اگر می‌تواند، پس چگونه گفته‌اند: «خداوند اجل و منزّه است از آفریدن اجسام و...» مگر این که بگویند: خلق جسمانیات شرائطی را می‌طلبد... که این همان «قاعده الواحد» است، که ما بطلان آن را در کتاب «شرح تجرید» مفصلاً اثبات کرده‌ایم.

۱ - التوحید: ۴۰.

۲ - التوحید: ۳۶.

تاسعاً: با توجه به صدر حدیث مطلب واضح تر می شود، در صدر حدیث آمده: «فَعَلِمَ بِهَذَا أَنَّ الَّذِي ظَهَرَ مِنْهُ [مِنْ] الْمُعْجَزَاتِ إِنَّمَا كَانَتْ فِعْلُ الْقَادِرِ الَّذِي لَا يُشْبِهُ الْمَخْلُوقِينَ، لَا فِعْلُ الْمُحْدَثِ الْمُخْتَلَجِ - الْمُشَارِكِ لِلضَّعْفَاءِ فِي صِفَاتِ الضَّعْفِ ... فَتَنْظُرُوا إِلَى عَبْدٍ قَدْ اخْتَصَّ [اللَّهُ] بِقُدْرَتِهِ - لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ، وَ أَتَرَهُ بِكَرَامَتِهِ لِيُوجِبَ بِهَا حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ لِيَجْعَلَ مَا آتَاهُ مِنْ ذَلِكَ ثَوَاباً عَلَى طَاعَتِهِ، وَ بَاعِثاً عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَ مُؤْمِناً عِبَادَةَ الْمُكَلَّفِينَ مِنْ غُلَاطٍ مَنْ نَصَبَهُ عَلَيْهِمْ حُجَّةً، وَ لَهُمْ قُدْوَةٌ ...». پس معلوم می شود معجزاتی که از علی (علیه السلام) سرزده کار او نیست - که (مخلوق) حادث و نیازمند است - بلکه کار خدای توانایی است که شباهتی به مخلوقین ندارد ... خدا بنده ای را اختصاص داده به قدرت (فوق العاده) الهی تا مقام و منزلت او نزد خدا روشن شود و او را به کرامت و لطف خویش مخصوص گردانیده تا حجت بر مردم تمام شود و این الطاف، پاداش اطاعت او باشد و موجب پیروی دستورش گردد و بندگان (با صدور معجزات و خارق العادات) در تشخیص حجت و مقتدا، ایمن از اشتباه باشند.

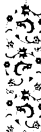
عاشراً: این بیان مؤلف در حقیقت به قاعده‌ی فلسفیه‌ی «الواحد و عقول و مجردات برای ربط حادث با قدیم» بر می گردد که ما در شرح مفصل بر «تجريد الاعتقاد» بیش از دوازده اشکال بر آن ذکر کردیم، و آن را امری بیش از وهم خیال نمی دانیم ...

اگر گفته شود: این ها که خالق و رازق و محیی و ممیت و قابض و باسط این عالم هستند، جسم نیستند تا خداوند متعال جسم بیافریند، بلکه مجردات و عقول هستند، و خلق شان مثل خلق سایر مخلوقات نیست.

در جواب می گوئیم: اولاً: چگونه این مجردات و عقول (که جسم و جسمانی نیستند)، جسم آفریده اند (بینونت بین مجرد و جسم)؟ و این خود نقض بر مؤلف کتاب مذکور است.

ثانیاً: آیا مخلوقی وجود دارد که حادث و مسبوق به عدم نباشد و ابتداء نداشته باشد، و از جسم و مقدار و عدد و اجزاء و زمان و مکان، خالی باشد که اسم آن را مجرد بنامیم؟

ثالثاً: این کلام مستلزم انکار خالقیت خداوند عالم نسبت به آسمان و زمین



و ستارگان و شمس و قمر و جبال و نبات و اشجار و حیوانات و انسان‌ها... است. و این همان «قاعده الواحد» است که فاسد و نادرست بوده و موجب انکار بسیاری از اصول مسلم دین است.

تکمیل بحث

اگر کسی بگوید: 'اسماء و صفات پروردگار یا ذوات نوری محمد و آل محمد ﷺ ویا... قبل از اراده و مشیت هستند و مشیت و اراده خداوند چند مرتبه متأخر از آن‌ها است.

به عبارت دیگر: اسماء و صفات پروردگار مخلوقات هستند نه مانند مخلوقات دیگر که به اراده خداوند خلق شده باشند، بلکه خود خدا آن‌ها را بدون اراده و مشیت آفریده است. و روایات مربوط به اراده و مشیت، اسماء و صفات را نمی‌گیرد و این‌ها مربوط به اجسام است.

در جواب می‌گوییم: آیا اسماء و صفات «مخلوق و حادث» هستند یا «قدیم و غیر مخلوق»؟ فساد صورت دوم واضح است.^۱ و اگر اعتراف کند به این که حادث و مخلوق پروردگار هستند (و چاره‌ای جز این اعتراف وجود ندارد)، سؤال این است که: آیا خداوند از ذاتش عطاء کرده و خودش متطور به آن‌ها گشته؟ یا آن‌ها به فعل پروردگار محقق شدند و به ایجاد و ابداع و انشاء خداوند موجود گشتند؟

در صورت اول مستلزم تولّد از ذات حق و تغییر و دگرگونی ذات خدا خواهد بود که امری محال است. و در صورت ثانی (که به فعل و ایجاد خداوند موجود شده باشند)، فعل و ایجاد خداوند حادث است، و ما اسم آن را - به تبع روایات

۱ - این قسمت، بحث و مذاکره ما با بعضی از معاصرین در نجف اشرف بوده، که به شکل «اگر گفته شد» و «می‌گوییم» در این جا ذکر می‌گردد.

۲ - و اگر قائل شود «قدیم و مخلوق»؟ فساد آن بسی واضح است: زیرا ما سوی الله مسبوق به عدم حقیقی هستند و قدیمی جز خداوند متعال نداریم و مخلوق قدیم جز تناقض چیز دیگری نیست. و اگر مقصود از اسم، معنی و معانی باشد، چنان که قائل شود مقصود از اسم همان حقیقت «علم» و حقیقت «قدرت» حق تعالی است، در این صورت اسماء، مخلوق و حادث نیستند بلکه عینیت ذات حق با اسم و صفت لازم آید و نیز موجب خلوّ ذات حق تعالی از علم و قدرت خواهد بود چنان که این شاء الله تعالی بیان خواهد شد.



- اراده گذاشتیم. و این خود، اعتراف است به این که فاعلیت خداوند متعال، فاعلیت بالاراده و المشیة و الابداع است، زیرا «اراده تعالی احداثه»^۱ و «إن الابداع و المشیة و الارادة معناها واحد و الاسماء ثلاثة»^۲ پس ناگزیر، باید بپذیرند که اسماء و صفات و یا حقیقت ذات محمّد و آل محمد علیهم السلام، مخلوق و متعلّق فعل و ایجاد خداوند واقع شدند و در نتیجه، همه اشیاء به فعل و اراده و مشیّت و ایجاد خداوند محقّق شده اند.

باری، همین که اعتراف کند که اسماء و صفات را خود خدا آفریده یعنی متعلّق فعل و جعل و خلق خدا واقع شده است و ما همین را «اراده» خداوند می دانیم.

اگر گفته شود: آن ها خود «فعل» پروردگارند و قبل از اراده هستید، و احتیاج ندارند که به اراده و مشیّت خداوند موجود شوند و اراده و مشیّت در مرتبه متأخّر و به جسمانیت تعلّق می گیرد.

می گوییم: مقصود شما از این که آن ها «فعل» خداوند هستند، چیست؟ آیا فعل به معنای مصدری یا فعل به معنای اسم مصدری؟ اگر گفته شود: آن ها «فعل» به معنای مصدری هستند، فساد این کلام بی نیاز از بیان است؛ چون مسلماً آن ها موجودات متحقّق در خارج هستند.

و اگر گفته شود: اسماء و صفات یا حقیقت اهل بیت علیهم السلام یا انوار پاک آن ها، «فعل» به معنای اسم مصدری هستند؛ می گوییم: این «فعل» به معنای اسم مصدری (که در خارج محقّق و موجودند)، آیا حادث و مخلوقند یا قدیم و غیر مخلوق؟ در صورت ثانی، که فسادش بی نیاز از بیان است. در صورت اول می گوییم: خداوند خودش عین آن ها گشته و متظوّر به آن ها شده است، یا به فعل و ابداع و اراده اش آن ها را موجود و محقّق نمود؟ اگر این شقّ ثانی را بپذیرد، نقض ادّعای اول خودش نموده است (که آن ها متعلّق اراده پروردگار واقع نمی شوند و اراده متأخّر از آن ها است و آن ها خود فعل خداوند هستند). اگر گفته شود: آن اسماء و صفات کار خود خداست و خود خدا آن را خلق

۱ - التوحید: ۱۴۷ حدیث ۱۷.

۲ - التوحید: ۴۳۵ باب ۶۵ حدیث ۱.



و تحقیق داده است نه این که خداوند به اراده و مشیت - که متأخرند^۱ - آن‌ها را محقق نموده باشد.

گوییم: همین که گفتید کار خداست، پس به فعل و ایجاد او استناد داده شد و همین در اثبات مراد ما کافی است. بعد از اعتراف به این که آن‌ها فعل به معنای اسم مصدری و مخلوق هستند، واضح می‌گردد که خداوند با فعلش آن‌ها را موجود کرده است.

اگر گفته شود که آن‌ها (یعنی اسماء و صفات و یا محمد و آل محمد علیهم‌السلام و یا... هر تعبیری که آن‌ها می‌کنند) نه جوهرند و نه عرض بلکه مجردات هستند، و بلکه خود «عالم» و «قادر» و... هستند که صفات خداست، یعنی حقیقت «علم» و «قدرت» خداوند این‌ها هستند نه این که «ذاتی باشند که علم برای شان باشد»^۲.

می‌گوییم: اولاً در محلّش ثابت شده که همه ما سوی الله، زمانی و مکانی و متجزّی و مقداری و عددی و حادث به حدوث حقیقی (یعنی مسبوق به عدم صریح) می‌باشند.

ثانیاً: آیا خداوند در ذاتش علم و قدرت و حیات دارد یا ندارد؟ در صورت ثانی، خداوند در ذاتش عاری از علم و قدرت خواهد بود و آن که بالضرورة و البداهه کلامی باطل و نادرست است. و حال آن که ذات حق تعالی «علم، قدره، و حیات» و انکار آن مکابره و جهل به اخبار و آثار است. و چگونه آن‌ها عین علم خداوند باشند، و حال آن که علم خداوند عین ذات اوست؟ علاوه بر این که آیا خداوند به علم و قدرتش اسماء و صفات را آفریده یا نه؟ اگر به علم و قدرت آفریده باشد - که چنین است - پس آن‌ها غیر از علم و قدرت ذات حق هستند. مگر آن‌ها و کمالات شان مخلوق و اعطای پروردگار نیستند؟ خداوند آن‌ها را ایجاد نموده و علم شان را نیز خداوند داده و ذاتی شان نیست، چگونه گفته

۱ - به زعم مستشکل اراده چند مرتبه متأخر است.

۲ - آیا اسماء و صفات حادث هستند و یا قدیم و عین ذات حق تعالی؟ در صورت ثانی، مستلزم قدم و عینیت اسماء و صفات با ذات حق لازم آید که فسادش واضح است. و در صورت اول، لازم آید خلّو ذات حق تعالی از اوصاف علم و قدرت که آن هم فسادش احتیاج به بیان ندارد.

می‌شود که: آن‌ها حقیقت علم و قدرت هستند، نه «ذاتٌ ثبت له العلم». اگر گفته شود: چگونه خداوند که این علم را ندارد، علم داده است، پس آیه مسانخ بلکه مشابه ذو‌الآیه است.

می‌گوییم: علم خداوند مباین با علم خلق است، و علم مخلوق قابل اعطاء و اخذ و زیاده و نقیصه است، اما علم خداوند - که خودش علم و حیات و قدرت است - قابل اعطاء و اخذ و کم و زیاد و... نیست. علاوه بر این که خداوند اعطایش از ذات نبوده و ایجاد لا من شیء بوده است، و قاعده «معطى شیء فاقد شیء نمی‌تواند باشد»، در فاعلی تمام است که فاعلیت از ذات باشد نه فاعل بالاراده و المشیة و خالق لا من شیء.

اگر گفته شود: این‌ها، آیات علم و قدرت و... خداوند هستند.

می‌گوییم: این مطلب، کلامی درست و صحیح است، اما آیات مباین با ذو‌الآیه است، و بینونت و عدم سنخیت بین خداوند و همه ما سوی الله از مسلمات آیات و اخبار و براهین عقلیه است.

اگر گفته شود: آیه با ذو‌الآیه باید اشتراکی بین‌شان باشد و مباین، آیه مباین نمی‌شود.

می‌گوییم: چگونه بنا و ساختمان زیبا و دستگاه عجیب - مثلاً - کامپیوتر، دلالت بر علم و عقل مهندس می‌کند، که مستشکل (فیلسوف یا...) آن دور از یک سنخ نمی‌داند و علم و عقل را مجرد می‌داند.^۱

امام رضا علیه السلام فرمودند: «بِتَشْغِيرِهِ الْمُشَاعِرَ عَرِفَ أَنَّ لَا مُشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عَرِفَ أَنَّ لَا جَوْهَرَ لَهُ؛ از این که خداوند مشاعر را مشاعر قرار داد، معلوم می‌شود که خودش مشاعر ندارد و این که جواهر را جواهر قرار داد، دانسته می‌شود خودش در ذاتش، جوهر ندارد».^۲

نیز امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «مُسْتَشْهِدٌ بِخُذُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْلَتِيهِ؛^۳ این که

۱ - لازم به یاد آوری است که ما وجود مجزئی غیر خداوند را منتفی می‌دانیم.

۲ - التوحید: ۳۷.

۳ - امام رضا علیه السلام مباین را آیه و علامت مباین قرار داده است.

۴ - التوحید: ۶۹ حدیث ۲۶.



اشیاء را حادث قرار داده است، دلیل بر ازلت اوست». و غیر این موارد که مباین، دلیل و آیه مباین قرار داده شد.

علاوه بر این که ضرورت و بدهت عقل و شرع، دلالت بر مباینیت و عدم شباهت و عدم سنخیت بین خداوند و مخلوقات دارد، که تفصیل این بحث را در دو کتاب: «وجود العالم بعد العدم» و «تنزیه المعبود» آورده ایم، فلاحظ.

و نیز حمل مفهوم واحد بر دو حقیقت مباین، مثل: «الله موجود» و «الانسان موجود» دلیل بر وحدت و سنخیت آن دو حقیقت، نیست، و اشتراک آن‌ها فقط در اصل «تحقق» و «ثبوت» و «طرد العدم» مصحح حمل در آن دو قضیه می باشد، بدون این که هیچ گونه اشتراکی در حقیقت و خارج، بین شان باشد. اگر گفته شود: جواهر و مشاعر و امثال این‌ها، مخلوقات ناقص هستند، بحث در مخلوق کامل است.

گوییم: مگر می شود مخلوقی بدون نقص باشد؟ و مقصود ما از نقص همان احتیاج زمانی و مکانی و مسبوق به عدم بودن و عددی و متجزی و مقداری بودن و... است.

اگر گفته شود: آن مخلوقات که محل بحث است، قبل از زمان بودند و زمان از حرکات افلاک است.

گوییم: زمان از بقاء خلق شیء اول انتزاع و شروع می شود، علاوه بر این که آن هم حادث است و هیچ گونه شباهت و سنخیتی با ذات پروردگار ندارند و ملاک مخلوقیت و معلولیت در او هست.

اگر گفته شود: اصلاً آن‌ها مخلوق نیستند تا حادث باشند و ملاک مخلوقیت در آن‌ها باشد.

می گوییم: پس در این صورت آن‌ها یا خود خداوند و عین او هستند، و یا غیر او، که در صورت اول عینیت آن‌ها با ذات حق تعالی لازم آید که آن کفر

۱ - محقق سبزواری در متن منظومه و شرحش، تنها دلیل بر وحدت وجود را همین وجه ذکر کرده و گفت: «لأن معنى واحداً لا تنتزع** مثاله توحد ما لم يقع» بلی در حاشیه اش چند وجه دیگر ذکر کرده، که ما در کتاب «تنزیه المعبود فی الرد علی وحدة الوجود» به تفصیل این شبهات را جواب داده ایم.

صریح است. و در صورت دوم، تعدّد قدما و دو خدا لازم می‌آید و آن هم کفر محض است. علاوه این‌که: اگر غیر خدا و مخلوق است، پس آیا به جعل و خلق و ایجاد خداوند موجود شده است، یا موجود بوده و احتیاج به جعل و ایجاد و خلق خداوند نداشته است؟ صورت ثانی که واضح الفساد است. در صورت اول، مطلوب ما ثابت می‌شود؛ زیرا به جعل و فعل و ایجاد خدا (یعنی به اراده خداوند) موجود شده است.

اگر گفته شود: در روایت داریم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ مَشِئَةً وَإِزَادَةً وَقَدْرًا وَقَضَاءً وَإِذْنًا وَكِتَابًا وَاجْلًا فَسَنَ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ»^۱. مشیت و اراده رتبه شان

۱ - الکافی: ۱/ ۱۴۹، طبع اسلامی. مرحوم طبرسی در کفایة الموحّدين در توضیح خبر فوق می‌فرماید: این اخبار و امثال آن با قطع نظر از سند این روایات، متشابه الدلالة می‌باشند؛ زیرا که حمل این اخبار بر آنچه مذاهب اهل جبر است از استناد افعال بندگان به حق جل شأنه مستلزم خلاف ضرورت مذهب و خلاف آیات صریحه بر بطلان جبر و خلاف اخبار متواتره است که گذشت. بلکه لابد است از حمل این اخبار به غیر مدعی جبریه، چنان که علامه مجلسی علیه الرحمه حمل نموده است امثال این اخبار را به آن که مراد از «مشیت» و «اراده» در این اخبار محمول بر «علم» و یا بر «تهیّا» و یا به «الطاف» و «هدایات» و امثال آنها است. و هم چنین شیخ مفید و سید مرتضی قدس سرهما حمل نمودند «اراده» و «مشیت» را در امثال این اخبار و آیاتی که مشتمل بر لفظ «شاء» است به این معانی مذکوره. و لکن احسن وجوه آن است که حمل شود لفظ «اراده» و «مشیت» در این چند خبر و نحو آن بر اراده و مشیت تکلیفی که عبارت است از خطابات الهیه از اوامر و نواهی در طاعات و معاصی، و بنا براین محتاج به مجاز و خلاف ظاهر هم نخواهد بود؛ چون اراده به حسب لغت نیز به این معنی استعمال شده است چنان که تفصیل آن را در فصول توحید در بحث اراده بیان نمودیم و در اخبار مذکوره در این باب نیز قرینه صریح بر این مطلب موجود است مانند حدیث تمیم قریشی ابن عمیر از حضرت رضا علیه السلام: «قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَمْرُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ فَقَالَ وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِتْيَانِ مَا أَمْرُوا بِهِ وَ تَرْكُ مَا نَهَوْا عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ فَيُلِ اللَّهُ غَرْ وَ جَلَّ مَشِئَةً وَإِزَادَةً فِي ذَلِكَ فَقَالَ فَأَمَّا الطَّاعَاتُ فَإِزَادَةُ اللَّهِ وَ مَشِئَتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَ الرِّضَا لَهَا وَ الْمُعَاوَنَةُ عَلَيْهَا وَإِزَادَتُهُ وَ مَشِئَتُهُ فِي الْمَعَاجِي الثَّغْنِي عَنْهَا وَ السَّخَطُ لَهَا وَ الْجَذْلَانُ عَلَيْهَا» و مانند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در معنای قَدَر که عبارت از امر به طاعت و نهی از معصیت است و هم چنین لفظ «اذن» وارد در این اخبار محمول به «امر» است، چنان که در حدیث ابی الصلت مروی است که مأمون علیه اللعنه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شده است، فلاحظ. (کفایة الموحّدين: ۲/ ۴۶۸ - ۴۶۹). و ما این حدیث را بصورت مفصل در قسمت عدل کتاب شرح تجرید خود توضیح داده‌ایم.

متأخر است، و علم و قدرت قبل هستند که همان اسماء و صفات می باشند. می‌گوییم: از این روایت که چیزی از مدّعی تان فهمیده نمی‌شود، و تقدّم علم و قدرت خداوند (که از صفات ذاتی است) بر اراده و مشیت او (که حادث و از صفات فعل است) از مسلّمات اخبار است، و لکن بحث در این است که آیا اهل بیت علیهم‌السلام، حادث (و مسبوق به عدم) و مخلوق و به فعل و اراده خداوند خلق شدند یا همان علم و قدرت او می‌باشند؟!

چرا به روایات واضح و روشن استدلال نمی‌کنید، که هیچ چیزی در عالم محقق نمی‌شود مگر به مشیت و اراده پروردگار وجود پیدا می‌کند. علاوه بر این که این روایات هیچ گونه منافات با آنچه ذکر کردیم، ندارد. امام علیه‌السلام فرمودند: «مشیت ايجاد» و «اراده ايجاد» و امام رضا علیه‌السلام فرمودند: «اراده و مشیت و ابداع به یک معنا است» و با توجه به این روایات و... باید روایت فوق توضیح داده شود.

اگر کسی بگوید: اسماء و صفات خداوند، مانند دیگر اوصاف فعلیه حق تعالی نیست. و فرق شان این است که دیگر اوصاف فعلیه خداوند، متعلّق اراده خداوند واقع می‌شوند، و اراده خداوند مربوط به جسمانیات است و اما اسماء و صفات به مراتب، قبل از اراده خداوند هستند و مافوق جسمانیات می‌باشند و خود خداوند آن‌ها را بدون اراده آفریده است.

گوییم: اولاً آیا اسماء و صفات پروردگار حادث و مخلوق هستند یا نه؟ و شکی نیست که مخلوق هستند، و واضح است که تمام مخلوقات متعلّق جعل و خلق خداوند واقع شده‌اند. و لذا، خلق کردن و آفریدن خداوند این اسماء و صفات حادث را معنایش این است که متعلّق اراده و جعل و ایجاد خداوند واقع شدند، و بنابر این، مطلوب ما ثابت می‌شود.

ثانیاً: در محلّش ثابت شده که جمیع ما سوی الله حادث به حدوث حقیقی و مکانی و زمانی و متجزّی و مقداری و... هستند، و نیز ثابت شده که فاعلیّت خداوند نسبت به تمام اشیاء به ترشح و صدور از ذات نیست، و لذا همه اشیاء در این که متعلّق اراده و مشیت خداوند واقع می‌شوند، فرقی بین شان نیست.

۳* - روی الکشی باسناده عن ابنِ ابي عمير قال حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ:



قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: زَعَمَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْقَدِيمَ فَذَاكَ لَا يُدْرِكُهُ أَحَدٌ وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الَّذِي خَلَقَ وَزَوَّجَ فَذَاكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَقَالَ: «كَذَبَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ لَغْنَةُ اللَّهِ مَا مِنْ خَالِقٍ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُذَيِّقَنَا الْمَوْتَ وَالَّذِي لَا يَهْلِكُ هُوَ اللَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ بَارِئُ الْبَرِيَّةِ؟» مرحوم كشی به اسنادش روایت کرد: یکی از اصحاب گفت: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: ابوهارون مکفوف (نابینا) گمان کرده (و مدعی است) که شما به او فرموده‌اید: اگر اراده ادراک قدیم را داری، ذات او را هیچ کس درک نخواهد کرد. و اگر منظور کسی است که خلق کرده و روزی داده است، پس او محمّد بن علی (امام باقر عليه السلام) است. فرمود: بر من دروغ بسته خدا لعنتش کند، خالق نیست جز خدای یکتا که شریکی ندارد، خداوند به ما مرگ را می چشاند، کسی که هرگز نخواهد مُرد او آفریننده یکتا است که آفریدگار تمامی آفریدگان است. ظاهرأً فرمایش امام عليه السلام در ذیل حدیث: «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُذَيِّقَنَا الْمَوْتَ وَالَّذِي لَا يَهْلِكُ هُوَ اللَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ بَارِئُ الْبَرِيَّةِ» بیانگر این است که خالقیت و رازقیت، شأنِ موجودی است که موت و هلاکت بر او عارض نمی شود و او خداوندی است که خالق مخلوقات است، و این نیز اشاره به دلیل عقلی است. در آخر هم تأکید فرمودند که اوست «باری البریة». اما این که نفی خالق بالاستقلال کرده باشند نه خالق به اذن الله، این مطلب از حدیث فهمیده نمی شود، بلکه چه بسا سؤال از خلق بیاقدار الله و بیاذن الله باشد. و در هیچ حدیث معتبری این تفصیل دیده نمی شود و ترک استفصال و... دلیل بر مطلوب ما است، و بلکه عموم «هو الله خالق الخلق» در بیان مقصود ما کافی است و هر موجودی - غیر خداوند - را شامل می شود. حدّ اقل، این حدیث دلالت دارد که «خالق همه مخلوقات خداوند است».

۴* - عن مولانا الرضا عليه السلام: «كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَّ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ وَ كَيْفَ يُشْفَى الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْسَاءِ؟» چگونه همیشگی (و ازلت و قدیم بودن)

۱ - عد الشيخ الطوسي في أصحاب الصادق عليه السلام موسى بن عمير أبو هارون المكفوف مولى آل جعدة بن هبيرة. و لعله هذا.

۲ - رجال الكشي: ۱۴۵، بحار الأنوار (ط - بيروت): ۲۹۱/۲۵.

۳ - التوحيد: ۴۰.

را سزاوار باشد کسی که از حدوث امتناع ندارد و چگونه چیزها را ایجاد و ابداع می کند کسی که از ایجاد و موجود شدن امتناع ندارد.»

حقیر می گوید: منشیء اشیاء باید خودش قبول انشاء نکند یعنی متجزی و مقداری نباشد و شیء متجزی و مقداری نمی تواند ایجاد و انشاء کند. «من لا یمتنع من الانشاء» شیئی که انشاء پذیر است (یعنی متجزی است و قابلیت موجود و معدوم شدن را دارد) محال است ایجاد کند، و این هم اشاره به دلیل عقلی دارد (اگر چه ما وجه استدلال آن را خوب ندانیم، ولی می فهمیم که امام علیه السلام عقلاً خالق بودن مخلوق را محال دانسته است).

حاصل استدلال عقلی این است که: کسی که از موجود شدن امتناع ندارد و انشاء پذیر است، ممکن الوجود و حادث است، و آن بالبداهه قادر بر انشاء نیست؛ زیرا انشاء اشیاء، عبارت است از ایجاد آن ها بدون این که از نمونه قبلی و اصل و ریشه ای گرفته شده باشد، و آن مختص به خداوند متعال است و ممکن الوجود، حادث است، و آن قادر بر ترکیب اجزای موجود در خارج و تألیف آن ها بواسطه آلات و ادوات، است. اما انشاء (و ایجاد لا من شیء) پس آن با مشیت (و اراده) محقق می شود، و آن از ممکن حادث بالبداهه محال است.^۱

*۵- عن مولانا الرضا علیه السلام: «وَ اِئْتِذَاؤُهُ اِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلٰى اَنْ لَا اِئْتِذَاءٌ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدَأٍ عَنِ اِئْتِذَاءٍ غَيْرِهِ»^۲ و آغاز و ابتداء کردنش ایشان را، دلیل است بر این که او را آغاز و ابتدائی نیست؛ زیرا که هر مُبْتَدَأ و آغازشده ای از آغاز کردن و ابتداء نمودن غیر خود عاجز و درمانده است.»

پس هر حادث و مُبْتَدَأ که زمان دارد، نمی تواند خلق بکند، و این هم اشاره به دلیل عقلی دارد.

*۶- عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْحُزْجَانِيِّ قَالَ: لَقِيْتُهُ (أَي الرضا علیه السلام)^۳ عَلَى الطَّرِيقِ عِنْدَ

۱ - بعبارة أخرى: أن من لا یمتنع الانشاء ممکن حادث و هو لا یقدر بالضرورة على الانشاء؛ لأنّ انشاء الأشياء عبارة عن ایجادها لا من شیء کان قبله و هو یختص بالواجب تعالی شأنه. و الممكن حادث إنّما یقدر على ترکیب الأجزاء الموجودة فی الخارج و تألیفها بتوسط الآلات و الأدوات حیث یکون قادراً، و أمّا الانشاء فإنّها یکون بالمشیة و هو یستحیل من الممكن الحادّ بالضرورة.

۲ - التوحید: ۳۶.

۳ - یعنی أبا الحسن الرضا علیه السلام.



مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ إِلَى خُرَاسَانَ وَهُوَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «... يَا فَتْحُ كُلِّ جِسْمٍ مُغْدَى بِغِذَاءٍ إِلَّا الْخَالِقَ الرَّزَاقَ فَإِنَّهُ جَسَمُ الْأَجْسَامِ وَهُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ لَمْ يَتَجَرَّأْ وَلَمْ يَتَنَاهَ وَلَمْ يَتَزَايِدْ وَلَمْ يَتَنَاقُصْ مُبَرَّأً مِنْ ذَاتٍ مَا رَكَّبَ فِي ذَاتٍ مِنْ جَسَمِهِ^١ (وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) الْوَاحِدُ الْأَحَدُ (الصَّمَدُ) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

مُنْشَى الْأَشْيَاءِ وَمَجْتَمِعُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّورِ. لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُشَبِّهَةُ لَمْ يُعْرِفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَا الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ وَلَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرَّقَ بَيْنَ مَنْ جَسَمُهُ وَصَوْرُهُ وَسَيِّئُهُ وَبَيْنَهُ^٢ إِذْ كَانَ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ.... * وَأَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ^٣ وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ. قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَغَيْرُ الْخَالِقِ الْجَلِيلِ خَالِقٌ؟ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)^٤ فَقَدْ أَخْبَرَ أَنَّ فِي عِبَادِهِ خَالِقِينَ مِنْهُمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلَقَ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَتَفَخَّ فِيهِ فَصَارَ طَائِرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ السَّامِرِيُّ خَلَقَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا^٥. قُلْتُ إِنَّ عِيسَى خَلَقَ مِنَ الطِّينِ طَيْرًا

١ - قوله مغدى بغيره: أي كل جسم ذي روح له غذاء يقويه ولو كان التسبيح والتقديس. و يحتمل أن يكون الغذاء شاملاً لكل شيء يقوي الجسم ويربّيه و يبقيه فلا حاجة إلى تخصيص الجسم. (بحار الانوار: ٢٩١/٤)

٢ - أي هو تعالى منزّه من ذوات الأشياء و الاجزاء التي ركبها و جعلها في ذات من أوجده جسماً. قال في البحار: قوله ﷻ: من ذات ما ركب أي هو مبرّأ من كل حقيقة و ماهية و عارض ركب في ذوات الأجسام.

٣ - قوله: «فرق» على صيغة المصدر مبتدأ خبره «بين من جسمه - الخ» و قوله: «بينه» معادلة بين الأولى، و يحتمل أن يكون ماضياً من باب التفعيل أي جعل بينه تعالى و بين من جسمه الخ تفرقة و مباينة، و يحتمل بعيداً أن يكون قوله: «بينه» فعلاً من التبيين إذ لا يناسب قوله: «إذ لا يشبهه شيء»، و قوله: «شيئ» من باب التفعيل أي جعله شيئاً بالجعل البسيط أو المركب، و في الكافي باب معاني الأسماء و أنشأه و مكان «شيئ».

٤ - قوله: «وإن كل صانع شيء - الخ» جملة مستأنفة، و يحتمل بعيداً عطفه على مدخول علمنا.

٥ - المؤمنون: ١٤.

٦ - معانيش ابن است كه: حضرت عيسى ﷺ مجسمه پرندہ ای ساخت.

٧ - گوساله، پس بر سامری هم اطلاق خالق شده است.

٨ - الخوار بالضم: صوت شديد كصوت البقر يقال كانت الريح تدخل به فيسمع له صوت كصوت البقر من قولهم خار الثور يخور خواراً: صاح. في لسان العرب: «جَسَدًا» بدل من عجل لأن العجل هنا هو



دَلِيلًا عَلَى نُبُوتِهِ وَ السَّامِرِيِّ خَلَقَ عَجَلًا جَسَدًا لِنَقْضِ نُبُوتِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ... از فتح بن یزید جرجانی روایت شده که گفت: در راه، آن حضرت علیه السلام را ملاقات کردم در هنگامی که از مکه معظمه بر می گشتم و به جانب خراسان می رفتم و آن حضرت به سوی عراق روانه بود، پس شنیدم از او که می فرمود: ... ای فتح! هر جسمی غذاء داده شده است به غذائی (که تقویتی می کند و پرورشش می دهد و ابقانش می کند) مگر آفریننده روزی دهند؛ پس بدرستی که او جسم ها را جسم گردانیده و آفریده و خود نه جسم است و نه صورت، و متجزی (و دارای جزء) نیست و متناهی (و دارای پایان و نهایت) نبوده و زیاده و نقصان نپذیرفته، و مبزا است از ذوات اشیاء و اجزائی که ترکیب شان نموده و آن ترکیب را در ذات کسی که جسمش قرار داده، نهاده است.^۱ و اوست صاحب لطف، آگاه، شنوای بینای یکتای یگانه که بی نیاز است (و پناه نیازمندان است) و کسی را نزنائیده و کسی او را نزنائیده،^۲ و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. پدید آورنده و ایجاد کننده اشیاء است (و آفریننده و) جسم کننده جسم ها و (صورت دهنده و) نگارنده صورت هاست. اگر امر چنان باشد که فرقه مشبّهه می گویند، خالق و آفریدگار از آفریده شده، و رازق و روزی دهنده از روزی داده شده، و پدید آورنده و ایجاد کننده از پدید آورده شده، شناخته نمی شد. و لیکن اوست پدید آورنده، و بین آن ها که آفریده و مجسم و مصورش گردانیده و آن ها را چیز (و موجود) قرار داده، و بین او فرق گذاشت؛ زیرا که چنان بود که چیزی به او شباهت نداشت...^۳

و هر صانع و سازنده چیزی، پس از چیزی ساخته (و خیاط از پارچه صنعت

الجسد، وإن شئت حملته على الحذف أي ذا جسد، وقوله: «لَهُ خُواژ»، يجوز أن تكون الهاء راجعة إلى العجل وأن تكون راجعة إلى الجسد، و جمعه أجساد.

۱ - التوحيد: ۶۱.

۲ - و به عبارت دیگر: از حقیقت وجود آنچه آن را در اجسام ترکیب فرموده، پاک و منزّه است. و به تعبیر دقیق تر: از ذات آنچه ترکیب شده و مرکب گشته در ذات اجسام و آنچه آن را مجسم گردانیده، منزّه است.

۳ - چیزی از او پدید نیامده و خود از چیزی تولّد نیافته است.

۴ - به بیان دیگر: او با آنچه آفریده و صورت داده است، تفاوت دارد؛ چرا که او را هیچ شبیهی نیست.

می‌کند و نانوا از آرد و خمیر و گندم، و بنا از مصالح صنعت می‌کند) و خدای آفریدگار و صاحب لطف بزرگوار، آفریده و ساخته نه از چیزی (یعنی اصول چیزها را که آفریده و ساخته از ماده نیافریده).

عرض کردم: فدای تو گردم، آیا کسی غیر از آفریننده بزرگوار، آفریننده و خالق است؟ فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ یعنی پر خیر و منفعت است خدائی که نیکوتر از همه آفرینندگان است. پس خبر داده است که در میان بندگانش آفرینندگان هستند، از جمله ایشان: حضرت عیسیٰ علیه السلام است که به فرمان خداوند از گل مانند هیئت و شکل مرغ را آفرید و در آن دمید و به فرمان خداوند پرنده گردید که می‌پرید. و سامری گوساله‌ای را آفرید که تنی بود که برایش فریادی بود که آواز می‌داد. عرض کردم: حضرت عیسیٰ از گل مرغی را آفرید که دلیل بر نبوتش باشد و سامری گوساله‌ای را آفرید که تنی باشد از برای نقض و شکست پیامبری حضرت موسی علیه السلام...»

حقیر می‌گوید: خلق من شیء - غیر از خلق به معنای ابداع و انشاء و ایجاد لا من شیء است - که برای هر صانعی خلق من شیء ممکن است و می‌تواند از چیزی، چیزی را بسازد، و حتی سامری هم خالق به این معنا است، و این نحوه خلق کردن، هیچ ملازمه‌ای با خلق ایجاد و ابداعی ندارد. و فرق بین این دو نوع خلق سابقاً بیان شد.

اما این که بگوییم: «حضرت عیسیٰ علیه السلام، طین را تبدیل به طیر و موجود ذی روح کرده باشد» این معنا از آیه و روایت استفاده نمی‌شود؛ زیرا فرمودند: «کهيئة الطیر» مانند شکل طیر... اما موجود زنده و ذی روح شدن آن به امر و اذن خداوند متعال است، چنان که بیان آن مفضلاً خواهد آمد.

و نیز فرمایش امام علیه السلام: «إِلَّا الْخَالِقَ الرَّزَّاقَ فَإِنَّهُ جَسَمُ الْأَجْسَامِ وَهُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ» دلالت واضح دارد بر این که همه اجسام مخلوق و مصنوع اوست و او خالق کل اشیاء است. بلکه ملاک و تفاوت خالق و رازق و مُنشِئ و راز مخلوق و مرزوق و مُنشأ بیان نموده است. چنان که عبارت: «لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُنْشِئَةُ لَمْ يُعْرِفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَا الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ وَلَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ...» - اگر خوب تأمل شود - بیان‌گر ملاک است.



اما این که گفته شود: این عبارات در صدد نفی خالق بالاستقلال می باشند نه خالق به إذن الله، خلاف این فرمایش امام علیه السلام: «أَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَيَنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَ صَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ» بوده که «خلق لا من شیء» را مطلقا به خداوند متعال اختصاص می دهد، و نیز قول بدون دلیل و تخمین است، و تفصیلی بدون حجت و برهان و مخالف با ظاهر کلام و با آیات و روایات دیگر می باشد.

* ۷ - عن مولانا الحسین علیه السلام: «يُوجَدُ الْمُتَفَقُّودُ وَ يُفْقَدُ الْمَوْجُودُ وَ لَا تَجْتَمِعُ لِغَيْرِهِ الصِّفَتَانِ فِي وَقتٍ» نابود را، بود و موجود می کند، و بود و موجود را، نابود می کند، و این دو صفت هرگز در غیر خدا نباشد»

علامه مجلسی رحمته الله می فرماید: قوله علیه السلام «في وقت» أي في وقت من الأوقات. و التقييد بالاجتماع لعلّه وقع تنزلا لما يتوهم من أن الأعدام يتأتى من غيره تعالى؛ این که امام علیه السلام فرمود: «فی وقت» یعنی این دو صفت برای غیر خداوند در (هیچ) وقتی از اوقات جمع نمی شود. و این که مقتد نمود اجتماع این دو صفت (ایجاد و اعدام) را، شاید از باب تنزل - نسبت به توهمی که می شود و آن انجام گرفتن «اعدام» از غیر خداوند است - واقع شده باشد، (و آوردن «اعدام» توسط غیر خداوند متعال، توهمی بیش نیست و ایجاد و اعدام مختص ذات خداوند متعال است).

* ۸ - از امام عسکری علیه السلام نقل شده که فرمودند: «فَلَا تَكْفُرْ بِاسْتِعْمَالِ هَذَا السِّحْرِ وَ ظَلَبِ الإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَعْتَقِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُخَيِّ وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ» پس تو نیز با بکارگیری این سحر و جادو به ضرر رساندن به مردم و با فرا خواندن مردم به این که معتقد شوند تو به وسیله سحر و جادو زنده می کنی و می میرانی و کارهایی که جز خدا کسی قدرت بر آن ها را ندارد، انجام می دهی، کافر نشو زیرا این قبیل اعمال، کفر است»
از این حدیث فهمیده می شود که احیا و اماته ... چیزی است که جز خداوند متعال کسی بر آن قادر نیست.

* ۹ - «... قَالَ (الزندیق) أَفَيَقْدِرُ السَّاحِرُ أَنْ يَجْعَلَ الْإِنْسَانَ بِسُخْرِهِ فِي صُورَةِ الْكَلْبِ أَوْ الْحِمَارِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ؟ قَالَ (الصادق عليه السلام) هُوَ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ وَأَضْعَفُ مِنْ أَنْ يُغَيِّرَ خَلْقَ اللَّهِ إِنْ مَنْ أَنْظَلَ مَا رَكَّبَهُ اللَّهُ وَصَوْرَهُ وَغَيَّرَهُ فَهُوَ شَرِيكَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ غُلُوًّا كَبِيرًا. لَوْ قَدَّرَ السَّاحِرُ عَلَى مَا وَصَفْتَ لَدَفَعَ عَنْ نَفْسِهِ الْهَرَمَ وَالْأَقْفَ وَالْأُمْرَاضَ وَلَسَقَى النَّبْيَاضَ عَنْ رَأْسِهِ وَالْفَقْرَ عَنْ سَاحَتِهِ... زنديق از امام صادق عليه السلام پرسید: آیا ساحر قادر است انسان را با سحر خود به صورت سگ یا خریا غیر آن (مبدل و مصوّر گرداند و) درآورد؟ حضرت فرمود: ساحر عاجزتر و ناتوان تر از آن است که بتواند خلق و آفرینش خدا را تغییر دهد (وابطال ترکیب صورت آنچه حضرت ایزد متعال تصویر فرموده نماید)؛ زیرا هر که ابطال آنچه خداوند ترکیب نموده و ساخته و صورت داده، نموده و آن را تغییر دهد، چنین شخصی شریک خدا در خلق و ایجاد و آفرینش او است، پس برتر است خداوند از آن، برتری بزرگ. اگر آن طور که می‌گویی ساحر بر آن قادر بود، حتماً از جان خود هر ضعف پیری و آفت و امراضی را دفع می‌ساخت، و سفیدی را از سر خود دور نموده و فقر و نداری را از ساحت خود بیرون می‌کرد.»

اگر گفته شود: این دو روایت در صدد نفی استقلال مخلوق در احواء و ائمه و تغییر صُور و جواهر می‌باشد، و اما اگر استقلالی در کار نباشد، چه اشکال دارد که بگوییم: شخص به اذن الله این کارها را انجام می‌دهد، و سُخره معمولاً ملحد و منکر پروردگار و مدّعی استقلال بودند.

می‌گوییم: این تقیید حدیث است به امری بدون هیچ گونه مقید و مخصوصی، و عموم مذکور در حدیث (که به مثابه تعلیل است) این احتمال دارد می‌کند و ساحر خواه کافر باشد و یا مسلمان و چه ادعای استقلال کند و چه نکند، در هر صورت مشمول این عموم است. علاوه بر این که، بحث ما در خلق و ایجاد و ابداع و انشاء «لا من شیء» است و حدیث متکفل این جمت نیست.

باری، از ظاهر این حدیث فهمیده می‌شود که تغییر و تبدیلی خلقی پروردگار، مختصّ به خداوند است، چنان که گذشت از امام صادق عليه السلام که فرمودند: «و



لَا يَنْقُضُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ». نقل شیء از جوهری به جوهر دیگر، خلق و ایجاد جوهر جدید است. و سخن ما الآن در «تغییر و تبدیل جوهر به جوهر جدید دیگر» نیست، چنان که بحث ما در «تصرف در موجود به تجزیه و ترکیب و قبض و بسط» نیز نیست و بررسی ادله و استقصای احادیث در آن دو بحث، فرصت دیگری می‌طلبد که ما اکنون در صدد بحث آن نیستیم و همچنین از عبارت «إِنْ مِنْ أَبْطَلٍ مَا رَبَّكَ اللَّهُ... فَهُوَ شَرِيكَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ» مطلوب ما استفاده می‌شود.

* ۱۰ - عَنْ الصَّادِقِ (ع) : «... ثُمَّ إِنَّهُ لَا يَخْلُو الْإِنْسَانُ مِنْ أَنْ يَكُونَ خَلَقَ نَفْسَهُ أَوْ خَلَقَهُ غَيْرُهُ أَوْ لَمْ يَزَلْ مُوجُوداً. فَتَأْتِيَسُ بِشَيْءٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ شَيْئاً وَهُوَ لَيْسَ بِشَيْءٍ. وَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ فَيَكُونُ شَيْئاً يُسْأَلُ فَلَا يَعْلَمُ كَيْفَ كَانَ ابْتِدَآؤُهُ. وَلَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ أَرْزَاقاً لَمْ تَحْدُثْ فِيهِ الْحَوَادِثُ لِأَنَّ الْأَرْزَاقَ لَا تُغَيِّرُهُ الْأَيَّامُ وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْفَنَاءُ...»^۱ انسان خالی از این نیست که: یا انسان خود، خودش را خلق کرد یا دیگری او را خلق نمود، یا همیشه موجود بود! پس آنچه شیء نبود، قادر بر ایجاد و خلق شیء دیگری نیست که آن (خلق، پیش از آن که موجود شود) چیزی نبود، و هم چنین است آن که نبوده و سپس بود شده، و به حیثی است که اگر سؤال شود، ابتدای خودش را نمی‌داند که چگونه بوده! و اگر انسان ازلی بود، حوادث در او اثر نمی‌کرد و حادث نمی‌شد؛ زیرا ازلی دستخوش تغییر ایام نمی‌گردد و فناء هم در او راهی ندارد.

علامه مجلسی (ع) فرمودند: قوله: «فأليس بشيء لا يقدر على أن يخلق

۱ - بحار الانوار: ۱۸۲/۱۰. برای توضیح حدیث فوق می‌گوییم: در کتاب شریف التوحید: ۲۹۰، روایت نموده از هشام بن حکم که گفت: «قَالَ لِي أَبُو شَاكِرٍ الدِّبْيَانِيُّ إِنَّ لِي مَسْأَلَةً تَسْتَأْذِنُ لِي عَلَى صَاحِبِكَ فَإِنِّي قَدْ سَأَلْتُ عَنْهَا جَمَاعَةً مِنَ الْعُلَمَاءِ فَمَا أَجَابُونِي بِجَوَابٍ مُشْبِعٍ فَقُلْتُ هَلْ لَكَ أَنْ تُخْبِرَنِي بِهَا فَلَعَلَّ عِنْدِي جَوَاباً تَرْضِيهِ فَقَالَ إِنِّي أَجِبُ أَنْ أَلْقِيَ بِهَا أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ (ع) فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ أَتَأْذِنُ لِي فِي السُّؤَالِ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ فَقَالَ لَهُ مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ لَكَ صَانِعاً فَقَالَ وَجَدْتُ نَفْسِي لَا تَخْلُو مِنْ إِخْذِي جِهَتَيْنِ إِثْمًا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا أَنَا أَوْ صَنَعَهَا غَيْرِي فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا أَنَا فَلَا أَخْلُو مِنْ أَحَدٍ مَعْنَيْنِي إِثْمًا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا وَكَانَتْ مَوْجُودَةً أَوْ صَنَعْتُهَا وَكَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا وَكَانَتْ مَوْجُودَةً فَقَدْ اسْتَعْنَيْتُ بِوُجُودِهَا عَنْ صَنَعَتِهَا وَإِنْ كَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَعْدُومَ لَا يَخْدُثُ شَيْئاً فَقَدْ ثَبِتَ الْمَعْنَى الثَّلَاثُ أَنَّ لِي صَانِعاً وَهُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَمَا مَأْخَازُ جَوَابِ». «فأليس بشيء لا يقدر على أن يخلق

شیئا و هو ليس بشيء» هذا إبطال للشقِّ الأول و هو «أن يكون خلق نفسه» و هو مبني على ما يحكم به العقل من تقدّم العلة على المعلول بالوجود. ولما كان الشقُّ الثاني متضمناً لما هو المطلوب (و هو كون الصانع سوى هذه الممكنات الحادثة) و لما هو غير المطلوب (و هو كون صانعه مثله في الحدوث) أبطل هذا بقوله: «و كذلك ما لم يكن فيكون» أي لا يمكن أن يكون صانعه شيئاً لم يكن فوجد و هو بحيث إذا سُئِلَ لا يعلم كيف ابتدأ نفسه؛ لأنّ الممكن الذي اكتسب الوجود من غيره و هو في معرض الزوال لا يتأتّى منه إيجاد غيره؛ یعنی این فرمایش امام علیه السلام: «پس آنچه شیء نیست، قادر بر ایجاد و خلق شیء دیگری نخواهد بود در حالی که خودش وجود ندارد و چیزی نیست» ابطال شق اول (از سه شق در حدیث) است، و آن «یا انسان خود، خودش را خلق کرد» می باشد، و این بیان مبتنی بر حکم عقلی - و آن لزوم تقدّم علت بر معلول در وجود - است. و چون شق ثانی (از سه شق در حدیث) در بر دارنده مطلوب ما (و آن این است که خالق و صانع غیر این ممکنات حادثه می باشد) و در بر دارنده غیر مطلوب ما است (و آن این است که صانع او مثل او حادث باشد)، آن را باطل کرد با فرمایش خود: «و هم چنین است آن که نبوده و سپس بود شده» یعنی نمی شود که صانع او چیزی باشد که نبود و سپس بود شد، و آن به نحوی باشد که وقتی سؤال از او بشود، چگونگی ابتدای خودش را نداند؛ زیرا ممکن است که وجودش را از غیر خودش می گیرد - و حال آن که او در معرض زوال است - از او ایجاد غیر خودش متمم نمی شود. حقیر می گوید: از این حدیث چند مطلب استفاده می شود:

۱. کمترین چیزی که از این حدیث استفاده می شود، نفی خالقیت غیر خداوند متعال است.

۲. بلکه حدیث بیانگر عدم امکان خالق بودن ممکنات (که وجودشان از غیر می باشد) است. و نیز دلیل است که این امر به غیر خداوند إعطاء نشد.

۳. «خلق انسان» در حدیث موضوعیت ندارد و به عنوان مثال است، بلکه مقصود از نفی خلق کردن، مطلق اشیایی هستند که «نبودند و بود شدند».

۴. در ذیل حدیث اشاره فرمودند: اگر شیئی ازلی باشد و مسبوق به عدم



نباشد، هرگز تغییر و تبدل و فناء و حدوث و... در او وجود نخواهد داشت. پس همه ما سوی الله حادث هستند به حدوث حقیقی؛ چون دائماً در تغییر و تبدل و... هستند. و موجد و مُبدع آن‌ها نه خودشان هستند و نه موجودی مثل خودشان که ابتدایی برای او باشد.

اگر گفته شود: فرمایش امام علیه السلام: «و کذلک ما لم یکن فیکون شیئاً» صرفاً در صدد نفی این است که خالق به استقلال ممکن نیست حادث و ممکن الوجود باشد، اما جایز است خالقین دیگری به اذن الله و بدون استقلال وجود داشته باشند.

می‌گوییم: ظاهر حدیث، اثبات خالقیت فقط برای خداوند متعال است و نفی خالقیت هر حادثی که نیاز به محدث دارد. اما جواز وجود خالق دیگری به اذن الله، از کجای این حدیث استفاده می‌شود؟! اگر نگوییم که این حدیث ملاک خالقیت را حادث و مخلوق نبودن دانسته است، فتأمل.

و قریب به همین حدیث است روایت بعدی:

* ۱۱ - عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ؟ فَقَالَ أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَكُنْ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ! روزی، مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شد و سؤال کرد: یا ابن رسول الله! دلیل حدوث عالم چیست؟ حضرت فرمودند: تو نبودی، سپس به وجود آمدی، و تو خود می‌دانی که نه تو خود، خویش را ایجاد کردی و نه کسی که مانند تو است تو را به وجود آورده است..»

یعنی: مخلوق و ممکن، قادر است بر تغییر موم و شمع و گِل و... به اشکال مختلف و ترکیب آن‌ها به همدیگر و تجزیه آن‌ها، و نیز قادر است که به هر مقدار موادی که به او داده شد، آن را به اشکال و صور متعدد در بیاورد و هرگز قادر نیست از هیچ، چیزی بسازد و یا از یک کیلو گِل، یک ساختمان بزرگ (چندین تُنی) بنا نماید؛ زیرا نسبت به خلق و ابداع مازاد بر یک کیلو، عاجز است و نمی‌تواند یا یک کیلو را به ده کیلو تبدیل نماید.

* ۱۲ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «قَالَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ الْعُظْمَى وَالْإِلَهِيَّةِ الْكُبْرَى لَا

يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنَ الوجودِ إِلَى العَدَمِ إِلَّا اللَّهُ؛ در ربوبیت عظمی و در الهیت کبری است، که به جز خداوند، کسی چیزی را «از ناچیز و لا من شیء» هستی نمی دهد و به وجود نمی آورد، و به جز خداوند کسی چیزی را از جوهری که دارد به سوی جوهر دیگر نقل نمی کند (مثل تبدیل سنگ به حیوان) و به جز خداوند کسی نمی تواند چیزی را از هستی به سوی نیستی (و از وجود به عدم) نقل کند.

حقیر می گوید: از این حدیث فهمیده می شود که علاوه بر ایجاد و اعدام، نقل شیء از جوهری به جوهر دیگر مختص ذات خداوند متعال است، چنان که در چند حدیث دیگر که در «مذمت سحر و ساحر» وارد شده، چنین دلالتی وجود دارد.^۱

* ۱۳ - عَنْ امير المؤمنين (عليه السلام): «... هُوَ الْمُفْنِي هَذَا بَعْدَ وُجُودِهَا حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَقْضُودِهَا وَلَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ائْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ اِنْشَائِهَا وَ اخْتِرَاعِهَا وَ كَيْفَ وَ لَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا وَ مَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَ سَائِهَا وَ أَصْنَافِ

۱ - التوحيد: ۶۸. معنى الحديث: « فكل ما يقع في الوجود من دون أن يكون من شيء فهو من تكوينه و ابداعه، فكل مصنوع لكل أحد - الا الله - فيه شيء كان قبله و شيء حدث افاضه الله تعالى ».

۲ - از عجائب این است که مرحوم آیه الله نمازی شاهرودی در کتاب «اثبات ولایت» صفحه: ۳۶ انتشارات سعدی، نسبت به فقره سوم این حدیث «وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنَ الوجودِ إِلَى العَدَمِ إِلَّا اللَّهُ» می نویسد: جمله سوم - که شبیه به کلمات فلاسفه است - چنین است: وجود (هستی) را به سوی عدم (نیستی) نقل ندهد مگر خداوند. اگر مراد به این «وجود» حقیقت وجود است (که نقیض عدم است)، باید گفت اصل وجود پذیرای معدوم شدن نیست. اما اگر مراد از «وجود» موجود باشد، ممکن است موجودی مثل انسان به قدرتی که خداوند به او داده، موجود دیگر را فانی کند، چنان که واضح است. وجه تعجب این است که: هرگز مقصود حدیث، شق اول نیست و این احتمال وجهی ندارد و حمل حدیث بر اصطلاح فلاسفه است؛ چون ما چیزی در خارج به نام «حقیقت وجود» و «وجود» نداریم، و لفظ «وجود» در عرف و لغت و شرع همان «ثبوت» و «تحقق» و «ذی الثبوت» و «ذی التحقق» و... است، و «وجود» معقول ثانی و امر ذهنی و انتزاع از شیء خارجی است. بلی مقصود از این فقره در مقابل فقره اول: «لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ» است که خود ایشان به مفادش اعتراف دارند. یعنی ایجاد و اعدام مختص به خداوند است، و فقط اوست که ایجاد لا من شیء می کند، و فقط خداست که موجود را معدوم می نماید و از این حدیث بیش از این استفاده نمی شود، علاوه بر اینکه فرمودند: «اگر مراد به این وجود، حقیقت وجود است که نقیض عدم است...» این کلام خالی از اشکال نیست چون نقیض عدم، مفهوم وجود است، نه حقیقت و مصداق وجود... و نیز فانی کردن انسان موجود دیگر را، خالی از اشکال نیست.



أَسْتَأْخِذُهَا وَأَجْنَسُهَا وَ مُتَبَلِّدَةً أُمَمَهَا وَ أَكْنِيسُهَا عَلَى إِخْدَاطٍ بَعْضُهَا مَا قَدَرْتُ عَلَى إِخْدَاطِهَا وَ لَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى إِجْعَادِهَا وَ لَتَحْيَرْتُ عُقُولَهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَاهَتْ وَ عَجَزَتْ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ وَ رَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ مُقَرَّةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا مُذْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا...! اوست فانی کننده اشیاء و موجودات پس از هستی آن‌ها، به طوری که اشیاء موجوده همانند اشیاء معدومه گردند (و صفحه عالم هستی، نیست شود) و فانی شدن دنیا پس از آفرینش آن، شگفت‌انگیزتر از انشاء آن و پدید آوردن نخستین آن نیست. و هر آینه جمیع حیوانات دنیا از مرغان آن و چهارپایان آن، چه آن چهارپایانی که شبانگاه به طوبله‌شان باز می‌گردند و چه آن‌هایی که در صحراء می‌چرند و اقسام و انواع گوناگون آن‌ها و نادانان از مردمان و یا زیرکان گرد هم آیند برای آفریدن پشه‌ای توانائی ندارند و نمی‌دانند راه ایجاد آن کدام است؟ عقول شان یکسره به حیرت افتد و در دانستن طریق آن متحیر و سرگردان بمانند و عاجز گردند و در آن صحرائی عظیم اندیشه، ادراکات شان گم شود و تباہ گردد و افکارشان باز ایستد و برگردد با حال خواری و ذلت و شرمندگی و حسرت زده، بار سنگین ملال و فرسودگی را بر دوش خود حمل نموده در حالی که همه فهمیده‌اند که مقهور قدرت قاهره و مغلوب قوت و سیطره سلطنت حضرت اویند، همگی به عجز و ناتوانی خود اقرار کرده‌اند که از انشاء و پدید آوردن آن پشه عاجز و برفانی کردن و از بین بردن آن نیز ضعیف و ناتوانند (زیرا فانی کردن آن نیز به دست خداوند است و تا او اراده نکند نمی‌توانند)»

اگر اعدام و افناء - مثل ایجاد و ابداع - مخصوص ذات پروردگار متعال است، اعدام و افناء توسط غیر خدا موضوعاً منتفی است.

فرمایش امام (علیه السلام): «وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا... عَلَى إِخْدَاطِ بَعْضِهَا» همان معنای فرمایش حق تعالی است که فرمودند: «إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»^۱.

و این حدیث شریف بر چند امر دلالت دارد:

۱ - نهج البلاغة: ۲۷۵.

۲ - سورة الحج: ۷۲.

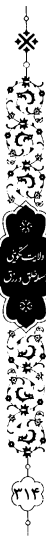
(۱) نفی خالقیت غیر خداوند متعال، نسبت به ما سوى الله را مفروغ عنه گرفته و تمام مخلوقات و موجودات را مخلوق حق تعالی دانسته است.

(۲) این فرمایش امام علیه السلام که فرمود: «وَلَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا...» دلیل بر این است که این امر به غیر خداوند اعطاء نشد و به کسی قدرت و اذن آن را نداده اند. و معنا ندارد که ما بگوییم: مگر به «إِذْنِ اللَّهِ» باشد؛ زیرا حدیث ناظر است به این که کسی جز خداوند متعال خالق نیست و خلق ما سوى الله نکرده است. و اگر قدرت خلق کردن به اذن الله به کسی داده شده بود، آن کس معرفت به کیفیت سبیل به ایجاد مخلوقات را داشت و معنا نداشت که گفته شود: «وَلَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا...».

(۳) روایت بیان گر آن است که چنین فعلی از غیر خداوند متعال محال است - چه (إِحْدَاثِ بَعْضَةٍ) به خلق لا من شیء معنا شود و یا خلق از شیء (به تحقیقی که سابقاً بیان شد)، - در آخر امام علیه السلام، خلق لا من شیء و انشاء و اعدام را از غیر خداوند محال دانسته است و فرمود: «مُقَرَّرَةٌ بِالْعُجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا مُذْعَنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا...» فتأمل!

اگر کسی بگوید: این روایت فقط بیان گر نفی استقلال غیر خداوند در خالقیت است و هیچ نظری به خالقیت غیر خداوند به اذن الله و استحاله آن ندارد. همانند آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» است که نفی خالقیت بت ها و مجسمه ها می کند.

می گوییم: هر کس کمترین تأملی در این حدیث شریف بکند، اقل چیزی که از آن استفاده می شود این است که خالق همه مخلوقات خداوند است لا غیر، و همین مقدار اعتراف، نیز کافی است برای ردّ سخن کسانی که می گویند: آسمان و زمین و آنچه در میان شان است، به اذن خداوند، مخلوق محمد و آل محمد علیهم السلام است. و شاید معنای آیه شریفه این باشد که: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» از اصنام و اشجار و حیوانات و شمس و قمر و کواکب و ملائکه و جن و انس «لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا» هرگز نتوانستند و نمی توانند يك مگس خلق کنند، با این صنایع غریبه که امروز مشاهده می شود؛ زیرا خالقیت منحصر به ذات



مقدس او است. «وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» اگر تمام شان دست به دست یکدیگر دهند نمی‌توانند و بلکه ضعف آن‌ها بیشتر از این است... چنان که بعضی مفسرین معنا کردند. اگر چه ممکن بلکه احتمال قوی است با توجه به شأن نزول آیه و روایات ذیل آن، خطاب آیه به کفار باشد و مقصود از «الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، هم اصنام آن‌ها باشد.^۱

باری، این روایت شریفه بیانگر این معنا است که هیچ کس قادر بر ایجاد مخلوقات نیست و نظیر این بیان در حدیث بعدی نیز گفته می‌شود.

*۱۲- حَظَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِهَذِهِ الْحُظْبَةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَوَحِّدِ بِالْقَدَمِ وَالْأَرْلَةِ، الَّذِي لَيْسَ لَهُ غَايَةٌ فِي دَوَامِهِ، وَلَا لَهُ أَوَّلِيَّةٌ، أَنْشَأَ صُنُوفَ الْبَرِيَّةِ، لَا مِنْ أَصُولٍ كَانَتْ بَدِيَّةً، وَارْتَفَعَ عَنْ مُشَارَكَةِ الْأَنْدَادِ، وَتَعَالَى عَنْ اتِّخَاذِ صَاحِبَةٍ وَأَوْلَادٍ، هُوَ الْبَاقِي بِغَيْرِ مُدَّةٍ، وَالْمُنْشِئُ لَا بِأَعْوَانٍ، لَا بِأَلَةٍ فَطَرَ، وَلَا بِجَوَارِحَ صَرَفَ مَا خَلَقَ، لَا يَحْتَاجُ إِلَى مُحَاوَلَةِ التَّفَكُّيرِ، وَلَا مُزَاوَلَةِ مِثَالٍ وَلَا تَقْدِيرٍ، أَخَذَهُمْ عَلَى صُنُوفٍ مِنَ التَّخْطِيطِ وَالتَّصْوِيرِ، لَا بِرُؤْيَا وَلَا ضَمِيرٍ، سَبَقَ عِلْمُهُ فِي كُلِّ الْأُمُورِ، وَتَفَذَّتْ مَشِيئَتُهُ فِي كُلِّ مَا يُرِيدُ فِي الْأَزْمَنَةِ وَالذُّهُورِ، وَانْفَرَدَ بِصُنْعَةِ الْأَشْيَاءِ فَأَتَقَنَهَا بِلَطَائِفِ التَّدْبِيرِ، سُبْحَانَهُ مِنْ لَطِيفٍ خَبِيرٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.^۲

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این خطبه را در روز جمعه ایراد کرده و فرمودند: حمد

خدایی را که در قدیم و ازلی بودن، یگانه است و در دوام و همیشه بودنش، غایت و نهایتی ندارد، و برای او اولی نیست. اصناف و اقسام مخلوقات را بدون اصل و ماده اولیه انشاء و ایجاد فرمود، و از مشارکت اضداد (و شریک داشتن) علو و برتری داشته، و از گرفتن همسر و اولاد متعالی است. اوست که بدون این که مدت و زمانی داشته باشد، باقی است، و بدون یاری کننده و انصاری، ایجاد و انشاء کرده است، و بدون آلت و اسباب، خلق نموده، و بدون جوارح و اعضا، گردانیده (و به کار بسته) آنچه را که خلق کرده است، و احتیاج به کوشش و فکر کردن ندارد، و به ممارست مثال و اندازه‌گیری، نیازمند نیست، بدون فکر و ضمیر، اقسام صور و اشکال مختلف - و تعیین مرز و حدود آن‌ها - را ایجاد

۱ - تفسیر الصافی: ۳/ ۳۹۰، تفسیر کنز الدقائق: ۹/ ۱۴۳، تفسیر منهج الصادقین: ۶/ ۱۸۲.

۲ - الأمالی (للطوسی): ۷۰۴.

واحداث نمود، و علمش در همه امور سابق است، و مشیتش در هر آنچه اراده کند در زمان ها و روزگاران، نافذ است، در ساختن اشیاء، منفرد و یگانه بود، پس آن را با تدبیر لطیف و دقیقش، محکم و متقن کرد، خداوند لطیف و خبیر، پاک و منزّه است و چیزی مثل او نیست و او شنوای بینا است.»
این حدیث نیز مخلوقیت همه ما سوی الله را برای خداوند متعال مفروغ عنه گرفته است.

اگر کسی بگوید: مراد از «وَأَنْفَرَدَ بِصُنْعَةِ الْأَشْيَاءِ» و «الْمُنْشِئُ لَا بِأَعْوَانٍ» نفی عجز و ضعف و احتیاج به معین و شریک از خداوند است، نه این که نفی تفویض امر خلق و لو بخشی از عالم به مأمورین خود باشد.
می‌گوییم: ظاهر از «الأشیاء» - که جمع مُحَلّی به الف و لام است، - کلّ الأشیاء است نه بعض الأشیاء؛ بلکه با توجه به اوّل تا آخر این حدیث، واضح می‌شود که امام علیه السلام حال جمیع مخلوقات و ممکنات را در ارتباط با خداوند متعال بیان می‌فرماید.

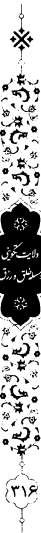
* ۱۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْهُمْ عليه السلام قَالَ: فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عِيسَى عليه السلام: يَا عِيسَى! أَنَا رَبُّكَ وَرَبُّ آبَائِكَ أَسْمِي وَاحِدٌ وَأَنَا الْأَخْذُ الْمُتَفَرِّدُ بِخَلْقِ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْ صُنْعِي وَكُلِّ إِلَيَّ رَاجِعُونَ؛^۱ از ائمه عليهم السلام (و به نقل صدوق رحمته الله از امام صادق عليه السلام) در پنجاهای خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام آمده: ای عیسی! من پروردگار تو و پروردگار پدران تو هستم، يك نام دارم، و من یگانه و تنهایم در آفریدن هر چیزی، و هر چیزی ساخته و کار من است، و همگی به سوی من بر می‌گردند.»

حقیر می‌گوید: لفظ «رب» گاهی به معنای مربّی و هادی و... استعمال می‌شود و گاهی مقصود از «رب» معنایی است که جز بر پروردگار متعال اطلاق نمی‌شود،^۲ مثل: «اللَّهُمَّ لَا تَلِيْقُ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ»^۳ و «فِي الرُّبُوبِيَّةِ الْعُظْمَى

۱ - الکافی (ط - الإسلامية): ۱۳/۸، امالی صدوق رحمته الله: ۵۱۴.

۲ - و لو در هر دو جا «رب» به یک معنا باشد و آن همان «مربّی و تربیت کننده و...» است، اما مقصود از آن در بعضی مواضع جز خداوند نیست که او مربّی حقیقی و مستقل بالذات و... می‌باشد.

۳ - اعتقادات الإمامية (للسدوق): ۹۹.



وَإِلَهِیةَ الْکُبْرَى لَا یُکَوِّنُ الشَّیْءَ لَا مِنْ شَیْءٍ إِلَّا اللَّهُ»^۱ این حدیث نیز مخلوقیت همه ما سوى الله را برای خداوند متعال مفروغ عنه گرفته است. هم چنین است احادیثی که ذکر می شود مثل:

*۱۶- عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي وَرَبُّ كُلِّ شَیْءٍ وَخَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ... وَتَفَرَّدْتَ بِخَلْقِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ فَمَا مِنْ بَارِئٍ مُصَوِّرٍ صَانِعٍ مُثَقِّنٍ غَیْرِكَ (فَمَا خَالِقُ بَارِئٍ مُصَوِّرٍ مُثَقِّنٍ غَیْرِكَ)^۲... كَفَى بِكَ لِخَلْقِكَ وَاحِدًا ظَهِيرًا وَأَشْهَدُ أَنَّ لَكَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَیْنَ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَ الثَّرَى وَبِیَدِكَ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْءٍ وَخَزَائِنُهُ تُفْطِي مِنْ سَعَةٍ وَتَمْنَعُ مِنْ قُدْرَةٍ وَمَا مِنْ مَدْعُوٍّ غَیْرِكَ وَلَا مُجِيبٍ إِلَّا أَنْتَ وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِكَ آلِهَةً أَنْ آلِهَتُهُمْ لَا يَخْلُقُونَ شَیْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ»^۳ از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده: خدایا!... در خلق کردن همه مخلوقات تنها بودی، پس خالقی آفریننده، صورت دهنده، سازنده محکم و متقن، غیر تو نیست... کفایت می کنی برای مخلوقات به تنهایی، مُعین و یاور باشی، و شهادت می دهم که آسمان ها و زمین ها و آنچه در آن ها و آنچه بین آن ها، و آنچه در زیر خاک موجود است برای تو (و ملک تو) است. و ملکوت (یعنی قدرت بر هر شیء و سلطنت و عظمت و تدبیری و نظمی که در آسمان ها و زمین است) و خزینه های هر چیزی به دست توست، با توانگری عطا می کنی، و با قدرت منع می نمایی، خوانده شده ای غیر تو و اجابت کننده ای جز تو نیست، و شهادت می دهم آن هایی که غیر تو را خدا و معبود گرفتند، خدایان و معبودهای شان چیزی نمی آفرینند و خود آفریده می شوند.»

اگر کسی به این فقرات: «وَتَفَرَّدْتَ بِخَلْقِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ فَمَا مِنْ بَارِئٍ مُصَوِّرٍ صَانِعٍ مُثَقِّنٍ غَیْرِكَ... كَفَى بِكَ لِخَلْقِكَ وَاحِدًا ظَهِيرًا وَأَشْهَدُ أَنَّ لَكَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَیْنَ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» تأمل کند، هرگز نمی گوید: «ذیل روایت در مورد نفی خدایان و شریک برای خداوند است، و مقصود از صدر «وَتَفَرَّدْتَ بِخَلْقِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ» نیز بیان وحدت در الوهیت و خالقیت است که فقط

۱ - التوحید: ۶۸.

۲ - بحار الأنوار: ۳۳۴ / ۸۶، جلد ۳۰۵ / ۹۹.

۳ - بحار الأنوار: ۴۲۲ / ۹۲.

خداوند متعال خالق بال‌استقلال است، و ممکن است که غیر خداوند خالق دیگری به إذن الله برای قسمتی از عالم وجود داشته باشد!!». علاوه بر این که: با توجه به تأکید به «کَلِمَ» این توهم اساساً منتفی می‌گردد.

۱۷ - عن الصادق علیه السلام: فَإِن قَالُوا كَيْفَ يُفْعَلُ أَن يَكُونَ مُبَابِنَا لِكُلِّ شَيْءٍ مُتَعَالِيَا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ قِيلَ لَهُمُ الْحَقُّ الَّذِي تُظَلِّبُ مَعْرِفَتُهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ هُوَ أَزْبَعُهُ أَوْجُهُ فَأَوَّلُهَا أَن يُنْظَرَ أَوْجُودَهُ هُوَ أَمْ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ وَ الثَّانِي أَن يُعْرِفَ مَا هُوَ فِي ذَاتِهِ وَ جَوْهَرِهِ وَ الثَّالِثُ أَن يُعْرِفَ كَيْفَ هُوَ وَ مَا صَفَتُهُ وَ الرَّابِعُ أَن يُعْلَمَ لِمَاذَا هُوَ وَ لِأَيِّ عِلَّةٍ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ الْأَوْجُوهِ شَيْءٌ يُمَكِّنُ لِلْمَخْلُوقِ أَن يَعْرِفَهُ مِنَ الْخَالِقِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ مَوْجُودٌ فَقَطْ فَإِذَا قُلْنَا وَ كَيْفَ وَ مَا هُوَ فَمُتَنَبِّعْ عِلْمَ كُنْهِهِ وَ كَمَالَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ وَ أَمَّا لِمَاذَا هُوَ فَسَاقِطٌ فِي صِفَةِ الْخَالِقِ لِأَنَّهُ جَلَّ ثَنَاءُهُ عِلَّةٌ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِعِلَّةٍ لَهُ؛

از امام صادق علیه السلام روایت شده: اگر بگویند: چگونه می‌شود که خداوند با همه چیز مباین (و هیچ‌گونه سنخیت و شباهت بین او خلقتش نباشد) و از همه چیز برتر و متعالی از هر چیزی باشد؟ در پاسخ گفته می‌شود: شناخت حق و سؤالی که در اشیاء کنند و طلب معرفت او نمایند، چهار صورت دارد: اول: بررسی شود که آیا موجود است و یا نیست؟ دوم: ذات و جوهر او شناخته شود (و کنه حقیقت ذاتش را بدانند). سوم: کیفیت او و صفت او شناخته شود. چهارم: دانسته شود که چرا و به چه علت این‌گونه است؟ (و علت و غایت وجودش را بدانند). در میان این شناخت‌ها، هیچ یک از این وجوه را در مورد خالق نمی‌توان دانست به غیر آن که موجود است، (و انسان تنها می‌تواند بداند که خداوند هست و وجود دارد). اگر بپرسیم: (کنه ذات و کنه صفات) او چگونه و چیست؟ جوابی نمی‌یابیم؛ زیرا شناخت کنه او و کمال معرفت او ممتنع است. و اگر از دلیل و سبب او بپرسیم (پس دانستن آن‌ها از محالات است و) طلب معرفت در این مقام ساقط است؛ زیرا او- جل و علا- علت و سبب هر چیزی است و هیچ چیز علت او نیست.»

این احادیث مخلوقیت همه ما سوی الله را برای خداوند متعال مفروغ عنه گرفته است و فرض خالق‌ی غیر از خداوند را مردود شمرده است. تعلیل در ذیل



روایت «لَآئِهْ جَلَّ تَنَآؤُهُ عِلَّةُ كُلِّ شَيْءٍ» بیانگر این است که: خداوند متعال علت و صانع و خالق و مُبدع و مُنشِأ همه اشیاء است، و دیگر چیزی باقی نمی ماند که خالق دیگری داشته باشد. و این همان نفی وجود خالق برای عالم، غیر خداوند است، فتأمل!

علاوه بر این که شاید بشود گفت: ملاک خالقیت آن است که فقط می توان گفت: «آنه موجود» اما ملاک مخلوقیت آن است که سایر پرسش ها هم در مورد آن جایز است، فافهم!

۱۸ - امیرالمؤمنین (علیه السلام): «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ [لَا يُغَيِّرُهُ] الْمُنْعُ وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ»^۱ اِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ؛^۲ حمد از برای خدائی است که منع، مالش را بسیار نکند و عطا و بخشش کردن، او را فقیر نگرداند؛ زیرا که هر بخشنده - غیر از او - کم کند یا نقصان پذیرد.

حقیر می گوید: جز ذات احدیت، هر کسی در عالم عطایی کرد، از خودش کم گذاشت، و تنها موجودی که خلق و إعطاء شی ای می کند و از خودش کم نمی شود، حق تعالی است؛ چون اجزایی ندارد و از ذات خود عطا نمی کند، و جز ذات احدیت خلق از عدم و ایجاد نمی کند. اگر نمک به غذا شوری می دهد، همان مقدار از نمک کم می شود، اگر ابر باران می دهد، به همان مقدار از باران و ذرات آب از خودش کم می شود و جا بجای می گردد نه این که معدوم شود؛ چون شیء متجزی نه زیاد می کند و نه کم می کند، و از خودش کم می شود یعنی جا بجای می گردد.

۱ - اگر کسی بگوید: این روایت و بقیه روایات، فعلیت خالقیت را برای خداوند متعال اثبات می کند، ولی شأنیت و امکان خالقیت غیر را به اذن الله نفی نمی کند. در جواب می گوئیم: اعتراف به این که خالق ما سوی الله خداوند متعال است، ردّ قول مفوضه و غالین می کند، اما آیا ایجاد و اعدام برای غیر خداوند ممکن است یا نه؟ بحث آن گذشت. اللهم إلا أن يقال: تعلیل در این حدیث «لَآئِهْ جَلَّ تَنَآؤُهُ عِلَّةُ كُلِّ شَيْءٍ» شامل با واسطه و بلا واسطه است؛ زیرا بالبداهه می دانیم، بعضی از اشیاء علت (و سبب و موجب) اشیاء دیگر هستند، فافهم!

۲ - فی هامش التوحید: «و فر یفر کوعد یعد من الوفور بمعنی الکثرة أي لا یوجب المنع کثرة فی خزائنه. و فی نسخه لا یفیره المنع». و الاکداء بمعنی الافقار و التقلیل أي لا یوجب الاعطاء فقرا و قلة فیها.

فلاسفه می‌گویند: «معطی شیء فاقد آن نمی‌باشد» اگر این کلام نسبت به مخلوقات گفته شود، که در آنجا اعطایی نیست. و اگر در مورد خداوند گفته شود، خداوند اصلاً واجد اشیاء نیست، و متجزی نیست تا قسمتی از ذات خودش را عطا نماید که از خودش کم شود....

به بیان دیگر: این قاعده در فاعلی که فاعلیتش بالاراده و المشیة است جاری نیست بلکه در فاعل مجبور و فاعل ترشحی و فیضانی جاری است، بلکه می‌شود گفت: اصل این قاعده باطل است؛ زیرا ذاتی که چیزی را دارد، آن را اعطاء نمی‌کند، مثلاً ابر باران را اعطاء نمی‌کند بلکه تطوّر پیدا می‌کند و باران می‌شود، نمک شور را اعطاء نمی‌کند بلکه نمک سبب شوری غذا می‌شود و جابجا می‌شود و وارد غذا می‌گردد. روغن وارد ظرف غذا می‌شود و غذا را چرب می‌کند، و چربی را اعطاء نمی‌کند. حرارت آبی که روی آتش است به جهت انتقال انرژی از آتش به آب است و... پس آن چه در مخلوقات هست تطوّر است نه إعطاء وجود و خلق، بنا بر این، إعطاء وجود یعنی دادن و بخشیدن از روی اختیار است، و وجود بخشیدن و ایجاد شیء معدوم، خلق کردن است که جز از خداوند میسر نیست، و خداوند باید متعالی از اشیاء باشد نه واجد آن‌ها، و ذاتی که آسمان و زمین و جنّ و انس و... را خلق می‌کند باید خودش صفات اجزاء هیچ کدام را نداشته باشد، «كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْزَاهُ» و «وَيَتَجَهَّرُ الْجَوَاهِرُ عَرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ»^۱، فلاسفه هم می‌گویند خداوند جوهر نیست، ولی در آخر می‌گویند: «سبحان من أظهر الأشياء وهو عینها»^۲.

۱ - التوحید: ۴۰.

۲ - التوحید: ۳۷.

۳ - فتوحات مکیة: ۵۹/۲. تذکر: معنای خلقت در فلسفه: فلاسفه و عرفاء صوفیه می‌گویند: خداوند ذاتی است که لا تعین و احدیّت که مقام لا اسم له و لا رسم له است (بلا تشبیه مانند بخاری که در هوا هیچ نشانی از او نیست) این تعین پیدا می‌کند و می‌شود صادر اول، نور الانوار، فیض اقدس، نور محمدی ﷺ و... (مثل تعین همان بخار نامرئی به ابر) و این (تعین به صادر اول) همان مقام اسماء و صفات است و این تعین پیدا می‌کند تبدیل می‌شود به کائنات عالم (مثل تعین ابر به قطرات باران)، پس خلقت در نظر این مکتب یعنی تطوّر و وحدت وجود. و جمعی به شکل دیگر بیان می‌کنند که حاصلش این است که خلقت یعنی ترشح بلکه تطوّر و تعین (تعین بخار به ابر)، و شکی نیست که این مبانی از اساس باطل و فاسد است و مخالف با اولیات و دلائل قطعیه عقلیه



مخلوقات فقط می‌توانند تغییر دهند و تبدیل کنند، اما خلق و ابداع و ایجاد فقط شأن پروردگار عالم است. و در معجزات یا تبدیل است و یا خلق و ایجاد که در این صورت مشیت از امام است، اما خلق و ایجاد از خداوند است، آن‌ها می‌خواهند و خداوند خلق می‌کند. بلکه روایت به نحو عموم بیانگر این است که هیچ معطی غیر خداوند، خالی از تغییر و تجزیه و کاستی و... نیست و نمی‌تواند «ایجاد لا من شیء» کند.

۱۹ - عن الصادق (علیه السلام): «... فَالْحِجَابُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ لِامْتِنَاعِهِ مِمَّا يُمَكِّنُ فِي ذَوَاتِهِمْ وَلِإِمْكَانِ ذَوَاتِهِمْ مِمَّا يُمْتَنِعُ مِنْهُ ذَاتُهُ وَلاَ فِتْرَاقَ الصَّانِعِ وَالمَصْنُوعِ وَالسَّرِّ وَالمَرْبُوبِ وَالحَاذِ وَالمُتَخَذِ...؛ پس حجاب و پرده‌ای میان خدا و آفریدگانش می‌باشد؛ به خاطر امتناع او (خدای تعالی) از آنچه در ذات‌های ایشان (یعنی مخلوقات) امکان دارد، و برای آن که ذوات ایشان (یعنی مخلوقات) از آنچه ذات مقدسش از اتصاف به آن اباء دارد، امکان دارند، و سرباز نمی‌زنند. و نیز به جهت آن که صانع و مصنوع و رب و مربوب و حاذ و محدود از یک دیگر جدا شوند.»

این حدیث بر اموری دلالت دارد:

(۱) این‌که خداوند با مخلوقات، ذاتاً بینونت و مغایرت دارد و هیچ‌گونه سنخیت و شباهتی بین آن‌ها وجود ندارد، بر خلاف نظر فلاسفه و عرفا که قائل به تشکیک در وجود و صدور مخلوق از خالق تعالی و تطوّر خداوند به اطوار مختلف می‌باشند که آیات بسیار و روایات متواتر و براهین عقلی قطعی بر نفی این قول وجود دارد.

(۲) و نیز دلالت دارد بر این‌که صانع با مصنوع فرق می‌کند و آن را معلّل فرموده در ذیل حدیث به این‌که «ملاک در صانع با ملاک در مصنوع، و ملاک رب با مربوب، و ملاک حاذ با محدود متفاوت است.

(۳) و دلالت دارد که هر آنچه درباره ممکنات و مخلوقات امکان دارد، در او راه نداشته و درباره او امتناع دارد.

اگر گفته شود: این روایات صرفاً در مقام بیان بینونت خداوند و خلق

می‌باشند و این که ما سوی الله مرکب و متجزی و جسم و حادث هستند بر خلاف حق تعالی و «لَيْسَ الْمَخْلُوقُ كَالْخَالِقِ وَلَا الْمَخْدُودُ كَالْمُخْدِثِ». اما این که «فقط خداوند صانع عالم باشد مباشرتاً نه غیر او» و یا مراد این باشد که «آیا فقط خداوند صانع بالاستقلال و بالأصالة عالم است و هر آنچه غیر او است مخلوق باشند - حال یا مباشرتاً و یا با واسطه -» روایات در مقام بیان آن نیست؛ و هیچ دلالتی بر نفی تفویض در خلق و خالقیت بالإقذار ندارد و قدرمتیقن از این روایات نفی خلق بالأصالة و بالاستقلال از غیر خداوند است. در جواب گوئیم: این که امام علیه السلام فرمود: «فَالْحَبَابُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ»، ظاهرش این است همه اشیاء را مخلوق او دانسته است و تعلیل آورده که ذاتاً خلقی با خالق مبین هستند و نیز به جای این که بفرماید: خداوند با مخلوق و ممکن الوجود مبین است، فرمودند: صانع با مصنوع مبین است و ربّ با مربوب مبین است و حادث با محدود مبین است. از این بیان فهمیده می‌شود که خداوند متعال صانع و ربّ و حادث عالم است و باید صاحب این سه عنوان با مصنوع و مربوب و محدود، در حقیقت ذاتش افتراق داشته باشد.

اما این که مقصود این باشد که خداوند صانع و ربّ و حادث بالاستقلال است، و ممکن است صانع و خالق به اذن الله و به غیر استقلال هم وجود داشته باشد، این مطلب از حدیث استفاده نمی‌شود. و انگهی اگر خلق به غیر، تفویض شده باشد، پس خداوند خالق نخواهد بود. و یا اگر بعضی از اجزاء عالم، مخلوق غیر خداوند و به اذن خداوند باشند، در حقیقت استناد خالقیت به خداوند مجازی و غیر حقیقی خواهد بود. وقتی امام علیه السلام می‌فرماید: «شَهَادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَلَا مَوْصُوفٍ» همه مخلوقات را مصنوع خالق دانسته که در او اوصاف مخلوقی نیست و یا می‌فرماید: «فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ» همه آنچه در خلق وجود دارد را از خالقش نفی فرموده است و یا می‌فرماید: «وَكُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَصَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدِّ» همه اشیاء را مصنوع صانعی دانسته که به حدود توصیف نمی‌شود.

و ممکن است حدیث شریف این چنین تقریر شود که: حضرت فرمودند:



«صانع از مصنوع و ربّ از مربوب و حاذّ از محدود افتراق دارد و مباین است»، اگر «امام» صانع و ربّ و حاذّ بإذن الله باشد، و از طرفی هم می‌دانیم که «امام» خودش مصنوع و مربوب و محدود است، پس امام هم صانع و هم مصنوع و هم ربّ و هم مربوب و هم حاذّ و هم محدود واقع شده است و این بر خلاف حدیث است که فرمودند: «لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَ الْمُصْنُوعِ وَ... که صانع با مصنوع... افتراق و تباین ذاتی دارد و در مقابل هم واقع شدند.» فتأمل!

و با آنچه گفته شد، وجه استدلال به احادیثی که ذکر می‌کنیم واضح خواهد شد مثل:

* ۲۰ - عن الرضا عليه السلام: «... نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ، وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ..... اِئْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنَّ لَا اِئْتِدَاءَ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدَأٍ عَنْ اِئْتِدَاءِ غَيْرِهِ..... بِتَشْعِيرِهِ الْمُشَاعِرَ عُرِفَ أَنَّ لَا مَشْعَرَ لَهُ^۱ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنَّ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنَّ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمَقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنَّ لَا قَرِينَ لَهُ..... فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُنْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ...»^۲ و نظام (سامان) توحید خدا، نفی صفات از او است، به جهت شهادت عقول که هر صفت و موصوفی مخلوق است (صفت و موصوف فرع بر تجزّی است و اگر متجزّی نباشد، صفت و موصوف ندارد)، و شهادت هر مخلوقی که او را خالق می‌است که نه صفت است و نه موصوف... و ابتدا نمودن به آفریدن مخلوقات، دلیل است بر این که خودش ابتدائی ندارد، به جهت ناتوانی هر ابتدا شده‌ای از ابتداء کردن غیرش... به ایجاد مشاعر و اعطاء وجود آن‌ها، دانسته شود (که اینها مخلوقند و) خدا را مشاعری نیست (به عبارت دیگر: به شعر آفرینی، دانسته می‌شود که خود مشعری ندارد، شعر یعنی محل درک اشیاء، حواس ظاهره و حواس ادراکی باطنه همه را شامل است).^۳ و مهیا کردن او جواهر و ماده‌های

۱ - أي كل مركب من الصفة و الموصوف.

۲ - لعلو الصانع عن المصنوع و كذا فيما يشابه هذه من الفقرات الآتية.

۳ - بحار الأنوار: ۵۷ / ۴۳.

۴ - احتمالات در توضیح حدیث: (۱) این که به وسیله افاضه مشاعر به ما، درک کردیم که نیاز بدان‌ها داریم و قضاوت کردیم که خدا از آن‌ها منزّه است؛ چون احتیاج او به چیزی محال است. (۲) یا

اشیاء را (ظاهراً مقصود از جواهر در اینجا عناصر اولیه است که مبادی پیدایش موجودات مادی هستند، مثل آب، خاک، باد، آتش) دانسته شود که او را ماده و جوهری نیست. و به ضد قرار دادن او میان اشیاء، دانسته شود که او را ضدی نیست، و به قرین و نظیر قرار دادن او میان اشیاء، دانسته شود که او را شبیه و قرینی نیست.... پس هر چه در خلق یافت می شود، در خالق و آفریننده اش نیست، و هر چه در خلق ممکن است در صانع ممتنع است.»

حقیر می گوید: در این حدیث شریف مشاهده می شود که:

(۱) هر مخلوقی گواهی می دهد که خالقش متّصف به صفت و موصوف نیست که در مخلوق هست، و اتّصاف خداوند به «سمیع و بصیر و عالم و قادر و...» به نحوی که در مخلوق هست، نمی باشد و توضیح آن گذشت.

(۲) ابتداء داشتن مخلوقات دلیل بر ابتداء نداشتن خالق آن ها است. پس خالق را معزفی کرده که ابتداء ندارد. یعنی خالق هیچ چیز نمی تواند موجودی باشد که ابتدا داشته باشد.

(۳) هر چه در خلق وجود دارد بلکه امکان دارد، در خالق وجود ندارد بلکه امکان ندارد.

(۴) ممکن است به ذهن کسی چنین بیاید که مقصود از خالق در این جا اشاره به ذات باری تعالی است و حدیث در صدد تفرقه و جدایی ذاتی و حقیقی و بینونت تامّه بین خدا و خلق است، و در مقام این نیست که نفی خالقیت غیر خداوند باذن الله نماید.

این که عقل ما حکم می کند که خالق و مخلوق در صفات از هم جدا هستند. (۳) مرحوم ابن میثم در شرح نهج، چنین تقریر کرده است: اگر خدا مشاعر داشته باشد یا از غیر دارد و آن محال است و یا از خود دارد و آن هم نیز محال است؛ برای این که اگر این مشاعر مکمل الوهیت او باشند و برای تکمیل خود به وجود آورده، مستلزم نقص او است و این محال است. و اگر برای او کمال نباشند، زیادی آن نقص باشد و باز محال گردد. (۴) در وافی گوید: بتشعیر المشاعر عرف انه لا مشعر له. به وسیله تشعیر مشاعر دانسته شده که خدا از آن منزّه است، زیرا خدای عزوجل به وسیله آن ها فهمانده است که مشاعر احتیاج به مشعر آفرینی (و خالق) دارند که آن را مشعر سازد، اگر خدای عزوجل مشعر داشت باید مشعر آفرین داشته باشد، زیرا خودش نمی تواند برای خودش مشعر آفریند و باید در ذات خود محتاج باشد....





در جواب می‌گوییم: کمترین چیزی که حدیث دلالت دارد، این است که خالق همه اشیاء را خداوند متعال دانسته است. و مقید کردن خالقیت غیر خداوند به «بإذن الله» بلاوجه است؛ چراکه در این حدیث، خالقیت صانعیت خداوند متعال نسبت به تمام اشیاء را مفروغ عنه گرفته شده است. علاوه بر این که «لعجز کل مبتدء» اطلاق دارد که حادث و مخلوق عاجز از خلق و ایجاد دیگری است و لو به نحو غیر مستقل و به اذن الله.

* ۲۱ - رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَيْنَ الْمَغْبُودُ؟ فَقَالَ: لَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ؛ لِأَنَّهُ أَيْنَ الْأَيْنِيَّةِ، وَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفَ؛ لِأَنَّهُ كَيْفَ الْكَيْفِيَّةِ، وَلَا يُقَالُ لَهُ مَا هُوَ؛ لِأَنَّهُ خَلَقَ الْمَاهِيَةَ سُبْحَانَهُ مِنْ عَظِيمِ تَاهَتْ الْفُطْنُ فِي تَيَّارِ أَمْوَاجِ عَظَمَتِهِ وَحَصَرَتْ الْأَلْبَابَ عَنْ ذِكْرِ أَرْزَلِيَّتِهِ وَتَحَيَّرَتْ الْعُقُولُ فِي أَفْلاكِ مَلَكُوتِهِ؛^۱ از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده که مردی به او عرض کرد: معبود کجاست؟ حضرت فرمودند: در مورد خداوند گفته نمی‌شود کجاست؟ زیرا او جا و مکان را آفرید. و گفته نمی‌شود برای او که چگونه است؟ زیرا او چگونگی را^۲ آفرید، و در مورد او گفته نمی‌شود: (حقیقت) او چیست؟ چون او چیستی را خلق کرد. پاک و منزّه است پروردگار بزرگی که فهم‌های دقیق و زیرک در امواج عظمتش واله و سرگردان شده، و خردمندان از ذکر ازلیت او درمانده و ناتوان گشتند، و عقول در افلاک (و مدارهای) ملکوتش متحیر گردیدند.^۳

۱ - و يُقَالُ لِلرَّجُلِ الْعَالِمِ بِالْأَمْرِ الْفُطْنُ. الفطن: جمع فطنة وهي الحذق الفهم. التيار: موج البحر الهائج.

۲ - روضة الواعظین: ۳۷/۱، بحار الانوار: ۳/۲۹۷ حدیث ۲۴.

۳ - چگونگی بمعنی حالت و صفت و کیفیت است، مثلا چون خدا انسان را آفرید «چگونگی هائی» به او داد، مانند قامت راست، شعوری بیشتر از حیوان، استعداد سخن گفتن و عالم شدن، حواس پنج گانه با اثرهای مخصوص و در جاهای معین این‌ها و صدها مانند آن «چگونگی هائی» است برای انسان که بعد از آن که انسان آفریده شد، ما به این «چگونگی‌ها» پی بردیم... اما خداوند هیچ گونه «چگونگی» ندارد؛ زیرا اگر او «چگونگی» داشته باشد باید دیگری آن «چگونگی» را به او داده و او را آن گونه خلق کرده باشد در صورتی که او مخلوق دیگری نیست بلکه خود او خالق همه چیز و «چگونگی‌های» آن هاست همچنین است موضوع جایگزینی و در چه سوئی.

۴ - در مجمع البحرین: ۶/۲۱۲ (الْعَدِيْثُ: «إِنَّ اللَّهَ أَيْنَ أَيْنِ الْأَيْنِ وَكَيْفَ الْكَيْفِ بِلَا كَيْفٍ» وَكَأَنَّ الْمَعْنَى أَوْجَدَ الْأَيْنَ لِمَنْ يَقُولُ أَيْنَ، وَ أَوْجَدَ الْكَيْفَ لِمَنْ يَقُولُ كَيْفَ. وَ أَيْنَ: سَوَالٌ عَنْ مَكَانٍ إِذَا قُلْتَ أَيْنَ زَيْدٌ، فَإِنَّمَا تَسْأَلُ عَنْ مَكَانِهِ).

از این حدیث استفاده می‌شود که:

(۱) چون خداوند مکان را خلق کرد پس خودش مکان ندارد و چون «کیفیت» را کیفیت قرار داده (و اشیاء خالی از کیف نیستند) پس خالق کیف و اشیاء، خودش کیف ندارد. خلاصه این که، دلیل بر این که «ما هو؟» در موردش گفته نمی‌شود؛ این است که ماهیت را خلق کرد. و دلیل بر این که نمی‌شود برای او «این» گفت، این است که مکان را خلق کرد، پس هر کس ماهیت را خلق کرد و مکان را مکان قرار داد، ماهیت و مکان ندارد. به عبارت دیگر: اگر کسی مکان یا مکانی یا مقداری یا متجزی بیافریند باید این‌ها را نداشته باشد.

(۲) در این حدیث نیز خالقیت خداوند متعال، نسبت به تمام اشیاء و عدم امکان خالقیت غیر او، مفروغ عنه گرفته شده است.

۲۲* - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) : «إِنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِيٍّ وَاللَّهُ وَاحِدٌ لَا مُتَجَزِيٍّ وَلَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقَلَةِ وَالْكَثَرَةِ وَكُلُّ مُتَجَزِيٍّ وَمُتَوَهَّمٍ بِالْقَلَةِ وَالْكَثَرَةِ فَهُوَ خَلْقٌ ذَالٌ عَلَى خَالِقٍ لَهُ؛ يَعْنِي تَمَامَ مَاسِوَى اللَّهِ مُتَجَزِيٍّ (قابل تجزیه و دارای اجزاء و کثرت... و جسم) هستند (و ملاک مخلوقیت و معلولیت همین متجزی بودن و قبول زیاده و نقصان است)، و خداوند واحد (حقیقی) غیر متجزی (غیر قابل تجزیه و بدون اجزاء) است، و قلت و کثرت در او متصور نیست (و توهم و خیال و فرض قابلیت تجزیه و ترکیب در او نیست)، و هر متجزی و چیزی که قلت و کثرت در او فرض و تصور شود، پس آن مخلوق است و دلیل بر وجود خالق خود می‌باشد. به بیان دیگر: هر موجودی که قابل تجزیه و تغییر و کثرت و ترکیب و قلت باشد، مخلوق است و بر خالق خودش دلالت می‌کند. بدیهی است قابلیت تجزیه و قبول انقسام - یا قبول زیاده و کاستی - چه در خارج و بطور حقیقت و یا بفرض و خیال - از لوازم مخلوقیت و معلولیت است. ملاک خالق و صانع بودن همان عدم تجزئ و عدم قبول زیاده و نقصان است نه سعه وجودی و بی‌نهایت بودن و.... که بگوییم: خدای تعالی جایی برای غیر نگذاشته و اشیاء غیر از او وجودی ندارند و تعینات وجود او هستند و ماهیات در حقیقت، صور او باشند، پس اصلاً دو چیز نخواهند بود و مقصودشان از سنخیت همان تطوّر

و به اشکال مختلف در آمدن اوست.

مخفی نماند که از این حدیث نیز فهمیده می‌شود: همه اشیاء مقداری، متجزی و.... مخلوق هستند و دلالت دارند بر این که برای شان خالق هست که تجزیه و ترکیب و... در آن راه ندارد و مخلوقیت تمام ما سوی الله را مفرغ عنه گرفته است و فقط خداوند را خالق غیر متجزی و غیر متوهم به قلت و کثرت معرفی نموده است و در این صورت، صحبت از مخلوقیت عالم «بإذن الله» یا «بغیر اذن الله» معنا نخواهد داشت، چون همه مخلوق او تعالی هستند، پس اساساً نمی‌توانند مخلوق کسی جز خدای متعال باشند.

* ۲۳ - عن ابی عبدالله علیه السلام: «وَكُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَصَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدِّ مُسَمًّى؛ هر چه توصیف شود، مصنوع و مخلوق است و صانع اشیاء موصوف به حد مذکور نیست (به بیان دیگر: صانع و خالق اشیاء حقیقتی است که موصوف به حد مسمی نیست و متصف به این امر نمی‌شود).»

* ۲۴ - عن الصادق علیه السلام: «كُلُّ شَيْءٍ جَرَى فِيهِ أَثَرُ تَرْكِيبٍ لِحِسْمٍ أَوْ وَقَعَ عَلَيْهِ بَصَرٌ لَكُونُ فَمَا أَدْرَكَهُ الْأَبْصَارُ وَنَالَتْهُ الْحَوَاشِ فَهُوَ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّهُ لَا يُشَبِّهُ الْخَلْقَ وَأَنَّ هَذَا الْخَلْقَ يَنْتَقِلُ بِتَغْيِيرٍ وَزَوَالٍ وَكُلُّ شَيْءٍ أَشْبَهَ التَّغْيِيرَ وَالزَّوَالَ فَهُوَ مِثْلُهُ وَلَيْسَ الْمَخْلُوقُ كَالْخَالِقِ وَلَا الْمُحَدَّثُ كَالْمُخْدِرِ؛ هر چیزی که در او اثر ترکیب جاری شود، حتماً جسم است، یا با چشم دیده شود، حتماً رنگ است، بنا بر این هر چه ابصار آن را درک کند و حواس به آن برسد، پس آن غیر خداوند سبحان است؛ چون خداوند شباهت به خلق ندارد، و این خلق با تغییر کردن و زایل شدن منتقل می‌شود. و هر شیئی به تغییر و زوال شباهت پیدا کند، پس آن مثل اوست، و مخلوق مثل خالق نیست و حادث و پدیده آمده، مثل حادث کننده و پدید آورنده نیست.»

در این حدیث شریف، دو نکته بیان شده است: (۱) بینونت بین خدا

۱ - التوحید: ۱۴۳.

۲ - بحار الانوار: ۱۵۴/۳. قال العلامة المجلسی رحمته الله فی بیانه: قوله علیه السلام: «لجسم» بفتح اللام أي البتة هو جسم وكذا قوله: «اللون» ويدل على أن التركيب الخارجي إنما يكون في الجسم وأن المبصر بالذات هو اللون. قوله علیه السلام: «أشبه التغيير» أي المتغير أو ذا التغيير بتقدير مضاف.



و خلق، بلکه خالق و مخلوق و مُحدث و مُحدث را بیان فرمودند. و معیار و مناط داده‌اند که ملاک در خلق، تغییر و زوال و حدوث و... است، ولی ملاک در خالق این چنین نیست. (۲) در این حدیث، خالقیت خداوند را نسبت به ماسوی الله مفروغ عنه گرفته و فرمود: مخلوق مثل خالق نیست و حادث شده مثل حادث کننده نیست.

۲۵- قال الصادق (ع): «كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِ مُدْرَكٌ فَاصْبِرْهُ الْحَوَاسُ وَتُمَثِّلُهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَلَا بُدَّ مِنْ اثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجٍ مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا: النَّفْيُ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالُ وَالْعَدَمُ. وَ الْجِهَةُ الثَّانِيَةُ: التَّشْبِيهُ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ اثْبَاتِ الصَّانِعِ لَوْجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَ الْإِضْطِرَّازِ مِنْهُمْ إِلَيْهِ أَثَبَّتْ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَ لَيْسَ مِنْهُمْ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهَا بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ وَ فِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُونُوا وَ تَنَقُّلِهِمْ مِنْ صَغَرٍ إِلَى كِبَرٍ وَ سَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ وَ قُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ وَ أَحْوَالٍ مُوجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِبَيَانِهَا وَ وُجُودَهَا...» هر چیز که حقیقتش به حواس در آید و درک شود و در حواس، محدود و ممثل گردد، مخلوق است (و چون حقیقت خدا به حواس در نیاید و در آنجا محدود و ممثل نگردد پس مخلوق نیست بلکه او خالق است) خالق اشیاء باید از دو جهت ناپسندیده برکنار باشد، یکی از آن دو جهت نفی است (یعنی انکارش)؛ زیرا که نفی باطل کردن و نبودن است و جهت دوم تشبیه است؛ زیرا که تشبیه صفت مخلوق است که اجزایش به هم پیوستگی و هماهنگی آشکاری دارد. بنا بر این چاره‌ای نیست جز اثبات صانع (و اعتراف به آن) به جهت بودن مصنوعین و آفریدگان، و ناگزیری آن‌ها از اعتراف به این که آن‌ها مصنوع هستند و صانع‌شان غیر آن‌هاست و مانند آن‌ها نیست؛ زیرا هر چیز که مانند آن‌ها باشد، با آن‌ها شباهت دارد در ظاهر پیوستگی و هماهنگی پیکر و در بودن بعد از نبودن و انتقال از کوچکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از نیرومندی به ناتوانی و حالات موجود و معلوم دیگری که نیازی به توضیح آن‌ها نیست زیرا که عیان و موجود هستند».

در این حدیث به وضوح ملاک خالق و مخلوق را بیان کردند و خداوند، خالق همه مخلوقات و مصنوعات است و خالق‌شان غیر آن‌ها است. و باید در خالق اشیاء هیچ گونه علامت مخلوقیت و حدوث و ترکیب و تجزئ... نباشد. پس هر چیزی که حادث و مرکب و متجزئ هست (که تمام ما سوی الله چنین هستیم) نمی‌تواند خالق چیزی باشد.

۲۶ - وَ رُوِيَ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ (ع): «إِنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَا يَقُولُ بِالتَّقْوِيضِ، فَقَالَ: وَمَا التَّقْوِيضُ؟ قُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَآلِيَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَقَوَّضَ إِلَيْهِمَا فَخَلَقَا وَرَزَقَا وَأَمَاتَا وَأَحْيَا». فَقَالَ (ع): كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ إِذَا انْصَرَفَتْ إِلَيْهِ فَأَتْلُ عَلَيْهِ^۱ هَذِهِ آيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الرَّعْدِ (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)^۲ فَأَنْصَرَفْتُ إِلَى الرَّجُلِ فَأَخْبَرْتُهُ فَكَأَنِّي أَلْقَمْتُهُ حَجَرًا أَوْ قَالَ فَكَأَنَّمَا خَرَسَ...^۳ و از زرارہ روایت شده است که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم: مردی از اولاد عبد الله بن سبا قائل به تفویض است، فرمود تفویض چیست؟ عرض نمودم: می‌گویند که حق تعالی محمد و علی علیهما السلام را آفرید، سپس امر را به ایشان تفویض کرد، پس آفریدند و روزی دادند و زنده نمودند و میراندند، فرمودند: دروغ گفته دشمن خدا، چون به سوی او بازگشتی، آیه‌ای که در سوره «رعد» است را بر او بخوان: (آیا قرار داده‌اند شریکان برای خدا که خلق نموده‌اند آن شریکان مثل خلق خدا، پس مشتبه گردیده خلق بر ایشان؟ بگو که خداوند خالق هر چیز است و اوست خدای یکتا و بسیار غالب و توانا). زرارہ گوید: پس بازگشتم به سوی آن مرد و او را خبر دادم به آن که حضرت صادق (ع) فرموده بود، آنگاه گویا سنگ توی دهانش گذاشتم یا گفت: گویا گنگ شد.



- ۱ - في المصدر: فقلت: يقول.
- ۲ - وفي المصدر: ثم فوض الامر اليهما فخلقا ورزقا وأحيا وأماتا.
- ۳ - في المصدر: إذا رجعت إليه فاقرا.
- ۴ - الرعد: ۱۶.
- ۵ - في المصدر: فاخبرته بما قال الصادق (ع) فكانما القمته حجرا.
- ۶ - اعتقادات شيخ صدوق (ع): ۳۲۲ چاپ مؤسسه الهادی (ع).

سابقاً گذشت آنچه مرحوم کشی روایت کرد به اسنادش از ابن ابی عمیر که گفت: حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: زَعَمَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْقَدِيمَ فَذَاكَ لَا يُذِرْكَ أَحَدٌ وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الَّذِي خَلَقَ وَرَزَقَ فَذَاكَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ، فَقَالَ: كَذَبَ عَلَيَّ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ مَا مِنْ خَالِقٍ إِلَّا اللَّهُ وَخُذْهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُذِيقَنَا الْمَوْتَ وَالَّذِي لَا يَهْلِكُ هُوَ اللَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ بَارِئُ النَّبَرِيَّةِ^۱.



حقیر می‌گوید: امام صادق عليه السلام کسی را که به خالقیت و رازقیّت (نه خدایی و الوهیت) امام باقر عليه السلام قائل شده، لعنت کرده و دروغ گو نامیده و تأکید فرموده است که خالق جز خداوند متعال نداریم، و بعد ملاکی را بیان نموده که: خالق مخلوقات کسی است که از بین نمی‌رود و موت و فنایی ندارد، و هر کس که موت و فنایی دارد نمی‌تواند خالق چیزی باشد.

علاوه بر این که در حدیث اول، امام صادق عليه السلام قائل به اعتقاد مذکور را مشرک دانسته و آن را از مصادیق آیه شریفه قرار داده است. و در حدیث دوم نیز امام عليه السلام مطلقاً این اعتقاد را انکار نموده و تفصیل بین قائل به آن «بإذن الله» و «بغير إذن الله» نداده است.

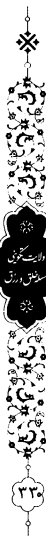
۲۷- ما رواه في العيون عن الرضا عليه السلام أنه قال: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يَعَذِّبُنَا عَلَيَّهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجُبْرِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجْبِهِ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيزِ، وَالْقَائِلُ بِالْجُبْرِ كَافِرٌ وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِيزِ مُشْرِكٌ»^۲ از امام رضا عليه السلام روایت شده که فرمود: هر کس گمان کند که خداوند افعال ما را انجام می‌دهد بعد هم ما را عذاب می‌کند به واسطه آن کارها، معتقد به جبر شده است. و هر کس معتقد شود که خداوند کار آفرینش و روزی دادن را به ائمه و پیشوایان واگذاشته است، قائل به تفویض گردیده، و معتقد به جبر کافر و معتقد به تفویض مشرک است.

۲۸- في عيون اخبار الرضا عليه السلام أيضا باسناده عن أبي هاشم الجعفری قال: سَأَلْتُ

۱- عد الشيخ الطوسي في أصحاب الصادق عليه السلام موسى بن عمير أبو هارون المكفوف مولى آل جعدة بن هبيرة. ولعله هذا.

۲- رجال الكشي: ۱۴۵، بحار الأنوار: ۲۹۱/۲۵.

۳- عيون اخبار الرضا عليه السلام: ۱/۱۲۴ حدیث ۱۷، بحار الأنوار: ۲۵/۳۲۸ حدیث ۳، وسائل الشیعة: ۲۸/۳۴۰.



أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْغَلَاةِ وَالْمُقَوِّصَةِ فَقَالَ الْغَلَاةُ كُفَّارٌ وَالْمُقَوِّصَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ أَكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ مِنْهُمْ أَوْ أَمَّنَّهُمْ أَوْ ائْتَمَنَّهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُمْ بِسَطْرِ كَلِمَةٍ خَرَجَ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلايَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ ابو هاشم جعفری گفت: از حضرت رضا عليه السلام راجع به غالیان و مقوضه پرسیدم، فرمودند: غالیان کافردن و مقوضه مشرک، هر کس با آن‌ها بنشیند یا آمیزش داشته باشد یا بخورد یا بیاشامد یا مواصلت کند (و با آن‌ها بپیوندد) یا به ایشان دختر بدهد یا از ایشان دختر بگیرد، یا آن‌ها را بر امانت امین داند، یا به ایشان بر امانت اعتماد کند و یا تصدیق گفتارشان را بنماید و یا به ایشان اعانت و کمک کند در یک کلمه (یا به یک جزء از کلمه)، از ولایت خدا و پیامبر و ما اهل بیت خارج خواهد شد. تشخیص موضوع و مصداق تفویض از اخبار دیگر دانسته می‌شود.

ظاهراً مراد از «تفویض» در این روایت، تفویض در مقابل جبر نیست به قرینه عطف آن بر «الغلاة» و خبر دادن از آن به «مشرکون»، فتأمل!

۲۹ - عن العیون عن ماجیلویه، عن علی، عن أبیه، عن یاسر الخادم قال: قلت للرضا عليه السلام ما تقول فی التفویض؟ فقال: إنَّ الله تبارک و تعالی فوّض إلى نبیّه أمر دینه فقال: ما آتاکم الرسولُ فخذوه و ما نهاکم عنه فاثمّوها فامّا الخلق و الرزق فلاثمّ قال: إنَّ الله عزَّ و جلّ خالق کلّ شیء و هو یقول عزَّ و جلّ: (الَّذِي خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذَلیکُمْ مِنْ شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تعالی عَنَّا یُشْرِکُونَ) یاسر خادم گفت: من به حضرت رضا عليه السلام عرض کردم: در مورد تفویض چه می‌فرمایید؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی، امر دین خود را به پیامبرش واگذار نموده، فرموده: (آنچه پیامبر برای شما آورد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، خودداری کنید) اما مسأله آفرینش و روزی در اختیار پیامبر ﷺ نیست. سپس فرمود: خداوند آفریننده همه چیز است و در قرآن می‌فرماید: (خدای بحق آن کسی است که آفرید شما را، پس روزی داد شما را، پس بمیراند شما را، پس زنده گرداند شما را - در روز قیامت برای جزای عمل - آیا از شریک‌های شما

(یعنی بتان که به زعم شما شرک خدایند) کسی هست که از این خلق و رزق و اماته و احیا از هر چیزی بتواند انجام دهد تا بدان سبب او را پرستش توان کرد، پاک و منزه است خدا و برتر است از آنچه به او شرک می آورند).

ممکن است که از تقابل بین این دو نحو از تفویض، چنین فهمیده شود که امام علی (ع) خلق و رزق عالم به اذن الله را هم نفی فرموده است؛ زیرا در تفویض امر دین، پیامبر (ص) به اذن خداوند تشریع می فرماید، و اگر در تفویض خلق و رزق به اذن الله جایز بود، نباید این چنین مورد انکار به نحو مطلق واقع شود، فتأمل! پس روایت صراحتاً نفی خلق عالم توسط اهل بیت (ع) - و لویه به نحو خلق غیر مستقل و به اذن الله و خلق من شیء و از ماده - کرده است.

۳۰ - فی رجال الکشی (رحمته الله): مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عُثْمَانُ بْنُ حَامِدٍ الْكَشِيَانِ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادَ الرَّازِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُوسَى بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَيْنَمَا عَلِيُّ (ع) عِنْدَ امْرَأَةٍ لَهُ مِنْ عَتَرَةِ وَ هِيَ أُمُّ عُمَرَ، إِذْ أَتَاهُ قَنْبَرٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَشْرَةَ نَفَرٍ بِالْبَابِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ رَبُّهُمْ، قَالَ أَدْخِلْهُمْ؛ قَالَ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ مَا تَقُولُونَ فَقَالُوا نَقُولُ إِنَّكَ رَبُّنَا وَأَنْتَ الَّذِي خَلَقْتَنَا وَأَنْتَ الَّذِي تَرْزُقُنَا، فَقَالَ لَهُمْ وَيْلَكُمْ لَا تَفْعَلُوا إِنَّمَا أَنَا مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ، فَأَبَوْا وَ أَعَادُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَدْ فَهَمُ فِي النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ (ع):

أَوْقَذْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَنْبَرًا إِنِّي إِذَا أَبْصَرْتُ شَيْئًا مُنْكَرًا

یعنی: در رجال کشی به سندش از عبدالله بن شریک از پدرش نقل کرد که: روزی علی (ع) پیش همسری - که از قبیله عنزه به نام ام عمر داشت - بود که قنبر بر آن حضرت وارد شد و گفت: بر درب خانه ده نفر ایستاده اند که معتقدند شما خدای آن ها هستی، فرمود: ایشان را وارد کن، وارد شدند فرمود: شما چه می گوئید؟ گفتند: تو خدای مایی و تو ما را آفریده ای و به ما روزی می دهی. فرمود: وای بر شما چنین چیزی مگوئید، من هم مانند شما مخلوق هستم، آن ها امتناع ورزیدند، فرمود: وای بر شما خدای من و شما الله است، توبه کنید و از اعتقاد خود برگردید، گفتند: ما بر نمی گردیم! تو خدا و رازق و خالق ما هستی.

فرمود: قنبر برو چند نفر کارگر بیاور، قنبر رفت و ده نفر از کارگران با بیل و کلنگ آورد، دستور داد زمین را کنند همین که گودالی کنده شد، دستور داد هیزم آورند و آتش افروختند، همین که افروخته شد، به آن‌ها فرمود: توبه کنید، گفتند: ما بر نمی‌گردیم، ابتدا چند نفر و بعد بقیه را در آتش انداخت و این شعر را خواند که مضمونش این است: وقتی چیز منکری بینم، آتش افروزم و قنبر را می‌خوانم»

۳۱ - فی غیبة الشیخ رحمته اللہ علیہ: روی الشیخ یاسنادہ عن کامل بن ابراہیم قال: دخلت علی ابي محمد العسكري عليه السلام لأسأله عن التفويض فسلَّمتُ و جَلَسْتُ فَإِذَا أَنَا بِقَتَّى كَأَنَّهُ فَلَقُهُ قَمَرٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعِ سِنِينَ أَوْ مِثْلِهَا فَقَالَ لِي يَا كَامِلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ! جِئْتَ إِلَى وَلِيِّ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ وَ بَابِهِ تَسْأَلُهُ عَنْ مَقَالَةِ الْمُفَوَّضَةِ كَذَبُوا بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ: (وَ مَا تَشَاوُنُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)؛ کامل بن ابراهیم گفت: بر امام عسکری عليه السلام وارد شدم، در مورد تفویض سؤالاتی داشتم، پس سلام کردم و نشستم، پس در این هنگام پسری را دیدم که چون ماه تابان بود در سن چهار سالگی یا مانند آن می‌نمود، به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم! آمده‌ای پیش ولی و حجت خدا تا از عقیده مفوضه (یعنی قائلین به خالقیت ائمه عليهم السلام) از او سؤال کنی؟ آن‌ها دروغ گفته‌اند، بلکه قلوب ما جایگاه و ظرف‌هایی برای مشیت و خواست خداوند است (یعنی درون این دل‌ها جز خواست خداوند وجود ندارد و خواسته‌های ما همه رنگ الهی دارد)، وقتی خداوند چیزی را بخواهد، ما هم می‌خواهیم. و در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَ مَا تَشَاوُنُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾.

مخفی نماند، در آن عصر مفوضه به کسانی می‌گفتند که قائل به خالقیت و رازقیت ائمه عليهم السلام بودند، چنان‌که در حدیث اول (ابوالحسن احمد الدلال القمی) و بعضی احادیث دیگر به آن اشاره شد و نیز در کلمات اصحاب هم به همین معنا بود، چنان‌که گذشت. و احادیث بسیاری که دلالت بر بطلان تفویض (در خلق) می‌کند و امامیه بر آن اتفاق دارند، خود دلیلی دیگر بر بطلان اعتقاد به خالقیت ائمه عليهم السلام نسبت به عالم است.



علامه مجلسی رحمته الله در معنای حدیث چنین نوشتند: «إن الله تعالى بعد أن أكمل أوليائه وحججه عليه السلام لا يشاءون شيئاً إلا بعد أن يلهمهم الله تعالى و يلقى المشية في قلوبهم فهو المتصرف في قلوبهم وأبدانهم والمسدد لهم في جميع أحوالهم فالآية خاصة غير عامة.» بنا براین، امثال این احادیث در مقام بیان عظمت و جلالت آل الله می باشند که آن ها اراده و مشیت و خواهشی ندارند، جز آنچه خداوند متعال بخواهد. و ممکن است این چنین گفته شود: خداوند به آن ها الهام می کند و در قلب آن ها القای مشیت می کند و وقتی آن حضرات عليهم السلام آن اراده و خواست شان را اظهار نمودند، خداوند انجام می دهد.

باری، در یک حدیث هم اثبات وعاء مشیت و هم نفی مقاله مفوضه (که قائل به خالقیت و رازقیت ائمه عليهم السلام بودند) گردیده است و این خود شاهد است که مقصود از «وعاء مشیت» آن چیزی که مفوضه می گویند، نیست بلکه بر خلاف مدعای ایشان است.

حاصل سخن این می شود: محتمل است که این گونه از احادیث: «یعنی: قلوبنا أوعية لمشيئة الله» می خواهند بگویند که هیچ گونه مخالفت و منافرت و مغایرتی بین خواست خداوند متعال و ائمه عليهم السلام وجود ندارد و هر چه آن ها بخواهند خداوند می خواهد و هر چه خداوند بخواهد آن ها هم می خواهند و هرگز بر خلاف مشیت و اراده حق تعالی مشیت و اراده ای ندارند، و در تمام حالات و حرکات و سکانات و لحظات شان از خواست و مشیت پروردگار فاصله نگرفته اند، بلکه «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ و «لَا يُرِيدُونَ مِنْهُ إِلَّا مَا يُرِيدُهُ هُمْ»^۲. چنان که محتمل است که مقصود از این نحو احادیث این باشد که دخالت آن ها عليهم السلام در تشریع به نحوی است که جز «ما اختاره الله» را نمی خواهند و اراده نمی کنند. در مقدمه تفسیر البرهان آمده: «فإن الله تعالى لما أكمل النبي والائمة عليهم السلام بحيث لم يكونوا مختارين إلا ما اختاره الله فَوُضَّ إليهم بعض الأشياء الماضية والآتية كما في البصائر عن غير واحد من

۱ - بحار الانوار: ۱۱۵/۵.

۲ - سوره انبياء: ۲۶ - ۲۷.

۳ - امالی صدوق رحمته الله: ۴۵۵.



أصحابنا عن أبي الحسن (الثالث) عليه السلام أنه قال: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأُمَّتِ مَوْزِعًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْنًا شَاءَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَمَا تَشَاوُنُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» وَفِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ: «إِنَّ الْأِمَامَ وَكَثْرَ لِإِرَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَشَاءُ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ» فَتَدَبَّرْهُ بِهَ دَرَسْتِي كَهَ خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ چُونِ پِیامبر صلی الله علیه و آله وائمه علیهم السلام را کامل کرد، به حیثی که اختیار نمی کردند مگر آنچه را خداوند اختیار کند، بعضی از اشیای گذشته و آینده را به آن ها واگذار کرد، چنان که در بصائر الدرجات از عده ای از اصحاب ما از امام ابوالحسن علیه السلام نقل شده که فرمودند: «بدرستی که خداوند قلب های ائمه علیهم السلام را محلّ و مورد اراده اش قرار داده پس هر وقت خداوند بخواهد آن ها می خواهند.» و این همان فرمایش خداوند تعالی است که فرمودند: (و نمی خواهید مگر آنچه مشیت الهی تعلق بگیرد) و در بعضی از اخبار آمده: «به درستی که امام آشیانه و محلّ اراده خداست، نمی خواهد مگر آنچه خدا بخواهد و مشیت اش تعلق بگیرد».

پس با آنچه ذکر شد معنای «مشیت» در این حدیث، روشن گردید که می شود تکوینی معنا شود و می شود تشریعی معنا شود. و توضیح بیشتر معنای این حدیث را در ذیل دلیل چهارم روایات (و دلیل هشتم از آیات و روایات) از ادله قائلین به خالقیت ائمه علیهم السلام ذکر خواهیم کرد - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى -.

۳۲ - عَنِ الرِّضَاءِ علیه السلام: «وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ هَر چه بر او حدّ و اندازه واقع شود (و مورد وصف و بیان واقع گردد) پس آن آفریده و مخلوق خداوند است.»

این حدیث اشاره دارد بر این که مخلوقات، محدود و متجزی و عددی و حادث هستند، و همه اشیاء، مخلوق آن حقیقتی هستند که در او چنین اوصافی نیست.

۱ - در بصائر الدرجات: ۵۱۷/۱، به ابوالحسن ثالث علیه السلام نسبت داده، و در تفسیر صافی: ۲۹۴/۵ به امام کاظم علیه السلام نسبت داده و در تفسیر قمی: ۴۰۹/۲ «ابوالحسن» مطلق آمده است.

۲ - تفسیر قمی: ۴۰۹/۲.

۳ - الوکر: عش الطائر.

۴ - المحتضر: ۱۲۸، بحار الانوار: ۳۸۵/۲۵.

۵ - مقدمه تفسیر البرهان: ۶۷.

۶ - التوحید: ۴۳۸.

۳۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام: «حَدَّ الْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبَهِهَا؛ هَمَّةٌ جِيزٌ رَاهِنُكَ أَمْرِي نَشَأَ تَأْزِيزُهَا مِنْ خَلْقِهَا» (که حد ندارد) جدا باشند و او از همانندی آن‌ها جدا باشد.

این حدیث دلالت دارد بر این که مخلوقیت تمام اشیاء برای خداوند امری مفروق عنه و مسلّم است. و امام علیه السلام بینونت و عدم مشابعت بین خالق و مخلوق و حادّ و محدود را بیان فرمودند.

۳۴ - عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «جَلَّ أَنْ تَحُلَّ الصِّفَاتُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَنْ خَلَقَهُ الصِّفَاتُ مَصْنُوعٌ وَ شَهَادَةُ الْعُقُولِ أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ صَانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ؛ فَرَاتِرُ أَزْوَاجِهَا صِفَاتٌ (آفریدگان) بر او در آید (و عارض شود)، زیرا عقول (خردمندان) گواهی دهد بر این که هر کس به حلیه صفات آراسته گردد (و صفات آفریدگان در او در آید)، ساخته شده و مخلوق می باشد، و خردها گواهی دهد که خداوند بزرگ سازنده است نه ساخته شده».

این حدیث شریف، ملاک صانع را غیر از مصنوع می داند، یعنی ممکن نیست که مصنوع بتواند صانع باشد.

۳۵ - قال علیه السلام: «وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسُهُ وَ أَتَى يُوصَفُ الَّذِي تَعَجَّرُ الْحَوَاشِ أَنْ تُذَكِّرَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحْدَهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ؛^۲ خدای خالق، جز به آنچه خود را ستوده، نباید توصیف شود، چگونه توان توصیف نمود آن که را حواس از درکش ناتوان گشته و اوهام و خیال‌ها نیز به آستان او نرسند و خاطرها (ی پر جولان و اندیشه‌ها که از دل سر می زنند قدرت ندارند که حدی برایش قرار دهند و) نتوانند او را محدود کنند (بینائی‌ها و) دیده‌ها از (در خود گنجانیدن و) احاطه به حضرت او وامانند.»

این حدیث شریف نیز ملاک خالقیت را بیان فرمودند، مگر این که گفته شود که مقصود از «الخالق»، «ال» در آن «عهد» است، یعنی خداوند متعال که خالق عالم است، نه هر خالق‌ی تا این که در صدد بیان ملاک خالقیت باشد، فتأمل!

۱ - نهج البلاغة: ۲۳۲.

۲ - بحار الانوار: ۴/۲۵۳.

۳ - کافی: ۱/۱۳۸.





۳۶ - فی التوحید باسناده عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ مَّا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛^۱ از زراره نقل شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا (ذات) خداوند تبارک و تعالی جدا از مخلوقش است، و مخلوقش جدا از (ذات) او می باشد، و هر چیزی که نام «شیء و چیز» بر او صادق باشد، پس او مخلوق و آفریده شده است، مگر خداوند عزوجل، و خداوند خالق و آفریننده همه چیز است، منزّه و الّا است آن که هیچ چیز مانند او نیست.

در این حدیث شریف به صراحت خداوند را خالق همه اشیاء دانسته و شاید اشاره به این هم باشد که خالق باید منزّه از اوصاف خلق باشد. فتأمل!

۳۷ - از امام باقر علیه السلام روایت شده فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَّا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؛^۲ همانا ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست (به هیچ وجه شباهتی و سنخیتی در میان نیست) و هر آنچه نام «چیز» بر او صادق باشد جز خدا عزّ و جلّ مخلوق است.»

در این دو حدیث، بینونت خداوند و خلق بیان شده و خداوند را خالق همه اشیاء دانسته است.

۳۸ - در کتاب توحید از امام رضا علیه السلام نقل شده که: «فَفَرَّقَ بَيْنَ قَبْلِ وَ بَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنَّ الْقَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ شَاهِدَةٍ بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُغَرِّزِهَا؛^۳ تفریق فرموده و جدائی انداخته میان قبل و بعد به توسط وجود موجودات تا معلوم شود که او را قبل و بعدی نیست و ایجاد طبیعت و غریزه در اشیاء شاهد است بر این که

۱ - قال المولى صالح المازندراني في شرحه على الكافي: ۳/ ۸۲: الخلو بالكسر والسكون الخالي. يقال: فلان خلو من كذا أي خال برى منه يعني أن بينه وبين خلقه مباينة في الذات والصفات لا يتصف كل واحد منهما بصفات الآخر.

۲ - التوحيد: ۱۰۵ حدیث ۳.

۳ - التوحيد: ۱۰۵ حدیث ۵.

۴ - التوحيد: ۲۸. به بیان دیگر: «به واسطه اشیاء قبل و بعد را وجود داد تا دانسته شود که خود او را قبل و بعد نیست...»

طبیعت قرار دهنده را طبیعتی و غریزه‌ای نیست. (همه این‌ها به طبائع خویش و سرشت‌ها و مزاجی که دارند گواهی می‌دهند که آن که این طبیعت‌ها را به ایشان عطا فرموده خود طبیعت و مزاجی ندارد.)

توضیح: این که خداوند زمان را ایجاد کرد و قبل و بعد را آفرید، معلوم می‌شود که خودش قبل و بعد ندارد، و این که می‌بینیم در ما غرائزی وجود دارد، دلیل بر این است که خداوند متعال غرائز ندارد، و خالق زمان و غرائز باید این دو صفت در او نباشد. و از آن جایی که خلق اشیاء ملازم با خلق زمان و مکان است و زمان موجود خارجی جدای از اشیاء نیست، بلکه از بقای اشیاء انتزاع می‌شود. و نیز اشیاء از ابعاد ثلاثه (طول و عرض و عمق) خالی نیست و هر چه ابعاد ثلاثه دارد، دارای مکان و جهت است، پس خالق اشیاء، همان خالق زمان و مکان است و بالعکس.

اگر کسی بگوید: خداوندی که غرائز نداشت، چگونه به ما غرائز داد. جوابش گذشت که فاعلیت خداوند متعال به اراده و مشیت است نه این که از ذاتش باشد. مخفی نماند که همه این تعلیلات در این روایات، نشان می‌دهد که قاعده «فاقد شیء معطی شیء نمی‌تواند باشد» در مورد خداوند متعال نادرست و غلط است.

۳۹ - از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «لَا يَلِيْقُ بِالَّذِي هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُبَإِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ مُتَعَالِيًا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَالِقُ هَمِّهِ وَتَعَالَى (نمی‌سزد و) سزاوار نیست مگر این که مباین و مخالف با همه چیز، و متعالی از وجود همه اشیاء باشد.»

در این حدیث شریف نیز ملاک خالقیت بیان شده که خالق شیء باید مباین و متعالی از همه اشیاء باشد.

۴۰ - عن مولانا الرضا علیه السلام: «لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ أَوْ يَعُودُ إِلَيْهِ مَا هُوَ ابْتَدَاهُ إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ وَ لَتَجَرَّأَتْ كُنْهُهُ وَ لَا مَمْتَنَعٌ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ وَ لَمَّا كَانَ لِلْبَارِي مَعْنَى غَيْرِ الْمَبْرُوءِ؛» بر خداوند حرکت و سکون جاری





نمی‌شود، و چگونه بر او جریان یابد، آن چه خود آن را (بر مخلوقات) جاری ساخته است، یا به سوی او برگردد آنچه خود، آن را آغاز کرده و آفریده است؟ زیرا در این هنگام ذاتش متفاوت شده، و کنش متجزی و دارای اجزاء گشته، و معنایش از ازل محال می‌گردید، و خالق و آفریننده را معنایی غیر مخلوق و آفریده شده نباشد.»

۴۱ - عن مولانا السَّجَّادِ رَحِمَهُ اللهُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُشْهِدْ أَحَدًا حِينَ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا اتَّخَذَ مُعِينًا حِينَ بَرَأَ النَّسَمَاتِ لَمْ يُشَارِكْ فِي الْإِلَهِيَّةِ وَ لَمْ يُظَاهَرْ فِي الْوُحْدَانِيَّةِ؛ حمد و سپاس برای خداوندی است که احدی را در وقتی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، شاهد نگرفت، و هنگامی که مخلوقات را آفرید، مُعین و یابری نداشت، و در خداوندی شریک نگرفت و در وحدانیت و یگانگی....»

این روایت و روایت بعدی صریح است در این که خودش، خلق آسمان و زمین و سایر مخلوقات کرده بدون شریکی و مُعینی، و خودش متفرد بوده و کسی دیگر نبوده است و کسی خالق آن‌ها - چه استقلالاً و چه به اذن الله تعالی - نیست.

۴۲ - عن مولانا زین العابدین رَحِمَهُ اللهُ: «وَابْتَدَأَتْ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ نَظَرْتُ إِلَيْهِ مِنْ أَحَدٍ سَبَقَكَ إِلَى صَنْعَةِ شَيْءٍ مِنْهُ وَ لَمْ تُشَارِكْ فِي خَلْقِكَ وَ لَمْ تَسْتَعِنْ بِأَحَدٍ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ... يَا مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ دَبَّرَ الْأُمُورَ... وَ لَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهِ بِغَيْرِهِ...»^۱ ابتداء و آغاز کردی آفرینش را بدون داشتن نمونه و مثالی از قبل در آفریدن مخلوقی، که نگاه کنی به آفریده کسی که بر تو در آفریدن پیشی گرفته است (و از روی آن بسازی)، و شریکی در خلق کردن نداشتی و از احدی در هیچ امری کمک نگرفتی... ای کسی که مخلوقات را خلق کرد، و امور را تدبیر نمود... و از کسی در خلق کردنش کمک نگرفت.»

۱ - به عبارت دیگر: و ازلیت و وجودش ناممکن می‌گردید، آنگاه برای آفریدگار معنایی جز آفریده نخواهد ماند.

۲ - مصباح الکفعمی: ۱۱۳.

۳ - مصباح المتعجد و سلاح المتعبد: ۶۸۹/۲.

این روایت و روایات بسیار دیگری - که به زودی ذکر خواهد شد - صریح هستند در این که: خداوند متعال، خالق همه عالم است و شریک و یاورى نداشته است؛ چرا که او غنی بالذات و قادر علی الإطلاق است. و از آن نفی خالقیت غیر خداوند استفاده می شود؛ چه آن ها به نحو استقلال خلق کرده باشند و چه به إذن الله تعالی.

۴۳ - روی الصدوق رحمته الله یاسناده عن مروان بن مسلم: دَخَلَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: أَلَيْسَ تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: بَلَى، فَقَالَ: أَنَا أَخْلَقْتُ! فَقَالَ عليه السلام لَهُ: كَيْفَ تَخْلُقُ؟ فَقَالَ أَخَذْتُ فِي الْمَوْضِعِ ثُمَّ أَلْبَثْتُ عَنْهُ فَيَصِيرُ دَوَابٌّ فَأَكُونُ أَنَا الَّذِي خَلَقْتُهَا! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَلَيْسَ خَالِقُ الشَّيْءِ يَعْرِفُ كَيْفَ خَلَقَهُ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ فَتَعْرِفُ الذَّكَرَ مِنْهَا مِنَ الْأُنثَى وَتَعْرِفُ كَيْفَ عُمُرُهَا؟ فَسَكَتَ؛^۱ از مروان بن مسلم روایت شده گفت: ابن ابی العوجاء بر حضرت صادق عليه السلام داخل شد و گفت: آیا چنان نیست که تو گمان داشته باشی که خدا آفریننده هر چیزی است؟ حضرت صادق عليه السلام فرمود: بلی. ابن ابی العوجاء به حضرت گفت: من خلق می کنم و چیزی را می آفرینم! حضرت به او فرمود: چگونه خلق می کنی؟ گفت: در جای معین حدث (و تعوط) می کنم و از آن درنگی می نمایم پس آن حدث، جنبندگانی چند می شود، پس من آن کسی باشم که این ها را خلق کرده ام. حضرت صادق عليه السلام فرمود: آیا چنان نیست که آفریننده چیزی بشناسد و بداند که آفریده اش چند و چگونه است؟ گفت: بلی. حضرت فرمود: پس تو نر این ها را از ماده می شناسی؟ و می شناسی که عمر این ها چند است؟ ابن ابی العوجاء خاموش شد.

لازم به تذکر است: ابن ابی العوجاء زندیق می دانست اعتقاد شیعه این است که خداوند خالق همه اشیاء است و امام صادق عليه السلام هم کلام آن زندیق را در این جهت تصدیق کرد و نفی فرمودند که خالق غیر از خداوند متعال وجود داشته باشد. و با این بیان که خالقیت خداوند نسبت به همه اشیاء مفروغ عنه دانسته شده است، معنی ندارد که بگوییم: امام خالق آسمان یا زمین و یا... به إذن پروردگار - نه بالاستقلال - است. و یا بگوییم: خلق قسمتی از عالم به آن

ها علیه السلام تفویض شده است، و این حدیث، خالق بالاصالة و بالاستقلال را - برای غیر خداوند - نفی فرمود؛ زیرا این کلام خلف فرض است؛ وقتی همه ما سوی الله مخلوق حضرت حق تعالی باشد، چیزی باقی نمی ماند که مخلوق ائمه علیهم السلام باشد. و نسبت دادن مخلوق ائمه علیهم السلام به خداوند متعال، مجاز و خلاف ظاهر است، مثل استناد افعال عباد به خالق تعالی مجازاً.

۴۴ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَكَثُرُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحْلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَيُخَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَ مَرَقٌ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقٌّ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؛ محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نیست) سپس محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید، آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوقات جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای آن ها را به ایشان وا گذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دینتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است، ای محمد همواره ملازم این دینت باش.»

علامة مجلسی رحمته الله تعالی فرمودند: «و أجزى طاعتهم عليها» أي أوجب على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات والسمويات والأرضيات كشق القمر وإقبال الشجر وتسبيح الحصى وأمثالها مما لا يحصى كثرة. «و فوض أمورها إليهم» من التحليل والتحریم والعطاء والمنع وإن كان ظاهرة تفويض تدبيرها إليهم من



الحركات والسكنات والأزلاق والأعمار وأشباهها، ولا ريب في أنّ كل ذلك يحصل بدعائهم واستدعائهم، وأما كون جميع ذلك منهم يشكل الحكم فيه نفياً وإثباتاً. وقد مر الكلام فيه في باب التفويض،^١ «فهم يحلون ما يشاءون» مبني على التفويض في الأحكام الذي مرت الإشارة إليه في بابه، وقيل: فوض أمورها إليهم؛ لبيان علمهم بجميع الأمور بحيث لا يتوقفون في شيء منها نظير قوله تعالى: «وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»^٢ وقوله: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ»^٣ مع علمنا بأنه لا يجوز عليه أن يشاء أو يريد خلاف مقتضى المصلحة فأحلالهم وتحريمهم يستحيل أن يتعلق بشيء إلا بعد علمهم بإحلال الله وتحريمه.^٤

ترجمه: امام عليه السلام كه فرمود: «و أجرى طاعتهم عليها» يعنى خداوند اطاعت و فرمان بردارى آنان عليه السلام را بر تمامى اشیاء حتى جمادات و مخلوقات آسمانى و زمينى، واجب فرمود، چنان كه به اشاره آن حضرت ماه شكافته شد و دو قسمت گشت، درخت به خدمت حضرت شتافت، سنگ ریزه در دست آن جناب تسبیح گفت و امثال این قضایا كه بسیار است.

امام عليه السلام فرمود: «و فوض أمورها إليهم» يعنى امور اشیاء را - از تحلیل و تحریم و عطاء و منع - به آن ها عليه السلام واگذار كرد. اگر چه ظاهر این كلام (امام عليه السلام) تفویض تدبیر امور - از حرکات و سكنات و ارزاق و اعمار و نظائر آن ها - به سوى ائمه عليه السلام است و شكی نیست در این كه همه این ها به دعاء و استدعای آن ها عليه السلام حاصل مى شود. اما این كه همه آن امور (تفویض به آن ها شده باشد و) از آن ها باشد، حكم كردن در آن نفیاً و اثباتاً مشكل است. و بحث آن در باب تفویض گذشت.....

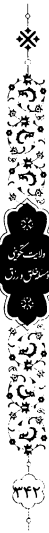
١ - قال عليه السلام فى هذا الموضع من المرأة: و من يسلك مسلك الحكماء و يمكنه تصحيح ذلك بأنه لما كان العقل الفعال عندهم مدبراً للكائنات و يجعلونه مرتبطاً بنفس النبي و أوصيائه صلوات الله عليهم ارتباط النفس بالبدن فالمراد بخلقهم خلق ذلك النور المتعلق بهم المشرق عليهم، و شهوده خلق الأشياء و تفويض الأمور إليه بزعمهم ظاهر، لكن تلك المقدمات موقوفة على أمور مخالفة للشريعة و الأصول المقررة فيها كما أومأنا إليه مراراً.

٢ - سورة إبراهيم: ٢٧.

٣ - سورة المائدة: ١٠.

٤ - مرآة العقول: ١٩٢/٥.





ولایت کبری
و سلسله رتبه

امام علیه السلام فرمود: «فهم محلّون ما يشاءون» یعنی: «آن‌ها حلال می‌کنند هر چه می‌خواهند»، این مطلب مبتنی بر تفویض در احکام است که در بابش به آن اشاره شد.

بعضی گفته اند: «فَوْضُ أُمُورِهَا إِلَيْهِمْ، یعنی امور اشیاء را به ائمه علیهم السلام واگذار کرد.» برای بیان علم شان به همه امور است به حیثی که در هیچ یک از امور توقّف نمی‌کنند. نظیر فرمایش خداوند تعالی: «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» با این که علم داریم به این که جایز نیست بر خداوند خلاف مقتضای مصلحت را بخواهد یا اراده کند، پس حلال کردن ائمه علیهم السلام و حرام کردن شان محال است به چیزی تعلّق بگیرد، مگر بعد علم شان به حلال کردن خداوند و حرام کردن او».

ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی می‌فرماید: (و فوض إليه) لعل المراد فوض إليه كثيرا من الاحكام و بیان کیفیته‌ها و حدودها کما دل علیه بعض الروایات و هذا التفویض غیر التفویض الَّذي ذهب إليه الفرقة المفوضة الغالية و هو أن الله تعالى خلق محمداً و علیاً - و قبل سائر الائمة أيضا - و فوض إليهم خلق السموات و الارض و ما بینهما و تقدیر الرزق و الآجال و الاحیاء و الاماتة، و يتمسكون بظاهر الاخبار، و هو عند غیرهم مؤول بالسببية کما فی الحديث القدسی «لولاک لما خلقت الافلاك» لان الله تعالى لما خلق الاشياء لاجلهم صحت نسبة الخلق إليهم تجوزاً، و الله اعلم.^۲

امام علیه السلام در حدیثی فرمود: «و فَوْضَ إِلَيْهِ» شاید مراد این باشد که بسیاری از احکام و بیان کیفیّت آن‌ها و حدود آن‌ها را به سوی او تفویض کرد، چنان که بعضی از روایات بر آن دلالت می‌کند. و این تفویض غیر تفویضی است که فرقه مفوضه غالیه به آن معتقدند و آن (تفویض) این است که: همانا خداوند متعال، محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را خلق کرد - و بعضی گفتند: بقیه ائمه علیهم السلام نیز چنین هستند - و خلق کردن آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است و

۱ - در شرح حدیثی که امام علیه السلام فرمودند: فقال: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و

من أطاع هذا فقد أطاعني و من عصاه فقد عصاني، و فَوْضَ إِلَيْهِ....

۲ - شرح الکافی الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی): ۵۸/۹.

تقدیر رزق و آجال و زنده کردن و میراندن را به آن‌ها تفویض (واگذار) کرد، و به ظاهر اخبار تمسک می‌کنند. و این ظاهر اخبار نزد غیر این فرقه، به سببیت تأویل می‌شود، چنان که در حدیث قدسی آمده: «اگر تو نبودی هر آینه افلاک را نمی‌آفریدم» (دلیل تأویل این اخبار به سببیت این است که:) چون خداوند متعال اشیاء را بخاطر آن‌ها آفرید، صحیح است نسبت خلق کردن به آن‌ها از باب مجاز، خدا بهتر می‌داند.»

تراب اقدام شیعیان آل محمد علیهم‌السلام می‌گوید: با توجه به این جمله: «ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدُهُمْ خَلْقَهَا» و دهها جملات مانند این، بلکه بیش از صدها تعبیر دیگر قریب به این تعبیرات که در آیات و روایات و ادعیه وارد شده و فوق تواتر است مانند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا قَبْلَ الْخَلْقِ بِأَلْفِ عَامٍ...»^۱ و «ابتدع الخلق علی غیر مثال امثله»^۲ و «كنت قبل كل شيء و كونت كل شيء و ابتدعت كل شيء»^۳ و «يا ذا الذی كان قبل كل شيء ثم خلق كل شيء ثم يبقی و یفنی كل شيء»^۴ و «الحمد لله فاطر الاشیاء انشاء و مبتدعها ابتداءً بقدرته و حکمته»^۵ و «لم یخلق الاشیاء من أصول ازلیة»^۶ و «وَلَمْ یَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»^۷... آیا مجالی برای این می‌ماند که بگوییم: خداوند تعالی محمد و آل محمد علیهم‌السلام را آفریده و بقیه کائنات از زمین و آسمان و عرش و کرسی و کوه و دشت و صحراء و حجر و شجر و همه و همه مخلوق آن‌ها است؟ و برای تصحیح و توجیه آن یک کلمه «بإذن الله» به آن اضافه کنیم؟! و لذا علامه بزرگوار مجلسی رحمته‌الله می‌فرماید: «آیات و احادیث متواتره دلالت دارند بر این که خدا آفریننده آسمان و زمین و چیزهایی است که در آن‌ها است از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیاء. بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق

۱ - الاختصاص: ۹۱.

۲ - بحار الانوار: ۲۷۵/۴ حدیث ۱۶.

۳ - بحار الانوار: ۳۷/۵۴ حدیث ۹.

۴ - بحار الانوار: ۲۸۵/۳ حدیث ۵.

۵ - بحار الانوار: ۲۶۳/۴ حدیث ۱۱.

۶ - بحار الانوار: ۳۰۶/۴ حدیث ۳۵.

۷ - الکافی: ۱۵۵/۱ طبع اسلامیة حدیث ۱.





این‌ها می‌دانند. و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه علیهم‌السلام را خالق آسمان و زمین می‌دانند و بر نفی این قول، احادیث بسیار است...^۱

فقیه جلیل القدر میرزای قمی رحمته‌الله می‌فرماید: از اول تا آخر قرآن مجید به آواز [بلند] ناطق است به این‌که حق تعالی قادر است بر همه چیز، و این‌که او خلق آسمان و زمین و ما فیهما کرده است. اگر مخلوق او منحصر بود در عقل اول، پس این‌ها همه محض کذب می‌شود. و هم‌چنین احادیثی که از پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام به ما رسیده... بلکه از اول تا آخر نهج البلاغه، کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این ناطق است. و هم‌چنین صحیفه سجادیّه... می‌فرماید: «الحمد لله الذي لم يشهد أحدا حين فطر السماوات والأرض ولا اتخذ مُعِيناً حين برأ النّسمات»^۲ که صریح است در این‌که خود، خلق آسمان و زمین و سایر مخلوقات کرده بدون شریکی و مُعینی، بلکه حاضر نبوده است در آن وقت احدی، و خود بوده و کسی دیگر نبوده است. و هم‌چنین در دعای روز عرفه می‌فرماید: «أنت الله الذي لا إله إلا أنت، أنت الذي أنشأت الأشياء من غير سنخ و صورت ما صورت من غير مثال و ابتدعت المبتدعات بلا هتداء»^۳ تا آنجا که می‌فرماید: «و دبرت ما دونك تدبيراً، أنت الذي لم يعنك على خلقك شريك، و لم يوازيك في امرك وزير»^۴ تا به آخر آنچه فرموده. و در يك کلامی از کلمات ایشان ندیدیم که نسبت خلق مخلوقات را به عقل داده باشند.^۵

و نیز در ذیل حدیث: عن مولانا الامام السّجّاد عليه‌السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُشْهِدْ أَحَدًا حِينَ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا اتَّخَذَ مُعِينًا حِينَ بَرَأَ النَّسَمَاتِ لَمْ يُشَارِكْ فِي

۱ - عين الحيات: ۱۱۴ - ۱۱۵.

۲ - صحيفه سجّاديه: ۵۴۴.

۳ - صحيفه سجّاديه: ۵۲۲/۱. ترجمه: «و تویی خدائی که جز تو خدائی نیست، خدائی که چیزها را بی اصل و مایه (که مبدء آفرینش آنها باشد بر خلاف عقیده فلاسفه) آفریده‌ای، و صورتها و پیکرها را بی نمونه و مانند نگاشته‌ای، و نو پیدا شده‌ها را بدون پیروی (از دیگری) پدید آورده‌ای».

۴ - صحيفه سجّاديه: ۵۲۲/۱. ترجمه: «و آنچه را جز تو است (همه موجودات) تدبیر کرده‌ای و نظم داده‌آراسته گردانیده‌ای، تویی آن که در آفریدن شريك و انبازی یاریت نکرده (چون یگانگی و توانائی او بر هر چیز ثابت شد پیدا است که او را شریکی نبوده تا در آفرینش او را کمک نماید) و در کارت (آفریدن هر چیز) وزیر و کمک کاری تو را یاری ننموده».

۵ - سه رساله در نقد عرفان، میرزای قمی: ۲۵۸ - ۲۶۰.

الْإِلَهِيَّةَ وَلَمْ يُظَاهَرْ فِي الْوَحْدَانِيَّةِ...^۱ می فرماید: این عبارت صحیفه ی کامله - چنان که دلالت واضحه دارد بر این که خلق آسمان و زمین را به غیر خدا کسی نکرده است و کسی اعانت هم در آن نکرده و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شریک نبوده - دلالت بر بطلان قول حکما نیز دارد که می گویند: خلق آن ها کار عقل است که جوهر مجردی است و به عقول عشره قائل شده اند و آن ها را خالق و مدبّر عالم می دانند.^۲

و نیز می فرماید: (آنچه در خطبه البیان است که:) «أَنَا أَقَمْتُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ بِنُورِ رَبِّي وَقَدْرَتِهِ...»^۳ پس آن هم بر ظاهر خود نمی تواند باقی باشد و آن مستلزم قول به تفویض است و مذهب شیعه - چنان که ابن بابویه نیز تصریح کرده - این است که چنان که غلات کافرانده مفوضه هم کافرانده و این دو فرقه بدتراند از یهود و نصاری و مجوس و از اهل بدعت ها...^۴

نقل کلام این دو بزرگوار سابقاً به تفصیل ذکر شد ولی برای تذکّر و تنبیه دوباره به مناسبت ذکر کردیم «و ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُتَنَفَعُ الْمُؤْمِنِينَ».

۴۵ - امام سجّاد علیه السلام در ضمن دعاء روز عرفه فرمودند: «وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي أَنْشَأْتَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سِنَخٍ، وَصَوَّرْتَ مَا صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثَالٍ، وَابْتَدَعْتَ الْمُتَبَدِّعَاتِ بِلاَ اخْتِدَاءٍ. أَنْتَ الَّذِي قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا، وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَيْسِيرًا، وَدَبَّرْتَ مَا دُونَكَ تَذَبِيرًا. أَنْتَ الَّذِي لَمْ يُعْنِكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكَ، وَ لَمْ يُوَازِلْكَ فِي أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَلَا نَظِيرٌ»^۵ و تویی خدائی که جز تو خدائی نیست، خدائی که چیزها را بی اصل و مایه (که مبدء آفرینش آن ها باشد) آفریده ای، و صورت ها و پیکرها را بی نمونه و مانند نگاشته ای، و نوپدیده ها را بدون پیروی (از دیگری) پدید آورده ای، تویی آن که هر چیز را به مقدار معلوم (بر وفق حکمت) ایجاد نموده ای، و هر چیز را برای آنچه از آن خواسته می شود آماده ساخته ای، و آنچه را جز تو است (همه موجودات) نظم

۱ - بحار الأنوار: ۸۷/ ۱۷۷.

۲ - جامع الشتات: ۲/ ۷۶۳ - ۷۶۴ طبع قدیم.

۳ - یعنی: من به نور و قدرت پروردگارم آسمان های هفت گانه را بر پا داشتم (و خلق کردم)

۴ - جامع الشتات: ۲/ ۷۶۳ طبع قدیم.

۵ - صحیفه سجّادیه: ۲۱۲



داده آراسته گردانیده‌ای. توئی آن که در خلق کردن و آفریدنت شریک و انبازی یاریت نکرده (چون یگانگی و توانائی او بر هر چیز ثابت شد، پیدا است که او را شریکی نبوده تا در آفرینش او را کمک نماید) و در کارت (آفریدن هر چیز) وزیر و معاونی تو را یاری ننموده، و بیننده و ماندنی برای تو نبوده است.»

با آنچه قبلاً ذکر شد، وجه استشهاد این نحو احادیث نیز واضح می‌باشد. علاوه بر این که در این حدیث خالقیت حق تعالی را بر همه چیز مفروغ عنه دانسته است.

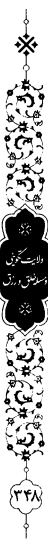
۴۶ - از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا وَبَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا لَمْ يَشْرُكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَلَمْ يَعْزُزْهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ وَلَوْ صَرَّبْتُ فِي مَذَاهِبٍ فِكْرَكَ لَتَبَلَّغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ التَّمَلُّةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَغَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَالرِّيحُ وَالْمَاءُ فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَتَفْجُرِ هَذِهِ الْبَحَارِ وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللَّغَاتِ وَالْأَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ قَالُوا لَيْلٌ لِمَنْ أَنْتَ الْغَفَّارُ وَجَحَدَ الْمُذْتَبِرُ...؛ پس بلند و برتر از آن است (که در اندیشه در آید) خدائی که مورچه را به روی دست و پایش بر قرار داشت و آن را بر روی ستون‌ها و اعضانش بناء کرد، در حالی که در آفرینش آن آفریننده‌ای شرکت نداشته و توانائی او را یاری نکرده است. و اگر راه‌های اندیشه خود را بهیمائی تا به انتهای آن بررسی (از هر گونه فکر و اندیشه به کار بری) دلیل و برهان ترا راهنمایی ننماید مگر به این که آفریننده مورچه همان آفریننده درخت خرما است، به جهت دقتی که برای امتیاز هر چیز (از یکدیگر) به کار برده شده، و اهمیت گوناگون بودن هر جاننداری (خلاصه چون تفصیل آفرینش هر یک از موجودات دقیق است و سبب اختلاف اشکال آن‌ها مشکل می‌باشد و در هر یک حکمت‌های باریکی نهفته است، مور و پیل، کوه و کاه، خرد و بزرگ، در صحراء و در دریا ناچار همه را آفریننده حکیمی به مقتضای حکمت به آن تفصیل و اختلاف



آفریده و تخصیص داده و در نیازمندی آن‌ها به خالق متعال، تفاوتی نیست، لذا می‌فرماید: بزرگ و خرد و سنگین و سبک و توانا و ناتوان در مخلوقاتش نیست مگر آن که (نسبت به قدرت کامله او) یکسان است (پس مپندار که این مشکل است چون کوچک است و آن دیگری آسان چون بزرگ می‌باشد) و همچنین (در برابر قدرت و توانائی او ایجاد هر یک از) آسمان و هوا و بادهای آب یکسان است. پس به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و گردش شب و روز و روان بودن این دریاها و بسیاری این کوه‌ها و درازی قلّه‌ها و گوناگون بودن لغت‌ها و زبان‌ها نگاه کنید (در شگفتی آفرینش هر یک از این مخلوقات تأمل و اندیشه نموده ببینید چه حکمت‌های باریک در آنها نهفته است که همه آن‌ها دلیل بر وجود و هستی صانع می‌باشد). پس وای بر کسی که ایجاد کننده را انکار کرده، به نظم آورنده را باور ندارد.»

این روایات بیانگر این است که خالق برای عالم جز خداوند نیست، حال چه به نحو استقلال و بلاإذن و چه باإذن، و از آن استفاده می‌شود که خلق عالم به احدی تفویض نشده است. فقیه متضلع مرحوم میرزای قمی در جامع الشتات بعد ذکر این دو حدیث، بیان صریح در ردّ قائلین به خلق غیر خداوند و موقوفه خلقت به دارند، فلاحظ.^۱

۴۷ - از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا لَا يُقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجَرَّى عَلَيْهِ الصَّفَاتُ الْمُخْدَنَاتُ وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَضْلٌ وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالمُصْنُوعُ وَتَكْفَا المُبْتَدِعُ وَالبَدِيعُ خَلَقَ الخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ أُنْشَأَ الْأَرْضُ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ...»^۱ و اگر (آن فعل) قدیم بود هر آینه خدای دوم (و واجب الوجود) بود (و این محال است). (در باره خداوند متعال) گفته نمی‌شود: بود بعد از نبودن (زیرا وجود او مسبوق به عدم و نیستی نیست، بلکه قدیم و ازلی است، و اگر گفته شود) تا صفاتی که حادث و پدید آمده اند بر او جاری شود، و در این حال، میان به وجود آمده‌ها و حضرت او فرقی نمی‌ماند



(که موجب امتیاز گردد) و برای او بر موجودات برتری نخواهد بود، در نتیجه خالق و مخلوق مساوی گردند، و پدید آورنده و پدیدار شده یکسان شود. موجودات را بدون نمونه‌ای که از غیر او (صادر گشته و) به جای مانده باشد، پدید آورد، و از احدی از مخلوق خود در آفرینش آن‌ها یاری نجست. زمین را پدید آورد و بدون این که از کار دیگر باز ماند آن را (به قدرت کامله خود) نگاه داشت...

۴۸ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَنَّهُ وَلَا مِقْدَارٍ اخْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ... الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا زَوِيَّةٍ فِكْرٍ آلَ إِلَهِيَّهَا وَلَا قَرِيحَةٍ غَرِيضَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا وَلَا تَجَرِبَةٍ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ وَلَا شَرِيكَ أَغَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ... آن که آفریدگان را اختراع کرده و از نو پدید آورده بدون نمونه و مثالی که آن را تصور نموده و پیروی آن کرده باشد و نه اندازه که بر روی آن رفته باشد و در باب آن اقتداء و برابری کرده باشد از معبودی که پیش از او بوده باشد... آن که اقسام چیزها را ایجاد می فرماید بدون اندیشه‌ای که به آن محتاج باشد و نه قریحه طبیعی که دل بر آن بسته باشد و خاطری که در آن نهان داشته باشد و نه تجربه و آزمایشی که آن را از مرور حوادث دهور گرفته و کسب نموده باشد و نه شریکی که او را بر اختراع عجائب امور یاری داده باشد.

اگر خوب در این حدیث تأمل شود فهمیده می شود که: حمل این عبارات بر تفویض و خلق بالاستقلال مناسبتی ندارد؛ اگر اهل بیت علیهم السلام به اذن الله و یا... خالق عالم بودند، این تعابیر «الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا زَوِيَّةٍ فِكْرٍ آلَ إِلَهِيَّهَا وَلَا قَرِيحَةٍ غَرِيضَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا وَلَا تَجَرِبَةٍ...» وجیه نبود، بلکه این نحوه بیان ظاهر در خلق عالم توسط خداوند متعال بلا واسطه و بالمباشره است.

۴۹ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثِيلٍ وَلَا مَشُورَةٍ مُشِيرٍ وَلَا مُعُونَةٍ مُعِينٍ فَتَمَّ خَلْقَهُ بِأَمْرِهِ وَأَذَعَنَ لِطَاعَتِهِ فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ وَانْقَادَ وَلَمْ يُنَازِعْ...» مخلوقات را بدون نقشه قبلی (و بدون نمونه‌ای که دیگری ساخته

باشد، یا بی نمونه‌ای که در نظر گرفته تصویر آن نموده باشد)، و بدون مشورت با مشاور، و کمک مددکار و یاوری آفرید (زیرا پیش از خداوند موجودی نیست، و تصویر و مشورت نمودن و یاری خواستن از لوازم ممکن الوجود است). آفرینش او به دستور و امرش (امر تکوینی و اراده اش منظم و برقرار و) کامل شد، و به طاعتش گردن نهادند، فرمانش را اجابت کردند و ردّ ننمودند، و تسلیم او شدند و به مخالفتش برنخاستند (خلاصه همه مخلوقات تحت قدرت و توانائیش در آمده تسلیم امر اویند).»

۵۰ - از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ هُمُ الْمُصَوِّرُونَ يُكَلِّفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يُنْفَخُوا فِيهَا الرُّوحُ؛** همانا آن‌هایی که خدا و رسولش را اذیت می‌کنند، آن‌ها صورت گران هستند (شکل و قیافه و تصویر صاحبان روح را نقاشی می‌کنند) که در روز قیامت به آن‌ها تکلیف می‌کنند که روح در آن تصویرهای شان بدمند (و زنده شان کنند).»

شاید گفته شود: این روایت خلق ارواح را مختصّ به خداوند می‌داند، و تفصیل بین حجج الهی و غیر آن در این امر، و یا بین به اذن الله و بدون اذن خداوند در آن، وجیه به نظر نمی‌رسد، فتأمل!

۵۱ - امام صادق علیه السلام فرمودند: **«ثَلَاثٌ مُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: ... رَجُلٌ صَوَّرَ عَمَائِلَ يُكَلِّفُ أَنْ يُنْفَخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ؛** سه دسته روز قیامت، عذاب می‌شوند... مردی که حیوان و پیکری را به تصویر بکشد (و عکس و تمثال‌ها را نقاشی کند و صورت و شکل می‌دهد)، در روز قیامت تکلیف می‌شود که در آن‌ها روح بدمند (و زنده اش کند) در حالی که از انجام چنین کاری عاجز هستند.»

۵۲ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: **«مَنْ صَوَّرَ صُورَةً كَلَّفَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يُنْفَخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ؛** کسی که تصویری بکشد (و شکل و صورتی را نقاشی کند)، روز قیامت به او تکلیف می‌کنند که در او بدمد و زنده اش کند و او از انجام این کار عاجز است.»





ممکن است از این سه روایت نیز استفاده بشود که خالق جز خداوند نیست و لو دایره دلالت آن در باره مخلوقات ذوی الارواح است، ولی این دلالت ندارد بر این که در غیر ذوی الارواح چنین نباشد، بلکه تفصیل بین ذوی الارواح و غیر ذوی الارواح (که خالق اول، خداوند و خالق دوم، غیر خداوند باشد) بلا قائل، بلکه بلاوجه است، چنان که تفصیل بین به اذن الله و به غیر اذن الله وجهی ندارد، فتأمل!

۵۳- ابو حمزه می گوید: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَغْبُذُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يَقْدِسُونَهُ وَ هُمْ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ!» شنیدم علی بن الحسین عليه السلام می فرمود: همانا خداوند محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشان را بصورت اشباح (کالبدی که از دور نمایانست) در پرتو نور خود پیا داشت، او را عبادت می کردند. پیش از آفرینش مخلوقات، خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند، ایشان ائمه از فرزندان رسول خدا ﷺ هستند..

این حدیث دلالت دارد بر این که خداوند متعال قبل از خلق مخلوقات، محمد و آل محمد عليه السلام را آفرید. پس خداوند متعال علاوه بر آن که آفریدگار انوار محمد و آل محمد عليه السلام است، خالق سایر اشیاء نیز می باشد.

۵۴- جابر روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَهُ فَعَرَّضَ عَلَيْهِنَّ نُبُوتِي وَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَبِلَتْهُمَا ثُمَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ فَوَّضَ إِلَيْنَا أَمْرَ الدِّينِ فَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ بِنَا وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ بِنَا نَحْنُ الْمَجْلُونَ لِحَالِهِ وَ الْمُخْرَجُونَ لِحَرَامِهِ! همانا هنگامی که خداوند تعالی آسمان و زمین را آفرید، ایشان را دعوت فرموده، اجابت کردند، پس عرضه داشت بر ایشان نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام را، پس ایشان (به طوع و رغبت) قبول کردند، بعد از آن مخلوقات را خلق کرد، و امر دین را به ما تفویض فرمود، پس سعید به ما سعید است (که تابع ما است)، و شقی به ما شقی است (که

مخالف ما است)، و ما حلال کنندگان حلال اوئیم، و حرام کنندگان حرام او. دلالت حدیث بر این که خداوند متعال، آسمان و زمین و مخلوقات را آفریده است، واضح می باشد که جای تشکیکی نیست.

۵۵ - از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَعْني رُوحًا بِلا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أُخْلِقَ سَمَواتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهْلِكُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَعَلْتُ رُوحِيكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهْلِكُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ...! 'خدای تبارک و تعالی فرماید: ای محمد! من تو را و علی را به صورت نوری - یعنی روحی بدون پیکر - آفریدم، پیش از آن که آسمان ها و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم، پس تو همواره یکتائی و تمجید مرا می گفتی، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم، و آن يك روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل می گفت، آنگاه آن را به دو قسمت کردم...»

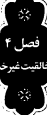
این حدیث نیز دلالت دارد بر این که خداوند متعال قبل از خلق آسمان ها و زمین و عرش و دریا، نور (روح) رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام را آفرید، و خلق آسمان ها و زمین و... را با صیغه متکلم «أَخْلَقُ» به خودش نسبت داده است.

۵۶ - عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَكَانَ يَغْلَمُ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ وَ كَوْنَهَا أَوْ لَمْ يَغْلَمْ ذَلِكَ حَتَّى خَلَقَهَا وَ أَرَادَ خَلْقَهَا وَ تَكْوِينَهَا فَلَعَلَّمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ وَ مَا كَوَّنَ عِنْدَ مَا كَوَّنَ فَوَقَعَ بِحَظِّهِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ؛^۱ ایوب بن نوح گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و از او پرسیدم: آیا خدای عزوجل عالم بود به هر چیز پیش از آن که آن ها را بیافریند و پدید آورد یا آن که نمی دانست تا آن ها را آفرید و آفرینش و بودن آن ها را اراده کرد، و علم پیدا کرد به مخلوق هنگامی که خلق کرد، و به موجود هنگامی که موجود کرد؟ پس به خط خود مرقوم فرمود: خدا همیشه به همه چیز علم دارد پیش از خلقت آن ها، مانند علم داشتنش به آن ها بعد از خلقت شان.

۱ - الکافی (ط - الإسلامية): ۴۴۰/۱.

۲ - تهلیل یعنی گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و خدا را به یگانگی ستودن.

۳ - الکافی (ط - الإسلامية): ۱۰۷/۱.





در این حدیث خالقیت خداوند نسبت به همه اشیاء را مفروغ عنه گرفته است.
۵۷ - از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: وَلِأَجْلِئَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَمِنَّا تَعَلَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ التَّسْبِيحَ وَ التَّقْدِيسَ وَ التَّوْحِيدَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّكْبِيرَ...! به خاطر ما خداوند عز و جل آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و جهنم را آفرید، و از ما ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را آموختند.»

در این حدیث تصریح شده که ائمه علیهم السلام علّت غائی خلقت هستند نه علّت فاعلی آن بلکه خالق آن‌ها خداوند سبحان است.

۵۸ - از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينٍ وَ رَفَعَ لَهُمْ نَارًا فَقَالَ اذْخُلُوهَا فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ ثُمَّ اتَّبَعَهُمْ بِشِيعَتِهِمْ فَهُمْ وَ اللَّهُ السَّابِقُونَ؛ هنگامی که خدای تعالی خواست خلق (مردم) را بیافریند، آنان را از گلی پدید آورد و آتشی برای آنان برافروخت، و امر فرمود: بدان داخل شوید، پس اول کسی که داخل آن آتش شد، محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بودند و نه نفر از ائمه که هر یک امامی پس از امام دیگرند، و به دنبال ایشان شیعیان شان (مؤمنان) را در آورد، به خدا قسم که سابقون - یعنی پیشی گیرندگان - همانان هستند.»
از این حدیث استفاده می‌شود که خداوند مخلوقات را از «گل» آفرید و سپس در آن عالم آن‌ها را امتحان کرد.

۵۹ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَ وَارِثُهُ وَ إِلَهُ الْخَلْقِ وَ رَازِقُهُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ...! اوست به وجود آورنده مخلوقات و وارث آنان، و معبود خلق و رازق ایشان. آفتاب و ماه در مسیر خشنودیش در حرکتند، هر تازه‌ای را کهنه می‌کنند، و هر دوری را (از نظر زمانی) نزدیک می‌نمایند.»

۶۰- در حدیثی آمده: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَرَادَ خَلْقَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ خَلَقَ جَوْهَرًا أَخْضَرَ ثُمَّ ذَوَّبَهُ فَصَارَ مَاءً مُضْطَرِبًا ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْهُ بَخَارًا كَالدُّخَانِ فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاءَ كَمَا قَالَ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ثُمَّ فَتَقَ تِلْكَ السَّمَاءَ فَجَعَلَهَا سَبْعًا ثُمَّ جَعَلَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ زَبَدًا فَخَلَقَ مِنْهُ أَرْضَ مَكَّةَ ثُمَّ بَسَطَ الْأَرْضَ كُلَّهَا مِنْ تَحْتِ الْكُفْبَةِ وَ لَذَلِكَ تُسَمَّى مَكَّةُ أُمَّ الْقُرَى لِأَنَّهَا أَضَلُّ جَمِيعِ الْأَرْضِ ثُمَّ شَقَّ مِنْ تِلْكَ الْأَرْضِ سَبْعَ أَرْضِينَ...» وقتی خداوند متعال اراده کرد آسمان و زمین را بیافریند، جوهری سبز خلق کرد، پس آن را ذوب نموده تبدیل به آب مضطرب و متحیر (و موج و لرزان) گردید، سپس از آن بخار را مثل دود خارج کرد، و از آن آسمان را آفرید، چنان که فرمود: (پس پرداخت به امر آسمان و عالم بالا و آن دودی بود) سپس شکافت آن آسمان را، پس آن را هفت آسمان قرار داد، سپس از آن آب، زبیدی و کفی، قرار داد، پس از آن، زمین مکه را آفرید، سپس همه زمین را از زیر کعبه پهن کرد، و به این جهت، مکه را «أم القرى» می‌گویند، زیرا آن اصل و اساس همه زمین است، سپس از آن زمین، زمین‌های هفتگانه را شکافت...»

غرض از نقل این خبر، و امثال آن، این است که از کیفیت خلقت آسمان و زمین و... فهمیده می‌شود که مخلوقیت آسمان و زمین برای حق تعالی، مفروغ عنه و امر مسلم و واضح است، اگر چه مفاد و مقصود از این حدیث، برای ما واضح و معلوم نباشد.

۶۱- امام صادق علیه السلام فرمودند: هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُعَانِيَ الْإِنْسَاءُ بِمُبَاشَرَةٍ وَ مُعَاجِلَةٍ لِأَنَّ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِ الَّذِي لَا يَجِيءُ الْإِنْسَاءُ لَهُ إِلَّا بِالْمُبَاشَرَةِ وَ الْمُعَاجِلَةِ وَ هُوَ تَعَالَى نَافِذُ الْإِرَادَةِ وَ الْمُتَشَبِّهِ فَقَالَ لِمَا يَشَاءُ؟ خداوند اجل و برتر از این است که رنج و زحمت کارها و آفریدن را به تصدی و علاج نمودن خود، بدوش کشد؛ زیرا این طرز عمل (و این تعب و مشقت، صفت و) شأن مخلوق است که انجام کارها برای او بدون تصدی و زحمت و چاره کردن، ممکن نیست، ولی خداوند - که مقامش عالی و برتر از همه است - اراده و خواستش نافذ است (یعنی اراده و مشیت آن حضرت در آن است که آنچه را که اراده کند، موجود می‌شود)، و آنچه خواهد انجام دهد.»



این روایت علاوه بر این که ترکیب خداوند از اجزاء و اعضاء و ادوات، و احتیاج او در انجام فعل و خلق و ایجاد به وسایل و ادوات را نفی می‌کند، و به مجرد اراده و بدون هیچ وقفه‌ای و استفاده از وسیله و آلتی عمل می‌کند، اثبات این جهت هم می‌کند که مخلوقات قادر نیستند بر ایجاد و ابداع لا من شیء، بلکه قادرند بر علاج (و تغییر و تبدیل) و مباشرت که لازمه‌ی آن (ترکیب اجزاء و) تصرف در اشیاء موجوده و دخالت دادن اعضاء و ادوات در آنچه که می‌خواهند در آن عمل کنند، می‌باشد. و خلق لا من شیء، توقف بر مشیت و اراده خداوند دارد.

۶۲- قال الرضا عليه السلام: «لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِانْتِغْيَارِ الْمَخْلُوقِ كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمَخْدُودِ؛ خدا به تغییر مخلوق از حال خود متغیر نمی‌شود، چنان که به تحدید و اندازه نمودن محدود، محدود نمی‌شود.»

در این حدیث شریف نیز یادآوری نموده که خداوند متعال با خلق کردن و تحدید مخلوقات، متغیر و متبدل نمی‌گردد.

۶۳- عن ابی عبد الله عليه السلام: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْمُتَوَحِّدِ بِالْأُمُورِ كُلِّهَا خَالِقِ الْخَلْقِ فَلَمْ يَغْرُبْ عَنْهُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۱

۶۴- وَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الْجُمُعَةِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَلِيِّ الْحَمِيدِ الْحَكِيمِ الْمُجِيدِ الْفَعَالِ لِمَا يُرِيدُ عَلَامِ الْغُيُوبِ وَ خَالِقِ الْخَلْقِ وَ مُنْزِلِ الْقَطْرِ وَ مُدَبِّرِ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ...^۲

۶۵- من دعاء علی بن الحسین عليه السلام بعد صلاة اللیل فی الاعتراف بذنبه من ادعیه الصحیفه... سُبْحَانَكَ يَا رَبَّ الْفَلَکِ الدَّوَّارِ وَ مُخْرِجِ الْمَارِ رَبِّ الْمَلَکُوتِ وَ الْعِزَّةِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ خَالِقِ الْخَلْقِ وَ قَاسِمِ الرِّزْقِ...^۳

۶۶- قال:.... الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ بِغَيْرِ مَنْصَبَةٍ الْمُوصُوفِ بِغَيْرِ غَايَةٍ الْمَعْرُوفِ بِغَيْرِ تَحْدِيدٍ...^۴

۱- التوحید: ۳۷.

۲- کامل الزیارات: ۲۱۷.

۳- من لا یحضره الفقیه: ۴۲۷/۸.

۴- مصباح المتعجد: ۱۹۴/۸.

۵- مصباح المتعجد: ۲۹۳/۸.

٦٧- ثُمَّ رَفَعَ الصَّادِقُ (عليه السلام) يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ:
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُبْدِئُ الْخَلْقِ وَمُعِيدُهُمْ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ
الْخَلْقِ وَرَازِقُهُمْ^١...

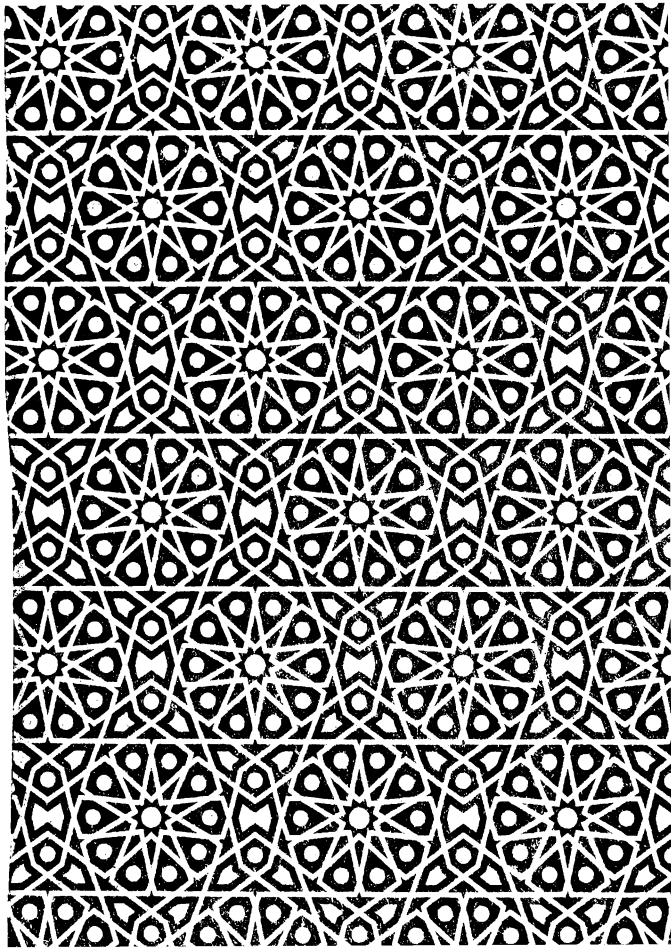
٦٨- دعاء ليلة الخميس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ خَالِقُ
الْخَلْقِ وَمُبْتَدِعُهُ وَمُنْشِئُهُ وَمُخْتَرِعُهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ اخْتَدَاهُ وَلَا شِبْهٍ حَكَاهُ تَفَرَّدَتْ
يَا رَبَّنَا بِمَلِكِكَ...^٢

٦٩- تفسير الامام (عليه السلام): ... لَا يَحْزُنُكَ أَنْ تَقُولَ قُرَيْشٌ إِنَّكَ تَجْنُونَ وَعَنِ الدِّينِ
مَفْتُونٌ فَإِنَّ الْفَاضِلَ مَنْ فَضَّلَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَالْكَرِيمَ مَنْ كَرَّمَهُ خَالِقُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ...^٣

١ - المزار الكبير: ١٣٨.

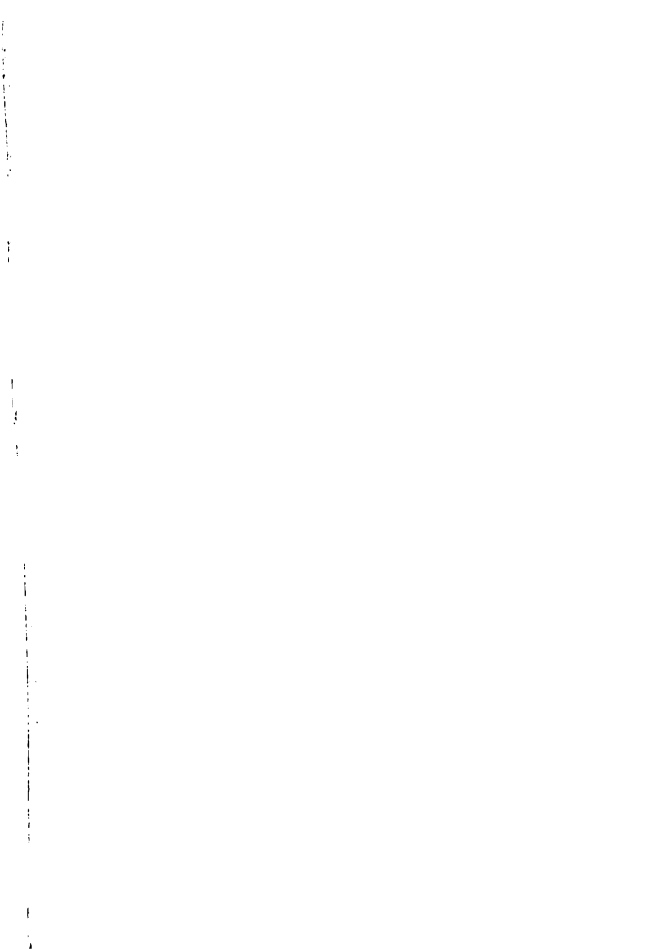
٢ - بحار الأنوار: ٣١١/٨٧.

٣ - بحار الأنوار: ٣١٠/١٧.



فصل پنجم
ادله قائلین

به خالقیت ائمه علیهم السلام



قائلین این نظریه برای اثبات مدّعی خود به دو دسته از ادله استدلال کرده‌اند، دسته اول، آیات و دسته دوم، روایات که مجموعاً به دوازده دلیل تمسک جسته‌اند:

آیات:

دلیل اول:

از قرآن مجید است که به دو آیه تمسک کرده‌اند:

آیه اول در سوره آل عمران آیه ۴۹ می‌فرماید: (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ...؛ من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد، من کور مادرزاد و مبتلا به برص (پیشی) را بهبودی می‌بخشم)

آیه دوم آیه ۱۱۰ سوره مائده است که می‌فرماید: (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي؛ زمانی که از گل به فرمان من چیزی شبیه پرنده (و صورت حیوان) می‌ساختی سپس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده زنده‌ای می‌شد. و کور مادرزاد و کسی که مبتلا به بیماری پیشی بود به اذن من شفا می‌دادی و نیز مردگان را به اذن من زنده می‌کردی)

در این دو آیه شریفه خداوند متعال به وجود خالقین در بین بندگان خبر می‌دهد. قبل از جواب این شبهه لازم است مقدمه‌ای ذکر کنیم: همان طور که در «مفردات راغب» آمده خلق در لغت چند معنا دارد:

- ۱ - خلق به معنای آفرینش و ابداع چیزی بدون آن که سابقه‌ای داشته باشد. و این همان خلق ابداعی و ایجاد و لا من شیء است.^۱
- ۲ - خلق به معنای تقدیر و اندازه‌گیری است، چنان که در مصباح المنیر

۱ - ابن سیده: خَلَقَ اللهُ الشَّيْءَ يَخْلُقُهُ خَلْقًا أَحَدُهُ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ...

آمده: أَصْلُ (الْخَلْقِ) التَّقْدِيرُ يُقَالُ خَلَقْتُ الْأَوْدِيَّ لِلْسَّقَاءِ إِذَا قَدَّرْتَهُ لَهُ. اصل «خلق» به معنای تقدیر است، گفته می‌شود: چرمی را برای مشک آب ساختم، وقتی اندازه گیری نمودم.

ابن انباری گفت: ^۱ «خلق در کلام عرب بر دو وجه آمده: یکی انشاء است مانند «أبدع» و إبداع آنست که بدون سابقه و بدون پیروی از دیگران باشد. مفردات می‌گوید: «الإِبْدَاعُ انشاء صنعة بلا احتذاء و اقتداء» در اقرب آمده: «بَدَعَهُ بَدْعًا: اخترعه لا على مثال» دوم: خلق به معنای تقدیر و اندازه گیری است. فرمایش خداوند تعالی: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» ^۲ معنای بهترین خالقین یعنی بهترین مقدرین و اندازه گیرندگان «همچنین آیه شریفه: «وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا» ^۳ به همین معنا است. و نیز آیه شریفه: «إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ» ^۴ خلق به معنای تقدیر است، برای شما از گِل، می‌سازم بر مقیاس و اندازه... و صورت بندی می‌کنم. و واضح است که حضرت عیسی علیه السلام ایجاد معدوم نکرد..»

مخفی نماند که از آیه شریفه: «وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا» ^۵ استفاده می‌شود که خداوند افعال و اعمال اختیاری بندگان را خلق نکرده است، و اگر خلق می‌کرد، از آن بیزاری نمی‌جست، چنان که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ^۶ خداوند از مشرکان بیزار است. مقصود در این جا بیزاری از ذات مشرکان نیست، بلکه از افعال و اعمال ایشان مورد نظر است، چنان که در حدیث آمده است.

۳ - خلق به معنای تغییر دادن و تبدیل نمودن است.

جواب این است که: مراد از خلق و ساختن در این دو آیه شریفه، خلق به

۱ - در لسان العرب می‌گوید: قال أبو بكر بن الأنباري: الخلق في كلام العرب على وجهين: أحدهما الإنشاء على غير مثال أبدعه، و الآخر التقدير؛ و قال في قوله تعالى: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، معناه أحسن المقدرين؛ و كذلك قوله تعالى: «وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا»؛ أي تَقْدِرُونَ كَذِبًا. و قوله تعالى: «إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ»، خَلَقَهُ تَقْدِيرَهُ، و لم يرد أنه يُحْدِثُ معدوماً.

۲ - سوره مؤمنون: ۱۴.

۳ - سوره عنكبوت: ۱۷.

۴ - سوره آل عمران: ۴۹.

۵ - یعنی: شما خلق می‌کنید (بت‌ها را) به دروغ (یا آن که دروغ را خلق می‌کنید).

۶ - سوره توبه: ۳.



معنای احداث و ایجاد نیست بلکه خلق به معنای تقدیر و تصویر و چیزی را اندازه گیری کردن و صورت بندی نمودن است. پس خلق حضرت عیسی علیه السلام به معنای جمع آوری اجزاء طین است به شکل پرنده که در آن بدمد و به شکل و صورت پرنده در آید.

آیا مجرد استناد خلق به آن حضرت، دلالت بر خالق بودن حضرت عیسی علیه السلام از عدم (و لا من شیء) دارد؟ آیا سامری هم خالق است؟ خلق حضرت عیسی علیه السلام و سامری چگونه باید معنا شود؟ چنان که در «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱ هم خلق به معنای تقدیر و تحویل و تغییر و... است، «یعنی احسن المَقْدَرین». اگر در آیه مورد بحث خلق به معنای ابداع و انشاء و ایجاد لا من شیء (غیر معنای تقدیر) باشد، پس حضرت عیسی علیه السلام و سامری نیز در عرض خداوند خالقانی هستند که خلق لا من شیء می نمایند! و نیز مرحوم طریحی می نویسد: قوله: «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» اى المَقْدَرین اذ لا تعدد في الخالق و هو كلي ذو افراد فرضاً.^۲

چنان که در حدیث آمده که: «سَأَلُوهُ (أَي اميرالمؤمنين علیه السلام) صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ مُتَشَابِهِ الْخَلْقِ؟ فَقَالَ هُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ وَرَابِعٌ: فَبُنِيَ خَلْقُ الْإِخْتِرَاعِ، فَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»^۳ وَأَمَّا خَلْقُ الْإِسْتِحَالَةِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»^۴ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرِّفِي الْأَرْحَامَ مَا نَشَاءُ»^۵ وَأَمَّا خَلْقُ التَّغْيِيرِ فَقَوْلُهُ لِعِيسَى علیه السلام: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»^۶ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَأَمَّا خَلْقُ التَّغْيِيرِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: «وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»^۷.

۱ - سوره مؤمنون: ۱۴.

۲ - مجمع البحرين: ۱۵۷/۵.

۳ - الأعراف: ۵۴.

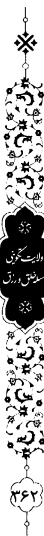
۴ - الزمر: ۶.

۵ - غافر: ۶۷.

۶ - المائدة: ۱۱۰.

۷ - النساء: ۱۱۹.

۸ - بحار الانوار: ۱۷/۹۳ فی تفسیر القرآن بروایة النعمانی.



از امیرالمومنین علیه السلام پرسیدند از «متشابه خلق» حضرت فرمودند: آن بر سه وجه و وجه چهارم است. وجه اول: خلق اختراع است، مثل «خلق» در آیه شریفه: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ». وجه دوم: خلق استحاله است، مثل «خلق» در این دو آیه شریفه: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ...» و: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ...». وجه سوم: خلق تقدیر، مثل «خلق» حضرت عیسی علیه السلام: «وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ». وجه چهارم: خلق تغییر است، مثل «خلق» در آیه شریفه: «وَلَا مَرَمَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»

حقیر می گوید: معنای آیه آخر مورد استشهاد امام علیه السلام در این حدیث شریف این است که: (شیطان گوید:) آن ها را وادار می سازم که آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند، (در معنای این جمله در حدیث از امام باقر علیه السلام نقل شده^۱ که: شیطان دستورشان می دهد به این که امر خداوند را به هر چه امر کرده - در حدیث دیگر دین خدا را^۲ - تغییر دهند.)

و در ضمن روایت مفصل وارد شده: «قَالَ إِبْلِيسُ فَأَنْتَ الَّذِي بَلَغَ مِنْ عَظَمِ رُبُوبِيَّتِكَ أَنَّكَ (تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ) فَتَنْفُخُ فِيهِ فَيَصِيرُ طَيْرًا، قَالَ عِيسَى علیه السلام: بَلِ الْعَظَمَةُ لِلَّذِي خَلَقَنِي وَ خَلَقَ مَا سَخَّرَ لِي؛^۳ ابلیس گفت: توئی که از بزرگی ربوبیت خود از گل، شکل پرندۀ ای می سازی و به پرواز آید، فرمود: عظمت از آن خدائی است که مرا آفرید و آنچه مسخر من کرده را آفرید.»

اشکال مهم

اگر گفته شود: در آیه شریفه محل بحث (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...) حق تعالی نفرموده: من بودم که خلق می کردم و شفا می دادم و زنده می کردم و این کارها را به دست تو انجام می دادم، بلکه فعل خود را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده است.

۱ - الأعراف: ۵۴.

۲ - تفسیر عیاشی: ۲۷۶/۱.

۳ - تفسیر عیاشی: ۲۷۶/۱.

۴ - امالی الصدوق علیه السلام: ۲۰۴.

۵ - سوره مائده آیه ۱۱۰، و نیز رجوع شود به سوره آل عمران آیه ۴۹.

پاسخ:

اولاً: استعمال اعم از حقیقت است و محل بحث و کلام در نسبت حقیقی است نه مجازی.

ثانیاً: همان طور که گذشت، آیه شریفه می‌فرماید: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ؛ مَنْ هَيْئَت و شکل و صورتی به مثل پرنده خلق می‌کنم نه این که پرنده می‌آفرینم». پس خلق حضرت عیسی علیه السلام خلق تصویر و تقدیر و مجرد شکل است، و خلق به این معنا از هر کسی مقدور است و آن از بحث ما (خلق ابداعی و ابداعی) خارج است.

ثالثاً: بحث در خلق ابداعی و ابداعی (لا من شیء) است، و این آیه شریفه در صدد بیان خلق من شیء است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «مَنْ بِهِ شَكْل پرنده از گِل (و ماده‌ای که موجود است) می‌سازم» و این کار برای هر کسی ممکن است و همه بر آن قادر هستند. بلی بعد از این فقره فرمودند: «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ اللَّهُ»^۱ و آن برای هر کسی ممکن نیست و همه بر آن قدرت ندارند. و لکن معلوم نکرده که بعد از نفخ و دمیدن حضرت عیسی علیه السلام در چیزی که شبیه و به شکل و هیئت پرنده است، آیا خداوند متعال پرنده را خلق کرده؟ یا با نفس دمیدن و نفخ آن حضرت، پرنده خلق شده است؟ و یا با نفس نفخ و دمیدن در آن شیء، خداوند حضرت عیسی علیه السلام را بر خلق پرنده قادر نموده است؟ آیه شریفه از این جهت دلالتش واضح نیست و اعم از مدعا است، و بلکه همان طور که گفتیم، ظاهر آیه شریفه این است که احتمال اول اقرب به این آیه و آیات دیگر است؛ زیرا خداوند متعال به دنبال نفخ و دمیدن فرمودند: «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ اللَّهُ» که - ظاهراً - دلالت دارد بر این که بعد از دمیدن و نفخ حضرت عیسی علیه السلام، خداوند پرنده را خلق کرده است.

رابعاً: - اگر از وجوه قبل صرف نظر کنیم - نهایت چیزی که از آیه شریفه استفاده می‌شود این است که: حضرت عیسی علیه السلام خلق پرنده خاص نموده

۱ - باری، این آیه شریفه دلالت ندارد بر این که حضرت عیسی علیه السلام خالق پرنده است، بلکه نهایت چیزی که دلالت دارد این است که: نفخ و دمیدن کار آن حضرت بود، اما بعد از نفخ و دمیدن چه کسی پرنده را آفریده، واضح نیست، اگر نگوییم که خداوند متعال آفریده است.



است، و این امر برای ائمه علیهم السلام به طریق اولی ممکن است^۱ و امکان اعم از وقوع است و قادر بودن اعم از تحقق و فعلیت است - چنان که افاده کرده اند -.

بلی صحیح است که بگوییم: وقتی حضرت عیسی علیه السلام خالق پرنده خاص باشد، ائمه علیهم السلام به طریق اولی قادر بر خلق آن پرنده خواهند بود. ولی این مطلب هیچ گونه دلالتی ندارد بر این که ائمه علیهم السلام خالق پرنده باشند و این خلق جزئی، از آن ها در خارج محقق و فعلیت پیدا کرده باشد، چنان که هیچ گونه دلالتی ندارد بر این که ائمه علیهم السلام عالم را آفریده باشد.

باری، اگر حضرت عیسی علیه السلام خلق پرنده کرده باشد، این هیچ ملازمه ای ندارد که پس اهل بیت علیهم السلام آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است، را آفریده باشند.

خامساً: آیات و روایاتی که ذکر آن ها گذشت، تصریح دارند که خالق جز خدای متعال نیست و آفرینش همه اشیاء مستند به خداوند متعال است.

سادساً: آیه مبارکه هیچ گونه اطلاقی ندارد؛ زیرا در مقام بیان کیفیت این قدرت برای حضرت عیسی علیه السلام نیست، بلکه آیه شریفه در مقام بیان این است که حضرت عیسی علیه السلام برای اثبات نبوت خود، اصل معجزه را مالک است. اما آن به چه کیفیت است، مثلاً از باب استجاب دعا است یا آن که به آن حضرت تفویض شده و یا... آیه شریفه از آن ساکت است و دلائل دیگر متکفل بیان آن است. مثل آیه شریفه: ﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكُنْ عَلَيْكُمْ﴾ از آنچه سگان شکاری برای شما گرفته اند، بخورید. که آیه شریفه در مقام بیان این است که صید احتیاج به تذکیه ندارد، نه این که در مقام بیان جواز خوردن آن بدون تطهیر باشد.^۲

سابعاً: مستفاد از کلمات مفسرین خاصه و عامه مؤید آن چیزی است که ما

۱ - بنا بر این معنای آیه با استفاده از اولویت چنین می شود که: ائمه علیهم السلام قادر بر خلق خصوص پرنده از گل بوده اند، نه خلق جمیع عالم، آن هم به نحو خلق لا من شیء!!

۲ - سوره مائده: ۴، یقول: کُلُوا مما قَتَلَنَ الْمُعَلِّمَ مِنَ الْكَلَابِ.

۳ - آیه شریفه در مقام بیان حلیت صید هائی است که توسط سگ های تعلیم دیده انجام می شود آن هم از حیث میته بودن، نه آن که آیه از این حیث بحث کند که: آیا مواضع گاز گرفتن سگ ها، نجس می شوند و باید آن ها را تطهیر کرد یا نه؟ این آیه در مقام بیان چنین حکمی نیست و لذا ظهوری در اطلاق از این جهت برای آیه فوق، درست نمی شود.

استفاده کردیم، و ما به انظار بعضی از آن‌ها در این جا اشاره می‌کنیم:

کلمات مفسرین در خلق حضرت عیسی علیه السلام

(۱) شیخ صدوق رحمته الله می‌فرماید: خلق عیسی علیه السلام «مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»: هو خلق تقدیراً أيضاً و مكوّن الطیر و خالقه في الحقيقة هو الله عزوجل؛ خلق حضرت عیسی علیه السلام نیز خلق تقدیر است (نه خلق تكوین)، و به وجود آورنده پرنده و خالقش در حقیقت، خداوند عزوجل است.»

حقیر می‌گوید: آیه شریفه: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» یعنی من از گِل مانند صورت و شکل پرنده برای شما می‌سازم. یعنی شکل و صورتی به مثل پرنده‌ای اندازه‌گیری و تقدیر می‌نمایم. پس وقتی لفظ «خلق» بر غیر خداوند اطلاق شود به معنای اندازه‌گیری و صورت‌بندی، و... می‌باشد. چنان‌که در «تفسیر قمی» و «تفسیر البرهان» این چنین معنا شده است.

(۲) مرحوم علی بن ابراهیم قمی رحمته الله می‌فرماید: «و قوله: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» أي أقدر و هو خلق تقدیر.^۱

(۳) مرحوم سید هاشم بحرانی می‌فرماید: قوله تعالى: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...» قال علي بن إبراهيم، في قوله تعالى: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» أي أقدر، و هو خلق تقدیر.^۲

(۴) شیخ طوسی رحمته الله می‌فرماید: وقوله: «وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...» معنى ذلك أنه خلق من الطين كهينة الطير أي تصوّر الطين بصورة الطير الذي تريد. و سمّاه خلقاً لأنّه كان يقدّره. وقوله «بأذني» أي تفعل ذلك بأذني وأمرني. وقوله: «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي» معناه: أنه نفخ فيها الروح؛ لأن الروح جسم و يجوز أن ينفخها المسيح بأمر الله.^۳

۱ - التوحيد: ۲۱۶.

۲ - تفسير القمي: ۱/۲۰۲.

۳ - البرهان في تفسير القرآن: ۱/۶۲۵.

۴ - التبيان: ۴/۵۵. ولاحظ: التبيان: ۲/۴۶۸ قال: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» المعنى: و المراد بالخلق التقدير دون الأحداث، يقال في التفسير أنه صنع من الطين كهينة الخفاش، و نفخ فيه فصار طائرًا... و معنى «فَأَنْفُخُ فِيهِ» يعني أنفخ فيه الروح و هو جسم رقيق الكريح، و هو غير الحياة، لأن الجسم إنما يحيا بما يفعله الله تعالى فيه من الحياة، لأن الأجسام كلها متماثلة يحيي



معنای آیه شریفه: (وإذ تخلق...) این است که: حضرت عیسی علیه السلام از گِل مثل هیئت و صورت پرنده آفرید، یعنی تصویر نمودی از گِل به صورت پرنده‌ای که خواستی و اراده نمودی، (یعنی از گِل به صورت و شکل پرنده، اندازه گیری و تقدیر نمودی و ساختی)، این کار را خلق نامیدند؛ چون حضرت عیسی علیه السلام آن را (اندازه گیری و صورت بندی و) تقدیر نمود. فرمایش خداوند: (یا ذنی) یعنی این کار را به اذن و امر من انجام می دهی. و فرمایش خداوند: «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذَنُ» معنایش این است که آن حضرت روح را در آن (هیئت و صورت پرنده) دمید؛ چون روح جسم (لطیف) است و جایز است که حضرت عیسی علیه السلام به امر خداوند آن را بدمد.

(۵) مرحوم طبرسی صاحب جوامع الجامع می فرماید: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ» - و قد قرئ: إني أخلق بالكسر على الاستئناف، - و المعنى أَنِّي أَقْدِرُ لَكُمْ شَيْئاً مِثْلَ صُورَةِ الطَّيْرِ «فَأَنْفُخُ فِيهِ» أي في ذلك الشيء المماثل لـ «هيئة الطير»، «فَيَكُونُ طَيْرًا» كسائر الطيور حياً «يَأْذَنُ اللَّهُ» بقدرته وأمره.

آیه شریفه: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ» گاهی قرائت می شود به کسر همزه، بِنَا بَر این که بِنَ و ما بعدش مستأنف و ابتدای کلام باشد. و معنایش این است که: همانا من تقدیر و اندازه گیری (و تصویر و آماده) می کنم برای شما چیزی را مثل صورت پرنده، «فَأَنْفُخُ فِيهِ» پس می دمم در آن چیزِ مماثل با شکل و هیئت پرنده، پس پرنده می گردد مانند سایر پرندگان در حالی که زنده است. «يَأْذَنُ اللَّهُ» یعنی به قدرت و امر خداوند.

(۶) ابن شهر آشوب رحمته الله می فرماید: قوله سبحانه: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» لم يقيد به بإذن الله تعالى؛ لأن المراد به التقدير، ثم قال: «... يَأْذَنُ اللَّهُ» لأنه من فعل الله دون عيسى عليه السلام. أما التصوير والنفخ ففعله؛ لأنه مما يدخل تحت

الله منها ما يشاء. وإنما قيد قوله: «فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذَنُ اللَّهُ» و لم يقيد قوله: «أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ» بذكر إذن الله لينبه بذكر الإذن أنه من فعل الله دون عيسى. و أما التصوير والنفخ، ففعله، لأنه مما يدخل تحت مقدور القدر، و ليس كذلك انقلاب الجماد حيواناً فإنه لا يقدر على ذلك أحد سواه تعالى. و قوله: «وَأَخِي الْمَوْتَى يَأْذَنُ اللَّهُ» على وجه المجاز إضافة إلى نفسه و حقيقته ادعوا الله بأحياء الموتى فيحييهم الله فيحيون بأذنه...

مقدور القدر. وليس كذلك انقلاب الجماد حيواناً فإنه لا يقدر عليه أحد سواه تعالى. فرمايش خداوند: «أَيُّ أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» اين (جمله) را مقتید به إذن خداوند متعال نکرد، زیرا مراد از آن خلق تقدیر است (یعنی مقصود از آخلق لكم یعنی أقدر لكم، یعنی تقدیر و اندازه گیری و صورت بندی می کنم). سپس گفت: «...بإذن الله» زیرا آن (یعنی پرزنده شدن)، فعل خداوند است نه فعل حضرت عیسی علیه السلام. اما تصویر (و شکل و هیئت) و نفخ (دمیدن) پس فعل حضرت عیسی علیه السلام است؛ زیرا آن از اموری است که داخل می شود تحت مقدور قدرت. و انقلاب جماد به حیوان این چنین نیست (و مقدور قدرت واقع نمی شود)؛ زیرا جز خداوند متعال کسی بر آن قادر نیست.

در جای دیگر فرمود: قوله سبحانه: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» معنی ذلك أنه صور الطين و سماء خلقاً؛ لأنه كان بقدرة. وقوله: «بِإِذْنِي» أي تفعل ذلك بإذني وأمري. وقوله: «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» معناه أنه نفخ فيها الروح؛ لأن الروح جسم يجوز أن ينفخها المسيح بأمر الله تعالى كما ينفخها إسرافيل في الصور و كما ينفخ ملك الأرحام في الصورة عند تمام مائة و عشرين يوماً على ما جاء في الخبر، فإذا نفخ المسيح فيها الروح، قلبها الله لحماً و دماً و خلق فيها الحياة فصارت طائراً بإذن الله و إرادته، لا بفعل المسيح فذلك قال: «فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرئ الأَكْمَه وَ الأَبْرَص بِإِذْنِي» معناه أنك تدعوني حتى أبرئهما. قوله سبحانه: «وَإِذْ تَخْرُجُ أَمْوَاتِي بِإِذْنِي» أي إذ تدعوني فأحيي الموتى عند دعائك و أخرجهم من القبور حتى يشاهدكم الناس و إنما نسبه إلى عيسى لأنه كان بدعائه.

فرمايش خداوند متعال: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»، معنایش این است که آن حضرت، شکل و صورت و هیئتی از گِل درست کرد، و اسم آن را

۱ - متشابه القرآن و مختلفه: ۲۵۸/۱. در تفسیر الصافی: ۲/ ۷۳ آمده است: القمي عن الباقر عليه السلام في حديث: أما المسيح فقصوه و عظموه في أنفسهم حتى زعموا أنه إله و أنه ابن الله و طائفة منهم قالوا ثالث ثلاثة و طائفة منهم قالوا هو الله... (عما المسیح ابن مزیمة لإرسول قد خلعت من قبله الرسل) ما هو إلا رسول من جنس الرسل الذين خلوا قبله أتى بمعجزات باهرة من قبل الله تعالى كما أتوا؛ فإن أحيى الموتى على يده فقد أحيى العصا على يد موسى و جعلها حية تسعى و هو اعجب و ان خلقه من غير أب فقد خلق آدم من غير أب و أم و هو أغرب. قال في اثبات الهداة: ۴۰۷/۱: «قال: و إن الله أحيى الموتى لمحمد و عترته و كان يبرئ الأكمه و الأبرص بإذن الله، و كذلك كانوا عليه السلام»



«خلق» نامید؛ چون آن (تصویر هیئت و صورت پرنده) به قدرت او بود. و فرمایش خداوند: (یاذنی) یعنی به اذن و امر من، آن کار را انجام می‌دهید. و فرمایش خداوند: «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذِي» معنایش این است که آن حضرت، روح را در آن هیئت و شکل (که درست کرده است) دمید؛ چون روح جسم است، جایز است حضرت مسیح علیه السلام، آن را به امر خداوند بدمد، چنان که حضرت اسرافیل آن را در صورت می‌دمد، و چنان که ملک ارحام، در صورت می‌دمد، وقتی صد و بیست روز (یعنی چهار ماه) تمام شده، بنا بر آنچه در روایت آمده، پس وقتی حضرت مسیح علیه السلام روح را در آن دمید، خداوند آن را به گوشت و خون مبدل می‌سازد، و در آن حیات را آفرید پس به اذن و اراده خداوند پرنده شد، نه به فعل حضرت مسیح علیه السلام. و به این جهت خداوند متعال فرمودند: «فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ يَأْذِي» معنایش این است که: همانا شما مرا (در باره کور مادر زاد، و کسی که مبتلا به مرض برص و پیسی شده است) می‌خوانی، و من آن دورا شفا می‌دهم و بهبودی می‌بخشم. و فرمایش خداوند: (وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى يَأْذِي) یعنی وقتی مرا می‌خوانی، مرده را زنده می‌کنم و از قبرها خارج می‌نمایم، تا مردم مشاهده اش کنند و ببینند، و همانا آن را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داد؛ به جهت این که آن، به دعایش بود.^۱

(۷) مرحوم طبرسی در مجمع البیان فرمود: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» معنی هذه الآية: أَنِّي أَقْدِرُ لَكُمْ وَأَصَوِّرُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ مِثْلَ صُورَةِ الطَّيْرِ «فَأَنْفُخُ فِيهِ» أي في الطير المقدّر من الطين. معنی آیه شریفه این است که: به درستی که من برای شما، تقدیر و اندازه گیری می‌کنم، و از گل مثل صورت و هیئت پرنده می‌سازم. (فَأَنْفُخُ فِيهِ) یعنی در پرنده‌ای که از گل تقدیر (و اندازه گیری) شد، می‌دمم.

و در جای دیگر فرمودند: فيها أي في الهيئة المقدرة «فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِي اللَّهُ» و قدرته و قيل بأمر الله تعالى. و إتّما وصل قوله «يَأْذِي اللَّهُ» بقوله «فَيَكُونُ طَيْرًا» دون ما قبله؛ لأنّ تصوّر الطين على هيئة الطير و النفخ فيه ممّا يدخل تحت مقدور العباد.

۱ - مخفی نماند که احیاء موتی، اتصال روح به جسم است که از سنخ تصرف در موجود است، نه از قبیل ایجاد و اعدام، فتأمل!

فأما جعل الطين طيراً حتى يكون لحماً ودماً وخلق الحياة فيه فيما لا يقدر عليه غير الله، فقال «يَا ذَنْ اللَّه» ليعلم أنه من فعله تعالى وليس بفعل عيسى. وفي التفسير: أنه صنع من الطين كهيئة الخفاش ونفخ فيه فصار طائراً^١.

در مرغ گلی (و پرندۀ ای که از گل اندازہ گیری و تقدیر شد) می دم، (فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذَنُ اللَّه) پس باذن خداوند مرغی راستین و زنده خواهد شد) باذن خدا یعنی به قدرت خدا، و بعضی گفته اند: یعنی به امر خداوند تعالی. و اما اینکه (يَأْذَنُ اللَّه) را در آخر آیه و پس از «فَيَكُونُ طَيْرًا» آورده، نه قبل از آن؛ زیرا ساختن صورت و هیئت پرندۀ از گل و دمیدن در آن، از اموری است که در مقدور بندگان می باشد. اما گل را پرندۀ قرار دهد تا این گوشت و خون بشود و در آن حیات را خلق نماید، از اموری است که غیر خداوند بر آن قادر نیست. (پس این که مرغ زنده شود و حیات یابد و گوشت و پوست برآورد جز برای خدا مقدور نیست) و لذا گفته است به اجازه خداوند تا معلوم شود که آن کار خدا است، و کار حضرت عیسی علیه السلام نیست. و در تفسیر آمده: حضرت عیسی علیه السلام از گل، مثل هیئت و شکل خفاش درست کرد، و در آن دمید تا این که پرندۀ ای گردید.

(٨) علامه مجلسی رحمته اللہ علیہ - در توضیح حدیث - می فرماید: لا ريب في أن خالق الأجسام ليس إلا الله تعالى. و أما الأعراض فذهبت الأشاعرة إلى أنها جميعاً مخلوقة لله تعالى. و ذهبت الإمامية و المعتزلة إلى أن أفعال العباد و حركاتهم واقعة بقدرتهم و اختيارهم فهم خالقون لها. و ما في الآيات من أنه تعالى «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» و أمثالها فإما مَخْصَصٌ بما سوى أفعال العباد أو مؤوَّل بأن المعنى أنه خالق كل شيء إما بلا

١ - مجمع البيان: ٧٥٢/٢. ثم قال الطبرسي رحمته اللہ علیہ: ٧٥٣/٢: «... و إنما كان يداوهم بالدعاء على شرط الإيمان، «وَأَخِي الْمَوْتَى يَأْذَنُ اللَّه» إنما أضاف الإحياء إلى نفسه على وجه المجاز و التوسع: ولأن الله تعالى كان يحيي الموتى عند دعوته... و إنما خص عيسى عليه السلام بهذه المعجزات لأن الغالب كان في زمانه الطب فأراهم الله الآيات من جنس ما هم عليه لتكون المعجزة أظهر كما أن الغالب لما كان في زمن موسى السحر أتاهم من جنس ذلك بما أعجزهم عن الإتيان بمثله و كان الغالب في زمان نبينا ﷺ البيان و البلاغة و الفصاحة فأراهم الله تعالى المعجزة بالقرآن الذي بهرهم ما فيه من عجائب النظم و غرائب البيان ليكون أبلغ في باب الإعجاز بأن يأتي كلا من أمم الأنبياء بمثل ما هم عليه و يعجزون عن الإتيان بمثله إذ لو أتاهم بما لا يعرفونه لكان يجوز أن يخطر ببالهم أن ذلك مقدور للبشر غير أنهم لا يهتدون إليه».



واسطه أو بواسطة مخلوقاته. و أما خلق عيسى عليه السلام فذهب الأكثر إلى أن المراد به التقدير والتصوير. و يظهر من الخبر أن تكون الهيئة العارضة للطير من فعله على نبينا وآله وعلیه السلام و مخلوقاً له ولا استعداد فيه، وإن أمكن أن يكون نسبة الخلق إليه لكونه معداً لفيضان الهيئة و الصورة كما تقوله الحكماء و كذا السامري^۱.

شکی نیست در این که خالق اجسام جز خداوند نیست، و اما خالق اعراض، پس اشاعره قائل هستند که همه اعراض مخلوق خداوند متعال هستند، و امامیه (شیعیان) و معتزله قائل هستند که افعال بندگان و حرکات شان به قدرت و اختیارشان است و بندگان خالق آن ها هستند. و آنچه در آیات وارد شده که «خداوند تعالی خالق همه اشیاء است» و امثال این آیات، یا تخصیص خورده به غیر افعال بندگان، و یا تأویل برده شده به این که: خداوند خالق همه اشیاء - یا بلاواسطه و یا به واسطه مخلوقاتش - می باشد. و اما خلق حضرت عیسی علیه السلام را اکثر علماء قائل شدند که مراد از خلق در این جا «تقدیر و اندازه گیری» و «تصویر و شکل و هیئت» است، و از حدیث ظاهر می شود که (شکل و صورت و) هیئتی که بر پرنده عارض شده، فعل آن حضرت و مخلوق او است، و این بعید نیست. اگر چه ممکن است نسبت خلق به سوی حضرت عیسی علیه السلام به این جهت باشد که چون آن حضرت مُعدّ (و زمینه ساز) برای فیضان هیئت و صورت است به او خالق گفتند، چنان که فلاسفه می گویند. و هم چنین است نسبت خلق به سامری...

(۹) محقق فیض کاشانی می نویسد: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكَ» أقدر و أصور شيئاً - و قرئ إني بالكسر - مِنَ الطَّيْرِ «كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» مثل صورته «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا» حَيًّا طَيَّارًا بِإِذْنِ اللَّهِ بأمرة، نَبَّهَ عَلَى أَنَّ إِحْيَاءَهُ مِنَ اللَّهِ لَا مِنْهُ، وَ قُرِئَ طَائِرًا^۲.

حاصل کلام ایشان این است که: من از گِل به صورت و شکل پرنده برای شما می سازم، یعنی شکل و صورتی به مثل پرنده ای اندازه گیری و تقدیر و صورت بندی (و نقاشی) می نمایم. «فَأَنْفُخُ فِيهِ...» پس میدم نفس خود را در

۱ - بحار الانوار: ۴ / ۱۴۸.

۲ - تفسیر الصافی: ۳۲۷/۱. ثم قال: (وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ الْأَعْمَى) (وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ) کرر (بِإِذْنِ اللَّهِ) دفعاً لوهم الألوهية فان الأحياء ليس من جنس الأفعال البشرية.

آنچه شبیه مرغ است (یعنی؛ در آن مثل هیئت و شکل پرند می دمم)، مرغی راستین و زنده و پرزننده می شود. و (بإذن الله) یعنی به امر خداوند، و در این جا تنبیه فرموده بر این که زنده کردنش از جانب خداوند است نه از حضرت عیسی علیه السلام. و لفظ «طیراً» در آیه شریفه «طائراً» نیز قرائت و خوانده شد.

چنان که در «تفسیر کنز الدقائق» و «تفسیر ملافح الله کاشانی» و «تفسیر سبزواری نجفی» و حتی تفسیر «بیضاوی» و «ابن کثیر» و «زمخشری» - که اصلاً با احادیث ما سروکاری ندارند و فقط با توجه به خود آیه بدون استفاده از «اهل بیت علیهم السلام» می خواهند معنا کنند - این چنین معنا شده است. و با آنچه در کلام فیض کاشانی بیان شد، ترجمه و توضیح این کلمات هم واضح شد و محتاج به ترجمه دوباره نیست.

(۱۰) صاحب تفسیر کنز الدقائق می فرماید: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...» و المعنى: أقدر وأصور لكم مثل صورة الطير. فَأَنْفُخُ فِيهِ: الضمير للكاف، أي: في ذلك المثل. فَيَكُونُ طَيْراً؛ فيصير طياراً بإذن الله؛ بأسره. ونبه به على أن إحياء من الله لا منه.

و قال: «وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ» الذي ولد أعمى، والمسحوح العين. «وَالْأَبْرَصَ» الذي به البرص، نقل: أنه ربما يجتمع عليه ألوف من المرضى، من أطاق منهم أتاه، و من لم يطق أتاه عيسى. و ما يداوي إلا بالدعاء. «وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» كثره لدفع توهم الألوهية؛ فإن الإحياء ليس من جنس الأفعال البشرية.

(۱۱) مرحوم ملافح الله کاشانی می نویسد: «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ» و معناه: أقدر

۱ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب: ۱۰۰/۳.

۲ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب: ۱۰۱/۳. با آنچه گفته شد، نادرست بودن قول کسی که می گوید: «خلق پرند در آیه شریفه (وَإِذْ تَخْلُقُ) و (إِنِّي أَخْلُقُ) فعل حضرت عیسی علیه السلام است» واضح می گردد، با این که «خلق پرند» معجزه ای از معجزه های حضرت عیسی علیه السلام است و معجزه، فعل خداوند متعال است، نه فعل حضرت عیسی علیه السلام. مشهور میان علمای شیعه این است که معجزه چیزی است که که بشر از آوردن مثل آن عاجز می باشد؛ زیرا معجزه خرق عادت است. و مدار بر خرق عادت بودن چیزی، اعتراف اهل خبره به آن است، مثل اعتراف ساحرین به عجز از آوردن به مثل عصای حضرت موسی علیه السلام؛ زیرا در عقل، بر خداوند ممتنع است که معجزه را بر دست دروغ گو ظاهر سازد. و لذا امر عساوید بیضاء از عنایت خاصه خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام است، که از حدود قدرت بشریه خارج است به جهت تصدیق دعوت او.

لكم وأصور شيئاً مثل صورة الطير. فَأَنْفُخُ فِيهِ الضمير للكاف، أي: في ذلك المائل
فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ فيصير حيّاً طياراً بأمر الله تعالى. نَبَهَ بِهِ عَلَى أَنْ إِيحَاءَهُ مِنَ اللَّهِ
تعالى لَامَنَهُ.^١

(١٢) مرحوم سبزواری نجفی می نویسد: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ
يَاذْنِي. فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» أي: حين تصوّر من الطين - التراب المجبول
بالماء - هيئة طير بإجازة منّي، ثم تنفخ في تلك الصورة التي شكلتها فتصير طيراً ذا
روح بأمری.^٢

(١٣) در تفسیر بیضاوی آمده: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»... أَنِّي
أَخْلَقْتُ لَكُمْ والمعنى: أقدر لكم وأصور شيئاً مثل صورة الطير، وقرأ نافع إنّي بالكسر
«فَأَنْفُخُ فِيهِ» الضمير للكاف أي في ذلك الشيء المائل. «فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»
فيصير حيّاً طياراً بأمر الله، نَبَهَ بِهِ عَلَى أَنْ إِيحَاءَهُ مِنَ اللَّهِ تعالى لَامَنَهُ. وقرأ نافع هنا
وفي المائدة «طائراً» بالالف والهمزة.^٣

(١٤) ابن كثير می گوید: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَتَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» وكذلك كان يفعل، يصوّر من الطين شكل طير، ثم ينفخ فيه فيطير
عينا بآذن الله عز وجل، الذي جعل هذا معجزة له تدلّ على أنّه أرسله.^٤

(١٥) زمخشری در تفسیر کشاف می نویسد: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ»، و قرئ: إني،
بالكسر على الاستئناف، أي أقدر لكم شيئاً مثل صورة الطير فَأَنْفُخُ فِيهِ الضمير
للكاف، أي في ذلك الشيء المائل لهيئة الطير فَيَكُونُ طَيْرًا فيصير طيراً كسائر
الطيور حياً.^٥

(١٦) شيخ حرّ عاملی رحمه الله می فرماید: إنّ الخلق له معانٍ متعددة فلعلّ معنى
المنفى غير معنى المثبت فالخلق بمعنى إنشاء صورة خاصّة ونحو ذلك من الاعراض
كالصور التي كان يضعها عيسى عليه السلام من الطين وكالصور التي يضعها أحدنا من
طين أو شع أو غيرها فإنّ الصورة من الاعراض وقد دلت الأدلة العقلية والنقلية على

١ - زبدة التفاسير: ٤٨٨ / ١.

٢ - ارشاد الازهان الى تفسیر القرآن، سبزواری نجفی محمد بن حبيب الله: ١٣١.

٣ - أنوار التنزيل وأسرار التأويل، بیضاوی عبد الله بن عمر: ١٨ / ٢.

٤ - تفسیر القرآن العظيم (ابن كثير): ٣٧ / ٢.

٥ - الكشف عن حقائق غوامض التنزيل: ٣٦٤ / ١.



أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَخْصُوصُ بِخَلْقِ الْأَجْسَامِ وَالْأَرْوَاحِ وَالْعُقُولِ وَغَيْرِهَا.^۱ همانا برای خلق معانی متعددی است، و شاید معنای منفی غیر از معنای مثبت باشد، پس خلق به معنای انشاء صورت خاص و مانند آن از اعراض است، مثل صورت (و شکلی) که حضرت عیسی علیه السلام از گل درست می کرد، و مثل صورت هایی که یکی از ما از گل یا شمع یا غیر این دو می سازد، همانا صورت از اعراض است و به تحقیق دلایل عقلیه و نقلیه دلالت دارند بر این که فقط خداوند خالق اجسام و ارواح و عقول و غیر این ها می باشد.

(۱۷) قال ابوالفتوح رازی: «أَخْلُقُ لَكُمْ»، خلقِ تصویر و تقدیر است نه خلقِ احداث، برای آن که بر فعل اجسام^۲ جز خدای - جلّ جلاله - قادر نیست، من بسازم برای شما مرغی از گل «كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»، یعنی كشكَل الطَّيْرِ، من شكل و مثال مرغی بسازم. و [هیأت]، صورتی مهیا باشد من هیأت الشیء و در شاذّ زهری و ابوجعفر خوانند: کهیة، به تشدید «یا» «فَأَنْفُخُ فِيهِ»، باد در او دمم. فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ، مرغی شود به فرمان خدای.^۳

(۱۸) مرحوم طبرسی نوری رحمته الله (صاحب کفایة الموحدين) می فرماید: نسبت خلق و رزق به سوی ملائکه یا انبیاء و یا سایر ممکنات چون سماء و ارض و سایر اشیاء نیست مگر بر سبیل مجاز و نسبت شیئی به اسباب و آلات، مانند قوله تعالی: «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۴ و مانند: «أَنْبَتَ الرِّبْعُ الْبَقْلَ» و مانند نسبت خلق به سوی حضرت عیسی علیه السلام كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي»^۵.

(۱۹) محقق لاهیجی: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ».... آن که به درستی که تصویر می کنم برای شما «مِنَ الطِّينِ» از گل «كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» مانند شكل مرغی «فَأَنْفُخُ فِيهِ» پس میدم نفس خود را در آنچه شبیه مرغ است «فَيَكُونُ طَيْرًا» پس می گردد آن شبیه، مرغی زنده «بِإِذْنِ اللَّهِ» به قدرت و فرمان خدای تعالی. از احادیث اهل بیت علیهم السلام

۱ - الفوائد الطوسية: ۲۷۷ فائدة ۶۲.

۲ - یعنی خلق و ایجاد اجسام.

۳ - روض الجنان و روح الجنان في تفسیر القرآن: ۳۳۰/۴.

۴ - سورة انفال: ۱۷.

۵ - کفایة الموحدين: ۲۳۹/۱ طبع علمیه اسلامیة چهار جلدی.



استفاده می‌شود که مراد از این طیر خفاش است.^۱

(۲۰) در تفسیر اطیب البیان آمده: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»

مسئله تصویرِ صُورِ ذات ارواح به اجماع و اخبار متظافره حرام است، لکن در این مورد چون حضرت عیسی علیه السلام برای اقامه معجزه که کسانی که تصویر صورت می‌کنند قدرت ندارند در آن‌ها نفخ روح کنند و گِل را گوشت و پَر و اعضا و جوارح کنند و به من این قدرت را خدا افاضه فرموده مانعی ندارد. و از این جمله استفاده می‌شود که در زمان حضرت عیسی علیه السلام مصوّرین بسیار بوده و اعتبار هم شاهد است؛ چون اکثر مردم اگر نگوئیم تمام آن‌ها حتی یهودی‌ها تصویر مختلفه مثل صورت انبیاء و ملائکه و غیر آن‌ها می‌تراشیدند و به آن‌ها سجده می‌کردند و خدای خود می‌پنداشتند که این یکی از معجزات حضرت عیسی علیه السلام شد.

«فَأَنْفُخُ فِيهِ» نفخ دمیدن است «فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذَنُ اللَّهُ» اشاره به این که تصویر و نفخ، فعل من است، لکن طیر شدن و پرواز، فعل خدا است و از قدرت بشر خارج است. چنانچه (و ابرء الاكهم و الأبرص) هم از این قبیل است که دست کشیدن عیسی علیه السلام بر چشم یا موضع برص فعل عیسی علیه السلام، لکن بصیر شدن و شفا پیدا کردن فعل الهی است. و این دو معجزه هم از باب این بوده که اطباء بزرگ در آن زمان بودند و معالجات محیر العقول می‌کردند خداوند این معجزات را به دست او عنایت فرمود.

«وَأَخِي الْمَوْئِي يَأْذَنُ اللَّهُ» حکماء زبردست که امراض سخت را که مشرف بر هلاکت بود معالجه می‌کردند ولی از مرده زنده کردن عاجز بودند، چنانچه در زمان موسی علیه السلام سحره بسیار بودند، معجزه موسی علیه السلام عصا و ید بیضاء بود و در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سلّم فصاحت و بلاغت بسیار رواج داشت، معجزه قرآن بود.^۲

تنبیه:

روایاتی که دلالت دارد بر این که خلق و احیاء... از خداوند است، بسیار است،

۱ - تفسیر شریف لاهیجی: ۳۲۶/۱.

۲ - اُطیب البیان فی تفسیر القرآن: ۲۰۷/۳ - ۲۰۸.

از جمله آن‌ها: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام وَكَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَخَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ...»^۱
در حدیث دیگر آمده: «...فَوَقَفَ عِيسَى عليه السلام ثُمَّ دَعَا اللَّهَ فَاَنْفَرَجَ الْقَبْرُ وَخَرَجَ ابْنُهَا حَيًّا...»^۲

قَالَ ابْنُ السَّيِّكِيتِ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ بِالْعَصَا وَبِيَدِهِ النُّبُضَاءُ وَالْأَلَّةَ السَّحَرِ وَبَعَثَ عِيسَى بِالطَّبِّ وَبَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْكَلامِ وَالْحُطْبِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عليه السلام ... وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ عِيسَى عليه السلام فِي وَقْتٍ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَاحْتِاجَ النَّاسِ إِلَى الطَّبِّ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ...^۳ بعضی نوشته‌اند: «این که فرمود: «فأتاهم من عند الله تعالى...» دلیل است بر این که خلق و احیاء فعل پروردگار است نه فعل حضرت عیسی عليه السلام». حقیر گوید: و محتمل است مقصود این باشد که: هر چه آنها داشتند، خداوند عطا فرموده است.

پس از ذکر این کلمات از علمای شیعه و علمای بزرگ عاقله - که چند قول از آن‌ها را نیز ذکر کردیم^۴ - به وضوح ظاهر شد که مقصود از خلق و آفریدن در این دو آیه شریفه، خلق به معنای احداث و ایجاد و ابداع نیست، بلکه مراد از خلق حضرت عیسی عليه السلام به معنای تقدیر و تصویر و چیزی را اندازه گیری کردن و صورت بندی نمودن است. پس حضرت عیسی عليه السلام اجزاء طین را به شکل پرنده جمع آوری کرده است که در آن بدمد و به شکل و صورت پرنده درآید. ثامناً: اگر از آنچه گذشت از دلائل صرف نظر کنیم و نگوییم که ظاهر کتاب دلالت می‌کند بر این که حضرت عیسی عليه السلام - مثل درست کردن سفال از گل - هیئت و شکل و تصویر پرنده درست کرده و ساخته است، بلکه بگوییم که حضرت عیسی عليه السلام خلق کردن پرنده و شفای کور مادر زاد و برص و زنده کردن

۱ - الکافی: ۳ / ۲۶۰ طبع اسلامی

۲ - تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۷۴.

۳ - علل الشرائع: ۱ / ۱۲۲.

۴ - تا کسی اشکال نکند که: «علمای شیعه با توجه به استفاده‌ای که از احادیث نموده‌اند، آیه شریفه را معنا کرده‌اند و گر نه با صرف نظر از احادیث آیه جور دیگر معنا می‌شود.»



مردگان را به خود نسبت داده است و بر آن استدلال کنیم به این که: «ظاهر نسبت، صدور این افعال از آن حضرت علیه السلام است، جز این که به اذن - یعنی به رخصت - از جانب خداوند متعال است. پس فعل، فعل اوست و لکن به اقدار و اذن از جانب خداوند متعال است». و بعد امکان حمل بر حقیقت، و نبودن قرینه بر خلاف آن، دلیل و سببی بر حمل آن بر اسناد مجازی نیست؛ زیرا هیچ محذوری وجود ندارد بر این که خداوند متعال قدرت خارق العاده و تصرف در نظام تکوین را به بشری عطا بفرماید، چنان که او را بر افعال عادی از خوردن و آشامیدن و مانند آن دو اقدار نموده است. پس متمکن و قادر باشد بر زنده کردن مردگان چنان که قدرت و تمکن بر خوردن و آشامیدن دارد. خداوند متعال می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ 'بگو پروردگارا! تویی مالک مملکت ها، هر که را بخواهی و شایسته بدانی به او عطا می فرمایی، و هر که را بخواهی از او می گیری، و هر که را بخواهی عزت می بخشی و هر که را اراده کنی، به ذلت دچار می کنی، تمام خوبی ها به دست تو است، زیرا تو بر هر چیزی قادر و توانایی'؛ زیرا از جمله چیزی که مملک خداوند متعال است

۱ - آل عمران: ۲۶. فائده: در اخبار، فضائل بسیاری برای این آیه شریفه وارد شده که ما به مقدار قلیل آن اکتفاء می کنیم. در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از آباء کرامش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خداوند در موقع نزول سوره حمد و آیه الكرسی و آیه امن الرسول و آیه شهد الله و آیه قل اللهم تا بغیر حساب خطاب فرمود: «و عزتی و جلالی ما من عبد قرأ کن فی دبر کل صلوٰة مکتوبة الا اسكنته حظيرة القدس علی ما کان فیہ و الا نظرت الیه بعینی المکونة فی کل يوم سبعین نظرة و الا قضیت له فی کل يوم سبعین حاجة ادناها المغفرة و الا عذت من کل عدو و نصرته علیه و لا تمنعه دخول الجنة الا ان یموت» و در لآلی الاخبار از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که خداوند فرمود: «و عزتی و جلالی لا یتلوکن احد من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شیعتهم فی دبر ما افترضت علیه الا نظرت بعینی المکونة فی کل يوم سبعین نظرة اقضی له فی کل نظرة سبعین حاجة و قبلته علی ما فیہ من المعاصی و هی ام الكتاب و شهد الله و آیه الكرسی و آیه الملك». و از برای اداء دین بسیار مفید است چنانچه در مجمع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که به معاذ بن جبل فرمود: قل: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ اِلی قوله بِغَيْرِ حِسَابٍ یا رحمن الدنيا و الآخرة و رحیمهما تعطی منهما ما تشاء و تمنع منهما ما تشاء اقض عنی دینی، فان کان علیک ملاً الارض دینا لاداه الله عنک».

و قدرت‌ش آن را شامل می‌شود، اقدار بنده‌ای از بندگان صالح او بر فعل خارق العاده - مثل زنده کردن مردگان - است؛ زیرا از محالات عقلی نیست تا قدرت به آن تعلق نگیرد، و مُلک خدای تعالی نباشد. و تکرار اذن در کلام حضرت عیسی علیه السلام اشعار دارد به اصرار بر استناد آیاتی که ذکر شد - از زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادر زاد و مرض برص - حقیقتاً به خدای سبحان؛ چون این‌ها به قدرت خداوند متعال است. و چون این توقع و انتظار وجود داشت که مردم در آن گمراه شوند و به الوهیت و خداوندی حضرت عیسی علیه السلام معتقد شوند، و استدلال شان هم، آیات و معجزاتی باشد که از آن حضرت صادر شده، لذا هر آیه و معجزه‌ای که آن حضرت، به صدورش از خودش اخبار می‌کرد - که ممکن بود بندگان در آن به گمراهی بیافتند مثل خلق کردن و زنده کردن مردگان - مقتید به اذن خداوند می‌کرد. سپس کلام خودش را به فرمایش خداوند: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱ پایان بخشید و تمام نمود.

و نیز ممکن است که تکرار اذن (در بآذن الله) اشاره باشد به این که از انبیاء علیهم السلام، امر خارق العاده صادر نمی‌شود مگر این که در هر موردی بخصوصه اذن خاص از خدای سبحان وجود داشت، چنان که در شفاعت این چنین است. خدای تعالی فرمودند: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۲. جواب این است: اگر ما به همه آنچه ذکر شد، قائل شویم و هیچ مناقشه نکنیم،^۳ پس آن در مورد خاص است - و آن وقت نشان دادن معجزه و صدور اعجاز - و بیش از آن محتاج به دلیل است.

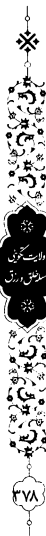
مضافاً به این که آن «خلق من شیء» است یعنی تبدیل چیزی به چیز دیگر

۱ - قبلاً گذشت که ثبوتاً تصرف در موجود - نه ایجاد و اعدام - برای صاحب اعجاز ممکن است و عقلاً هیچ محذوری ندارد، اما تمام کلام در این است که خلق حضرت عیسی علیه السلام به چه نحو بوده است، و در این رابطه، ما کلام مفسرین را نقل کرده و توضیح دادیم، فلاحظ.

۲ - آل عمران ۳: ۵۱. یعنی: محققاً خداوند پروردگار من و پروردگار شما است پس او را عبادت کنید این است راه راست.

۳ - البقرة ۲: ۲۵۵.

۴ - قبلاً بیان شد که: مستفاد از تعلیلات روایات این است که خلق به معنای ایجاد و انشاء و ابداع لا من شیء مختص ذات ربوبی است و برای غیر حق تعالی محال است.



می باشد، و آن، مستلزم اولویت خلق آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است به اذن خداوند متعال، و یا مستلزم ایجاد و اعدام لا من شیء نسبت به ائمه علیهم السلام نیست، علاوه بر این همه آیات و روایاتی که در این مقام بر خلاف مطلوب شان وارد شده است.
تاسعاً: بعضی از اعلام در این مقام نوشته اند: «بیان صریح روایات این است که عملیات خارق العاده حضرت عیسی علیه السلام همه آن با استفاده از دو حرف اسم اعظم صورت می پذیرد که خداوند به او تعلیم فرموده بود و آن دو حرف، همراه با هفتاد حرف دیگر نزد پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام موجود است، پس آن بزرگان می توانند به اذن خداوند مرده انسان و حیوان را زنده کنند.»^۱
حقیر گوید: پس با خواندن اسم اعظم و دعا کردن و... این امور از حضرت عیسی علیه السلام محقق شد، همان طوری که بعضی روایات در این باره ذکر شد.
چنان که در حدیث آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «... فَقَالَ وَيَحْكُ لَوْ

۱ - اثبات ولایت، مرحوم آیه الله نمازی شاهرودی: ۱۷۰. حقیر می گوید: به هر تقدیر، خلق کردن حضرت عیسی علیه السلام خلق ابداعی و ایجاد «لا من شیء» نیست؛ حال چه بگوییم: مستفاد از آیه شریفه این است که، حضرت عیسی علیه السلام خلق تقدیر نموده و شکل و هیئت طیر، به مثل سفال درست نموده است، چنان که ما استظهار کردیم، اما خالق طیر، خداوند متعال است. و یا بگوییم: حضرت عیسی علیه السلام خلق به معنای تبدیل و تغییر و... نموده است، که تحقیق آن گذشت. و یا بگوییم: (کما قیل!) خداوند در آیات مزبور به حضرت عیسی علیه السلام نفرمودند: «من مردگان را زنده می کردم به دست تو» بلکه فرمود: «تو زنده می کردی به اذن من» پس در حقیقت، پیامبر و ائمه علیهم السلام مردگان را زنده می کنند. اما این به لطف قدرتی است که خداوند به ایشان داده است. اگر این قدرت را خداوند به ایشان نمی داد، از انجام چنین کاری عاجز بودند. و بدیهی است که خداوند نیز به قدرتی که عین ذات مقدس اوست مرده را زنده می کند. پس خالق جهان، مردگان را به قدرت خود زنده می کند، ولی مخلوق (یعنی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام) به قدرت اعطایی خالق مئان و اذن و اراده او مرده را زنده می کند و یا زنده را قبض روح می فرماید و هر چه را بخواهد می تواند انجام دهد. و در واقع تمام این کرامات و معجزات از لطف و احسان و قدرت الهی خداوند است که به دست آن ها جاری می گردد و بدون مشیت و اراده الهی انجام نمی گردد. و از آنجایی که این بزرگان، بندگان خاص و خالص پروردگارند و هیچ گاه کاری انجام نمی دهند که از روی هوا و هوس باشد و تابع امر پروردگار و اذن او هستند «و لا یأثمون و لا ینصرون» پس صحیح است که فعل آنان را به خداوند و فعل خداوند را به آن ها، نسبت دهیم، فتأمل! (یعنی خلق من شیء و تصرف در موجود از آن ها محقق شده باشد.)

أَنْشَأَ أَنْ آتِيَ مُعَاوِيَةَ إِلَى هَاهُنَا عَلَى سَرِيرِهِ لَدَعُوْتُ اللَّهَ حَتَّى فَعَلَ؛^۱ وای به حال تو، اگر بخوایم معاویه را با تختش به این جا بیاورم، هر آینه خدا را می خوانم تا انجام دهد.»

و فرمودند: «قَدْ أَعْطَانَا رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ عَلِمْنَا لِلْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَقْنَا^۲ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَنَخْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَنَهْبِطُ بِهِ الْأَرْضَ وَنَغْرُبُ وَنُشْرِقُ وَنَنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ فَتَجْلِسُ عَلَيْهِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنُطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْأَنْبَاءُ وَالْبَحَارُ وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَعْطَانَا اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلِمْنَا وَحَصَّنَا بِهِ؛^۳ به تحقیق پروردگار عز و جل عطا کرد به ما، علم ما را به اسم اعظمی که اگر بخوایم آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم را می شکافد، و با آن به آسمان عروج می کنیم و به زمین فرود می آیم و به مغرب و مشرق می رویم و منتهی به عرش می شویم، پس بر آن در مقابل خداوند عز و جل می نشینیم، و همه اشیاء حتی آسمان ها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و دریاها و بهشت و جهنم، از ما اطاعت می کنند، خداوند همه آن ها را به سبب اسم اعظمی که به ما آموخت و مخصوص ما گردانده، - به ما عطا فرموده است.»

لازم به یادآوری است که پیامبر و امام علیه السلام در وقت ابراز معجزه و امر خارق العاده گاهی فقط دعا می کردند و گاهی اول نماز می خواندند و بعد دعا می کردند و گاهی به خواست و اراده شان اکتفا می کردند... و گاهی اسم اعظم خداوند را بر زبان جاری می نمودند و گاهی هم پای مبارک خود را به آن مرده می زدند و مرده زنده می شد و می فرمودند: «پای من نزد خداوند، بهتر و عزیزتر است از عضو گاو بنی اسرائیل که به آن کشته زدند و زنده شد.»

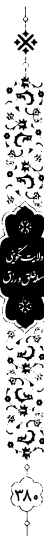
دلیل دوم

برخی می گویند: ضمیر «متکلم مع الغیر» در قرآن، دلیل بر دخالت و شراکت

۱ - الخرائج و الجرائح: ۱/ ۱۷۲، بحار الانوار: ۴۱/ ۱۹۱.

۲ - يقال خرق المفازة: قطعها حتى بلغ أقصاها. خرقتها أي شققتها.

۳ - بحار الانوار: ۲۶/ ۷.



اِثْمَهُ عَلَيْهِ علیه با خداوند متعال است. پس مقصود از فرمایش خداوند متعال: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ ما انسان را از چکیده و خلاصه‌ای از گل آفریدیم) و (لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...؛ ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان آن است در شش روز آفریدیم) این خواهد بود که اِثْمَهُ عَلَيْهِ خالق انسان و خالق آسمان‌ها و زمین می‌باشند. علاوه بر این‌که در بعضی از اخبار شاهد بر این ادعا وجود دارد.

جواب از این شبهه: این است که **أَوَّلًا**: دلیل بر این ادعاء از آیات و روایات چیست؟ با این‌که بحث در اعتقادات است و برای آن اهمیت خاصی هست و باید دلیلی که مفید علم است اقامه شود.

ثانیاً: استعمال کردن ضمیر جمع به جهت تعظیم و تجلیل و تکریم مخاطب یا متکلم یا موضوع، در کتاب و سنت و عرف و لغت، امری شایع و واضح است.

ثالثاً: آیات بسیار و روایات متواتری که دلالت بر استناد خلق همه اشیاء به خداوند متعال و نفی خالقیت غیر خداوند داشت، - چنان‌که مقداری از آن‌ها سابقاً ذکر شد - همه آن‌ها، ردّ این نظریه می‌کند و منافات با آنچه در این جا ذکر شده است، دارد، چه خالقیت اِثْمَهُ عَلَيْهِ در عرض خالقیت خداوند متعال باشد، و یا در طول اراده خدای سبحان باشد یعنی بدون این‌که در خلق و تکوین، مستقلّ و یا شریک با خداوند متعال، باشد.

رابعاً: آنچه در بعضی از اخبار آمده - که توهم استفاده این نظریه از آن‌ها شده - ارتباطی با مسئله ما که بحث خلق و رزق باشد، ندارد. چنان‌که مرحوم کلینی رحمه الله روایت نموده: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ)، **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسِفُ كَأَسْفِنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضُونَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضًا لِنَفْسِهِ وَسَخَطَهُمْ**

۱ - المؤمنون: ۱۲.

۲ - ق: ۳۸.

۳ - الزخرف: ۵۵.

۴ - تَأْسَفُ - تَأْسَفُ [أَسَف]: افسوس خورد، اندوهگین شد.

سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَلَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ لَكِنَّ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ وَقَدْ قَالَ: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارَبَةِ وَدَعَانِي إِلَيْهَا وَقَالَ: «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وَقَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» فَكُلُّ هَذَا وَشِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَهَكَذَا الرِّضَا وَالْغَضَبُ وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْأَشْيَاءِ بِمَا يُشَاكِلُ ذَلِكَ وَلَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ الْأُسْفُ وَالصَّجَرُ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَهُمَا وَأَنْشَأَهُمَا لِحَاجَةِ لِقَائِهِ هَذَا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْخَالِقَ يَبِيدُ يَوْمًا مَا؛ لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَ الْغَضَبُ وَالصَّجَرُ دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ وَإِذَا دَخَلَ التَّغْيِيرُ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ الْإِبَادَةُ. ثُمَّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُتَكَوِّنُ مِنَ الْمُتَكَوِّنِ وَلَا الْقَادِرُ مِنَ الْمُتَقَدِّرِ عَلَيْهِ وَلَا الْخَالِقُ مِنَ الْمُخْلُوقِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ عَلُوًّا كَبِيرًا بَلْ هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَةَ اسْتَحَالَ الْحُدُ وَالْكَثِيفُ فِيهِ فَافْتَهُمُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؛^۱ امام صادق عليه السلام راجع به قول خدای عزوجل «اما هنگامی که ما را (با اعمالشان) به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم»^۲ فرمود: خدای عزوجل مانند ما افسوس نمی خورد، لیکن او دوستانی برای خود آفریده که آن ها افسوس می خورند و خشنود می گردند. و ایشان مخلوق و پروریدگان هستند و خداوند خشنودی آن ها را خشنودی خود و خشم آن ها را خشم خود قرار داده؛ زیرا ایشان را مبتلین خود و دلالت کنندگان به سوی خود مقرر داشته است، و از این جهت است که آن مقام را دارند. معنی آیه آن نیست که افسوس دامن خدای تعالی را گیرد چنان که دامن گیر مخلوق شود، بلکه معنی آن چنانست که در این باره گفته است «هر که به یکی از دوستان من اهانت کند، به پیکار من آمده و مرا به مبارزه خوانده است. و فرموده «هر که فرمان پیامبر برَد، فرمان خدا برده است» و نیز فرموده است: «کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) همانا با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آن ها است» تمام این عبارات و آنچه مانند این ها است، معنایش همان است که برایت گفتم. و

۱ - النساء: ۷۹.

۲ - الفتح: ۱۰.

۳ - الکافی (ط - الإسلامية): ۱۴۵/۸.

۴ - الزخرف: ۵۵.



همچنین است خشنودی و خشم و غیر این دو از صفات دیگر مانند آن ها. اگر بنا باشد که افسوس و دلتنگی دامن خدا را هم بگیرد در صورتی که خود او خالق و پدید آورنده آن ها است، روا باشد که کسی بگوید: روزی شود که خدای خالق نابود گردد، زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید، دگرگونی عارضش شود و چون دگرگونی عارضش شود از نابودی ایمن نباشد، به علاوه، در این صورت میان پدید آورنده و پدید شده و میان قادر و آنچه زیر قدرت است و میان خالق و مخلوق فرقی نباشد، خدا از چنین گفتار، برتری بسیار دارد، او خالق همه چیز است بدون آن که به آن ها نیازی داشته باشد و چون بی نیاز است، اندازه و چگونگی نسبت به او محال است، مطلب را بفهم ان شاء الله تعالی.»

امام علی (ع) در این حدیث شریف، تصریح فرمودند که: «هم مخلوقون مَرَبُوبُونَ» و نیز در ذیل حدیث، استدلال عقلی بر بینونت بین خالق و مخلوق آورده است و فرمود: «ثُمَّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُتَكَوِّنُ مِنَ الْمُتَكَوَّنِ وَلَا الْقَادِرُ مِنَ الْمُتَقَدِّرِ عَلَيْهِ وَلَا الْحَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ غُلُوبًا كَبِيرًا بَلْ هُوَ الْحَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ».

مرحوم کلینی به سندش از زواره از امام باقر (ع) نقل نمودند: قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ «مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَلَكِنَّهُ خَلَقَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظَلَمَنَا ظُلْمَهُ وَوَلَّيْتَنَا وَلَايَتَهُ حَيْثُ يَقُولُ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ (وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ؛ زواره گوید: از امام باقر (ع) راجع به قول خدای عزوجل: «به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم کردند» پرسیدم، فرمودند: همانا خدای تعالی بزرگتر و عزیزتر و جلیل تر و والاتر است که به او ستم شود، و لکن ما را به خود (آمیخته و مخلوط کرده و) پیوسته؛ و ستم به ما را، ستم به خود انگاشته، و ولایت ما را، ولایت خود قرار داده، آنجا که می فرماید: «همانا ولی شما فقط خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان دارند» که مراد از آن ها امامان از خاندان ما هستند (پس هم چنان که در این آیه ولایت ما را به ولایت خود پیوسته) در جای دیگر (ستم به ما را ستم به خود دانسته و) فرموده است: «به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم

کردند» و سپس مانند این در قرآنش ذکر کرده است (مانند خشنودی و غضب و افسوس که آن‌ها را به خود نسبت داده و مقصود مائیم).»

عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کردند که فرمودند: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَكَلَّنَا اللَّهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأَلْنَا اللَّهَ أَنْ يَهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: (إِنْ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)^۱؛ هنگامی که قیامت بیاید، خداوند حسابرسی شیعیان را به ما واگذار می‌نماید، و آنچه به خدا مربوط می‌شود، از او می‌خواهیم، که آن را به ما ببخشد و به سودشان گردد، و آنچه به خود ما مربوط می‌شود، به آنان می‌دهیم و سپس این آیه را تلاوت نمود: به یقین بازگشت (همه) آن‌ها به سوی ما است و مسلماً حساب‌شان (نیز) بر عهده ما است).»

بعضی گفته‌اند: «فتری أنه تعالى أدخل النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام في هذه الكلمات بل أتهم عليهم السلام هم المقصودون في كثير منها؛^۲ یعنی: خداوند متعال، در این کلمات، پیامبر و ائمه عليهم السلام را داخل کرد، بلکه در کثیری از آن‌ها، پیامبر صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام، مراد و مقصود هستند.»

حقیر گوید: لازم به تذکر است که اعتقاد به تنزیل و تأویل در قرآن کریم لازم و واجب است و هرگز منافاتی بین آن دو نیست. گاهی تأویل آیات بر وجهی است که انسان به راحتی آن را می‌پذیرد، به جهت مناسبتی که بین تنزیل و تأویل و معنای ظاهر و باطن آن وجود دارد، مثل تفسیر «أولو الأمر» در آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ به اهل بیت عليهم السلام که برای شیعیان، قبول آن آسان و هضم آن سهل است. و گاهی فهمیدن مناسبت بین آن دو - به حسب فهم ناقص ما - آسان نیست بلکه بعید به نظر می‌رسد، و باید شخص مؤمن و معتقد به قرآن و عترت، معتبد و تسلیم امر آنان باشد و در نفسش اعتراض ننماید و منکر بطون و تأویلات قرآن نشود که مختص به اهل بیت عليهم السلام است. مثل تفسیر

۱ - غاشیه: ۲۵ - ۲۶.

۲ - الأمالی (للطوسي): ۴۰۶ حدیث ۵۹ مجلس ۱۴.

۳ - مقدمه البرهان، لصاحب مرآة الانوار: ۵۵.

۴ - سورة النساء: الآية ۵۹.



آیه شریفه: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ همانا نماز باز می دارد از فحشاء (ناشایست) و منکر (ناپسند) و هر آینه ذکر (یاد) خدا بزرگتر است» به فرمایش امام باقر علیه السلام: «فَالْتَهَى كَلَامَ وَالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ رِجَالٌ وَنَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَكْبَرُ» پس نمی (که از لفظ «تنهی» استفاده می شود، و همان باز داشتن می باشد) سخن گفتن (و نماز خواندن) است (چون فرمود: الصلاة تنهی) و فحشاء و منکر مردانی هستند، و مائیم ذکر خدا و ما اکبر و بزرگتریم.»

و یا تفسیر محرمات در قرآن به امامان ضلالت و گمراه و تفسیر محلات به امامان حق و هدایت، که این معنای باطن و تأویل آیه است و ظاهر و تنزیل آن همان حرام و حلال است. چنان که مرحوم کلینی رحمته الله به سندش در کتاب شریف کافی روایت کرده: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» قَالَ: فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَمْتُهُ الْجَوْرُ وَجَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَمْتُهُ الْحَقُّ؛ محمد بن منصور گوید: از عبد صالح (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) در باره قول خدای عزوجل که می فرماید: «بگو پروردگار من همه کارهای زشت را - آنچه عیان است و آنچه نهان است - حرام کرده، پرسیدم، فرمود: برای قرآن ظاهری است و باطنی، همه آنچه را خدا در قرآن حرام کرده، ظاهر قرآن است و باطن آن، پیشوایان جورند. و همه آنچه را خدای تعالی در قرآن حلال فرموده، ظاهر قرآن است و باطن آن پیشوایان حق (ائمه معصومین علیهم السلام) هستند.»

آنگاه‌ای مناسب بین تنزیل و تأویل به حسب عقل ما که مشوب به هزار نقص است، هرگز فهمیده نمی شود، مثل: قوله تعالی: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (از

۱ - سوره عنکبوت: ۴۵.

۲ - الکافی (ط - الإسلامية): ۵۹۸/۲.

۳ - یعنی الامام کاظم علیه السلام.

۴ - الأعراف: ۳۱.

۵ - الکافی (ط - الإسلامية): ۳۷۴/۱، بضاائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم: ۳۴/۱.

۶ - الثَّقَاتُ: أَعْمَالُ الْحَقِّ وَالْأَخْذُ مِنَ الشَّارِبِ وَغَيْرَ ذَلِكَ؛ عِنْدَ الْخُرُوجِ مِنَ الْإِحْرَامِ. معنى الآية الشريفة: اى ليزيلوا وسخهم بقص الاظفار و الشارب و خلق الرأس.

مناسک حج پس از نحر) بعد از آن باید آلودگی‌ها و پلیدی‌ها (و زوائد بدن) را بر طرف سازند.

و به ملاقات امام هم تفسیر شده است، مثل حدیثی که از ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام نقل کرده: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ) قَالَ التَّفْتُ لِقَاءُ الْإِمَامِ؛ یعنی معنای «تفت» در این آیه شریفه، ملاقات و دیدار امام است. پس اعتقاد داشتن به ظاهر و باطن و تنزیل و تأویل، هر دوی آن‌ها واجب و لازم است و اخذ به باطن بدون ظاهر و اخذ به ظاهر بدون باطن، باطل و مردود است. از طرائف این است که روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام در ترغیب ذکر فضائل و مناقب وارد شده است، توجه داده‌اند که این امر سبب غلو و تجاوز از حد نشود. چنان که در احتجاج از امام رضا علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ كَغُلُوِّ النَّصَارَى فَإِنَّ بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ»^۱ ما را از مرحله بندگی خارج نکنید سپس هر چه می‌خواهید در فضل ما بگویید و نخواهید توانست به تمام فضائل ما برسید، پرهیزید از غلو مانند غلو نصاری؛ زیرا من از غالیان بیزارم.»

و در خصال شیخ صدوق رحمته الله از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عبيد مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ مِنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَلْيَسْتَعِنْ بِالْوَرَعِ»^۲ مبادا در حق ما غلو (تندروی) کنید، ما را بندگان دست

۱ - من لا يحضره الفقيه: ۴۸۴/۲. أصل الخبر كما رواه الكليني: ۵۴۹/۴، بإسناده عن عبد الله بن سنان عن ذريح المحاربى هكذا قال: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي فِي كِتَابِهِ بِأَمْرٍ فَأَجِبْتُ أَنْ أَعْمَلُهُ قَالَ وَمَا ذَاكَ قُلْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ) قَالَ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ لِقَاءُ الْإِمَامِ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ تِلْكَ الْمَنَاسِكُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ: فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ) قَالَ: أَخَذَ الشَّارِبَ وَقَضَى الْأُظْفَارَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ. قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ ذَرِيحَ الْمُحَارِبِيِّ حَدَّثَنِي عَنْكَ بِأَنَّكَ قُلْتَ لَهُ: (لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ) لِقَاءُ الْإِمَامِ (وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ) تِلْكَ الْمَنَاسِكُ. فَقَالَ صَدَقَ ذَرِيحٌ وَصَدَقْتُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَمَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ. اِقُول: هَذَا الْحَدِيثُ مِمَّا يَخْتَصُ بِحَالِ الْحَيَاةِ وَجِهَةِ الْأَشْرَاطِ بَيْنَ التَّفْسِيرِ وَالتَّأْوِيلِ هِيَ التَّطَهِيرُ فَإِنَّ أَحَدَهُمَا تَطَهِيرٌ مِنَ الْأَوْسَاطِ الظَّاهِرَةِ وَالْآخَرُ مِنَ الْجَهْلِ وَالْعَمَى. (الوافي)

۲ - الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي): ۴۳۸/۲.

۳ - الخصال: ۶۱۴/۲.



پرورده خدا بدانید و در حق ما هر چه خواهید بگوئید. هر که ما را دوست دارد، باید مثل ما عمل کند و از ورع و پرهیزگاری استمداد و استعانت بجوید.»

صاحب مرآة الانوار (در مقدمه کتاب تفسیر البرهان) - که احادیث فضائل را در کتابش نقل کرده است - در شرح حدیث محمد بن سنان از امام جواد علیه السلام: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَكَثُرُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَنْشِيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يَحْلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَيَحْرُمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِيقٌ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ» می نویسد: «فأشهدهم» أى على خلقها بمحضرتهم و علمهم و هم كانوا مطلعين على أطوار الخلق و أسرارها فلذا صاروا مستحقين للإمامة الكبرى و التقديم على سائر الخلق لعلمهم الكامل بالشرائع و الأحكام و علل الخلق و أسرار الغيوب .

ففيه دلالة واضحة على تضمن ما مر من قولهم: «إجعلونا مخلوقين و قولوا فينا ما شئتم و لن تبلغوا» التصريح بعدم مدخليتهم في الخالقية رداً على ما توهمه بعض المفوضة. و لا ينافي هذا قوله تعالى: «ما أشهدكم خلق السماوات والأرض» بل تؤيده؛ فإن الضمير في «ما أشهدتهم» راجع إلى المشركين و إلى الشيطان و ذريته، بدليل قوله تعالى سابقاً: «أفتتخذونه و ذريته أولياء من دوني» و قوله عليه السلام: «أجرى عليها طاعتهم» أى أوجب و ألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات من السماويات

۱ - أصول الكافي: ۴۴۰/۸ و ۴۴۱. ترجمه اش: محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود (یگانه‌ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه علیها السلام را آفرید، آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید. و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دیانتی که هر که از آن جلو رود (و غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است، ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش.»

و الأرضيات كما مرّ صريحاً في أخبار من المقالة الثانية من المقدمة الاولى، و ظهر أيضاً من شق القمر و إقبال الشجر و تسبيح الحصى و أمثالها تماماً بحصى.
 و قوله ﷺ: « جعل فيهم » أى من الفضائل و العلوم و الكمال و نحوها تماماً يصل إليه فهم كل أحد. و قوله ﷺ: « و فوّض أمر الأشياء إليهم » أى فيما ذكره ﷺ دون الخلق و الرزق و نحوها كما سنذكره مفصلاً.

فرمایش امام ﷺ: «أشهدهم خلقها» يعنى اين كه خداوند موجودات را در حضور آنان آفريد و آنان به اطوار و اسرار خلق آگاه هستند. پس ايشان مستحق امامت شدند و مقدّم بر ساير خلق گرديدند؛ به جهت كمال علم خود به شرايع و احكام و علل خلق و اسرار غيب (و به جهت علم غيب كه تمام امامان شيعه به اين صفات متّصف هستند).

در اين حديث دلالت واضح هست بر مشتمل بودن - آنچه گذشت از فرمایش اهل بيت ﷺ: « ما را مخلوق قرار دهيد، آنگاه هر چه مايليد در فضل ما بگوئيد و هرگز به كنه مقام و فضائل ما نخواهيد رسيد » - بر تصريح به عدم خالقيّت ائمه ﷺ، بر خلاف آنچه بعضى از مفسّره خيال مى كنند..... فرمایش امام ﷺ: «أجرى عليها طاعتهم» يعنى اطاعت شان را بر تمام مخلوقات و اشياء حتّى جمادات سماوى و ارضى واجب و لازم كرد، چنان كه گذشت. و از شق القمر و روى آوردن درخت و تسبيح سنگريزه و امثال آن ها - كه بسيار است - نيز ظاهر مى شود... و «فوّض أمر الأشياء إليهم» و كارهاى مخلوق را به ايشان وا گذاشت، يعنى در آنچه امام ﷺ ذكر فرمود (فوّض أمورها إليهم فهم يحلّون ما يشاءون و يحزّمون ما يشاءون) نه خلق كردن و رزق دادن و غير اين دو - چنان كه به زودى مفصلاً بيان خواهيم كرد -.

و قوله ﷺ: « يحلّون ما شاؤوا » و ما بعده، إشارة إلى ما سيأتى في التفويض من الله تعالى لنا أكمل النبي و الأئمة ﷺ بحيث لم يكونوا مختارين إلا ما اختاره الله فوّض إليهم بعض الأشياء الماضية و الآتية كما في البصائر عن غير واحد من أصحابنا عن أبى الحسن ﷺ أنّه قال: «إن الله جعل قلوب الأئمة موداً لإرادته فإذا شاء الله شاؤوا» و هو قول الله عزّوجلّ: « و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله » و في بعض الأخبار « أن الامام و كثر لإرادة الله لا يشاؤون إلا ما يشاء الله » فتدبر.



و فرمایش امام علیه السلام: «يُحْلَلُونَ مَا شَاؤُوا» و ما بعدش، اشاره است به آنچه به زودی در تفویض می آید که: خداوند متعال چون پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را کامل کرد، به حیثی که اختیار نمی کردند مگر آنچه را خداوند اختیار کند، بعضی از اشیای گذشته و آینده را به آن ها واگذار کرد، چنان که در بصائر الدرجات از عده ای از اصحاب ما از امام ابوالحسن علیه السلام نقل شده که فرمودند: «به درستی که خداوند قلب های ائمه علیهم السلام را محلّ اراده اش قرار داده پس هر وقت، خداوند بخواهد آن ها می خواهند.» و این همان فرمایش خداوند تعالی است که فرمودند: (و نمی خواهید مگر آنچه مشیت الهی تعلق بگیرد) و در بعضی از اخبار آمده: «به درستی که امام آشیانه و محلّ اراده خداست، نمی خواهند مگر آنچه خدا بخواهد و مشیتش تعلق بگیرد».

(سپس فرمودند:) و اعلم إنّ من الغلو أيضاً القول بالتفويض ببعض معانيه فأوله كما حققه شيخنا في البحار معان، بعضها منفي عنهم عليهم السلام والقول به كفر داخل في الغلو كما مرّ مراراً وبعضها مثبت. (ثم ذكر بعض كلام العلامة المجلسي رحمته الله كما نقلناه في ضمن كلمات الأعلام).^۱ بدان، همانا قائل شدن به بعضی معانی تفویض، نیز از جمله غلو است. پس اولین معنای تفویض - چنان که شیخ ما علامه مجلسی رحمته الله در بحار تحقیق نمودند - چند معنا است، که بعضی از آن معانی، از ائمه علیهم السلام نفی می شود، و قائل شدن به آن کفر و داخل در غلو است چنان که بارها گذشت. و بعضی از آن معانی برای اهل بیت علیهم السلام ثابت و درست است. (و سپس بعضی از کلام علامه مجلسی را ذکر نمودند، چنان که مادر ضمن کلمات اعلام آن را نقل نمودیم).

صاحب مرآة الانوار در جای دیگر - بعد از ذکر مطلبی - فرمودند: أنه ليس من الغلو في شيء ولا يستلزم القول بالوحيّتهم العباد بالله ولا بمدخليتهم في أمر الخلق والرزق والعبادة بل يتّأَن هذا التجوُّز لكونهم عبيد الله المقربين بحيث جعل اطاعته اطاعتهم و عبادته متابعتهم...^۲ این مطلب نه هیچ گونه غلو است، و نه

۱ - بحار الانوار: ۲۵ / ۳۸۵.

۲ - مقدمة تفسير البرهان: ۶۶ - ۶۷.

۳ - مقدمة تفسير البرهان: ۳۵۷.

مستلزم قول به الوهیت (و خدا دانستن) ائمه علیهم السلام - العیاذ بالله - است، و نه به دخالت داشتن آن‌ها در امر خلق کردن و روزی دادن و عبادت کردن شان است، بلکه بیان نمودیم که این مجازگویی به این جهت است که آن‌ها علیهم السلام بندگان مقرب خداوند متعال هستند به حیثی که اطاعت خداوند، اطاعت آن‌ها قرار داده شد، و عبادت خداوند، متابعت آن‌ها است.

لازم به تذکر است که: در آیه شریفه (فَلَمَّا أَسَفُونَا انتقمنا منهم؛ چون طرفداران فرعون با اعمال شان ما را به خشم آورند از آنان انتقام گرفتیم.) مقصود از آن (یعنی ضمیر «نا» در «آسفونا» و در «انتقمنا» خداوند است نه ائمه علیهم السلام؛ بلی مراد از خشم و غضب خداوند یعنی خشم و غضب ائمه علیهم السلام).

و این طور نیست که در ظاهر، ضمیر «نا» به خداوند نسبت داده شده باشد، اما مقصود و غرض اصلی از آن ائمه علیهم السلام باشند، بلکه هم در ظاهر و هم در واقع، مقصود از ضمیر «نا» خود خداوند متعال است، و خداوند از فرعونیان غضبناک گشته و به آن‌ها غضب نموده و در آب غرق شان کرده است.

بلی، وقتی بخواهیم رضا و غضب خداوند را شرح دهیم، می‌گوییم: همان رضا و غضب ائمه علیهم السلام است و یا مقصود، عذاب و هلاکت خداوند است؛ چون خداوند متعال منزّه از انفعال و تغیر و دگرگونی است که آن از لوازم غضب و سخط می‌باشد.

لذا در این روایات، توضیح و تبیین معنای غضب و رضای خداوند شده، مانند بسیاری از آیاتی که استناد، حقیقتاً به خود خداوند داده شده است اما مقصود از آن آیات به حسب بطون و تأویل و یا حتی تنزیل چیز دیگری است و این معنایش این نیست که مقصود از همه این آیات که ضمیر «نا» در او آمده، ائمه علیهم السلام باشند.

باری، خداوند «اسف» را به خودش نسبت داده است، و لذا امام علیه السلام در توضیح غضب و اسف او فرمودند: «اسف و غضب او مانند غضب انسان‌ها نیست بلکه غضب او همان غضب اولیای اوست». پس اصل انتساب «اسف» به خود خداست نه به غیر خدا، و هیچ کسی در آن شریک نیست. و مقصود این است که «اسف» خداوند به گونه‌ای نیست که موجب انفعال و تغیر ذات او



شود. اگر مقصود از ضمیر «نا» از ابتداء ائمه علیهم السلام باشند، معنا ندارد که امام علیه السلام تشریح غضب خداوند نموده و آن را توضیح دهد. پس «اسف» خداوند هرگز از جنس «اسف» مخلوق و اولیای او نخواهد بود و شرکت در آن، معنای صحیحی نخواهد داشت. بنابر این، آنچه گفته شد که در این احادیث، مقصود از ضمائر جمع، ائمه علیهم السلام می باشند، درست نیست.

بلی، به خاطر تکریم و تجلیل و تعظیم اولیای خودش، «اسف» و «رضای» آن ها را «رضا» و «اسف» خود دانسته و بر عکس. و از این قبیل آیات بسیار است. در توحید شیخ بزرگوار صدوق رحمته الله علیه بابتی منعقد شده که در آن امام علیه السلام «رضا» و «غضب» خداوند را توضیح داده اند و تنزیه پروردگار از تبدیل و تغییر و انفعال و... نموده اند و از باب «خذ الغایات و اترك المبادی» غضب خداوند را عذاب و هلاکت سرمدی و رضای خداوند را ثواب و نجات ابدی دانسته و یا غضب و رضای اولیای خودش معزفی کرده که نتیجه اش ثواب و عقاب، و نجات و هلاکت ابدی است. پس اطلاق غضب و رضا بر خداوند می شود، چنان که اطلاق محبت و سخط بر او می شود، اما نه به معنای مخلوقی و انفعالی و...

خامساً: بر فرض که خبری در تأیید کلام شان وارد شده باشد، باید تأویل و یا توجیه بشود به نحوی که با آیات و اخباری که دلالت بر خلاف آن دارد، معارض نباشد. و به بیان دیگر: همیشه باید متشابهات را به محکمت و مسلمات برگردانیم. سادساً: علاوه بر این که بعضی از آیاتی که ضمیر «نا» در او آمده، هرگز قابل اشتراک غیر خداوند با خداوند نیست، مثل فرمایش خداوند متعال: (مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)^۱ بعضی از کسانی که آفریدیم، امت و جماعت و گروهی هستند که مردم را به حق هدایت می کنند و به حق حکم می کنند و دادگری و عدالت می ورزند.) که تفسیر آن از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرمودند: «هُمُ الْأُمَّةُ»^۲ آن ها ائمه علیهم السلام هستند» بنا بر این، طبق نظر مستشکل معنای آیه این چنین خواهد شد: «بعضی از کسانی که ما خلق کردیم (یعنی خداوند و

۱ - الأعراف: ۱۸۱.

۲ - بضائر الدرجات: ۳۶/۱. أقول: و علی هذا یكون المعنى: من الذين خلقنا - أی خلق الله تعالی و الاممة علیهم السلام - هم الاممة علیهم السلام الذين یهدون بالحق.

ائمه عليهم السلام خلق کردند) ائمه عليهم السلام می باشند که مردم را به حق هدایت می کنند.»
یعنی ائمه عليهم السلام خودشان را خلق کرده اند!!!

و نیز در مورد فرمایش خداوند متعال: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» امام صادق عليه السلام فرمودند: «لَا وَاللَّهِ مَا قَوَّضَ اللَّهُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلَى الْأَئِمَّةِ. قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»^۱ وَهِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام؛ نه، به خدا سوگند که خدا امری را به خلقش واگذار نفرموده است، مگر به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عليهم السلام. خدای عزوجل فرموده است: «ما این کتاب را به حق و درستی بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته و ارائه داده است، در میان مردم، قضاوت و حکم کنی» و این آیه در باره اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله هم جاری است.»

اگر مقصود از ضمیر متکلم در «إِنَّا أَنْزَلْنَا» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عليهم السلام باشد، معنایش این می شود که: ما (خدا و رسول و ائمه عليهم السلام) قرآن را بر پیامبر نازل کردیم. یعنی خودشان بر خودشان قرآن فرستادند.

و آنچه از مفضل نقل کردند که از امام صادق عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «يَا مُفَضَّلُ! مَا كَانَ مِنْ «إِنَّا أَنْزَلْنَا»^۲ و «إِنَّا جَعَلْنَا»^۳ و «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ»^۴ و «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ»^۵ و «وَنَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۶ و «وَنَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ»^۷. فَكُلُّ مَا كَانَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ جَمْعٍ «نَحْنُ فَعَلْنَا» و «إِنَّا صَنَعْنَا» فَتَحْنُ - وَاللَّهِ - أَوَّلُكَ الرُّسُلِ الَّذِينَ نَكْتُبُ وَنَقِصُمُ بِأَمْرِ تَعَالَى وَإِرَادَتِهِ وَمَشِيَّتِهِ: أَي مَفْضَلُ! آنچه از جمع که در قرآن آمده از قبیل: «إِنَّا أَنْزَلْنَا، به درستی که ما نازل کردیم)

۱ - النساء: ۱۶۰.

۲ - الکافی: ۲۶۸/۸ طبع اسلامیه.

۳ - النساء: ۱۰۵.

۴ - الکهف: ۷.

۵ - الحجر: ۲۳.

۶ - الزخرف: ۷۹.

۷ - الزخرف: ۳۲.

۸ - الواقعة: ۶۰.



و (أَنَّا جَعَلْنَا، هَمَانَا مَا قَرَار دَادِيم) و (أَنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ؛ وَ حَتْمَا مَائِمِمْ كَه زَنَدَه مِی کَنِیم و مِی مِیرَانِیم، وَ مَائِمِمْ کَه وَارِث هَر کَسِی هَسْتِیم) و (أَمَّ یَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سُرْقَهُمْ وَنُجَواهُمْ بَلِی وَرُسُلُنَا لَدِیْهِمْ یُکْتُبُونَ؛ أَیَا آن هَا مِی پَنْدَارَنَد کَه مَا اسرار پَنهانی و سَخَنان دَر گُوشِی آنْها رَا نَمِی شَنویم؟ و لی چَنین نِیست، هَم مَا مِی شَنویم، وَ هَم رَسولان وَ (فَرشتگان) مَا نَزَدَ آنان حَاضِرَنَد وَ نَجَوای آن هَا رَا مِی نَویسَنَد) و (نَحْنُ قَسَمْنَا بَینَهُم مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا؛ مَا مَعِیشَتُ آن هَا رَا دَر حَیَاةِ دُنْیَا دَر مِیَان شَان تَقْسِیم کَرْدِیم) و (نَحْنُ قَدَرْنَا بَینَکُمُ الْمَوْتَ؛ مَا دَر مِیَان شَمَا مَرگ رَا مَقْدَر سَاخْتِیم) پَس هَر جَمعی کَه دَر قُرآن بُوَد، اَز قَبیل «نَحْنُ فَعَلْنَا» وَ «إِنَّا صَنَعْنَا» پَس بَه خُدا قَسَم مَا هَسْتِیم اَن رَسولانی کَه مِی نَویسِیم وَ تَقْسِیم مِی کَنِیم بَه اَمَر وَ ارادَه وَ مَشِیت خُداوند مَتعال.

این عبارات در هیچ کتاب حدیثی مورد اعتماد، نقل نشده بلکه این مضمون، اصلش در بعضی از کتب غلات آمده است که اعتباری ندارد و این موارد نقض، شایسته جواب دادن نیست.

و نظیر همین در نسخه دیگر از قول آن حضرت آمده: «وَمَا كَانَ فِي كِتَابِ الْعَزِيزِ «أَنَا» وَ «إِتْيَا» وَ «خَلَقْتُ» وَ «رَزَقْتُ» وَ «أَمْتُ» وَ «أَحْيَيْتُ» وَ «أَبْدَيْتُ» وَ «أَنْشَأْتُ» وَ «سَوَّيْتُ» وَ «أَطَعَمْتُ» وَ «أَرْسَلْتُ» فَهِيَ مِنْ نُطْقِي ذَاتِهِ إِلَيْنَا يَا مَفْضَلُ وَ مِثْل هَذَا كَثِيرٌ؛ أَنْجَه دَر قُرآن عَزِیز اَمَدَه اَز الْفَاط «أَنَا» وَ «إِتْيَا» وَ «خَلَقْتُ» وَ «رَزَقْتُ» وَ... اَین هَا کَلَام خُداوند دَر مَورِد مَا (وَ اَفْعَال مَا اَز زَبان خُداوند) اَست. حَقِیر گَویَد: مَرحوم نَجاشی، صَاحِب کِتَاب «هُدَايَةِ الْکَبْرِی» رَا فَاسَد المَذْهَب دَانِستَه وَ بَه نادرستی کِتَاب «الرَّسَالَةُ» او اِشارَه کَرده اَست. وَ مِی نَویسَد: الحَسین بَن حَمْدان الحَصْبِی الْجَنْبَلانی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ کَانَ فَاسَد المَذْهَب. لَه کَتَب مِنْهَا: کِتَاب الْإِخْوَان، کِتَاب الْمَسَائِل، کِتَاب تَارِخ الْأَئِمَّة، کِتَاب الرِّسَالَةُ تَخْلِیط.^۲

علامه حلی رحمته الله او را فاسد المذهب، دروغ گو و صاحب مقاله ملعون (یا معلوم) می داند که به آن اعتنایی نمی شود. و می نویسد: «الحسین بن حمدان الجنبلائی» بِالْجِیمِ الْمَضْمُومَةِ وَ النُّونِ السَّاكِنَةِ وَ الْبَاءِ الْمُنْقَطَةِ تَحْتَهَا نَقْطَةُ الْحَضِينِ

۱ - الهدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیبی یا حضینی: ۴۴۴.

۲ - رجال النجاشی: ۶۸ رقم ۱۵۹.

بالحاء غير المعجمة المضمومة والصاد المعجمة والنون بعد الياء وقبلها أبو عبد الله
كان فاسد المذهب كذاباً صاحب مقالة ملعون لا يلتفت إليه^۱.

و نیز آیه الله خوئی رحمته الله در کتاب معجم الرجال از مرحوم نجاشی و ابن
غضائری نقل می کند و می نویسد: «الحسين بن حمدان»: قال النجاشي: الحسين بن
حمدان الخصبي (الخصيني) الجنبلائي، أبو عبد الله كان فاسد المذهب له كتب، منها:
كتاب الإخوان، كتاب المسائل، كتاب تاريخ الأئمة، كتاب الرسالة تخليط... و قال ابن
الغضائري: كذاب فاسد المذهب صاحب مقالة معلومة لا يلتفت إليه. و قال ابن
داود في القسم الثاني: مات في شهر ربيع الأول سنة ٣٥٨^۲.

علاوه بر این که: سلیم^۳ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: خداوند
تعالی ما را قصد کرده با این کلامش: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ
عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)^۴؛ و این گونه شما را امت وسط قرار دادیم
تا شما بر مردم شاهد باشید و پیامبر بر شما شاهد باشد و ما هستیم کسانی
که خداوند جل اسمه در باره آنان فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا؛ و
این گونه شما را امت وسط قرار دادیم)^۵، اگر مقصود از ضمیر متکلم مع الغیر (در
جعلناکم) پیامبر و ائمه علیهم السلام باشند، معنایش این می شود که: ما (خداوند و پیامبر
و آل او علیهم السلام) شما ائمه را امت وسط قرار دادیم، و نادرستی این معنا واضح است.
و نیز در تفسیر آیه شریفه: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ)^۶ آمده است که:
پیامبر صلی الله علیه و آله بعد نازل شدن این آیه به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کردند و فرمودند:
«هذا هو الإمام المبین»^۷ و در نتیجه معنایش چنین می شود که: ما (خدا و

۱ - خلاصة الرجال: ۲۱۷.

۲ - معجم رجال الحديث: ۵ / ۲۲۴.

۳ - کتاب سلیم بن قیس الهملائی: ۸۸۵ / ۲.

۴ - سوره بقره: آیه ۱۴۳.

۵ - در تفسیر برهان: ج ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ ده حدیث نقل کرده که منظور از امت وسط ائمه علیهم السلام هستند.

۶ - مرآة العقول: ۲۶ / ۲۲۲.

۷ - سوره یس: ۱۲. یعنی: و هر چیزی را در (کتاب و) پیشوایی روشن (و بیان کننده) برشمرده ایم.

۸ - یعنی: امام مبین این است.



رسول و ائمه علیهم السلام) همه چیز را در امر المؤمنین علیهم السلام احصا نمودیم.

شیخ صدوق رحمته الله روایت نموده از امام باقر العلوم علیه السلام که فرمودند: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ)، قَامَ رَجُلَانِ مِنْ مَجْلِسِهِمَا قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هُوَ الشَّوْرَاءُ، قَالَ: لَا، قَالَا: فَهُوَ الْإِنْجِيلُ، قَالَ: لَا، قَالَا: فَهُوَ الْقُرْآنُ، قَالَ: لَا، قَالَ: فَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هُوَ هَذَا، إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ؛^۱ چون این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد (هر چیز را در امام مبین برشمردیم) دو مرد فی المجلس برخاستند و گفتند یا رسول الله آن تورات است؟ فرمود: نه، گفتند: آن انجیل است؟ فرمود: نه، گفتند: آن قرآن است؟ فرمود: نه، پس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امام مبین این است، به راستی او امامی است که خدای تبارک و تعالی علم هر چیز را در او احصاء نموده است.»

و نیز آیه شریفه: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا،^۲ کسی که اطاعت کند رسول اکرم را پس محققاً اطاعت خدا را نموده و کسی که سرپیچی کند از اطاعت رسول و اعراض کند، پس ما تو را نفرستادیم که آنها را حفظ کنی.)^۳

و آیه شریفه: (ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)^۴ فی تفسیر القمی رحمته الله: و هم الأئمة علیهم السلام؛ سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم. و در تفسیر مرحوم قمی آمده: آن ها ائمه علیهم السلام هستند.»

۱ - امالی الصدوق رحمته الله: ۱۷۰.

۲ - سوره یاسین: ۸۰.

۳ - یعنی: اگر کسانی سرپیچی کنند و با دستورات تو به مخالفت برخیزند مسؤولیتی در برابر اعمال آن ها نداری و موظف نیستی که به حکم اجبار آن ها را از هر خلاف کاری بازداری، وظیفه تو تبلیغ رسالت و امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی افراد گمراه و بی خبر است.

۴ - سوره فاطر: ۳۲.

۵ - تفسیر قمی: ۲۰۹/۲.

و آیه شریفه: ﴿وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾^۱ یا محمد؛^۲ و آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم.
و آیه شریفه: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^۳ وَ النُّورُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؛^۴ به
خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید، و نور امیرالمؤمنین عليه السلام است.
در این آیات شریفه و آیات بسیار دیگر، اگر ضمیر متکلم مع الغیر به
ائمّه عليهم السلام معنا شود، مبتلا به اشکال واضح خواهد شد، چنان که بیان شد و
توجیه آن، به مراتب نوری درست نیست.

دلیل سوم

در موضوع قابض ارواح می‌گویند: آیا قابض الارواح خداوند است یا عزرائیل
به تنهایی یا با فرشتگان دیگر است؟ در قرآن می‌فرماید: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ؛^۵
خداوند جان‌ها را می‌گیرد)، و در آیه‌ای می‌فرماید: (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي
وَكَّلَ بِكُمْ؛^۶ بگو ای پیامبر به مردم که ارواح شما را ملک الموت که موکل بر شما
است یکی بعد از دیگری قبض خواهد کرد). و در یک جا می‌فرماید: (الَّذِينَ
تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ؛^۷ آن افرادی که به دست ملائکه طیب و رحمت قبض
روح خواهند شد) و در آیه دیگر می‌فرماید: (تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا؛^۸ قبض روح مردم به
دست جمعی مخصوص از فرستادگان ما انجام خواهد گردید). و در یک جا
می‌فرماید: (تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ؛^۹ قبض روح به دست ملائکه انجام می‌گیرد). و
نیز ملائکه‌ای را مدبر امور قرار داده و میکائیل را وسیله رساندن روزی قرار داده
است. با این بیان، چه اشکال دارد نسبت خلق و رزق را به ائمّه عليهم السلام بدهیم که
افضلیت و برتری آن‌ها بر ما سوی الله از مسلمات است؟

۱ - سوره شوری: ۱۳.

۲ - تفسیر قمی: ۲/۲۷۳.

۳ - سوره تغابن: ۸.

۴ - تفسیر قمی: ۲/۳۷۱.

۵ - سوره زمر: ۴۲.

۶ - سوره سجده: ۱۱.

۷ - سوره نحل: ۳۲.

۸ - سوره انعام: ۶۱.

۹ - النحل: ۲۸ و ۳۲.

این ادّعی باطل چند جواب دارد:

اولاً: این ادّعا منافات دارد با آیات و اخباری که نفی خالقیت غیر خداوند و اثبات انحصار خالقیت خداوند متعال نموده است.

ثانیاً: قبض ارواح و تدبیر امور عالم، تصرف در موجود است نه ایجاد و اعدام که محل بحث و نزاع ما است. احیاء و اماتة و امور دیگر از این قبیل، فرق واضح دارد با مسئله خلق و رزق که همان ایجاد و اعدام است. لذا استشهاد کردن به معجزات احیاء موتی و امثال آن... در این بحث فائده‌ای ندارد و قیاس مع الفارق است.

ثالثاً: مخفی نماند که تعبیر در این آیات پنج گانه، لفظ «توفی» است نه «موت»، فرمود: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» و نفرمود: «اللّٰهُ يَمِيتُ الْأَنْفُسَ» در آیه دیگر فرمود: «يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ» و نفرمود: «يَمِيتُكُم مَلِكُ الْمَوْتِ» و در يك جا فرمود: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» و نفرمود: «تَمِيتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ» و در آیه دیگر فرمود: «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» و نفرمود: «تَمِيتَهُ رُسُلُنَا». «توفی» غیر از موت است، و تحت قدرت بندگان است نه موت که جز خداوند کسی بر آن قدرت ندارد؛ چون «توفی» معنایش قبض کردن روح و بالا بردن آن به سوی خالق روح است، و قبض روح داخل مقدور بندگان هست، و لذا «توفی» در این آیات حقیقه به خداوند اسناد داده شد، چنان که به ملک الموت نیز اسناد داده شد؛ و لذا خداوند سبحان موکل نمود ملک الموت و اعوانش را که هنگام موت ابدان و خروج روح از آن‌ها، ارواح را قبض کنند (یعنی بعد خروج روح از ابدان، ارواح را قبض نمایند)؛^۱ زیرا روح و ملک الموت جسم لطیف هستند و ملک الموت قادر است روح را قبض کند. و این بر خلاف «موت» است که جز به ذات مقدّس حق تعالی اسناد داده نشد

و جز خداوند کسی بر آن قادر نیست و آن از افعال پروردگار است که کسی در آن شریک خداوند نیست و به ملائکه نیز اسناد داده نشد. (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) و (اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ) و (أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا). لذا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «إِنَّمَا يَكْفِيكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُخَيِّ الْمُمِيتُ وَأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدَيِّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَغَيْرِهِمْ

۱ - التوفی: هو أخذ الشيء بتمامه، و يستعمله الله سبحانه في كلامه بمعنى أخذ الروح الحية كما في حال الموت كما في قوله في الآية التالية: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» كما قيل.



قَالَ فَزَجَّتْ عَنِّي فَزَجَّ اللَّهُ عَنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»^١ و امام صادق عليه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ أَغْوَانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمِثْرَلَةٍ صَاحِبِ الشُّرْطَةِ لَهُ أَغْوَانٌ مِنَ الْإِنْسِ يَبْعَثُهُمْ فِي حَوَاجِبِهِ فَتَتَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ يَتَوَقَّاهُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ وَ يَتَوَقَّاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مَلِكِ الْمَوْتِ»^٢ پس توفی همان قبض ارواح بعد از موت است که داخل تحت قدرت ملائکه هست نه خود موت. لذا فیض کاشانی می نویسد: «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» أي يقبضها عن الأبدان بأن يقطع تعلقها عنها و تصرفها فيها ظاهراً و باطناً و ذلك عند الموت»^٣ پس قبض روح نیست مگر وقتی که موت محقق شد، و این دلیل است بر این که «توقی» غیر از «موت» است و معنایش قبض روح است که داخل تحت قدرت بندگان است و موت از جانب خداوند متعال و فعل اوست. مرحوم شیخ طوسی می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» معناه انه يقبضها اليه إذا أراد إِمَاتَتَهَا بأن يقبض روحها بأن يفعل فيها الموت... ثم قال (إن في ذلك) يعني في قبض الأرواح تارة بالموت، و قبض الأنفس بالنوم أخرى (آيات) أي دلالات و اضمحلت على توحيد الله، فانه لا يقدر عليه سواه.^٤ مرحوم طبرسی می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» أي يقبضها إليه وقت

١ - التوحيد: ٢٦٩.

٢ - الضمير المنصوب يرجع الى ما يتوقاه ملك الموت من الملائكة مع ما يتوقاه بنفسه فاستناد التوفى إلى الله عز و جل باعتبار رجوعه إليه بالآخرة، و الى ملك الموت باعتبار أنه يتوفى ما توفته الملائكة منهم و يتوفى بنفسه أيضاً، و الى الملائكة المعبر بالرسول أيضاً كما عبر عنهم بالملائكة باعتبار صدور التوفى منهم ابتداء بالنسبة الى بعض النفوس، و في بعض النسخ «يتوقاهم الله عز و جل» و في بعضها «يتوقاهم الله عز و جل» و المأل واحد. (مراد) و حاصل السؤال اشكالان أحدهما التدافع في ظاهر كلام الله تعالى حيث اسند تارة قبض كل النفس إليه تعالى و تارة الى ملك الموت و تارة الى الملائكة و تارة الى الرسل، و الثاني أنه على تقدير تسليم أن المراد من الجميع واحد فكيف يتصور ذلك مع أنه يموت في الساعة الواحدة في جميع الآفاق ما لا يحصى؟ فأجاب عليه السلام بان استناد القبض الى جماعة بلا واسطة و الى بعض بالواسطة فيندفع الاشكالان فتدبر حق التدبر. (سلطان؛ حاشية من لا يحضره الفقيه، ١٣٧/١).

٣ - من لا يحضره الفقيه: ١/ ١٣٦.

٤ - تفسير الصافي: ٤/ ٣٢٣.

٥ - البيان في تفسير القرآن: ٣٢/٩.



موتها و انقضاء آجالها و المعنى حين موت أبدانها و أجسادها... «لَيَقُومَنَّ يَتَفَكَّرُونَ» في الأدلة إذ لا يقدر على قبض النفوس تارة بالنوم و تارة بالموت غير الله^۱.

شیخ طوسی رحمته الله در تفسیر تبیان می فرماید: قوله: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»... و قال أبو علي: الآية تدل على أنه لا يقدر على الموت غير الله، كما لا يقدر على ضده من الحياة إلا الله، ولو كان من مقدور غيره لم يكن بأذنه، لأنه عاص لله في فعله.^۲

و نیز می فرماید: و قوله: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ» یعنی وقت الموت «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلُنَا» یعنی قبضت الملائكة روح المتوفى، و هم رسل الله الذين عناهم الله بهذه الآية. و قال الحسن: «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلُنَا» قال هو ملك الموت و أعوانه و أنهم لا يعلمون آجال العباد حتى يأتيهم علم ذلك من قبل الله بقبض أرواح العباد. و قوله: «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلُنَا» أي تقبضه، و التوفى هو القبض على ما بيناه.^۳

أقول: فتأمل فيما ذكرناه هنا؛ فإنه مجرد الاحتمال و لا يتيقن بذلك فالله تعالى هو العالم.

رابعاً:^۴ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب مردی که از حضرتش پرسیده: خداوند در قرآن در موضوع قبض روح، يك مرتبه، به خودش نسبت داده و يك مرتبه به ملك الموت و يك مرتبه به دسته مخصوص و يك مرتبه به مطلق ملائكة نسبت داده است، حضرت فرمودند: «فَأَمَّا قَوْلُهُ: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ

۱ - مجمع البيان: ۷۸۱/۸. و نیز در جلد ۲۵۲/۷ می نویسد: «وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ» مما يطلق عليه اسم المخلوق... «وَلَا يَفْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً» أي لا يستطيعون إماتة وإحياء «وَلَا نُشُورًا» ولا إعادة بعد الموت يقال أنشره الله فنشر فإن جميع ذلك يختص الله تعالى بالقدرة عليه و المعنى: فكيف يعبدون من لا يقدر على شيء من ذلك و يتركون عبادة ربهم الذي يملك ذلك كله. «فيلسوف معاصر در تفسير الميزان: ۲۶۹/۱۷ نوشته است: قوله: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» المراد بالأنفس الأرواح المتعلقة بالأبدان لا مجموع الأرواح و الأبدان؛ لأن المجموع غير مقبوض عند الموت وإنما المقبوض هو الروح يقبض من البدن بمعنى قطع تعلقه بالبدن تعلق التصرف و التدبير و المراد بموتها موت أبدانها.

۲ - التبيان في تفسير القرآن: ۸/۳.

۳ - التبيان في تفسير القرآن: ۱۵۸/۴.

۴ - تذکر: در این جواب، ما اصل شبهه و بعضی از اخباری که در این امر وارد شده است را ذکر می کنیم و در ضمن توضیح آن، به تضعیف و پاسخ آن می پردازیم.

مَوْتِهَا» وَ قَوْلُهُ «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ» وَ «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا» وَ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» وَ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» فَهُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ وَ فِعْلُ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ لِأَمْرِهِمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ فَاصْطَلَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ سَفَرَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: «اللَّهُ يَصْطَلِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» فَسَنَ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمُعْصِيَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ النَّقِمَةِ وَ لِلْمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَ النَّقِمَةِ يَصْذُرُونَ عَنْ أَمْرِهِ وَ فِعْلُهُمْ فِعْلُهُ وَ كُلُّ مَا يَأْتُونَ مُنْشُوبٌ إِلَيْهِ وَ إِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلُ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ فِعْلُ مَلَكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللَّهِ لِأَنَّهُ يَتَوَلَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدٍ مَنْ يَشَاءُ وَ يُعْطِي وَ يَمْنَعُ وَ يُثِيبُ وَ يُعَاقِبُ عَلَى يَدٍ مَنْ يَشَاءُ وَ إِنْ فِعْلُ أَمْنَائِهِ فِعْلُهُ فَمَا يَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.^١

اما آیات: «اللَّهُ يَتَوَلَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» وَ «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ» وَ «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا» وَ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» وَ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» خداوند تبارك و تعالی برتر و بزرگ تر از آن است که خود متولی این امور شود و قبض ارواح بندگان نماید، و فعل رسولان و ملائکه او، همان فعل خداوند است؛ زیرا اینان عمل به امر او می کنند، بنا بر این خداوند جلیل، گروهی از ملائکه را به عنوان رسول و سفیر میان خود و خلق برگزیده است، و ایشان همان کسانی که خداوند در مورد شان می فرماید: «اللَّهُ يَصْطَلِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»، بنا بر این، تولى قبض روح اهل طاعت را، ملائکه رحمت به عهده دارند، و قبض روح اهل معصیت را، ملائکه عذاب انجام می دهند، و ملك الموت؛ (دو دسته اعوان و یاوران دارد) یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد، که تحت فرمان او بوده و فعل ایشان همان فعل او است، و سراغ هر که می روند کارشان منسوب به ملك الموت است، در این صورت کار ملك الموت نیز همان فعل خداوند است؛ زیرا پروردگار، قبض روح را بر دست هر که خواهد جاری می سازد، عطا می کند و منع می فرماید، پاداش و عقوبت را در دست هر که خواهد روان می کند، چرا که فعل افراد امین او همان فعل خداوند است، وَ مَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.»



مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب «متشابه القرآن» می فرماید: قوله تعالى: ﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ يحييكم ويميتكم ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ وقال ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ﴾ و ﴿إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ﴾ وقال ﴿فِيهَا تَحْمَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَلَا تُنْفَخُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ أضاف الفعل في ذلك إلى جماعتهم تارة لأنهم أعوانه وإليه تارة لأنه المؤتمِر وإلينا تارة للسبب المؤدي إليه وإلى نفسه تارة لأنه بحكمه. وقيل: الميِّت في القتال تتوفاه الملائكة والميِّت على الفراش يتوفاه ملك الموت والإماتة من الله. فرمایش خداوند متعال: (او زنده می کند و می میراند) یعنی او شما را زنده می کند و می میراند. (خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند) و فرمود: (بگو فرشته مرگ، روح شما را می گیرد) و (زمانی که ملائکه می گیرند و قبض روح می کنند کسانی را که کافر شدند) و فرمود: (هم در زمین زندگی می کنید و هم در آن می میرید) و (و خود را به دست خود به هلاکت نیا فکنید) یک بار خداوند متعال فعل را در این موارد به جماعت آن ها (ملائکه) اضافه کرده و نسبت داده، چون آن ها اعوان و یاری کنندگان او هستند، و یک بار به او (ملک الموت) اضافه کرده و نسبت داده؛ چون او، امر کننده است، و یک بار فعل را به ما نسبت داده، چون ما سبب مؤدّی به فعل هستیم، و یک بار خداوند، فعل را به خودش نسبت داده؛ چون آن به حکم و امر خداوند بوده است. بعضی گفته اند: میّت را در جنگ، ملائکه قبض روح می کنند، و میّت را بر فراش و رختخواب، ملک الموت قبض روح می نماید، و میّت را در خواب، خداوند قبض روح می کند. و گفته می شود: نزع و کندن روح از ملائکه است، و قبض روح از ملک الموت است، و اماتة و میراندن از خداوند است.^۲

۱ - متشابه القرآن و مختلفه: ۹۵/۲.

۲ - مرآة العقول: ۲۵۳/۸۴. قال عليه السلام: والآيات والأخبار بعضها تدل على أن قابض الأرواح هو ملك الموت وبعضها على أن جمعا من الملائكة موكلون بها، وبعضها على أن الله تعالى هو المتوفى، وروى أحمد بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج في خبر الزنديق المدعي للتناقض في القرآن قال: أمير المؤمنين صلوات الله عليه في قوله تعالى ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ وقوله ﴿يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ﴾ و ﴿تَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾ و ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَالِبِينَ أَنفُسِهِمْ﴾ قال عليه السلام: فهو تبارك وتعالى أجل وأعظم من أن يتولى ذلك بنفسه، و

حقیر می‌گوید: در کتاب اقبال الاعمال از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: هر کس بخواند این دعا را در شب عرفه یا در شب های جمعه، خداوند او را بیامرزد: «... وَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَخِي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ الْمُتَوَقَّى، وَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، وَ أَتَبَرَّ الْأَكْمَةَ وَ الْبَرَصَ بِأَذْنِكَ، وَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ حَبِيبُكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَلَائِكَتُكَ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَائُكَ الْمُتَرْسِلُونَ وَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ... وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي عَلَّمْتَهُ مَلَكُ الْمُتَوَقَّى لِقَبْضِ الْأَرْوَاحِ...»^۱ خدایا از تو درخواست می‌کنم به نامی که عیسی بن مریم به آن نام، مردگان را زنده گردانید، و به کودکی در گهواره سخن گفت، و کور (مادر زاد) و مبتلای به مرض برص را به اذن و فرمان تو شفا بخشید. و به نامی که جمیع ملائکه حاملان عرش تو و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حبیب تو حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرشتگان مقرب تو و انبیاء مرسل تو و بندگان صالح از اهل آسمان ها و زمین ها همه تو را به آن نام خواندند... و از تو درخواست می‌کنم به اسمی که به فرشته قابض ارواح - برای گرفتن جان ها - تعلیم دادی...»^۲

مرحوم مجلسی اول در لوامع نوشتند: «سئل الصادق علیه السلام عن قول الله عزوجل

فعل رسله و ملائکته فعله؛ لأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ... و تفصیل القول فی ذلک موکول إلى کتابنا الكبير.

۱ - اقبال الاعمال: ۵۱/۲.

۲ - یعنی با خواندن خداوند... قبض روح می‌کند. در فرمایش حق تعالی در سوره بقره آیه: ۲۵۳: (وَ أَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَات) یعنی معجزاتی که دلالت بر صدق و راستی ادعای او بر رسالت او دارد مثل: شفا دادن نابینا و مبتلا به برص و زنده کردن مردگان. پس «اتیان» (مستفاد از آتینا) این معجزات در این آیه شریفه از جانب حق تعالی دلیل است بر این که آن ها فعل خداوند است که بر دست انبیاء و رسولانش جاری می‌کند. در سوره آل عمران آیه ۴۹: (وَ رُسُلًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ) مقصود از آوردن آیه‌ای که حضرت عیسی علیه السلام از جانب پروردگارش آورده همان معجزه است که فعل خداوند متعال است نه فعل حضرت عیسی علیه السلام. و در سوره طه آیه ۲۳ نسبت به معجزه های حضرت موسی علیه السلام نیز فرمودند: (لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان: ۱۸۰/۷ می‌فرماید: قوله: (وَ لَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا) تقدیریه آریناه آیاتنا التي أعطيناها موسی و أظهرناها عليه. و در جلد: ۱۶۹/۷ می‌فرماید: (وَ قوله: (لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى) معناه قلب العصاحية لنريك من آياتنا و حججنا الكبرى منها، ثم قال تعالى له (اذهب إلى فرعون) اي امض اليه و ادعه الى الله، و خوفه من عقابه، فانه طغى...»



«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^۱ و عن قول الله عزوجل «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»^۲ و عن قول الله عزوجل «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ. وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»^۳ و عن قول الله عزوجل «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ»^۴ و قد يموت في الساعة الواحدة في جميع الأوقات ما لا يحصىه إلا الله عز وجل فكيف هذا؟ فقال: إن الله تبارك وتعالى جعل للملك الموت اعوانا من الملائكة يقبضون الارواح بمنزلة صاحب الشرطة له اعوان من الانس يبعثهم في حوايجهم فتتوفيهم الملائكة و يتوفيهم ملك الموت من الملائكة مع ما يقبض هو و يتوفاهم الله عزوجل من ملك الموت.

منقول است که از حضرت امام صادق عليه السلام پرسیدند که: حق سبحانه و تعالی فرموده است که الله تعالی قبض ارواح می کند در وقت مردن ایشان. و جائی دیگر می فرماید که: بگو یا محمد! که قبض روح شما می کند فرشته ای که موکل است از جمت موت شما که آن عزرائیل است و مستمی است به ملک الموت. و جائی دیگر فرموده است در تعریف و مدح خوبان که: آن جمعی که قبض ارواح ایشان می کنند فرشتگان در حالتی که ایشان از بدی ها طیب و پاکیزه اند و به خوبی ها مزین هستند. و در مذمت بدان فرموده اند که: آن جماعتی که فرشتگان قبض ارواح ایشان می کنند در حالتی که ستم کنندگانند بر نفس های خود به سبب معصیت. و جائی دیگر فرموده است که: قبض روح میت می کنند رسولان ما. و جائی دیگر فرموده است: اگر ببینی فرشتگانی که قبض روح کافران می کنند به چه عنوان می کنند هر آینه تعجب کنی پس جمع بین آیات چه می شود؟ و مع هذا اگر ملک الموت تنها قبض ارواح کند چگونه ممکن است و حال آن که در يك ساعت در اطراف عالم آن قدر می میرند که حساب آن ها را به غیر از حق سبحانه و تعالی کسی نمی داند؟ پس حضرت عليه السلام فرمودند که: حق سبحانه و تعالی برای ملک الموت مدد کاران مقرر ساخته است از فرشتگان

۱ - سورة الزمر آیه ۴۳.

۲ - سورة السجدة آیه ۱۱.

۳ - سورة النحل آیه ۳۴ و ۳۵.

۴ - سورة الانعام آیه ۶۱.

۵ - سورة الانفال آیه ۵۲.

که ایشان قبض ارواح می‌کنند مانند سردار لشکر یا سردار پهلوانان لشکر یا حگام که نوکران و مدد کاران از آدمیان دارند که به واسطه کارهای خود به جاها می‌فرستند، هم چنین ملك الموت این فرشتگان را می‌فرستند و ایشان قبض روح بسیار می‌کنند و به قبض ملك موت می‌دهند، غیر آن چه خود، قبض روح ایشان می‌کند و همه را ملك الموت به قبض الهی می‌دهد.»

و ظاهر این خبر آنست که قبض همه متحقق می‌شود و ممکن است که مراد این باشد که چون به فرموده الهی است گویا که حق سبحانه و تعالی قبض کرده است و هم چنین ملك الموت و این مجاز شایع است، چنانکه هر گاه پادشاهی وزیرش را حکم کند که قصری از جهت او بسازد و وزیر بنایان را بدارد که بسازند نسبت به همه می‌دهند که او ساخته است در بتا حقیقه و در پادشاه و وزیر مجازا، (انتهی کلام مجلسی اول رحمته الله علیه).^۱

حقیر می‌گوید: قبض ارواح و امور دیگری که به ملائکه... نسبت داده می‌شود، ربطی به بحث خالقیت و رازقیت ندارد و قیاس خالقیت و رازقیت با مسئله قبض روح مع الفارق است و هیچ گونه دلالتی - نه لفظی و نه عقلی - بر آن ندارد. با توجه به این که در روایات معتبره، هرگز اسناد خالقیت (به معنایی که گفتیم و آن خلق ابداعی و ایجاد است) و رازقیت (به معنایی که ذکر خواهد شد این شاء الله تعالی) به احدی از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و ملائکه داده نشد، و بلکه شدیداً از آن نهی شده است. و اهل بیت علیهم السلام در مقابل کسانی که خلق و رزق را به ایشان نسبت می‌دادند، انکار شدید نمودند. و در مورد «توفی» به سه گونه تعبیر شده، ولی در مورد خلق و رزق - به معنایی که محل بحث ما است - همه جا فقط به خداوند متعال نسبت داده شده است، فافهم.

و به مقتضای فرمایش امام صادق علیه السلام: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجَرِّيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»؛ خداوند خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد، خداوند در این عالم اسباب و مأمورانی قرار داده، چنان که در مسئله قبض روح بیان شده است.

۱ - لوامع صاحبقرانی: ۱۸۴/۲ - ۱۸۵.

۲ - الکافی: ۱/۱۸۳ طبع اسلامیة





علاوه بر این ممکن است گفته شود: جایز بودن نسبت دادن امانه به ملک الموت و تقسیم ارزاق به میکائیل، و إعطاء و رزق به «مَنْ يُنْفِقُ عَلَيْكَ»، با این که محیی و ممیت و خالق و رازق خداوند متعال است، منافاتی ندارد.

سید مشایخ ما و استاد اساتید ما آیه الله خوئی رحمته الله فرمودند: مَنْ لَا يَعْتَقِدُ بِرَبوبیة امیر المؤمنین علیه السلام وَلَا بِتَفْوِیض الْأُمُور إِلَیْهِ وَإِنَّمَا يَعْتَقِدُ أَنَّهُ علیه السلام وَغَیْرِهِ مِنَ الْأَئِمَّة الطَّاهِرِینَ وَلَا اأَمْرَ وَأَنَّهُمْ عَامِلُونَ لِلَّهِ سَبْحَانَهُ وَأَنَّهُمْ أَكْرَمُ الْمَخْلُوقِینَ عِنْدَهُ فَيَنْسَبُ إِلَیْهِمُ الرِّزْقُ وَالْخَلْقُ وَنَحْوُهَا - لَا بِمَعْنَى إِسْنَادِهَا إِلَیْهِمْ علیهم السلام حَقِیقَةً؛ لَأَنَّهُ یَعْتَقِدُ أَنَّ الْعَامِلَ فِیْهَا حَقِیقَةً هُوَ اللَّهُ بَلْ كَإِسْنَادِ الْمَوْتِ إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ وَالْمَطَرِ إِلَى مَلِكِ الْمَطَرِ وَالْأَحْیَاءِ إِلَى عِیْسَى علیه السلام كَمَا وَرَدَ فِی الْكِتَابِ الْعَزِیزِ: وَ (أَحْیَى الْمَوْتِ) بِإِذْنِ اللَّهِ) وَغَیْرِهِ مِمَّا هُوَ مِنْ إِسْنَادِ فِعْلٍ مِنْ أَفْعَالِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ إِلَى الْعَامِلِینَ لَهُ بِضَرْبٍ مِنَ الْإِسْنَادِ. وَ مِثْلُ هَذَا الْإِعْتِقَادُ غَیْرُ مُسْتَتَبِعٍ لِلْكَفْرِ وَلَا هُوَ إنْكَارٌ لِلضَّرُورِیِّ؛ كَسَى كَهَ مَعْتَقِدٍ بِه رُبُوبِیَّة وَ خَدَائِیِّ امیر المؤمنین علیه السلام نَبَاشِد وَ قَائِلٌ بِه تَفْوِیضِ أُمُورٍ بِه سَوِیِّ اِیْشَانِ نِیْسَتِ، وَ هَمَانَا مَعْتَقِدٌ بِأَشَدَّ كَهَ امیر المؤمنین علیه السلام وَ غَیْرِ اِیْشَانِ اَزْ اَئِمَّة طَاهِرِینَ، وَ اِلْیَانِ أُمُورٍ وَ عَامِلِینَ بِرَأْیِ خَدَائِ سَبْحَانِ مِیْ بَاشِنْدِ، وَ اَنِّهَا كَرَامِیْ تَرِینِ مَخْلُوقَاتِ نَزْدِ پَرُورْدِگَارِ هَسْتِنْدِ، پَسْ بِه اِینْ جَهْمَتِ، خَلْقِ كَرْدِنِ وَ رُوزِیْ دَادِنِ وَ غَیْرِ اِینِ دُوْ اَمْرَ رَا بِه اَنِّهَا نَسَبَتِ دِهَدِ، اَلْبَتَّ نَهْ بِه نَحُوْ اِسْنَادِ اِینِ أُمُورٍ بِه سَوِیِّ اَنِّهَا بِه نَحُوْ حَقِیقَتِ وَ وَاَقِعْ (بَلْکَهْ بِه نَحُوْ مَجَازْ)؛ زَیْرَا وَ مَعْتَقِدِ اسْتِ کَهْ عَامِلِ حَقِیقَتِیْ دَرِ اِینِ أُمُورِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ، بَلْکَهْ مَانَنْدِ اِسْنَادِ دَادِنِ «مَوْتِ» بِه مَلِکِ الْمَوْتِ وَ اِسْنَادِ «بَارَانِ» بِه مَلِکِ بَارَانِ وَ نَسَبَتِ اَحْیَاءِ وَ زَنْدِهْ كَرْدِنِ بِه حَضْرَتِ عِیْسَى علیه السلام بِأَشَدَّ، چنان کَهْ دَرِ کِتَابِ عَزِیزِ آمَدِهْ: (وَ أَخِی النَّوْقِیِّ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ مِنْ مَرْدِگَانِ رَا بِه فَرْمَانِ خَدَاوَنْدِ زَنْدِهْ مِیْ کِنَمِ). وَ غَیْرِ اَنِّ اَزْ چِیزِ هَائِیْیِ کَهْ اَنِّ، (اَزْ قَبِیلِ) اِسْنَادِ فَعْلِیْ اَزْ اَفْعَالِ خَدَاوَنْدِ سَبْحَانِ بِه عَامِلَانِ وَ کَارْگَزَارَانِ اَنِّ بِه کُونه ای اَزْ اِسْنَادِ وَ مَجَازْ بِأَشَدَّ. وَ مِثْلِ اِینِ اِعْتِقَادِ نَهْ مَوْجِبِ کُفْرِ وَ نَهْ مَوْجِبِ اِنْکَارِ ضَرْورِیِّ اسْتِ.»

حاصل کلام این است که نسبت فعل و تدبیر بلکه نسبت خلق کردن مجازاً به غیر خداوند متعال، منافات با قول ائمه علیهم السلام از خداوند متعال: «أَنَا

الْأَخَذُ الْمُتَقَرَّدُ بِخَلْقِ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْ صُنْعِي؛ من یکتای (بدون شریک و) یگانه در خلق کردن همه چیز هستم، و همه چیز مخلوق من است،» ندارد؛ زیرا نسبت فعل به ملائکه موکلین و غیر آن، مانند نسبت نشر و برانگیختن ابرها به باد در آیه شریفه: (اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا؛ خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند)، است که منافات با خالقیت خداوند متعال نسبت به همه اشیاء ندارد؛ زیرا چگونه نسبت افعال به اسباب طبیعی - مثل نسبت حرارت به آتش و نسبت روشنایی به خورشید و شفاء دادن به دواء - مخالف با توحید نیست، اما نسبت فعل به آنچه ما ذکر کردیم، مخالف با توحید است؟ با این که هر فاعل و هر سبب، واسطه در ایصال فیض و... از جانب خداوند متعال به ممکنات هستند، فتأمل!

کلام مرحوم طبرسی نوری رحمته الله از کفایة الموحدين سابقاً ذکر شد که ایشان در این مقام فرمودند: نسبت خلق و رزق به سوی ملائکه یا انبیاء و یا سایر ممکنات چون سماء و ارض و سایر اشیاء، نیست مگر بر سبیل مجاز و نسبت شیء به اسباب و آلات، مانند قوله تعالی: ﴿وَمَا زَمَيْتَ إِذْ زَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَمَى﴾^۱ و مانند: «أُنْبِتَ الرِّبْعَ الْبَقْلَ» و مانند نسبت خلق به سوی حضرت عیسی علیه السلام كقوله تعالی: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذِي﴾^۲...

۱ - الکافی: ۱۳۱/۸ طبع اسلامیة.

۲ - والحاصل: أنَّ نسبة الفعل والتدبير بل نسبة الخلق - مجازاً - الى غير الله تعالى ليست منافية لقولهم عليه السلام: «أَنَا الْأَخَذُ الْمُتَقَرَّدُ بِخَلْقِ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْ صُنْعِي»؛ لأنَّ نسبة الفعل الى الملائكة الموكلين وغيره كنسبة إثارة السحاب الى الريح في قوله تعالى «يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا» ليست منافية لخالقيته تعالى لكل شيء؛ إذ كيف يكون نسبة الافعال الى الاسباب الطبيعية كالحرارة الى النار والضاء الى الشمس والشفاء الى الدواء غير مخالفة للتوحيد و يكون نسبة الفعل الى ما ذكرناه مخالفة؟ مع أنَّ كُلَّ فاعل و سبب واسطة في ايصال الفيض و... من الله تعالى الى سائر الممكنات، فتأمل!

۳ - الانفال: ۱۷. يَغْنِي الْخَضَى الَّذِي خَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ زَمَى بِهِ فِي وَجْهِهِ قُرَيْشٍ وَقَالَ «شَاهَبُ الْوُجُوهِ» ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ أَيْ مُضْعِفُ كَيْدِهِمْ وَ جَلِيلَتِهِمْ وَ مَكْرَهُمْ. (تفسير القمي: ۲۷۷)

۴ - المائدة: ۱۱۰.

۵ - كفاية الموحدين: ۲۳۹/۱ طبع علمیه اسلامیة چهار جلدی، و جلد ۱/۵۱۳ هفت جلدی.



و در موضع دیگر می فرماید: اگر (نسبت خلق و رزق و احیاء و اماتہ و سایر افعال حق تعالیٰ به آن بزرگواران دادن) مراد صحت نسبت این امور است به ایشان از باب مجازیت و آلیت و الاسباب یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام آلت از برای فعل حق تعالیٰ می باشند مانند ارض و سماء و شمس و قمر و ستارگان و ملائکه چنان چه فرموده است «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» یعنی اسباب رزق شما در آسمان است و چون نسبت خلق به جناب اسرافیل و نسبت رزق به جناب میکائیل و نسبت اماتہ به جناب عزرائیل و سایر ملائکه از موکلین آب و باد و امثال آن، پس می گوییم که: شأن محمد و آل محمد علیهم السلام اجل و ارفع از آن است که این امور به ایشان نسبت داده شود؛ زیرا که این امور از قبیل فراشی و میرغصبی و آلیت است که شأن خدام و چاکرین ایشان است و همه ملائکه و سایر خلایق، خدام و عتبه بوس درگاه آن بزرگوارانند. و خدای تعالیٰ آن بزرگواران را ولیّ بر کافه کائنات نموده، از ملائکه و انبیاء و ارضین و سماوات و آنچه در آن ها است که از برای ایشان است تصرف در آن ها به امر و اذن حضرت آفریدگار و هیچ ملکی عملی نمی کند و حرکتی نمی نماید و تصرفی ندارند مگر به اذن ایشان^۱. و همه فیوضات و انواع همه خیرات و برکات که در همه عوالم محقق شده یا خواهد شد، همه آن ها را حق تعالیٰ از انوار مقدسه ایشان خلق فرموده و همه عوالم به سبب وجود اطهر ایشان بر پا شده است...^۲

بلی، شکی نیست که مشیت و خواست امام و یا خواندن اسمی از اسمای اعظم پروردگار و یا دعا و نماز خواندن امام قبل از ابراز اعجاز، سبب می شود که خداوند متعال مسبب را محقق کند و لو ایجاد و اعدام باشد.^۳ پس استناد

۱ - الذاریات: ۲۲.

۲ - این بحث تفصیلش سابقاً (در قسمت اول کتاب) گذشت... فلاحظ.

۳ - کفایة الموحّدین: ۱/ ۲۹۱ طبع علمیه اسلامیة چهار جلدی، و جلد ۱/ ۵۳۳ هفت جلدی.

۴ - مخفی نماند، که در مورد معجزات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بین اعلام، بحث می باشد که آیا این معجزات به اذن خداوند و به عمل خود آن ها است؟ یا به سبب درخواست آن ها از خداوند متعال و فعل او تعالیٰ است؟ در سابق بیان کردیم که سبب اگر اعجازی باشد، (مثل دعا کردن و یا نماز خواندن و یا خواندن اسم اعظم پروردگار و یا تعلق مشیت و خواست امام بر آن) مسبب از سه حال خارج نیست: یا ایجاد و اعدام است و یا تصرف در موجود است و یا احیاء و اماتہ است، توضیح و

حقیقی خالقیت (نه مجازی) - چه در عرض خداوند باشد و چه در طول او و چه به اذن حق تعالی باشد و چه بدون اذن او - به غیر خداوند صحیح نبوده و دلیل معتبری بر آن نیست.

دلیل چهارم

آیه شریفه قرآن مجید مثل: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» یعنی قسم به فرشتگانی که به فرمان حق به تدبیر نظام خلق می‌کوشند) دلالت دارد بر این که ائمه علیهم‌السلام به طریق اولی خلق و ایجاد می‌کنند؛ چون انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام افضل از ملائکه هستند. جواب این است که: این آیه شریفه به چند صورت تفسیر شده است و چند قول در آن وجود دارد:^۱

اول: آن که «مدبّرات» فرشتگانی هستند که امور بندگان را از هر سال تا سال بعد تدبیر می‌کنند (و شاید این به معنای تدبیر از یک شب قدر تا شب قدر بعد باشد). بعضی از مفسرین این قول را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده اند.

دوم: آن که مقصود از «مدبّرات» جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است.^۲ مرحوم طبرسی فرمودند: اینان فرشتگانی هستند که امور دنیا را تدبیر می‌کنند. جبرئیل موکل بر باده‌ها و جنود (لشکریان حق)، میکائیل موکل بر قطرات باران و برف و گیاه و اشجار، عزرائیل موکل بر قبض ارواح و اسرافیل مأمور آوردن دستور از جانب پروردگار است.^۳

شرح آن در مقدمات این رساله بیان شد.

۱ - نازعات: ۵.

۲ - و مجمع البیان: ۶۵۲/۱۰ می‌فرماید: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» فیها أقوال ایضا (أحدها) أَنَّهَا الملائكة تدبر أمر العباد من السنة إلى السنة عن علي علیه‌السلام. (و ثانیها) أَنَّ المراد بذلك جبرائیل و میکائیل و ملك الموت و اسرافیل علیهم‌السلام يدبرون أمور الدنيا، فأما جبریل فموکل بالرياح و الجنود و أما میکائیل فموکل بالقطر و النباتات و أما ملك الموت فموکل بقبض الأنفس و أما اسرافیل فهو ينزل بالأمر عليهم عن عبد الرحمن بن سابط. (و ثالثها) أَنَّهَا الأفلاك يقع فيها أمر الله تعالى فيجري بها القضاء في الدنيا رواه علي بن إبراهيم.

۳ - این قول در تفسیر برهان: ۵۷۵/۵ و تفسیر نور الثقلین: ۴۹۸/۵ از کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است.

۴ - این مفاد را علامه مجلسی رحمته‌الله در بحار جلد (۲۴۵/۵۹) باب وصف ملائکه مقربین (چهار ملک مقرب) در ضمن روایاتی بیان فرموده است.



سؤم: آن که مراد از «مدبّرات امرأ» افلاک است که مورد نزول امر حق است و به سبب آن قضا و قدر پروردگار در دنیا واقع می‌شود. و این معنا را علی بن ابراهیم روایت فرموده، و شاید دعای امام سجّاد علیه السلام در وقت رؤیت هلال در صحیفه که عبارت «المتصرّف فی فلک التدبیر» در آن آمده است، مؤید قول سؤم شود.

در کتاب شریف کافی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت نموده: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيكَ وَ خَلِيلِكَ وَ نَحِيَّتِكَ الْمُدَبِّرِ لَأَمْرِكَ؛ خدایا، بر محمد صلی الله علیه و آله که برگزیده و خلیل و تدبیر کننده امر توست، درود فرست.»

علامه مجلسی رحمته الله در شرح آن می‌نویسد: «المدبّر لأمرک» يدل على أن له صلی الله علیه و آله مدخلا في تدبیر أمور العالم، وأن الملائكة الموكلين بذلك مأمورين بأمره و يمكن أن يراد به أمر الدين كما مر في باب التفويض، أو المراد إجراء أوامر الله بين الخلق؛ دلالت دارد بر این که برای پیامبر صلی الله علیه و آله در تدبیر امور عالم، مدخلیتی هست، و به درستی که ملائکه موکل به این امور، مأمور انجام فرامین اویند و ممکن است مقصود از آن امر دین باشد و یا مقصود اجرای اوامر خداوند بین خلق باشد.»

بنا بر این، این شأن برای ائمه علیهم السلام هم ثابت است. چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده که: «كُلُّ مَا كَانَ لِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَلَنَا مِثْلُهُ إِلَّا النَّبُوءَةُ وَالْأَرْوَاحُ؛ هر چه برای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده برای ما نیز هست، مگر نبوت و تعدّد همسران»^۱ و نیز در کتاب کافی به سند معتبر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که: «وَلَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا مَنْ يَخْلُكُم بِحُكْمِهِ وَإِلَّا مَنْ يَكُونُ مِثْلُهُ إِلَّا النَّبُوءَةُ؛ پیامبر اکرم خلیفه‌ای برای خود نمی‌گیرد و قرار نمی‌دهد مگر کسی باشد که به حکم پیامبر و امر او حکم فرماید و نیز کسی که مثل و مانند پیامبر باشد (در همه کمالات) مگر مقام نبوت و رسالت (که خلیفه پیامبر مقام نبوت و رسالت را ندارد).» و همین

۱ - الکافی: ۴۵۱/۱ طبع اسلامیة.

۲ - مرآة العقول: ۲۷۲/۵.

۳ - بحار الانوار: ۳۱۷/۲۶.

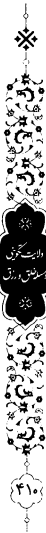
۴ - الکافی: ۲۴۵/۱ طبع اسلامیة.

مفاد در روایت محمد بن مسلم در کافی باب «أَنَّ الْأَنْمَةَ بِمَنْ يُشْبِهُون» از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «ائمه هدی علیهم السلام به منزله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند جز آن که مقام نبوت و رسالت را ندارند و مختصات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در امر ازدواج برای ائمه هدی نیست، و در غیر این دو، به منزله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند.»^۱ و نیز آیه «مباهله» تمام کمالات و فضائل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می کند مگر آنچه به دلیل روشنی - مانند نبوت و همسری - استثنا شود.

حقیر می گوید: با آنچه ذکر شد دانسته می شود که استدلال به این آیه شریفه برای خالقیت ائمه علیهم السلام نسبت به ماسوی الله و ممکنات وجهی ندارد و رجماً بالغیب است.

اگر کسی بگوید: عزرائیل قابض ارواح است و میکائیل مقسم ارزاق است، و حضرت عیسی علیه السلام مردگان را زنده می کند، پس ائمه علیهم السلام به طریق اولی این کارها را انجام می دهند.

می گوئیم: این دلیل اعم از مدعا است؛ زیرا صدور این امور از حضرت عزرائیل و میکائیل و حضرت عیسی علیهم السلام دلیل بر قدرت داشتن و امکان آن برای ائمه علیهم السلام هست، نه دلیل بر فعلیت و تحقق آن در خارج از ائمه علیهم السلام، بلی وقوع شیئی همیشه دلیل بر امکان آن است، اما امکان و قدرت بر شیئی دلیل بر وقوع آن نیست.



روایات

دلیل اول^۱:

در احتجاج طبرسی رحمته الله علیه این توقیع شریف روایت شده: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعُنَا»^۲ ما ساخته و پرورش یافته (و رهین منت) پروردگار خویش هستیم؛ ولی مردم پرورش یافته و تربیت شده ما هستند» الحدیث. و این فقره «الخلق بعد صنائعنا» دلالت می‌کند بر آنچه ما ذکر کردیم، یعنی مردم ساخته و مخلوق و آفریده ما هستند.

جواب: در معنای این روایت چند احتمال است:

اول: آن چیزی است که امام علیه السلام در توقیع دیگر بیان فرمودند^۳ چنان که در کتاب «الاحتجاج» و «الغیبة» روایت شده: «أَنَّهُ اخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عليهم السلام أَنْ يَخْلُقُوا أَوْ يَرْزُقُوا فَقَالَ قَوْمٌ هَذَا مُحَالٌ لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَقَالَ آخَرُونَ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ الْأَئِمَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَ فَوَّضَهُ إِلَيْهِمْ فَخَلَقُوا وَ رَزَقُوا وَ تَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازَعًا شَدِيدًا فَقَالَ قَائِلٌ مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْغَمَرِيِّ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُوضِّحُ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ فَإِنَّهُ الظَّرِيفِيُّ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَلُ اللَّهِ فَرْجَهُ فَرَضِيَّتِ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَ سَلَّمْتُ وَ أَجَابْتُ إِلَى قَوْلِهِ فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَ أَنْفَذُوا إِلَيْهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نُسَخَتْهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا خَالٍ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ أَمَّا الْأَئِمَّةُ عليهم السلام فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَ يَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ

۱ - یعنی دلیل اول روایات و دلیل پنجم (از آیات و روایات).

۲ - الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي): ۴۶۷/۲.

۳ - این دو توقیع هر دو از امام عصر علیه السلام است و ظاهر این است که مراد هر دو واحد باشد.

۴ - في البحار و نسخ» أ، ف، م» ليوضح.

۵ - في نسخ» أ، ف، م» فأما.

إِجَاباً لِّسْأَلِهِمْ وَإِعْظَاماً لِّحُجَّتِهِمْ؛^۱ شیخ طوسی به سندش از شیخ صدوق و یا از علی بن دلال قمی روایت کرد که در میان گروهی از شیعیان اختلافی واقع شد، گروهی می گفتند: خداوند عزوجل خلق کردن و روزی رساندن را به ائمه علیهم السلام تفویض فرمود، و گروه دیگری معتقد بودند: این امری محال و ناشدنی است، بر خداوند چنین مطلبی روا و جایز نیست، زیرا آفریدن و خلقت تنها مختص خداوند عز و جل است و اجسام قادر به خلق اجسام نیستند. و گروه دیگری قائل بودند: بلکه خداوند ائمه را بر این کار قادر ساخته و کار خلق کردن و روزی رساندن را به ایشان تفویض فرموده است، و میان شان در این موضوع اختلاف شدیدی رخ داد، تا این که یکی از میان شان گفت: چرا مسأله را به أبو جعفر محمد بن عثمان بازگو نمی کنید و از او نمی پرسید تا حق را برای شما در آن آشکار و واضح کند؟! زیرا او طریق و راه به صاحب امر است. بنا بر این همه به أبو جعفر راضی شده و به پیشنهاد او جواب مثبت دادند، پس مطلب را در نامه ای مکتوب داشته و به او رساندند، و توقیعی به منظور ایشان از ناحیه خارج شد و نسخه اش این گونه بود: به تحقیق خدای همان کسی است که اجسام را آفریده، و روزی ها را پخش کرده؛ زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول نموده، (هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بصیر). و اما ائمه علیهم السلام، از خداوند درخواست آفریدن می کنند و خداوند نیز می آفریند، و درخواست رزق و روزی می کنند پس خداوند روزی می رساند، این ها را همه از جهت ایجاب درخواست و مسألت ایشان، و اعظام و احترام و بزرگداشت حق ایشان کند. خلاصه این وجه: ائمه علیهم السلام واسطه ها در رساندن فیض های خداوند به بقیه مخلوقات هستند، و به همین مطلب در دعای ندبه اشاره شده که: «أَبْنِ السَّبَبِ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؛ سَبَبِ مُتَّصِلِ بَيْنَ زَمِينٍ وَأَسْمَانٍ كَجَاسْتٍ؟» و نسبت دادن فعل به سبب و واسطه در عرف و لغت بسیار زیاد است. علامه مجلسی رحمته الله فرمودند: فرمایش امام علیه السلام: «فَاتَّأ صَنَائِعُ رَبِّنَا» این کلامی است که مشتمل است و در بر دارد اسرار عجیب از عجائب شأن ائمه علیهم السلام.

۱ - عنه إثبات الهداة: ۳/ ۷۵۷ ح ۴۳ و عن الاحتجاج: ۷۱ نحوه. و أخرجه في البحار: ۲۵/ ۳۲۹ ح ۴ و إثبات الهداة: ۳/ ۷۶۳ ح ۶۵ عن الاحتجاج.



که عقل‌ها از درک آن عاجز است، و ما به آنچه اظهار آن و خوض در او برای ما ممکن است، تکلم می‌کنیم، پس می‌گوییم: «صنِيعَةُ الْمَلِكِ» یعنی او را می‌سازد و پرورشش می‌دهد و تربیتش می‌کند، و قدر او را بالا می‌برد. و به همین معناست آیه شریفه: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۱ یعنی من تو را اختیار کردم و تو را برای خود ساخته و پرورش داده‌ام و تربیت نموده‌ام تا بر وفق اراده و محبت من عمل کنی (و از اعمالی که مطلوب نیست، منصرف شوی). پس معنایش این است که: برای احدی از بشر بر ما نعمتی نیست، بلکه خداوند تعالی بر ما انعام کرده (و منت نهاده)، پس بین ما و او واسطه‌ای نیست. مردم همه شان تربیت شده و پرورش یافته ما هستند، پس ما واسطه‌ها بین آن‌ها و بین خداوند هستیم.

و احتمال دارد که مقصود از «الناس» بعضی از مردم باشد، یعنی: آن کسانی را که ما اختیار کردیم از مردم، او را می‌سازیم و پرورشش می‌دهیم و تربیتش می‌کنیم و قدر او را بالا می‌بریم.

ابن ابی الحدید (معتزلی) گفت: این مقام بزرگی است، ظاهرش، آن چیزی است که شنیدی و باطنش این است که: اهل بیت علیهم‌السلام بندگان خداوند هستند و مردم (عبدها و) بندگان آن‌ها هستند.^۲

مرحوم ابن میثم گفت: ^۳ لفظ «صنائع» در هر دو موضع «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائعنا» مجاز است از قبیل اطلاق اسم مقبول بر قابل و اطلاق اسم حال بر محلّ است. زمانی گفته می‌شود: «فلان صنِيعَة فلان»^۴ که آن کس

۱ - سوره طه: ۴۱.

۲ - در عبارت «الخلق بعد صنائعنا» و یا «الناس بعد صنائعنا».

۳ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ۱۹۴/۱۵. «قال ابن أبي الحديد: هذا مقام جليل ظاهره ما سمعت و باطنه أنهم عبيد الله و الناس عبيدهم».

۴ - بحار الانوار: ۶۸/۳۳ می‌فرماید: و قال ابن میثم: لفظ الصنائع في الموضعين مجاز من قبیل إطلاق اسم المقبول على القابل و الحال على المحل يقال فلان صنِيعَة فلان إذا اختصه لموضع نعمته و النعمة الجزيلة التي اختصهم الله بها هي نعمة الرسالة و ما يستلزمه من الشرف و الفضل حتى كان الناس عيالهم فيها.

۵ - یعنی فلانی خاص برای ذات فلانی و مخصوص او و پرورده و تربیت یافته اوست.

را اختصاص بدهد و مخصوص گردند برای موضع و جایگاه نعمتش. و نعمت بزرگی که خداوند آن‌ها (اهل بیت علیهم‌السلام) را به آن نعمت مخصوص گردانید، نعمت رسالت و آن چیزی که مستلزم آن است از شرافت و فضیلت تا این که مردم در آن نعمت عیالات آن‌ها هستند.^۱

دوم: مقصود اصلی و غرض حقیقی از خلقت همه آنچه خداوند متعال ایجاد و خلق نموده است، اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند. پس آن‌ها علیهم‌السلام علت غائی عالم هستند و هر چه غیر آن هاست، به جهت آن‌ها آفریده شده اند. «والخلق من بعد صنائع لنا یعنی مخلوقات به خاطر ما ساخته شده اند.»

مؤید^۲ این وجه حدیثی است که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده، در احتجاج آن حضرت بر معاویه - در جواب نامه‌ای که معاویه نوشته بود - امام علیه‌السلام فرمودند: «نحن صنائع ربنا، و الخلق بعدُ صنائع لنا؛^۳ ما ساخته و پرورش یافته پروردگار خویش هستیم؛ ولی مردم، پرورش یافته و تربیت شده برای ما و به خاطر مايند»

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت): ۶۸/۳۳. «قال العلامة المجلسي رحمته‌الله: هذا كلام مشتمل على أسرار عجيبية من غرائب شأنهم التي تجز عنها العقول و لتكلم على ما يمكن إظهاره والخوض فيه فنقول: صنيعه الملك من يصطنعه و يرفع قدره. و منه قوله تعالى: (وَ اضْطَنْقَکَ لِئَنْفِيسِ) أي اخترتك و أخذتك صنعتي لتصرف عن إرادتي و محبتي. فالمعنى أنه ليس لأحد من البشر علينا نعمة بل الله تعالى أنعم علينا فليس بيننا و بينه واسطة. و الناس بأسرهم صنائعنا فنحن الوسائط بينهم و بين الله سبحانه. و يحتمل أن يريد بالناس بعض الناس أي المختار من الناس نصطنعه و نرفع قدره. و قال ابن أبي الحديد: هذا مقام جليل، ظاهره ما سمعت و باطنه أنهم عبيد الله و الناس عبيدهم. و قال ابن ميثم: لفظ الصنائع في الموضوعين مجاز من قبيل إطلاق اسم المقبول على القابل و الحال على المحل، يقال: فلان صنيعه فلان إذا اختصه لموضع نعمته و النعمة الجزيلة التي اختصهم الله بها هي نعمة الرسالة و ما يستلزمه من الشرف و الفضل حتى كان الناس عيالاتهم فيها.» انتهى.

۲ - و يؤيد ذلك ما روى عن أمير المؤمنين علیه‌السلام في احتجاجه علیه‌السلام على معاوية في جواب كتاب كتبه إليه علیه‌السلام قال: «نحن صنائع ربنا، و الخلق بعدُ صنائع لنا.» صنائع: جمع صنيعه. في لسان العرب: (فلان صنيعه فلان و صنيع فلان: إذا اصطنعه و أدبه و خزجه و رباه.) فالمعنى: أن تاديب الناس و تربيتهم كان منا. ولو كان المراد غيره لم يذكره علیه‌السلام في كتابه إلى معاوية بل أنقاه إلى أهل السر من أصحابه.



حقیر گوید: «صنائع» جمع صنیهه است. در لسان العرب آمده: فلان صنیهه فلان: اذا اصطنعه و أدبه و خرجه و ربّاه معنایش سابقاً گذشت و حاصلش این است که: آن کس را اختصاص بدهد و مخصوص گردند و تأدیش نماید، پرورشش دهد و.....

پس معنایش این می شود که: همانا تأدیب و تربیت و پرورش مردم از ما است. و اگر مراد و مقصود این نباشد (بلکه مقصود این باشد که مردم مخلوق و ساخته شده ما هستند)، امام علیه السلام هرگز آن را به معاویه نمی فرمود، بلکه به اهل سرّ از اصحابش بیان می فرمود.

در شرح نمج البلاغه آمده: «مخفی نماند لطف و ظرافت کلام امام علیه السلام بر شما، که فرمودند: «فإنّا صنائع ربّنا و الناس بعدُ صنائع لنا» از این جهت که ضمیر را به شکل جمع آورده نه به صورت مفرد (و فرموده: «فإنّا صنائع ربّنا...») یعنی همه حجت های الهی را خداوند برای خودش ساخته و تربیت نموده و آن ها را بین سائر بندگانش برگزیده است. پس امام علیه السلام (در این حدیث شریف) به صوت بلندش صدا می دهد که: خلیفه خداوند، ناگزیر است که منصوب از قبّل او تعالی باشد، چنان که با این کلامش: «فإنّا صنائع ربّنا» نیز افاده نموده که آن ها معصوم می باشند؛ زیرا خداوند کسی را که معصوم نیست، برای خودش اختصاص نمی دهد و مخصوص به خودش نمی گرداند. و با این کلامش که فرمودند: «و الناس بعد صنائع لنا» افاده کرده اند که آن ها علیهم السلام واسطه فیض بین خدای تعالی و بین بندگان می باشند. و با فرمایش شان که: «فإنّا صنائع ربّنا» افاده نموده اند که واسطه ای بین آن ها علیهم السلام و بین خداوند متعال نیست.

سپس در سیاق عبارت، اشاره هست به این که: کسی که به این مرتبه و منزلت با اکرام و بزرگ داشت خداوند متعال رسیده تا این که خداوند متعال او را برگزیده و برای خودش ساخته و پرورشش داده، و مردم را تربیت شده او قرار داده، چگونه غیر او عدل و همتای او قرار داده می شود، چه رسد به این که از او افضل قرار داده شود، اگر چه برای آن غیر قُرب و نزدیکی صوری و ظاهری به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد! کجا و چه مناسبتی دارد این منزلت اعتباری و منزلت کسی که خداوند او را اختیار کرده و برگزیده و او را برای خودش ساخته است و



اختصاص به نفسش داده است.^۱

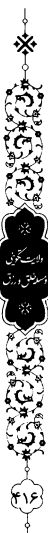
مخفی نماند که: بدون وجود حجت و امام و خلیفه الله، ممکنات به کمال نمی‌رسند و غرض از آفرینش آن‌ها حاصل نمی‌شود و از برکت و پرتو انوار وجود امام و ولی و خلیفه الله - که علت غایی ایجاد مخلوقات است - و از روشنایی و لمعان خورشید هدایت و تربیت او، اشخاص و افراد دیگر به حسب مراتب استعدادات و اکتسابات مستفیض می‌شوند. و همان غرض از آفرینش امام و ولی که معرفت و خداشناسی و خدا پرستی است، در آن‌ها نیز - به قدر مراتب استفاده آن‌ها از هدایت امام - جلوه می‌کند، و شاید کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه اشاره به این امر باشد که فرمودند: «فإنّا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا؛ یعنی ای معاویه! زمام امور مردم و تربیت و سیاست و تدبیر امور ایشان باید در دست اشخاصی مثل ما باشد که منصوب و برگزیده و معصوم و تربیت شده خداوند سبحان هستیم، نه در دست شیادان و ستمکارانی مثل شما که اساس و محور هر رذالت و پلیدی و خباثت هستید.^۲

و یا بگوییم: به تقدیر پروردگار عزیز علیم، حجت و ولی و امام و خلیفه الله در کائنات به منزله مدار و هسته مرکزی است که تکویناً حرکات متحرک و اوضاع کائنات و بقای ثوابت و سیارات - از اتم‌ها تا منظومه‌ها و کهکشان‌ها - به وجود او ارتباط دارد، و خواست و اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که «

۱ - منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة: ۱۱۶/۱۹. قال: ثم لا يخفى عليك لطف كلامه (علیه السلام): «فإنّا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا» من حيث إثباته الضمير على هيئة الجمع دون المفرد يعني أنّ جميع حجج الله اصطنعهم الله تعالى لنفسه و اصطفيهم بين سائر عباده فهو (علیه السلام) ينادي بأعلى صوته بأنّ خليفة الله لا بدّ من أن يكون منصوباً من عنده تبارك و تعالی، كما أفاد بكلامه هذا أعني: «فإنّا صنائع ربنا» أنهم معصومون أيضاً و ذلك لأنّ الله لا يصطنع لنفسه من لا يكون معصوماً.... و أفاد (علیه السلام) بكلامه: «و الناس صنائع لنا» أنهم (علیهم السلام) وسائط فیض الله تعالى بين الله المتعال و بين عباده، و بقوله: «إنّا صنائع ربنا» أنه لا واسطة بينهم و بين الله تعالى. ثمّ إنّ في سياق العبارة إيماء إلى أنّ من بلغ هذه المرتبة و المنزلة إكراماً من الله تعالى حتّى اصطفيه الله و اتخذته صنعته و جعل الناس صنائع له فكيف يجعل غيره عدله فضلاً عن أن يجعل أفضل منه و إن كان للغیر قرب صوری و ظاهری من رسول الله صلى الله عليه و آله و أتى هذه المنزلة الاعتبارية و من هو ممن اجتبيه الله تعالى و اصطنعه لنفسه.

۲ - که در این صورت، معنای چهارم انطباق است و این بیان با آن معنا تناسب دارد نه معنای دوم.





امام» محور عالم امکان و قلب آن باشد و بقای همه، مرتبط به او باشد، چنان که بقای انسان و اعضاء و جوارح او ارتباط به قلب و کار او دارد. و چنان که بقاء و کار یک ماشین و دستگاه آن به اجزای مهم و رئیسه آن ارتباط دارد و سازنده آن، این چنین قرارش داده، و این معنا هم قابل تصدیق است و شواهدی وجود دارد که «بقای نظام عالم به اراده الله به وجود امام است» و شاید لفظ حدیث «و الناس بعد صنائعنا» اشاره به این معنا و یا معنایی مقارن آن باشد. فنحن الوسائط بینهم و بین الله سبحانه بنحو ما ذکرناه.

مرحوم کلینی نیز در کافی به سند خود از محمد بن زید طبری روایت کرد که گفت: «كُنْتُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الرِّضَا عليه السلام بِحُرَّاسَانَ وَعِنْدَهُ عِدَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ فِيهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى بْنِ عِيسَى الْعَبَّاسِيُّ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ بَلِّغْنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّا نَزَعُمُ أَنَّ النَّاسَ عِبِيدٌ لَنَا لَا وَ قَرَّابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا قُلْتُهُ قَطُّ وَلَا سَمِعْتُهُ مِنْ آبَائِي قَالَهُ وَلَا بَلِّغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي قَالَهُ وَ لِكِنِّي أَقُولُ النَّاسَ عِبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ مَوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ فَلْيَبْلِغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ؛ من در خراسان بالای سر امام رضا عليه السلام (به خدمت) ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی در میان آنان بود، خدمت آن حضرت بودند، امام فرمود: ای اسحاق! به من خبر رسید که مردم (عامه عمیاء یا به اصطلاح اهل سنت) می گویند: ما عقیده داریم که مردم برده و بندگان ما هستند! نه، سوگند به خویشی و قرابتی که با پیامبر صلی الله علیه و آله دارم، من هرگز این سخن را نگفته‌ام و نه از پدرانم شنیده‌ام و نه به من خبر رسیده که یکی از آن‌ها گفته باشد، ولی من می گویم: مردم بنده ما هستند در این که اطاعت ما بر آن‌ها واجب است (و در فرمان برداری بندگان ما هستند)، و در دین پیرو ما هستند، هر کس حاضر است به غائبین برساند.»

سوم: آنچه از حدیث مزبور توهم شده در صورتی است که کلمه «بعد» در «و الناس بعد صنائعنا» مبنی بر ضمّه باشد. اما اگر کلمه «بعد» منصوب و اضافه به کلمه «صنائعنا» (یعنی: و الناس بعد صنائعنا) باشد، این شبهه وارد نخواهد شد،

۱ - الکافی (ط - الإسلامية): ۱۸۷/۱. در حدیث دیگر امام عليه السلام بعد از انکار آن با شدت و تأکید فرمودند: «يَا عَبْدَ السَّلَامِ إِذَا كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبِيدًا عَلَيَّ مَا حَكَوْهُ عَنَّا فَمِمَّنْ تَبِيعَهُمْ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَدَقْتَ ...» (عیون الأخبار: ۱۹۷/۲).

و در این صورت، حدیث چنین معنا می‌شود: «ما اهل بیت، اولین مخلوقات این عالم به توسط خداوند متعال هستیم، و بقیه مردم، بعد از خلق ما، توسط خداوند سبحان، ایجاد شده اند.» و مؤید این احتمال، روایات بسیاری است که در مورد خلقت «نور» و «روح» محمد و آل محمد علیهم‌السلام در اول آفرینش، وارد شده است، مثل: «أول ما خلق الله نوري»^۱ و «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَزْوَاجَنَا»^۲

چهارم: همان طوری که در کلام لغویین گذشت و علامه مجلسی رحمته‌الله و غیر ایشان نیز به آن تصریح نمودند که کلمه «صنّعه و ساختن» در فارسی، هم به معنای خلق کردن و ساختن چیزی (مثل ساختن ماشین و ساختمان و...) استعمال می‌شود، و هم به معنای تربیت شده و خود سازی (مثل این که می‌گوییم: اول خودت را بساز بعد دیگران را، یا می‌گوییم: فلانی کسی است که خودش را ساخته است) یعنی تربیت کرده و پرورش داده... و در این جا نیز به همین معنا می‌باشد و این معنا به نظر اقرب به حدیث باشد.

پنجم: یا گفته شود: مراد از «صنائع» خلق و ایجاد نیست بلکه مقصود این است که: «أَتَمُّ صَنَائِعِ الرَّبِّ فِي الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ وَمَا هُوَ مِثْلُ ذَلِكَ، وَالْخَلْقِ صَنَائِعِ لَهُمْ علیهم‌السلام فِي الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ»^۱ اتمه صنائع پروردگار در علم و معرفت - و آنچه مثل آن است - می‌باشند، و مخلوقات صنائع آن‌ها علیهم‌السلام در علم و معرفت می‌باشند.

دلیل دوم

شیخ صدوق رحمته‌الله در کتاب ثواب الاعمال و برقی رحمته‌الله در کتاب محاسن به سندشان از امام باقر علیه‌السلام نقل کردند که آن حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ قَوَّضَ الْأَمْرَ

۱ - مرآة العقول: ۲/ ۱۲۱.

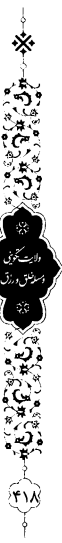
۲ - عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ۱/ ۲۶۲.

۳ - هذا الوجه مما استفدته من بعض الأصدقاء دامت أئامه، اللهم الآن يقال: و علی هذا، لابد أن يقول علیه‌السلام: «بعد صنعنا أو صنعتنا» بالمفرد، لا «صنائعنا» بصيغة الجمع، فافهم!

۴ - و إلا لو كان المراد هو الخلق و الإيجاد لكانت دالة على كونهم علیهم‌السلام علة مستقلة للخلق و هو باطل بالضرورة، و لو كان المراد منها هو تفويضه تعالى الأمر إليهم علیهم‌السلام فالرواية مخالفة للقرآن الكريم و الروایات الكثيرة و الاجماع.

۵ - یعنی دلیل دوم روایات و دلیل ششم (از آیات و روایات).





إِلَىٰ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعَ أَرْضِينَ فَلَمَّا رَأَىٰ أَنَّهُ الْأَشْيَاءُ قَدْ انْقَادَتْ لَهُ قَالَ مَنْ مِثْلِي؟ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ نُورِيَّةً مِنَ النَّارِ. قُلْتُ: وَمَا النُّورِيَّةُ؟ قَالَ نَارٌ مِثْلُ الْأَنْعَلَةِ فَاسْتَقْبَلَهَا بِجَمِيعِ مَا خَلَقَ فَتَحَبَّلَ لِذَلِكَ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى نَفْسِهِ لَمَّا أَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ؛^۱ از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: خداوند امر آفرینش را به یکی از فرشتگان واگذار کرد و او هفت آسمان و هفت زمین را آفرید، و چون دید همه پدیده‌ها فرمانبردار او هستند به خود بالید و گفت: چه کسی مانند من است؟ پس خداوند قطعه کوچکی از آتش فرو فرستاد. راوی می‌گوید: گفتم: آن قطعه کوچک آتش چه بود؟ فرمود: قطعه آتش به اندازه یک انگشت بود. فرمود: پس آن فرشته با همه آنچه آفریده بود به آن آتش روی آورد و آتش همه را در کام خود فرو برد و به او نیز به سبب عجبی که کرده بود رسید.

وجه استدلال: این حدیث دلالت بر تفویض می‌کند، به این معنا که خداوند امر خلق کردن را به غیر خودش واگذار کرد.

جواب: اولاً: احادیث بسیار دلالت بر بطلان تفویض می‌کند، و اصحاب امامیه نیز بر آن اتفاق دارند و بر کسی که ادعا کند که خداوند امر خلق و رزق را به محمد و آل محمد علیهم السلام واگذار نموده، انکار کرده و آن‌ها را مقوضه نامیدند. ثانیاً: آیاتی که دلالت می‌کنند بر این که آسمان‌ها و زمین‌ها، فقط مخلوق خداوند هستند نه غیر او، بسیار هستند، و روایات در آن نیز متواتر و قطعی است، پس باید این حدیث (که ذکر شد) را توجیه کنیم و یا تأویل نماییم به نحوی که با محکّمات و مسلّمات مخالف نباشد، البته همه این‌ها در صورتی است که حدیث معتبر باشد و قابل اعتماد و استدلال در مباحث اعتقادی باشد. مثلاً در توجیه آن بگوییم: محتمل است - بعیداً - که خداوند صورت را خلق کند به هنگامی که مخلوق، فعلی را انجام می‌دهد، و مخلوق، فاعل این صورت نباشد.

۱ - کلمه «فتخیل» کانت مشوشة فی النسخ، ففي بعضها مکانها «فیحک» كما فی البحار، و فی بعضها «فتخلک» و فی بعضها «فتحنک»، و فی بعضها صورة بعض ما مر بلا نقطة، و فی بعضها «فیحبیک» كما فی نسخة المحدث النوري قدس سره الا أنه ره محابها و کتب فی الهمامش مشیرا إليها «فتخیل، بدل فی نسخة صحیحة، أي فی عقله» و فی البحار بدل «الیه» «علیه».

و قبلا آیات و روایاتی که بر مطلوب ما دلالت دارند، را ذکر کردیم، و برای تبرک و تیمن بعضی از آیاتی که دلالت بر این دارند که خالق - به معنایی که محل بحث و منظور نظر ما است - فقط خداوند سبحان است، را ذکر می‌کنیم، مثل فرمایش خداوند متعال در این آیات شریفه: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ؛ ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید که هم شما و هم پیشینیان را آفرید تا پرهیزکار شوید) و (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ؛ انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید) و (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ؛ حمد مختص است به خداوند، آن کسی که خلق و ایجاد فرمود آسمان ها و زمین را و قرار داد تاریکی ها و روشنایی را) و (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً؛ او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده) و (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ؛ و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید، هر کدام از این ها در مداری در حرکتند) و (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ او خداوندی است که خلق فرمود موت و حیات را برای این که شما را اختبار کند که کدام يك از شما عمل او نیکوتر است.) و (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا؛ او تمام موجودات را آفریده (نه تنها آفریده) بلکه تقدیر و تدبیر و اندازه گیری آن ها را دقیقاً معین کرده است)

ثالثاً: همانا برای خلق معانی متعددی است، و شاید معنای منفی غیر از معنای مثبت باشد، پس خلق به معنای انشاء صورت خاص و مانند آن از اعراض است، مثل صورت و شکلی که حضرت عیسی علیه السلام از گِل درست می‌کرد، و مثل صورت هایی که یکی از ما از گِل یا شمع یا غیر این دو می‌سازد،

۱ - سوره البقره: ۲۱.

۲ - سوره الرحمن: ۱۴.

۳ - سوره انعام: ۱.

۴ - سوره البقره: ۲۹.

۵ - سوره الانبیاء: ۳۳.

۶ - سوره الملک: ۲.

۷ - سوره الفرقان: ۲.



همانا صورت از اعراض است و به تحقیق که دلایل عقلیه و نقلیه دلالت دارند بر این که فقط خداوند خالق اجسام و ارواح و غیر این‌ها می‌باشد.

و روایت شده که امام صادق علیه السلام بر مردی از مقروضه انکار کرد و بر او به این آیه شریفه احتجاج نمود: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» او را درمانده و به حجت ساکتش نمود، و جوابی نداد.^۱

رابعاً: التزام به مضمون این حدیث «... آن فرشته هفت آسمان و هفت زمین را آفرید... پس خداوند قطعه کوچکی از آتش فرو فرستاد... پس آن فرشته با همه آنچه آفریده بود به آن آتش روی آورد و آتش همه را در کام خود فرو برد»، با قطع نظر از مخالفت آن با ظاهر آیات و صریح روایات و این که در هیچ آیه و روایتی - غیر این حدیث - به این نحو (از خلق آسمان و زمین و محو آن دو به آتش) اشاره نکرده است، در این امر مهم جداً مشکل است.

خامساً: ممکن است بر این حدیث اشکال شود که: در این حدیث به مطلبی اشاره کرده که با عصمت فرشتگان منافات دارد، با این که عصمت آن‌ها از اموری است که نصوص متواتره و اجماع امامیه بر آن گواه است.

ممکن در جواب آن گفته شود: صرف تکلم این کلمه «من مثلی؟» چه کسی مانند من است؟» گناه و معصیت نیست، و «فرستادن قطعه‌ای از آتش به سوی او» برای زیادی ثواب و یا منعش از ترک اولی است، چنان که برای انبیاء - از امراض و آلام و قتل - واقع می‌شد. مگر این که گفته شود: حدیث مذکور بر امر بیشتر از ترک اولی دلالت می‌کند و با عصمت ملائکه سازگار نیست.^۲

علامه مجلسی رحمته الله علیه در شرح حدیث فرمودند: «لعل المراد بخلق الملك أن الله

۱ - اعتقادات شیخ صدوق رحمته الله علیه: ۲۲۲ چاپ مؤسسه الهادی علیه السلام.

۲ - بیان آخر: یحتمل أن يكون الله يخلق الصورة عند فعل المخلوق ولا يكون المخلوق فاعلاً لتلك الصورة. وقد يشكك عليه بأن الحديث فيه إشارة إلى أمر يناقض عصمة الملائكة مع أن عصمة الملائكة مما دلّ عليه النص المتواتر وإجماع الإمامية. يَحْتَمِلُ أن تكون تلك الكلمة لم تكن معصية ووصول النار اليه لمنعه من خلاف الأولى أو لزيادة ثوابه، كما وقع للأنبياء من الآلام و الأمراض و القتل إلا أن يقال: إن الحديث دالّ على أمر أكثر من ترك الأولى ولا يجتمع مع عصمتها و الله اعلم.

تعالی خلقها عند إرادة الملك كما سنحقق في المعجزة؛ شاید مراد از خلق فرشته این باشد که: هنگامی که فرشته اراده آن کرده، خداوند خلقش نموده است، (به عبارت دیگر مقارن اراده ملک، خداوند متعال آن را آفریده است) چنان که در موضوع معجزه تحقیق آن را خواهیم نمود.

محدث بزرگوار شیخ حرّ عاملی رحمته الله در «الفصول المهمة» می نویسد: قدیوجه هذا بأن الله خلقها عند إرادة الملك أو ان المراد احداث صورة خاصة لاحداث جوهر أو جسم، لأن الله هو المتفرد بخلقهما، والصورة لا يمتنع صدوره عن غير الله كالحركات، ألا ترى أن البناء يبني الدار والنجار يصنع السرير فيصدر عنهما صورة وكذلك الطاعات والمعاصي انما هي اعراض وحركات كذا قيل، یعنی: ممکن است روایت توجیه شود به این که: خداوند متعال آن ها را خلق کرده (مقارن و) وقتی که فرشته آن را اراده نموده یا این که مراد احداث و ایجاد صورت خاص و شکل و هیئت آن باشد نه ایجاد جوهر یا جسم؛ زیرا خداوند در خلق جوهر و جسم متفرد و تنها است (و غیر خداوند قادر بر خلق جوهر و جسم نیستند) و صدور خلق صورت (و شکل و هیئت) از غیر خداوند امتناعی ندارد، مانند (خلق) حرکات، مگر نمی بینی بقاء، خانه می سازد و نجار، تخت درست می کند، از این دو شخص، صورت خانه و سریر صادر می شود (نه جوهر و جسم آن دو) و هم چنین است طاعات و معاصی؛ زیرا آن ها اعراض و حرکات هستند (نه جوهر و جسم)، چنان که بعضی گفته اند.

سادساً: احتمال بعید دارد که ضمیر «خَلَقَ» در حدیث: «فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعَ أَرْضِينَ» به خداوند متعال برگردد - کما قیل -، و در این صورت، مراد از تفویض در حدیث، تفویض بعد از خلق و ایجاد می باشد، فتأمل! چنان که در حدیث ابن سنان از ابی جعفر علیه السلام نیز این چنین آمده: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَكَتَبُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْزَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحْلُونَ

۱ - بحار الانوار: ۱۵۰/۴.

۲ - الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل): ۲۵۸/۸.

۳ - یعنی تفویض امور مخلوقات به ائمه علیهم السلام، بعد از این که خداوند اشیا را خلق و ایجاد نمود.



فصل ۵

خالقیت انما



۴۲۱





مَا يَشَاءُونَ وَيُحْزِمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»^۱ البته اگر مراد از «تفویض» در حدیث ابن سنان، تفویض در امور تکوین باشد نه در امور تشریع (چون محتمل است که مقصود از «فَوَضَّ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَعَمُّ يُجِلُّونَ...» تفویض در تشریع باشد، به قرینه ذیل حدیث).

دلیل سوم^۲

بعضی برای اثبات خالقیت ائمه علیهم السلام نسبت به عالم، استدلال کرده اند که مرحوم کلینی و غیر ایشان روایت کرده اند که: «إِنَّ النُّظْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي الرَّجِمِ، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا بَعْدَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، مَلَكََيْنِ خَلَاقَيْنِ فَخَلَقَا بِإِذْنِ اللَّهِ مَا يَأْمُرُهَا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى، شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ»^۳ همانا نطفه وقتی در رحم واقع شد، خداوند بعد از چهار ماه دو ملک خلاق (خلق کننده) به سوی آن می فرستد، پس آن دو ملک به اذن خداوند، خلق می کنند آنچه خداوند به آن دو امر می کند و می خواهد، از نریا ماده و از شقی یا سعید».

جواب: در ذیل دلیل قبلی (تفویض امر به ملک) که استدلال کرده اند، جواب آن داده شد و علاوه بر آن می گوئیم: این روایات به الفاظ متعددی وارد شده است:

۱. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «إِنَّ النُّظْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّجِمِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، وَتَكُونُ عِلْقَةً ثَلَاثِينَ يَوْمًا، وَتَكُونُ مُضْغَةً ثَلَاثِينَ يَوْمًا، وَتَكُونُ مُخْلَقَةً وَغَيْرَ مُخْلَقَةٍ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، فَإِذَا تَمَّتْ الْأَرْبَعَةُ أَشْهُرُ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهَا مَلَكََيْنِ خَلَاقَيْنِ، يُصَوِّرَانِهِ وَيَكْتُبَانِ رِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا»^۴ حاصل معنای حدیث

۱ - الکافی: ۴۴۱/۱، طبع اسلامی

۲ - یعنی دلیل سوم روایات و دلیل هفتم (از آیات و روایات).

۳ - الکافی: ۱۳/۶، طبع اسلامی حدیث ۳ و ۴ و ۶ و ۷، بَابُ بَدْءِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ وَتَقْلِبِهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ. قَالَ الْمُحَدِّثُ الْمَجْلِسِيُّ الْأَوَّلُ فِي رَوْضَةِ الْمُتَّقِينَ: ۵۵۳/۸: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا وَرَدَ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ مِنْ كِتَابَةِ السَّعَادَةِ وَالشَّقَاوَةِ يَرْجِعَانِ إِلَى الْعِلْمِ؛ لِأَنَّهُ تَعَالَى يَعْلَمُ عَوَاقِبَ الْأُمُورِ فَرُبَّ كَافِرٍ يَمُوتُ مُؤْمِنًا وَبِالْعَكْسِ، وَالْغَرَضُ مِنْهَا أَنْ لَا يَقْتَرِ الْمُؤْمِنُ بِإِيمَانِهِ وَيَسْأَلَ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى حَسَنَ الْعَاقِبَةِ...»

۴ - قرب الاسناد: ۲۵۳. در سوره حج آیه ۵ آمده: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا كُنْثَمٌ مِنْ رَبِّهِ مِنَ الْبَغْتِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخْلَقَةٍ وَغَيْرَ مُخْلَقَةٍ لِنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَنَقَرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى؛ ای گروه مردم! اگر شما در شک و شبهه هستید در امر

این است که: همانا نطفه سی روز در رحم قرار می‌گیرد و سی روز دیگر علقه (خون بسته) می‌شود و سی روز دیگر مُضْغَه (مانند گوشت کوبیده) می‌گردد، سی روز بعد، بعضی تمام و بعضی غیر تمام می‌شوند (اعم از این که تمامیت و عدم تمامیت آن به اعتبار اعضاء جنین باشد و یا به اعتبار زمانی که جنین باید در رحم قرار گیرد. یا معنایش این باشد: بعضی دارای شکل و خلقت می‌گردد و بعضی بدون شکل یا بعضی را در همان حال مضغه سقط می‌فرماید و بعضی را صورت انسانیت می‌دهد) وقتی چهار ماه تمام شد، خداوند دو ملک خلاق را می‌فرستد، صورت و شکل او را می‌کشند و روزی و مرگ و شقاوت و سعادت او را می‌نویسند.»

در این حدیث شریف، تصریح می‌فرماید که: آن دو ملک خلاق، او را صورت بندی می‌کنند (نه این که جوهر و جسم او را خلق کنند) و رزق و مرگ و شقاوت و سعادت او را می‌نویسند.

۲. نیز از آن حضرت روایت شده که فرمودند: «إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِذَا كَمَلَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ بَعَثَ اللَّهُ مَلَكََيْنِ خَلَائِقَيْنِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى؟ فَيُؤَمِّرَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ شَقِيبًا أَوْ سَعِيدًا؟ فَيُؤَمِّرَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا أَجَلُهُ وَ مَا رِزْقُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ حَالِهِ وَ عَدَدَ مِنْ ذَلِكَ أَشْيَاءَ وَ يَكْتُبَانِ الْمِيثَاقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ»^۱

بعث و نشور پس بدرستی که ما شما را خلق کردیم اولاً از خاک، سپس از نطفه، سپس از علقه (یک قطعه خون)، سپس از مضغه (گوشت جویده) مخلقه (صورت بندی تامه) و غیر مخلقه (ناقصه) تا این که مبین شود بر شما قدرت ما و قرار دهیم در رحم آنچه را که بخواهیم تا زمان معین). معنای (مُخْلَقَةٌ وَ غَيْرُ مُخْلَقَةٍ) شاید این باشد که: بعضی را در همان حال مضغه سقط می‌فرماید و بعضی را صورت انسانیت می‌دهد، یا بگو یعنی: جنین را به صورت کامل درآورد و اعضاء و جوارح او را به حد رشد کامل درآورد و اعضاء و جوارح او به حد رشد و کمال رسیده به دنیا بیاید و نیز بعض جنین را که مشیت اقتضاء کند اعضاء و جوارح او به حد رشد نرسیده ساقط می‌شود، و یا معنایش این باشد: بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل... و در حدیثی، معنای دیگری برای آن فرموده‌اند و آن را به عالم دَر تفسیر نموده‌اند.)

۱ - علقه: خون بسته است. و مضغه: شبیه گوشت کوبیده شده است.

۲ - کافی: ۶ / ۱۳. «وَ يَكْتُبَانِ الْمِيثَاقَ... كُنَايَةً عَنْ مَفْطُورِيَّتِهِ عَلَى خَلْقَةٍ قَابِلَةٍ لِلتَّوْحِيدِ وَ سَائِرِ الْمَعَارِفِ...»



خلاصه معنای حدیث این است که: همانا نطفه چهل روز در رحم قرار می‌گیرد، سپس چهل روز دیگر علقه (خون بسته) می‌گردد، سپس چهل روز دیگر مضغه (مانند گوشت کوبیده) می‌گردد، پس وقتی چهار ماه تمام شد، خداوند دو ملک خلاق را می‌فرستد، آن دو می‌گویند: خدایا! چه می‌آفرینی، یا ماده؟ خداوند دستور می‌دهد (که چه کنند). پس عرض می‌کنند: خدایا! شقی می‌آفرینی یا سعید؟ پس دستورشان می‌دهد، پس می‌گویند: خدایا! مقدار عمر و وقت مرگ و روزی و هر چیزی از حالش... را می‌پرسند، و برای شان اموری از آن‌ها را می‌شمارد، و آن دو ملک، میثاق (مفطوریتش بر خلقت توحید و...) را بین دو چشمش می‌نویسند.»

۳. از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: «يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكََيْنِ خَلَائِنِ يَخْلُقَانِ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ اللَّهُ فَيَقْتَحِمَانِ فِي بَطْنِ الْمَرْأَةِ فَيَصِلَانِ إِلَى الرَّحِمِ وَفِيهَا الرُّوحُ الْقَدِيمَةُ الْمَنْقُولَةُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ فَيَنْفَخَانِ فِيهَا رُوحَ الْحَيَاةِ وَالْبَقَاءِ وَيَسْقِيَانِ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَجَمِيعَ الْجَوَارِحِ وَجَمِيعَ مَا فِي الْبَطْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ يُوجِي اللَّهُ إِلَى الْمَلَكَائِنِ اكْتُبَا عَلَيْهِ قَضَائِي وَقَدَرِي وَنَافِذَ أَمْرِي»^۱ مفاد حدیث این است که: خداوند دو ملک خلاق را به سوی رحم می‌فرستد که در آن خلق می‌کنند آنچه را خدا بخواهد. پس داخل شکم زن می‌شوند از طریق دهانش، تا به رحم می‌رسند، پس در آن است روح قدیمه (یعنی روحی که قبل از خلق شدن جسد، آفریده شده) که از صلب مردان و رحم زنان نقل شده است. پس در آن روح زندگی و بقا می‌دمند و به اذن پروردگار، برای او چشم و گوش و اعضا و جوارح درست می‌کنند. پس خداوند به آن دو ملک وحی می‌فرماید: قضاء و قدر و مقدرات مرا بر او بنویسید.»

علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید: و الخلق المنسوب إلى الملكين بمعنى التقدير و

۱ - أي يدخلان من غير استرضاء واختيار لهما. (مرآت)

۲ - أي الروح المخلوقة في الزمان المتقدم قبل خلق جسده و كثيرا ما يطلق القديم على هذا المعنى في اللغة والعرف كما لا يخفى على من تتبع كتب اللغة و موارد الاستعمالات، والمراد بها النفس النباتية أو الحيوانية أو الانسانية... (مرآت)

التصوير والتخطيط كما هو معناه المعروف في اللغة؛^١ خلقی که در این حدیث به دو ملک نسبت داده شده، به معنای تقدیر (اندازه گیری) و تصویر و کشیدن شکل است چنان که این معنا در لغت معروف است.

۴. در کتاب شریف کافی در خبری صحیح از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «إِذَا وَقَعَتِ النَّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ اسْتَقَرَّتْ فِيهَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَنْبَعَثُ اللَّهُ مَلَكََيْنِ خَلَاقَيْنِ فَيَقَالُ لَهُمَا اخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللَّهُ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى صَوْرًا وَ اكْتُبَا أَجَلَهُ وَ رِزْقَهُ وَ مَنِيَّتَهُ^٢...^٣ چون نطفه چهل روز در رحم قرار گرفت و چهل روز دیگر علقه (خون بسته) شد و بعد از چهل روز مضغه (مانند گوشت کوبیده) گشت، خداوند دو ملک خلاق را می فرستد که به آنان گفته می شود: خلق کنید آنچه را خداوند بخواهد، نریا ماده، صورت او را بکشید و اجل و روزی و مرگ او را بنویسید.»

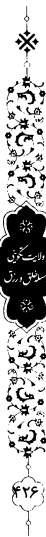
و با آنچه در شبمه قبل (فَوْضُ الْأَمْرِ إِلَى مَلِكٍ) ذکر شد، معنای «خلاقین» در این احادیث هم روشن شد، که ملک کارش خلق و ابداع نیست بلکه نهایت چیزی که می شود بیان کرد این است که: ملک به اذن پروردگار، تصرف در موجود می کند، و اموری مانند: صورت بندی، و نفخ و تقدیر و اندازه گیری و نوشتن اجل مرگ و رزق و... را انجام می دهد.

اگر از این هم ترقی کنیم می گوئیم: کار ملک نوشتن اجل و ارزاق و سعادت و شقاوت و درست کردن دست و پا و صورت و چشم و اعضاء و جوارح جنین است، آن هم از ماده ای که خداوند متعال خلق نموده است، نه ایجاد و ابداع دست و پا و... چنان که واضح است. پس به استناد این حدیث نمی شود خالق بودن ائمه علیهم السلام را نسبت به مخلوقات از زمین و آسمان و بقیه کائنات استفاده کنیم، و بگوئیم: چنان که ملائکه خلاق...، را خالق و موجد می دانیم، شأن ائمه علیهم السلام به مراتب از آن ها بیشتر است. چون این ملائکه هم مثل حضرت عیسی علیه السلام خلق

۱ - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ۲۷/۲۱. «التخطيط» أي الشكل الحاصل بإحاطة الحدود والخطوط. و در لغت آمده: تعیین مرزها، وضع پروژه های عمرانی و آبادی برای راهها و شهرها.

۲ - المنية - بفتح الميم و تشديد المثناة التحتانية -: الموت.

۳ - الكافي: ۱۶/۶ طبع اسلاميه.



تقدیر و تصویر و شکل و شمایل و اندازه گیری نموده اند. و استفاده کردن خلق
ایجاد و ابداعی (و خلق لا من شیء) از عنوان «یخلقان» و «ینفخان» در این
روایات، دلیل بر عدم تأمل و عدم توجه به این احادیث است.

دلیل چهارم^۱

بعضی برای اثبات خالقیت ائمه علیهم السلام نسبت به عالم (آسمان و زمین و ما
بینهما) استدلال کردند به این روایت از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «خَلَقَ اللَّهُ
الْمُشِیَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمُشِیَّةِ»^۲ خداوند مشیت (و خواست) خود را به
خود آن آفرید (یعنی بدون آن که چیزی در خلقت آن واسطه باشد) بعد از آن،
چیزها را به مشیت آفرید. و ائمه علیهم السلام همان مشیت الله هستند.

جواب این است که: شیخ صدوق رحمته الله به سندش از امام صادق علیه السلام
روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الأشياء
بالمشیة»^۳ همه اشیاء به مشیت خلق شدند، و مشیت به مشیت دیگری (جز
ذات حق تعالی) بستگی ندارد. (تا موجب تسلسل شود) و به عبارت دیگر:
همه اشیاء به سبب مشیت خلق شده اند، ولی خود مشیت، فعل الله است که
همه اشیاء به این فعل الله تحقق پیدا کردند.»

توضیح معنای مشیت و جواب شبهات

توضیح حدیث فوق این است که: خداوند اعمال قدرت را به اعمال قدرت
دیگری ایجاد نمی کند که تسلسل لازم آید، (و می توان گفت: خداوند ایجاد را
به ایجاد دیگری موجود نمی کند)، بلی اشیاء به این اعمال قدرت (و ایجاد)
موجود می شوند. و خداوند خلق (به معنای مخلوق) را به نفس خلق (و ایجاد
کردن) انجام می دهد و اشیاء را با خلق کردن محقق می سازد. پس خود مشیت
به معنای ابداع است چنان که امام رضا علیه السلام فرمودند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ الْإِبْدَاعَ وَ
الْمُشِیَّةَ وَالْإِزَادَةَ مَعْنَاهَا وَاحِدٌ وَأَسْمَاءُهَا ثَلَاثَةٌ»^۴ و بدان که ابداع و مشیت و اراده

۱ - یعنی دلیل چهارم روایات و دلیل هشتم (از آیات و روایات).

۲ - التوحید: ۱۴۸

۳. التوحید: ۱۴۷، حدیث ۱۹، باب صفات الذات و صفات الأفعال، بحار الأنوار: ۵۴/۵۶.

۴. التوحید: ۲۳۶.

معنی هر سه، یکی است و نام های این ها، سه تا است.»

و آن (مشیت) هم یکی از مخلوقات خداوند است، اما نه از جواهر خارجی، مثلاً وقتی خداوند متعال این درخت را خلق می کند، در واقع این درخت مخلوق خداوند است، و خود «خلق» هم فعل و خلق خداست که خداوند ایجادش نموده است. وقتی شیشه ای را می شکم، هم فعل شکستن را ایجاد می کنم و هم شکسته شدن (یعنی شیشه ای که شکسته شده) اثر همین فعل (شکستن) است. در این جا دو چیز هست، ولی «مشیت» به معنای مصدری و فعلی است. پس آن مخلوق (یا بگو خلق) خداست که زمان و مکان و کیفیت و کمیت دارد، اما نه این که در ترازو قرار بگیرد و وزن شود. مکان آن؛ در این اطاق شیشه را شکستم. زمان آن؛ در این لحظه شکستم نه ساعت قبل. کیفیت آن؛ شکستن است نه خوردن. کمیت آن؛ یک شکستن است و یک ساعت... همه این ها را دارا می باشد، ولی از سنخ افعال است و مخلوق خداوند است. شیخ بزرگوار صدوق رحمته الله علیه و بسیاری از علما این حدیث را، به نحوی که گفته شد معنا کرده اند. شیخ صدوق رحمته الله علیه در ذیل این حدیث نوشتند: «... و لیست الإزادة والمشيئة والرضا والغضب و ما يشبه ذلك من صفات الأفعال بمثابة صفات الذات؛ لأنه لا يجوز أن يقال: لم يزل الله مريدا شائيا كما يجوز أن يقال: لم يزل الله قادرا عالما؛ و ارادة ومشيت و رضا و غضب و آنچه به این ها شباهت دارد از صفات افعال، به مثابه صفات ذات و مانند آن ها نیست؛ زیرا که جائز نباشد که گفته شود: خدا همیشه (اراده و مشیت داشته و) مرید و خواهان بوده، چنان که جائز است که گفته شود: خدا همیشه قادر و عالم بوده.»

نیز شیخ صدوق رحمته الله علیه به سندش از امام صادق عليه السلام روایت نموده که آن

۱. شاید فرمایش حضرت رضا عليه السلام: «لَا وَقْتُ لَهَا أَكْثَرُ مِنْ قَدَرِ مَا يَخْتَا جُ إِلَهِهِ» (التوحيد: ۴۳۳) به همین مطلب اشاره داشته باشد. باری، «ایجاد» (مثل زدن، خوردن، گفتن) به معنای مصدری است، «موجود» مفعولش می باشد، یعنی چیزی که محقق شده است و لو آن معنی مصدری را هم موجودش می کنیم. من که «زدن» را ایجاد می کنم، «زدن» موجود می شود. ایجاد یک امر حقیقی است اما به معنای مصدری و فعلی است (نه یک جسم خارجی مثل حجر و شجر) و زمان و مکان و کم و کیف دارد. خلاصه این که، زدن، گفتن، خوردن یک فعلی است که وجود دارد و من موجودش می کنم.
۲. التوحيد: ۱۴۸.



حضرت فرمودند: «خلق الله المشية قبل الأشياء، ثم خلق الأشياء بالمشية»^۱ خداوند مشیت را قبل از اشیاء خلق نموده و اشیاء را به مشیت خلق کرد.

این حدیث هم مانند حدیث قبل است و فقط در یک عبارت تفاوت دارد و آن «خلق الله المشية قبل الأشياء» است. اگر مشیت به معنای اعمال قدرت باشد، مرتبه اش قبل از اشیاء خواهد بود، و مخفی نماند که مشیت قبل از اشیاء به تقدّم و قبلیت رتبی است.

حاصل آن که: خداوند همه چیز را به مشیت و اراده اش آفریده است، ولی خود اراده و مشیت به نفس خودش خلق شده است و به اراده دیگر مربوط نیست.^۲ بعضی در توضیح این روایت گفته اند: مشیت، آن وجود منبسط است، یعنی اولین مخلوق و اولین جلوه و تجلّی است. سپس بقیه اشیاء به وسیله او به وجود آمدند.

این معنا بر مبنای عرفا و فلاسفه است که مرحوم آیه الله خوئی رحمته الله علیه از استادشان، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نقل کرده اند و بعد فرمودند: این مطالب مبتنی بر قاعده الواحد و میانی دیگری است که به نظر ما باطل و نادرست است و سپس به تفصیل از آن جواب داده اند.^۳

در پاورقی توحید شیخ صدوق رحمته الله علیه که متعلق به صاحب توضیح المراد است. در توضیح این حدیث چنین گفته است که: مراد از مشیت همان تجلّی اول است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، و بعد همه به طفیل ایشان خلق شده است. و می نویسد: وأظهر التفاسير أن المشيئة هو أول ما تجلّى منه تعالى الذي كان واسطة بينه وبين الأشياء، وقد سمى ذلك في لسان الاخبار باسماء منها النور المحمدي صلي الله عليه وآله ومنها العقل ومنها الظل ومنها الماء ومنها غير ذلك، و إطلاق كل منها عليها باعتبار، وعلى هذا فالمشيئة من الله تعالى غير ارادته...^۴ یعنی

۱. التوحيد: ۳۳۹.

۲. از باب تقریب به ذهن می گوئیم: مثلاً انسان مختار است و با این اختیارش انتخاب می کند. اراده می کند که این کار را انجام دهد و آن کار را انجام ندهد. در این جا، اراده مبتنی بر اختیار است، اما خود اختیار به اختیار دیگر نیست بلکه خداوند انسان را مختار آفرید؛ زیرا اگر اختیار هم معلول چیزی باشد، خلف فرض است و اختیار نخواهد بود.

۳. محاضرات في اصول الفقه: ۲/ ۳۹-۴۳.

۴. التوحيد، پاورقی السيد هاشم حسینی تهرانی: ۱۴۸.

روشن ترین تفاسیر در معنای مشیت این است که: مشیت، اول چیزی است که از خداوند متعال تجلی کرده، و واسطه بین خداوند و بین اشیاء است. و در زبان اخبار به اسم هایی نامیده شده، از جمله آن ها: نور محمدی ﷺ و عقل و ظلّ و ماء و غیر این هاست، و اطلاق هر یک از آن ها بر مشیت به اعتباری است، و بنا بر این پس مشیت خداوند غیر از اراده اش است...»

و در ذیل حدیث امام رضا علیه السلام که به عمران صابی می فرماید: «يَا عِمْرَانُ أَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَغْلَمَ أَنَّ الْوَاحِدَ لَيْسَ يُوصَفُ بِضَمِيرٍ وَ لَيْسَ يُقَالُ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ فِعْلٍ وَ عَمَلٍ وَ صُنْعٍ... ای عمران! آیا چنان نیست که سزاوار باشد که تو این را بدانی که (خدای) واحد به ضمیر (و اندیشه) وصف نمی شود و چنان نیست که از برایش بیشتر از فعل و عمل و صنعی گفته شود.»

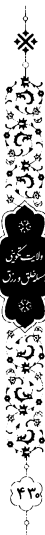
می نویسد: هذا لدفع دخل مقدّر هو: آنه لو كان واحدا ليس فيه جهة و جهة فكيف يصدر منه الكثير، فاجاب عليه: بأن الصادر منه ليس بالواحد و هو فيضه الساري في الماهيات و ليس يتصور منه جهات و اجزاء كما في الممكنات؛ یعنی این کلام حضرت برای جواب از سؤال و اشکال مقدّر است و آن این است که: اگر خداوند واحد است که هیچ جهت کثرتی در او نیست، پس چگونه از او کثیر و متعدّد صادر شد؟ امام علیه السلام جواب دادند: صادر از خداوند جز واحد نیست و آن همان فیض ساری او در ماهیات است، و از او جهات و اجزاء تصوّر نمی شود چنان که در ممکنات متصوّر است.»

در کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» بعد از ذکر این حدیث شریف می نویسد: «مگر نمی دانی که خدایی که واحد و بسیط محض است... بیش از یک فعل و صنع و عمل برای او نیست» این مطلب آیا چیزی جز قاعده «الواحد» است؟ روایت به صراحت می گوید: که واحد بیش از یک فعل و عمل ندارد..... همان فیض ازل و ابد است. یک فیض منبسط و واحدی که ماضی و حال و ابدیت و آینده و همه تفصیل مخلوقات در متن اوست.^۲

۱ - التوحید: ۴۳۲.

۲. التوحید، پاورقی: ۴۳۳، تعلیقه از سید هاشم حسینی طهرانی.

۳ - منزلت عقل در هندسه معرفت دینی: ۲۱۶، جواد آملی.



در جواب می‌گوییم: با مراجعه به قبل و بعد این حدیث شریف، معنایش واضح می‌شود، و روایت در بیان فرق بین اراده خداوند متعال و اراده خلق است که اراده خلق «الضمیر و ما یبدو له بعد ذلك من الفعل» ضمیر و میل و شوق و حالت نفسانیه است، ولی اراده حق تعالی بیش از فعل نیست و ضمیر و تصور و... در آن نیست. واقعاً چگونه انس ذهنی و اعتقاد به مبانی نادرست، در معنا و برداشت از حدیث تأثیر می‌گذارد و معنای واضح و روشن را این چنین تحریف می‌کند؟ علاوه بر این که این معنا - یعنی وحدت وجود و عینیت خدا با خلق و قاعده الواحد - ربطی به حدیث نداشته و بلکه با محکّمات و مسلّمات وحی در تنافی و تعافت روشن است.^۱

۱ - علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار: ۱۹۷/۳ می‌فرماید: «قوله لا من شيء ولا كيف أي لا من مادة ولا من شبه ومثال وتصور و خیال تمثّل فیہ کیفیت الخلق ثم خلق علی مثال ذلك كما فی المخلوقین قوله لا من شيء ثانیاً: ولا كيف أي ليس لخلقه وإيجاده كيفية كما فی المخلوقین من حركة ومزاولة عمل فكما أنه لا كيف لذاته لا كيف لإيجاده وإذا وصف خلقه وإيجاده بالكيف فهو يرجع إلى كيفية مخلوقه فإذا قيل كيف خلق الأشياء فالمعنى الصحيح له كيف مخلوقاته لأنه كيف كان فعله وإيجاده وإليه أشار عليه السلام بقوله: وإنما الكيف بكيفية المخلوق ثم علل ذلك بأن هذه صفات المحدثين وهو الأول لا بد له ولا شبه فكيف يتصف بها... ملا صالح مازندرانی در شرح کافی: ۴۷/۴ می‌فرماید: «(وإن كل صانع شيء فمن شيء صنع والله الخالق اللطيف الجليل خلق وصنع لا من شيء) أشار بذلك إلى الفرق بين الصانع الحادث الناقص في حد ذاته وبين الصانع القديم الكامل في مرتبة ذاته الحقّة القدوسیّة بأنّ الأوّل كما هو نفسه زمانی و مادّی و مدّی و آلی كذلك فعله وصنعه زمانی و مادّی و مدّی و آلی لاستحالة أن يفعل هو بلا علاج ولا مزاولة ولا أداة ولا آلة ولا مادة ولا مدّة شیئا، وأمّا الثاني فكما أنّ ذاته الحقّة منزّهة عن جميع النقایص والافتقار كذلك صنعه للمجموعات المادیّة وفعله للمخلوقات المدّیّة منزّه عن النقص والافتقار إلى العلاج والأداة والآلة والمادّة والمدّة سبحانه من إذا أراد شیئا یقول له كن فیکون.» حقیر گوید: ممکن است گفته شود: فعل خداوند تعالی را نمی‌فهمیم (فعل از آن جهت که از خداوند متعال صادر می‌شود و به معنای مصدری است، نه فعل به معنای اسم مصدری که همان شیء خارجی است). بلی، فعل او حادث و مخلوق و زمانی است؛ (چون زمان به محض فعل او پیدا و شروع می‌شود) و غیر از فعل مخلوق است، اما این که او چه کاری می‌کند و ایجاد و إحداثش چگونه است و چه طور است، نمی‌دانیم. این فعل (به معنای مصدری) در عین این که حادث و مسبوق به عدم است و زمان دارد، اما نمی‌فهمیم چگونه است؟ مثلاً «زدن» من که معنای مصدری است، معلوم است چگونه است. اما زدن خداوند چگونه است (با این که حادث و زمانی و مخلوق و غیر خدا است، می‌شود گفت: نمی‌دانیم چگونه است؟ بلی، اثرش را می‌دانیم. و این ضرری هم به بحث ما نمی‌زند.

قاضی سعید قمی می‌گوید: «فَعَلَ» لابد است حادث باشد، اما آن «فَعَلَ» نسبت به خداوند چگونه است نمی‌دانیم. بلی معنای اسم مصدری را می‌فهمیم. و معنای «فَعَلَ» در مخلوق را می‌فهمیم. باری، ولو ما احداث و ابداع و ایجاد خداوند متعال را نفهمیم (و اگر کیف هم داشته باشد آن را نفهمیم) ولی می‌فهمیم که کاری انجام گرفت و لو چگونگی آن کار را نفهمیم. و آن کار، غیر از آن شیء خارجی است که به سبب آن کار در خارج محقق شد. به بیان روشن تر می‌گوییم: ذات خداوند اجزاء و زمان و مکان و... ندارد و مثل ما نیست که در فاعلیتش کیفیت داشته باشد؛ چون کیفیت «صنعت کار» یک جوری است و کیفیت «درخت کار» یک طوری است، اما خداوند در فاعلیتش (از احیاء موتی و ارسال ریح و انزال مطر) کیفیت ندارد و این امور برای ذات او کیفیت خاصی ایجاد نمی‌کند، نه این که فعل خداوند کیف نداشته باشد، چون آنچه در خارج محقق شده دارای کیفیت است (یعنی: در مورد خدای متعال می‌گوییم: فاعل کیف ندارد، اما فعلش کیف دارد). و چون من مخلوق، ذاتم متجزی است، نوشتن من غیر از بنایی کردن من و غیر از نقاشی نمودن من است، خود این فعل‌ها کیفیت خاص خودش را دارد و خود فاعل هم کیفیت دارد؛ چون آن کسی که دارد بنایی می‌کند با آن کسی که دارد صنعت گری می‌کند و آن کسی که دارد نقاشی می‌کند، کیفیت و حالات شان فرق می‌کند. اما ذات خداوند چون متجزی نیست، فعل انزال مطر و فعل ارسال ریح و... هر کدام کیفیت ندارد؛ چون ذات خداوند کیفیت ندارد: «لَأَنَّ الْكَيْفَ مِنَ الْأَوْصَافِ الْحَادِثَةِ الَّتِي لَا يَتَصَفَّ بِهَا غَيْرُ الْحَادِثِ» اگر چه هر یک از مطر، ریح، شجر، حجر... که در خارج تحقق دارند، دارای کیفیت هستند.

باری، در خداوند، فاعلیت او، کیفیت ندارد؛ چون ذات او کیفیت ندارد؛ ولی در فاعلیت مخلوقات و ما انسان‌ها، کیفیت داریم؛ و فعل خوردن ما کیفیتی است غیر از فعل خوابیدن، و فعل خوابیدن غیر از نقاشی کشیدن است. اما فعل حق تعالی (من حیث الفاعل و از حیث ذات خداوند کیفیت ندارد و مثل ذات صنعت گر و بنا نیست که دو کیفیت مختلف دارند و اما) از حیث حقیقت خارجی کیفیت دارد، جابجا کردن ابرها غیر از ارسال ریح است و این فعل‌ها در خارج کیفیت شان با هم فرق دارند، چه بلاواسطه خداوند جابجا کند و چه غیر خداوند. در توحید شیخ صدوق رحمته الله صفحه: ۲۶۴ در ضمن روایت مفصلی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمودند: «كَمَا أَيْتَسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشَبِّهُهُ، كَذَلِكَ لَا يُشَبِّهُهُ فِعْلُهُ تَبَازُكٌ وَ تَعَالَى شَيْنًا مِنْ أَفْعَالِ النَّبَشِ...» چون خالق هیچ شباهتی به مخلوق ندارد، افعال خالق نیز شباهت به افعال مخلوق ندارد، کلام خالق فعل خالق است و کلام مخلوق فعل مخلوق، از این جهت، کلام خالق هیچ به کلام مخلوق شبیه نیست، پس کلام خالق را به کلام مخلوق تشبیه نکن، که در ضلالت و گمراهی واقع خواهی شد.

و شاید یکی از توجیهات کلام فلاسفه و اتباع آن‌ها در این مقام، این باشد که مقصود در این گونه از عبارات: «لا کیف لفعله کما لا کیف له» اشاره به اندکاک خلق در خالق و مرتبه لا فکری - که عقل و فکری در آنجا کار نمی‌کند - باشد، یعنی من که متجزی و مقداری هستم چگونه با ذات خداوند یکی می‌شوم؟ چگونه خدایی که جسم و جوهر و عرض نیست و زمان و مکان و جهت و... ندارد و قابل توهم و تصور و ادراک نیست و در مدرکات ما نمی‌گنجد، خودش را در عالم دز به من نشان





مخفی نماند: در اخبار و روایات، مشیت به معنای اراده و یا مقدمه آن آمده است؛^۱ ولی به معنای «ائمه علیهم السلام» نیامده است.

چگونه مشیت در این روایات به معنای ائمه علیهم السلام باشد با این که در این روایات، مشیت به معنای اراده و یا معنای قریب به آن آمده است. علاوه بر این که فرمودند: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَّةٌ لِشَيْئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۲ قلوب ما جایگاه و ظرف هایی برای مشیت و خواست خداوند هستند (و درون این دل ها جز خواست خداوند وجود ندارد و خواسته های ما همه رنگ الهی دارد)، وقتی خداوند چیزی را بخواهد، ما هم می خواهیم. و خداوند (در قرآن کریم) می فرماید: و شما هیچ چیز را نمی خواهید و اراده نمی کنید مگر این که خدا بخواهد و اراده کند» و یا «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُنْضِي حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّي إِرَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِيئَةِ اللَّهِ»^۳ (ظاهر اِمعنائش این باشد که:) سلام بر شما ای حافظ سِرّ خداوند، و اجرا کننده (و تحقق دهنده) حکم خدا، و آشکار (و روشن و ظاهر) کننده اراده خدا، و محلّ خواست و مشیت خداوند.»

داده و من او را عیاناً مشاهده کردم؟! در جواب همه این سؤالات می گویند: فعل الله است و فعل خدا کیف ندارد، و این گفتنی نیست و بیان کردنی نیست. و اگر از این مرحله بیشتر ترقی کرده باشند! می گویند: جز «وجود» چیزی نداریم و لا مؤثر فی الوجود إلا الله که خودش وجود است، و می گویند: ما حقیقت وجود را بلا تعین می یابیم و تعینات از بین می رود و در آنجا من و تویی نیست و کیفیت وجود ندارد و ماهیات ممکنه منکد در ذات ربوبی هستند و فعل در فاعل منکد است. و اصل و اساس فلسفه یک کلمه است و آن را به عبارات مختلفه نوشته و چاپ کرده و بر او می نازند و می بالند و آن را معرفت غلیا می دانند و آن این است که: «وجود» از اوّل تا آخر یک خمیر مجسمه سازی بی نهایت است و جز تطوّر او چیز دیگری نیست و از این اعتقاد با عبارات مختلف تعبیر می کنند، گاهی به اسم «تشکیک در وجود»، و گاهی به «وجود ربّی» و گاهی به «وحدت وجود» و گاهی به «اتحاد عقل و عاقل و معقول»، و گاهی به «برهان صدیقین» و گاهی به «برهان وجوب و امکان» و... که هیچ اثر و بویی از خالق و مخلوق و صانع و مصنوع و قادر و فاعل مختار و مرید و... در او نیست، فافهم.

۱ - در کتاب عدل در بحث «افعال العباد» معنای مشیت را مفصل توضیح دادیم.

۲ - الإنسان: ۲۰، التکویر: ۲۹.

۳ - الغیبة (للطوسی) کتاب الغیبة للحجة: ۲۴۷.

۴ - المزار الکبیر لابن مشهدی: ۳۰۴.

اگر ائمه علیهم السلام به معنای مشیت باشند، دیگر ظرف مشیت نخواهند بود و اتحاد ظرف و مظهر و بطلانش بدیهی است. علاوه بر این که مشیت، «خلق» به معنای مصدری است نه خلق به معنای اسم مصدری تا جوهر و عرض خارجی باشد. بنا بر این، چگونه با این مقدمه دور از ذهن و ارتکاز، خالقیت ائمه علیهم السلام را نتیجه می‌گیرند. با این که روایات بسیاری که در نفی خالقیت^۱ غیر خداوند ذکر شده، در دفع این شبهه کافی است.

سوال دیگر این است که: فاعلیت خداوند نسبت به خود ائمه علیهم السلام و هم چنین نسبت به اشیاء دیگر فاعلیت بالذات نیست که از ذاتش عطا بفرماید که آن همان تولّد و صدور و ترشّح است، بلکه فاعلیت خداوند بالإرادة و المشیة است. پس خود ائمه علیهم السلام به مشیت و اراده پروردگار موجود شدند، بنا بر این، چگونه خودشان نفس اراده و مشیت باشند؟ و هر کس به روایت امام رضا علیه السلام در بحث با سلیمان مروزی^۲ مراجعه و تأمل نماید، به وضوح بطلان این نظر را خواهد فهمید.

تنبیه

بعضی می‌خواهند از این حدیث «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»^۳ قلوب ما جایگاه و ظرف‌هایی برای مشیت و خواست خداوند هستند، وقتی خداوند چیزی را بخواهد، ما هم می‌خواهیم»، استفاده کند که ائمه علیهم السلام خالق و رازق هستند؛ زیرا آن‌ها محلّ و ظرف خواست و مشیت خداوند هستند و خداوند متعال هر امری از امور را اراده فرموده و مشیتش به آن تعلّق گرفته، از جانب آن‌ها جاری شده و تحقق پیدا کرده است. که از جمله آن امور، موضوع خلق و رزق است.

با توجه به عبارات قبل این حدیث^۴ و آنچه در معنای «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيشَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيشَةِ»^۵ گفته شد، جواب این شبهه واضح می‌شود.

۱ - به معنایی که محلّ بحث است و توضیح آن داده شد.

۲ - التوحید: ۴۴۵ - ۴۵۴، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱/ ۱۸۹.

۳ - الغيبة (للطوسی) کتاب الغیبة للحجة: ۲۴۷.

۴ - حیث قال: وَ جِئْتُ تَسْأَلُهُ عَنْ مَقَالَةِ الْمُفَوَّضَةِ كَذَبُوا بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَسْأَلُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...

۵ - الکافی: ۱/ ۱۱۰ طبع اسلامیة.



نیز در بصائر الدرجات از ابی الحسن الثالث علیه السلام روایت شده که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأُمَّةِ مَوْزِعًا لِرَادَّتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ همانا خداوند قلب های ائمه علیهم السلام را محلّ اراده و خواستش قرار داده، وقتی خداوند چیزی را بخواهد، آن ها هم می خواهند. و این فرمایش خداوند (در قرآن کریم) است: و شما هیچ چیز را نمی خواهید و اراده نمی کنید مگر این که خدا بخواهد و اراده کند»

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى (وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) قَالَ لِأَنَّ الْمَشِيَّةَ إِلَيْهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا إِلَى النَّاسِ؛ ابوبصیر روایت کرده از امام صادق علیه السلام که به آن حضرت از فرمایش خداوند متعال: «و شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد» سؤال کردم، حضرت فرمودند: چون مشیت و خواست (که در مردم خلق شده و مردم صاحب مشیت شدند، و یا مشیت مستقلّ که چیزی نتواند مانع آن شود) همانا به سوی خداوند تبارک و تعالی است نه به سوی مردم.»

علامه مجلسی رحمته الله بعد از این دو حدیث فرمودند: لعلّ المراد أنّ المشية إنّما هي مما خلقها الله في العبد وجعله شائيا فلا يشاؤون إلا بعد أن جعلهم الله بحيث يقدرّون على المشية أو أنّ المشية المستقلة التي لا يعارضها شيء إنّما هي لله تعالى و أما مشية العباد فهي مشوبة بالعجز يمكن أن يصرفهم الله تعالى عنها إذا شاء فهم لا يشاءون إلا بعد أن يهيئ الله لهم أسباب الفعل و لم يصرفهم عن مشيتهم. فالمعنى: أنّ المشية المستقلة إليه تعالى أو أنّ أسباب المشية و نفوذها بقدرته تعالى؛ شاید مراد این باشد که: به درستی که مشیت، همانی است که خداوند در بنده، خلق نموده و او را خواهنده (و صاحب مشیت) قرار داد، پس بندگان نمی خواهند (و مشیت شان به چیزی تعلق نمی گیرد) مگر بعد از این که خداوند آن ها را به نحوی قرار داده که قادر بر مشیت (و خواستن) باشند، یا مقصود این است که: مشیت مستقلّه ای است که هیچ چیزی با آن معارضه نمی کند، همانا آن مشیتی است که برای خداست، و اما مشیت بندگان، مخلوط با عجز است که ممکن است خداوند آن را - زمانی که بخواهد - از آن ها برگرداند و منصرف کند،

پس بندگان نمی خواهند مگر بعد از این که خداوند اسباب آن فعل را برای شان آماده نموده، و آن ها را از مشیت و خواست شان منصرف نکرده و بر نگردانیده است، پس معنی حدیث این است که: مشیت مستقله به سوی خداوند است یا این که اسباب مشیت و نفوذ آن به قدرت خداوند متعال است.»

و نیز فرمودند: «و فی الآیة وجه آخر ذکر فی الخبر السابق و حاصله: أنَّ الله تعالی بعد أن أكمل أولیاءه و حجه علیه السلام لا یشاءون شیئا إلا بعد أن یلهمهم الله تعالی و یلی المشیة فی قلوبهم فهو المتصرف فی قلوبهم و أبدانهم و المسدّد لهم فی جمیع أحوالهم فالآیة خاصّة غیر عامّة؛ یعنی در آیه «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» وجه دیگری هست که در روایت قبلی ذکر نموده، و حاصلش این است که: خداوند بعد از این که اولیاء و حجت هایش علیهم السلام را کامل کرد، آن ها، هیچ چیز را نمی خواهند مگر بعد از این که خدای متعال به آن ها الهام فرماید و مشیت (و خواست) را در قلوب شان القاء نماید، پس خداوند متعال است که در قلوب و ابدان آن ها تصرف نموده و در تمام حالات شان آن ها را تقویت و تسدید (و موقّق و مستحکم) نموده، پس آیه شریفه مختصّ به آن ها است، و عمومیتی نسبت به دیگران ندارد.» و مرحوم طبرسی فرمودند: فیہ «أقوال: أحدها: أنَّ معناها: و ما تشاءون الاستقامة إلا أن یشاء الله ذلك من قبل حیث خلقکم لها و کلفکم بها فشیئته تعالی بین یدی مشیتکم. و ثانیها: أنَّه خطاب للکفار و المراد لا تشاءون الإسلام إلا أن یشاء الله أن یجبرکم علیه و یلجنکم الیه و لکنّه لا یفعل لأنّه یرید منکم أن تؤمنوا اختیاراً لتستحقّوا الثواب. و ثالثها: أنَّ المراد و ما تشاءون إلا أن یشاء الله أن یلطف لکم فی الاستقامة، لما فی الکلام من معنی النعمة»^۴

۱ - التّشید: عناية إلهیة تقوم إرادة العبد و حرکاته نحو الغرض المطلوب له؛ لیهجم إلیه فی أسرع مدّة.

۲ - بحار الانوار: ۱۱۵/۵.

۳ - مقصود آیه شریفه: «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» است، یعنی: و نمی خواهید مگر این که بخواهد خدایی که پروردگار عالمیان است.

۴ - مجمع البیان: ۱۰/۶۷۸. و قال الشیخ الطوسی رحمته الله فی التبیان: و قوله: «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» أی و لیس یشاءون شیئا من العمل بطاعته و بما یرضاه و یوصلکم إلی ثوابه إلا و الله یشاؤه و یریده، لانه یرید من عباده أن یطیعوه، و لیس المراد أن یشاء کل ما یشاؤه العبد من المعاصی و المباحات، لان الحکیم لا یجوز أن یرید القبائح و لا المباح، لان ذلك صفة نقص و تعالی الله عن



در آیه چند قول است: (۱) جبائی گوید: یعنی نمی خواهید استقامت بر حق را مگر این که خداوند این را از پیش خواسته باشد از جهتی که خدا شما را آفریده برای آن و تکلیف کرده شما را به آن، پس مشیت او در مقابل و برابر مشیت و خواست شماست. (۲) ابی مسلم گوید: این خطاب به کفار است. و مقصود این است که: شما اسلام را نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد، و شما را بر آن مجبور نموده و ناچار به آن نماید. و لکن خداوند این کار را نمی کند؛ برای این که خدا اراده نموده که شما در حال اختیار ایمان آورید تا مستحق ثواب شوید (و اراده نکرده که شما را بر آن تحمیل کند). (۳) این که مقصود این باشد: و شما (اسلام را) نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد در استقامت به شما لطف و محبت مخصوص نماید، برای آنچه در کلام است از معنای نعمت. «

پس این روایت «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِّمَشِيئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ سَبَّحْنَا» و امثال آن در مقام بیان عظمت و جلالت آل الله می باشند که آن ها اراده و مشیت و خواهشی جز آنچه خداوند متعال دارد، ندارند.

و نیز استدلال به حدیث: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْتَبُطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ وَ الصَّادِرُ عَمَّا فَضَّلَ^۲ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ^۳» اراده حق تعالی در تقدیر امور بر شما فرود می آید، و از بیوت شما صادر می گردد، تفصیل احکام عباد از بیوت شما صادر می گردد. «هم برای اثبات خالقیت و رازقیت ائمه علیهم السلام، و جیه به نظر نمی رسد؛ زیرا این گونه روایات هم بیانگر این است که مقادیر امور و تقدیرات

ذلك و قد قال الله تعالى: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ» و المعصية و الكفر من أعظم العسر، فكيف يكون الله تعالى شائيا له؟ و هل ذلك إلتناقض ظاهر؟ انتهى.

۱ - الغيبة (للطوسي): ۲۴۷.

۲ - قوله: «و الصادر عفاً فضلاً؛ تفصیل احکام شرع از خانه های آن ها صادر می شود». کذا فی عامة نسخ الكافي و التهذيب و هو مبتدأ و خبره مقدر بقرينة ما سبق ای يصدر من بيوتكم. و في بعض النسخ من كتب الاخبار «و الصادق» بالقاف و لا يختلف التقدير و يمكن ان يقرأ «فصل» على بناء المعلوم و المجهول من باب التفصيل و المجرد. و الحاصل ان احكام العباد و ما بين منها او ما يفصل بينهم في قضاياهم او ما يميز به بين الحق و الباطل او ما خرج من الوحي منها يؤخذ منكم فان الصادر عن الماء هو الذي يرد الماء فيأخذ منه حاجته و يرجع فإذا كان علم ما فضل من احكام العباد في بيوتهم فالصادر عنه لا بد أن يصدر من بيوتهم و لا يبعد أن يكون الواو في قوله: «و الصادر» زيد من النسخ فيكون فاعل يصدر و لا يحتاج الى تقدير. (المجلسي رحمته الله) كذا في هامش المطبوع.

۳ - کافی: ۵۷۷.

آن‌ها - به جمت تعظیم و تکریم آن‌ها - به سوی اهل بیت علیهم‌السلام نازل می‌شود. و عجیب این است که در یک حدیث هم اثبات وعاء مشیت و هم نفی مقاله مفوضه (که قائل به خالقیت و رازقیت ائمه علیهم‌السلام بودند) گردیده است که این خود قرینه است بر این که استفاده خالقیت و رازقیت ائمه علیهم‌السلام از «وعاء مشیت» بودن آن‌ها غلط است. چنان که امام عسکری علیه‌السلام فرمودند: «وَجِئْتُ نَسْأَلُهُ عَنْ مَقَالَةِ الْمُفَوَّضَةِ كَذَبُوا بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ثُمَّ رَجَعَ السِّرُّ إِلَى حَالَتِهِ فَلَمْ أَسْتَطِعْ كَشْفَهُ، فَتَنَظَّرُ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه‌السلام مُتَبَسِّمًا فَقَالَ: يَا كَامِلُ! مَا جُلُوسُكَ وَ قَدْ أَنْبَأَكَ بِحَاجَتِكَ الْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِي فَقُمْتُ وَ خَرَجْتُ وَ لَمْ أَعَايِنُهُ بَعْدَ ذَلِكَ؛» یعنی آمدی از مقاله مفوضه (یعنی راجع به اعتقاد قائلین به تفویض خلق و رزق به ائمه علیهم‌السلام) سؤال کنی؟ آن‌ها دروغ گفته اند، بلکه دل‌های ما جایگاه و ظرف‌هایی برای مشیت و خواست خداوند هستند (یعنی در این دل‌ها جز خواست خداوند وجود ندارد و خواسته‌های ما همه رنگ الهی دارد)، وقتی خداوند چیزی را بخواهد، ما هم می‌خواهیم. خداوند (در قرآن کریم) می‌فرماید: «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» در این موقع پرده آویخته شد دیگر من نمی‌توانستم آن را بالا بزنم. امام حسن عسکری علیه‌السلام به من نگاهی کرد بالبخند فرمود: کامل دیگر برای چه نشسته‌ای، امام و حجت پس از من حاجت و تقاضای تو را خبر داد. من از جای حرکت نموده و خارج شدم، دیگر او را ندیدم.»

به سخن دیگر: شاید بشود گفت: این‌گونه از احادیث «یعنی: قلوبنا أوعية لمشيئة الله» می‌خواهند بگویند که هیچ‌گونه مخالفت و منافرت و مغایرتی بین خواست خداوند متعال و ائمه علیهم‌السلام وجود ندارد و هر چه آن‌ها بخواهند خداوند می‌خواهد و هر چه خداوند بخواهد، آن‌ها می‌خواهند. و هرگز بر خلاف مشیت و اراده حق تعالی، مشیت و اراده‌ای ندارند، و در تمام حالات و حرکات و سکانات و لحظات شان از خواست و مشیت پروردگار فاصله نگرفته اند، بلکه «لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعلمون» و شاید با مراجعه به آن چه در توضیح



آیه شریفه «کونوا مع الصادقین» بیان شده است این مطلب واضح تر گردد.^۱
 شاید مقصود از این گونه احادیث آن باشد که دخالت آن ها علیهم السلام در تشریع به نحوی است که جز «ما اختاره الله» را نمی خواهند و اراده نمی کنند. صاحب
 مرآة الانوار می نویسد: و قوله علیه السلام: «يُحْلِلُونَ مَا شَاءُوا» و ما بعده، إشارة إلى ما سیاتی
 فی التفویض من الله تعالی لما أكمل النبی والائمة علیهم السلام بحیث لم یكونوا مختارین إلا ما
 اختاره الله فوّض إليهم بعض الأشياء الماضية والآتية كما فی البصائر عن غیر واحد
 من أصحابنا عن أبی الحسن علیه السلام أنه قال: «إن الله جعل قلوب الائمة مودراً لإرادته فإذا
 شاء الله شاءوا» و هو قول الله عزوجل: «وما تشاؤون إلا أن يشاء الله» و فی بعض الأخبار
 «أن الامام وکثر لإرادة الله لا يشاؤون إلا ما يشاء الله» فتدبر. یعنی فرمایش امام علیه السلام:
 «يُحْلِلُونَ مَا شَاءُوا» و ما بعدش اشاره دارد به آنچه در باب تفویض خواهد آمد از
 این که: خداوند متعال چون پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را کامل کرد، به حیثی که
 اختیار نمی کردند مگر آنچه را خداوند اختیار کند، بعضی از اشیای گذشته و
 آینده را به آن ها واگذار کرد، چنان که در بصائر الدرجات از عده ای از اصحاب
 ما از امام ابوالحسن علیه السلام نقل شده که فرمودند: «درستی که خداوند قلب های
 ائمه علیهم السلام را محلّ و مورد اراده اش قرار داده، پس هر وقت، خداوند بخواهد آن ها
 می خواهند.» و این همان فرمایش خداوند تعالی است که فرمودند: (و نمی
 خواهید مگر آنچه مشیت الهی تعلق بگیرد) و در بعضی از اخبار آمده^۲: «به
 درستی که امام آشیانه و محلّ اراده خداست، نمی خواهند مگر آنچه خدا
 بخواهد و مشیتش تعلق بگیرد».

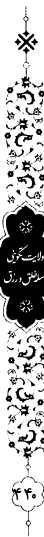
۱ - به توضیح علامه مجلسی رحمته الله علیه در «حق الیقین» و «بحار الانوار» در ذیل آیه شریفه مراجعه شود.
 ۲ - مقدمه تفسیر البرهان: ۷۶. ترجمه اش گذشت: به درستی که خداوند متعال چون پیامبر صلی الله علیه و آله
 و ائمه علیهم السلام را کامل کرد، به حیثی که اختیار نمی کردند مگر آنچه را خداوند اختیار کند، بعضی از
 اشیای گذشته و آینده را به آن ها واگذار کرد، چنان که در بصائر الدرجات از عده ای از اصحاب ما
 از امام ابوالحسن علیه السلام نقل شده که فرمودند: «به درستی که خداوند قلب های ائمه علیهم السلام را محلّ
 و مورد اراده اش قرار داده پس هر وقت، خداوند بخواهد آن ها می خواهند.» و این همان فرمایش
 خداوند تعالی است که فرمودند: (و نمی خواهید مگر آنچه مشیت الهی تعلق بگیرد) و در بعضی از
 اخبار آمده: «به درستی که امام آشیانه و محلّ اراده خداست، نمی خواهند مگر آنچه خدا بخواهد
 و مشیتش تعلق بگیرد».

و هرگز مشیت در احادیثی مثل: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ» به معنای این نیست که خداوند اشیاء را به واسطه ائمه علیهم السلام خلق کرده و آن پاکان، به معنای «مشیت» باشند.

در کتاب معارف دین آمده است: همان طوری که بیان شد، ائمه علیهم السلام مشیه الله نیستند بلکه وعاء و ظرف مشیت هستند، و لذا در روایات بسیار آمده که ائمه علیهم السلام ظرف مشیت خداوند هستند «و لم يشاؤوا إلا أن يشأ الله» علاوه بر این که روایات کثیری وجود دارد که مشیه الله حادث و به معنای ایجاد و اعمال قدرت خدا است. مضافاً به این که: ائمه علیهم السلام علّت غائی خلقت عالم هستند نه علّت فاعلی، بلی همه ما سوی الله حتّی ائمه علیهم السلام به مشیت خداوند خلق شدند. و مشیت معنای مصدري است و همان انجام دادن است، و خلق ما سوی الله مستند به خداست و خداوند «نور اول» را به مشیت و اراده آفریده و فاعلیت خداوند نسبت به اشیاء به ذات نیست بلکه به مشیت و اراده است. انتهی.^۱

و لذا امام عصر علیه السلام - در حدیثی که گذشت - بعد از این که فرمودند: «قلوبنا أوعية لمشيئة الله» نسبت خلق و رزق را - که اعتقاد مفوضه است - از خودشان نفی کرده و فرمودند: «دروغ گفتند بلکه قلوب ما ظروف مشیت خداست پس هرگاه خداوند چیزی را بخواهد ما هم همان چیز را می خواهیم. توجیه و تحمیل احادیث نفی خلق و رزق به این که «ائمه علیهم السلام بدون اذن خداوند خالق نیستند، اما با اذن پروردگار خالق هستند»، از اموری است که عین و اثری از آن در کلمات اهل بیت علیهم السلام دیده نمی شود و لا اقلّ یک مورد هم دیده نشده است که به عوض این که خالقیت خودشان را بالمزّه انکار نمایند، توضیح بدهند که به اذن الله محذوری ندارد و آنچه ما نفی آن می کنیم مقصود ما بدون اذن الله است!!

و ترک استفصال و نفی مطلب بالمزّه و آوردن تعلیل عقلی بر امتناع خلق کردن در این احادیث، دلیل واضح بر نفی خالقیت غیر خداوند به نحو عموم است (چه باذن الله باشد و چه بدون اذن الله تعالی).



این که در بعضی از مواضع خداوند متعال فعل ملائکه و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را فعل خودش به حساب آورده است، این برای اظهار شرافت و مقام رفیع آن‌ها و دلیل بر قرب و منزلت و جلالت آن‌ها است که خداوند آن‌ها را برگزیدگان و مقربان درگاه خود قرار داده و خبر داد که آن‌ها هیچ گونه نقصی و عیبی و لغزشی در افعالشان نیست بلکه «لَا يَسْتَوُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ و این مطلب مستلزم آن نیست که ما افعال خداوند متعال (مثل خلق و رزق) را افعال آنان بدانیم.

علاوه بر این که فعل غلام و رعیت را - به جهت انتسابشان - فعل مولا دانستن، دلیل بر این نیست که افعال مولا را هم فعل غلام و رعیت بدانیم. باری، به این اعتبار، افعال آنان افعال خداوند است مع ذلک خلق و رزق از افعال آنان نیست و خودشان آن را از غیر خداوند متعال نفی نموده اند، بنا بر این چگونه بگوییم این فعل خداوند هم فعل آنان است و منافات بین آن دو نیست!!

با آنچه ذکر شده واضح می‌شود که استدلال به «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ»^۲ اراده پروردگار در تقدیر امور بر شما فرود می‌آید، و از بیوت شما صادر می‌گردد» نیز در این مقام درست نیست. و معنای حدیث این است که: اراده پروردگار در اندازه‌های امورش - از آجال و ارزاق و اعمار و غنا و فقر و مرض و امثال این‌ها که برای انسان‌ها و غیره ثابت است - به سوی شما اهل بیت نازل شده و از خانه‌های شما صادر می‌شود.

چنان که فیض کاشانی در کتاب وافی می‌نویسد: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ يَعْنِي أَنْتُمْ الَّذِينَ يَعْلَمُونَهَا أَوْلَا تَمَّ تَصْدُرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ إِلَى سَائِرِ النَّاسِ فِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى مَا يَنْزِلُ إِلَيْهِمْ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ يَكُونُ فِي السَّنَةِ وَالصَّادِرُ عَمَّا فَصَّلَ يَعْنِي وَكَذَا الصَّادِرُ عَنْ فَصْلِ الْأَحْكَامِ يُخْرَجُ مِنْ بَيُوتِكُمْ»^۳ یعنی شما اولین کسانی هستید که عالم به مقادیر امور هستید و آن مقدرات از خانه‌های شما به سوی مردم سرازیر می‌شود. و در این مطلب اشاره است به آنچه در هر امری که در

۱ - سوره انبیاء: ۲۶ - ۲۷.

۲ - الکافی: ۴/ ۵۷۷ طبع اسلامیه.

۳ - الوافی: ۱۴/ ۸۹.

سال اتفاق می افتد و در شب قدر به سوی اهل بیت علیهم السلام نازل می شود. و علامه مجلسی رحمته الله در توضیح حدیث فوق می نویسد: «أی: تقدیراته تعالی تنزل علیکم فی لیلة القدر، و تصدر من بیوتکم، أی: يأخذها الخلق ویتعلمها منکم.» یعنی تقدیرات خداوند متعال در شب قدر بر شما نازل می شود و از خانه های شما صادر می گردد. یعنی آن تقدیرات را مردم از شما اخذ می کنند و یاد می گیرند.

حقیر گوید: لا اقل در جواب از این اخبار می گویم: این گونه احادیث از متشابهات اخبار است، و با وجود روایات صریحه و معلله و محکمه نافی، قابلیت استدلال از آن ها ساقط می شود و برای فهم صحیح باید آن را به روایات محکم و صریح که نافی خلق و رزق توسط ائمه علیهم السلام هستند عرضه کرد.

دلیل پنجم^۲

آیا عکس شیر در پرده به امر امام علیه السلام تبدیل به شیر درنده نشد و ساحر را نبلعید؟ پس نسبت دادن خلق به امام اشکالی ندارد.

می گویم: از این شبهه به وجوهی جواب داده می شود:

اولاً: در سابق بیان شد که خداوند متعال همه کائنات را مطیع اهل بیت علیهم السلام قرار داده است. و ما به چند روایات اشاره می کنیم:

از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمودند: «خَلَقَ جَمِیعَ الْأَشْیَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أُجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَیْهَا»^۳ خداوند همه چیزها را آفرید، پس ایشان را بر آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد).»

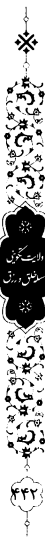
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «...هَبَطَ جَبْرئیلُ علیه السلام فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ»^۴ جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد! به درستی که خداوند به شما سلام می رساند، و

۱ - ملاذ الاخیار: ۱۴۱/۹، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول: ۳۰۱/۱۸.

۲ - یعنی دلیل پنجم روایات و دلیل نهم (از آیات و روایات).

۳ - الکافی: ۴۴۱/۱، طبع اسلامیه.

۴ - تفسیر القمی: ۳۴۱/۲، بحار الانوار: ۳۵۲/۱۷.



می فرماید: همانا من همه اشیاء را به اطاعت کردن از شما فرمان دادم.»
از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: «وَاللّٰهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا اِلَّا وَقَدْ اَمَرُهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا؛ به خدا سوگند، خداوند چیزی را نیافرید مگر این که به او امر کرد که اطاعت ما کند.»

چنان که علامه مجلسی رحمته الله فرمودند: محتمل آن ی‌کون المراد: کونهم علّة غائیة لِایجاد جمیع المکنونات و أنّه تعالی جعلهم مطاعین فی الأرضین و السماوات و یطیعهم بإذن الله تعالی کلّ شیء حتّی الجمادات و أنّهم إذا شاءوا أمرًا لَا یُرَدُّ الله مشیتهم و لکنّهم لَا یشاءون إِلَّا أن یشاء الله؛ احتمال دارد که مراد این باشد که: ائمه علیهم السلام علّت غائی برای آفرینش و ایجاد همه مخلوقات باشند، و خداوند آن‌ها را در تمام آسمان و زمین مطاع قرار داده و به اذن خداوند تعالی تمام موجودات مطیع آن‌ها هستند حتی جمادات و این که اگر آن‌ها چیزی را اراده کنند، خداوند خواسته آن‌ها را ردّ نخواهد کرد، ولی ایشان جز آنچه خدا بخواهد نخواهند خواست.

و واضح است که این مطلب هیچ گونه منافاتی با ادعای ما - مبنی بر این که ایجاد و اعدام مختصّ ذات ربوبی است - ندارد.

ثانیاً: قبلاً بیان شد که: گاهی سبب برای تحقّق امری، اراده امام است و شاید در این موضوع (قضیه نقش شیر در پرده) هم از این جهت باشد. و خداوند مقارن خواست امام مسبّب را ایجاد فرموده است، و در نتیجه، خلق کردن شیر، فعل خداوند باشد به امر و مشیت امام علیه السلام، چنان‌که از کلام علمایی همچون علامه مجلسی و سید نعمه الله جزائری و ملا حبیب الله خوئی و شیخ عبدالله مامقانی و غیرهم رحمته الله استفاده می‌شود.

ثالثاً: ممکن است از باب تبدیل عرض به جوهر (بر فرض امکان آن) باشد یا تبدیل شدن ذرات ریز رنگی که بر پرده مانده، به شیر باشد، - علی تأمل فیهما بناء علی ما ذکرناه سابقاً - چنان که شیخ اعظم انصاری رحمته الله این احتمال را داده است.

۱ - مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ۵۱/۴، رجال کشی، اختیار معرفة الرجال: ۲۹۹/۱.

۲ - اگر ما این دو صورت را هم به فعل پروردگار برگردانیم، چنان که در حاشیه غایة الآمال ظاهراً فعل خداوند دانسته است.

شیخ انصاری رحمته الله در مکاسب محرمه می فرماید: و قوله عليه السلام في عدة أخبار: «من صوّر صورة كلّفه الله يوم القيامة أن ينفخ فيها وليس بنافخ» و قد يستظهر اختصاصها بالمجسم، من حيث إنّ نفخ الروح لا يكون إلّا في الجسم، وإرادة تجسيم النقش مقدمة للنفخ ثم النفخ فيه خلاف الظاهر.

و فيه: أنّ النفخ يمكن تصوّره في النقش بملاحظة محلّه، بل بدونها كما في أمر الإمام عليه السلام الأسد المنقوش على البساط بأخذ الساحر في مجلس الخليفة أو بملاحظة لون النقش الذي هو في الحقيقة أجزاء لطيفة من الصبغ. والحاصل، أنّ مثل هذا لا يعدّ قرينة عرفاً على تخصيص الصورة بالمجسم^۱.

و کلام معصوم در چندین روایت که فرموده است: «هر کس صورتی و شکلی بکشد، خداوند در روز قیامت او را تکلیف می نماید که در آن صورت و شکل، روح بدمد و (مسئلاً) وی نمی تواند در آن روح ایجاد کند، (و از این حدیث، ما حرمت تصویر را می فهمیم).

گاهی از این روایت، چنین استظهار و برداشت می شود که: اختصاص به مجسمه دارد (یعنی ساختن مجسمه صاحب روح، مقصود حدیث است و شامل نقوش و تصاویر نیست)؛ زیرا که دمیدن روح، فقط در جسم صورت می پذیرد (و جز در جسم امکان ندارد).

وگوینده این گفتار (که گفت: چنین استظهار و برداشت می شود...) اشکالی را نیز مطرح کرده و بدان پاسخ داده است و اشکال این است که: مراد از تصویر در حدیث، نقش و صورت است، ولی اراده شده است که این نقش را به عنوان مقدمه برای دمیدن روح، مجسم سازد (یعنی: او در قیامت، مکلف است که در آن نقش و تصویر، روح بدمد، ولی چون دمیدن روح در نقش و شکل ممکن نیست، اول باید آن نقش را مجسم و تبدیل به جسم نماید، و سپس در آن جسم، روح بدمد. و در روز قیامت امکان مجسم نمودن نقش وجود ندارد و در نتیجه، امکان روح دمیدن هم منتفی خواهد بود. و با توجه به نبود وسائل، مجسم نمودن نیز مانند دمیدن روح، محال خواهد گشت).

ولی خود مستشکل به این اشکال چنین پاسخ می دهد که: آنچه گفته شد

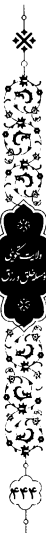


فصل ۵

خالقیت الهی



۴۴۳



خلاف ظاهر است (که ابتداء اراده تجسیم از باب مقدمه نفخ شده باشد و سپس نفخ در آن جسم صورت پذیرد) بنا بر این، معنای روایت جز این نیست که: در قیامت شخص را تکلیف می کنند که به خود این صورت باید روح بدمد، و دمیدن روح نیز جز در جسم ممکن نیست، و در نتیجه، مراد از «صورت» صورت جسمی خواهد بود نه صورت نقشی و تصویری.

مرحوم شیخ انصاری (در مقام اشکال به این استظهار) می فرماید: در برداشتی که از این روایت شده و بر اساس آن حکم، اختصاص به مجسمه یافته، این اشکال وارد است که: دمیدن روح در نقش، با ملاحظه و توجه به محلش قابل تصور است.^۱ بلکه بدون ملاحظه و توجه به محل هم، در خود عکس و نقش، دمیدن روح، امکان پذیر می باشد. چنان که امام علیه السلام شیر را که بر سفره نقش بسته بود، بر گرفتن جادوگر حاضر در مجلس خلیفه، امر فرمود، و در شیر مزبور، روح دمیده شد.^۲ یا با توجه و با ملاحظه رنگ نقش که در حقیقت اجزای لطیفی می باشد (که با چشم دیده نمی شود) دمیدن روح در نقش تصور می گردد. خلاصه این که: چنین چیزی (دمیدن روح) از نظر عرف، قرینه بر تخصیص صورت به مجسمه نمی شود (و بر اساس آن نمی توان گفت که تصویر حرام، تنها ساخت مجسمه است).

علامه محقق مامقانی رحمته الله در غایة الآمال می نویسد: قد أشار رحمته الله في الجواب عما ذكره المستظهر في ذیل کلامه من كون اراده التجسيم ثم النفخ من لفظ النفخ الى منع استعمال اللفظ في هذا المجموع و انما استعمل في معناه الأصلي و بین في تصویره وجوها ثلاثة:

أحدها: أن النفخ ممكن بملاحظة محل النقش يعنى المقدار من الجسم الذي هو مطابق للهيئة العارضة فلا حاجة الى استعمال اللفظ فيما زاد على معناه الأصلي. ثانيها: أن الله سبحانه قادر على أن يجعل ذلك النقش مجردا عن محله جسما قابلا

۱ - شاید بشود این چنین توضیح داد که: اگر نقش ماری بر کاغذ کشیده شود و سپس با برش آن نقش را جدا سازیم، عکس مزبور به اعتبار محل، مجسمه محسوب می شود، چون محل نقش، جسم می باشد.

۲ - یعنی: در خود نقش شیر روح دمیده شد، نه این که شیری که غرض کنان از درون سفره بیرون جست، با پارچه ای که بر آن نقش بسته بود از جای بر خاسته باشد.

لحلول الروح فيه كما جعل الصّورة المنقوشة على البساط في مجلس المأمون أسداً من دون أن ينفصل من جسم البساط جزءاً وانما انفصلت الصّورة التي هي النقش العارض فتجسّمت أسداً فيمكن أن الله سبحانه يحسم تلك الصّورة من دون مصاحبة شيء من معروضها كما في تجسيم الأعمال يوم القيمة مع كونها من قبيل الاعراض ثم يكلف المصور بنفخ الروح فاللفظ لم يستعمل إلا في نفس معناه الأصلي.

ثالثها: أن تلك الصّورة عبارة عن الصّبيغ الذي هو أجزاء جسمية لطيفة فيكلف الله المصور أن ينفخ فيها الروح من دون حاجة إلى أمر آخر وبهذا البيان ظهر الفرق بين الوجوه الثلاثة وأن الثاني مبني على الإغضاء والإغماض عن كون الصّبيغ أجزاء جسمية^١.

خلاصة كلامه رحمه الله: الأول: أن نفخ الروح يتصوّر في النقش أيضاً بملاحظة محلّه حيث إنّ النقش حالّ في الجسم. الثاني: أنّه يمكن في نفس النقش أيضاً ولو كان عرضاً، إذ أدلّ الأشياء على إمكان الشيء وقوعه، وقد وقع في أمر الإمام عليه السلام الأسد المنقوش بأخذ الساحر في مجلس الخليفة. الثالث: أن النقش ليس عرضاً بل هو في الحقيقة أجزاء لطيفة من الصّبيغ فيكون جسماً^٢.

١ - غاية الآمال في شرح كتاب المكاسب: ٦٩/٨. قال السيّد المحقق آية الله الخوئي رحمه الله: وهذا الجواب متين، وبيان ذلك: أنّه إذا كان المقصود من النفخ هو النفخ في النقوش الخالية عن الجسم التي هي ليست إلا أعراضاً صرفة، فإنه لا مناص عن الاشكال المذكور، وهو واضح. وإذا كان المقصود من النفخ فيها بملاحظة لون النقش، وأجزاء الصّبيغ اللطيفة فهو متين، إذ النفخ حينئذ إنما هو في الأجزاء الصّغار، ولا ريب في قابليتها للنفخ لتكون حيواناً، ولا يلزم منه انقلاب العرض إلى الجوهري، بل هو من قبيل تبدل جوهر بجوهر آخر. وعليه فلا يتوجه الاشكال المذكور على شمول الروايات المتقدمة (أعني الأخبار المشتملة على نفخ الروح) لصور ذي الروح مطلقاً وإن كانت غير مجسّمة. ولكن قد عرفت أنّها ضعيفة السند. (مصباح الفقاهة: ٢٢٦/١)

٢ - كمتر از خاک پای اسب قنبر، غلام اميرالمؤمنين عليه السلام می گوید: أضاف الفقيه السيّد الطباطبائي «ره» في الحاشية إلى هذه الوجوه وجهاً رابعاً فقال: «وأيضاً أن التكليف المذكور إنّما هو للتعجيز فلا يلزم أن يكون ممكناً فلا يتفاوت بين المجسّمة وغيرها بل التعجيز في الثاني أظهر». حاشية المكاسب للمرحوم السيّد محمّد كاظم الطباطبائي: (١٧) وأجاب المحقّق الإيرواني «ره» في الحاشية عمّا ذكره المصنّف بما ملخصه: «أنّ المقصود من الأمر بالنفخ إحياء الصورة لا إحياء الأسطوانة أو الحجر المنقوش عليها الصورة، ولون النقش والأجزاء الصّبغية التي إذا جمعت صارت بقدر حصّة إن أريد إحيائها وهي على هيئتها المرسومة مقلوعة عن المحلّ فهو غريب، وإن أريد إحيائها بعد جمعها وجعلها في صورة صغيرة فذلك أغرب...» (حاشية المكاسب، للمحقّق الإيرواني: ٢١)

یعنی: شیخ انصاری رحمۃ اللہ علیہ در جواب از آنچه استظهار کننده از لفظ «نفخ روح» در ذیل کلام شیخ استظهار نموده و گفته که: مقصود (از صورت در حدیث) تجسیم است سپس نفخ روح.... اشاره کرده به منع استعمال لفظ در این مجموع و همانا لفظ در معنای اصلی خود استعمال شده و سه وجه در تصویر آن بیان نموده است:

اول: نفخ و دمیدن روح به اعتبار محلّ نقش ممکن است، یعنی به اعتبار مقدار از جسمی که مطابق با هیئت و شکل عارض (بر آن جسم) است. پس احتیاجی به استعمال لفظ در مازاد بر معنای اصلی نیست.

دوم: خداوند سبحان قادر است که نقش مجرد از محلّ را به جسمی که قابلیت حلول روح در آن است، قرار بدهد، چنان که صورت شیر کشیده شده بر سفره در مجلس مأمون را، شیر قرار داده بدون این که از جسم سفره، چیزی جدا شود. و همانا صورتی که همان نقش و شکل عارض (بر سفره) است، جدا شده و مجسم به اسد گردید. پس امکان دارد که خداوند سبحان، این صورت را جسم کند، بدون این که معروض (یعنی سفره‌ای که این نقش بر روی او کشیده شده) با این عارض (نقش و شکل شیر) همراه باشد، همانند تجسم اعمال در روز قیامت با این که از قبیل اعراض است.

پس (بنا بر این بیان) کسی که شکل و نقش کشیده، به دمیدن روح در آن نقش و شکل، تکلیف می‌شود، پس لفظ جز در معنای اصلی خودش استعمال نشده است. سوم: این صورت (روی پرده و سفره) عبارت است از رنگی که همان اجزای جسمی لطیف می‌باشد، پس خداوند تکلیف می‌کند به آن کسی که تصویر و نقش کشیده، که روح را در این اجزاء جسمی لطیف بدمد، بدون این که به چیز دیگری احتیاج داشته باشد. و با این بیان، فرق بین این وجوه سه گانه روشن شده است، و معلوم گشت که وجه دوم، مبتنی بر چشم پوشی و اغماض از بودن رنگ، اجزاء جسمی است.

خلاصه کلام شیخ رحمۃ اللہ علیہ این است که: اول: دمیدن روح در نقش و شکل هم قابل تصوّر است به ملاحظه محلّش به این جهت که نقش حلول در جسم می‌کند. دوم: دمیدن روح در خود نقش و شکل هم ممکن است، اگر چه خود



نقش عرض است (و جسمیتی ندارد)؛ زیرا وقوع چیزی بهترین دلیل بر امکان آن چیز است، و این امر از امام علیه السلام نسبت به شیر کشیده شده در روی پرده یا سفره در مجلس خلیفه برای گرفتن ساحر، واقع شده است. سؤم: نقش عرض نیست بلکه در حقیقت اجزای لطیف از رنگ است، پس جسم است (و دمیدن روح در جسم واقع می شود).

محقق ایروانی رحمته الله می فرماید: أما أمر الإمام عليه السلام الأسد المنقوش فذلك غير معلوم لنا كيفيته، فلعله جسم النقش ابتداء ثم نفخ فيه الروح وقد اعترف المصنف بأن هذا خلاف الظاهر من الأخبار أو لعله أحضر أسداً من البادية و غيب النقش عن أهل المجلس فحسبوا أن هذا هو النقش. اما امر امام عليه السلام نقش و شكل شیر را، کیفیت آن برای ما معلوم نیست، شاید امام عليه السلام نقش و صورت را ابتداء به جسم تبدیل کرده و سپس روح را در آن جسم دمیده است، و مصنف (یعنی مرحوم شیخ) اعتراف کرده که این خلاف ظاهر است. یا امام عليه السلام شیر را از بیابان احضار نموده و نقش را از اهل مجلس غایب کرده و اهل مجلس گمان کردند که که این شیر همان نقش است.

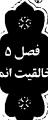
حقیر گوید: احضار شیر از بادیه، خلاف ظاهر و بسیار بعید به نظر می رسد. مرحوم آیه الله سید محمد هادی میلانی در جواب از این سؤال (چگونگی شیر شدن عکس روی پرده) می فرماید: « بر حسب قدرت و مشیت خداوند متعال، عصا اژدها می شود و می بلند آنچه را که در میدان بود، و عکس روی پرده، شیر می شود و می خورد شخص معاند را، و فرق نمی کند در ماده جوهری که افاضه صورت حیوانی به آن بشود، بین این که خیلی رقیق و جسم لطیف باشد، یا غلیظ و جسم متداول باشد، و در مجاری افاضات الهیه فرق نمی کند بین این که قوای غیبیه، یا دست نبی و ولی خدا باشد.^۱

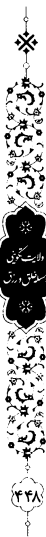
آیه الله صافی گلپایگانی رحمته الله می نویسد: « بر حسب ظواهر آیات و احادیث، خلق مجردات^۲ و ارواح و مادیات و اجسام از عدم، بلا واسطه فعل خداست، و

۱ - حاشیه المکاسب للمحقق الإيرواني: ۲۱.

۲ - صد و ده پرسش، آیه الله میلانی رحمته الله: ۲۹۳ پرسش یکصدم.

۳ - مقصود ایشان از مجردات، اصطلاح فلاسفه نیست، بلکه اجسام لطیف و... می باشد چنان که با





تمام این‌ها خلق او می‌باشند، و فاعل و علت حقیقی فقط ذات بی‌زوال او است، و اطلاق علت، به معنی مؤثر در وجود و خلق شیء در حق چیزی و کسی جز او، جایز نیست، اما خلق چیزی از ماده - مثل صورت پرنده از گل، یا شیر از صورت پرده - به اذن و طبق مصالح ثانوی و عارضی جایز است و واقع شده است.^۱

پوشیده نماند که: بحث در مورد «خلق من شیء» سابقاً بیان شد، و گفتیم که آن بر دو قسم است که یک قسم آن جایز و ممکن است و هیچ محذور عقلی و ثبوتی ندارد. و قسم دیگر «خلق من شیء»، به خلق لا من شیء بر می‌گردد، مگر این‌که گفته شود: مازاد بر آن شیئی که تبدیل به شیر دژنده شد مثلاً، نیز - در هوا و زمین... - موجود بوده و از اجتماع آن‌ها، جرم شیر محقق شد و این در حقیقت تصرف در موجود و خلق من شیء به معنای اول است، نه ایجاد و ابداع لا من شیء)، اگر چه نسبت به روح و ایجاد حیات آن باید گفت: به خلق و ابداع خداوند محقق شده است. مگر این‌که گفته شود: به صرف این‌که جوهری از جوهر دیگر - اگر چه آن جوهر اصلی، ذره‌ای باشد چنان‌که در احتمالات شیخ انصاری رحمته الله علیه گذشت - کافی است در این‌که خلق من شیء باشد و عقل، حکم به امکان و جواز آن کند که بنا بر این، ثبوتاً محذوری نخواهد داشت، و در مقام اثبات و دلیل باید حجت و دلیل اقامه شود، تأمل! رابعاً: بر فرض تسلیم از جواب‌های قبل، اثبات امری جزئی^۲ آن هم در معجزه که بنای آن بر خرق عادات و طبیعت است، چگونه دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام خالق ارض و سماء و... می‌باشند؟!۳

مخفی نماند که این موضوع که نقش شیر بر پرده به شیر دژنده زنده تبدیل شود و انسانی را بخورد و به جایگاه خود برگردد - حال به هر نحوی که بیان شده است باشد - چنان‌که به فرمان چهار امام همام محقق شد،^۴ برهانی قوی

مراجعة به آثارشان واضح می‌شود.

۱ - ولایت تکوینی، آیه الله صافی: ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲ - این جواب‌ها مبتنی بر تسلیم و فرض قبول امکان خلق و ایجاد برای غیر خداوند است که ما حق در مطلب را سابقاً بیان کردیم.

۳ - از امام موسی بن جعفر علیه السلام (بحار الانوار: ۴۱/۴۸) و امام رضا علیه السلام (بحار الانوار: ۱۸۷/۴۹) و امام هادی علیه السلام (کتاب خرائج باب معجزات امام دهم علیه السلام) و امام صادق علیه السلام (مدینه المعاجز: ۳۶۳ -

است بر مقام ولایت و سلطنت آن بزرگواران^۱ و این امر به مراتب از زنده کردن مردگان بالاتر و مهم تر است، فتأمل!

دلیل ششم^۲

قائلین به خالقیت ائمه علیهم السلام نسبت به عالم، استدلال کرده‌اند به آنچه جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «... يَا جَابِرُ مَا سَتَرْنَا عَنْكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا أَظْهَرْنَا لَكُمْ فَقَامَ فَأَخَذَ بِيَدِي وَأَدْخَلَنِي الْبَيْتَ ثُمَّ قَالَ: وَصَرَبَ بِرِجْلِهِ الْأَرْضَ فَإِذَا شَيْبَةٌ يَغُشِّي الْبَعِيرَ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا جَابِرُ انْظُرْ إِلَى هَذَا وَلَا تُخْبِرْ بِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ تَشُقُّ بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا تُرِيدُ وَلَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَزْمَتِهَا لَسَقْنَاَهَا»^۳ ای جابر آنچه ما (از قدرت و نیروی خدادادی) از شما پنهان می‌کنیم، بیشتر است از آنچه می‌بینید، دست مرا گرفت و داخل اطاق شدیم و با پای مبارک خود به زمین زد، ناگاه شمش طلائی چون گردن شتر بیرون آمد. فرمود: ای جابر! این را نگاه کن و به کسی نگو، مگر دوستانی که به آن‌ها اعتماد داری، خداوند به ما قدرت داده بر آنچه اراده کنیم، اگر زمام زمین را در اختیار بگیریم و به هر کجا بخواهیم ببریم، می‌توانیم.» وجه استدلال واضح است؛ زیرا تعبیر آن حضرت: «إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا تُرِيدُ» همه چیز را شامل می‌شود.

جواب این است که: اولاً: در حدیث دیگر آمده که امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: «يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا تُرِيدُ مِنْ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، وَلَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَزْمَتِهَا لَسَقْنَاَهَا»^۴ ای جابر! خداوند ما را بر آنچه اراده کنیم از خزینه‌های زمین، قادر نموده است. اگر زمام زمین را در اختیار بگیریم و به هر کجا بخواهیم ببریم، می‌توانیم.»

پس این حدیث، به متعلق «ما یرید» که آن «خزائن الارض» باشد، اشاره دارد. و اگر امر دائر بین زیادی و نقصان در نقل حدیث باشد، ترجیح با زیادی است،

۳۶۴ به نقل از کتاب الثاقب فی المناقب (محقق شد.

۱ - که هر چه از خداوند بخواهند و طلب و درخواست داشته باشند، محقق می‌شود.

۲ - یعنی دلیل ششم روایات و دلیل دهم (از آیات و روایات).

۳ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله: ۳۷۶/۱.

۴ - دلائل الإمامة (ط - الحدیثة): ۲۲۶.

چنان که در بحث اصول تحقیق آن شده است. و بنا بر این، حدیث مزبور ربطی به مراد مستدل ندارد.

ثانیاً: بر فرض بپذیریم که حدیث این چنین است: «إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا نُرِيدُ» ناچاریم بگوییم که آن، عقلاً منصرف است به اموری که امکان تعلق قدرت بر آن هست و می تواند مقدورشان واقع شود، چنان که واضح است. پس همان طور که امر ازلی قابل تعلق قدرت نیست، هم چنین امر خلق - به معنای ایجاد لا من شیء و اعدام - قابل اعطاء به غیر نیست.

و ذیل حدیث: «وَلَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَرْمَتِهَا لَسُقْنَاهَا» نیز قرینه است بر این که مقدور ائمه علیهم السلام ایجاد و اعدام نیست بلکه بیان گر این است که آن ها به اذن و امر و اقدار پروردگار، قادر بر تصرف در عالم هستی می باشند.

ثالثاً: بر فرض این که حدیث «أَقْدَرْنَا عَلَى مَا نُرِيدُ» بدون زیادی قید «من خزائن الأرض» باشد، ناچاریم آن را مقید کنیم به آنچه مفصلاً گذشت: از اختصاص ایجاد و اعدام و خلق آسمان و زمین و آنچه در میان شان است، به خداوند متعال نه غیر آن، چنان که در آیات بسیار و احادیث بی شمار وارد شده است.

رابعاً: جواب از این شبهه هم، از آنچه ما در جواب شبهه قبل گفتیم، ظاهر می شود، و ما در آنجا گفتیم که: «خداوند آن ها را در تمام آسمان و زمین، مطاع قرار داده و به اذن خداوند تعالی تمام موجودات مطیع آن ها هستند حتی جمادات، و این که اگر آن ها چیزی را اراده کنند، خداوند خواسته آن ها را رد نخواهد کرد، ولی ایشان جز آنچه خدا بخواهد نخواهند خواست.»

به این معنا که: الف) خداوند آن ها را بر آنچه اراده کنند، قادر نموده است، به حیثی که هر چیزی از آن ها اطاعت خواهد کرد.

ب) یا بگوییم: خداوند آن ها را بر هر چه اراده کنند، قادر نموده، به حیثی که آن ها چیزی را اراده نمی کنند و نمی خواهند، مگر آن است که این کارها را خداوند مقارن اراده شان (و وقتی که آن ها تقاضا دارند) انجام می دهد، مانند شق قمر و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به اژدها و سایر معجزات همانا تمام این ها به قدرت خدا انجام می شود، اما موقعی که آن ها اراده می کنند، تا معلوم شود که آن ها در ادعای خود راست می گویند، و این مطلب را عقل منکر نمی



شود که خداوند آن‌ها را آفریده و کامل نموده و به آن‌ها نظام واقعی عالم را الهام فرموده، سپس هر چیز را مقارن اراده و خواست آن‌ها آفریده است.

مخفی نماند که: گاهی شفاء به طبیب استناد داده می‌شود با این که شفاء دهنده خداوند متعال است، چنان که مرگ و اخراج روح به قاتل نسبت داده می‌شود، با این که طبیب و قاتل اسباب و مقدمات شفاء دادن و هلاکت را فراهم کردند، و این امری شایع و متعارف و موافق با اعتبار می‌باشد، و چون طبیب و قاتل، سبب قریب برای شفاء و هلاکت می‌باشند، آن‌ها را به آن‌ها نسبت می‌دهند.

خامساً: بر فرض اغماض از آنچه گذشت، اقدار بر هر چیزی دلیل بر فعلیت و تحقق آن نیست و اقدار بر خلق ما سوری، دلیل بر فعلیت آن نیست.

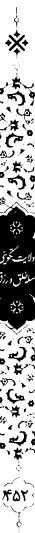
سادساً: بعد از وارد شدن آیات بسیار و احادیث متواتر و اتفاق کلمات اصحاب امامیه بر نفی خالقیت غیر خداوند نسبت به ارض و سماء و... اگر فرض کنیم که حدیث مزبور در مدعای مستشکل ظهور دارد، ناچاریم که حدیث متشابه را به محکم، و حدیثی که معنایش مجمل است را به مبین ردّ نموده و با توجه به این امر، آن را شرح و تبیین کنیم.

دلیل هفتم^۱

از جمله دلائلی که در این مقام استدلال شده آن چیزی است که صاحب کتاب «الغلو و الفرق الباطنیة»^۲ به آن استدلال نموده است: هوما رواه الحاضینی عن الْمُفَضَّل بن عمر قال: يَا مَوْلَايَ أَلَيْسَ قَدْ رُؤِينَا عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتُمُ الْغَالِي نَزَدَهُ الْإِنْسَانُ الْتَّالِي نُلْجِقُهُ بِنَا قَالَ: يَا مُفَضَّلُ ظَنَنْتَ أَنَّ الْتَّالِي هُمُ الْمُتَقَصِّرَةُ. قَالَ: كَذَّابٌ ظَنَنْتُ يَا سَيِّدِي. قَالَ: كَلَّا، الْتَّالِي هُمُ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِنَا الْقَائِلِينَ بِفَضْلِنَا الْمُسْتَمْسِكِينَ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِنَا الَّذِينَ يَزِدُّونَ بِفَضْلِنَا عِلْماً وَإِذَا وَرَدَ عَلَى أَحَدِهِمْ خَيْرٌ قَبْلَهُ وَعَمِلَ بِهِ وَلَمْ يَشْكُ فِيهِ فَإِنَّ لَمْ يُطِقْهُ رَدَّهُ الْإِنْسَانُ وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْنَا فَذَلِكَ هُوَ الْتَّالِي وَأَمَّا الْغَالِي فَلَيْسَ فَقَدْ اتَّخَذْنَا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَإِنَّمَا افْتَدَى بِقَوْلِنَا إِذْ جَعَلُونَا غَيْبِداً مَرْبُوبِينَ مَرْزُوقِينَ فَقُولُوا بِفَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تُذَرَّكُمْ.

۱ - یعنی دلیل هفتم روایات و دلیل یازدهم (از آیات و روایات).

۲ - الغلو و الفرق الباطنية، تقریر بحث شیخ محمد السند: ۶۷.



قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا مَوْلَايَ إِنَّ الْعَالِيَّ مَنْ ذَكَرَ أَنْكُمْ أَرْبَابًا [أَرْبَابًا] عِنْدَ الشَّيْعَةِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ وَنَحْكَ يَا مُفَضَّلُ: مَا قَالَ: أَحَدٌ فِينَا إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَبَّأٍ وَأَصْحَابُهُ الْعَشْرَةُ الَّذِينَ حَزَنَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي النَّارِ بِالْكَوْفَةِ وَمَوْضِعِ إِخْرَاقِهِمْ يُعْرِفُ بِصَخْرَاءِ الْأُخْدُودِ وَكَذَا عَذَّبَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَهُوَ النَّارُ عَاجِلًا وَهِيَ لَهُمْ أَجَلًا. وَنَحْكَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ الْعَالِيَّ فِي مُحَبَّتِنَا نَزْدُهُ إِلَيْنَا وَ يُثْبِتُ وَ لَا يَسْتَجِيبُ وَ لَا يَزِجُ وَ الْمُقَصِّرَةُ تَدْعُوهُ إِلَى الْإِلْحَاقِ بِنَا وَ الْإِقْرَارِ بِمَا فَضَّلْنَا اللَّهُ بِهِ فَلَا يُثْبِتُ وَ لَا يَسْتَجِيبُ وَ لَا يَلْحَقُ بِنَا لِأَنَّهُمْ لَمَّا رَأَوْنَا نَفْعَلُ أَفْعَالِ النَّبِيِّينَ قَبْلَنَا جَمَاعًا ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ قَصَّ قِصَصَهُمْ وَ مَا فَرَضَ إِلَيْهِمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ حَتَّى خَلَقُوا وَ أَحْيَا وَ رَزَقُوا وَ أَبْرَأُوا الْأَكْمَسَ وَ الْأَبْرَصَ وَ نَبَّوْا النَّاسَ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ وَ يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ وَ يَغْلُمُونَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ سَلَّمُوا إِلَى النَّبِيِّينَ أَفْعَالَهُمْ وَ مَا وَصَفَهُمُ اللَّهُ وَ أَقْرَأُوا لَهُمْ بِذَلِكَ وَ جَعَدُوا بَغْيًا عَلَيْنَا وَ حَسَدًا لَنَا عَلَى مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ فِينَا وَ مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ لِسَائِرِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الصَّالِحِينَ وَ أَزْدَادَنَا مِنْ فَضْلِهِ مَا لَمْ يُغْطِهِمْ إِيَّاهُ وَ قَالُوا مَا أُعْطِيَ النَّبِيُّونَ هَذِهِ الْقُدْرَةُ الَّتِي أَظْهَرَهَا إِنَّمَا صَدَقْنَاَهَا وَ أَنْزَلَ بِهَا لَأَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهَا بِكِتَابِهِ وَ لَوْ عَلِمُوا وَ يُحْجَمُ أَنَّ اللَّهَ مَا أَعْطَاهُ مِنْ فَضْلِهِ شَيْئًا إِلَّا أَنْزَلَهُ بِسَائِرِ كُتُبِهِ وَ صَفَّنَا بِهِ وَ لَكِنْ أَغْدَاؤُنَا لَا يَغْلُمُوهُوَ وَ إِذَا سَمِعُوا فَضَّلْنَا أَنْكُرُوهُ وَ صَدُّوا عَنْهُ وَ اسْتَكْبَرُوا^۱

حاصل مفاد حدیث ابن است که: حضینی از مفضل بن عمر روایت کرد که گفت: مولای من! آیا از شما برای ما روایت نکرده اند که فرمودید: «غالی» را به سوی ما رد می کنیم و بر می گردانیم، و «تالی» را به خودمان ملحق می کنیم؟ فرمود: ای مفضل! گمان کردی که «تالی» همان مقصره هستند؟ مفضل گفت: ای آقای من! این چنین گمان کردم. فرمود: هرگز چنین نیست، «تالی» همان خوبان شیعیان ما هستند که به فضل ما اعتقاد دارند، و به ریسمان خدا و ما تمسک می جویند، و کسانی هستند که علم شان را به فضیلت ما زیاد می کنند، و زمانی که بر یکی از آن ها خبری و حدیثی وارد شود، قبول می کنند و به آن عمل می نمایند و در آن شک نمی کنند. و اگر طاقت آن را نداشته باشند، آن را به سوی ما رد می کنند، نه این که بر علیه ما رد کنند (و چیزی بر خلاف

ما عقیده پیدا کنند)، پس این‌ها «تالی» هستند.

اما «غالی» ما را خدایان خود، در برابر پروردگار قرار ندادند، (و ما را غیر از خداوند یگانه به خدایی اخذ نکردند) و همانا به قول ما اقتدا کردند؛ زیرا ما را بندگان، پرورش یافته، روزی داده شده، قرار دادند، پس (بعد از این) در فضیلت ما هر چه خواستید، بگویید، پس آن را درک نخواهید کرد و به (کنه) آن نخواهید رسید. مفضل گفت: ای مولای من! همانا «غالی» کسی است که می‌گوید: همانا شما خدایان، در برابر پروردگار - نزد شیعه - هستید، (و شما را غیر از خداوند یگانه به خدایی انتخاب کردند). فرمود: وای بر تو ای مفضل! احدی در مورد ما (این مطلب را) نگفت، مگر عبد الله بن سبا و اصحاب دهگانه‌اش که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه آن‌ها را به آتش سوزاند و مکان سوزاندن شان به صحرای اُخدود شناخته می‌شود. و هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام آن‌ها را به عذاب خدا، عذاب کرد و آن آتش در دنیا است، و نیز آتش در آخرت برای شان می‌باشد. وای به حال تو ای مفضل! به درستی که غالی در محبت ما را، به سوی خودمان بر می‌گردانیم و ثابت می‌ماند و اجابت می‌کند و (از آن) بر نمی‌گردد. و فرقه مقصره را به ملحق شدن به ما و اقرار کردن به آنچه خداوند ما را به آن فضیلت داده، می‌خوانی و دعوتش می‌کنی، پس ثابت نمی‌ماند و اجابت نمی‌کند و به ما ملحق نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها چون دیدند ما را که افعال پیامبران قبل را انجام می‌دهیم از آن افعالی که خداوند آن‌ها را در کتابش ذکر کرده و قصه شان را بیان نموده و آنچه مقرر نموده برای ایشان از قدرت و سلطنت خود تا اینکه خلق کردند و زنده نمودند و روزی دادند و کور و مرض برص را شفا دادند و مردم را به آنچه می‌خورند و می‌آشامند و در خانه های شان ذخیره می‌کنند، خبر دادند. و به اذن خداوند، علم به گذشته و آینده تا روز قیامت را دارا می‌باشند. و آن‌ها افعال و اوصافی که خداوند برای پیامبران ذکر کردند را پذیرفتند و اعتراف کردند. اما آنچه را خداوند برای ما قرار داده، منکر شده و حسد ورزیدند، با این که خداوند به ما از فضلش زیادت‌تر از آنچه به انبیاء و مرسلین و صالحین عطاء نموده، داده است.

و آن‌ها گفتند: همانا ما آنچه خداوند به انبیاء داده را تصدیق می‌کنیم؛ چون



در کتابش آن‌ها را نازل کرده است. ای کاش می‌دانستند که خداوند چیزی از فضلش را به احدی عطا نمی‌کند مگر آن که ما را به آن متّصف کرده است. و لکن دشمنان ما نمی‌دانند، و وقتی فضل ما را شنیدند، آن را انکار کرده و از آن منع نموده، و تکبر ورزیدند.»

جواب از این استدلال، اولاً: حدیث مرسل است و به چنین حدیثی در مباحث اعتقادی اعتماد نمی‌شود.

ثانیاً: صاحب «الهدایة الكبرى» اسمش حسین بن حمدان است. فاسد العقیده و المذهب است چنان که رجالیون نقل کرده اند، مانند: مرحوم ابن غضائری، او را فاسد المذهب و دروغ گو و صاحب مقاله ملعونه می‌داند. و در رجالش می‌نویسد: «الحسین بن حمدان، الحسینی^۲، الجنبلائی، أبو عبد الله. کذاب، فاسد المذهب، صاحب مقالة ملعونة، لا يلتفت إليه^{۲، ۳}»

و مرحوم نجاشی به فاسد المذهب بودن او و نادرستی کتاب «رسالة» او اشاره نموده است. و در رجالش می‌نویسد: الحسین بن حمدان الحسینی الجنبلائی أبو عبد الله کان فاسد المذهب، له کتب منها: کتاب الاخوان، کتاب المسائل، کتاب تاریخ الأئمة^۴، کتاب الرسالة تخیط^۵.

محقق معاصر سید محمد رضا حسینی جلالی در مقدمه کتاب «تاریخ اهل البیت نقلاً عن الاثمة^۶» می‌نویسد: و هل الكتاب من تألیف الحسین بن حمدان الحسینی المتوفی (۳۵۸)؟ قد یحتمل ذلك، باعتبار تصدیه للتألیف فی تاریخ الأئمة^۷ بعنوان (الهدایة) و قد أدرج فیہ قسماً کبیراً من هذا الكتاب، بأسانید عديدة. مع أن

۱ - الجنبلائی بالجیم المضمومة و النون الساكنة و الموحدة، الحُضینی بالمهملة المضمومة و المعجمة و النون بعد الیاء و قبلها، و عن (ضج) الحسینی بالمعجمة و المهملة المكسورة و المثناة من تحت.

۲ - لكن العلامة ذكرها في خلاصة الأقوال بلفظ «الحسینی» و ضبطها بالحاء غیر المعجمة المضمومة، و الضاد المعجمة، و النون بعدها الیاء و قبلها. و المعروف في نسبته الحسینی.

۳ - نقله العلامة في خلاصة الأقوال (ص ۲۱۷، رقم ۱۰) من دون نسبة إلى ابن الغضائری.

۴ - الرجال (لابن الفضائری)، ص: ۵۴

۵ - رجال النجاشی: لكن العلامة ذكرها في خلاصة الأقوال بلفظ «الحسینی» و ضبطها بالحاء غیر المعجمة المضمومة، و الضاد المعجمة، و النون بعدها الیاء و قبلها. و المعروف في نسبته الحسینی.

۶ - رجال النجاشی: ۶۷.

هذا الكتاب يحتوي على ذكر (محمد بن نصير النميري) الذي تعتبره الفرقة النصيرية من الوكلاء و الأبواب للحجة المنتظر، و الخصيبي يُعدّ من علماء هذه الفرقة و منظري عقائدها.... أن الخصيبي - كما ذكر - من كبار الفرقة النصيرية، بل يظهر من كتاب (الهداية) أنّه من المتعصبين لهذا المذهب... و المعروف أنّ النصيرية، لا تعترف بالتواب بهذا الشكل. آیا این کتاب تألیف حسین بن حمدان خصیبی است؟ احتمال دارد چنین باشد؛ به اعتبار این که او متعرض تألیف کتابی در تاریخ ائمه علیهم السلام به عنوان «الهدایه» شد. و در آن کتاب هدایه، قسم زیادی از این کتاب را با سندهای زیاد گنجانده است. با این که این کتاب در بردارد ذکر «محمد بن نصیر نمیری» را که فرقه نصیریّه او را از وکلاء و ابواب امام حجت منتظر و جیه الله می دانند. و خصیبی از علمای این فرقه نصیریّه و از بزرگان فرقه نصیریّه است، بلکه از متعصبین این مذهب است چنان که از کتاب «الهدایه» ظاهر می شود... و معروف این است که نصیریّه به نواب اربعه به این شکل معتقد نیستند.

و شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «الغیبه»^۲ در مورد «محمد بن نصیر النمیری» می نویسد:

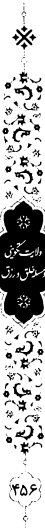
(۱) قَالَ ابْنُ نُوحٍ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرِ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ نَصِيرِ النُّمَيْرِيِّ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو مُحَمَّدٍ ادَّعَى مَقَامَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ أَنَّهُ صَاحِبُ إِمَامِ الزَّمَانِ وَ ادَّعَى [لَهُ] الْبَابِيَّةَ وَ فَصَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمَا ظَهَرَ مِنْهُ مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الْجَهْلِ وَ لَعَنَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ لَهُ وَ تَبَرَّيَهُ مِنْهُ وَ اخْتَبَاهُ عَنْهُ وَ ادَّعَى ذَلِكَ الْأَمْرَ بَعْدَ الشَّرِيعِيِّ^۳؛ ابن نوح گفت: ابو نصر هبة الله بن محمد بن محمد به من خبر داد که محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود. چون آن حضرت وفات یافت، مدعی منصب محمد بن عثمان شد؛ و گفت: نائب و مصاحب امام زمان علیه السلام من هستم و ادعای باب بودن آن حضرت را نمود. ولی خداوند او را رسوا گردانید؛ زیرا که الحاد و نادانی

۱ - ای بالنواب الأربعة على الترتيب المعترف به عند كافة الإمامية. (تاریخ أهل البيت نقلا عن الأئمة علیهم السلام : ۵۷).

۲ - الغیبه للطوسی رحمته الله : ۳۹۸.

۳ - عنه البحار: ۵۱/ ۳۶۷.





وی آشکار گشت. محمد بن عثمان هم او را لعنت کرد و از وی دوری نمود و خود را از او پنهان نگاه داشت. نمیری بعد از شریعی ادعا کرد.

(۲) قَالَ أَبُو طَالِبٍ الْأَنْبَارِيُّ لَمَّا ظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ بِمَا ظَهَرَ لَعْنَهُ أَبُو جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَتَبَرَّأَ مِنْهُ فَلَبَّاهُ ذَلِكَ فَقَصَّدَ أَبَا جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِيُعْطِفَ بِقَلْبِهِ عَلَيْهِ أَوْ يَغْتَذِرَ إِلَيْهِ فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ وَحَجَبَهُ وَرَدَّهُ خَائِبًا؛ ابو طالب انباری گفت: چون این گونه اعتقادات از محمد بن نصیر نمیری ظاهر شد؛ محمد بن عثمان او را لعنت کرد و از وی دوری جست، چون این خبر را به وی رساندند، آمد نزد محمد بن عثمان - رضی الله عنه - تا او را بر سر مهر و عطوفت آورد، و از وی معذرت بخواهد، ولی محمد بن عثمان اجازه ورود به او نداد، و خود را پنهان کرد، و او را محروم و خاسر (با افتضاح) برگردانید.

(۳) وَقَالَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ التَّمِيرِيُّ يَدَّعِي أَنَّهُ رَسُولُ نَبِيٍّ وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَرْسَلَهُ وَكَانَ يَقُولُ بِالتَّنَاسُخِ وَيَغْلُو فِي أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَيَقُولُ فِيهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَيَقُولُ بِالإِبَاحَةِ لِلْمَحَارِمِ وَتَحْلِيلِ نِكَاحِ الرِّجَالِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي أَذْبَارِهِمْ وَيَزْعُمُ أَنَّ ذَلِكَ مِنَ التَّوَاضُعِ وَالْإِخْبَاتِ وَالتَّذَلُّلِ فِي الْمَفْعُولِ بِهِ أَنَّهُ مِنَ الْفَاعِلِ إِحْدَى الشَّهَوَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَحْزَمُ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ؛ وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَرَاتِ يُقَوِّي أَشْبَابَهُ وَيَعُصِّدُهُ؛ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (اشعری) گفت: محمد بن نصیر تمیری مدعی بود که او فرستاده پیامبر است و امام علی النقی عليه السلام او را فرستاده است، و عقیده به تناسخ داشت، و معتقد به خدائی امام علی النقی عليه السلام بود. نزدیکی با زنان محارم را جایز می دانست و عمل لواط را حلال کرده بود؛ تمیری این را موجب تواضع و فروتنی و تذلل مفعول، و لذت و کامرانی فاعل محسوب می داشت و می گفت: خداوند هیچ يك از این ها را برای بندگانش حرام نکرده است! محمد بن موسی بن حسن بن فرات^۲ اسباب کار او را آماده می ساخت و او را تقویت می کرد.

(۴) أَخْبَرَنِي بِذَلِكَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ أَبُو زَكْرِيَّا يَحْنِي بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خَاقَانَ

۱ - عنه البحار: ۵۱/ ۳۶۷.

۲ - عنه البحار: ۵۱/ ۳۶۸.

۳ - ابو الحسن بن فرات وزیر المقتدر بالله عباسی است. که در زمان او سه بار عزل و نصب شد.

أَنَّهُ رَأَى عَيْنَا وَغُلَامَ لَهُ عَلَى ظَهْرِهِ قَالَ فَلَقِيْتُهُ فَعَاتَبْتُهُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ هَذَا مِنْ اللَّذَاتِ وَهُوَ مِنَ التَّوَّاضِعِ لِلَّهِ وَتَرَكْتُ التَّجَبُّرَ؛ سعد بن عبد الله می گوید: ابو زکریا یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان نقل کرد که: وی تُمیری را بالعیان دیده بود که جوانی بر پشت او قرار گرفته است! ابو زکریا گفت: بعد از آن تُمیری را ملاقات کرده و او را از این کار سرزنش نمودم، ولی او جواب داد که: این عمل لذت دارد و از نشانه های تواضع و فروتنی برای خداوند و ترک نخوت و تکبر است!

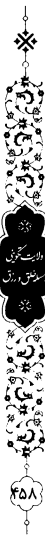
(۵) قال سعد فلما اعتل محمد بن نصير العلة التي توفي فيها، قيل له: - وهو مثقل اللسان - لمن هذا الأمر من بعدك؟ فقال بلسان ضعيف ملجلج: أحمد، فلم يدر من هو؟ فافترقوا بعده ثلاث فرق، قالت فرقة: إنه أحمد ابنه، وفرقة قالت: هو أحمد بن محمد بن موسى بن الفرات، وفرقة قالت: إنه أحمد بن أبي الحسين بن بشر بن يزيد فافترقوا فلا يرجعون إلى شيء؛ سعد بن عبد الله می گوید: تُمیری در آخر عمر بیمار شد و در آن حال مرد. در مرض فوتش از وی پرسیدند: جانشین تو کیست؟ بازبان ضعیف و گرفته ای گفت: احمد! ولی کسی نفهمید احمد کیست. به همین جهت، این حرف موجب انشعاب پیروان او شد، به طوری که سه دسته گردیدند. عده ای گفتند: مقصود تُمیری، احمد فرزندش بوده، جمعی هم گفتند مقصود، احمد بن محمد بن موسی بن فرات است، و فرقه ای گفتند: منظور وی، احمد بن ابو الحسین بن بشر بن یزید می باشد، و این انشعاب باعث پراکندگی اتباع او گردید.

ثالثاً: در این روایت، غالی اهل نجات دانسته شده و وجیه نشان داده شد، و در آن آمده: «يَا مُفَضَّلُ إِنَّ الْغَالِيَّ فِي مُحَبَّتِنَا نَزْدُهُ إِلَيْنَا وَيَثْبُتُ وَيَسْتَجِيبُ وَلَا يَزْجَعُ وَالْمُقَصِّرُ تَدْعُوهُ إِلَى الْإِلْحَاقِ بِنَا وَالْإِقْرَارُ بِمَا فَضَّلْنَا اللَّهُ بِهِ فَلَا يَثْبُتُ وَلَا يَسْتَجِيبُ وَلَا يَلْحَقُ بِنَا»^۲ و این منافات با اخبار دیگر دارد، شیخ طوسی رحمته الله از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: «اَحْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمْ الْغَلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ»

۱ - عنه البحار: ۳۶۸/۵۱.

۲ - معنی این حدیث قبل بیان شد: «ای مفضل! به درستی که غالی در محبت ما را، به سوی خودمان بر می گردانیم و ثابت می ماند و اجابت می کند و (از آن) بر نمی گردد. و فرقه مقصره را به ملحق شدن به ما و اقرار کردن به آنچه خداوند ما را به آن فضیلت داده، می خوانی و دعوتش می کنی، پس ثابت نمی ماند و اجابت نمی کند و به ما ملحق نمی شود.





فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ، يُصَغِّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ، وَيَدْعُونَ الزُّبُوبَةَ لِعِبَادِ اللَّهِ، وَاللَّهُ إِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا. ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنِنَّا يَزْجِعُ الْغَالِي فَلَأَنْقَبِلُهُ، وَبِنَا يَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ فَتَنْقَبِلُهُ. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ ذَلِكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: لِأَنَّ الْغَالِي قَدْ اعْتَادَ تَرَكَ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّيَامَ وَ الْحَجَّ، فَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَرَكَ عَادَتِهِ، وَ عَلَى الرُّجُوعِ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) أَبَدًا، وَإِنَّ الْمُقَصِّرَ إِذَا عَرَفَ غَمْلَ وَأَطَاعَ؛ اِبْرَ حَذَرَ بَاشِيدِ كِه جَوَانَن تَان رَا غَالِيَان كَمْرَاه نَكْنَنَد، غَالِيَان شُرُورَتَرِين خَلَقِ خَدَايَنْد. اِهَانَت بَه مَقَامِ عَظَمَتِ پَرُورْدگار مِي نَمَايَنْد وَ اِدْعَايِ خَدَائِي بَرَايِ بَنْدگَانِ خَدَا مِي كَنْنَد. بَه خَدَا قَسَم، غَلَات اَز يَهُود وَ نَصَارَى وَ مَجُوس وَ مُشْرِكَانِ بَدْتَرَنْد، سَبَسِ فَرمود: غَالِي بَرگَشْتَش بَه مَا اسْت، اَمَا مَا اَوْرَا نَخَوَاهِيْم پَذِيرِفْت، وَ مَقَصِّر وَ كَسِي كِه دَر بارَه مَا كُوتَاهِي كَرْدَه نِيَز بَرُمِي گَرْدَد، وَلِي اَوْرَا مِي پَذِيرِيْم. عَرَض كَرْدَنْد: اَقَا اَيْن مَطْلَب چَگونَه اسْت؟ فَرمود: غَالِي عَادَت بَه تَرَكَ نَمَاز وَ زَكَات وَ رُوزَه وَ حَجَّ كَرْدَه، نَمِي تَوَانَد هَرْگَز عَادَتِ خُود رَا تَرَكَ كَنْد وَ بَرگَشْت بَه بَنْدگِي خَدَا نَمَايَد، وَلِي مَقَصِّر وَ قَتِي بَشَنَاسَد وَ مَعْرِفَت پِيدَا كَنْد، عَمَل مِي كَنْد وَ اطَاعَت مِي نَمَايَد.»

اگر این روایت را بپذیریم، اساساً غالی به معنای مصطلح موجود در احادیث، وجود نخواهد داشت و روایات فراوانی که غالیان را مذمت کرده است، لغو خواهد بود.

رابعاً: این حدیث دلالت ندارد بر این که آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است، مخلوق اهل بیت علیهم السلام هستند، با این که: آنچه سابقاً از آیات و روایات ذکر کردیم، از محکّمات و مسلّمات شمرده می شود، و باید متشابه را ردّ بر محکم نمود و یا بر معانی دیگر از «خلق» حمل کرد.

خامساً: بر فرض دلالت این حدیث بر مدّعی آن ها، باید توجیه و تأویل شود به معنایی که منافات نداشته باشد با آیات و اخبار متواتره قطعیه ای که مقداری از آن ها گذشت. و گرنه این خبر واحد مُرسل، معارض با آیات و اخبار مسلّم خواهد شد.

سادساً: در کتاب الهدایة الکبری - که حدیث مزبور در آن آمده - نوشته

است: «وَكَانَتْ كُتُبُهُ وَدَلَالَتُهُ وَتَوْقِيعَاتُهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) تَخْرُجُ عَلَى يَدِ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ بْنِ بَكْرِ التَّمِيمِيِّ الْبَصْرِيِّ فَلَمَّا تَوَفَّى خَرَجَتْ عَلَى يَدِ جَدَّتِهِ أُمِّ أَبِي مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَعَلَى ابْنَيْهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ...^۱ نوشته ها و دلائل و توقیعات آن حضرت علیه السلام بر دست ابوشعیب «محمد بن نصیر نمیری» خارج می شود... در کتاب اختیار معرفة الرجال، روایات در مذمت «محمد بن نصیر نمیری» نقل کرده و امام هادی علیه السلام او را لعن کرد.^۲ و در کتاب احتجاج و غیبت شیخ آمده که توقیعی در لعن و تکفیر او صادر شده است.^۳ و عقائد منحرف و کفر و الحاد او را ذکر نمودند. و این در حالی است که در کتاب «الهدایة الکبری» آمده: قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي فَنَ يَخَاطِبُهُ وَلَيْنَ يَخَاطِبُ قَالَ الصَّادِقُ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ فِي يَوْمٍ غَيْبَتِهِ بِصَارِيَا ثُمَّ يَظْهَرُ بِمَكَّةَ...^۴؛ مفصل گفت: ای سید من! (در طول غیبت با چه کسی انس می گیرد و) چه کسی با او سخن می گوید؟ و او با چه کسی گفتگو می کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: با محمد بن نصیر، همان روز که وی در صاریا غائب می شود آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می گردد. و نیز در این کتاب آمده: قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَا مُفَضَّلُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى مَاءٍ أَوَّلِيَابِهِ الْمُؤْمِنُونَ [الْمُؤْمِنِينَ] لَا يَغْلِقُ مِنْهُ فَرْجٌ مِنْ مُتَعَةٍ وَأَنَّهُ أَخَذَ مِنْ الْمُؤْمِنِ الَّذِي تَبَيَّنَ (ثَبِينَ) إِيمَانَهُ مِنْ كُفْرِهِ إِذَا عَلِقَ مِنْهُ فَرْجٌ مِنْ مُتَعَةٍ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفصل! حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: خداوند پیمان محکم گرفته بر آب دوستان مؤمنش که از او فرجی از متعه بسته نشود، و آن یکی از آزمایش ها و امتحان های مؤمنی است که آشکار می کند ایمانش را از کفرش، زمانی که از او فرجی از متعه بسته شود.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَلَدُ الْمُتَعَةِ حَرَامٌ وَإِنَّ الْأَخْرَى لِلْمُؤْمِنِ لَا يُضَيِّعُ النَّظْفَةَ فِي فَرْجِ الْمُتَعَةِ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ولد متعه حرام است، و

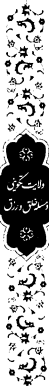
۱ - الهدایة الکبری: ۳۶۷.

۲ - اختیار معرفة الرجال: ۸۰۵ / ۲.

۳ - احتجاج: ۴۷۴ / ۲، الغیبة: ۳۹۸.

۴ - الهدایة الکبری: ۳۹۵.

۵ - الهدایة الکبری: ۴۲۵.



همانا سزاوار است که مؤمن نطفه را در فرج متعه ضایع نکند.»

این مطلب بر خلاف احادیث مسلم شیعه در باب متعه است. و اخبار بر خلاف مسلمت و اعتقادات شیعه در این کتاب بسیار است که کاشف اعتقاد و وضع مؤلف آن می‌کند، و بر آن اعتمادی نیست.

دلیل هشتم^۱

قد ورد فی الاحتجاج: «قال علیؑ:..... وَأَمَّا مَا أَرَاكَ^۲ مِنَ الْخِطَابِ بِالْإِنْفِرَادِ مَرَّةً وَ بِالْجُمُعِ مَرَّةً مِنْ صِفَةِ الْبَرَاءِ جَلَّ ذِكْرُهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ بِالْإِنْفِرَادِ وَ الْوَحْدَانِيَّةِ هُوَ النُّورُ الْأَزَلِيُّ الْقَدِيمُ الَّذِي (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) لَا يَتَغَيَّرُ وَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ (وَ يَخْتَارُ وَ لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ) وَ لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَ لَا مَا خَلَقَ زَادَ فِي مُلْكِهِ وَ عِزِّهِ وَ لَا نَقَصَ مِنْهُ مَا لَمْ يَخْلُقْهُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِالْخَلْقِ إِظْهَارَ قُدْرَتِهِ وَ إِبْدَاءَ سُلْطَانِهِ وَ تَبْيِينَ بَرَاهِينِ حِكْمَتِهِ فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَمَا شَاءَ وَ أَجْرَى فِعْلَ بَعْضِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَيْدِي مَنْ اضْطَرَّ مِنْ أَمْنَانِهِ فَكَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَهُ وَ أَمْرُهُمْ أَمْرُهُ كَمَا قَالَ (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)^۳ وَ جَعَلَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَعَاءً لِمَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ لِيُمَيِّزَ الْحَبِيبَ مِنَ الظَّيِّبِ مَعَ سَابِقِ عَلَيْهِمَا بِالْفَرِيقَيْنِ مِنْ أَهْلِيهَا وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ مَثَلًا لِأُولِيَانِهِ وَ أَمْنَانِهِ وَ عَرَفَ الْحَلِيقَةَ فَضَّلَ مَثَلَةَ أُولِيَانِيهِ وَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ مِنْ طَاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذِي فَرَضَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ وَ أَلَزَمَهُمُ الْحُجَّةَ بِأَنْ خَاطَبَهُمْ خُطَاباً يَدُلُّ عَلَى انْفِرَادِهِ وَ تَوْحِيدِهِ وَ بَأَنَّ لَهُ أُولِيَاءَ تَحْجِرِي أَفْعَالَهُمْ وَ أَحْكَامَهُمْ تَحْجِرِي فِعْلِهِ فَهُمْ الْعِبَادُ الْمَكْرُمُونَ الَّذِينَ (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) هُمُ الَّذِينَ (أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) وَ عَرَفَ الْخَلْقَ اقْتِدَارَهُمْ عَلَى عِلْمِ الْغَيْبِ بِقَوْلِهِ (عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا) إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ^۴ وَ هُمُ النَّعِيمُ الَّذِي يَسْأَلُ الْعِبَادَ عَنْهُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أُولِيَانِيهِمْ قَالَ السَّائِلُ مَنْ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ؟ قَالَ ﷺ: هُمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَنْ حَلَّ حُلَّةً مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ فَرَضَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْهِمْ مِنْهَا لِنَفْسِهِ وَ هُمُ وَلَاؤُهُ الْأَمْرِ

۱ - یعنی دلیل هشتم روایات و دلیل دوازدهم (از آیات و روایات).

۲ - ماکان خ.

۳ - النساء: ۸۰.

۴ - الجن: ۲۶.

الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ۱ وَقَالَ فِيهِمْ (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) ۲ قَالَ السَّائِلُ مَا ذَلِكَ الْأَمْرُ؟ قَالَ عَلِيُّ ۑ: الَّذِي تَنْزَلُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُفْرَقُ فِيهَا (كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) مِنْ خَلْقٍ وَرِزْقٍ وَأَجَلٍ وَعَمَلٍ وَحَيَاةٍ وَمَوْتٍ وَعِلْمٍ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْمُفْعِزَاتِ الَّتِي لَا تَتَّبِعِي إِلَّا اللَّهَ وَأَصْفِيَانِهِ وَالسَّفَرَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ وَهُمْ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي قَالَ (فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَسَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) ۳ هُمْ بَقِيَّةُ اللَّهِ يَغْنِي الْمُهْدِي الَّذِي يَأْتِي عِنْدَ انْقِضَاءِ هَذِهِ النَّظَرَةِ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَذْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا... ۴

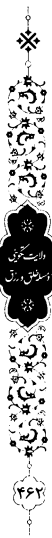
و اما آنچه در قرآن از صفات باری تعالی گاهی مخاطب به لفظ انفراد و گاهی به خطاب جمع واقع است، برای این است که خداوند تبارک و تعالی همان گونه که خود را به انفراد و وحدانیت وصف فرموده، نوری ازلی و قدیمی است که چیزی مانند او نیست، دستخوش تغییر نشده، و هر چه بخواهد و اختیار کند عملی سازد، و هیچ کس قادر بر ردّ حکم و قضای او نیست، آفرینش او موجب ازدیاد در ملک و عزّت او نشود، و عدم ایجاد ایشان نیز هیچ نقصی را متوجّه او نمی سازد، و همانا اراده به خلق و آفرینش نمود تا قدرت خود را اظهار و سلطان خود را نمایان و براهین حکمت خود را ظاهر و آشکار سازد، پس آنچه در مشیت حقّ بود به هر وجه که خواست خلق فرمود، و انجام برخی از کارها را به دست برگزیدگان امنای خود جاری گرداند، و فعل آنان همان فعل حضرت حقّ و امر آنان، امر او است، هم چنان که در قرآن است: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾، و نیز آسمان و زمین را ظرف و جایگاهی برای هر کس که خواست از خلق خود، قرار داد تا خبیث از طیب را تمیز دهد، هر چند همه آن دو گروه در علم حضرت حقّ بود، و خواست تا آن را مثالی برای اولیاء و امنای خود قرار داده، فضل و منزلت آنان را به خلائق شناساند، و طاعت شان را مقرون به طاعت خود فرموده، و حجت را بر ایشان تمام نمود که به گونه ای ایشان را

۱ - النساء: ۵۹.

۲ - النساء: ۸۳.

۳ - البقرة: ۱۱۵.

۴ - الاحتجاج: ۱/ ۲۵۲.



خطاب نماید که دلالت بر وحدانیت و انفراد خود کند، و حاکی از این باشد که حضرت حق را اولیایی است که احکام و افعال ایشان همان فعل اوست، ایشان بندگان محترم و بزرگواری هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان او کنند، آن خدایی که این جماعت را مؤید به روح خود گردانید و خلق را بر اقتدار آنان بر علم غیب به وسیله آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»^۱ واقف و آگاه فرمود، و ایشان همان نعیمی^۲ هستند که همه از آن پرسیده شوند، زیرا خداوند به سبب ایشان پیروان شان را مشمول نعمت خاص خود قرار داده است.

سائل (فرد زندیق) پرسید: این حجت ها چه کسانیست؟ فرمود: ایشان عبارتند از: رسول خدا، و کسانی که جانشین و به جای او هستند از اصفیاء که خداوند ایشان را مقرون به خود و رسول فرموده، و طاعت شان را هم چون طاعت خود بر خلق مفروض و واجب ساخته، ایشان صاحبان امری هستند که در حق ایشان فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳، و نیز در حق ایشان فرمود: «وَلَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعِلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۴ فرد سائل (زندیق) پرسید: منظور از این امر چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: عبارت از آن چیزی است که فرشتگان با آن از جانب حضرت حق نازل می گردند، در شبی که در آن شب، هر امری با حکمت، معین و ممتاز گردد، از (آفریدن و) خلق و رزق و از اجل و عمل و از حیات و موت (جانداران) و علم به غیب آسمان ها و زمین و معجزات و آیاتی که هیچ احدی را نسزد مگر خدای تعالی و اصفیاء و سفیران که میان خدا و خلق الله باشند که ایشان وجه خدایند که در قرآن فرموده: «فَإَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَرْجَهُ اللَّهُ»^۵، ایشان بقیة الله می باشند، یعنی همان مهدی که در پایان و انقضای این مهلت خواهد آمد، همو که زمین را پر از قسط و عدل کند، هم چنان که پر از ظلم و جور شده است.»

۱. الجن: ۲۶ و ۲۷

۲. التکاثیر: ۸: (ثُمَّ لَتَسْتَأْذِنَ لِيَوْمِئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)

۳. النساء: ۵۹

۴. النساء: ۸۳

۵. البقره: ۱۱۵

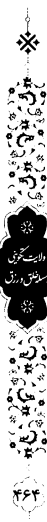
جواب: از روایات شب قدر استفاده می شود که در آن شب، هر امری که در سال اتفاق می افتد به سوی اهل بیت علیهم السلام نازل می شود، از خلق و رزق و اجل و... علاوه بر این، روایاتی که بیانش گذشت، مثل نص در مطلوب و مقصود ما هستند و مخالف آن ها را - بر فرض مخالفت این حدیث یا حدیثی دیگر با آن ها - ناچاریم به روایات مسلم و منصوص ارجاع دهیم، مثلاً بگوییم: آنچه خداوند به بنده می دهد و یا از او می گیرد، آن ها علیهم السلام به نحوی از انحاء در آن مداخلت دارند.

مخفی نماند که: استثناء در عبارت: «لا تنبغی إلا لله و أصفیائه و السَّفَرَة بینه و بین خلقه» به معجزات بر می گردد نه به تمام سطر قبل از آن. اما استدلال به فقره: «وَأُجْزَى فِعْلٌ بَعْضِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أُیْدِي مَنْ اضْطَقَّ مِنْ أَمْنَائِهِ فَكَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَهُ وَ أَمْرُهُمْ أَمْرَهُ كَمَا قَالَ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» با توجه به این که قبل از این عبارت، امام علیه السلام فرمودند: «وَأَمَّا أَرَادَ بِالْخَلْقِ إِظْهَارَ قُدْرَتِهِ وَ إِبْدَاءَ سُلْطَانِهِ وَ تَبْیِینَ بَرَاهِینِ حُكْمَتِهِ فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَمَا شَاءَ» این قرینه واضح است که مراد از «اجرای فعل بعض اشیاء به دست برگزیدگان...» خلق کردن و ایجاد و ابداع نمودن عالم نیست، بلکه مقصود، همان تصرف در موجود و مخلوق است، و لذا کلمه «بعض» بکار رفته نه کلمه «جمع».

و بر فرض که بپذیریم که حدیث ظهور در مراد مستدل و مستشکل دارد، چاره ای نداریم که حدیث را به آنچه سابقاً بیان کردیم و شرح نمودیم، ارجاع داده و به آن رد کنیم؛ زیرا آیات و روایات و تعلیلات عقلی که در اخبار آمده برای این ارجاع، کافی و وافی است، فتأمل!

باری، - همان طوری که در ابتدای رساله ذکر کردیم - همه آنچه انبیاء و اوصیای الهی علیهم السلام - از فضائل و مناقب - داشتند، ذوات پاک و معصوم محمد و آل محمد علیهم السلام دارا بودند، بلکه «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَمَةِ أَحَدٌ»، و هرگاه اراده کنند و بخواهند هر امر ممکنی در خارج محقق شود - اگر چه ایجاد و اعدام لا من شیء باشد - مرادشان واقع می شود. اما تمام بحث این است که صدور این افعال به چه نحو است؟ آیا مقارن مشیت و خواستشان، خداوند





چنین می‌کند و یا هرگاه امر نمایند و یا اراده شان به تحقق چیزی تعلق بگیرد، خداوند همه ما سوی الله را مطیع آن‌ها قرار داده و یا قدرت بر تصرفات در اشیاء و موجودات (نه ایجاد و اعدام) به نفس آن‌ها عطا فرموده و یا با تکلم و بردن اسم اعظم خداوند مقصودشان محقق می‌شود، و یا دعا می‌کنند و... یا امر دیگری است؟ و ما بیان داشتیم که ایجاد و اعدام و ابداع و خلق لا من شیء فقط کار خداوند است، و خداوند مقارن مشیت شان و یا... به جمت تعظیم و تکریم و بروز منزلت و اتمام حجت شان بر خصوم و دشمنان، این امور را محقق می‌نماید.

تذکر: به آنچه بیان شد، استدلال به فقره زیارت رجبیه: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقُهَا وَرَتَقُهَا بِيدِكَ» نیز واضح شد و نیاز به شرح و بسط دوباره نیست و همین که معتقد بشوی که آن‌ها بنده و عبد و مخلوق خداوند هستند، لوازم بندگی بر آن‌ها جاری و ساری می‌شود.

فصل ششم
مسئله رزق

با آنچه در مورد خلق و خالقیت بحث شده، معلوم گشت که رازق حقیقی هم فقط خداوند متعال است، و ائمه علیهم السلام، «واسطه فیوضات مادی و معنوی هستند» و «سبب روزی مخلوقات می باشند»، و یا «روزی را خداوند به دست ایشان در بین مخلوقات تقسیم می کند». و این مطلب از آیات و روایات خلق و رزق، ظاهر و هویدا است. و ما اشاره ای بسیار مختصر به آن می کنیم و در این جا بنای بحث مفصل نداریم.

آیات

۱- قال تعالی فی شأن الرزق: (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ)^۱ به درستی که خداوند روزی دهنده، و صاحب قوت و قدرت استوار و راستین است.) و آنچه از این آیه شریفه بر می آید، با در نظر گرفتن این که مقام آن، مقام حصر است این است که:

اولاً: رزق به طور حقیقی جز به خداوند نسبت داده نمی شود، و هر جا به غیر او نسبتش دهند، از قبیل نسبت دادن عمل خداوند به غیر خداوند - مجازاً - است.^۲ مانند آیه: (وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ)^۳ و خداوند بهترین روزی دهندگان است که از آن استفاده می شود رازق بسیار است، و خدا بهترین آنان است و نیز مانند آیه: (وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ)^۴ خوراك و پوشاك آنها را از طریق اموال شان تأمین کنید) و همان طور که می بینیم، رزق که مخصوص ذات خدا است، به

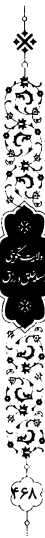
۱ - سورة الذاریات: ۵۸.

۲ - اگر به معنای حقیقی هم باشد، می گوییم: مقصود از «رزق» وقتی به خداوند اسناد داده می شود، غیر از آن است که به خلق نسبت داده شود.

۳ - سورة جمعه: ۱۱.

۴ - سورة نساء: ۵.





غیر خدا هم نسبت داده شده، به این اعتبار که غیر او هم به اذن و تملیک او، روزی می دهد. و مانند: (وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ)؛ و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است، خوراک و پوشاک مادران را بطور شایسته بپردازد) بنا بر این، بر عهده صاحب این مولود است که مادر او را روزی دهد و بپوشاند.

ثانیا: استفاده می شود که آنچه خلق در وجودشان از آن بهره مند می شوند رزق ایشان است و خداوند رازق آن رزق است، و دلیل بر این معنا، علاوه بر آیات بسیاری که در باره رزق، سخن گفته، آیات فراوان دیگری است که دلالت دارد بر این که خلق و امر و حکم و ملک (به کسر میم) و مشیت و تدبیر و خیر، همه آن ها خاص خدای عز و جل است. بلی ممکن است گفته شود که طعام و شراب حرام به حسب تشریع رزق نباشد، اما به حسب تکوین رزق و آفریده خدا می باشد. و شاید در این نحو از دعاها: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقًا حَلَالًا وَآسِعًا طَيِّبًا مِنْ رِزْقِكَ»^۲ اشاره به آن باشد، فتأمل!

تذکر:

شکی نیست که خلق روزی^۳ از عدم و نیز تقدیر روزی، مخصوص خداوند است. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: «إِنَّكُمْ تُقَدِّرُونَ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يُقَدِّرُ أَرْزَاقَنَا إِلَّا اللَّهُ»^۴؛ راوی پرسید: آیا شما روزی های بندگان را تقدیر می کنید؟ امام (علیه السلام) فرمودند: والله! روزی های ما را تقدیر نمی کند مگر خداوند. از این حدیث استفاده می شود روزی های بندگان را خداوند تقدیر می فرماید. واضح است که روزی منحصر در خوراک و پوشاک نیست، بلکه لفظ «رزق» در آیات قرآن با ضمیمه تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) عام است و تمام نعمت های ظاهری و باطنی را شامل می شود. پس تمام نعمت های ظاهری و باطنی که از جانب خداوند متعال بر پیامبر و ائمه هدی (علیهم السلام) و سایر خلق افاضه می شود بر

۱ - سوره بقره: ۲۳۳.

۲ - الکافی: ۵۵۲/۲، طبع اسلامی.

۳ - مخفی نماند که «رزق» خلق است و به خداوند بر می گردد.

۴ - بحارالانوار: ۳۰۱/۲۵، از رجال کشی.

حسب اندازه و تقدیری است که خداوند فرموده، چنان که می‌فرماید: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» در نزد او هر چیزی اندازه‌ای دارد و نیز می‌فرماید: «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۱ هیچ چیزی نیست مگر آن که خزاننش نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معلوم فرو نمی‌فرستیم.

اما تقسیم ارزاق موجوده (بعد از خلق آن از عدم) و مجرای رزق، باید بحث شود که آیا مختص ذات ربوبی است یا هیچ گونه اختصاصی به خداوند ندارد؟! از اخبار استفاده می‌شود که تقدیر ارزاق از جانب خداوند است و نیز مقسم الأرزاق هم خداوند متعال است، اما اثمه عليه السلام واسطه فیض و مجری آن هستند و روزی بر دست با کفایت محمد و آل محمد عليهم السلام جاری می‌شود، چنان که امام سجاد عليه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَعَلَى أَيْدِيْنَا نُجْرِمَهَا»^۲ به درستی که خداوند در این موقع، روزی‌های بندگان را تقسیم می‌کند و به دست ما جاری می‌نماید.

۲ - قوله تعالى: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»^۳ خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می‌میراند و سپس زنده می‌کند.)

۳ - وقوله تعالى: (اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» خداوند نسبت به بندگان (بسیار) مهربان و ملایم است، (و با رفق و ملایمت رفتار می‌کند)، روزی می‌دهد هر که را بخواهد و او است صاحب قوت و عزت.)

۴ - وقوله تعالى: (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ» بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است؟)

۱ - سورة رعد: ۸.

۲ - سورة حجر: ۲۱.

۳ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام: ۳۴۳/۱ حدیث ۹.

۴ - سورة الروم: ۴۰.

۵ - سورة الشوری: ۱۹.

۶ - سورة یونس: ۳۱.

۵ - فرمایش خداوند متعال: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۱ و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آن که روزی آن‌ها بر خداوند است.

علامه شبیر رحیمه رحمته الله نوشته‌اند: الذي يستفاد من الآيات والأخبار أن الله تعالى قد قسم الأرزاق بين العباد ويزيدها وينقصها، وأنه تعالى قسمها من حلال ومن أخذ حراما حسب عليه من رزقه وعوقب عليه، قال تعالى في مواضع: ﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۲ و قال تعالى: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۳ و قال تعالى: ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾^۴ و قال تعالى: ﴿إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۵ و قال تعالى: ﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾^۶ و قال تعالى: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۷ و قال تعالى: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾ أي في السماء أسباب رزقكم أو تقديره و ما توعدون من الثواب والنعيم، لأن الجنة في السماء كما عرفت، ولأن الأعمال وثوابها مكتوبة مقدرة في السماء.^۸

حاصل کلام ایشان این است که آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که خداوند متعال روزی‌ها را در بین بندگان تقسیم نموده و زیاد و کم می‌فرماید، و حق تعالی آن را از حلال تقسیم کرده و هر کس از حرام به دست آورد، از رزقش بر او حساب می‌شود (و از حلال آن محروم می‌گردد) و بر آن عقاب می‌شود، سپس آیاتی در این باره ذکر کرده که مشاهده نمودید.

۱ - سورة هود: ۶.

۲ - البقرة: ۲۱۲.

۳ - سورة هود: ۶.

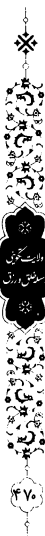
۴ - سورة الرعد: ۲۶.

۵ - سورة سبأ: ۳۹.

۶ - سورة الشورى: ۲۷.

۷ - سورة الزخرف: ۳۲.

۸ - حق اليقين: ۵۴۵.



روایات

۱. در توقیع الشریف آمده: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا خَالٍ فِي جِسْمٍ...» همانا خداوند متعال اجسام را آفرید و روزی ها را تقسیم کرد زیرا جسم نیست و حلول در جسم نکرده است.»

۲. عَنْ صَالِحٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَصَافِيرُ عَلَى الْحَانِطِ قُبَالَتِهِ يَصْحَنُ فَقَالَ يَا بَا حَمْزَةَ أَتَدْرِي مَا يَقْلَنُ قَالَ يَتَحَدَّثُنَ أَنَّ هُنَّ وَقْتُ يَسْأَلُنَ فِيهِ قُوَّتَهُنَّ يَا أَبَا حَمْزَةَ لَا تَتَأَمَّنْ قَبْلَ ظُلُوعِ الشَّمْسِ فَلْيَايَ أَكْرَهَهَا لَكَ إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى أَيْدِينَا يُجْرِيهَا؛^۱ ابو حمزه ثمالی گفت: خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام بودم، روی دیوار در مقابل حضرت گنجشک ها بودند،

صدا می کردند. فرمود ابا حمزه میدانم چه می گویند؟ می گویند: برای شان وقتی است که در آن وقت روزی شان را درخواست می کنند. سپس فرمود: ابو حمزه! قبل از در آمدن خورشید مخواب؛ زیرا من برای تو نمی پسندم؛ همانا خداوند در این موقع روزی را بین بندگان تقسیم می کند و به دست ما جاری می نماید.»

در توضیح این حدیث می گوئیم: اگر «تقسیم رزق» به این معنا باشد که ائمه علیهم السلام تصمیم می گیرند که به چه کسی، چه مقداری بدهند، بدون تقدیر و تعیین قبلی از جانب خداوند متعال، این درست نیست، و به شهادت این حدیث، مقسّم الارزاق، خداوند متعال است. اما اگر به این معنا باشد که آنچه خداوند برای هر مخلوقی معین نموده (و به قلوب اهل بیت علیهم السلام هم القاء و الهام آن را نموده)، آن ها علیهم السلام، مجری آن هستند، و به دست شان می رسانند، اشکالی بر آن نیست بلکه صحیح است. چنان که از امام علیه السلام نقل شده که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَنْبِيَاءِ مُرَدًّا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ (وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)؛^۲ به درستی که خداوند قلوب های ائمه علیهم السلام را محلّ و مورد

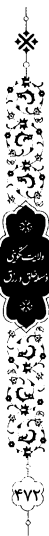
فصل ۶
مسئله رزق

۴۷۱

۱ - عنه إثبات الهداة: ۷۵۷/۳ ح ۴۳ و عن الاحتجاج: ۴۷۱ نحوه. وأخرجه في البحار: ۳۲۹/۲۵ ح ۴ و إثبات الهداة: ۷۶۳/۳ ح ۶۵ عن الاحتجاج.

۲ - بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم السلام: ۳۴۳/۱ حدیث ۹.

۳ - تفسیر قمی: ۴۰۹/۲.



اراده اش قرار داده پس هر وقت، خداوند بخواهد آن‌ها می‌خواهند، و این همان فرمایش خداوند تعالی است که فرمودند: «و نمی‌خواهید مگر آنچه مشیت الهی تعلق بگیرد» و در بعضی از اخبار آمده: «به درستی که امام آشیانه و محل اراده خداست، نمی‌خواهند مگر آنچه خدا بخواهد و مشیتش تعلق بگیرد».

باری، بر طبق این حدیث، خداوند متعال، خالق و رازق و مقسم ارزاق است و ائمه علیهم‌السلام واسطه این فیوضات و نعمت‌های الهی می‌باشند، و فیض اول به آن‌ها می‌رسد و از ناحیه آن‌ها به دیگران تقسیم و منتشر می‌گردد و جاری شدن رزق به دست مبارک شان غیر از روزی دادن است.

۳. از امام رضا علیه‌السلام روایت شده که فرمودند: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجُبْرِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجْبِهِ عليه‌السلام فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيزِ فَأَلْقَانِلُ بِالْجُبْرِ كَافِرٌ وَالْقَانِلُ بِالتَّفْوِيزِ مُشْرِكٌ»^۱ هر کس گمان کند که خداوند افعال ما را انجام می‌دهد بعد هم ما را عذاب می‌کند به واسطه آن کارها، معتقد به جبر شده است. و هر کس معتقد شود که خداوند کار آفرینش و روزی دادن را به ائمه و پیشوایان وا گذاشته است، قائل به تفویض گردیده، و معتقد به جبر کافر و معتقد به تفویض مشرک است.»

۴. از یاسر خادم روایت شده که گفت: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام: مَا تَقُولُ فِي التَّفْوِيزِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ ص أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)^۲ فَأَمَّا الْخَلْقُ وَالرِّزْقُ فَلَا تُمْ قَالِ عليه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ (الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)^۳. من به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: در مورد تفویض چه می‌فرمایید؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی، امر دین خود را به پیامبرش واگذار نموده، فرموده: (آنچه پیامبر برای شما آورد بگیرید و از آنچه شما را نمی‌کرد خودداری کنید)

۱ - بحار الانوار: ۲۵ / ۳۸۵.

۲ - بحار الانوار: ۱۲/۵.

۳ - الحشر: ۷.

۴ - فی المصدر: الله الذي.

۵ - بحار الانوار: ۲۵ / ۳۲۸.

اما مسأله آفرینش و روزی دادن در اختیار پیامبر ﷺ نیست. سپس فرمود: خداوند آفریننده همه چیز است و در قرآن می فرماید: (آن کسی که آفرید شما را پس روزی داد شما را پس بمیراند شما را، پس زنده گرداند شما را - در روز قیامت برای جزای عمل - آیا هست از شریک های شما - یعنی بتان که به زعم شما شریک خدا هستند - کسی که بتواند خلق و رزق و اماته و احیا کند - تا بدان سبب بشود او را پرستش کرد - پاک و منزه است خدا و برتر است از آنچه به او شرک می آورند).

۵. كَانَ الرَّضَاءُ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْخَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَأُبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ نُقْلِهِ فِي أَنْفُسِنَا اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَمِنْكَ الرِّزْقُ وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَخَالِقُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَآبَائِنَا الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ لَا تَلِيْقُ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ وَلَا تَصْلُحُ إِلَّا لِهَيْئَةِ الْإِلَهِيَّةِ الْإِلَاحُ فَالْعَيْنِ النَّصَارَى الَّذِينَ صَعَّرُوا عَظَمَتَكَ وَالْعَيْنِ الْمُضَاهِيْنَ لِقَوْلِهِمْ مِنْ بَرِيَّتِكَ اللَّهُمَّ إِنَّا عَبِيدُكَ وَأَنْبَاءُ عِبِيدِكَ لَا غَمْلِكَ لِأَنْفُسِنَا نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا اللَّهُمَّ مَنْ زَعَمَ أَنَا أَزَبَابُ فَتَحْنُ مِنْهُ بَرَاءً وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَيْنَا الْخَلْقَ وَعَلَيْنَا الرِّزْقُ فَتَحْنُ بَرَاءً مِنْهُ كِبَرَاءَةً عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَدْعُهُمْ إِلَى مَا يَزْعُمُونَ فَلَا تَوَاجِدْنَا بِمَا يَقُولُونَ وَاغْفِرْ لَنَا مَا يَدْعُونَ وَلَا تَدْعُ عَلَى الْأَرْضِ مِنْهُمْ دِيَارًا إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا؛ حضرت رضا ﷺ در دعای خود می فرمودند: خدایا من بیزارم از این که معتقد شوم نیرو و قدرتی دارم، نیرو و قدرتی نیست مگر به لطف و عنایت تو، خدایا من بیزارم از کسانی که مدعی شوند در باره ما چیزی را که برای ما صحیح نیست. خدایا من بیزاری می جویم به سوی تو از کسانی که در باره ما سخنی را بگویند که ما در باره خود آن را نگفته ایم. خدایا خلق کردن و آفرینش (و روزی) برای تو است، و امر از تو است، فقط ترا می پرستیم و فقط از تو

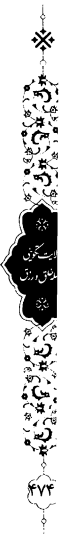
۱ - في المصدر: اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ.

۲ - في نسخة: والينا الرزق.

۳ - في المصدر: ما يزعمون رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا.

۴ - إعتقادات الإمامية (للمصدق): ۹۹، بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۴۳.





باری می خواهیم، تو آفریننده ما و آفریننده اجداد و پدران ما هستی. خدائی جز برای تو شایسته نیست و پروردگاری جز برای تو صلاحیت ندارد. پس لعنت کن بر نصرانیان که تو را کوچک انگاشته اند و لعنت کن تمام گروه‌هایی که اعتقادی شبیه آن‌ها داشته باشند. خدایا ما بندگان تو و فرزندان بندگان هستیم، قدرت سود و زیانی برای خود نداریم نه می‌توانیم جلو مرگ و زندگی و حشر و نشر را بگیریم، خدایا هر کس به خدائی ما معتقد شود، از او بیزاریم، و هر که مدعی گردد که آفرینش (و خلق کردن) و روزی دادن بدست ما است، از آن‌ها نیز بیزاریم، مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصاری. خدایا ما آن‌ها را به چنین اعتقادی و انداشته‌ایم، ما را به خاطر اعتقاد آن‌ها باز خواست مفرما، ما را ببخش از ادعای بی‌جای آن‌ها. و بر روی زمین احدی از ایشان را نگذار، که اگر آن‌ها را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز فاجر و کافر نمی‌زایند.»

۶. عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ كَثِيرٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ) قَالَ فَقَالَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ: مَا هَذَا الْفَضْلُ؟ أَيُكُم يَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ؟ قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: أَنَا أَسْأَلُهُ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ الْفَضْلِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ وَقَسَمَ لَهُمْ أَرْزَاقَهُمْ مِنْ حِلِّهَا وَعَرَضَ لَهُمْ بِالْحَرَامِ فَمِنْ انْتَهَكَ حَرَاماً نَقَصَ لَهُ مِنَ الْحَلَالِ بِقَدْرِ مَا انْتَهَكَ مِنَ الْحَرَامِ وَخُوسِبَ بِهِ؛ از اسماعیل بن کثیر روایت کرد و گفت: چون این آیه (و از فضل خدا سؤال کنید و بخواهید، اجابت می‌فرماید) نازل شد، اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: این فضل چیست؟ کدام یک از شما از معنای این آیه از رسول خدا ﷺ سؤال می‌کنید؟ امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: من از حضرت سؤال می‌کنم. از رسول خدا سؤال کرد آن فضل چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند مخلوقش را آفرید، و روزهای شان را از حلالش برای شان تقسیم نمود، و آن‌ها را متمکن بر حرام قرار داد، پس هر کس حرامی را مرتکب شود، از حلال به قدری که از حرام بدست آورده، کم می‌شود، و در مقابل آن حساب رسی می‌شود.»

۷. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: لَقَدْ اسْتَبْطَأْتُ الرِّزْقَ! فَغَضِبَ ثُمَّ

قَالَ لِي: قُلِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفَلْتُ بِرِزْقِي وَرِزْقِ كُلِّ دَابَّةٍ يَا خَيْرَ مَدْعُوٍّ يَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَيَا أَفْضَلَ مُرْتَجَى أَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا؛ از ابی بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من آمدن روزی را کند می‌شمارم (و روزی من به کندی می‌رسد و به نظر خودم بیش از آن هم نخواهد رسید). آن حضرت به خشم آمد و به من فرمود: بگو: بار خدایا تو کفیل رزق من و هر جنبنده شدی، ای بهترین خواننده شده و ای بهترین عطا بخش، ای بهترین کسی که از او خواهش شود و ای بهترین کسی که به او امید دارند با من چنین و چنین کن. (یعنی به جای کذا و کذا حاجت خود را در مقدار زیاد شدن روزی بگوید).

۸. عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام دُعَاءُ فِي الرِّزْقِ: يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ حَقَّهُ عَلَيْكَ عَظِيمٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَرْزُقَنِي الْعَمَلَ بِمَا عَلَّمْتَنِي مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّكَ وَأَنْ تَبْسُطَ عَلَيَّ مَا حَظَرْتَ^۱ مِنْ رِزْقِكَ؛^۲ از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دعائی برای روزی روایت کرده (و آن این است): یا الله یا الله یا الله از تو خواهش دارم به حق کسی که بر تو حق بزرگ دارد که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و به من روزی کنی عمل بدان چه یادم دادی از شناسائی حقت و برگشائی به رویم آنچه را از روزی خود از من دریغ کردی.

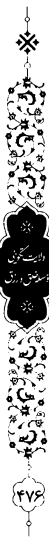
۹. عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَشْهَدُ أَنْ لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا زَارِقَ وَلَا مَعْبُودَ وَلَا صَارَ وَلَا نَافِعَ وَلَا قَابِضَ وَلَا بَاسِطَ وَلَا مُعْطِيَ وَلَا مَانِعَ وَلَا دَافِعَ وَلَا نَاصِحَ وَلَا كَافِيَ وَلَا شَافِيَ وَلَا مُقَدِّمَ وَلَا مُؤَخِّرَ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَبِيَدِهِ الْخَيْرُ كُلُّهُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛^۱ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: من شهادت می‌دهم که هیچ آفریننده‌ای نیست مگر خداوند، و نه روزی دهنده و نه معبودی و نه ضرر رساننده و نه نفع بخشنده و نه فراگیرنده و نه گستراننده و نه بخشنده و نه منع‌کننده و نه دفع‌نماینده و نه خیر خواه و نه کفایت‌کننده و نه شفاء دهنده و نه پیش‌دارنده و نه پس‌اندازنده، مگر خدا که او راست آفریدن و فرمان و به دست اوست همه

۱ - الکافی: ۵۵۱/۲ حدیث ۲ طبع اسلامی.

۲ - حضرت، آی منعت و حبست.

۳ - الکافی: ۵۵۳/۲ حدیث ۱۱ طبع اسلامی.

۴ - التوحید: ۲۳۹.



وایت سخن
مستشرق و شرق

خیر و خوبی و بر خیر و برکت است خدائی که پروردگار عالمیان است.»

۱۰. دعاء عن النبي ﷺ عن جبرئیل علیه السلام: «... رَبِّ الْأَرْبَابِ وَ مُسَبِّبِ الْأَنْسَابِ وَ سَابِقِ الْأَنْسَابِ وَ زَاوِيِ الْأَرْزَاقِ وَ خَالِقِ الْأَخْلَاقِ قَادِرٍ عَلَى مَا يَشَاءُ مُقَدِّرِ الْمَقْدُورِ... خَالِقِ الْعَرْشِ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ» دعای رسول خدا ﷺ از جبرئیل علیه السلام: ... رب ارباب (مالک هر مالکی) و سابق و مقدم بر همه سابق ها، و روزی دهنده همه روزی ها، و خالق همه خلق ها، قادر بر هر چه بخواهد، تقدیر کننده و تعیین کننده، هر مقدوری... خالق عرش و آسمان ها و زمین ها»

۱۱. در عیون اخبار الرضا علیه السلام و کمال الدین در دعایی که وارد شده است: «یا خَالِقَ الْخَلْقِ وَ یا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَ قَالِقَ الْحَبِّ وَ النَّوَى وَ بَارِئِ النَّسَمِ وَ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ دَائِمُ الثَّبَاتِ وَ مُخْرِجُ الثَّبَاتِ أَفْعَلُ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»^۱ ای آفریننده خلق! ای آن که رزق و روزی را گسترانده ای! ای آن که دانه هسته را می شکافی و می رویانی! ای خالق جانداران، و زنده کننده مردگان! و ای که زنده ها را می میرانی! ای پا بر جای همیشگی! ای خارج کننده گیاه [از زمین] با من آن چنان رفتار کن که خود اهل آن هستی.»

۱۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ خَلَقَ مَعَهُمْ أَرْزَاقَهُمْ حَلَالًا طَيِّبًا فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهَا حَرَامًا قُصَّ بِهِ مِنْ ذَلِكَ الْحَلَالِ!^۲ از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: خدای بزرگ، آفریدگان را آفرید، و همراه با ایشان روزی هاشان را نیز حلال و پاکیزه آفرید، پس هر کس چیزی از روزی را از راه حرام به دست آورد و مصرف کند، از قسمت حلال روزی او کاسته خواهد شد.»

۱۳. عَنْ مَوْلَانَا الرُّضَا ﷺ: رَبُّ الْعَالَمِينَ مَالِكُهُمْ وَ خَالِقُهُمْ وَ سَانِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْنِهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ وَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَ هُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَيْ سَبِيلَةٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا...^۳ از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند مالک و خالق آفریده شدگان است و رساننده روزی های ایشان است از جایی

۱ - بحار الانوار: ۳۷۵ / ۹۲، مهج الدعوات: ۸۹.

۲ - عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۶۱ / ۱.

۳ - الکافی: ۸۱ / ۵، طبع اسلامیة

۴ - عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۸۳ / ۱.

که بدانند یا ندانند، پس روزی بر خلق قسمت شده است و به فرزند آدم خواهد رسید در هر مکانی از دنیا که قدم نهد.»

حاصل کلام این است که رازق همه مخلوقات خداوند متعال است؛ زیرا ایجاد کننده رزق و بخشنده و خالق رزق خداست، پس رازق حقیقی خداوند متعال است نه غیر او.

تتمه

محقق طوسی رحمته الله علیه در متن «تجريد الاعتقاد» می فرماید: «و الرزق ما صح الانتفاع به ولم يكن لأحد منعه منه؛ رزق چیزی است که نفع و بهره بردن از آن صحیح و جایز است، و هیچ کس حق ندارد شخصی را از آن منع کند»

علامه حلی در شرح آن می فرماید: «الرزق عند المجبرة ما أكل سواء كان حراما أو حلالا وعند المعتزلة أنه ما صح الانتفاع به ولم يكن لأحد منع المنتفع به لقوله تعالى (أَنْفِقُوا بِمَا رَزَقْنَاكُمْ) والله تعالى لا يأمر بالإنفاق من المحرام قالوا ولا يوصف الطعام المباح في الضيافة أنه رزقه ما لم يستهلكه لأن للمبيح منعه قبل استهلاكه بالمضغ والبلع وكذا طعام البهيمة ليس رزقا لها قبل أن تستهلكه لأن للمالك منعها منه إلا إذا وجب رزقها عليه والغاصب إذا استهلك الطعام المغصوب بالأكل لا يوصف بأنه رزقه لأن الله تعالى منعه من الانتفاع به بعد مضغه و بلعه لأن تصرفاته أجمع محرمة بخلاف من أبيح له الطعام لأنه بعد المضغ والبلع لا يحسن من أحد تفويته الانتفاع به لأنه معدود فيما تقدم من الأسباب المؤدية إلى الانتفاع به.

و ليس الرزق هو الملك لأن البهيمة مرزوقة وليست مالكة والله تعالى مالك ولا يقال إن الأشياء رزق له تعالى والولد والعلم رزق لنا وليس ملكا لنا فحينئذ الأرزاق كلها من قبله تعالى لأنه خالق جميع ما ينتفع به وهو الممكن من الانتفاع والتوصل إلى اكتساب الرزق وهو الذي يجعل العبد أخص بالانتفاع به بعد الحياة أو غيرها من الأسباب الموصلة إليه ويحظر على غيره منعه من الانتفاع وهو خالق الشهوة التي بها يتمكن من الانتفاع؛ رزق، نزد قائلین به جبر (یعنی اشاعره) چیزی است که شخص می خورد، خواه حرام باشد یا حلال. و نزد معتزله (یعنی قائلین به

۱ - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: ۳۴۱.

۲ - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: ۳۴۱.



تقویض) رزق چیزی است که نفع و بهره بردن از آن جایز و صحیح است و هیچ کس حق نداشته باشد که شخص منتفع و بهره برنده را از آن منع نماید؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: (از آنچه به شما روزی دادیم، انفاق کنید). و خداوند متعال به انفاق کردن از حرام دستور نمی‌دهد (پس باید امور حرام رزق نباشد). معتزله می‌گویند: طعام مباح در مهمانی (که میزبان برای مهمان مهیا نموده است) تا مادامی که مهمان آن را مستهلک نکرده، رزق او شمرده نمی‌شود؛ زیرا میزبان (که این طعام را برای مهمان اباحه نموده) می‌تواند مهمان را از آن طعام منع کند قبل از این که مهمان آن را با جویدن و بلعیدن مستهلک کرده باشد. هم چنین غذای چهارپایان پیش از آن که آن را (به جویدن و بلعیدن) مستهلک نماید، رزق او به شمار نمی‌رود؛ زیرا مالک می‌تواند او را از آن منع کند؛ مگر وقتی که روزی دادن آن حیوان بر مالک واجب باشد. غاصب وقتی طعام غصب شده را با خوردن آن مستهلک می‌سازد، آن طعام را نمی‌توان رزق او خواند، چون خدای متعال او را از بهره مند شدن از آن غذا حتی پس از جویدن و بلعیدن آن، منع کرده است، زیرا همه تصرفات غاصب (در آنچه غصب کرده) حرام می‌باشد، بر خلاف کسی که طعام برای او مباح شده است؛ زیرا پس از جویدن و بلعیدن از هیچ کس نیکو نیست که مانع بهره مند شدن او گردد؛ زیرا این امر - در آنچه گذشت - از سبب هایی به شمار آمده که به بهره مند شدن از آن منتهی می‌گردد. و رزق همان ملک نیست؛ زیرا چارپا رزق دارد و مرزوق هست و اما مالک نیست. و خدای متعال مالک همه چیز هست، اما اشیاء رزق او نیستند. هم چنین فرزند و علم رزق برای ما هستند، اما ملک برای ما نیستند. پس روزی ها همه از سوی خدای متعال است، چون او آفریدگار همه چیزهایی است که از آن ها بهره ور می‌گردیم و اوست که ما را بر استفاده از آن ها و راه جستن به بدست آوردن رزق، متمکن و قادر ساخته است. و اوست که حق انتفاع به شیء را به شخص پس از حیازت کردن و بدست آوردن آن و یا دیگر اسبابی که شخص را بدان می‌رساند، اختصاص داده و انتفاع از آن را بر دیگران ممنوع ساخته است، و اوست آفریننده میل (و خواسته ها) که به وسیله آن، شخص قادر بر استفاده از اشیاء می‌شود».

متعلق رزق گاهی مآكل و مشرب است و گاهی ایمان است و گاهی علم و تقوی است و گاهی سعادت است و گاهی ثمار است و گاهی زن و فرزندان است و گاهی زیارت سید الشهداء ارباب بی کفن، امام حسین علیه السلام است، و گاهی گریه بر مصائب ایشان و بقیه اهل بیت علیهم السلام است، و گاهی توفیق لعن و برائت بر اعدای آنان و اصحاب سقیفه و اتباع شان (و توفیق اقامه مجالس تبری و ذکر مثالب و مطاعن قاتلین حضرت زهرا علیها السلام) می باشد و... پس باید به این جهات توجه شود و نیز معنای مثبت با معنای منفی از هم دیگر فرق داشته باشد.

و معنای رزق نیز واضح و معلوم است و آنچه از موارد استعمال رزق به دست می آید این است که در معنای آن نوعی بخشش و عطا نیز نهفته است. وقتی می گویند: «پادشاه به لشگریان رزق شان را می دهد» ظاهرش این است که تنها شامل مواد غذایی لشگر می شود. قرآن کریم هم می فرماید: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۱ که در این آیه شریفه، لباس جزء مصادیق رزق شمرده نشده است، این معنای اصلی و لغوی کلمه بود. ولی بعدها در معنای آن توسعه دادند و هر غذایی را که به آدمی می رسد، چه دهنده اش معلوم باشد و چه نباشد، رزق خواندند، گویا رزق، بخششی است که به اندازه تلاش و کوشش انسان به او می رسد هر چند که عطا کننده آن معلوم نباشد.

سپس توسعه دیگری در معنای آن داده و آن را شامل هر سودی که به انسان می رسد نموده اند هر چند که غذا نباشد و به این اعتبار همه مزایای زندگی اعم از مال و جاه و عشیره و یاوران و جمال و علم و غیره را رزق خواندند. در قرآن کریم هم به این اعتبار آیاتی وارد شده مانند (أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَقَرْحَا رَبِّكَ

۱- در زیارت عاشورا آمده: «وَرِزْقِي الْبَرَاءَةَ مِنْ أَغْدَانِكُمْ...»

أَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ وَ لَعَنَ خَاذِلِيكَ وَ لَعَنَ سَالِيكَ وَ لَعَنَ مَنْ سَالِيكَ وَ لَعَنَ مَنْ رَمَاكَ وَ لَعَنَ مَنْ طَعَنَكَ وَ لَعَنَ الْمُعَيِّنِينَ عَلَيْكَ وَ لَعَنَ الشَّاظِرِينَ إِلَيْكَ وَ لَعَنَ مَنْ مَنَعَكَ شُرْبَ مَاءِ الْفَرَاتِ وَ لَعَنَ مَنْ دَعَاكَ وَ غَشَّكَ وَ خَذَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَةَ الَّذِي وَتَرَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أَغْوَانَهُمْ وَ اتَّبَاعَهُمْ وَ أَنْصَارَهُمْ وَ مُجَبِّهِهِمْ وَ مَنْ أَسَّسَ لَهُمْ وَ خَشَا قُبُورَهُمْ نَارًا وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. (سلسله مؤلفات الشیخ المفید (المزار): ۵/ ۱۱۴)

۲- مردی که صاحب فرزند است باید رزق و لباس همسران را به طور متعارف بگیرد. (سوره بقره آیه ۲۳۳).





خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ؛ یا این که تو از آنها اجر و مزد و هزینه ای (در برابر دعوت) می خواهی با این که مزد پروردگارت بهتر، و او بهترین روزی دهندگان است). و نیز از حضرت شعیب علیه السلام حکایت فرموده که به قوم خود گفت: (يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا؛ ای قوم من! هرگاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق و موهبت خوبی به من داده باشد) (آیا می توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟) که در مراد از «رزق حسن» احتمالاتی داده اند: نبوت و رسالت، و یا مال حلال بی خیانت، و یا علم و حکمت، و یا هدایت به دین، و یا هر نعمتی..... بوده است.

و از این قبیل است آیات مربوطه دیگر که در قرآن کریم می باشد، و کلمه رزق به معانی مختلفی آمده: (وَمَا أَفْقَرُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلُقُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ؛^۱ آنچه را در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است) و (وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ؛^۲ آن ها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل - و کرم - خود بی نیاز ساختند.) و (وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا؛^۳ و اگر نزدیکان و یتیمان و فقیران، هنگام تقسیم (میراث) حضور یابند، آن ها را از آن روزی دهید و سخن پسندیده به آنها بگویید) پس فرمایش خداوند: (فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ) یعنی از ترکه، آن ها را روزی دهید.

(وَلَا تَتَّبِعُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالُكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا؛^۴ و اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان ندهید و از آن، به آن ها روزی دهید، و لباس بر آن ها بپوشانید و سخن شایسته به آن ها بگویید.)

لذا باید توجه کرد که معنای این که، خداوند روزی می دهد و این که شما روزی بدهید، چگونه قابل شرح و توضیح است؟ معنای رزق چنان که گذشت:

۱ - سبأ: ۳۹.

۲ - سوره توبه: ۷۴.

۳ - سوره النساء: ۸.

۴ - سوره النساء: ۵.

هر چیزی است که از آن ربح و سود برند و بهره مند شوند، از اموال و زراعات و... و نیز ائمه علیهم السلام سبب روزی و حیات و فیوضات مادی و معنوی دیگران هستند که اگر نباشند حیات از دیگران سلب می شود «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۱ اگر امام و حجت نباشد، زمین مردم روی خود را در کام خویش فرو می برد» و «يُؤْتِيهِ رِزْقُ الْوَرَى»^۲ و به برکت امام، به خلائق روزی داده می شود» و «إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى أَيْدِينَا يُجْرِيهَا»^۳ به درستی که خداوند در این وقت روزی را بین بندگان تقسیم می کند و به دست ما جاری می نماید. و پیشتر گفته شد که جاری شدن رزق به دست مبارک امام، غیر از روزی دادن و رازق بودن است.^۴

مرحوم کراچکی نقل کرده: «أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ أَكَلَ طَعَاماً مَعَ الْإِمَامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَلَمَّا رَفَعَ عليه السلام يَدَهُ مِنْ أَكْلِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ. فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَجَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكاً؟ فَقَالَ لَهُ وَ تِلْكَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (وَ مَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ)^۵ وَ يَقُولُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: (وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ).^۶ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ.^۷ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: بَلَى قَدْ قَرَأْتُهُمَا وَ سَمِعْتُهُمَا وَ لَكِنَّ

۱ - منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی): ۶۹/۱۶.

۲ - زاد المعاد، علامه مجلسی رحمته الله: ۴۲۳ دعاء العذبة الكبير.

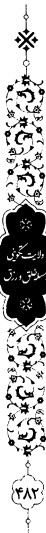
۳ - بصائر الدرجات: ۳۴۳/۸ حدیث ۹.

۴ - خداوند می خواهد اهمیت اهل بیت علیهم السلام را نشان بدهد، و مجری و مقسیم خود خداست، (إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى أَيْدِينَا يُجْرِيهَا) اما از طریق ما می دهد به جهت اظهار عظمت و جلالت شأن ما.

۵ - سورة التوبة: ۷۴.

۶ - سورة التوبة: ۵۹.

۷ - نظیر این دو آیه شریفه که امام صادق علیه السلام بر علیه ابو حنیفه استدلال کردند، آیات دیگری است که از کثرت لطف و احسان و تفضل پروردگار به پیامبرش (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) حکایت می کند که در این آیات بسیار، خداوند پیامبرش را قرین خود و در کنار خود قرار داده است که ما تبرکاً به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم: «اطيعوا الله و الرسول» و «من يعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً» و «ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الآخرة» و «ذلك بأنهم شاقوا الله و رسوله و من يشاقق



اللَّهُ تَعَالَى أُنْزِلَ فِيكَ وَفِي أَشْبَاهِكَ: (أَمَّ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا) ۱ وَقَالَ: (كَلَّ بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) ۲؛ ابوحنيفة با حضرت امام صادق عليه السلام غذا خورد، وقتی امام عليه السلام دست از غذا کشید گفت: (الحمد لله رب العالمين اللهم إن هذا منك ومن رسولك؛ یعنی حمد و سپاس برای خداوندی است که پروردگار عالمین است، خداوند! این نعمت از تو و از پیامبر تو است». ابوحنيفة گفت: یا ابا عبد الله! آیا با خدا شريك قرار دادی؟ فرمود: وای بر تو، خداوند در قرآن می فرماید: (وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ آن ها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل و کرم خود بی نیاز ساختند) در آیه دیگر می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ) و اگر آن ها به آنچه خدا و رسولش به ایشان داده اند راضی باشند و گویند: خدا ما را کافی است، زود باشد که خدا و رسولش از فضل خود به ما بدهند) ابوحنيفة گفت: به خدا قسم مثل این که تاکنون این دو آیه را در قرآن نخوانده بودم و نه تا حالا شنیده بودم. حضرت صادق عليه السلام فرمودند: بلی خوانده اید و شنیده اید، ولی خداوند این آیه را در باره تو و امثال تو نازل نموده (أَمَّ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا؛ یا بر دلها قفل زده شده) و فرمود: (كَلَّ بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ نه چنانست، بلکه آنچه کسب کردند چون زنگی بر دل های شان است).

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی روایت کرده: عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَضَرَ وَقْتُ الْعِشَاءِ فَذَهَبْتُ أَقُومُ فَقَالَ اجْلِسْ يَا أَبَا عُبَيْدِ اللَّهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى وُضِعَ الْخُبْزَانُ فَتَسَمَّى حِينَ وُضِعَ فَلَمَّا قَرَعَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ هَذَا مِنْكَ

اللَّهُ ورسوله فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» و «فَإِنَّ لِمَ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». و گاهی در آیات، ائمه عليهم السلام را نیز با خدا و رسولش ذکر نموده مثل: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوا الامر منكم» و «انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا» و «فيسرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون» و «ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين» و «ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون». و در زیارت وارده از معصومین بسیار است که خطاب به ائمه هدی عليهم السلام عرض می شود: «بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء» و «بنا کذا و بنا کذا» و «بنا یفتح الله و بنا یختم الله و بنا یمحو ما یشاء»

۱ - سورة محمد ص: ۲۴.

۲ - سورة المطففين: ۱۴.

۳ - کنز الفوائد للکراچکی: ۱۹۶ طبع ایران سنة ۱۳۲۲.

وَمِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ؛ یونس بن ظبیان گفت: با امام صادق علیه السلام بودم، وقت عشاء رسید، پس خواستم بلند شوم و بروم، فرمود: بنشین، پس نشستم تا سفره غذا را گذاشتند، پس امام علیه السلام وقتی که سفره غذا گذاشته شد، بسم الله را گفت، و چون فارغ شد، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ هَذَا مِنْكَ وَمِنْ مُحَمَّدٍ؛ حمد برای خدایی که این نعمت از تو و از محمد ﷺ است».

در کتاب شریف کافی روایت کرده: عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَطْعَمَنَا ثُمَّ رَفَعْنَا أَيْدِيَنَا فَقُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَمِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ ابن بکیر گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم، و به ما اطعام کرد، سپس دستان مان را بلند کردیم و گفتیم: «الحمد لله؛ حمد برای خداست» امام صادق علیه السلام گفت: بار خدایا! این نعمت از تو است و از محمد رسول تو است. درود بفرست بر محمد و آل محمد.^۳

با توجه به آنچه بیان شد، معنای این احادیث و عدم منافات آن با اختصاص خلق و رزق به خداوند، واضح می شود. علاوه بر این که: از آیات و روایات استفاده می شود که نعمات هم از ناحیه پروردگار است، و هم از طرف رسول خدا ﷺ، لیکن واضح است که مالک اصلی آن ها خداوند است، و هر چه پیامبر ﷺ به دیگران می دهد، از ناحیه خداوند است. کلام امام سجّاد علیه السلام نیز بر همین اساس است که فرمود: «خداوند روزی ها را قسمت کرده و به دست ما آن را جاری می فرماید». پس بخشنده نعمات در اصل، خداست و محمد و آل محمد علیه السلام واسطه فیض بین خالق و مخلوق هستند چه در خانه دنیا باشد و چه در خانه آخرت.

ابوحنیفه و پیروان او این مطلب را نفهمیده اند که می گویند شرک است!

۱ - الکافی: ۲۹۵/۶، طبع اسلامی.

۲ - الکافی: ۲۹۶/۶، طبع اسلامی.

۳ - عن مولانا العسکری علیه السلام قال: إِنَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَاعِدًا ذَاتَ يَوْمٍ هُوَ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ سَمِعَ قَائِلًا يَقُولُ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شَاءَ مُحَمَّدٌ، وَ سَمِعَ آخَرَ يَقُولُ: مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ شَاءَ عَلِيٌّ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَقْرَبُوا مُحَمَّدًا وَ [لَا] عَلِيًّا بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ - ثُمَّ [شَاءَ مُحَمَّدٌ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ] شَاءَ عَلِيٌّ. إِنَّ مَشِيئَةَ اللَّهِ هِيَ الْقَاهِرَةُ الَّتِي لَا تُسَاوَى، وَ لَا تُكَافَأُ وَ لَا تُدَانِي. (تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۲۹۷/۵ و اثبات الهداة: ۳۹۷).

نیز پناه بردن به خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام از شرّ بلیّات و صدمات از این قبیل است، چنان که در عبارات صریح ادعیه معصومین موجود است، که امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل وصیت کرد و فرمود: «به خدا توکل کن، ما را نیز یاد کن، نام های ما را بر زبان جاری ساز و بر ما صلوات بفرست و به خدا (و به ما) پناه ببر تا شرّ آن روز از تو دور شود.»^۲

۱ - در سفینه البحار: ۵۲ / ۸ چنین روایت کرده: «یا کمیل بن زیاد سمّ کلّ یوم باسم الله و لا حول و لا قوّة الا بالله توکل علی الله و اذکرتنا و سمّ بأسمائنا و صلّ علینا و استعذ بالله و بنا و ادرّا بذلك علی نفسك و ما تحوطه عنايتك تکف شرّ ذلك الیوم إن شاء الله»، و در کتاب تحف العقول: ۱۷۱ و بشاره المصطفی: ۲۵ (طبع قدیم) چنین نقل کرد: «قال لی علیّ یا کَمیل بن زیاد! فسمّ کلّ یوم باسم الله و لا حول و لا قوّة الا بالله و توکل علی الله و اذکرتنا و سمّ بأسمائنا و صلّ علینا و استعذ بالله ربّنا و اذرا عن نفسك و ما تحوطه عنايتك تُکف شرّ ذلك الیوم...»

۲ - أقول: لا یخفی أنّ التوسّل علی أقسام: الأول: الدعاء و الطلب من الله تعالی بحقّ و جاه و شفاعة الأئمة الاطهار علیهم السلام أو القسم علی الله تعالی بهم فی حیاتهم علیهم السلام. الثانی: الدعاء و الطلب من الله تعالی بحقّ و جاه و شفاعة الأئمة الاطهار علیهم السلام أو القسم علی الله تعالی بهم بعد وفاتهم علیهم السلام. الثالث: الطلب منهم علیهم السلام و التوسّل بهم بأن یكون شفعاء عند الله عزّوجلّ فی قضاء الحوائج فی حیاتهم علیهم السلام. الرابع: الطلب منهم علیهم السلام و التوسّل بهم بأن یكون شفعاء عند الله عزّوجلّ فی قضاء الحوائج بعد وفاتهم علیهم السلام. لا شک فی جواز الطلب و التوسّل بالنسبة للأقسام الاربعة، والدلیل علیها من الكتاب و السنة من طریق الخاصة و العامة کثيرة مسلمة لا شبهة تعتریها. الخامس: الطلب منهم علیهم السلام و التوسّل بهم فی قضاء الحوائج مع الاعتقاد بأنهم مستقلّون فی ذلك فی حیاتهم أو بعد وفاتهم علیهم السلام. و لا شک فی عدم جواز هذا القسم و أنّه حرام شرعاً و شرک عند الشيعة الامامية اجمالاً بلا خلاف منهم. السادس: الطلب منهم علیهم السلام و التوسّل بهم فی قضاء الحوائج مع الاعتقاد بأنهم مأذونون من قبل الله جلّ و علا فی ذلك فی حیاتهم أو بعد وفاتهم علیهم السلام لا بعنوان الشفاعة. هذا القسم محل الخلاف بینهم فمنهم من - و قيل: أكثر علماء الامامية - ذهب إلى عدم الجواز و منهم من ذهب إلى جواز ذلك، بدعوى وجود بعض الآيات و الروایات الدالة علی جواز أن یطلب منهم علیهم السلام و یتوسّل بهم فی قضاء الحوائج مع الاعتقاد بأنهم مأذونون من قبل الله تعالی فی ذلك فی حیاتهم علیهم السلام أو بعد وفاتهم علیهم السلام لا بعنوان الشفاعة و أنّ الائمة علیهم السلام یملکون ذلك، و یستدلّ لهم: بما جاء فی زیارة امیرالمؤمنین علیه السلام: «کن لی إلى الله شفیعاً و من النار مُجبراً و علی الدهر ظهیراً» و دعاء الفرج حیث قال: «یا محمّد یا علی! إکفیانی فانکما کافیان و انصرانی فانکما ناصران...» و ما جاء فی زیارة الجامعة: «لأنّهُ عائذ بقبورکم» و ما ورد عن الصادق علیه السلام: «إذا نزل بِکَ أمرٌ فافزع إلى رسول الله صلی الله علیه و آله... خذْ لِحِيتِكَ بِیَدِکَ التَّیْسِرَی و ابْکِ أَوْ تَبَاکْ و قُلْ یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ الله أَشْکُو إلى الله و إِلَیْکَ حاجَتی و إلى أهل بیتِکَ الرّاشِیدین حاجَتی و بِکمُ اتَّوَجَّهُ إلى الله فی حاجَتی...» و ما ورد: «أعوذُ بِوجهِ الله و أعوذُ بِرسولِ الله صلی الله علیه و آله من شرِّ ما خلَقَ و تَبرأ و ذَرَأُ و تَعَوَّذُ بِهِ کُلَّمَا شِئْتُ» و «إذا

أَخْرَجَكَ أَمْرٌ قُلْتُ فِي آخِرِ سُجُودِكَ يَا جَبْرِئِيلُ يَا مُحَمَّدٌ يَا جَبْرِئِيلُ يَا مُحَمَّدُ تُكْرِزُ ذَلِكَ أَكْفِيَانِي مَا أَنَا فِيهِ فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِي وَ أَحْفَظَانِي يَا ذَنِّي اللَّهُ فَإِنَّكُمَا حَافِظَانِ» و ما ورد فی الكافی عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْث قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَزُرْهُ وَ أَنْتَ حَزِينٌ مُكَرَّوْبٌ شِعْبٌ مُغْبَرٌ جَائِعٌ غَطَّشَانٌ وَ سَلَةٌ الْخَوَائِجِ... و فی صلوة استغاثة الزهراء عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا مَوْلَايَ يَا فَاطِمَةُ اغِيثِينِي» و فی زیارة علی بن الحسین الاکبر عَلَيْهِ السَّلَامُ: «و ارحم ذلّی و خضوعی لک و للسید ابیک صلی الله علیکما» و غیر تلك الأخبار ممّا یستغاث أو ینادی بهم عَلَيْهِ السَّلَامُ. و یمکن أن یرد: و المقصود من طلب الحاجة منهم عَلَيْهِ السَّلَامُ: لعلمه بأنّه لیس لهم فضل و لا منقبة إلا أعطاه الله تعالی لهم و یطلب الشخص منهم ما أعطاه الله عزّوجلّ و هم حجج الله تعالی علی خلقه و واسطة بینه تعالی و بین غیره و لهم جاه و منزلة عظيمة رفیعة عند الله عزّوجلّ و «لم یساؤوا إلا ما شاء الله» و هم «وعاء مشیئة الله» فإذا شاؤوا شاء الله تعالی و هم (عبادٌ مُکْرَمُونَ لَا یَسْئِفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِه یَعْمَلُونَ) و الطلب منهم هو فی الحقيقة الطلب من الله بواسطتهم و هم رسل الله و وسائط فیضه، و لذلك یطلب من الامام عَلَيْهِ السَّلَامُ. و إن الله لا یعطى و لا یمنع و لا یرضی و لا یغفر و لا یرحم إلا برضاهم؛ إعظماً لشأنهم للإحتیاج منه تعالی الیهیم؛ خلافاً لما ذهب الیه الفلاسفة و أتباعهم، مضافاً إلى أنّه من حیث الثبوت قد روى فی الکافی: عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا یُکُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهِذِهِ الْخِصَالِ السَّنْعِ بِمِثْبِئَةٍ وَ إِزَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ کِتَابٍ وَ أَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَقْدِرُ عَلَى تَقْضِي وَاجِدَةٍ فَقَدْ کَفَرَ» فبعد الاعتقاد بهذه الخصال السبع و بعد وضوح أنّ الله لا یفعل شیئاً إلا برضاهم كما اشیرنا الیه فلا فرق بین المسئلة من الله أو من اهل البيت عَلَيْهِ السَّلَامُ كما هو واضح. قد ذکر بعض الاعلام المحققین فی هذا المقام ما هذا لفظه: «إنّ الدعاء و الاستغاثة بغير الله تعالی یمکن علی وجوه ثلاثة: (الأول) أن یمتدّ باسمه مجرداً مثل أن یقول: «یا محمد یا علی... یا أولیاء الله یا اهل البيت» و نحو ذلك. (الثاني) أن یقول: «یا فلان! کن شفیعاً إلی الله فی قضاء حاجتی او ادع الله أن یقضیها» أو ما شابه ذلك. (الثالث) أن یقول: «اقض دینی او اشف مریضی او انصرنی علی عدوی» و غیر ذلك. (و لیس) فی شیء من هذه الوجوه الثلاثة مانع و لا محذور فضلاً عما یوجب الإشرک و التکفیر؛ لأنّ المقصود منها: طلب الشفاعة و سؤال الدعاء سواء صرح بذلك كما فی الوجه الثاني أو لا كما فی الوجهین الباقیین للعلم بحال المسلم الموحّد المعتقد أنّ من عدا الله تعالی لا یمکن لنفسه و لا غیره نفعاً و لا ضرراً فبسبب ذلك نعلم أنّه لم یقصد سوى طلب الشفاعة و الدعاء...» (کشف الارتیاب فی أتباع محمد بن عبد الوهاب: ۲۲۰) و قال آية الله السید محمد هادی میلانی قدّس سرّه فی الجواب عن هذه المسئلة: «بعد از خواندن دعای توسل چهارده معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ حاجات خود را به خدا باید اظهار کرد یا به چهارده معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ چون در آخر هر فقره از توسل می فرماید: «یا وجهاً عند الله اشفع لنا عند الله» - و هذا لفظه - «فرقی ندارد بین آن که از خداوند متعال بخواهید و یا آن بزرگواران را در درگاه حضرت احدیت شفیع نموده از آنان بخواهید، به علاوه این که پسران از پدران شان چیزهایی در خواست می نمایند و هم چنین نوکران از آقایان شان، و منافات با توحید ندارد؛ چون معتقد هستند به واسطه بودن آنان عَلَيْهِ السَّلَامُ». (صد و ده پرسش صفحه ۲۴۵ پرسش ۷۷) و قال فی موضع آخر من الکتاب المذكور: استمداد و ندا کردن به اسماء طیبه پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین عَلَيْهِ السَّلَامُ و یا

در خاتمه، این روسیاه بی بضاعت و بی آبروی درگاه خداوند متعال و برگزیدگانش عرضه می‌دارد: بار خدایا! تو را و محمد و آل محمد علیهم‌السلام را شاهد می‌گیرم که اعتقاد من در اصول و فروع و در هر امر کوچک و بزرگ، همانی است که قرآن صامت و ناطق (یعنی محمد و آل محمد علیهم‌السلام) بیان نموده و صحیح دانسته‌اند و آن را معتقد بوده‌اند. و اگر در این رساله (بلکه در همه آثارم) خطا و غلط و باطل و انحرافی نوشته‌ام، هرگز برای خودم عذری نمی‌تراشم و از غلط و باطل و

ولئ عسر روحی لتراب مقدمه الفداء اشکال ندارد؛ چون صدای ما به آن‌ها می‌رسد، یاری خواستن و نصرت از آنان به اعتبار این که سبب و وسیله‌اند و از خدا می‌خواهند که حاجت و یاری کسی که از آنان حاجت و یاری خواسته، خدا بر آورد. و کلمات «یا محمد یا علی یا علی یا محمد أنصرانی فأنکم ناصران» هیچ اشکال ندارد. همان طور که در کارهای روز مره خود از همنوعان خود مدد و یاری می‌طلبیم و منافاتی ندارد که ما خدا را مؤثر حقیقی بدانیم، چون این‌ها را به عنوان وسائط و وسائل می‌خوانیم... و اگر انسان در این موارد توجه به خداوند نماید و رفع گرفتاری خود را - چنان که خود آنان نیز دستور فرموده‌اند - از خدا بخواهد بهتر است با توشل به آن‌ها. (صد و ده پرسش صفحه ۲۹ پرسش ۷۷). أقول: و علی ما ذکره رحمهما الله فیرجع القسم السادس إلى الأقسام الاربعة الاولى. ولا يخفى أن خلافتنا مع الوهابية ليس فی جواز دعاء غیر الله عَزَّوَجَلَّ، بل اولئك ينكرون أصل الشفاعة والتبرک و زیارة المعصومین علیهم‌السلام و القبور و يعتبرون کل ذلك شركاً. و قد أوضح السيد الخوئي رحمته الله فی الرد علی الوهابية صريحاً فقال: «فمن اعتقد بالوحدانية الخالصة لله، واعتقد أن الإحياء والإماتة والخلق والرزق والقبض والبسط والمغفرة والعقوبة كلها بيده، ثم اعتقد بأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأوصيائه الكرام عليهم‌السلام «عباد مكرمون» لا ينسبفونہ بالقول و هم بأمره يَفْعَلُونَ» (الأنبياء ۲۶-۲۷) فَعظَمَهُمْ و خضع لهم، تجليلاً لشأنهم و تعظيماً لمقامهم، لم يخرج بذلك عن حد الإيمان، و لم يعبد غير الله. ولقد علم كل مسلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقبل الحجر الأسود، و يستلمه بيده إجلالاً لشأنه و تعظيماً لأمره. و كان صلى الله عليه وآله وسلم يزور قبور المؤمنين و الشهداء و الصالحين، و يسلم عليهم، و يدعو لهم. و على هذا جرت الصحابة و التابعون خلفاً عن سلف، فكانوا يزورون قبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم و يتبركون به و يقتبلونه، و يستشفعون برسول الله، كما كانوا يستشفعون به في حياته. و هكذا كانوا يفعلون مع قبور أئمة الدين و أولياء الله الصالحين، و لم ينكر ذلك أحد من الصحابة، و لا أحد من التابعين أو الأعلام، إلى أن ظهر أحمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن تيمية الحزاني فحزم شد الرحال إلى زیارة القبور، و تقبيلها، و مسحها، و الاستشفاع بمن دفن فيها، حتى أنه شدد النكير على من زار قبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم أو تبرک به بتقبيل أو لمس، و جعل ذلك من الشرك الأصغر تارة و من الشرك الأكبر أخرى. (السيد الخوئي: البيان: ۴۶۸-۴۶۹)



خطا و انحراف دفاع نمی‌کنم، بلکه از آن توبه می‌کنم، و در مقابل حجت اقوی - از قرآن و عترت و صریح عقل - تسلیم هستم. و به حق محمد و آل محمد علیهم‌السلام قسمت می‌دهم که مرا ببخش که در حیات و مماتم به اعلی اصوات فریاد می‌زنم: «الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرُوا وَمَا أَعْلَنُوا وَفِيمَا بَلَّغَنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي» عقیده و قول من در همه چیز، عقیده و فرمایش آل محمد علیهم‌السلام است در آنچه نهان دارند و در آنچه آشکار کنند، در آنچه از ایشان به من رسیده و در آنچه به من نرسیده است.»

هر چه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام در باره خودشان از فضائل و مناقب و شئونات فرموده‌اند و معتقد بوده‌اند، این روسیاه مسکین به آن معتقدم، و هر چه به آن معتقد نبودند و از خودشان نفی کرده‌اند - چه غلو و چه تقصیر - من هم به تبع سادات و ائمه‌ام به آن معتقد نیستم و هر چند به طور تحقیق و تفصیل عالم به آن‌ها نباشم.

در کتاب شریف کافی از امام باقر یا امام صادق علیهم‌السلام روایت شده که فرمودند: «تَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتَ، أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ مُؤْمِنًا عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَ سُنَّتِهِ وَ دِينِ عَلِيٍّ وَ سُنَّتِهِ وَ دِينِ الْأَوْصِيَاءِ وَ سُنَّتِهِمْ أَمَنْتُ بِسِرِّهِمْ وَ عِلَائِيَّتِهِمْ وَ شَاهِدِهِمْ وَ غَائِبِيَّتِهِمْ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ جَمًّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ عَلِيٌّ علیه‌السلام وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ أَرْغَبُ إِلَى اللَّهِ فِيمَا رَغِبُوا إِلَيْهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱ هر گاه بامداد و صبح کردی می‌گویی: من صبح کردم با ایمان به خدا و بر دین محمد و سنت (و روش) او و دین علی و سنت (و روش) او و دین اوصیاء و سنت (و روش) آن‌ها، ایمان دارم به نهان آنان و عیان شان و شاهدشان و غائب شان، و به خدا پناه می‌برم از آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن پناه خواسته و علی علیه‌السلام و اوصیاء پناه خواستند، و توجه و رغبت دارم به درگاه خدا در آنچه بدان توجه و رغبت داشتند و نیست حول و قوه‌ای جز به خدا.»

امام صادق علیه‌السلام در روز غدیر چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْهَدُ أَنَّكَ نَدِينُ بِمَا دَانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ، وَ قَوْلُنَا مَا قَالُوا، وَ دِينُنَا مَا دَانُوا بِهِ، مَا قَالُوا قُلْنَا، وَ مَا دَانُوا دِنًا، وَ مَا أَنْكَرُوا أَنْكَرْنَا، وَ مَنْ وَالَّوْا وَالَيْنَا، وَ مَنْ عَادُوا عَادَيْنَا، وَ مَنْ لَعَنُوا لَعَنَّا، وَ

۱ - الکافی (ط - الإسلامية): ۳۹۱/۸.

۲ - الکافی (ط - الإسلامية): ۵۲۲/۲.

مَنْ يَرْشُوا بَرْنًا مِنْهُ، وَمَنْ تَرَحَّمُوا عَلَيْهِ تَرَحَّمْنَا عَلَيْهِ، آمَنَّا وَسَلَفْنَا وَرَضِينَا مَوَالِينَا
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، اللَّهُمَّ فَتَحْمْ ذَلِكْ بِه لَنَا وَلَا تَسْلُبْنَا إِيَّاهُ، وَاجْعَلْهُ مُسْتَقَرًّا وَلَا
تَجْعَلْهُ مُسْتَوْدَعًا، أَحِبَّنَا مَا أَحَبَّيْتَنَا عَلَيْهِ، وَآمِنْنَا إِذَا آمَنَّا عَلَيْهِ، آلَ مُحَمَّدٍ أَتَيْنَا، وَبِهِمْ
نَأْتَمُّ، وَهُمْ نُوَالِي وَعُدُّوهُمْ نُعَادِي، فَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
فَإِنَّا بِذَلِكَ وَأَقْوَن! خدایا! تو را شاهد می گیرم که ما به آنچه محمد و آل محمد به
آن ایمان آورده و اقرار کرده اند، ایمان و اقرار داریم. سخن ما همانند سخن آن ها،
و دین و عقیده ما، همانند عقیده آن ها است. آنچه آن ها به آن اعتقاد و ایمان و
اقرار دارند، ما نیز اعتقاد و ایمان و اقرار داریم، و هر چه را انکار کنند، ما نیز انکار
می کنیم. هر که را آن ها دوست بدارند، دوست داریم، و با هر که آن ها دشمنی
کنند، دشمنی می کنیم، و هر کس را لعنت کنند، ما هم لعنت می کنیم، و از هر
کس بیزاری بجویند، ما هم از او بیزاری می جوئیم، و بر هر کس ترخم کنند و
رحمت فرستند، ما هم بر او ترخم می نماییم و رحمت می فرستیم...»

و آخر دعوی: أن الحمد لله رب العالمين والصلاة الدائمة الابدیة علی محمد و آل
محمد واللعن المشدد المؤبد علی جمیع أعدائهم وتابعیهم والمائلین إلیهم والساکتین
عن لعنهم أبد الابدین.

« قد تمّ هذه الرسالة في اليوم الخامس من شهر رمضان المبارك من سنة
الف واربعمائة وثلاثة واربعين (١٤٤٣) الهجرى القمرى بيد العبد الذليل الحقير
الفقير المسكين المستكين الخائف العاصى المستجير السيد قاسم على احمدى بن
السيد ابراهيم المازندراني البابلى بعون الله وقوته تعالى - غفر الله له ولوالديه - عجاله في
أثناء المباحث الكلامية والحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد
وآله الطاهرين المعصومين لا سيما مولانا الغريب وسيدنا الطريد و صاحبنا الشريد
الفريد الوحيد و صاحب العصر والزمان حجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالى
فرجه الشريف و سهّل الله مخرجه و جعلنا من أعوانه و انصاره و اللعن على أعدائهم
أعداء الله و مخالفیهم و غاصبى حقوقهم و منكرى فضائلهم و مناقبهم و مدعى
شئونهم و مراتبهم أبد الابدین و دهر الداهرين، آمین ثم آمین ثم آمین.»

کتابنامہ

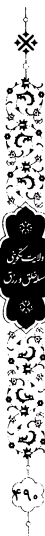
قرآن کریم

نمچ البلاغہ

صحیفہ سجادیہ

۱. آراؤنا فی اصول الفقہ / قمی، سید تقی / ۳ جلدی / محلاتی / قم / ۱۳۷۱ ش
۲. الثاقب فی المناقب / طوسی، نصیر الدین بن حمزہ / انصاریان / ۱۴۱۲ ق
۳. اثبات الولاية العامة للنبي والأئمة عليهم السلام / حسینی میلانی، سید علی / مرکز الحقائق الإسلامية / قم / ۱۴۳۸ ق
۴. اثبات ولایت / نمازی شاهرودی، علی / سعدی / تهران / ۱۳۸۵ ش
۵. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات / شیخ حر عاملی، محمد بن حسن / ۵ جلدی / اعلمی / بیروت / ۱۴۲۵ ق
۶. الاحتجاج علی اهل اللجاج / طبرسی، احمد بن علی / ۲ جلدی / نشر مرتضی / مشهد / ۱۴۰۳ ق
۷. احقاق الحق وازهاق الباطل / شوشتری، سید نورالله بن شریف الدین / ۳۴ جلدی / کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی / قم / ۱۴۰۹ ق
۸. الاختصاص / مفید، محمد بن محمد / المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید / قم / ۱۴۱۳ ق
۹. اختیار معرفة الرجال / کشی، محمد بن عمر / ۲ جلدی / مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث / قم / ۱۴۰۴ ق
۱۰. ارشاد الاذهان الى تفسير القرآن / سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله / دار التعارف / بیروت / ۱۴۱۹ ق
۱۱. ارشاد القلوب الى الصواب / دیلمی، حسن بن محمد / ۲ جلدی / شریف رضی / قم / ۱۴۱۲ ق
۱۲. اصول فلسفہ و روش رئالیسم / طباطبائی، محمد حسین / ۵ جلدی / صدر / تهران / ۱۳۶۸ ش

۱۳. اعتقادات الإمامية/ابن بابويه الصدوق ، محمد بن علي/ مؤسسة الإمام
المعادي عليه السلام / ۱۳۶۸ ق
۱۴. اقبال الأعمال/ ابن طاووس ، علي بن موسى/ ۲ جلدی/ دار الكتب
الإسلامية/ تهرآن / ۱۴۰۹ ق
۱۵. آلاء الرحمن في تفسير القرآن/ بلاغي، محمد جواد/ ۲ جلدی/ وجدانی/ قم
۱۶. الأمانة عند الشيعة/ خراساني، محمد جواد/ مشعل آزادي
۱۷. الأمالی للطوسي/ شيخ طوسي، محمد بن حسن/ دار الثقافة / قم/ ۱۴۱۴ ق
۱۸. الامالی للصدوق/ ابن بابويه الصدوق ، محمد بن علي/ کتابچی/
تهران/ ۱۳۷۶ ش
۱۹. الأنوار النعمانية/ موسوی جزایری، سيد نعمت الله/ ۴ جلدی/ دار القاری
۲۰. انوارالتنزيل و اسرار التأویل/ بیضاوی، عبدالله بن عمر/ ۵ جلدی/ دار
إحياء التراث العربی/ بیروت/ ۱۴۱۸ ق
۲۱. اوائل المقالات/ مفید، محمد بن محد/ المؤتمر العالمي لألفية الشيخ
المفيد/ قم / ۱۴۱۳ ق
۲۲. بحار الانوار/ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی/ ۱۱۱ جلدی/ دار إحياء
التراث العربی/ بیروت/ ۱۴۰۳ ق
۲۳. بحوث في شرح العروة الوثقى/ صدر، سيد محمد باقر/ ۴ جلدی/ مركز
الأبحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر/ قم
۲۴. البراهين القاطعة في شرح التجريد العقائد الساطعة/ استر آبادی،
محمد جعفر بن سيف الدين/ ۴ جلدی/ بوستان كتاب / قم/ ۱۳۸۲ ش
۲۵. البرهان في تفسير القرآن/ بحرانی، سيد هاشم بن سليمان/ ۵ جلدی/
مؤسسه بعثت/ قم/ ۱۳۷۴ ش
۲۶. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليه السلام/ صفار، محمد بن حسن/
مكتبة آيت الله المرعشي / قم/ ۱۴۰۴ ق
۲۷. البلد الأمين و الدرع الحصين/ كفعمی، ابراهيم بن علي عاملي/ مؤسسة
الأعلمی/ بیروت/ ۱۴۱۸ ق
۲۸. به یاد آن که مذهب حق یادگار اوست/ وحید خراسانی، حسین/ مدرّسة



الامام باقر العلوم عليه السلام / قم / ۱۳۸۶ ش

۲۹. البيان فى تفسير القرآن/ خوئى، سيد ابوالقاسم/ مؤسسة احياء آثار الإمام
الخوئى/ قم

۳۰. پرسش ها و پاسخ هاى پيرامون عقايد شيخه/ شفتى بيدآبادى،
محمد باقر بن محمد تقى/ عطر عترت/ ۱۳۸۸ ش

۳۱. تأويل الآيات الظاهرة/ استرآبادى، سيد على/ مؤسسة النشر الإسلامى/ قم/
۱۴۰۹ ق

۳۲. التبيان فى تفسير القرآن/ طوسى، محمد بن حسن/ ۱۰ جلدی/ دار إحياء
التراث العربى/ بيروت

۳۳. تحف العقول عن آل الرسول عليه السلام / ابن شعبه حرانى، حسن بن على/
جامعه مدرسين/ قم/ ۱۴۰۴ ق

۳۴. تصحيح الاعتقاد/ مفيد، محمد بن محمد/ المؤتمر العالمى لألفية
الشيخ المفيد/ قم ۱۳۷۱ ش

۳۵. التعليقة على اصول الكافى/ مير داماد، محمد باقر بن محمد/ خيام/
قم/ ۱۴۰۳ ق

۳۶. تفسير اطيّب البيان/ اطيّب، عبد الحسين/ ۱۴ جلدی/ اسلام/ تهران/
۱۳۷۸ ق

۳۷. تفسير جوامع الجامع/ طبرسى، فضل بن بن حسن/ ۳ جلدی/ مؤسسة
النشر الإسلامى/ قم/ ۱۴۲۸ ق

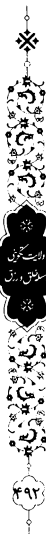
۳۸. تفسير شريف لاهيجى/ اشكورى، محمد بن على/ ۴ جلدی/ دفتر نشر
داد/ تهران/ ۱۳۷۳ ش

۳۹. تفسير الصافى/ فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى/ ۵
جلدى/ مكتبة الصدر/ تهران/ ۱۴۱۵ ق

۴۰. تفسير العياشى/ عياشى، محمد بن مسعود/ ۲ جلدی/ الشريف
المرتضى/ قم/ ۱۴۱۲ ق

۴۱. تفسير فرات الكوفى/ كوفى، فرات بن ابراهيم/ مؤسسه الطبع و النشر فى
وزارة الارشاد الاسلامى/ تهران/ ۱۴۱۰ ق

۴۲. تفسیر القرآن العظیم / ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر / ۹ جلدی / دار
الکتب العلمیة / بیروت / ۱۴۱۹ ق
۴۳. تفسیر القمی / قمی، علی بن ابراهیم / ۲ جلدی / دارالکتاب / قم / ۱۴۰۴ ق
۴۴. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب / قمی مشمدی، محمد بن محمد رضا /
۱۴ جلدی / وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات /
تهران / ۱۳۶۸ ش
۴۵. تفسیر منهج الصادقین / کاشانی، فتح الله بن شکر الله / ۱۰ جلدی /
انتشارات اسلامیة / تهران
۴۶. تفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام / امام یازدهم، حسن
بن علی علیهما السلام / مدرسة الإمام المهدي علیه السلام / قم / ۱۴۰۹ ق
۴۷. تفسیر نور الثقلین / العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه / ۵ جلدی /
اسماعیلیان / قم / ۱۴۱۵ ق
۴۸. تفصیل وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعة / شیخ حر عاملی،
محمد بن حسن / ۲۲ جلدی / دفتر انتشارات اسلامی / قم
۴۹. تلخیص المحصل / نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد / دارالأضواء /
بیروت / ۱۴۰۵ ق
۵۰. التنقیح فی شرح العروة الوثقی / خونی، سید ابوالقاسم / ۶ جلدی / لطفی
/ قم / ۱۴۰۷ ق
۵۱. تنقیح المقال فی أحوال الرجال / مامقانی، عبدالله / مؤسسة آل البيت علیهم السلام
لإحياء التراث / قم / ۱۴۳۱ ق
۵۲. تنزیه المعبود فی الرد علی وحدة الوجود / علی احمدی، سید قاسم /
مؤسسة السيدة المعصومة علیها السلام / قم / ۱۴۳۱ ق
۵۳. التوحید / ابن بابویه الصدوق، محمد بن علی / جامعه مدرّسین / قم / ۱۳۹۸ ق
۵۴. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال / ابن بابویه الصدوق، محمد بن علی /
دار الشریف الرضی / قم / ۱۴۰۶ ق
۵۵. جامع الشتات / میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن / ۴ جلدی /
کیهان / تهران / ۱۳۷۱ ش



۵۶. جرعه ای از دریا/ شبیری زنجانى، سيد موسى/ ۴ جلدی/ مؤسسه کتاب شناسی شیعی/ قم/ ۱۳۸۹ ش
۵۷. جواهر الکلام/ نجفی، محمد حسن بن محمد باقر/ ۴۳ جلدی/ دار احیاء التراث العربی/ بیروت/ ۱۳۶۲ ش
۵۸. الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین/ شبر، سيد عبدالله/ ۶ جلدی/ ذوی القربی/ قم/ ۱۴۳۱ ق
۵۹. الخصال/ ابن بابویه الصدوق، محمد بن علی/ ۲ جلدی/ جامعه مدرسين/ قم / ۱۳۶۲ ش
۶۰. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال/ حلی، حسن بن یوسف/ نشر الفقاهة/ ۱۴۱۷ ق
۶۱. حاشية السلطان علی معالم الدین/ سلطان العلماء، حسین بن محمد/ مکتبة الداوری/ قم
۶۲. حاشية کتاب المکاسب/ غروی اصفهانی، محمد حسین/ ۵ جلدی/ ذوی القربی/ قم/ ۱۴۲۷ ق
۶۳. حاشية المکاسب/ ایروانی نجفی، میرزا علی/ ۲ جلدی/ کیا/ تهران/ ۱۳۸۴ ش
۶۴. حقانیت در اوج مظلومیت/ علی احمدی، سيد قاسم/ ۲ جلدی/ مطالعات شیعی/ قم/ ۱۳۹۹ ش
۶۵. حقائق الإيمان مع رسالتی الاقتصاد والعدالة/ شهید ثانی، زین الدین علی/ مکتبة آیت الله المرعشی/ قم/ ۱۴۰۹ ق
۶۶. الحق المبین/ صافی گلپایگانی، لطف الله/ مؤسسه تنظیم و نشر آثار آیت الله صافی
۶۷. حق الیقین/ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی/ سرور/ قم
۶۸. حق الیقین فی معرفة اصول الدین/ شبر، سيد عبدالله/ ۲ جلدی/ دار انوار الهدی/ قم/ ۱۴۴۰ ق
۶۹. الخرائج والجرائح/ قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله/ ۳ جلدی/ مؤسسه امام مهدي (عج)/ قم/ ۱۴۰۱ ق
۷۰. دار السلام در احوالات حضرت ولی عصر (عج)/ عراقی میثمی، محمود/ اسلامیه/ تهران

٧١. الدرر الفرائد في شرح كتاب القواعد/ مظفر، محمد حسن/ مخطوط
٧٢. دلائل الإمامة/ طبري آملی صغير، محمد بن جرير بن رستم/ بعثت/ قم/ ١٤١٣ق
٧٣. الذخيرة في علم الكلام/ سيد مرتضى علم الهدى، على بن الحسين/ ٤ جلدی/ مؤسسة النشر الإسلامي/ قم/ ١٤١١ق
٧٤. الرجال لابن الغضائري/ ابن غضائري، احمد بن حسين/ مؤسسه علمي فرهنگي دار الحديث/ قم/ ١٣٨٠ش
٧٥. رجال النجاشي/ نجاشي، احمد بن علي/ مؤسسة النشر الإسلامي/ قم/ ١٣٦٥ق
٧٦. رسالة في قواعد العقائد/ نصير الدين طوسي، محمد بن محمد/ دار الغربه/ بيروت/ ١٤١٣ق
٧٧. رساله اعتقادات/ مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی
٧٨. رسائل الشريف المرتضى/ سيد مرتضى علم الهدى، على بن الحسين/ ٤ جلدی/ دار القرآن الكريم/ قم/ ١٤٠٥ق
٧٩. روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن/ ابوالفتح رازی، حسين بن على/ ٢٠ جلدی/ آستان قدس رضوی/ مشهد/ ١٣٧١ش
٨٠. روضة المتقين/ مجلسي، محمد تقی بن مقصود على/ ١٤ جلدی/ مؤسسه فرهنگي اسلامي/ كوشانپور/ قم/ ١٤٠٦ق
٨١. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين/ فتال نيشابوري، محمد بن احمد/ ٢ جلدی/ انتشارات رضی/ قم/ ١٣٧٥ش
٨٢. زاد المعاد/ مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی/ مؤسسة الأعلمي للمطبوعات/ بيروت/ ١٤٢٣ق
٨٣. زبدة التفاسير/ كاشاني، فتح الله بن شكر الله/ ٧ جلدی/ مؤسسة المعارف الإسلامية/ قم/ ١٣٨١ش
٨٤. سفينة البحار/ قمی، شيخ عباس/ ٨ جلدی/ اسوه/ قم/ ١٤١٤ق
٨٥. سفينة النجاة و مشكاة الهدى و مصباح السعادات/ كاشف الغطاء، احمد بن على/ ٤ جلدی/ مؤسسة كاشف الغطاء العامة/ النجف الاشرف/ ١٤٢٣ق

۸۶. سه رساله در نقد عرفان/ میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن/ آستان قدس رضوی/ مشهد/ ۱۳۸۴ ش
۸۷. شرح اصول الکافی/ صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم/ ۴ جلدی/ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی/ تهران/ ۱۳۸۳ ش
۸۸. شرح توحید الصدوق/ القمی، قاضی سعید/ ۳ جلدی/ مؤسسة الطباعة والنشر فی وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي/ تهران/ ۱۴۱۵ ق
۸۹. شرح رساله اعتقادات علامه مجلسی قدس سره/ علی احمدی، سید قاسم/ دلیل ما/ قم/ ۱۳۹۰ ش
۹۰. شرح الکافی- الاصول والروضة/ مازندرانی، محمد صالح بن احمد/ ۱۲ جلدی/ المكتبة الاسلامیة/ تهران/ ۱۳۸۲ ق
۹۱. شرح منظومه/ سبزواری، ملا هادی/ ۵ جلدی/ نشر ناب/ تهران
۹۲. شرح نهج البلاغة لابن أبی الحديد/ ابن أبی الحديد، عبد الحمید بن هبة الله/ ۱۰ جلدی/ مكتبة آیت الله المرعشی/ قم/ ۱۴۰۴ ق
۹۳. صحاح اللغة/ جوهری، اسماعیل بن حماد/ ۷ جلدی/ دار العلم/ بیروت/ ۱۴۰۴ ق
۹۴. صدور ده پرسش/ میلانی، سید محمد هادی/ دار التبلیغ الإسلامی/ مشهد/ ۱۴۰۱ ق
۹۵. صراط النجاة فی أجوبة الإستفتائات/ تبریزی، میرزا جواد/ ۷ جلدی/ دار الصدیقة الشهیدة/ قم/ ۱۴۳۶ ق
۹۶. عقائد الإمامیة/ المظفر، محمد رضا/ مكتبة الأئمة
۹۷. علل الشرایع/ ابن بابویه الصدوق، محمد بن علی/ کتاب فروشی داوری/ قم/ ۱۳۸۵ ش
۹۸. علی إطلال المذهب المادی/ وجدی، محمد فرید/ مطبعة دائرة المعارف القرن العشرين/ مصر/ ۱۹۲۱ م
۹۹. عین الحیات/ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی/ نشر بو کتاب/ تهران/ ۱۳۸۵ ش
۱۰۰. عین الیقین فی معرفة اصول الدین/ قمی، شیخ عباس/ دارالثلثین/ قم/ ۱۳۸۶ ش

۱۰۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام / ابن بابويه الصدوق، محمد بن علی / ۲ جلدی / نشر جهان / تهران / ۱۳۷۸ ق
۱۰۲. غایة الآمال فی شرح کتاب المکاسب / مامقانی، محمد حسن بن عبدالله / ۳ جلدی / مجمع الذخائر الإسلامية / قم
۱۰۳. الغلو والفرق الباطنية / سند، محمد / باقیات / قم / ۱۴۳۲ ق
۱۰۴. الغيبة / طوسی، محمد بن حسن / دارالمعارف الإسلامية / قم / ۱۴۱۱ ق
۱۰۵. الغيبة للنعمانی / ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم / نشر صدوق / تهران / ۱۳۹۷ ق
۱۰۶. الفتوحات المکیة / ابن عربی، محمد بن علی / ۱۷ جلدی / نشر مولی / تهران
۱۰۷. الفصول المهمة فی أصول الأئمة / شیخ حر عاملی، محمد بن حسن / ۳ جلدی / مؤسسه معارف اسلامی امام رضا عليه السلام / قم / ۱۳۷۶ ق
۱۰۸. الفضائل / ابن شاذان قمی، ابوالفضل بن شاذان بن جبرئیل / رضی / قم / ۱۳۶۳ ش
۱۰۹. الفوائد الطوسية / حر عاملی، محمد بن حسن / المطبعة العلمية / قم / ۱۴۰۳ ق
۱۱۰. قرب الإسناد / حمیری، عبد الله بن جعفر / مؤسسة آل البيت عليه السلام / قم / ۱۴۱۳ ق
۱۱۱. قصص العلماء / تنکابنی، محمد بن سلیمان / علمیه اسلامیة / تهران
۱۱۲. الکافی / کلینی، محمد بن یعقوب / ۸ جلدی / دارالکتب الإسلامية / تهران / ۱۴۰۷ ق
۱۱۳. کتاب سلیم / هلالی، سلیم بن قیس / ۲ جلدی / الهادی / قم / ۱۴۰۵ ق
۱۱۴. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل / زمخشری، محمود بن عمر / ۴ جلدی / دارالکتب العربی / بیروت / ۱۴۰۷ ق
۱۱۵. کتاب المکاسب / شیخ انصاری، مرتضی / ۶ جلدی / کنگره / قم
۱۱۶. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء / کاشف الغطاء، جعفر / ۴ جلدی / دفتر تبلیغات حوزه علمیه / قم
۱۱۷. کشف الغمة فی معرفة الأئمة / اربلی، علی بن عیسی / ۲ جلدی / بنی هاشمی / تبریز / ۱۳۸۱ ق

۱۱۸. کشف الفوائد فی شرح القواعد/ علامه حلی، حسن بن یوسف/ دار
الصفوة/ بیروت
۱۱۹. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد/ علامه حلی، حسن بن یوسف/
مؤسسة النشر الإسلامی/ قم
۱۲۰. کفایة الأصول/ خراسانی، محمد کاظم/ مؤسسة آل البيت لإحياء التراث
۱۴۳۱ ق
۱۲۱. کفایة الموحدين فی عقائد الدين/ نوری طبرسی، سید اسماعیل بن
احمد/ ۴ جلدی/ علمیه اسلامیة/ تهران
۱۲۲. کلمات الحجج العامة فی ظلمات الحجج العامة/ حائری مازندرانی،
محمد صالح/ مطبعة الحیدری
۱۲۳. کمال الدين و تمام النعمة/ ابن بابويه الصدوق، محمد بن علی/ ۲
جلدی/ اسلامیة/ تهران/ ۱۳۹۵ ق
۱۲۴. کنز الفوائد/ کراچکی، محمد بن علی/ ۲ جلدی/ دار الذخائر/ قم/ ۱۴۱۰ ق
۱۲۵. الکنی و الألقاب/ قمی، شیخ عباس/ ۳ جلدی/ مكتبة الصدر/ تهران/
۱۳۶۸ ش
۱۲۶. لسان العرب/ ابن منظور، محمد بن مکرم/ ۱۵ جلدی/ دارالفکر/ بیروت/ ۱۴۱۴ ق
۱۲۷. اللوامع الإلهية فی المباحث الكلامية/ سیوری حلی، مقداد بن عبدالله/
دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم/ قم/ ۱۳۸۰ ش
۱۲۸. لوامع صاحبقرانی/ مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی/ ۸ جلدی/
مؤسسه دار التفسیر/ قم
۱۲۹. لؤلؤ و مرجان/ نوری، میرزا حسین بن محمد تقی/ امیرکبیر/ تهران/ ۱۳۸۳ ش
۱۳۰. متشابه القرآن و مختلفه/ ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی/ ۲
جلدی/ دار بیدار/ قم/ ۱۳۶۹ ق
۱۳۱. مجالس المتقین/ برغانی قزوینی، محمد تقی بن محمد/ چاپ سنگی/
تبریز
۱۳۲. مجمع البحرين/ طریحی، فخر الدین بن محمد/ ۶ جلدی/ مرتضوی/
تهران/ ۱۳۷۵ ش

۱۳۳۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن / طبرسی، فضل بن الحسن / ۱۰ جلدی / دار المعرفة / بیروت / ۱۴۰۸ ق
۱۳۳۴. مجموعه رسائل اعتقادی / مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی / آستان قدس رضوی / مشهد / ۱۳۶۸ ش
۱۳۳۵. المحاسن / برقی، احمد بن محمد بن خالد / ۲ جلدی / دار الکتب الإسلامية / قم / ۱۳۷۱ ق
۱۳۳۶. محاضرات فی أصول الفقه / خوئی، سید ابوالقاسم / ۴ جلدی / مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی / قم / ۱۴۲۲ ق
۱۳۳۷. المحتضر / حلی، حسن بن سلیمان / المكتبة الحیدریة / قم / ۱۳۸۲ ش
۱۳۳۸. مدینة المعاجز الاثمة الإثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر / بحرانی، سید هاشم بن سلیمان / ۸ جلدی / مؤسسة المعارف الإسلامية / قم / ۱۴۱۳ ق
۱۳۳۹. مرآة الأنوار مشکاة الأسرار / عاملی، مولی ابوالحسن بن محمد طاهر / مؤسسة الأعلمی / بیروت
۱۳۴۰. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ / مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی / ۲۶ جلدی / دار الکتب الاسلامیة / تهران / ۱۴۰۴ ق
۱۳۴۱. المزار الكبير / ابن مشهدی، محمد بن جعفر / دفتر انتشارات اسلامی / قم / ۱۴۱۹ ق
۱۳۴۲. المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیهما السلام / طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم / کوشانپور / قم / ۱۴۱۵ ق
۱۳۴۳. المصباح / کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی / دار المرتضی / قم / ۱۴۰۵ ق
۱۳۴۴. مصباح الفقه / خوئی، سید ابوالقاسم / ۷ جلدی / انصاریان / قم / ۱۴۱۷ ق
۱۳۴۵. مصباح المتعجد و سلاح المتعبد / طوسی، محمد بن حسن / مؤسسة فقه الشیعة / بیروت / ۱۴۱۱ ق
۱۳۴۶. معارف دین / صافی گلپایگانی، لطف الله / دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله صافی گلپایگانی / قم / ۱۳۸۳ ش
۱۳۴۷. معجم رجال الأحادیث / خوئی، سید ابوالقاسم / ۲۴ جلدی / مؤسسة الخوئی الإسلامية



۱۴۸. مفردات الفاظ القرآن/ راغب اصفهانی، حسین بن محمد/ دار القلم/

بیروت/ ۱۴۱۲ ق

۱۴۹. مقباس الهدایة فی علم الدراية/ مامقانی، عبدالله/ ۷ جلدی/ مؤسسة آل

البيت علیہ السلام/ لإحياء التراث/ قم

۱۵۰. ملاذ الأخیار فی فهم تہذیب الأخبار/ مجلسی، محمد باقر بن محمد

تقی/ ۱۶ جلدی/ کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی/ قم/ ۱۴۰۶ ق

۱۵۱. مناقب آل ابی طالب علیہ السلام/ ابن شہر آشوب مازندرانی، محمد بن علی/

۴ جلدی/ علامہ/ قم/ ۱۳۷۹ ق

۱۵۲. مناهج الیقین فی اصول الدین/ علامہ حلی، حسن بن یوسف/ دار

الأسوة للطباعة والنشر/ تہران/ ۱۴۱۵ ق

۱۵۳. منزلت عقل در ہندسہ معرفت دینی/ جوادی آملی، عبدالله/ بنیاد

اسراء/ قم/ ۱۳۸۷ ش

۱۵۴. مواہب الرحمن فی تفسیر القرآن/ موسوی سبزواری، سید عبد الأعلى/

۱۱ جلدی/ مؤسسة أهل البيت علیہ السلام/ بیروت

۱۵۵. من لا یحضرہ الفقیہ/ ابن بابویہ الصدوق، محمد بن علی/ ۴ جلدی/

دفتر انتشارات اسلامی/ قم/ ۱۴۱۳ ق

۱۵۶. منہاج البراعة فی شرح نہج البلاغہ/ ہاشمی خوئی، میرزا حبیب اللہ/ ۲۱

جلدی/ مکتبۃ الإسلامية/ ۱۴۰۰ ق

۱۵۷. منہج الرشاد/ شوشتری، جعفر بن حسین/ چاپ سنگی/ ۱۳۲۳ ش

۱۵۸. المیزان فی تفسیر القرآن/ طباطبائی، سید محمد حسین/ ۲۰ جلدی/

مؤسسة الأعلمی/ بیروت/ ۱۳۹۳ ق

۱۵۹. النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر/ سیوری حلی، مقداد بن

عبدالله/ دار العلم/ قم/ ۱۴۳۰ ق

۱۶۰. النکت الاعتقادیہ/ مفید، محمد بن محمد/ المؤتمر العالمی لألفية

الشیخ المفید/ قم/ ۱۴۱۳ ق

۱۶۱. نور البراہین/ موسوی جزایری، سید نعمت اللہ/ ۲ جلدی/ مؤسسة النشر

الإسلامی/ قم

١٦٢. نهاية الحكمة/ طباطبائی، سید محمد حسین/ دفتر انتشارات اسلامی/

قم

١٦٣. الوافی/ فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی/ ٢٦ جلدی/

کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام/ اصفهان/ ١٤٠٦ ق

١٦٤. وقعة صفین/ نصر بن مزاحم/ مكتبة آيت الله المرعشي/ قم/ ١٤٠٤ ق

١٦٥. ولايت تکوینی و ولايت تشريعی/ صافی گلپایگانی، لطف الله/ دفتر

تنظیم و نشر آثار آيت الله صافی گلپایگانی/ قم/ ١٣٩٢ ش

١٦٦. هداية الأمة إلى معارف الأئمة/ خراسانی، محمد جواد/ مؤسسه بعثت/

تهران

١٦٧. الهداية الكبرى/ خصیبي، حسين بن حمدان/ البلاغ/ بيروت/ ١٤١٩ ق

